

فقط به نام الله آن رَحمن
و آن رَحيم

فرهنگ لغات مشکله

قرآن مجید

دکتر صادق تقوی

تاریخ تمام شدن تصحیح و نشر

بیستم آذرماه ۱۳۶۵

هشتم ربیع الثانی ۱۴۰۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه — برای اینکه علاقمندان به قرآن و موضوعات اسلامی از ترجمه ها و تفسیرهای موجود قرآن مجید بطور دقیق تر و عمیق تر استفاده کنند و از متن عربی قرآن خودشان به آسانی استفاده هدایتی صحیح ببرند و متوجه اختلافاتی که به نا حق در تفسیرهای قرآن مجید شده بشوند. و در مطالعه تفسیرهای قرآن و قشانش به یاوه گوئیهای که شده تلف نشود به نوشتن این فرهنگ که در حقیقت فرهنگ لغات و موضوعات نسبتاً مشکل قرآن مجید است مبادرت شد. امید است مورد توجه حق جویان و صاحب نظران بی غرض قرار گیرد.

.....

الف:

آت: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «اسراء» یعنی بده و بخشش و مصدر آن اتاء است.

آت: این لغت در آیه ۱۳۴ از سوره «انعام» یعنی آینده و آمدنی و چیزی که می آید و اسم فاعل از مصدر اتیان است.

آثرک: این لغت در آیه ۹۱ از سوره «یوسف» یعنی تو را برگزید.

آخر: این لغت که بفتح خاء در ۱۵ آیه قرآن از آن جمله آیه ۳۹ از سوره «اسراء» آمده یعنی دیگر و غیر از این و هرگاه به کسر خاء باشد یعنی انتهای که در مقابل اول است.

آخره: به لغت الاخره مراجعه شود.

آدم: آدم اسمی است معروف در کلیه زبانها و ملتها و آن اسم جنس است برای انواع آدمها و انسانها چه مرد باشند و چه زن و آدم اول طبق آیه ۱۸۹ از سوره «اعراف» در زمانی که زمین آخرت در ابتدا پیدا شد دارای استعداد نادر شدن بود و اینکه آدم اول را مرد میدانند و آدم دوم را که از او پیدا شده زن و او را حوا میخوانند درست نیست بلکه حوا اسم دیگر آدم اول است از لحاظ اینکه حیات و زندگی انسانها از او شروع شده (به لغت حوا در کتاب قاموس کتاب مقدس مراجعه شود).

پیدایش آدم روی راهنماییهای قرآن و خصوصیاتش چنین بوده:

چون خالق عالم میخواست مخلوقاتش را به آفرینش یک موجود خلقت شناس کامل نماید ابتدا از روح خودش روح مستقلی را که دارای قدرت درک اختلاف اشیاء باشد آفرید و آنرا در بدنی از جنس خاک و گل زمین آخرت قرار داد و به این شکل یک موجود زنده متعقل که بتواند فهم و درک خود را از طریق اسم گذاری به ممنوعان خود بگوید آفرید و به اصطلاح قرآن علم شناسائی و بازگو کردن صفات اشیاء را در او نهاد و با تمام خصوصیات حیوانات قبل از آدم. این موجود استثنائی استعداد آنرا داشت که روی هر چیزی به نسبت اختلاف صفات اسمی بگذارد که نمایانگر صفات اختصاصی آن چیز باشد. «علم آدم الاسماء كلها» و همین استعداد اختصاصی در آدم بوده که بخواست الله باعث تمام پیشرفتهای تجربی و علمی بشرها شده. در زمین آخرت از این آدم اولیه زائدهای پدید آمد و نمو کرد و از او جدا شد و مانند آدم اول گردید با داشتن استعداد مردی و خالق عالم مقرر کرد که این دو هم صحبت باشند و به محیط خوش و زیبای بهشتی روند و در آنجا به شناخت انواع موجودات عالیه نباتی و

حیوانی و جمادی بردازند و شناخت های خود را به یکدیگر بگویند و از دیدن و استفاده کردن از آنها لذت ببرند . برای اینکه این دو موجود هم افزون گردند و هم تربیت بیشتری شوند و هم بیشتر به انواع مخلوقات خالق عالم پی ببرند لازم شد خالق عالم موجود دیگری را که شبیه به این دو موجود بود و از جنس ضد ماده بود و سرنوشت انسان مادی را در عالم ضد ماده داشت به جان آن دو آدم بهشتی اندازد ایر انسان ضد مادی نامش ابلیس بود یعنی موجودی که طبیعتاً برای انسانهای مادی کم فایده است و این ابلیس سرسلسله شبه انسانهای جنی بود «کان من الجن» چون بطور معمول ضد ماده از چشم ماده پنهان است در زبان عرب او را جن نامیدمانند یعنی موجود پنهان از چشم انسان. خالق عالم به آن دو انسان اولیه در بهشت گفته بود که آزمایشی در پیش دارند و اگر بخواهند همیشه در خوشی بهشت باشند باید به آن درخت میوه بس زیبا که شاید درخت سیب بود نزدیک نشوند تا معلوم گردد واقعاً مطیع دستورات الله هستند و پس از چندی ابلیس که قبلاً از وجود این دو آدم ناراحت شده بود به بهانه تلافی به فکر آن افتاد که به بهشت آید و با شیطنت در روح آن دو وسوسه کند که از آن درخت ممنوعه بخورند تا از ماندن همیشه در یک محیط بهشتی آزاد گردند و این عیناً همان وسوسای می باشد که تمام فریب دهندگان اکثریت مردم بکار می برند و آنان را بنام بهتر بودن آزادی و دچار سرپیچی از قوانین شیطنت ابلیس فریب خوردند و بعنوان اینکه چرا نباید از این میوه لذت و زیبا استفاده کنیم از آن خوردند و اثبات کردند که نفرات با تربیت و با انضباطی نیستند و سزاوار نیست که در محیط لذت بخش بهشت بمانند .

در بهشت لباسی متناسب با زندگی بهشتی و ترس از قانون شکنی میتوانست استعداد رنج آور آنان را که استعداد گرسنگی و سیری و استعداد ترس از گرما و سرما و استعداد علاقه زناشویی نر و ماده نسبت بهم بود در ایشان مخفی دارد چون آن دو نافرمانی کردند این لباس از تن آنان کنده شد و آن استعدادهای اضطراب آور در ایشان ظاهر شد و وحی الله به آنان رسید که باید از زمین بهشت بسوی زمین دنیا بیفتند و در آنجا در لباس و بدنی قرار گیرند که بتوانند در زمین دنیا زندگی کنند این لباس بدن یک جفت نر و ماده از عالترین حیوان روی زمین بود (شاید نزدیکترین میمون به انسان فعلی باشد) آن دو آدم برهنهای که از بهشت به زمین افتاد همچون دو روحی بود که وقتی یک انسان فعلی میمیرد روحش از بدنش جدا میشود . چون به فرمان الله این دو روح در دو میمون تکامل یافته قرار گرفتند فقط آن یک جفت میمون تبدیل به یک جفت انسان متعل در روی زمین گردید و پدر و مادر اولیه تمام انسانها شد . این دو حیوان انسان شده میدانستند کجا بودند و چه گناهی کردند و چرا به زمین افتادند و چون خالق عالم را میشناختند و مدتی در بهشت مورد وحی او بودند در زمین و در آن لباس حیوانی از خالق عالم خواستند که مورد بخشش قرار گیرند .

توبه ایشان به این شرط پذیرفته شد که مواظب دستورات دیگر خالق عالم به آنان باشند اگر در زندگی دنیا سخت تسلیم دستورات الله شدند دوباره پس از اینکه مردند از لباس حیوانی خارج شده به آسمان و به بهشت خواهند رفت و اگر در دنیا هم با قوانین الله مخالفت کردند روحشان پس از خروج از بدن حیوانی عاقبت به دروخ میرسد . برای اینکار آدم دوم که در لباس حیوانی یک میمون نر داخل شده بود پیغمبر از جانب الله گردید تا پیغامهای الله را به فرزندان آینده خودش برساند پس می بینیم برطبق راهنماییهای قرآن انسانها از تکامل حیوانات در روی زمین پدید آمدند و بطرزی که ذکر شد و افتادن دو روح انسانی آسمانی در زمین و حلول آن دو روح در بدن دو میمون نزدیک به انسان جهشی بوده که بخواست الله باعث تغییر و تکامل فقط یک جفت از میمون آدم نما به انسان متعل

شده است از توالد و تناسل این یک جفت بوده که کلیه انسانهای مختلف بوجود آمدند. در قرآن داستان دو پسر آدم اول به اینطور آمده که هر یک برای جلب رضایت الله چیزی را برای قربانی آوردند تقدیمی یکی پذیرفته شد و دومی ناراحت شد و تصمیم به کشتن اولی گرفت و بعداً از کلاغی تعلیم گرفت که چگونه جسد برادرش را در خاک پنهان کند و از اینکه خود را نادان تر از کلاغ دید به خود آمد و از کشتن برادر خود پشیمان شد و این داستان میرساند که چگونه انسانهای اولیه کم کم از حوادثی که در اطرافشان پیش می آمد روی احتیاج و رفع آن تعلیم میگرفتند تا به ترقیات امروزه رسیدماند.

شرح این مختصر با توجه به کتاب پیدایش تورات و روایات وارده و تعقل بی غرضانه چنین است. که برای برادر اول که کوچکتر بود و هابیل نام داشت مقرر شده بود که خواهر خوشگل خود را که دو قلوی برادر بزرگ خود بود به زناشویی گیرد و برادر بزرگش قابیل خواهر دوقلوی هابیل را که زشت تر بود بگیرد و این دستور الله از آن رو بود که در ازدواج دو خواهر و برادر حتی المقدور از حیث خون با هم دورتر باشند ولی قابیل از این انتخاب منطقی ناراضی بود و همین باعث شد که قابیل بعد از مایوس شدن از قضاوت الله هابیل را بکشد و قضاوت خواهی آن دو از الله بدستور پدرشان آدم چنین بود که هابیل و قابیل هدیه ای به پیشگاه الله بردند تا هدیه هر کدام را آتش آسمانی سوزاند هدیه اش قبول شده و خواهر خوشگلتر از آن اوست و هدیه قابیل که مقداری خوشه گندم بود قبول نشد.

آدم دوم که پیغمبر اول بود برطبق مطالب تورات ۹۳۰ سال عمر کرد و بعد از هابیل و قابیل پسری بنام شیت داشت و از شیت انوش و از انوش قینان و از قینان مهلیل و از مهلیل یارد و از یارد خنوخ و از خنوخ متوشالحو و از متوشالحو لمک و از لمک نوح پدید آمد و از تمام اینها رشته های مختلف دیگری از بشرها بوجود آمدند و آدم تا زمان لمک پدر نوح زنده بود و لمک ۵۶ ساله بود که آدم وفات یافت در ۱۲۶ سال قبل از تولد نوح. اصول کلی تمام ادیان راست را آدم دوم در پیغام خود داشته و این اصول کلی همان مطالبی است که در سوره «اعراف» از آیه ۹ تا آیه ۵۰ بیان شده است.

آذان: در آیه ۴۶ از سوره «حج» است یعنی گوشها و جمع اذن است.

آذوا: این در آیه ۶۹ از سوره «احزاب» یعنی اذیت کردند.

آزر: این لغت که در آیه ۷۴ از سوره «انعام» آمده اسم پدر ابراهیم است که در تورات اسم او تارح آمده و تارح به زبان عرب آزر شده است.

آزره: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «فتح» یعنی قوی کرد آنرا.

آسفونا: این لغت در آیه ۵۵ از سوره «زخرف» یعنی به غضب آوردند ما را.

آسن: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «محمد» اسم فاعل است یعنی از صافی به آلودگی تغییر یابنده و بو گیرنده.

آسی: این لغت در آیه ۹۳ از سوره «اعراف» یعنی افسوس میخورم و اندوه خورم.

آصال: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «رعد» جمع اصیل به فتح الف است یعنی آخرهای روز که میان عصر و مغرب باشد و آن وقت نماز عصر می باشد که در قرآن به نماز قبل از غروب بیان شده.

آفاق: این لغت در آیه ۵۳ از سوره «فصلت» جمع افق است و آن یعنی ناحیه و

جهت و طرف و کنار وسیع هر چیز و در آیه مذکور اشاره به خارج بدن انسان و جهات مختلف و وسیع اطراف انسان است.

آل : آل در لغت عرب و قرآن به معنای اهل است با این تفاوت که آل را در مواردی استعمال میکنند که باعث افتخار و شخصیت باشد مثلاً ممکن است بگویند فلان شخص اهل فلان مکان است در آیه ۳۳ از سوره «آل عمران» منظور از آل ابراهیم فرزند و نسلی از ابراهیم می باشد که وابسته به ابراهیم اند.

و بواسطه شخصیتی که هر دو دارند از وابستگی به یکدیگر افتخار میکنند و در آیه ۱۴۱ از سوره «اعراف» آل فرعون فرزندان او نیستند بلکه درباریان او هستند که وابستگان نزدیک به او می باشند و بر این اساس آل محمد عبارتند از مؤمنان واقعی و حقیقی که نزدیکترین وابستگان دینی و حکومتی پیغمبر اسلام بوده و هستند و لذا در کتب قدیمی دینی اسلام می بینیم نوشته میشده. «و صلی الله علی محمد و آله» و این جمله بر اساس تعلیمی است که مسلمانان از در آیه ۴۳ و ۵۶ از سوره «احزاب» گرفتارند.

آلاء : این لغت که در سوره «الرحمن» بطور مکرر آمده یعنی نعمتها و مفرد آن اِلٰی میباشد.

آلاف : این لغت در آیه ۱۲۴ از سوره «آل عمران» یعنی هزاران.

آلهه : این لغت در آیات زیادی از قرآن جمع الاله است یعنی خدایان به لغت الاله مراجعه شود (الاله به کسر الف است یعنی خدا).

آن : این لغت در آیه ۴۴ از سوره «الرحمن» آمده و آن صفت است برای حمیم یعنی بسیار داغ بحد آب جوش (حمیم یعنی آب داغ).

آناء اللیل : آناء جمع آنی می باشد یعنی قسمتی از شب و در آیه ۱۳۰ از سوره «طاه» جمله آناء اللیل یعنی وقتهایی از شب که اشاره به وقت نماز مغرب و عشاء می باشد قبل از اینکه مسلمانان بواسطه نزول آیه ۷۸ از سوره «بنی اسرائیل» مجبور شوند نماز مغرب را با فاصله از نماز عشاء بخوانند برطبق آیه سوره «طاه» مسلمانان فقط چهار نماز صبح و عصر (قبل از غروب) و سر شب و ظهر را میخواندند (به لغت اطراف النهار مراجعه شود).

آنست : این لغت که در آیه ۱۰ از سوره «طاه» آمده یعنی احساس کردم و به چشمم آمد.

آنفاً : این لغت در آیه ۱۷ از سوره «محمد» یعنی ساعت قبل از و گذشته نزدیک و چند دقیقه پیش.

آنیه : این لغت در آیه ۵ از سوره «غاشیه» یعنی آب بسیار داغ به حد آب جوش.

آوی : این لغت در آیه ۶ از سوره «ضحی» یعنی جا داد و منزل داد.

آوٰی (ساوی): این لغت در آیه ۴۳ از سوره «هود» یعنی جا میگیرم و منزل میگیریم و چون نوشته شده جا میگیرم بسوی کوهی میشود پناه می برم (پناه خواهم برد).

آیات: این لغت که جمع آیه می باشد یعنی نشانه‌ها و علامات چه این علامات لفظی باشند یا از حیث معنا و یا شکل.

آیات متشابه قرآن: آیات متشابه قرآن عبارت باشند از آیات غیر محکم بیست و نه گانه فواتح سور که دارای نشانه تشابه و عدم درک و معنا و مقصودند آیات محکم آنها می باشند که دارای نشانه فهم معنای محکمی هستند روی قواعد زبان عرب.

آیات قرآنی شمرده شده مشهوره روی علامات قافیه‌های مخصوصی که در انتهای هر یک از آنها هست شناخته میشوند ممکن است (از حیث معنا نه از حیث قافیه) چند آیه از این آیات یک مطلب مستقل از مطالب قرآن را تشکیل دهند که آن یک مطلب را هم از حیث مطلب میتوان یک آیه دانست و اینکه در قرآن نوشته شده آیات بینات (نشانه‌های روشن) منظور تک تک این مطالب مستقل است که قطعاً عدد آنها خیلی کمتر از عدد شمرده شده از آیات هر سوره قرآن است و اختلافی که در شماره آیات یعنی از سوره‌های قرآن مشاهده میشود روی اشتباه در تشخیص قافیه بعضی از آیات همچنین روی این است که بعضی‌ها بعضی از آیات متشابه را به حساب شمردن می آورند و بعضی به حساب نیاوردند (به لغت متشابهات و محکّمات مراجعه شود).

ائمه: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «توبه» یعنی امامان (به لغت امام مراجعه شود).

آباء: این لغت که در آیه ۳۱ از سوره «عبس» آمده است یعنی علوفهای و آبّ به معنای علف تازه و خشک است که معروف به علوفه هستند و خوراک حیوانات میباشد.

ابابیل: این لغت که به معنای گروههای دنبال هم است در سوره «فیل» برای پرندگان دریائی مخصوصی استعمال شده که گروه گروه دنبال هم بسوی مکه آمدند و با گل سنگ شدمای که در منقار داشتند به صاحبان فیل ها حمله کردند و آنان را سوراخ سوراخ نمودند.

اباریق: این لغت که در آیه ۱۸ از سوره «واقع» آمده جمع ابریق است یعنی ظرفی زیبا شبیه آفتابهای که در قدیم با لگنی که همراه داشت آنرا آفتابه لگن میگفتند دارای یک گلونی تنگ و یک دستگیره و یک شیر و در آن شربت یا آب میریزند تا از آن در شربت خوریها بریزند.

ابتدعوا: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «حدید» یعنی از خود ساختند آنرا.

أبتر: ابتر به معنای بی دنباله و دم بریده است که آنرا کافران برای اینکه پیغمبر اسلام اولاد ذکور نداشت تا نسل

معروفی از او بماند به آن حضرت نسبت دادند که در سوره «کوثر» خالق عالم می فرماید به جای داشتن پسر ما به پیغمبرمان آن پیروان بسیار زیاد همچون غباری بسیار و متراکم را دادیم اشاره به کثرت روز افزون پیروان خوش فکر و نیکوکار بسیار در حکومت‌های اسلامی آینده است که در تاریخ دیده شد و از همه مهمتر پیروان انبوه و متراکم اوست در بهشت و در پیشگاه الله و حال آنکه از کافران فوق نام و نشانی جز بدی نخواهد ماند.

ابتغ: این لغت در آیه ۱۱۰ از سوره «اسراء» یعنی بخواه و بجوی و بدست آور.

ابتلوا: این لغت در آیه ۶ از سوره «نساء» یعنی آزمایش کنید.

البحر: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «لقمان» یعنی دریاها و مفرد آن بحر است.

ابداء: این لغت در شبیه آیه ۱۷ از سوره «نور» که فعل آن دارای علامت نفی است یعنی هرگز و در شبیه آیه ۱۱ از سوره «طلاق» که نفی نیست یعنی همیشه (به لغت خالدين نیز مراجعه شود).

ابدله: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «یونس» یعنی تبدیل و عوض کنم آنرا.

ابرار: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۱۸ و ۲۲ از سوره «مطففين» آمده جمع بار و جمع بر بضم با میباشد یعنی آن نیکوکاران راستگو و کنجکاو دینی.

ابراهیم: ابراهیم که در زبان عبری به معنای پدر جماعتی است نام پیغمبری است بزرگ که مسلمانان و یهودیان و مسیحیان به او افتخار میکنند و پدرش برطبق تاریخ یهود تارح نام داشت که معرب آن آزر است و این اسم اخیر در آیه ۷۴ از سوره «انعام» آمده برطبق تاریخ یهود و تائید قرآن ابراهیم با پدرش در شهر اورکلدانیان زندگی میکرد و مردم شهر اگرچه اسماً به مذهب نوح پیغمبر بودند لیکن مذهب ایشان به بت پرستی درآمده بود. برطبق آیاتی از سوره «صافات» و سورمهای «انعام» و «انبیاء» و «مریم» و «شعراء» و «بقره» و «هود» و «ذاریات» و «ابراهیم» - ابراهیم وقتی به رشد عقلی رسید متوجه شد مذهب حقیقی نوح غیر از این بت پرستیهاست که سوءاستفادهمچیان مذهبی به مردم تبلیغ میکنند لذا عقاید مذهبی مردم را به باد انتقاد گرفت پدر ابراهیم که خود طرفدار بت پرستان بود درصدد شد ابراهیم را با دلایلی که داشت قانع کند به او گفت این بتها که ما آنها را صاحب اختیاران خود می شماریم (خدا یعنی صاحب اختیار نه خالق) هر یک علامت و مظهري هستند از قدرتمندانی که بصورت ستاره و ماه و خورشید در آسمان اند آنان ما مردم روی زمین را تحت نظر دارند و باعث خوشبختی و بدبختیهای ما میشوند چنانکه منجمان ستاره شناس هم که علمای ما هستند قبول دارند.

ابراهیم به پدرش گفت اگر سخن تو درست باشد باید اقلأً وقتی ما درباره آنها در جلوی ایشان سخن میگوئیم و مخصوصاً به آنان بد میگوئیم متوجه ما شده و برای سخن ما اندکی بایستند و احیاناً جواب سئوالات ما را بدهند

برای آنکه آنها را امتحان کنیم نزدیک غروب کردن ایشان در مقابل ایشان می ایستیم و سخن میگوئیم اگر ایستادند و به سوال ما پاسخ دادند واقعاً خدایان ما هستند.

ابراهیم با پدرش شبهائی را برای اینکار انتخاب کرد اول ستاره زهره را انتخاب کردند و دیدند کاری به سخن آن دو ندارد و مانند همیشه در وقت و قانون معین غایب شد و بعد از آن ماه را انتخاب کردند و ماه نیز اثری از خود در سخن ایشان نشان نداد و بعد از ماه خورشید را امتحان کردند آن هم مانند ماه راه خود را گرفت و غروب کرد لذا ابراهیم به پدرش گفت اینها هیچگونه اختیاری ندارند بلکه صاحب اختیار من و همه مردم خالق عالم است که همه جا و نادیدنی است. پدر ابراهیم گفت اگر این استدلال تو درست باشد باید اگر من و تو از خالق عالم تقاضائی کنیم او که دیده نمی شود اقلّاً تقاضای ما را برآورد و یا جوابی مناسب بدهد. ابراهیم جواب داد در همه کاره بودن خالق نادیدنی عالم کسی شک ندارد و همه قبول دارند که هرچه هست از اوست و آنچه ما می کنیم چون روی قوانین اوست جوابهای اوست به تقاضاهای ما. در این موقع که ابراهیم حس میکرد جوابش قابل لمس و قبول برای پدرش نیست از خالق عالم خواست که او را به جواب قانع کنندهتری راهنمایی نماید و همین باعث شد که ابراهیم مورد وحی الله قرار گرفت و مأمور پیغمبری گردید. ابراهیم پس از پیغمبر شدن نزد پدر آمد و گفت من مورد وحی الله قرار گرفتم و او مرا به راه توحید صحیح و پاداش اعمال بشرها از پس مرگ در قیامت راهنمایی کرده و بر تو و دیگران لازمست اگر رستگاری خود را میخواهند از من پیروی کنند و مردم نباید دنبال بت پرستی ها بروند بلکه فقط باید قوانین الله را مراعات نمایند. پدر ابراهیم او را تهدید کرد که اگر از این سخنان دست برداری باید از من دور شوی ولی ابراهیم به شدت بر تبلیغات خود بر علیه بت پرستیهای مردم افزود و روی وحی الله مأمور شد در روز مناسبی بتهای آنان را خُرد کند و این کار را به عدلای هم گفت زیرا آنان او را تهدید کرده بودند که بزودی به غضب خدایان ایشان مبتلا خواهد شد. ابراهیم بر طبق دستور الله روزی را که جشن عمومی مردم بود برای شکستن بتها انتخاب کرد چون در آنروز نگهبانان بتخانهها نیز به صحرا برای جشن بودند ابراهیم پس از شکستن تعدادی از بتها با تبری که داشت تبر را بدست بت بزرگ داد تا بعداً که او را گرفتند بگویند کار بت بزرگ است. سوءاستفادهچیان مذهبی و طرفدارانشان پس از اینکه فهمیدند ابراهیم گفته بوده که بتها را خواهد شکست او را گرفتند و محاکمه کردند و او گفت کار بت بزرگ است آنان که میدانستند از بت کاری ساخته نیست محکوم شدند لیکن روی تعصب منفعت جویانه ابراهیم را نزد پادشاه آوردند تا پادشاه او را به آتش بسوزاند پادشاه ایشان ابتدا از او پرسید چه ادعائی دارد ابراهیم گفت من پیغمبر خالق عالم هستم که صاحب اختیار من، اوست و اوست که زنده میکند و می میراند پادشاه گفت زندگی و مرگ مردم بدست من است بطوری میتوانم تو را بسوزانم ابراهیم گفت خالق عالم کسی است که خورشید را از مشرق می آورد اگر تو توانا هستی آنرا از مغرب بیاور پادشاه از این جواب سخت ناراحت شد و دستور داد در بیابان در روز معینی که مردم جمع شوند آتش زیادی برافروزند و ابراهیم را در آتش بسوزانند و آتش بر ابراهیم سرد شد و کمترین آسیبی به ابراهیم نرسید و پادشاه و سوءاستفادهچیان مذهبی سخت ناراحت شدند با اینحال کسی جز برادرزاده ابراهیم لوط به ابراهیم ایمان نیاورد و پادشاه با سرافکندگی از ابراهیم خواست که از شهر او بیرون رود خالق عالم به ابراهیم وحی کرد که قبول کند و از شهر کلدانیان بیرون رود به طرف کنعان و لذا ابراهیم با همسرش ساره و برادر زادماش لوط و تمام وسایل زندگی از آن شهر بسوی کنعان حرکت کرد چون در کنعان قحطی سختی بود ابراهیم از جانب الله مأمور شد به مصر برود

چون به مصر رسید بر طبق آنچه که در کتاب اول تورات هست پادشاه مصر که بر هر زن زیبا که وارد مصر میشد نظری سوء داشت مأمورانش همسر زیبای ابراهیم را خواستند به دربار ببرند ابراهیم به دستور الله برای اینکه بتواند با او باشد خود را برادر او معرفی کرد و در حقیقت هم برادر ناتنی ساره بود و منظور الله این بود که کاری شود ابراهیم مقدار زیادی گندم و غله از مصر به کنعان ببرد و مورد محبت کنعانیان قرار گیرد چون پادشاه مصر میخواست به ساره دست درازی کند دستش کشیده و سخت دردناک شد و شاه تصور کرد کاری کرده که خشم الله بر اوست لذا او از وضع ساره و ابراهیم پرسید ابراهیم شرح داد که پیغمبر الله است و روی مأموریت الله چه ها کرده و به کجا باید برود و ساره همسر اوست شاه توبه نمود و دستش از درد و ناراحتی افتاد و لذا پس از شنیدن قحطی کنعان مقدار زیادی گندم و غله به ابراهیم داد و کنیزی به نام هاجر را تقدیم ساره نمود و با تجلیل ابراهیم و ساره را روانه کنعان کرد برطبق تحقیق دقیقی که من کردم و در کتابی به نام داستان واقعی یوسف و ابراهیم و موسی منتشر نمودم این پادشاه سر سلسله پادشاهان سلسله ۱۲ مصر بود و نامش آمنم هات اول است. ابراهیم در کنعان مورد توجه مردم قرار میگیرد و صاحب لشکر کوچکی برای حفظ خود و اموال و شهر خود گردید و مورد توجه کلیه پادشاهان زمان خود که در اطراف محل او بودند میشود بخصوص حمورابی کسی بوده که پس از خروج ابراهیم از شهر کلدانیان (اورکلدانیان) آن شهر را تسخیر میکند و پادشاه آن را با ذلت میکشد تا به خواست الله مجازات عملش را نسبت به ابراهیم در دنیا دیده باشد و از اینکه قوانین معروف حمورابی که کشف شده شبیه قوانین تورات موسی است معلوم میشود که حمورابی از افکار و قوانین دینی ابراهیم استفاده کرده است بدون آنکه خود را صد در صد مطیع ابراهیم جلوه دهد و احترام ابراهیم نزد پادشاهان زمان خود به حدی بود که چون شنید لشکر یکی از پادشاهان اموال لوط را در شهر سدوم و عموره غارت نمود مانند توصیه کرد تا غارتگران اموال لوط را پس دادند زیرا لوط مأمور دینی ابراهیم بود به فرمان الله تا برود در شهر سدوم بماند و مردم فاسد آنجا را به دین حق آشنا سازد ابراهیم تا ۸۳ سالگی فرزندی از ساره نداشت زیرا ساره نیز نازا بود لذا ساره اجازه داد ابراهیم کنیز او را تصاحب کند و در سن ۸۵ سالگی اسماعیل از هاجر برای ابراهیم بوجود آمد چون اسماعیل ۱۴ ساله شد خالق عالم بوسیله فرشتگانی که مأمور خراب کردن شهر لوط بودند به ابراهیم و ساره مژده دادند که معجزه آسا ساره از ابراهیم حامله خواهد شد و سال دیگر صاحب پسری بنام اسحاق می شود و بعداً ابراهیم بوسیله این دو فرزند صاحب نسلهای متعدد اسماعیلیان در مکه و اطراف و بنی اسرائیل در کنعان میشود (به لغت اسماعیل و اسحاق و لوط مراجعه شود).

ابره: این لغت در آیه ۴۹ از سوره «آل عمران» یعنی شفا میدهیم.

ابره: این لغت در آیه ۶۰ از سوره «کهف» با علامت نفی یعنی همیشه و حتماً و بدون صرف نظر کردن.

ابره: این لغت در آیه ۴۹ از سوره «آل عمران» یعنی دارای مرض برص و پسی.

ابره: این لغت که در آیه ۷۹ از سوره «زخرف» آمده یعنی محکم کاری کردند.

ابسلوا: این لغت که در آیه ۷۰ از سوره «انعام» آمده یعنی گردن گیر شدند و گرفتار و دچار شدند و عبارت تبسل که نیز در این آیه آمده یعنی مبادا کسی گردنگیر شود و دچار اعمال خود گردد.

ابشروا: این لغت در آیه ۳۰ از سوره «فصلت» یعنی شاد باشید.

ابصار: این لغت در آیه ۴۶ از سوره «حج» یعنی چشمها و جمع بصر است و در آیه ۴۴ از سوره «نور» یعنی بینشها.

ابصربهم: این لغت در آیه ۳۸ از سوره «مریم» یعنی عجیبانه چه بسیار بینا هستند.

ابعث: این لغت در آیه ۳۶ از سوره «شعراء» یعنی برانگیزان (بفرست) و در آیه ۲۴۶ از سوره «بقره» یعنی برانگیز. (برگزین و قرار بده).

ابغی: این لغت در آیه ۱۶۴ از سوره «انعام» یعنی طلب کنم و بخوانم و بجویم.

ابقی: این لغت در آیه ۱۴۰ از سوره «صافات» یعنی گریخت از آقای خود.

ابقی: این لغت در آیه ۵۲ از سوره «نجم» با علامت نفی یعنی باقی نگذاشت.

ابکار: این لغت در آیه ۴۱ از سوره «آل عمران» (با کسر الف) یعنی صبح و بامداد.

ابکار: این لغت با فتح الف جمع بکر است یعنی دوشیزه.

ابکم: این لغت در آیه ۷۶ از سوره «نحل» یعنی گنگ زبان.

ابکی: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «نجم» یعنی به گریه انداخت و مقصود این است که الله قانون گریه را گذاشت.

ابل: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «غاشیه» یعنی شتر.

ابلی: این لغت در آیه ۴۴ از سوره «هود» یعنی در خود فرو ببر (بلع کن).

ابلغ: این لغت در آیه ۶۰ از سوره «کهف» یعنی برسم.

ابلفتکم: این لغت در آیه ۷۹ از سوره «اعراف» یعنی ابلاغ کردم و رساندم .

ابلفه: این لغت در آیه ۶ از سوره «توبه» یعنی او را برسان.

ابلیس: در لغت عرب و عبری و قرآن ابلیس یعنی موجود کم فایده برای انسان که از جنس جن است و جن چون از جنس ضد ماده می باشد برای انسان جز اندک فایده ندارد. جن بر طبق آیه ۴۹ از سوره «ذاریات» و تمام سوره «الرحمن» موجوداتی هستند پنهان از چشم مادی انسانها که مانند انسانها از جنس خودشان همه چیز دارند. ضد ماده چیزی است که اخیراً دانشمندان علوم طبیعی کشف کرده‌اند ولی در قرآن بیش از آنچه دانشمندان تا حال کشف کرده‌اند درباره آن راهنمایی شده و این یکی از دلایل از الله بودن قرآن مجید است.

به نظر می آید ابلیس سر سلسله انسانهای جنی باشد همانطور که آدم سرسلسله انسانهای مادی است و ابلیس تا موقعی که برای فریب مردم شیطنت نکرده بود اسمش شیطان نبود و تا موقعی که در مقابل فرمان سجده برای آدم قرار نگرفته بود که مجبور شود استعداد تعقل و اختیار خود را نشان بدهد جزو ملکها یا موجودات بی اختیار بود همانطور که آدم نیز تا موقعی استعداد اختیار داشتن خود را بر مخالف دستور الله در بهشت نشان نداده بود و فریب شیطان را نخورده بود ملک و فرشته بود زیرا بی اختیار جلوه میکرد اگرچه عاقل هم بود (به لغت آدم و ملک و جن و شیطان و همچنین کتاب معجزات علمی قرآن و آیات ۱۰ تا ۲۲ از سوره «اعراف» مراجعه شود).

ابن الله: این لغت به معنای پسر الله می باشد و الله اسم خالق عالم است برطبق آیه ۱۸ از سوره مائده یهود و نصارا روی خود بینی و خودخواهی بیجا خود را پسران و دوستان الله میدانستند و میگفتند ما قوم برگزیده الله از تمام مردم دنیا هستیم و حال آنکه کسی برگزیده الله است که اولاً مأمور الله برای راهنمایی مردم باشد و ثانیاً دستورات دینی الله را که بوسیله پیغمبران حقیقی به بشرها گفته شده انجام دهد و الا بی جهت کسی حق ندارد روی خیالات خودخواهانه خود را، برگزیده الله بداند. در تمام دنیا انسانهایی بوده و هستند که روی نادانی یا خودخواهی بیجا، خود یا پیغمبر خود یا رئیس حکومتی و یا مقدسان مذهبی خود را پسر الله یا دختر الله یا همسر الله یا مظهر الله و یا چشم و دست و خون الله معرفی میکنند و پیغمبران حق از این نسبتها به دور بودند و رهبران و شاگردان حقیقی پیغمبران حق نیز از این موهومات برکنارند و هر روایتی که در این زمینه به آنان نسبت دهند ساختگی است در آیه ۳۰ از سوره «توبه» نیز گفته شده است یهودیان، عزیر را پسر الله معرفی میکنند و مسیحیان عیسی را پسر الله میدانند و منطق صحیحی بر این سخن خود ندارند و اینکه در باب ۴ از آیه ۲۲ و ۲۳ از کتاب دوم تورات و باب ۵ آیه ۹ و ۴۵ از انجیل متی بنی اسرائیل و هم پیروان عیسی پسران الله معرفی شده‌اند روی ترجمه غلط متن تورات و انجیل از لفظ غلام الله بوده و غلام الله یعنی بنده الله و آنان آنرا پیرو الله ترجمه کرده‌اند چون لفظ غلام در عربی و عبری دو معنا دارد یعنی مطیع و بنده و دیگر پسر که او هم مطیع و بنده پدر خود است و این موضوع در آیه ۲۳ از باب چهارم کتاب دوم تورات (سفر خروج) از قول الله نوشته شده به این صورت «ای فرعون پسر مرا رها کن تا مرا عبادت نماید و منظور از پسر من بنی اسرائیل بوده که بنده و غلام الله بوده و آنرا پسر الله ترجمه کرده‌اند و

بدیهی است هم موسی و هم عزیر و عیسی و پیغمبر اسلام و تمام نیکوکاران مطیع الله اند نه پسر الله که در کتاب ترجمه شده غلط تورات پسر الله و نخست زاده الله معرفی شده‌اند (به لغت عزیر و مسیح و عیسی مراجعه شود) .

ابن السبیل: این عبارت در آیه ۲۶ از سوره «بنی اسرائیل» یعنی آن فرزند مخصوص راه که مقصود راه ماندگان اند و باید مورد ترحم قرار گیرند .

ابواب جهنم: این مطلب یعنی دربهای جهنم و برطبق آیات آخر سوره «زمر» و آیه ۴۴ از سوره «حجر» برای دوزخ هفت در می باشد برای دخول هفت نوع انسان دوزخی که هر نوعی مخصوص یکی از سیارات مامدار منظومه شمسی است و هر یک از این درها بصورت دالانی تشبیه می شود که یک سر آن در سیاره مربوطه است جایی که گنجهکار در آن می میرد و سر دیگر آن در زمین آخرت و درب اصلی دوزخ است و این تشبیه از آنروست که دوزخیان پس از مرگ مدتی در عالم برزخ در اطراف سیاره خودشان می باشند تا بعد از متلاشی شدن سیاره به زمین آخرت برده شوند (به کتاب اثبات علمی وجود خدا و آخرت مراجعه شود) و باید دانست برطبق آیه ۷۳ از سوره «زمر» بهشت نیز برای انواع بهشتیان دربهایی دارد که شاید عدد آن درها نیز برای هفت سیاره نفوس دار منظومه شمسی هفت درب برای هفت قسمت از بهشت باشد و این درها با دربهای ذکر شده در آیه ۲۳ از سوره «رعد» فرق دارد زیرا مقصود از هر درب برای بهشتیان در این آیه درب ورود به خانه هر فرد بهشتی است که مأموران الله چون برای کاری وارد شوند سلام گویند .

ابی: این لغت در آیه ۸۹ از سوره «اسراء» یعنی سر باز زد و اِبا کرد .

ابیض: این لغت در آیه ۱۸۷ از سوره «بقره» یعنی سفید و مؤنث آن بیضاء است به لغت خیط مراجعه شود .

ابی لهب: سوره ابی لهب در قرآن درباره مخالفت‌های یکی از عموهای پیغمبر اسلام با پیغمبر است که به تحریک بیشتر همسرش ام جمیل که خواهر ابوسفیان بود اقداماتی بر علیه پیغمبر اسلام میکرد و برطبق پیشگوئی موجود در این سوره هم نتیجه اقداماتش که بر علیه پیغمبر اسلام بود جز ضرر برایش نبود و هم خودش پس از ضربه شدیدی که پس از جنگ بدر بر او وارد شد دچار زخمی چرکین شد و علاوه بر این به مرض تاعون بشوری دچار گردید و بصورت نکبت باری مرد و به عذابهای پس از مرگ نیز دچار شد (به لغت تب مراجعه شود) .

أبْنِ: این لغت در آیه ۶۳ از سوره «زخرف» یعنی بیان کنم واضح کنم .

اتراب: این لغت که در آیه ۳۳ از سوره «نباء» آمده یعنی همسالان و مفرد آن ترب است (به کسر تاء) .

اترفناهم: این عبارت که در آیه ۳۳ از سوره «مؤمنون» آمده یعنی آنها را در اثر زیادی مال و خوشی به فسادشان

کشیدیم به معنی قانون دنیاخواهی الله ایشان را به فساد و ستمکاری کشاند و در سورهای دیگر نیز لغتها و عبارات دیگر این لغت در زمینه همین معنا آمده است.

انسق: این عبارت که در آیه ۱۸ از سوره «انشقاق» آمده یعنی بصورت کامل خودش قرار گرفت و معنای جمله مربوطه این است: «و قسم به ماه وقتی که بصورت کامل خودش در شبهای بدر خودنمایی کرد» و آیه ۱۷ این سوره که در آن لفظ و ما وسق آمده یعنی قسم و شهادت به شب و آنچه شب را جمع کرد و بار کرد و برد که منظور روز است و قسمهایی که در این آیات هستند شاهدهائی هستند بر تغییر حالات انسانها در ساعتهای مختلف شب و روز و هم در سنین عمر و هم تغییر حالت زندگی دنیا به زندگی عالم برزخ و قیامت (به لغت لاقسم و طباق و طبق رجوع شود).

اتقی: این لغت در آیه ۵ از سوره «لیل» یعنی پرهیزکاری پیشه گرفت .

اتقن: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «نمل» یعنی محکم کرد و درست کرد .

اتل: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «عنکبوت» یعنی تلاوت کن و چیزی را بخوان.

اتممت: این لغت در آیه ۳ از سوره «مائده» یعنی تمام کردم و کامل کردم.

اتوب: این لغت در آیه ۱۶۰ از سوره «بقره» یعنی توبه می پذیرم چون بعد آن لفظ علی آمده ولی اگر لفظ الی بعد از آن بود یعنی توبه می کنم و بازگشت میکنم.

اتوکوا: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «طه» یعنی تکیه میکنم.

اثابکم: این عبارت که در ۱۵۳ از سوره «آل عمران» آمده یعنی شما را مجازات کرد و به جزای اعمال بدی که کردید شما را به اندوهی که از اندوه یارانتان پدید آمد دچار نمود .

اثارة من العلم: این عبارت در آیه ۴ از سوره «احقاف» می باشد یعنی اثر و باقیماندگی از دانش.

اثار والارض: این مطلب که در آیه ۹ از سوره «روم» آمده یعنی زمین را شخم زدند (برای زراعت).

اثاقلتم: این لغت در آیه ۳۸ از سوره «توبه» یعنی خود را سنگین کردید .

اثاما: این لغت در آیه ۶۸ از سوره «فرقان» یعنی گناه کردنی.

اثنتموهم: این لغت در آیه ۴ از سوره «محمد» یعنی بسیار کشتید آنها را.

اثرالسجود: این مطلب یعنی علامت بر اثر سجده و اظهار اطاعت کامل که در آیه آخر سوره فتح درباره تربیت شدگان اولیه پیغمبر اسلام است که بوجود آورنده پیروزیهای اسلام بودند خالق عالم فرمود که در چهره‌های ایشان از اثر نشان دادن مکرر اطاعت کامل نسبت به دستورات الله و پیغمبرش علامت اطاعت کامل مشاهده میشود (سجود در اینجا به معنای نشان دادن اطاعت کامل نسبت به دستورات الله و پیغمبر نه سجده مرسوم در نماز، همچنانکه تربیت شدگان جدی و راست تورات اولیه و انجیل اولیه نیز مانند تربیت شدگان جدی و راست قرآن به همین علامت معرفی شده‌اند) و در این آیه گفته شده این تربیت شدگان به مانند دانه‌های زراعت هستند که اول که جوانه می‌زنند ضعیفند و چون زمین مورد زراعتشان قوی است کم کم این جوانه‌ها محکم و بلند و نمایان می‌گردند و مورد تعجب کشت کنندگان آنان می‌شوند همانطور که اقدامات تربیت شدگان اولیه مکتب اسلام هم پیغمبر و هم تمام مردم جهان را به عجب انداخت زیرا توانستند بر کافران با شکل عجیب پیروز گردند و جهانی را به حکومت اسلام آورند در کتاب چهارم تورات باب ۲۳ از آیه ۸ تا ۲۵ مثلی است درباره تربیت شدگان دین موسی از زبان بلعام که مردی بود مورد وحی الله ولی از وحی سوءاستفاده کرد در انجیل لوقا باب هشتم آیه ۴ تا ۱۶ نیز درباره مثلی است که در قرآن برای تربیت شدگان جدی قرآن گفته شده (به لغت سیما مراجعه شود).

اثقال: اثقال زمین که به معنای سنگینی های زمین است در آیه ۲ از سوره «زلزال» آمده و منظور از آن معادن و مواد مذاب سنگین زمین است که در اثر استخراج یا آتشفشانها از زمین خارج خواهد شد در نزدیک شدن زمان متلاشی شدن زمین در آخر زندگی کره زمین.

اثل: این لغت که در آیه ۱۶ از سوره «سباء» آمده یعنی درخت شوره گز.

اثنین: این لغت در آیاتی مانند آیه ۳ از سوره «رعد» یعنی دو تا و دوتائی.

اجثت: این لغت که در آیه ۲۶ از سوره «ابراهیم» است یعنی از ریشه کنده شد.

اجترحوا: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «جاثیه» یعنی بدست آوردند و کسب کردند.

اجد: این لغت در آیه ۱۴۵ از سوره «انعام» یعنی میابم.

اجداث: این لغت جمع است و مفرد آن جدث می باشد یعنی قبر و چون دارای الف و لام عهد است اشاره به قبرهای

روح انسانهاست که در فاصله میان دو نفخه صور ذکر شده در سوره «زمر» در مرگ دوم قرار خواهند گرفت و در یک قبر فضائی و زمین دنیا بسوی زمین آخرت برده خواهند شد و از دهانه خروجی این قبر فضائی که در زمین آخرت باز میشود همچون ملخهائی زنده متولد و بیرون ریزند و بسوی محل داوری الله بروند و این مطالب از متن آیات ۵۱ از سوره «یس» و ۷ از سوره «قمر» و آیه آخر سوره «معارج» بدست می آید (به لغت الاخرة والقبور مراجعه شود).

اجدر: این لغت در آیه ۹۷ از سوره «توبه» یعنی سزاوارتر.

اجرمتا: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «سباء» یعنی گناه کردیم و بد کردیم.

اجعل: این لغت در آیه ۹۵ از سوره «کهف» یعنی قرار می دهم و می گذارم.

اجل: این لغت در آیه ۳۲ از سوره «مائدة» است که با سکون جیم است و قبل آن لفظ من است یعنی برای (از برای).

اجل: اجل به معنای انتهای وقت هر چیز و هر کاری است و نیز به وقت هر چیزی که به آخر میرسد اجل میگویند و در قرآن در آیه ۵۳ از سوره «عنکبوت» کافران مکه باجل مسمی برای دیدن مرگ خود به عذاب تهدید شده اند یعنی اجلی که قبلاً معرفی شده و اسم برده شده و آن عذاب در جنگ بدر تحقق یافت. در جاهای مختلف قرآن عبارت اجل مسمی که به معنای مدت زمانی است معلوم هم برای به آخر رسیدن زندگی دنیا استعمال شده و هم به آخر رسیدن زمان قبل از متلاشی شدن زمین و هم به آخر رسیدن گردش ماه و خورشید و در آیه ۱۰۴ از سوره «هود» اجل معدود اشاره است به زمانی که در قرآن با علاماتی به حساب دقیقی شمرده شده که چه وقتهائی باید بگذرد تا قیامت کبری و زمان داوری الله برای مردم برسد در آیه ۳۴ از سوره «اعراف» و در دو جای دیگر قرآن آمده است که اجل هر امتی روی حسابی دقیق و علت و معلولهای معینی پیش می آید که ساعتی عقب و جلو نمی افتد و این عبارت از آنروست که مردم بدانند هر عملی انجام دهند عکس العمل معینی از آن عمل پیش می آید که از اختیار ایشان بیرون است مگر اینکه روی قوانین علت و معلول مناسب دیگری که آن هم از قوانین الله است بتوانند آن عکس العمل را تغییر دهند و چون الله به تمام علت و معلولهای ایجاد شونده آگاه است او میداند که در ساعت معینی چه حادثهای رخ خواهد داد (به عبارت لیعلم الله من ينصره مراجعه شود).

اجلب علیهم: این عبارت که در آیه ۶۴ از سوره «بنی اسرائیل» آمده یعنی بر علیه ایشان با فریاد، ایشان را به هر سو بکشان و جلب کن.

اجلت: این لغت که در آیه ۱۲ از سوره «مرسلات» آمده است یعنی انتهای وقت زندگی دنیا و ابتدای شروع آخرت تعیین شده (در کتابهای آسمانی برای پیغمبران و مردم).

اجلدوا: این لغت که در آیه ۲ از سوره «نور» یعنی تازیانه و شلاق بزنید.

اجمعوا: این لغت در آیه ۱۰۲ از سوره «یوسف» یعنی جمع کردند و با هم کردند.

اجنبی: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «ابراهیم» یعنی مرا دور بدار مرا کنار بدار.

اجنح: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «انفال» یعنی مایل شو و پذیرا شو آماده شو (بال گشا).

اجنحه: این لغت جمع است و مفرد آن جناح می باشد یعنی بال پرندگان و به این معنا در آیه ۳۸ از سوره «انعام» نیز آمده و مقصود از اجنحه در آیه اول سوره «فاطر» که برای ملائکه استعمال شده است قدرتهای مختلف و متعدد ملائکه است (برای توضیح بیشتر نیز آمده و مقصود از اجنحه در آیه اول سوره «فاطر» که برای ملائکه استعمال شده است قدرتهای مختلف و متعدد ملائکه است).

(برای توضیح بیشتر به لغت الملائکه رجوع شود) و چون بال پرندگان وسیله قدرت نمائی آنان است همانطور که دستهای انسان وسیله قدرت نمائی انسان می باشد هم بال و هم دست در کلیه زبانهای دنیا مجازاً برای قدرت هم استعمال میگردد.

(به لغت ید نیز مراجعه شود) در آیه ۸۸ از سوره «حجر» جناح پیغمبر اشاره به حمایت و عطوفت پیغمبر است نسبت به مؤمنان و تشبیه شده حمایت و عطوفت پیغمبر نسبت به آنان همچون پائین آوردن بال بوسیله مرغ برای حفظ جوجههایش و در آیه ۶۱ از سوره «انفال» (جنحواللسلم) یعنی تمایل پیدا کردند به تسلیم شدن (به لغت جناح نیز مراجعه شود).

أجنّه: این لغت که در آیه ۳۲ از سوره «نجم» آمده جمع جنین است یعنی طفل هنگامی که در رحم مادر پنهان می باشد.

احادیث: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۶ از سوره «یوسف» آمده یعنی آن خبرهائی که از طریق خواب به انسان از غیب گفته میشود. (احادیث جمع حدیث است یعنی خبر) به لغت لهُو الحدیث مراجعه شود.

احاط: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «کهف» یعنی احاطه کرد.

أحب: این لغت در آیه ۷۶ از سوره «انعام» یعنی دوست دارم.

احبار: این لغت جمع حبر است به معنای دانشمندان درجه اول مذهبی یهود.

احبط: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «احزاب» یعنی ناچیز و پوچ کرد.

احتمل: این لغت در آیه ۱۱۲ از سوره «نساء» یعنی بر خود بار کرد و بر دوش گرفت.

احتکن: این لغت در آیه ۶۳ از سوره «اسراء» یعنی او را حتماً چون حیوانی که بر او دهنه زده‌اند زیر سلطه خود در می‌آورم و تحت نفوذ خودم می‌گیرم.

احد: این لغت در سوره «اخلاص» هم به معنای یگانه آمده و هم به معنای فردی یا کسی.

احدث لك منه ذكراً: این مطلب که در آیه ۷۰ از سوره «كهف» آمده یعنی ایجاد کنم برای تو از آن چیز سخن مستدل و غیر قابل تردیدی را به عبارت دیگر یعنی مطلب صحیحی از آن چیز برایت بگویم.

احصروا: این لغت که در آیه ۲۷۳ از سوره «بقره» آمده یعنی گرفتار شدند.

احصن: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «نساء» یعنی در نگهداری شوهر درآمدند و احصنت فرجها در آیه ۹۱ از سوره «انبياء» یعنی فرج خود را نگه داشت و باکره بود.

احصى: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «كهف» یعنی بهتر و صحیح تر شماره کرد.

احقاب: این لغت جمع حقب می باشد و آن در آیه ۲۳ از سوره «نباء» و آیه ۶۰ از سوره «كهف» آمده در آیه اول به صورت جمع و در آیه دوم به صورت مفرد، چون معنای مفرد آن یکی هشتاد سال است و یکی زمانی طویل و یکی هم یک سال و معنای چهارم سالها در آیه اول به معنای هشتادها سال است و در آیه دوم به معنای زمانی طویل که کمتر از یکسال باشد و ما از آنرو آنرا زمانی طویل کمتر از یکسال معنا می کنیم که می دانیم این حادثه برای حضرت موسی هرگز نمی توانست یکسال یا بیشتر باشد زیرا در آن زمان حضرت موسی روزهائی از چهل سال سرگردانی را در شبه جزیره سینا می گذراند و حداکثر یکی دوماه بیشتر صلاح نبود از قوم بنی اسرائیل که او سرپرست آنان بود دور باشد به لغت مجمع البحرین نیز مراجعه شود.

احقاف: سوره چهل و ششم قرآن بنام سوره «احقاف» است از لحاظ اینکه این لغت در آیه ۲۱ از این سوره با الف و لام عهد آمده، احقاف جمع حقف است یعنی پشته‌ای از شن و اشاره به بیابانی است دارای نرمه شن‌ها که در اثر باد موجهایی در آن دیده می شود و ته‌های متحرکی در آن ایجاد میگردد و منظور قرآن قسمت معروف بادیه الشام بوده که زیر آن خرابه‌های قوم متمدنی بوده پس از نوح از اولاد ارم ابن سام بن نوح در آن مکان با قدرت زندگی می

کردند و به فساد دینی و اخلاقی آلوده شدند و با تعلیمات پیغمبرشان هود مخالفت کردند و دچار عذاب آسمانی شدند و در قرآن در سورهای مختلف داستان آنان آمده به نام قوم عاد (به لغت هود و عاد و الاحقاف نیز مراجعه شود).

احکیم: این لغت در آیه ۴۹ از سوره «مائده» یعنی قضاوت کن و فتویٰ بده.

احلام: این لغت در آیه ۳۲ از سوره «طور» جمع حلم است یعنی عقل و دانائی و در آیه ۴۴ از سوره «یوسف» جمع حلم (بضم حاء) می باشد یعنی آنچه در خواب می بینند.

احلل: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «طه» یعنی باز کن و مصدر آن حل است.

احلنا: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «فاطر» یعنی ما را فرود آورد و جا داد از مصدر حلول است.

احمد: این لغت در آیه ۶ از سوره «صف» آمده یعنی پسندیده تر و ستایش شده تر و قابل تمجید و قابل مدح تر و منظور صفت پیغمبر آخر زمان یعنی محمد بن عبدالله است که در انجیل یوحنا در باب ۱۴ شماره ۲۶ در این باره چنین نوشته شده است. «لیکن تسلی دهنده دیگر که پدر او را به اسم من می فرستد او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد» و در باب ۱۶ شماره ۱۲ و ۱۳ نوشته شده.

«و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم که به شما بگویم لیکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید ولی چون او یعنی روح راستی آید شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا از خود تکلم نمی کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد.» هر بی غرضی که به عمق مطالب قرآن پی ببرد متوجه میشود قرآن است که اساس پیغمبری پیغمبر اسلام بوده و چیزهایی را که عیسی نمی توانسته بگوید در قرآن است و مطالب جالبتر و پسندیده تر قرآن نسبت به سخنان عیسی دلیل احمد بودن پیغمبر اسلام است و منظور از اسم احمد یعنی صفت پیام رسانی او احمد و پسندیده تر است.

تبصره: لفظ تسلی دهنده که در ترجمه های انجیل به فارسی بجای یونانی فاراقلیط یا فارقلیط آمده طبق توضیحی که در کتاب قاموس کتاب مقدس مسیحیان داده شده یکی از چند معنای لفظ فاراقلیط است و معنای دیگر آن آموزگار و واسطه و شفیع (واسطه پیغام الله) و رستگار کننده می باشد (که هر پیغمبری این صفات را دارد).

احوی: این لغت در آیه ۵ از سوره «اعلی» یعنی رنگ سیاه و قرمز و سبز و زردی که در برگهای نیمه خشک شده پائیزی نباتات می بینید.

آخ: این لغت در ۱۱ آیه قرآن آمده در آیه ۵۹ از سوره «یوسف» و جاهای دیگر یعنی برادر و لغت اخا نیز که در ۱۸ آیه قرآن آمده یعنی برادر که گاهی به جای الف آخر آن یاء می آورند مانند آیه ۳۴ از سوره «قصص» که

جمع تمام آنها اخوه و اخوان است به کسر الف.

اخاف: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «یوسف» یعنی می ترسم. خوف دارم.

اخبثوا: این لغت در آیه ۲۳ از سوره «هود یعنی خشوع و تسلیمی به قوانین دینی الله نشان دادند و به او دل بستند و به راهش مطمئن شدند.

اخذت هارون: اخذت به معنای خواهر است و خواهر هارون که در آیه ۲۸ از سوره «مریم» آمده در آن آیه خطاب مردم یهود به حضرت مریم مادر عیسی است و او را از لحاظ اینکه جزو زنان خدمتگزار کنیسه‌ای از کنایس مذهبی یهود بود خواهر هارون می گفتند زیرا قانون یهود این بود که رؤسای کنیسه‌ها و خدمتگزاران آنجاها همه باید از اولاد و نسل هارون برادر موسی باشند و از این رو زنان خدمتگزار کنیسه‌ها را خواهر هارون می گفتند همانطور که زنان خدمتگزار در کلیساها را هم خواهر می گویند. (به لغت مریم و لغت زکریا مراجعه شود).

اخذار: این لغت در آیه ۱۵۵ از سوره «اعراف» یعنی اختیار کرد و برگزید.

اخصموا: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «حج» یعنی گفتگوی منازعه دار کردند و مجادله کردند.

اختلف: این لغت در آیه ۷ از سوره «ص» یعنی از خود ساختن و افترا به دیگری زدن.

اخذان: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «نساء» جمع خدن به کسر خاء یعنی رفیق و دوست شهوانی چه مرد و چه زن.

اخذود: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۴ از سوره «بروج» می باشد یعنی آن جای کنده شده از زمین که در میان اعراب زمان پیغمبر اسلام معروف بود (به تفسیر آیه مربوطه در کتاب ترجمه و تفسیر قرآن مجید از من مراجعه شود).

اخری: این لغت که در ۲۳ آیه قرآن از آن جمله در آیه ۶۹ از سوره «اسراء» آمده مؤنث آخر به فتح خاء می باشد یعنی دیگر به مؤنث آخر به کسر خاء هم هست.

اخراج مسلمانان قبل از هجرت بوسیله کافران مکه: از آیه ۱۳ از سوره «توبه» و آیه ۸۰ از سوره «بنی اسرائیل» و آیه ۳۰ از سوره «انفال» پیداست که کافران مکه از همان سالهای اول بعثت پیغمبر اسلام میخواستند پیغمبر را یا از مکه اخراج کنند و یا او را بکشند و یا محبوسش گردانند و از آیه ۹ از سوره ممتحنه و آیه ۱۹۱ از سوره «بقره» پیداست که باعث هجرت پیغمبر اسلام و اصحابش به مدینه و یا حبشه همین فشار کافران مکه بود. (به لغت

اخزیه: این لغت در آیه ۱۹۲ از سوره «ال عمران» یعنی او را رسوا کردی او را ذلیل کردی.

اخسرون: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «هود» یعنی ضرر بیننده‌ترین.

اخسثوا: این فعل که در آیه ۱۰۸ از سوره «مؤمنون» آمده یعنی مانند سگ طرد و رانده شوید.

اخشوا: این لغت در آیه ۳۳ از سوره «لقمان» یعنی بترسید.

اخفض جناحک: این مطلب در آیه ۲۱۵ از سوره «شعرا» آمده یعنی مال خودت را مانند پائین آوردن مرغ بال خودش را برای حفظ جوجه‌هایش فرود آورد.

اخفی: این لغت در آیه ۶ از سوره «طه» یعنی مخفی تر و پوشیده‌تر.

اخلأ: این لغت در آیه ۶۷ از سوره «زخرف» که با الف و لام عهد آمده یعنی آن دوستان و خلیلان.

اخلد الی الارض: این مطلب در آیه ۱۷۶ از سوره «اعراف» یعنی به زمین ماند و به زندگی زمین چسبید و اخلده در آیه ۳ از سوره «همز» یعنی او را ماندگار کرد و او را همیشه نگه داشت (در جمله اخیر این ماضی معنای مضارع می دهد).

اخلصناهم: این مطلب در آیه ۴۶ از سوره «ص» یعنی آنها را ما برگزیدیم و پاکشان کردیم.

اخلع: این لغت که در آیه ۱۲ از سوره «طه» آمده یعنی از خود بکن و دور کن.

اخنه: این لغت که در آیه ۵۲ از سوره «یوسف» که با علامت لم آمده یعنی خیانت به او نکردم.

اخیار: این لغت در آیه ۴۷ از سوره «ص» یعنی خوبان و برگزیدگان.

اد: این لغت در آیه ۸۹ از سوره «مریم» یعنی بد و زشت و غیر قابل قبول.

ادارتهم: این لغت که در آیه ۷۲ از سوره «بقره» آمده یعنی از خود دفاع کردید و به گردن یکدیگر انداختید.

ادارک علمهم: یعنی بهم رسیده و مشابه هم است علم تخیلی و بی اطلاعاته ایشان که مخالف کتابهای آسمانی هستند (این عبارت که به جای تدارک علمهم نوشته شده در مورد علم مردم به آخرت است که در آیه ۶۶ از سوره «نمل» است).

ادبارالسجود: این مطلب در آیه ۴۰ از سوره «قاف» یعنی دُبرها و پشت های سجده ها که مقصود آخر هر سجده است که باید تسبیح سجده را گفت و آن گفتن سبحان ربی الاعلی و چهار آیه دنبال آن که در اول سوره «اعلی» می باشد و بهم مربوط است خواهد بود.

ادرکه الفرق: این مطلب در آیه ۹۰ از سوره «یونس» یعنی وقت غرق شدنش رسید یا آن غرق شدن او را دریافت.

ادرثوا: این لغت در آیه ۱۶۸ از سوره «آل عمران» یعنی رفع کنید و جلوگیری کنید و از خود دور کنید.

ادر: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «الحاقه» مخفف اداری می باشد که در آیه ۲۵ از سوره «جن» است یعنی میدانیم و با حرف نهی (ان) نمی دانم میشود.

ادریس: این اسم که در آیه ۵۶ از سوره «مریم» و آیه ۸۵ از سوره «انبیاء» آمده اسم پیغمبری است که قبل از نوح بوده و او را در زبان عبری خنوخ میگویند که برطبق کتاب اول تورات نسل هفتم از اولاد آدم ابوالبشر است و این اسم که در عربی بصورت ادريس درآمده در انگلیسی او را انوج میگویند و در مصر او را ازريس و یا اسوريس میخوانند که برای آنان بصورت یک رب النوع و خدا در آمده است زیرا موقعی که زنده بود آثاری علمی در نجوم از خود در مصر به یادگار گذاشته (به تفسیر طنطاری مراجعه شود) همچنین درباره او میگویند که غیب شده و به آسمان رفته به مانند عیسای پیغمبر و ایلای نبی ادريس برطبق کتاب اول تورات ۳۶۵ سال زندگی کرد و تا ۵۷ سال بعد از وفات آدم ابوالبشر زنده بود و او بعد از آدم پیغمبر دوم است که حتی کتاب آسمانی ای داشته یعنی مطالبی از جانب الله بر او وحی میشده تا دنباله نبوت آدم ابوالبشر را گرفته باشد. (به لغت خنوخ در قاموس کتاب مقدس مراجعه شود) و باید دانست که ادريس یا خنوخ پدر متوشالحو و متوشالحو پدر لمکو و لمکو پدر تارحو (یا آزر) پدر نوح بود و نوح به این ترتیب سومین پیغمبر مردم روی زمین است.

ادع: این لغت در آیه ۶۸ از سوره «بقره» یعنی تقاضا کن و دعوت کن.
(دعا کن نیز به معنای تقاضا کن است نه خواندن مطالبی عربی که در آن به زبان عربی چیزی را از الله تقاضا کردماند و خواننده دعا معنای آن را نمی داند.)

ادعیائکم: این لغت در آیه ۳۷ از سوره «احزاب» یعنی پسر خواننده های شما و مفرد آن دعای به فتح دال و تشدید

ادفع: این لغت در آیه ۹۶ از سوره «مؤمنون» یعنی جلوگیری کن و دفع کن و رد کن .

اذکر: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «یوسف» یعنی متذکر شد و بیاد آورد (این لغت که با تشدید دال می باشد در اصل اذتکر بوده که ذال و تاء تبدیل به دال مشدد شده).

ادلک: این لغت در آیه ۱۲۰ از سوره «طه» یعنی تو را دلالت کنم، تو را راهنمایی کنم.

ادلی: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «یوسف» یعنی فرو افکند .

ادنی الارض: این عبارت که در اول سوره «روم» آمده اشاره به سرزمینی است که نزدیکترین زمین به پایتخت روم بوده و آن را شهر کالسدون می گفتند که آخرین شهری بود که بدست ایرانیان افتاد و کنار قسطنطنیه بوده به لغت بضع سنین مراجعه شود و به کتاب معجزات علمی قرآن.

ادوا: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «دخان» یعنی بدهید و ادا کنید و بسپارید .

ادهی: این لغت که در آیه ۴۶ از سوره «قمر» آمده یعنی مصیبت بارتر .

اذاعوا: این لغت در آیه ۸۳ از سوره «نساء» یعنی انتشار دادند .

اذاقها: این لغت در آیه ۱۱۲ از سوره «نحل» یعنی آنها را چشانند .

اذیهم: این لغت در آیه ۴۸ از سوره «احزاب» یعنی اذیت آنها را .

اذقان: در آیه ۸ از سوره «یس» یعنی چانه ها .

اذلة علی المؤمنین: در آیه ۵۴ از سوره «مائده» این جمله که به معنای «بر مؤمنان نرمی کنندگانی» اند توصیفی است از الله و گردانندگان حکومت اسلام بعد از پیغمبر اسلام و این توصیف ۸۱ روز قبل از وفات پیغمبر اسلام در عرفات یا منادر حجة الوداع همراه با تمام سوره «مائده» نازل شده و پیشگوئی سرکوبی شورشهای آینده منافقان است بوسیله گردانندگان حکومت اسلام که رئیس آنان ابوبکر بود و فرمانده لشکرشان خالد بن ولید و مهمترین این شورش گران مسیلمه کذاب و لشگریان پر قدرتش بودند و در دنباله جمله فوق جمله (اغتره علی الکافرین) آمده که

به معنای «بر کافران سخت گیرندگان است» .

ارائک: این لغت جمع اریکه است در آیه ۳۱ از سوره «کَهِف» یعنی تختها.

اریاب: این لغت در آیه ۳۹ از سوره «یوسف» جمع ربّ است. (به لغت رب مراجعه شود).

اریه: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۳۱ از سوره «نور» آمده یعنی آن حيله مخصوص مرد برای فریب زن و یا آن احتیاج به زن که باعث آن حيله میشود.

اریبی: این لغت در آیه ۹۲ از سوره «نحل» یعنی بیشتر گیرنده و فزونی دارتر و سود برنده‌تر.

ارتابت: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «توبه» یعنی شک کرد.

ارتدا: این لغت در آیه ۶۴ از سوره «کَهِف» یعنی آن دو نفر برگشتند.

ارتضی: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «انبیاء» یعنی راضی شد و خشنود گردید.

ارتقب: این لغت در آیه ۵۹ از سوره «دخان» یعنی منتظر باش، مراقب باش.

ارجائها: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «الحاقه» یعنی کناره‌های آن و مفرد آن رجاء است که علاوه بر کنار به معنای آرزو هم هست.

ارجمنک: این لغت در آیه ۴۶ از سوره «مریم» یعنی تو را حتماً از خود طرد می کنم لغت رجم گاهی به معنای طرد کردن می آید و زمانی به معنای سنگ سار کردن است.

ارجوا: این لغت در آیه ۳۶ از سوره عنکبوت یعنی امیدوار باشید و آرزو کنید و از نرسیدن به خوبی آن بترسید.

ارجه: این لغت در آیه ۳۶ از سوره «شعرا» یعنی کار او را به بعد موکول کن و این لغت در اصل ارجهه بوده (به ضم هاء دوم که ضمیر است و بجای موسی است) و فعل ماضی آن رجه و مضارع آن یرجه بوده (مانند ضرب - یضرب).

ارحام: این لغت در آیه ۱ از سوره «نساء» جمع رحم است یعنی خویشان رحمی مانند خواهر و برادر و مادر و پدر و پسر و دختر انسانها و اولادان آنان و جد و جده و عمو و دایی و تمام خویشان که به نحوی رابطه به رحم زنان

دارند مثل زن و پدر زن و مادر زن و خویشان زن و در آیه ۳ از سوره «ممتحنه» اولاد از ارحام جدا معرفی شده است که میشود گفت از ارحام به انسان نزدیکترند و در هشت آیه مانند آیه ۳۴ از سوره «لقمان» یعنی رحمهای زنان که محل بوجود آمدن و نگهداری بچه است به لغت اولاد الارحام نیز مراجعه شود.

اَرْسَلْ: این لغت که در آیه ۲۸ از سوره «فتح» آمده یعنی فرستاد.

اَرْهَاسُ: در آیه ۳۲ از سوره «نازعات» این عبارت یعنی خالق عالم کوهها را بر روی زمین ثابت و ایستاده گردانید.

اَرْصَاد: این لغت در آیه ۱۰۷ از سوره «توبه» یعنی آماده پذیرائی کسی بودن و انتظار کسی را برای پذیرائی و کمک، کشیدن.

اَرْض: این لغت که در قرآن بسیار استعمال شده به معنای زمین است یعنی جایی که انسان بر روی آن راه میرود و زندگی میکند چه آنجا از خاک و سنگ و برهنه باشد و یا از علف و یا برگ و یا فرشهای مختلف مفروش باشد و آنرا با خاک و سنگ نباید اشتباه کرد لذا هم تمام کره زمین را ارض میگویند و هم قطعه‌ای از زمین و هم هر شهری را زمین مردم آن می گویند و در قرآن به کرات از منظومه شمسی و یا کرات دیگر آسمانی ارض گفته میشود که در آن انسان یا شبه انسان وجود داشته باشد و در آیه آخر سوره «طلاق» گفته شده همانطور که هفت آسمان موجود است درون هر آسمانی زمینی خواهد بود (به لغت سماء نیز مراجعه شود).

اَرْضَعْتَ: این لغت در آیه ۲ از سوره «حج» یعنی آن زن شیر داد.

اَرْعَوْا: این لغت در آیه ۵۴ از سوره «طه» یعنی چوپانی کنید و بچرانید.

اَرْغَب: این لغت در آیه ۸ از سوره «انشراح» یعنی رغبت نما و علاقه مند شو.

اَرْكَب: این لغت در آیه ۴۲ از سوره «هود» یعنی سوار شو.

اَرْكَسُوا: این لغت در آیه ۸۸ از سوره «نساء» یعنی برگشته شدند.

اَرْكُضْ بِرَجْلِكَ: این لغت در آیه ۴۲ از سوره «ص» یعنی با حرکتی شدید پا را بر زمین بزن.

اَرْكُعُوا: این لغت در آیه ۴۸ از سوره «مرسلات» یعنی در مقابل دستورات الله سر فرود آورید (ركوع که مرسوم است علامت ظاهری سر فرود آوردن و تسلیم شدن است).

اِرم: این لغت که در آیه ۷ از سوره «فجر» آمده یعنی قومی از نسل آرام بن سام بن نوح که آنها را آرامی ها میگویند (به لغت هود و عاد هم مراجعه شود).

ارنا: این لغت در آیه ۱۵۳ از سوره «نساء» یعنی به ما نشان بده.

ارهبون: این لغت در آیه ۴۰ از سوره «بقره» به کسر نون یعنی از من بترسید.

ارقهه: این لغت که با حرف سین بر سر آن در آیه ۱۷ از سوره «مدثر» آمده یعنی او را دچار خواهم کرد اگر سین نبود یعنی او را دچار می کنم (سین علامت استقبال نزدیک است و سوف علامت استقبال دور اولی را میگویند به زودی خواهم کرد و دومی را میگویند زمان دورتری خواهم کرد).

ازا: این لغت در آیه ۸۳ از سوره «مریم» یعنی تحریک کردنی (به لغت تاوُز هم مراجعه شود).

ازاغ: این لغت در آیه ۵ از سوره «صف» یعنی برگرداند و کج کرد.

ازادوا: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «کهف» یعنی زیاد کردند.

ازدجر: این لغت در آیه ۹ از سوره «قمر» یعنی مورد تهدید قرار گرفت.

ازفت: این لغت در آیه ۵۸ از سوره «نجم» یعنی نزدیک شد.

ازسی: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «کهف» یعنی پاکیزه تر.

ازلام: ازلام جمع زلم می باشد (به فتح ز و سکون لام) و آن چوبی بوده دو پهلوی و سه پهلوی که روی هر پهلوی آن هست یا نیست می نوشتند یا علامت مخصوصی می گذاشتند و آن را برای بُرد یا باخت می افکندند مانند سکه ای که امروزه بصورت شیر یا خط می افکنند. در زمان ظهور اسلام رسم مردم عرب بود که چنین چوبی را بنام یکی از بتهای خود می افکندند و از روح مقدس خیالی آن بت می خواستند که آن چوب از پهلویی نمودار شود که به نفع ایشان باشد اینکار که مانند فالها و استخارهاست برطبق آیه ۳ و ۹۰ از سوره «مائده» اگر وسیله بُرد و باخت قماری باشد که باعث شود بی جهت کسی نفع ببرد و در مقابل او کسی دیگر ضرر ببیند حرام است و این حرام بودن در جایی بسیار شدید است که بنام الهام غیبی تصور شود بخصوص که تصور شود این الهام غیبی از طریق روح مقدسی است که به نام او این کارها انجام میشود ولی اگر این کارها صورت قمار و تقدس نداشته باشد و روی توکل

به الله برای طلب خیر از الله در جاهانی که انسان در میان دو راهه گیر میکند و راهی جز این ندارد انجام میدهد. بر طبق آیه ۲۹ از سوره «آل عمران» عیب نیست (به لغت اقلام مراجعه شود).

ازلغت: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «تکویر» یعنی نزدیک کرده شد.

ازلهما: این لغت در آیه ۳۶ از سوره «بقره» یعنی آن دو را لغزش داد.

ازواج: ازواج جمع زوج است و زوج هم به معنای طرز و نوع است مانند آیه ۸ از سوره «نبأ» که در اینجا ازواج به معنای انواع است و هم به معنای جفت کسی است چه جفت نر و چه جفت ماده و بر این اساس لفظ زوج هم به همسر مردی اطلاق میشود و هم به همسر زنی (زن یا شوهر) و مجموع زن و شوهر را زوجین می گویند چون دو نوعند.

اساطیر: این لغت در عربی هم جمع اسطوره است و هم جمع سطر و هم جمع الجمع برای لغت سطور که خود جمع سطر است و سطر به معنای هر چیزی است که ردیف شده باشد یا خطی از نوشته‌ای و لغت اساطیر که در چند سوره قرآن از جمله در سوره «فرقان» آمده بصورت اساطیر الاولین است یعنی ردیف شده‌هایی از مطالب افسانه وار و غیر قابل قبولی که در کتابهای دینی پیشینیان نوشته شده و گویندگان فوق که کافران مکه بودند قرآن را اینگونه مطالب و ساخته خود پیغمبر اسلام میدانستند و می گفتند آنها را نفراتی که باسواد بودند و از کتابهای تورات و انجیل خبر داشتند مخفیانه برای پیغمبر اسلام میگویند و او به نام قرآن با عباراتی زیبا ردیف می کند.

اساور: این لغت که در جمع سوار به کسر سین است که در آیه ۳۱ از سوره «کھف» یعنی النگوها برای زینت دست.

اسباط: جمع سبط است که در چهار سوره قرآن آمده مانند آیه ۱۳۶ از سوره «بقره» و آیه ۱۶۰ از سوره «اعراف» و سبط در لغت اگر چه به معنای فرزند فرزند است ولی در آیات قرآنی اسباط یعقوب اشاره به دوازده قبیله یهود میباشد که از دوازده پسر یعقوب بوجود آمدند (سوره اعراف و در سورهای دیگر قرآن الاسباط با الف و لام عهد اشاره به افراد اول این دوازده قبیله است یعنی دوازده پسر یعقوب که یکی از آنان یوسف بود که هم رسول بود و هم نبی و مورد وحی الله بود و این آیات می‌رسانند که در نزد یهودیان مدینه، اسباط یعقوب دوازده فرزند یعقوب بودند که از هر یک قبیله‌ای بوجود آمدند و بر این اساس سبط یعنی فرزند و قبیله‌ای که از فرزند کسی بوجود آید.

اسبغ: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «لقمان» یعنی تمام و کامل گردانید.

استاجر: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «قصص» یعنی اجیر گرفتن و به اجاره گرفتنی (درباره اجیر گرفتن پدرزن موسی است که موسی را ده سال اجیر می کند تا برایش کار کند و بعد از آن دختر او را به همسری گیرد و با مقداری گوسفند و مال هر کجا میخواهد برود).

استاذن: این لغت در آیه ۵۹ از سوره «نور» یعنی اجازه خواست و اذن گرفت.

استبدال: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «نساء» یعنی تبدیل کردن چیزی به چیزی.

استبرق: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «کهف» یعنی لباس ابریشمی روی لباسها که زیر تر از لباس ابریشمی نرم و زیرین است.

استبشروا: این لغت در آیه ۱۱۱ از سوره «توبه» یعنی شاد باشید.

استبقاالباب: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «یوسف» یعنی سبقت گرفتند آن دو نفر از یکدیگر برای رسیدن به درب خانه.

استجاب: این لغت در آیه ۱۹۵ از سوره «آل عمران» یعنی پاسخ موافق داد.

استجارک: این لغت در آیه ۶ از سوره «توبه» یعنی به جوار تو بودن را خواست یا به عبارت دیگر پناه خواست از تو.

استحبوا: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «فصلت» می باشد یعنی ترجیح دادند دوست تر داشتند.

استحفظوا: این لغت که در آیه ۴۴ از سوره «مائده» آمده با لفظ ما که بر آن است یعنی آنچه خواستند حفظ کنند یا آنچه طلب کرده بودند که حفظ کنند.

استحوذ: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «مجادله» یعنی مسلط شد و به اختیار در آورد.

استحياء: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «قصص» یعنی در حال شرم و حیا کردن و خجالت کشیدن و در لغت عرب این لغت غیر از این معنا به معنای زنده نگه داشتن و امتناع و خودداری کردن نیز آمده است.

استحيوا: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «مؤمن» یعنی زنده نگه دارید.

استخف قومه: این سخن که در آیه ۵۴ از سوره «زخرف» آمده یعنی فرعون قوم خودش را به سبک عقلی کشانید و آنان را از راه صحیح و حق کنار برد.

استخلصه لنفسی: این لغت در آیه ۵۴ از سوره «یوسف» یعنی انتخاب کنم و برای خودم برگزینم.

استخلف: این لغت در آیه ۵۵ از سوره «نور» یعنی حکومت و فرمانروا بعد از حکومت دیگر قرار داد و به عبارت دیگر جانشین حکومتی قرار داد.

استرق السمع: این مطلب در آیه ۱۸ از سوره «حجر» یعنی دزدکی گوش داد.

استرهبوهم: این مطلب در آیه ۱۱۶ از سوره «اعراف» یعنی در آنان ترس انداختند و تلقین خطر و لزوم ترسیدن از آن را کردند.

استزلههم: این لغت در آیه ۱۵۵ از سوره «آل عمران» یعنی آنان را لغزانید.

استسقی: این لغت در آیه ۶۰ از سوره «بقره» یعنی آب طلب کرد.

استشهدوا: یعنی گواه طلب کنید (آیه ۱۵ از سوره نساء).

استضعفوا: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «سباء» یعنی از نظر مذهب و عقیده به ضعف نگه داشتند تا از وجود آنان استفاده‌های سوء مذهبی کنند و همین لغت در آیه ۵ از سوره «قصص» مقصود در ضعف نگه داشتن اجتماعی است تا سوءاستفاده اجتماعی و سیاسی بکنند.

استطعموا: این لغت در آیه ۷۷ از سوره «کهف» یعنی آن دو طعام طلب کردند.

استعجال: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «یونس» یعنی زود زود عمل کردن.

استعصم: این لغت در آیه ۳۲ از سوره «یوسف» یعنی خود را از گناه نگه داشت و امتناع نمود.

استعلی: این لغت در آیه ۶۴ از سوره «طه» یعنی غلبه کرد و پیش برد.

استعمرکم: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «هود» یعنی شما را مقرر کرد و وادار کرد تا به عمران و آبادانی بهر دازید.

استعنوا: این لغت در آیه ۱۵۳ از سوره «بقره» یعنی یاری و کمک بگیرید و کمک کردن بخواهید.

استغاثه: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «قصص» یعنی از او یاری خواست.

استغشوا: این لغت در آیه ۷ از سوره «نوح» یعنی بر خود پوشاندند تا چیزی را نشوند و نبینند.

استغفار حاملان عرش الله: این موضوع در آیات ۷ تا ۱۰ از سوره «مؤمن» توضیح داده شده و با توجه به معنای عرش و شناخت حاملان عرش و ملائکه در آیات مربوطه می فهمیم که حاملان عرش کهکشانها و آسمانها و زمینهای محل انسانها و شبه انسانها هستند که زبان حال همیشگی ایشان تقاضای بخشش گناه از الله نسبت به مؤمنان حقیقی است که گل سر سبد خلقتند و همیشه متوجه اعمال خود هستند و اگر احیاناً کار بدی کردند چون می فهمند که بد است فوراً توبه میکنند و خواهان بخشش گناه از الله میشوند و این آیات میرساند که طبیعتاً گناه چنان مؤمنانی بخشیده خواهد شد. به لغت عرش و ملائکه نیز مراجعه شود.

استغفار در سحرها: در آیه ۱۸ از سوره «ذاریات» آمده که پرهیزکاران حقیقی در میان مسلمانان صفات مخصوصه‌ای دارند که یکی از آن صفات این است که در سحرها در زمانی که تمام مردم در خواب هستند آنان از خواب برمی خیزند و آن نماز شبی را که خالق عالم در آیه ۷۹ از سوره «بنی اسرائیل» به طور مستحب مقرر کرده انجام میدهند و پس از نماز از الله میخواهند اگر گناهی از ایشان سر زده مورد بخشش الله قرار گیرند (به لغت بییتون و تتجافی و تهجد مراجعه شود).

استغفار ملائکه: در آیه ۵ از سوره «شوری» آمده زمانی که آسمانهای هفتگانه به ترتیب از بالای یکدیگر متلاشی شدند این حادثه علامت نزدیک شدن متلاشی شدن زمین ما است که در درون پائین ترین آسمان هفتگانه قرار گرفته و در آن زمانها مأموران مختلف گردش و زندگی زمین و هر یک از شش زمین دیگر با زبان حال خود پروردگار خود را تعریف و تمجید می کنند که آنچه از بوجود آمدن انسانها در این آسمانها و زمین میخواست به خوبی انجام گرفت و حالا موقع آن رسیده که انسانهای زمین همه بمیرند و ارواح ایشان از آزمایشهای پر رنج زمین خلاص شوند و از جاذبه زمین بسوی زمین آخرت برای دیدن پاداش و نتیجه کارهای خود خارج گردند. (به لغت سماء و انفطار و الصور و کتاب معجزات علمی قرآن مراجعه شود).

استغلاظ: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «فتح» یعنی محکم شد.

استغنی: این لغت در عربی به معنای بی نیاز شد می باشد یا از ثروت و یا از چیزی دیگر گاهی به معنای بی نیازی را از الله خواست می آید و در سوره تغابن آیه ۶ به معنای این است که الله نیازی به ایمان او نداشت و او را در کفر رها کرد این لغت اول بار در سوره «علق» آمده و در آنجا شخص کافری معرفی شده به اینکه خود را بی نیاز نسبت به راهنمایی های دینی می بیند بر مبنای این سابقه در سوره «عبس» و سوره «لیل» لفظ استغنی برای کافران کافری است که خود را از تقوی و هدایت دینی بی نیاز دید یا نسبت به هدایت دینی بی نیازی نشان داد و نباید این آیات

را دلیل بدی ثروتمندی گرفت چون ثروتمندی به خودی خود بد نیست بلکه آن ثروتمندی بد است که خودبین و به خود بالنده باشد و به محتاجان کمک نکند و ثروت او مانع هدایتش شود.

استفتحوا: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «ابراهیم» یعنی طلب پیروزی کردند.

استفتحهم: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «صافات» یعنی از ایشان فتویٰ بخواهید.

استفزز: این لغت در آیه ۶۴ از سوره «اسراء» یعنی لغزش به گناه و به کجی و گمراهی و گناه بکش.

استکبروا: این لغت که در آیات بسیار زیادی از قرآن آمده یعنی خود را بزرگ شمردند و استضعفوا یعنی خود را کوچک و ضعیف شمردند و اگر بصورت مجهول گفته شود یعنی دیگران آنها را کوچک خود دانستند و به ضعف کشاندند و اسیر و مرید خود کردند.

استکثرت: این لغت در آیه ۱۸۸ از سوره «اعراف» به فتح الف یعنی افزون میکردند.

استمتعتم: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «نساء» یعنی خواستید حتماً بهره گیرید یا بهره گرفتید و منظور بهره گرفتن زناشویی از نکاح است و اینکه بعضی ها آنرا بهره گیری از متعه یا نکاح تفسیر کرده اند تفسیری است خلاف قانون عرب و قانون قرآن و تفسیر به رأی و مذمومه است و روایات آن جعلی می باشد.

استمسک: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «لقمان» یعنی متمسک شد و محکم گرفت و محکم چسبید و با علاقه گرفت (برای گرفتن چنگ و پنجه خود بکار برد).

استمع: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «طه» یعنی بشنو و گوش ده.

استنصروکم: این لغت در آیه ۷۲ از سوره «انفال» یعنی از شما یاری خواستند.

استنکفوا: این لغت در آیه ۱۷۳ از سوره «نساء» یعنی روی غرض و تکبر خودداری کردند از چیزی سرپیچی کردند.

استوت: این لغت که در آیه ۴۴ از سوره «هود» آمده مؤنث استوی می باشد یعنی قرار گرفت.

استوقد: این لغت که در آیه ۱۷ از سوره «بقره» آمده یعنی آتش روشن کرد و شعلهور ساخت و شعله آتش بوجود آورد.

استوئی: این لغت در آیاتی شبیه آیه ۵ از سوره «طه» بعد از آن لفظ علی دارد یعنی بر چیزی مستولی شده قرار گرفت و اختیار کارهای مربوط به آنان را بدست گرفت و در آیه ۲۹ از سوره «فتح» یعنی پایدار شد و در آیه ۳ از سوره «یونس» یعنی برای کاری که میخواهد بکند در جایی استقرار یافت و لغت استوئی در آیه ۱۱ از سوره «فصلت» چون بعد از آن لفظ الی می باشد یعنی از کاری دست برداشت و قصد کاری دیگر در جایی دیگر کرد. به لغت تستوا و یستون مراجعه شود.

استهزوا: این لغت در آیه ۶۴ از سوره «توبه» یعنی مسخره کنید - استهزاء کنید.

استهوته الشیاطین: این لغت در آیه ۷۱ از سوره «انعام» یعنی شیطننت کاران او را از طریق وسوسه‌ها از راه بدرماند.

استیثس: این لغت در آیه ۱۱۰ از سوره «یوسف» یعنی مأیوس شد و ناامید شد.

استیسر: این لغت در آیه ۱۹۶ از سوره «بقره» یعنی آسان شد.

استیقننها: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «نمل» یعنی نسبت به آنها یقین کردند (دلها و روحشان یقین کرد).

اسحار: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «آل عمران» با الف و لام عهد یعنی آن سحرها و مقصود از سحر نزدیکیهای صبح شدن است که آخرهای شب باشد و این زمان و قبل آن وقت نماز شب است که معمولاً در شبهای کوتاه تابستان نزدیک صبح است و در شبهای بلند زمستان ممکن است شخص نماز شب خوان زودتر از خواب بیدار شود و نماز شب را بخواند و دوباره بخوابد ولی در شبهای کوتاه ممکن است دیگر نخوابد تا صبح شود و نماز صبح خود را هم بخواند و این تغییر وقت نماز شب را از آیات دیگر قرآن می فهمیم و حداقل نماز شب طبق آیه ۸۱ از سوره «اسراء» دو رکعت است که اگر شخصی از معنای آن غفلتی کرد می تواند تکرار کند تا یقین کند که دو رکعت را کاملاً به الله و معای نماز توجه داشته (به لغت تهجد مراجعه شود).

اسحاق: این لغت که آنرا در عربی اسحاق می نویسند اسم پسر دوم ابراهیم پیغمبر است که دوازده قبیله بنی اسرائیل از پسر او یعقوب بوجود آمدند و در سوره‌های مختلفی از قرآن او بعنوان یک نبی یعنی پیغام گیر معرفی شده و بیش از تمام آیات مربوطه در آیات ۷۱ تا ۷۸ از سوره «هود» و آیه ۹۹ تا ۱۱۳ از سوره «صافات» شرح حالاتی از اوست و شرح حال مفصل او در باب هفدهم و هیجدهم و ۲۱ و ۲۲ و ۲۴ از کتاب اول تورات است که آنرا سفر پیدایش می گویند یعنی کتاب مربوط به پیدایش انسان تا خارج شدن بنی اسرائیل به سرپرستی موسی از مصر به سینا. آنچه درباره اسلام در این کتاب آمده تا آنجا صحیح و تحریف نشده است که مطالب قرآن آنرا تصحیح کرده

باشد و این موضوع اساسی درباره تمام موضوعات تورات و انجیل صادق است زیرا مسلم است که سوءاستفاده‌چیان مذهبی یهود و مسیحی تورات و انجیل اصلی را از طریق تفسیرهای غلط و ترجمه‌های نادرست روی نفع شخصی عوام فریبانه خود تحریف کرده‌اند و از حالات اصلی آنها که مشابه قرآن بصورت کنفرانس‌های متعدد و همراه با راهنمایی‌های تکرار شده بودند بصورت تاریخی منظم و با حذف مکررات درآوردند. آن هم نه بصورت گفتار الله به موسی و عیسی بلکه بصورت نقل تاریخ موسی و عیسی از قول یک مورخ مطلع به روایات مذهبی یهود و مسیحی (این موضوع در آیات آخر سوره حجر تصریح شده) با توجه به مطالب بالا شرح حال اسحاق چنین است که ابراهیم ۹۹ ساله شد و همسرش ساره پیر و از ابتدا نازا بود و ابراهیم جز اسماعیل که از کنیزش هاجر بوجود آمده بود فرزندی نداشت روزی سه نفر ناشناس بر او وارد شدند گوسالهای بریان برای ایشان آورد و آنان نخوردند تصور کرد آنان خیال سوئی دارند که نخواستند نمک گیر شوند از ایشان در دل ترسید آنان گفتند نترس ما سه فرشته هستیم مأمور الله و آمده‌ایم به تو مژده دهیم که معجزه‌آسا از ساره در یکسال پس از این صاحب پسری میشوی ساره که کناری ایستاده بود به سخن آنان خندید و آنان گفتند چون روی تعجب خندیدی اسم آن پسر را اسحاق بگذار (اسحاق در زبان عبری به معنای خندان است همانطور که در عربی اضحاک به معنای خندان می باشد) و آنان به ابراهیم گفتند مأموریت دیگر ما رفتن به شهر لوط است تا شهر مردم لوط را بر سر ایشان خراب کنیم و لوط را از ایشان نجات دهیم اسحاق یک سال دیگر متولد شد و در چهل سالگی همسری اختیار کرد که نازا بود چون شصت ساله شد به خواست الله همسرش دو پسر در یک زمان زائید یکی را عیسی نام نهاد و دیگری را یعقوب، اسحاق در هفتاد و پنج سالگی در سرزمین فلسطین جانشین پدرش ابراهیم شد زیرا ابراهیم در آن زمان در سن ۱۷۵ سالگی وفات یافت و یعقوب برخلاف برادرش عیسی مردی نرم خو و دانا و نیکوکار و از هر جهت مورد رضای الله بود و اینکه در کتب دینی یهود نوشته شده ابراهیم روی خوابی که دیده بود اسحاق را خواست قربانی کند درست است و این یک اشتباه مفسران قرآن بوده که آیات ۹۹ تا ۱۰۷ از سوره «صافات» را که مربوط به شخص مورد مژده است برای اسماعیل دانستند و حال آنکه مورد مژده اسحاق بوده (به لغت اسماعیل و یعقوب مراجعه شود).

اسری: سوره هفدهم قرآن را که به نام سوره «بنی اسرائیل» است سوره «اسراء» هم می گویند زیرا در آیه اول این سوره نوشته شده: «سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی...» اسراء یعنی سیر و گردش کردن در شب و اسراء یعنی در شب سیر کرد آیه اول سوره اسراء معنایش این است: «کسی که بنده خود محمد را در یکی از شبها از مسجدالحرام بسوی آن مسجد دورتر آسمانی گردش داد از هر تصور باطلی پاک است.» چون این اسراء یا گردش شبانه را روی روایات اسرائیلی به نام معراج خوانده‌اند و لازم است آنرا به روشنی و بطور مستدل تشریح نمائیم به لغت مسجدالاقصی و لغت سدرۃ المنتهی و لغت رؤیا مراجعه شود.

اسخط: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «محمد» یعنی به خشم آورد.

اسراالقول: این مطلب در آیه ۱۰ از سوره «رعد» یعنی سخن را به پنهان گفت.

اسرائیل: اسرائیل لقب یعقوب می باشد که پسر اسحاق بن ابراهیم است و بنی اسرائیل یعنی فرزندان و نسل یعقوب که عبارت باشند از دوازده سبط و قبیله‌ای که امروزه تمام یهودیان عالم را شامل می گردد و این لقب برای یعقوب معلوم نیست که از کجاست در باب ۲۳ از کتاب اول تورات داستان ظاهراً موهومی آورده شده که چون یعقوب با فرشته‌ای کشتی گرفت و او را زمین زد به او لقب اسرائیل داده شد یعنی غلبه کننده بر صاحب اختیار خود (ثیل در زبان عبرانی به معنای خداوند است و خداوند یعنی صاحب اختیار نه خالق و آن را برای خالق عالم هم استعمال می کنند به لغت یعقوب مراجعه شود) .

اسرار: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «محمد» به کسر الف یعنی پنهان گوئی.

اسرحکن: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «احزاب» یعنی شما زنان را به اختیار خودتان رها می کنم و طلاقتان ندهم.

اُسس: این لغت در آیه ۱۰۹ از سوره «توبه» بصورت معلوم یعنی بنا کرد و بنیان گذاشت و بصورت مجهول در آیه ۱۰۸ یعنی بنیاد گذاشته شد و ساخته شد (اُسس).

استطاعوا: این لغت در آیه ۹۷ از سوره «کهف» یعنی استطاعت داشتند و توانستند.

اسفا: این لغت در آیه ۶ از سوره «کهف» یعنی در حال تأسف و با افسوس و تأسف.

اسفار: این لغت در آیه ۵ از سوره «جمعه» جمع سفر (بکسر سین) یعنی کتاب بزرگ و بیشتر برای پنج کتاب تورات استعمال میشود و در آیه ۱۹ از سوره «سباء» به معنای سفرهاست از جهت طول مکانی سفر.

اسفر: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «مدثر» یعنی روشن شد و این معنا فقط برای صبح است که روشن می شود و الاً بطور عموم یعنی پرده از روی خود برداشت و معنای دیگر هم دارد.

اسقط: این لغت در آیه ۱۸۷ از سوره «شعرا» یعنی فرود آور.

اسقیناکم: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «مرسلات» یعنی آشامیدیم شما را.

اسکن: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «بقره» یعنی سکونت کن.

اسلام: اسلام در لغت عرب به معنای تسلیم شدن است و در قرآن بصورت الاسلام به معنای آن روش و دینی است که

بر اساس تسلیم به دستورات الله باشد و در آیه ۷۸ از سوره «آل عمران» و آیات و سوره‌های دیگری از قرآن که این اسم و مشتقات آن آمده این مفهوم بدست می‌آید که تمام پیغمبران الله خودشان و پیروان حقیقی ایشان تسلیم چیزهایی بودند که برای راهنمایی مردم از جانب الله بر پیغمبران نازل شده بوده و برای توصیف تمام دینهای حقیقی آمده از جانب الله در معنا دین اسلام را داشته‌اند اگرچه به ظاهر به اسمهای دیگری که معنای آنها نیز نزدیک به مفهوم اسلام بود معروف و مشهور به مانند نصرانی که به معنای نصرت دهندگان پیغمبران برای اطاعت و پیشبرد دین الله است و یا یهودی که به معنای هدایت شده به دین الله بود و یا مزدیسنا که به معنای پذیرنده دین الله بود با این شرح می‌بینیم که حقاً هر دین و مذهب که بر اساس اطاعت از متن پیغامهای الله نباشد دین و مذهب اسلام نیست و نزد الله پذیرفته نمی‌شود اگرچه صاحبان آن دین و مذهب خود را اسماء مسلم و دارای دین اسلام بدانند تسلیم شدگان دین الله می‌توانند هر اسمی که مفهوم معنای اسلام را داشته باشد بر خود بگذارند و لذا مسلمین را می‌توان مؤمنین یا متقین و یا مهتدین نامید همچنانکه در سوره «قلم» که همان روزهای اول بعثت پیغمبر اسلام بر پیغمبر اسلام از جانب الله نازل گردید در آیه ۷ برای اول بار اسم مهتدی و در آیه ۳۴ برای اول بار اسم متقی و در آیه ۳۵ برای اول اسم مسلم برای پیروان قرآن آمده و این هر سه اگرچه توصیف هر متدین به دین الله است بعداً از میان این توصیفها اسم اسلام و مسلم بصورت اسم رسمی دین اسلام مصطلح شده. در سوره «قلم» عبارت قرآن درباره مسلم این است: «افجعل المسلمین کالمجرمین» یعنی «آیا ما که خالق و راهنمای شما مردم هستیم تسلیم شدگان دستورات خود را همچون گناهکاران و سرکشان نسبت به دستورات خود قرار میدهیم.» و از این آیه پیداست که مسلم یعنی کسی که مجرم و سرکش نسبت به دستورات الله نباشد بلکه تسلیم راهنماییهای الله باشد چون تسلیم شوندگان بر راهنماییهای الله دو دسته هستند بعضی تسلیم شونده زبانی و ظاهری و برخی واقعاً تسلیم شونده به راهنمایی های الله، از این رو در قرآن نیز دو نوع مسلم معرفی شده است در آیه ۱۷ از سوره «حجرات» با توجه به آیه ۱۴ توضیح داده شده که بعضی ها می‌گویند مسلم هستیم راست می‌گویند و آن به شرطی است که از روی دل دستورات دین اسلام را پذیرفته باشند و تسلیم آن شوند و بعضی هم دروغ می‌گویند و فقط به ظاهر خود را تسلیم قوانین اسلام معرفی میکنند همانطور که اگر کاملاً اصول و فروع اسلام را نپذیرفته باشند و بگویند مؤمن هستیم، مؤمن ظاهری و دروغی هستند نه مؤمن حقیقی از این توضیحات متوجه می‌شویم آنان که از روی یک بُعدنگری تصور می‌کنند دین اسلام یعنی دین تسلیم به قضا و قدر و یا تسلیم به پیش آمدها و یا دینی که مردم از دست و زبان مسلمانان در امان و سلامت می‌باشند درست نیست، اگرچه مسلمان حقیقی هم بی‌جهت به کسی اذیتش نمی‌رسد و هم تا آنجا که می‌بیند کوشش او بجائی نمی‌رسد تسلیم قضا و قدرهایی می‌شود که از دست او و دوستانش کاری ساخته نیست در اینجا لازم است به آیه ۱۹ از باب ۴۲ از کتاب اشعیای نبی مراجعه شود تا بدانیم لفظ مسلم به عنوان تسلیم شونده بی‌چون و چرا نسبت به دستورات الله در کتب یهود و نصارا هم سابقه دارد.

اسلف: این لغت در آیه ۳۰ از سوره «یونس» یعنی پیش فرستاد.

اسلک: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «مؤمنون» یعنی داخل کن.

اسلم وجهه لله: این عبارت که در آیه ۱۱۲ از سوره «بقره» یعنی خودش را تسلیم رضای الله که اطاعت دستورات دینی الله باشد کرد چون اسلام به معنای تسلیم کردن هم می آید (هم بصورت متعدی استعمال میشود و هم بصورت لازم).

اسلنا: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «سباء» یعنی روان کردیم و این از باب افعال از لغت سیل است.

اسماء: اسماء جمع اسم است یعنی علامت و صفت مشخصه هر چیز، چه این علامت و صفت روی علامت و صفت واقعی آن چیز باشد و چه روی قرارداد و شهرت اسمی را بر کسی بگذارند و بهترین اسم آن است که روی علامت و صفت واقعی چیزها باشد بطور مثال اسم قراردادی پیغمبر اسلام محمد است که به معنای ستوده و قابل تمجید است و این اسم را پدرش از آنرو بر پیغمبر اسلام هنگام تولدش نهاد مایل بود پسرش از هر جهت شایسته باشد و هستند بسیاری که نام پسر خود را محمد می گذارند و مایلند که پسرشان از هر جهت شایسته باشد ولی او بزرگ میشود و به کارهای ناشایست می پردازد و اینکه در آیه ۶ از سوره «صف» آمده که حضرت عیسی بشارت دهنده به پیغمبری بود که بعد از او خواهد آمد و اسمش احمد است یعنی پیغمبری می آید که علامات و صفات برجستهای از حیث پیغمبری و راهنمایی مردم دارد خیلی بیشتر از حضرت عیسی چون معنای احمد یعنی ستودمتر و قابل تمجید بیشتر و این بشارت در باب ۱۶ از انجیل یوحنا است در آیه ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ درباره آموزگاری که مانند عیسی مردم را راهنمایی به پیغامهای الله میکند و بیش از عیسی گفتنی ها را تماماً خواهد گفت و از امور آینده خبرهای بسیار خواهد داد (لفظ فارقلیط که در این باب و باب ۱۴ آمده به معنای معلم و آموزگار است و آنرا به خطا در انجیلها به روح راستی و تسلی دهنده ترجمه کرده اند تا مسیحیان را از حقایق انجیل دور کنند و نگذارند به پیغمبری پیغمبر اسلام و هدایتهای قرآن که در آن عالی ترین آموزشهای دینی است و از امور آینده خبرهای بسیاری دارد ایمان آورند و این موضوعات به طور مشروح در کتاب معجزات علمی قرآن نوشته شده است) باید دانست اینکه در آیه ۳۱ از سوره «بقره» آمده که خالق عالم تمام اسمها را به آدم یاد داد یعنی در جنس آدمها استعدادی از اول پیدایش آدم نهاد که بتوانند روی آن استعداد علامات و صفات مخصوصه اشیاء را از هم تمیز دهند و هر چیزی را روی صفت مخصوصه اش اسم گذاری کنند و روی آن اسم گذارنها اشیاء را به یکدیگر بشناسانند و از این طریق کلیه علوم در انسانها پدید آید و فرق اصلی انسانها با تمام حیوانات و سایر موجودات همین صفات ممتازه انسانهاست یعنی صفت علم اسماء و به عبارت دیگر علم بیان چیزها به کمک عقل و حافظه و زبان و قلم خود.

اسماء الحسنی: اسماء الحسنی که به معنای آن اسمهای نیکوتر است چون در آیات قرآنی با الف و لام عهد آمده اشاره به آن اسمهای مخصوصی است که روی صفات مخصوصه الله برای خالق عالم در قرآن آمده که نباید آن اسمهای صفاتی را برای غیر الله بصورت مدح و ثنا و توصیف آورد هیجده اسم از این اسمها در آخر سوره «حشر» است و دو اسم دیگر در آیه ۶ و ۷ این سوره و دو اسم دیگر در آیه ۱۶ و ۱۸ و غیر از این ۲۲ اسم در سوره «الحمد» نیز در آیه ۴ و ۵ نیز ۳ اسم دیگر الله ذکر شده و در آیات و سوره های دیگر قرآن نیز بصورت های مختلف بسیاری از صفات خاصه الله یادآوری گردیده است که هر کس این اسمها و یا به عبارت دیگر این صفات را برای غیر الله بگوید مشرک محسوب میشود.

اسماعیل: برطبق باب ۱۶ از کتاب اول تورات و تأیید قرآن مجید اسماعیل اولین پسر ابراهیم پیغمبر بود ابراهیم ۸۶ ساله بود که اسماعیل برایش از کنیزی مصری که متعلق به ساره همسرش بود زائیده شد و ساره چون نازا بود کنیز خود هاجر را که فرعون مصر به ساره بخشیده بود در اختیار شوهر گذاشت تا شاید از او صاحب فرزندی شود و بنخواست الله از او صاحب اسماعیل شد و ساره در این زمان ۷۶ ساله بود چون ابراهیم ۹۹ ساله شد اسماعیل و تمام پسران و مردان موجود در خانه خود را ختنه نمود (حتی خودش را) و این دستور الله به ابراهیم برای اول بار بود (در مورد ختنه) چون اسماعیل ۱۶ ساله شد ابراهیم به دستور الله او را به همراه مادرش هاجر روانه کرد که بسوی مصر برود زیرا در این زمان که اسحاق که دو سال پیش به خواست الله از ساره برای ابراهیم زاده شده بود از شیر گرفته شد و ساره نسبت به هاجر و پسرش اسماعیل حسادت می ورزید و از او میخواست این دو را از خود دور کند و ابراهیم که این کار را نمی خواست روی وحی الله مجبور شد آن دو را بسوی مصر در بیابان با مقداری آذوقه و آب رها نماید چرا که الله میخواست معجزه‌هایی در تاریخ بشر بوجود آورد و در بیابان لم یزرع عربستان شهری مقدس به نام مکه پدید آید و خانه کعبه محل عبادت بزرگی برای خالق عالم شود (به باب ۲۱ از کتاب اول تورات مراجعه شود) این معجزه یکی این بود که چون هاجر و پسرش اسماعیل به بیابان فاران که در شمال خلیج عقبه و کوههای سینا است رسیدند بی آب شده بودند و اسماعیل سخت تشنه شده بود هاجر پس از چند بار رفتن به کوههای کوتاه تا شاید از دور کسی را ببیند که امیدوار به یافتن آب باشد مایوس نزد پسرش اسماعیل که زیر بوتمای بزرگ خفته بود می آید و می بیند چشمای به خواست الله در نزدیک او پدید آمده که آن چشمه در کتاب اول تورات باب ۲۱ به بشر شعب معروف شده و همین معجزه باعث شد هاجر و اسماعیل در نزدیک این چشمه سکونت اختیار کردند و بعد از مدتی با ابراهیم به فرمان الله به بیابانی که امروزه خانه کعبه و مسجدالحرام در آن است رفتند بیابانی که از هر جهت مانند بیابان فاران بود و خاطره بیابان فاران را برای هاجر و اسماعیل زنده می کرد یعنی کوه صفا و مروه به مانند آن کوههایی بود که هاجر برای یافتن آب بر بالای آنها رفت و چشمه زمزم مانند چشمه بشرشعب بدست ابراهیم و به امر خالق عالم کنده شد در حالی که آثار وجود چشمه در آن نبود در نزدیک بشرشعب هاجر برای پسرش اسماعیل همسری از مصریان گرفت و قبیله اسماعیلیان از نسل او پدید آمدند. برطبق آیات ۱۲۴ تا ۱۳۲ از سوره «بقره» ابراهیم و اسماعیل از جانب الله مأمور میشوند به محل فعلی مکه بروند و خانه کعبه را بسازند تا آنجا برای مردم اطراف مکه محل عبادتگاهی باشد که در آن الله را بیاد آورند آن دو پس از ساختن آن خانه از الله میخواهند که آنجا شهری بزرگ شود و پیغمبری در آینده با داشتن کتابی مستقل برای راهنمایی مردم مبعوث گردد همچنین در آیه ۳۵ تا ۴۰ از سوره «ابراهیم» معلوم شده که محل مکه قبلاً محیطی بود لم یزرع که خالق عالم ابراهیم و اسماعیل را دستور داد به آنجا بروند و خانه کعبه را بسازند و چشمه زمزم را پدید آورند و ابراهیم، اسماعیل و همسرش را آنجا بگذارد و خود به فلسطین برود برطبق آیه ۵۴ از سوره «مریم» اسماعیل هم رسول بود و هم نبی و مردی راست وعده و جدی بود و مأمور بود راهنماییهای دینی پدرش ابراهیم را به مردم خود در محیط مکه که محل سکونتش بود تبلیغ نماید اسماعیل برطبق باب ۲۵ از کتاب اول تورات ۱۳۷ سال عمر کرد و دوازده پسر داشت که هر پسر رئیس قبیله‌ای از قبایل اسماعیلیان شدند این دوازده پسر عبارت بودند از نایوت و قیدار و اوبنیل و مبسام و مشماع و دومه و میساد و جدد و تیما و بطور و ناقیش و قدمه (باب اول از کتاب اول تواریخ ایام و باب ۲۵ از

کتاب اول تورات) قبایل اسماعیلیان اعراب بیابانی بودند که چادرنشین بودند و اعراب دیگر که در عربستان زندگی میکردند و از نسلهای دیگری بودند که قبل از ابراهیم و اسماعیل در نواحی قابل سکونت عربستان اختیار کرده بودند و هنگامی که بیابان لم یزرع مکه بوسیله چاه زمزم قابل سکونت گردید تعدادی نفرات از قبیله جرهم از یمن به قصد رفتن به شام آمدند و چون چشمه زمزم و هاجر و اسماعیل را آنجا دیدند با اجازه گرفتن از هاجر و اسماعیل آنجا سکونت کردند و چون اینان عقایدی بت پرستانه داشتند اسماعیل از جانب الله مأمور شد تا آنان را به دین ابراهیم دعوت کند و اکثر آنان دین اسماعیل را پذیرفتند و بعداً که طایفه دیگری از اولاد ابراهیم به مکه آمدند و سکونت اختیار کردند این سه قبیله با هم ازدواجهایی کردند و نسلهای مختلف مردم مکه پدید آمد و گویند پیغمبر اسلام از نسل اسماعیل بود و قبیله سوم که ذکر شد از قطره کنیز دیگری غیر از هاجر بود که بوسیله ابراهیم بوجود آمد باید دانست اینکه بیشتر مفسران قرآن مطالب آیات ۹۹ تا ۱۰۸ از سوره «صافات» را که در مورد خواب حضرت ابراهیم برای قربانی کردن فرزند خودش می باشد درباره اسماعیل دانسته اند خلاف واقعیت است زیرا چه در قرآن و چه در تورات بشارت الله برای نعمت فرزند به ابراهیم منحصرأً برای بوجود آمدن اسحاق از ساره بوده و لذا می بینیم در تورات در باب ۲۲ از سفر پیدایش صریحاً اعلام شده که آن فرزندی که برای قربانی بوسیله ابراهیم برده شد اسحاق بود نه اسماعیل و او را از محل سکونت خود به زمین موریآ برد تا در مکان مخصوصی از کوهی مخصوص قربانی نماید و آنجا تا محل سکونت ابراهیم سه روز راه رفتن با الاغ بود پس از این دلایل به قربانی اسحاق (نه اسماعیل) باید توجه داشت که آیه ۱۱۲ از سوره «صافات» بیان کننده بشارت موجود در آیه ۱۰۱ است نه بشارتی جدا از بشارت قبل (به لغت قریش مراجعه شود تا به اختلافات منابع عرب و یهودی پی برده شود).

اسمع بهم و ابصر: این جمله که در آیه ۳۸ از سوره «مریم» یعنی آنان چه بسیار شنوا و دانا خواهند بود.

اسوا: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «زمر» یعنی سؤتر و بدترین.

اسواق: این لغت در آیه ۷ از سوره «فرقان» یعنی بازارها و مفرد آن سوق است.

اسوة حسنة: اسوة حسنة یعنی اقتدا کردن و پیروی کردنی نیکو و این عبارت در آیه ۲۱ از سوره «احزاب» و آیه ۴ و ۶ از سوره «ممتحنه» آمده و در آن گفته شده مسلمانان لازم است که از رفتار خود پیغمبر اسلام و ابراهیم در پافشاری و شجاعت در برابر هجوم دشمن و یا عدم رابطه با قوم و خویشی که حاضر نیست دین حق را قبول کند پیروی نماید و این آیات میسرانند که ممکن است پیغمبران گاهی رفتاری داشته باشند که مسلمانان نباید از آن تبعیت نمایند چنانکه ابراهیم خوب نبود که به پدرش با اینکه مشرک بود گفت من از الله برای تو آمرزش خواهم خواست.

اسورة: این لغت در آیه ۵۳ از سوره «زخرف» یعنی النگوها یا حلقه های مخصوص آرایش دست و این نیز مانند

اساور جمع سوار به کسر سین است.

اشاء: این لغت در آیه ۱۵۶ از سوره «اعراف» یعنی می خواهیم.

اشتات: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «نور» جمع شتات است یعنی متفرق و اشتات یعنی متفرق ها و یا جدا جداها.

اشتدت: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «ابراهیم» یعنی قوی شد و سخت شد و سریع شد.

اشتروا: این لغت در آیه ۸۶ از سوره «بقره» یعنی خریدند و در آیه ۹۰ یعنی فروختند.

اشتعل الراسس شیبا: این جمله در آیه ۴ از سوره «مریم» یعنی سر از سفیدی پیری شعلمور شده (مانند شعله های آتش شده).

اشتملت: این لغت در آیه ۱۴۴ از سوره «انعام» یعنی شامل شد و در خود داشت.

اشتتهت انفسهم: این مطلب در آیه ۱۰۲ از سوره «انبیاء» یعنی خواست دل های ایشان یا به عبارت دیگر علاقه و رغبت و اشتها داشت دل های ایشان و روح های ایشان.

اشحة علیکم: این لغت که در آیه ۱۹ از سوره «احزاب» آمده یعنی حریصان بر علیه شما و به نفع خودشان و اینکه آنرا بخیلان معنا کردندمانند در اینجا درست نیست.

اشراطها: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «محمد» یعنی شرط های آن و اگر جمع شرط به فتح شین و راء بود به معنای علامتها بود که با آیه ۱۹ از سوره «محمد» زیاد جور نیست.

اشراق: این لغت که در آیه ۳۸ از سوره «ص» با الف و لام عهد یعنی آن روشن شدن و درخشندگی و طلوع کردن و منظور طلوع خورشید است.

اشرح: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «طها» که برای صدر آمده یعنی باز کن سینم را و روحم را برای پذیرفتن خوبها.

اشعار: این لغت در آیه ۸۰ از سوره «نحل» یعنی موها و مفرد آن شعر به فتح شین است.

اشفقتم: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «مجادله» یعنی ترسیدند (ترسیدن از عاقبت و ضرر چیزی).

اشق: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «قصص» یعنی سخت بگیرم.

اشق: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «رعد» یعنی سخت تر.

اشقی: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «اعلی» یعنی بدبخت کرد.

اشمازت: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «زمر» یعنی مشمئز شد و بسیار بدش آمد و نفرت نشان داد.

اشهاد: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «هود» یعنی گواهان و آن جمع شاهد است یعنی شهادت و گواهی دهنده و کسی که مشاهدات خود را درباره حادثای برای رفع ظلمی میگوید.

اشهر: این لغت در آیه ۵ از سوره «توبه» جمع شهر است یعنی هر یک از دوازده ماه سال.

اشیاعکم: این لغت در آیه ۵۱ از سوره «قمر» جمع شیع است بفتح شین و سکون یاء می باشد یعنی ماندها و مثل های شما و امثال شما.

اصاب: این لغت در آیه ۳۶ از سوره «ص» یعنی اصابت کرد و رسید.

اصابعهم: این لغت که جمع اصبع است و در آیه ۷ از سوره «نوح» یعنی انگشتان ایشان.

اصب: این لغت در آیه ۳۳ از سوره «یوسف» یعنی متمایل شو.

اصحاب الاخدود: اصحاب جمع صاحب است و آن کسی است که با چیزی یا کسی باشد چه بصورت رفیق و همنشین و چه بصورت نصیحت کننده و چه به صورت صاحب اختیاری و چه بصورت شریک در کاری و اخدود یعنی گودالی دراز و اصحاب الاخدود یعنی مردم آن گودال درازی که در میان اعراب مکه داستانهای مشهور بود. بت پرستانی از قبیله نجران بودند که در میان مکه و یمن می زیستند و آنان در زمان ذونواس آخرین پادشاه تبایع یمن عدهای از مؤمنان به دین حقیقی عیسی را که بر علیه بت پرستان تبلیغ می کردند در آن گودال پر از آتش افکندند و خود با خوشحالی سوختن آنان را تماشا می کردند و داستان ایشان در قرآن در سوره «بروج» آمده و از آن نتیجه گیری شده مردم مکه که آن گروه را بدگوئی می کنند چرا خودشان شبیه آن اذیت ها را نسبت به مؤمنان به دین اسلام انجام میدهند.

اصحاب الایکه: این عبارت یعنی مردم آن جنگلی که نزد مردم مکه معروف بودند یعنی مردم شهر جنگلی مدین که شهری میان مصر و شبه جزیره سینا بود و مردمش قوی هیکل و راهزن بودند و خالق عالم برای ایشان شعیب پیغمبر را قبل از زمان موسی فرستاد و این عبارت در چهار سوره «حجر» و «شعرا» و «ص» و «ق» آمده (برای توضیح بیشتر به لغت شعیب مراجعه شود).

اصحاب الحجر: این عبارت یعنی مردم آن شهر کوهستانی که مکانهای خود را بوسیله سنگچین نگه می داشتند و اشاره به مردم قوم ثمود است که پیغمبرشان صالح نام داشت و در زمان پیغمبر اسلام شهر خراب شده آنان در میان راه مردم مکه بسوی شام بود نزدیک وادی القری و امروزه نیز مکانش معروف است و در آیه ۸۰ تا ۸۴ از سوره «حجر» بدان اشاره شده (و شرح مفصل قوم ثمود در چند سوره قرآن است و به لغت ثمود و صالح مراجعه شود).

اصحاب الرّس: این عبارت هم در سوره «فرقان» آیه ۳۸ و هم در سوره «ق» آیه ۱۲ آمده مفسران در شناخت آن اختلاف دارند و به نظر من اصحاب رود ارس می باشند که مردم مخالف دین زرتشت بودند که در میان ارمنستان و آذربایجان زندگی می کردند در اطراف رود ارس دچار عذاب آسمانی شدند و زرتشت از آن نواحی که محل تولد و بعثت بود به طرف بلخ رفت و در بلخ لهر اسب و پسرش گشتاسب طرفدار دین او شدند و ایمان گشتاسب باعث شد که پادشاهان کوچک دست نشانده گشتاسب مانند داریوش و کورش نیز طرفدار دین زرتشت باشند و باید دانست دین زرتشت دینی کاملاً مانند دین اسلام و یهود بود و بعداً دین او را پیشوایان سوءاستفادچی بصورت دگرگونه درآوردند همانطور که دین یهود و نصارا را چنین کردند و همانطور که دین اسلام را به بیش از هفتاد و دو فرقه مختلف از طریق روایات دروغ که در ترجمه و تفسیر قرآن انتشار دادند تقسیم نمودند و خوشبختانه چون دین اسلام خاتم ادیان بود و به زمان ترقی و توسعه سواد و علم برخورد داشت متن قرآن کوچکترین کم و زیادی نشد و حال آنکه متن کتابهای آسمانی دیگر از صورت اولش تغییر بسیار یافت (به لغت المقتصمین و یحرفون الکلم و خاتم مراجعه شود).

اصحاب الفیل: این اسم که در سوره «فیل» آمده یعنی مردم آن فیل و آن درباره معجزهای است از خالق عالم برای مردم مکه در حدود سال تولد پیغمبر اسلام به اینطور که ابرهه حاکم یمن با لشگری همراه فیل ها خواست خانه کعبه را خراب کند تا مردم عرب به جای رفتن به زیارت عبادتگاه مکه به عنوان حج بسوی کنیسمای که در صنعا برای اینکار ساخته بود بروند خالق عالم چون نمی خواست این خانه خراب شود تعداد زیاد از مرغان دریائی را مأمور کرد با گلهای سنگ شدهای که در منقار داشتند به آن فیل ها و لشگر ابرهه حمله کردند و آنان را تیرباران و مجروح کردند و سوراخ سوراخ کنند و چنین شد و آنان که جان سالم بدر بردند فرار کردند.

اصحاب القریه: این عبارت یعنی مردم آن شهر مشهور که داستان را اعراب مکه میدانستند این داستان در آیات ۱۲ تا ۳۰ از سوره «یس» آمده بعضی میگویند آن شهر، شهر انطاکیه پسییده می باشد که با انطاکیه معروف فرق دارد

و برطبق کتاب قاموس مقدس در حدود ۱۶ شهر به نام انطاکیه معروف بوده و انطاکیه پسیده یکی از آنها است برطبق شرح قرآن مأمورانی برای هدایت مردم آن شهر رفتند با اینطور که اول دو مأمور رفتند و بعد از آن یک مأمور دیگر به کمک آنان رفت و مردم شهر با آنان مخالفت کردند جز یکی از مردم دانا و فعال آن شهر که از دور دست آمده و ایمان آورد و بی باکانه به تبلیغ دیگران مشغول شد و مخالفان او را کشتند و چندی پس از کشته شدن او قحطی شدیدی پیدا شد که مردم بسیاری را کشت روایاتی که در این زمینه در تفسیرهای قرآن آمده اند هیچکدام قابل اعتماد نیستند و در کتاب اعمال رسولان که جزء کتابهای دینی مسیحیان است در باب ۱۳ و ۱۴ نوشته شده دو نفر از مبلغان دین عیسی برای تبلیغ انطاکیه پسیده رفتند یکی پولس و دیگری برنابا نام داشت و کار تبلیغ ایشان به جایی رسید که بزرگان شهر، آنان را مجبور کردند از شهر فرار نمایند و به نظر می آید بعد از ایشان آغابوسی که او هم مأموری برای تبلیغ دین عیسی بود به این شهر آمده باشد اگرچه در باب ۱۱ از کتاب اعمال رسولان داستان آغابوسی مربوط به انطاکیه دیگری معرفی شده باید دانست که این سه مأمور که از آن در قرآن ذکر شده به نظر می آید که از طرف پطرس جانشین حقیقی عیسی مأمور تبلیغ بودند و شاید دو مأمور اول و دوم برنابا و مرقس بودند نا پولس چون آنچه درباره شخصیت خوب پولس در کتب مسیحیان است مشکوک و غیرقابل قبول است زیرا برطبق همین کتاب اعمال رسولان پولس یک یهودی اذیت کننده به عیسی و حواریون او و یک مرد جاسوس از طرف قیصر روم معرفی شده که بعد از باز بین رفتن عیسی برای خراب کردن دین عیسی و مخالفت با پطرس برخاسته است و موهومات و دروغها و دوگونه گوئیهای را انتشار داد مانند .

اصحاب الکهف و الرقیم: یعنی مردم آن غار و آن نوشته و این عبارت در سوره «کهف» در ضمن داستانی آمده که مربوط به هفت نفر جوانمرد شجاع و بی باک است که در اثر مخالفت بت پرستان مسیحی از شهر با سگشان فرار کردند و به غاری پناه بردند و خالق عالم آنها را در خواب به مدت سیصد سال خوابانید و بیدارشان کرد تا مردم آن شهر در اثر معجزه ایمان آورند و این معجزه جزء معجزات تاریخی دین الله باشد آن نوشتن بود که بصورت شعر بوسیله یکی از کشیشان مسیحی مخالفت بت پرستی مسیحیان در میان مردم بین النهرین و اطرافش منتشر شده بود و این کشیش مسیحی یعقوب سروجی نام داشت و چون در زمان پیغمبر اسلام اعراب بدان آگاهی یافته بودند و اصل آن اندکی تغییر یافته بود در قرآن مجید این داستان با تصحیحاتی یادآوری شده با در نظر گرفتن تاریخ مرگ یعقوب سروجی که ۵۲۱ میلادی بوده میتوان یقین داشت زمان خواب رفتن آنان در غار در حدود اواخر قرن دوم میلادی بوده که هیچ ربطی به زمان دقیانوس یا داقیوس امپراطور روم ندارد و خوشبختانه این غار در سال ۱۳۹۶ قمری بوسیله باستان شناسان اردن هاشمی کشف گردید و مکان آن در مملکت اردن هاشمی معلوم شد و در آن هفت اسکلت انسان و اسکلت سگی مشاهده گردید و ما شرح مفصل آن را با عکس آن در تفسیر قرآن خود آورده ایم رجوع شود.

اصد: این لغت که در آیه ۹۴ از سوره «حجر» آمده یعنی موضوع را بشکاف یا موضوع را آشکار بیان کن.

اصر اهل کتاب: این موضوع در آیه ۲۸۶ از سوره «بقره» آمده و به معنای بار سنگین اهل کتاب است و آیه فوق

دعا و درخواستی است که هر مسلمانی باید طبق مطالب آن از الله بخواهد به مانند بار سنگینی که بر اهل کتاب قبل از اسلام بار نمود بر مسلمانان بار نکند یعنی مسلمانان مانند اهل کتاب مبدا به کتاب آسمانی خود پشت کنند و بجای اطاعت متن قرآن مطیع و مقلد پیشوایانی سوءاستفاده‌چی شوند و آنان روی فتوهای خلاف قرآنی خود قواعد و قوانین نامعقول را بر مردم مسلمان تحمیل کنند و این کار در تمام دین داران غضبی از الله است بر آنان که متأسفانه فرقه‌های مختلفه فعلی مسلمانان نیز کم و بیش دچار چنین اصری شده‌اند یکی از این بار سنگین‌ها حرمت ربای از ثروتمند است که خلاف قرآن بوده زیرا قرآن فقط ربای از فقیر و یا ربای اضعاف مضاعف از ثروتمند را حرام کرده ولی آنان هر نوع ربائی را حرام کرده‌اند و باعث فقر مسلمانان و یا حيله‌گری بعضی مسلمانان شده‌اند (به لغت الربوا و رضاء و طلاق مراجعه شود).

اصروا: این لغت در آیه ۷ از سوره «نوح» یعنی اصرار کردند.

اصطادوا: این لغت در آیه ۲ سوره «مائده» یعنی صید کنید.

اصطبر: این لغت در آیه ۱۳۲ از سوره «طه» آمده بجای اصتبر استعمال میشود و معنای آن صبر کن و دنبال کن و پایداری کن می باشد.

اصطفینا: این لغت در آیه ۳۲ از سوره «فاطر» یعنی برگزیدیم.

اصطنعتک: این لغت در آیه ۴۱ از سوره «طه» چون به لفظ لئسی توأم است یعنی تو را برای خودم برگزیدم و اگر با چنان لفظی توأم نبود معناهای دیگری داشت.

اصفاد: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۴۹ از سوره «ابراهیم» آمده جمع صفد (به فتح صاد و فاء) می باشد یعنی آن زنجیری که اطراف محل زندگی هر فرد جهنمی را احاطه کرده و طبق آیه ۳۲ از سوره «الحاقه» طولش یا به عبارت دیگر محیطش هفتاد زراع است یعنی ۳۵ متر.

اصفر: این لغت که در آیه ۸۵ از سوره «حجر» آمده یعنی ندیده بگیر.

اصفیکم: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «زخرف» یعنی برگزید شما را.

اصغر من ذالک: این عبارت در آیه ۶۱ از سوره «یونس» آمده یعنی کوچکتر از آنچه گفته شد کوچکترین ذره قابل مشاهده مردم در زمین بود که قرآن تذکر میدهد از آن کوچکتر هم هست یعنی ذرات اتم و پروتون و الکترون و انرژیها تا انرژی نور خورشید و این یکی از تذکرات علمی قرآن است.

اصلابکم: این لغت که در آیه ۲۳ از سوره «نساء» آمده جمع صلب است یعنی پشته‌ها و نسل‌های شما.

اصنام: این لغت که در قرآن بسیار آمده جمع صنم می‌باشد یعنی بت و منظور از آن مجسمه‌ها و ساختمانها و قبر و سنگ و چوبهائی است که بت پرستان به تحریک سوءاستفاده‌چیان مذهبی می ساختند و علامت و نشانه موجودات مقدسه میدانستند مانند خورشید و ماه و ستارگان مشهور و حیوانات مختلف دریا و زمین و هوا و عکس و مجسمه و قبر و قدمگاه و انسانهای مرده مذهبی مورد توجه مردم و معتقد بودند احترام این بتها مانند احترام آن چیزی است که این بتها علامت و نشانه آن هستند و لذا آنها را هرچه زیباتر میساختند و نسبت به آنان رسوم بندگی را بجای می آوردند و آنها را خدا یعنی صاحب اختیار خود می شمردند (آنها را خالق کل خلقت نمی دانستند بلکه آنها را واسطه میان خود و خالق خود می‌شمردند و برای هر یک فلسفه و داستانهای مخصوصی توأم با معجزات که نشانه بزرگی و داشتن قدرت است ساخته بودند به لغت الاله الله و شفات و رب مراجعه شود).

اصل: این لغت که در سه آیه قرآن آمده در آیه ۶۴ از سوره «صافات» یعنی ته و پائین و در آیاتی دیگر که برای درخت آمده یعنی پایه و ریشه.

اصلبنکم: این لغت در آیه ۷۱ از سوره «طه» یعنی شما را به صلیب می کشم به دار میزنم.

اصلوها: این سخن که در آیه ۶۴ از سوره «یس» و آیه ۱۶ از سوره «طور» آمده یعنی برای همیشه داخل شوید.

اصم: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «هود» یعنی کر و ناشنوا.

اصیل: این لغت در آیه ۹ از سوره «فتح» یعنی آخر روز که قبل از غروب باشد.

اضاء: این لغت در آیه ۲۰ از سوره بقره یعنی روشن کرد.

اضاعواالصلوة: این سخن که در آیه ۵۹ از سوره «مریم» می باشد یعنی آن نماز صحیح پیغمبران را ضایع و کم و زیاد و منحرف از معنای خود کردند همانطور که امروزه می بینید فرقه‌های اسلام نمازهای مختلف و ضایع ای دارند که در آن خلاف قرآن بسیار است.

اضحک: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «نجم» که فاعلش الله است یعنی خندانند یا به عبارت بهتر قانون خنده را در انسانها نهاد.

اضرب: این لغت در آیه ۷۷ از سوره «طه» یعنی قرار بده و در جاهای دیگر قرآن به تناسب مطلب آن معنی های دیگری مانند بزن و بگو، برو و بکن و امثال اینها دارد.

اضطر: این لغت در آیه ۱۷۳ از سوره «بقره» یعنی مضطر شد، ناچار شد، مجبور شد.

اضعافاً مضاعفاً: این سخن که در آیه ۱۳۰ از سوره «آل عمران» آمده یعنی زیاده از حد عادله تا چند برابر، زیرا اضعاف جمع ضعف است (به کسر ضاء) و ضعف به معنای بیش از حد و دو برابر و سه برابر و بیشتر است و چون در دنبال آن لفظ مضاعفه آمده و مضاعفه نیز به معنای دو برابر چون حلقه های زره است اضعافاً مضاعفاً را زیاده تر از حد عادله تا چند برابر معنا کردیم از وجود این آیه در سوره «آل عمران» که یکی دو سال بعد از آیات ربا در سوره «بقره» نازل شده معلوم میشود آیات سوره بقره درباره ربای از فقیر است که حرام است نه درباره هر ربائی زیرا اگر ربح و سود گرفتن از کسی که بتواند روی استفادای که از سرمایه میکند سود عادلای بدهد حرام می بود چنین آیهای در سوره «آل عمران» نمی آمد (به لغت رباء و ترجمه و تفسیر قرآن من مراجعه شود).

اضغانهم: این لغت که در آیه ۲۹ از سوره «محمد» آمده یعنی کینه ها و تمایلات کج درون ایشان.

اضغاث: این لغت جمع ضغث است و آن به معنای مشتی از علفهای تر و خشک می باشد که در آیه ۴۴ از سوره «یوسف» آمده و لذا به اصغاث احلام خوابهای پراکنده و چرت و پرت میگویند.

اضمم: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «طه» یعنی مشت کن و جمع کن.

اطراف النهار: این لغت که در آیه ۱۳۰ از سوره «طه» آمده با توجه به کتاب المنجد در لغت آناءاللیل یعنی مقدارهایی از روز و چون در این آیه وقت نماز صبح و وقت نماز قبل از غروب از آن جدا شده مقصود از آن وقت نماز ظهر است. (به لغت ظهیره و آناءاللیل مراجعه شود).

اطرحوه: این لغت در آیه ۹ از سوره «یوسف» یعنی بیفکنید او را.

اطفی: این لغت در آیه ۵۲ از سوره «نجم» یعنی سرکش تر.

اطفیته: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «قاف» که با علامت نفی آمده یعنی او را به طغیان و سرکشی و انداشتم.

اطفاها: این لغت در آیه ۶۴ از سوره «مائده» یعنی آنرا خاموش کرد.

اَطْلَمَ: این لغت در آیه ۷۸ از سوره «مریم» یعنی آگاه شد.

اَطْمَسَ: این لغت در آیه ۸۸ از سوره «یونس» یعنی محو کن.

اَطْوَارَ: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «نوح» یعنی طورطور و صورتهای مختلف.

اَطْهَرُ: این لغت در آیه ۵۳ از سوره «احزاب» یعنی طاهرتر و پاکیزه‌تر.

اَطِيرُنَابِكْ: این سخن که در آیه ۴۷ از سوره «نمل آمده یعنی بوجود تو فال بد میزنیم که باعث حوادث بد بما خواهد شد.

اَظْفَرَكُم: این عبارت در آیه ۲۴ از سوره «فتح» یعنی ظفر داد به شما و پیروز کرد شما را.

اَظْهَرُ: این لغت در آیه ۳ از سوره «تحریم» یعنی ظاهر کرد آنرا.

أَعْيَدُاللهُ: این عبارت که در آیه ۲ از سوره «زمر» آمده یعنی الله را اطاعت بندهوار کن.

اعْتَبِرُوا: این لغت در آیه ۲ از سوره «حشر» یعنی عبرت بگیرید.

اعْتَدْتُ: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «یوسف» آمده یعنی آن زن آماده کرد.

اعْتَرَاكَ: این لغت در آیه ۵۴ از سوره «هود» آمده یعنی رسانید به تو.

اعْتَزَلُوا: این لغت که در آیه ۲۲۲ از سوره «بقره» آمده یعنی کناره گیرید.

اعْتَصَمُوا: این لغت که در آیه ۱۴۶ از سوره «نساء» آمده یعنی با دست گرفتند چنگ زدند محکم گرفتند.

اعْثَرْنَا: این لغت که در آیه ۲۱ از سوره «کهف» آمده یعنی مطلع و آگاه کردیم و راه نمودیم.

اعْجَازِ نَخْلٍ: این مطلب در آیه ۲۰ از سوره «قمر» یعنی تنه‌های درخت خرما.

اعْجَمِي: این لغت که در آیه ۱۰۳ از سوره «نحل» آمده یعنی زبان غیر عربی.

اعد: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «دهر» یعنی آماده کرد.

اعدل بینکم: این سخن در آیه ۱۵ از سوره «شورا» یعنی به انصاف رفتار کنم و عدالت کنم میان شما.

اعراف: به لغت الاعراف مراجعه شود.

اعراب: این لغت که در ده آیه قرآن با الف و لام تکرار شده یعنی عربهای غیر شهری و بیابان نشین و مفرد آن اعرابی می باشد و مردم تمام عربستان را که عرب میگویند جمع آن اعراب به ضم راء و عروب می باشد.

اعصر: این لغت که در آیه ۳۶ از سوره «یوسف» آمده یعنی با فشار آب چیزی را می گیریم و عصاره چیزی را بیرون می کشیم.

اعصی: این لغت در آیه ۶۹ از سوره «کهف» با علامت نفی یعنی نافرمانی نمی کنم.

عَفَا عَنْهُمْ: این عبارت در آیه ۱۵۵ از سوره «آل عمران» یعنی در گذر از ایشان و گناه ایشان.

اعقاب: این لغت که در آیه ۶۶ از سوره «مؤمنون» و سه آیه دیگر قرآن آمده جمع عقب (به فتح قاف یا کسر قاف) است یعنی پشت پا و این برای به پشت برگشتن و در کارها به عقب برگشتن استعمال شده.

اعلام: این لغت که در دو سوره «شورا و الرحمن» آمده جمع علم است و علم به معنای هر چیزی بلندی مانند مناره و بیرق می باشد که برای علامت چیزی میگذارند و به کوهها نیز از لحاظ علامت مشخصه‌ای که دارند اعلام میگویند و در قرآن روی شباهت کشتی های بادی بزرگ که پرده های برافراشته ای دارند با کوهها، آنها را مانند کوهها (کالاعلام) معرفی شده اند.

اعلنت: این لغت در آیه ۹ از سوره «نوح» یعنی آشکارا گفتم.

اعلون: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۱۳۹ از سوره «آل عمران» آمده یعنی آن برتران دینی مورد نظر.

اعمام: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «نور» یعنی عموها.

اعناب: این لغت در آیه ۹۹ از سوره «انعام» یعنی انگورها و مفرد آن عنب است.

اعیذها بک: این مطلب در آیه ۳۶ از سوره «آل عمران» یعنی او را در پناه تو میگذارم.

اغترف: این لغت در آیه ۲۴۹ از سوره «بقره» یعنی مقداری آب با مشت برداشت.

اغدوا: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «قلم» یعنی صبح زود بروید.

اغسلوا: این لغت امر است به غسل کردن و در آیه ۸ از سوره «مائده» در مورد وضو آمده و اینکه مشهور شده شستن تمام بدن را غسل می گویند یک غلط مشهور می باشد که بوسیله فقهای سطحی بین اشتها را یافته زیرا شستن تمام بدن را اغتسال میگویند نه غسل و اگر بخواهند با لفظ غسل شستن بدن و یا چیز دیگری را بگویند باید آن چیز را ذکر کنند و این توضیحات از آنروست که در سنت مکتوبه پیغمبر اسلام دستور داده شده وقتی که مسلمانان میخواهند به نماز جمعه بروند باید آن غسل را انجام بدهند که منظور از آن غسل وضو می باشد همانطور که در آیه وضو گفته شده وقتی خواستید به سوی نماز بروید وضو بگیرید و وضویی که در آن سه شستن و یک مسح است بعضی فقها روی همین سطحی بینی از عبارت سنت مکتوبه تصور کردند غسل جمعه واجب است و غسل را برای جمعه و نماز جمعه شستن بدن گرفته اند و حال آنکه اگر معنای غسل در سنت مکتوبه شستن تمام بدن بود باید به لفظ اغتسال گفته میشد همانطور که در آیه ۴۳ از سوره «نساء» برای اغتسال جنابت گفته شده و یا لفظ تطهیر همانطور که در آیه ۲۲۲ از سوره «بقره» در مورد اغتسال حیض آمده به لغت سنة نیز مراجعه شود.

اغشیت: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «یونس» یعنی پوشیده شد.

اغضض: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «لقمان» یعنی پائین گیر و فرو نگهدار.

اغطش: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «نازعات» یعنی تاریک گردانید.

اغلال: این لغت در آیه ۵ از سوره «رعد» یعنی زنجیرها و طوقهای که بر گردن اسیر شدگان و زندانیان می بندند تا هم نتوانند فرار کنند و هم در ناراحتی باشند و مفرد آن غل (به ضم غ) می باشد.

اغلبن: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «مجادله» یعنی غلبه خواهم کرد.

اغلظ: این لغت در آیه ۷۳ از سوره «توبه» یعنی سخت بگیر و شدت عمل نشان بده.

اغنت عنهم: این لغت که بعد از علامت نفی در آیه ۱۰۱ از سوره «هود» آمده یعنی از ایشان بدبختی شان را برنداشت از ایشان رفع احتیاجی نکرد نیازشان را برنداشت.

اغويتني: این لغت که در آیه ۱۶ از سوره «اعراف» آمده یعنی مرا گمراه کردی، اغوا کردی.

اف: این لغت که در آیه ۲۳ از سوره «بنی اسرائیل» آمده گفتنش علامت ناراحتی گوینده از طرف مقابل است.

افاءالله: این سخن که در آیه ۶ و ۷ از سوره «حشر» و آیه ۵۰ از سوره «احزاب» آمده یعنی الله غنیمتی بدون زحمت جنگی مردم به پیغمبرش رساند یا الله چیزی را از دیگری نصیب پیغمبرش کرد که توضیح این در خود آیه سوره «حشر» است و در آن مقرر شده که چنین غنیمتی تمامش در سهم کسانی خواهد رفت که در لغت الانفال سهم پنج یک غنائم جنگی تعیین شده است و این غنیمت را بجای انفال در اصطلاح فقه اسلام فیثی میگویند.

افاض: این لغت در آیه ۱۹۹ از سوره «بقره» یعنی کوچ کردند و داخل راه شدند.

افاق: این لغت در آیه ۱۴۳ از سوره «اعراف» یعنی از مرضی بهبودی یافت.

افاک: این لغت در آیه ۲۲۲ از سوره «شعرا» یعنی بسیار دروغگو.

افتدت: این لغت در آیه ۲۲۹ از سوره «بقره» یعنی آن زن فدیة داد.

افتراه: این لغت در آیه ۳۸ از سوره «یونس» یعنی قرآن را او خود ساخته و به الله بسته یا قرآن را به الله افترا زده.

افتنا: این لغت که در آیه ۴۶ از سوره «یوسف» است یعنی به ما فتوا بده یا نظر خود را برای ما بگو.

افرغ: این لغت در آیه ۲۵۰ از سوره «بقره» یعنی بریز و فرو آور و بیانداز.

افرق: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «مائده» یعنی جدا کن.

افسحوا: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «مجادله» یعنی جا باز کنید.

افسدوا: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «نمل» با توجه به لفظ اذا در جمله یعنی تباه و فاسد میکنند.

افصح: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «قصص» یعنی فصیح گوثر.

افضي بعضکم الی بعض: این مطلب در آیه ۲۱ از سوره «نساء» یعنی به یکدیگر رسیدند و با هم متصل و یکی شدند.

افق: این لغت که جمع آن افاق است به معنای ناحیه و جانب و قسمتی از قسمتهای فضا یا قسمت کناری آسمان است و افق اعلی که با الف و لام عهد در آیه ۷ از سوره «نجم» برای مکان اولین لحظه دیدن جبرئیل بوسیله پیغمبر اسلام در هنگام وحی آمده یعنی آن بالاترین ناحیه و قسمت آسمان در محل بلندترین کوهی که در مکه در مکان پیغمبر اسلام دیده میشد و همین موضوع در آیه ۲۳ از سوره «تکویر» به عبارت افق المبین آمده یعنی آن ناحیه و افق روشن و منظور از لفظ افاق در آیه ۵۳ از سوره «فصلت» فضاهاى خارج زمین انسانهاست.

افل: این لغت در آیه ۷۶ از سوره «انعام» یعنی غایب شد، ناپدید شد.

افنان: این لغت در آیه ۴۸ از سوره «الرحمن» یعنی انواع درختان.

افواج: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «نباء» یعنی فوج فوج و دسته دسته.

افواه: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «نور» یعنی دهانها و مفرد آن فوه است یعنی دهان.

افوز: این لغت در آیه ۷۳ از سوره «نساء» یعنی رستگار میشوم.

افوض: این لغت در آیه ۴۴ از سوره «غافر» (مؤمن) یعنی تفویض میکنم و می سپارم.

اقام: این لغت که در بسیاری از آیات قرآنی بصورت مفرد یا جمع آمده در مورد صلوة یعنی آن نماز صحیح اسلامی را بصورت تمام و کمال ادامه داد (یا ادامه دادند) ولی در غیر مورد صلوة مانند آیه ۷۷ از سوره «کهف» یعنی برپا کرد یا آنرا به کار بست.

اقاویل: به لغت الاقاویل مراجعه شود.

اقبره: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «عبس» یعنی او را در قبر برد و منظور، قبر فضائی روح انسان غیر بهشتی پس از مرگ اوست که در اطراف کره زمین است یعنی جای عالم برزخ او.

اقتت: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «مرسلات» یعنی وقت تعیین شد و اشاره به وقت تعیین شده برای پیغمبران از جانب الله در کتابهای آسمانی است بصورت علامتهای رسیدن قیامت.

اقتتل: این لغت در آیه ۲۵۳ از سوره «بقره» با علامت نفی یعنی با جنگ یکدیگر را نمی کشتند (مفرد است بجای جمع).

اقتحم العقبه: این عبارت بصورت فلا اقتحم العقبه در آیه ۱۱ از سوره «بلد» است در اینجا عقبه یعنی آن کار بسیار مشکل و سختی که شبیه بالا رفتن از کوهی است پر شیب و آن در توضیح قرآن عبارت است از آزاد کردن غلامی است که سزاوار آزاد شدن باشد و یا در زمان قحطی به عدهای بی غذا، غذا دادن که این دو کار فقط از کسی ساخته است که برنامه‌اش بی غرضانه کمک اجتماعی است با این توضیح معنای فلا اقتحم العقبه این است: «پس چنان کسی خود را به سختی آن کار بس سخت دچار نکرد.»

اقتده: این لغت در آیه ۹۰ از سوره «انعام» یعنی اقتدا کن و پیروی کن.

اقترب: این لغت که در آیه اول سوره «قمر» است یعنی نزدیک شد.

اقترفتم: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «توبه» یعنی بدست آورید.

اقدام: این لغت در آیه ۴۱ از سوره «الرحمن» یعنی پاها و قدمها.

اقدامون: این لغت در آیه ۷۶ از سوره «شعرا» یعنی جلوتران (جمع اقدام است یعنی جلوتر).

اقدفیه: این لغت که در آیه ۳۹ از سوره «طه» همراه با ضمیر، بصورت اقدفیه آمده یعنی او را بیافکن.

اقرب: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «کهف» یعنی نزدیکتر و جمع آن اقربون و اقربین است به لغت الاقربون نیز مراجعه شود.

اقسط: این لغت در آیه ۲۸۲ از سوره «بقره» یعنی عادلانه‌تر و راست تر.

اقسطوا: این لغت در آیه ۹ از سوره «حجرات» یعنی عادلانه رفتار کنید.

اقسموا: این لغت در آیه ۵۳ از سوره «مائده» یعنی قسم خوردند، سوگند خوردند.

اقصد: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «لقمان» یعنی راه میان گیر و میانروی اختیار کن.

اقصص: این لغت در آیه ۱۷۶ از سوره «اعراف» یعنی شرح بده و قصه کن.

اقصی: این لغت در آیه ۲۰ سوره «قصص» یعنی دورتر (به لغت مسجداقصی نیز مراجعه شود).

اقض: این لغت در آیه ۷۲ از سوره «طه» یعنی حکم کن و قضاوت کن.

اقضوا الی: این لغت در آیه ۷۱ از سوره «یونس» یعنی نسبت به من تصمیم خود را اجرا نمائید.

اقطار: این لغت که به فتح الف می باشد در آیه ۳۳ از سوره «الرحمن» جمع قطر است به ضم قاف و آن از زمین به معنای قسمتی از زمینهای مسکونی است که از قسمتهای دیگر جدا و مستقل است مانند مملکتهای موجود در کره زمین که از یکدیگر جدا و مستقل می باشند و آنرا اقلیم هم میگویند و علاوه بر این به معنای ناحیه و قسمتی از زمین مسکونی یا آسمان و یا کناره یکی از آن دو نیز می باشد و تمام این معناها در مورد آیه ۳۳ از سوره «الرحمن» و آیه ۱۴ از سوره «احزاب» صدق می کند بخصوص در آیه سوره «الرحمن» که نشان میدهند زمین و آسمانهای هفتگانه مانند مملکتهای مستقلی هستند که مردم هیچیک از آنها نمی توانند به مملکت دیگری نفوذ کنند مگر بوسیله قدرتهای مشخصی که لازمه تفوق یکی بر دیگری است.

اقعدن: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «اعراف» یعنی حتماً می نشینم.

اقفال: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «محمد» یعنی قفلها یا بندها.

اقلام: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «لقمان» یعنی قلمها.

اقلامهم: این عبارت در آیه ۴۴ از سوره «آل عمران» آمده و در آن گفته شده وقتی پیشوایان مذهبی هیکل قدس یهود قلم های خود را برای قرعه کشی افکندند تا معلوم شود مریم را چه کسی در امور مذهبی مخصوص به خودش نگهداری نماید قرعه فال به نام زکریا افتاد و از این مطلب و مطلب مشابهی که در سوره «صافات» آیه ۱۴۱ آمده

معلوم میگردد اگر قرعه‌کشی‌ها و انواع فالها که برای قمار هم استعمال میشوند برای فقط رفع تردید باشد عیبی ندارد و حرام نیست بلکه در مورد قمار و تصور اینکه اینکار را بتها راست می‌آورند حرام و باطل است و باید در مورد قرعه‌کشی غیر حرام بر الله توکل کرد و آنها را خالق عالم خواست ضمناً باید گفت اقلام جمع قلم است و قلم به تکمیل از نی یا چوب می‌گویند که آنها را برای نوشتن بتراشند و یا برای کارهای دیگری مانند قرعه‌کشی، و آنها را ازم و سهم میگویند و نیز به ظرفی که این چوبها را در آن می‌اندازند و تکان میدهند تا آنکه یکی بالا بیاید و آنها بردارند و از علامت مخصوص بُرد یا باخت آن استفاده کنند سهم میگویند استفاده کنند به لغت ازلام و لغت ساهم مراجعه شود.

اقلعی: این لغت که در آیه ۴۴ از سوره «هود» آمده خطاب به آسمان است یعنی ای آسمان از باریدن بس کن و دست بردار.

اقتی: این کلمه در آیه ۴۸ از سوره «نجم» به اینصورت آمده (و انه هو اغنی و اقتی) یعنی و الله کسی است که هم انسانها را بوسیله قوانینش از حیث مال و زندگی بی‌نیاز کرده و هم او را از حیث آرزوهایش راضی نموده و باید دانست این دو عبارت که دارای تلفظ تقریباً مشابه است و یکی با قاف و دیگری با غین نوشته میشود هر دو به معنای (بی‌نیاز کرد) می‌باشد ولی با قاف (اقتی) به معنای راضی کرد هم هست و لذا باید آنها را در آیه فوق به معنای راضی کرد گرفت و اغنی را به معنای بی‌نیاز از حیث مال کرد.

اقواتها: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «فصلت» یعنی قوت‌های آن یا غذاهای آن و منظور غذاها و خوردنی‌های زمین است که باید انسانها بعد از پیدایش آن قوت‌ها در زمین در روی زمین پیدا شوند و آنها را بخورند و آن خوردنی‌ها چهار می‌باشند آب و معدنیات مربوط به کوهها و نباتات و حیوانات که هر یک در دورهای از پیدایش زمین پیدا شده‌اند و لذا در قرآن آنها را خالق عالم چهار دوره فرموده.

اقوم: این لغت در آیه ۹ از سوره «اسراء» یعنی راست‌تر و پابرجاتر و درست‌تر.

اَكْ: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «مریم» با علامت نفی آمده مخفف اکن می‌باشد که در آیاتی از جمله آیه ۴ از سوره «مریم» آمده یعنی نه بودم (از فعل کان - یکون است)

اکابر: این لغت که در آیه ۱۲۳ از سوره «انعام» آمده جمع اکبر است یعنی بزرگتران.

اکاد اخفیها: این سخن که در آیه ۱۵ از سوره «طه» آمده یعنی می‌خواهم آنها مخفی دارم.

اکالون: این لغت در آیه ۴۲ از سوره «مائده» یعنی زیاد خورندگان و خورندگان را اکلون میگویند که در آیه ۵۲

از سوره «واقعه» آمده.

اکبرنه: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «یوسف» یعنی آن زنان او را بزرگ شمردند.

اکنالوا: این لغت که در آیه ۲ از سوره «مطففین» آمده یعنی با پیمان زون کردند.

اکتسب: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «نور» آمده یعنی با کوشش و عمل چیزی و مالی بدست آورد و کسب کرد.

اکدی: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «نجم» یعنی بخل ورزید.

اکرام: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «الرحمن» یعنی کرم و بخشش کردن.

اکراه: این لغت در آیه ۲۵۶ از سوره «بقره» یعنی اجبار و مجبور کردن.

اکسوهم: این لغت در آیه ۵ از سوره «نساء» یعنی ایشان را لباس برای پوشش بدهید (بهوشانید)

اکشف: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «دخان» یعنی از روی چیزی، چیزی را بردار.

اکفره: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «عبس» آمده یعنی او را به کفران کشاند.

اکفلیها: ای لغت در آیه ۲۳ از سوره «ص» یعنی مرا نسبت به آن کفیل و قائم مقام و نگهدارنده موقت قرار ده.

اکل: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «فجر» یعنی خوردن.

اکُل: این لغت که به ضم الف و کاف در آیه ۴ از سوره «رعد» آمده یعنی آنچه میخوردند و یا میوه.

اکلم: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «مریم» یعنی سخن میگویم.

اکمام: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «الرحمن» جمع کم به کسر کاف است یعنی قاب و غلاف مخصوص شکوفه خرما.

اکملت: این لغت در آیه ۳ از سوره «مائده» یعنی کامل و تمام کردم اشاره به زمان تمام شدن قرآن و دین اسلام با

اکمه: این لغت در آیه ۴۹ از سوره «آل عمران» که با الف و لام عهد آمده یعنی آن نابینای مادر زاد.

اکنان: این لغت در آیه ۸۱ از سوره «نحل» یعنی غارها و شکافهائی چون اطاق که در کوهها هستند مفرد آن کن به کسر کاف است که به معنای جای پوشیده و خانه است.

اکیدن: این لغت در آیه ۵۷ از سوره «انبیاء» یعنی حتماً کار بدی نسبت به آنها (اصنام) می کنم. کید و حیلای می کنم.

الاه: این لغت در بسیاری از آیات قرآنی آمده یعنی صاحب اختیار و خدا و معبود (خدا در فارسی به معنای صاحب اختیار است نه خالق).

ال: این لغت که به کسر الف در آیه ۱۰ از سوره «توبه» آمده یعنی سوگند و تعهد.

الآ: این لغت در آیه ۸ از سوره «الرحمن» به فتح الف ترکیب شده از دو لغت ان و لا یعنی اینکه نه یا تا اینکه نه.

الآخر: این لغت به کسر خاء یعنی آن انتهای چیزها که خالق عالم باشد به لغت آخر و لغت باطن مراجعه شود.

الآخرة: الآخرة که هم به معنای الاخری می باشد به معنای آن چیز مؤنث انتهائی است در بیشتر جاهای قرآن به معنای حیوة الآخرة می باشد یعنی آن زندگی دیگری که بعد از زندگی اول دنیا است در قرآن همیشه لفظ الآخرة به جای ساعت و زمان زندگی دیگری که بعد از زندگی دنیا استعمال میشود و آن مقابل زندگی دنیا است که در آیه ۱۳ از سوره «لیل» به الاولی معرفی شده است (الآخرة در آیه ۷ از سوره اسراء به معنای دفعه دوم و دفعه دیگر و مرة دیگر می باشد و در آیه ۷ از سوره روم به معنای باطن و روی دیگر زندگی دنیا است) آخرت که در مقابل زندگی دنیا است تقسیم میشود و به دو زمان یکی زمان زندگی ارواح در عالم برزخ که در حقیقت مقدمه آخرت است و دوم زمانی که ارواح پس از قیامت کبری در بدنی از جنس خاک و گل زمین آخرت دوباره زنده میشوند و طوری یکدیگر را می شناسند که گوئی در زندگی دنیا یکدیگر را می شناختند و اصل زندگی آخرت زندگی نیکوکاران در بهشت و بدکاران در دوزخ است. طبق آیه ۱۶۳ از سوره «آل عمران» و آیه ۳۲ از سوره «نحل» و آیه ۲۶ از سوره «یس» نیکوکاران درجه یک از انسانها که هم مؤمن کامل به متن کتابهای آسمانی بودند و هم اعمال نیکوی ذکر شده در این کتابها را انجام دادند و مخصوصاً در راه تبلیغ دین حق مجاهده کردند زمان عالم برزخ خود را هم در بهشت که در زمین آخرت است میگذرانند و در آنجاست که نزد الله به خوشی روزی میخورند ولی آنانکه چنین نیستند و بدکار و گمراه و نیمه بدکارند روحشان در اطراف کره زمین در بدنی برزخی قرار میگیرد و به نسبت اعمال بدشان

در عذابهای گوناگونی که خفیف تر از عذاب آخرتی آنهاست دچار می باشند و این عذابها در هر صبح و شام کره زمین برای آنان هست و باید دانست که چه ارواح بدکار و چه نیکوکار هم در عالم برزخ و هم در عالم آخرت بیکار نیستند بلکه به کارهای مفیدی مشغولند منتها بدکاران به کارهای سخت و مشقت بار و نیکوکاران به کارهای راحت و شادی آور و لذت بخش و عالی. انتهای زمان عالم برزخ طبق آیه ۶۸ از سوره «زمر» و آیه ۵ از سوره «سجده» و آیه ۴۷ از سوره «حج» و آیه ۴ از سوره «معارج» انتهای هزاره آخر دنیاست که زمان متلاشی شدن کره زمین است و چون در این زمان جاذبه زمین نسبت به ارواح مردگان در عالم برزخ از بین می رود یک عذاب سخت همراه با بیهوشی کامل برای بدکاران کافرپیشه پیش می آید که این در اصطلاح قرآن و در آیه ۵۶ از سوره «دخان» به مرگ دوم معروف است که بهشتیان این مرگ دوم را ندارند و ارواح مردگان بیهوش شده مزبور را عواملی در مدت چهل و نه هزار سال به زمین آخرت و در محل محشر آن می برند تا در آن زمین دوباره زنده شوند و همچون ملخهایی از آن زمین بیرون ریزند و بسوی محل داوری الله بروند و این را قرآن قیامت دوم یا قیامت کبری نامیده که در آن زمان نیکوکاران عالی مرتبای که در بهشت عالم برزخ خود را می گذرانند نیز به محل داوری که محشر باشد می آیند و در این داوری هرکس مطابق با اعمالش که نامه اعمالش را در دست دارد باید بسوی بهشت یا دوزخ برود به اینطور که بر طبق آیه ۱۲ و ۱۳ از سوره «حدید» دیواری میان بهشتیان و دوزخیان پیدا میشود که در پشت آن دیوار، بهشتیان بسوی بهشت میروند و در جلوی دیوار دوزخیان بسوی دوزخ برده میشوند. شرح ابتدای ورود به عالم برزخ در قرآن در سوره «قیامت» است به اینطریق:

زمانی که حالت احتضار انسان فرا رسید یعنی زمانی که میخواهد بمیرد روح انسان از پاها و دستها و اطراف بدن بسوی ترقوه که استخوان چنبره بالای سینه است کشیده میگردد و از آنجا که ناحیه نقطه مرگ است خارج میگردد و بدن را میگذارد و خود مجبور است طبق شرایطی بسوی محل ملاقات پروردگار عالم در زمین آخرت برده شود. و این رفتن بسوی پروردگار طبق آیات دیگری از قرآن برای بدکاران بسیار آهسته است بطوری که از روز مرگ نزدیک محل مرگ در فضا زندگی برزخی خود را شروع میکنند و کم کم از محل زندگی دنیائی دور میشوند ولی تا متلاشی شدن زمین از جاذبه زمین خارج نخواهند شد ولی بهشتیان به سرعت همان روزهای اول مردن از جاذبه زمین خارج و بسوی بهشت برده میشوند زیرا بهشتیان علاقه های دنیائی ندارند (به کتاب اثبات وجود خدا و آخرت و معجزات علمی قرآن مراجعه شود).

الْأُزْفَة: این لغت که در آیه ۵۷ از سوره «نجم» است به معنای آن نزدیک شونده معروف است یعنی آن نشاء و خلقت دیگر که در آیه ۴۷ یادآوری شده و منظور زندگی دیگر انسانها در زمین آخرت است که پی درپی به بشرها نزدیکتر میشوند.

الاجداث: به لغت اجداث مراجعه شود.

الاحزاب: احزاب جمع حزب است و حزب یعنی گروهی از مردم که از جهتی هم فکر باشند یا گروهی که طرفدار شخصی باشند و اگر با الف و لام استعمال شود به معنای گروه یا گروههای مشخص است. در قرآن هم حزب شیطان

آمده و هم حزب الله و هم بصورت الاحزاب برای گروههای مختلف مذهبی و لفظ الاحزاب که در سوره «احزاب» آیه ۲۰ آمده اشاره به حزبها و گروههای مختلفی است که در جنگ معروف احزاب از اطراف مدینه برای جنگ با مسلمانان هم عهد شدند که به مدینه حمله آورند تا مسلمانان را از پای آورند. شرح این جنگ در قرآن در سوره «احزاب» در آیه ۹ تا ۲۶ خلاصه شده و جریان مفصل آن چنین بود:

در قبل از ذیقعد سال پنجم هجری کافران مکه که دشمن سرسخت مسلمانان بودند کوشش کردند هرچه بیشتر از قبایل اطراف مدینه را که با پیغمبر اسلام مخالف بودند به همکاری در جنگ با مسلمانان تشویق نمایند و به اینطریق حزبهایی بر علیه پیغمبر اسلام و مسلمانان بسیج شدند و بسوی مدینه حرکت کردند چون خبر آنان به پیغمبر اسلام رسید دستور بسیج به مسلمانان داد و بسرعت لشکریان اسلام خود را به خارج شهر مدینه رساندند و خندقی در اطراف مدینه در جاهای لازم ایجاد کردند تا مانع هجوم آنان به مدینه شوند و خود در این طرف آماده جنگ با دشمنان فوق شدند اینکارها برای مسلمانان از هشتم ذیقعد شروع شد و لذا کافران بواسطه وجود خندق نتوانستند به مسلمانان هجوم آورند وجود کافران در پشت خندق که مسلمانان را محاصره کرده بودند سخت مسلمانان و مردم مدینه را نگران کرد زیرا مسلم بود که اگر معجزهای از جانب الله به نفع مسلمانان پیش نیاید مسلمین نابود میگردند این وضع باعث شد که حتی چند قبیله از قبائل طرفدار مسلمانان از کمک به مسلمانان دست کشیدند و قدرت مسلمانان ضعیفتر گردید. و نیز قبایلی یهودی که هم عهد مسلمانان بودند که نباید به دشمن کمک کنند به کمک لشکریان کافران آمدند این محاصره ۲۴ روز طول کشید تا اینکه معجزه بزرگی از جانب الله پیش آمد و باد سختی در جهت لشکریان کافران پدید آمد و آنقدر ادامه یافت که تمام لشکریان کافران مجبور به فرار و بازگشت بسوی مکانهای خود شدند و اینکه در این جنگ میگویند کندن خندق را مسلمانان از سلمان فارسی یاد گرفتند دروغ است زیرا حفر خندق برای دفاع عملی ساده و بسیار قدیمی برای تمام جنگجویان قدیم بود و اختصاص به ایرانیان نداشت اگرچه لفظ خندق در عربی از لغت کندن فارسی گرفته شده باشد و اینکه بعضی مورخان درباره جنگ علی بن ابیطالب با عمر بن عبدود زیاده گوئیهای غلوآمیز کردهاند و خواستماند علی را قهرمان بزرگی برای شکست کافران معرفی کنند روی مطالب قرآن باطل جلوه میکند و شاید جنگ آن دو یک برخورد کوچکی بوده که معمولاً در مواقع محاصره برای طرفین دعوا پیش می آید به عبارت الذین ظاهر و هم من اهل الکتاب نیز مراجعه شود.

الاحقاف: این لغت که جمع حقف به کسر حاء می باشد در آیه ۲۱ از سوره «احقاف» آمده یعنی آن کویر پر از شن زار که در اثر تندباد امواجی پیچ و خم دار و طویل در آن بوجود می آید و تپه‌های متحرک از شن پدیدار میگردد و با توجه به اینکه قوم عاد ارم برطبق سوره «فجر» و مطالب دیگر قرآن آرامیها بودند که باید نزدیک به کوه جودی محل فرود آمدن کشتی نوح باشند و همچنین نزدیک محل قوم ثمود به نظر می آید مکان ایشان زیر کویر پر شن موجود در سوریه و شامات بود نه کویرهای میان حضرموت و عمان که مفسران گفتهاند.

الاسلام: این لغت در قرآن بواسطه الف و لام عهد آن یعنی آن دین اسلام مشهور شده برای توضیح بیشتر به لغت اسلام مراجعه شود.

الاعراف: اعراف جمع عرف است به ضم عین و سکون راء و عرف معنی های مختلف دارد که یکی از آن معانی موج دریاست و یکی دیگر تاج خروس است که آنهم شبیه به موج دریاست و چون تهها و هر بلندی شبیه به ته نیز مانند آن دو است آنرا هم اعراف میگویند و در قرآن در آیه ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ از سوره «اعراف» لفظ الاعراف برای آن تههای موج ماندی استعمال شده که در میان بهشت و دوزخ است که بلندی آنها حجاب و پردههای میان بهشتیان و دوزخیان خواهد بود و بر روی آن تهها نفراتی قرار خواهند گرفت که درجه اطاعت ایشان نسبت به خالق عالم طوری است که باید مدتی کوتاه از عذاب دوزخیان را بچشند تا کم کم از آن تهها نقل مکان کنند و به کنارهای بهشت جای گیرند.

الاقاویل: این عبارت که در آیه ۴۴ از سوره «الحاقه» می باشد به معنای آن سخنان از خود ساخته می باشد زیرا اقاویل جمع اقوال است و اقوال جمع قول می باشد یعنی سخن، معنای آیه مربوطه این است:

«و اگر محمد که پیغمبرش روی مطالب عالیه قرآن بر دانایان بی غرض معلوم است بعضی از سخنان را از خودش بسازد و آنها را به دروغ جزو وحی معرفی کند هم دست او را از پیغمبری دور می کنیم و هم گردنش را می زنیم که خودش و آثارش نابود شود.»

این درباره خیانت پیغمبران حقیقی است که اکثر مردم با وجود مطالب صحیح وحی، او را پیغمبر نشناختند نه کسانی که از ابتدا به دروغ ادعای پیغمبری کنند زیرا پیغمبران دروغی آنقدر سخنان بی منطقی میگویند که بطلان آنان برای هر دانائی از ابتدا معلوم است احتیاجی به کشتن فوری آنان بوسیله الله نیست اگرچه اکثرشان کشته شده اند و تمامشان یک نسل نمی گذارد که آثارشان از بین میرود.

الاقربون: این لغت که در آیه ۷ و ۳۳ از سوره «نساء» آمده چون با الف و لام عهد است به معنای زن و فرزند و برادر و خواهر است که نزدیکترین خویش انسانند نه کس دیگر و نباید آنرا با معنای اولوالقربی اشتباه کرد زیرا اولوالقربی یعنی تمام خویشان ولی اقربا یعنی پس از پدر و مادر نزدیکتران به لغت الوصیه مراجعه شود.

الاقربین: این لغت که در ۴ آیه قرآن آمده (از جمله در آیه ۱۸۰ و ۲۱۵ سوره بقره) یعنی آن نزدیکتران معین که عبارت باشند از پدر و مادر و فرزند و همسرانشان و برادران و خواهران.

الامانة: این لغت یعنی آن امانت و این در آیه ۷۲ از سوره «احزاب» آمده و این آیه یکی از آیات مهم و مشکل فلسفی قرآن مجید است که اکثر مفسران قرآن روی سطحی بینی نتوانستند معنای واقعی این آیه را درک کنند و این امانت معروف و معهود در آیه ۷۰ از سوره «احزاب» معلوم شده که چیست آن امانت همان لباس تقوا است که در آیه ۲۶ از سوره «اعراف» شرح داده شده و نتیجه آن هم ترس از مجازاتهای الله است و هم دوری از گفتار غیر مستدل و غیر محکم و این آیه میگوید خالق عالم در خلقت بی پایان خود لازم داشت موجودی بیافریند که استعداد جهان شناسی و خالق شناسی داشته باشد یعنی بتواند اشیاء را از هم تمیز دهد و از خوبیهای آن استفاده کند و از

بدهای آن دوری جوید و در نتیجه شکرگزار خالق خوبیها و بدیها باشد چون جمادات مختلف مانند آسمانها و زمین و کوهها لیاقت داشتن چنین تقوائی را نداشتند چنین صفتی را نگرفتند ولی انسان چنین استعداد را داشت و پذیرفت تا بوسیله داشتن حس تشخیص خوب و بد و ترس از خطرهای بر تمام مخلوقات فخر کند و با اینکه به حس تمیز و تشخیص انسانی خود فخر میکند و روی این استعداد و غریزه نباید به کسی ظلم کند و یا خود را به نادانی بزند اکثر انسانها روی نفع کوتاه شخصی هم به دیگران برخلاف منطق انسانی خود ظلم میکنند و هم خود را به نادانی ها و موهومات و خرافات میزنند و دورو یا مشرک میشوند و در آخرت خالق عالم اگر آنان را عذاب میکند برای همین انحراف ایشان از انسانیت است و مؤمن حقیقی کسی است که حقاً انسان باشد یعنی کوشش کند خوب و بد ها را خوب تشخیص دهد و خوبیها را انجام دهد و از بد ها بگریزد و بی دلیل نه سخنی بگوید و نه بشنود و نه خود را به جهل بزند و نه به کسی ظلم نماید چنین کسی اگر خطا و اشتباهی از او سر بزند فوراً متوجه میشود و توجه میکند و الله هم توبه او را می پذیرد چون نباتات و حیوانات از قوه تشخیص و تقوا فاصله بین جمادات و انسانها هستند و در تقوای اندک خود که برای زندگی خود لازم دارند نه ظلم میکنند و نه خود را به نادانی میزنند اسم ایشان در آیه نیامده است به لغت المتقین مراجعه شود .

الامیین: این لغت که در آیه دوم از سوره «جمعه» آمده یعنی آن مردم بی سوادى که اکثریت نزدیک به تمام مردم مکه را تشکیل می دادند و مفرد امیین، امی می باشد یعنی کسی که خواندن و نوشتن را نمی داند و آن را مردم ام القرى یعنی مکه دانستن درست نیست مضافاً به اینکه در پس این آیه که مربوط به بی سوادان است از باسوادان و علمای یهود سخن گفته شده به لغت امیین مراجعه شود .

الانجیل: انجیل لفظی است یونانی و به معنای بشارت است یعنی آن بشارتهائی که از زبان عیسی به مردم درباره ملکوت و آخرت داده شده که اگر دستورات پیغمبران را عمل نمایند به خوشی های بهشت در آخرت و در ملکوت اعلی میرسند و متأسفانه مسیحیان روی تبلیغات غلط پولس و دستیاران خرابکارش این بشارت را که روی بشیر و نظیر بودن تمام پیغمبران الله در انجیل حقیقی حضرت عیسی شرح داده شده و بسیار منطقی است تبدیل به بشارت عیسی و فدا شدن خودش برای بخشش گناه مسیحیان و دوباره زنده شدن عیسی برای بخشش گناهان گناهکاران کردمانند و حال آنکه فریبکاری و دروغگوئی پولس در مورد فوق از متن چهار انجیل ساختگی موجود و همچنین از متن کتاب اعمال رسولان که کتاب پنجم مسیحیان است به روشنی بدست می آید بخصوص در عباراتی که در شماره ۲۴ و ۲۵ از باب بیستم از کتاب اعمال رسولان هست و هم در شماره ۶ تا ۹ و شماره ۲۰ تا ۲۴ از باب ۲۶ همین کتاب و شماره ۳۵ از باب نهم انجیل متی و هر شخص بی غرضی که مطالب باب هفتم از انجیل متی را مطالعه کند متوجه خرابکاریهائی که در مذهب عیسی و انجیل او شده خواهد شد .

انجیل حقیقی حضرت عیسی: انجیل حقیقی حضرت عیسی مطالبی بوده که مانند مطالب قرآن از جانب الله به عیسی وحی میشده و روی سخن به مردم و یهودیانی بوده که حقایق دینی تورات موسی را دگرگون و کم و زیاد کرده اند (از طریق روایات دروغی که ساخته اند) و مخصوصاً در انجیل حقیقی مطالب بسیاری درباره اثبات اوضاع پس از

مرگ و آخرت و قیامت و بهشت و دوزخ بوده که یهودیان آنها را از تورات اصلی کنار زده بودند چون مدت یک نسل از زمان تربیت شدگان زمان عیسی گذشت متن اصلی انجیل همراه با تفسیرها و روایاتی درآمد و از تأثیر افتاد (همانطور که متن قرآن را در تفسیرها به کمک روایات مختلف از تأثیر هدایتی انداختند) بعداً متن اصلی انجیل را هم از بین بردند و روایات جعلی مختلفی را در مذاهب مختلف رواج دادند و بعداً آن روایات و مذاهب مختلف را در قالب بیشتر از چهار انجیل درآوردند و بعد از آن فقط این چهار انجیل موجود را رسمیت دادند چهار انجیلی که هر یک از روایات مختلف درست شده و به صورت تنظیم شده فعلی درآمد و این چیزی است که در آیه ۹۰ و ۹۱ از سوره «حجر» بدان اشاره شده و عملاً نیز می بینیم تمام مذاهب دچار آن شده بودند همچنان که در اسلام هم چنین شده است و پنج کتاب فقهی به نام پنج فرقه بزرگ سنی و شیعه بوجود آمده و تاریخها و تفسیرهای مختلفی پر از موهومات به نام اسلام، منتها چون خواست الله بوده که متن قرآن تغییری نیابد و محفوظ بماند هرچه خرابکاران مذهبی کوشش کردند متن قرآن را از بین ببرند نتوانستند باید دانست در عین حال که قرآن تمام مطالب انجیل حقیقی حضرت عیسی را دارد ما می توانیم مطالب انجیل حقیقی را از طریق تصحیح چهار انجیل موجود با توجه به متن باب هفتم از انجیل متی و به کمک راهنمائیهای قرآن بدست آوریم زیرا بطور تقریب مجموع مطالب انجیل حقیقی به طور پراکنده در چهار انجیل موجود است به شرطی که زیادهای آنها را روی یک دقت صحیح دینی به کمک قرآن کنار بزنیم (به کتاب معجزات علمی قرآن و کتاب اثبات علمی وجود خدا و آخرت مراجعه شود و نیز به کتاب مخصوص به این موضوع از من).

الانصاب: این لغت که ممکن است آنرا مفرد یا جمع بدانیم در آیه ۹۰ از سوره «مائده» آمده یعنی آن نصب شده‌هایی که بصورت بت بت پرستان به طرزهای مختلفی از آنها روی خیال نصیب و بهره می گیرند مانند سنگ یا سقاخانه، درخت یا قدمگاه که در ایران تصور میکنند مقدس است و دخیل می بندند و یا میگویند اگر ریگ به آن بچسبد کار مورد نظر ما انجام میشود و اگر نچسبد انجام نمی شود (متولی آنها، آنها را با شمع چرب کرده‌اند که ریگ بچسبد).

الانصار: این لغت که در آیه ۱۰۰ و ۱۱۷ از سوره «توبه» آمده آنانند که درجه دوم مسلمانان فداکار و حقیقی مسلمین صدر اسلام را تشکیل داده‌اند. درجه اول مهاجران معروف بودند که در مکه مسلمان شدند و با پیغمبر اسلام از مکه به مدینه هجرت کردند و انصار معروف آنان بودند که از بزرگان و فهمیده‌های حق خواه مدینه بودند و به پیغمبر و مهاجران فوق وعده نصرت کامل دادند و عمل هم کردند و سران آنها دوازده نفر بودند که ده نفر از قبیله خزرج و دو نفر از قبیله اوس که آن ده نفر نامشان: اسعد بن زراره و عوف بن حارث و برادرش معاذ و عبادة بن صامت و رافع بن مالک و قطیبة بن عامر و عقبه بن عامر و سعد بن عبادة و منذر بن عمر و یزید بن ثعلبه بود و آن دو نفر ابوالهشیم بن تیهان و عویم بن ساعده بودند (به داستان هجرت پیغمبر در تاریخ من مراجعه شود).

الانفاق: این لغت که در آیه ۱۰۰ از سوره «بنی اسرائیل» آمده به معنای خرج کردن است و با الف و لام عهد در آیاتی به جای زکات استعمال شده یعنی آن خرج کردن در راه الله و کمک به جامعه به لغت الزکات مراجعه شود.

الانفال: این لغت که در آیه اول از سوره «انفال» آمده یعنی آن غنیمت های جنگی که از جنگ بدر بدست مسلمانان افتاده و انفال جمع نفل است یعنی غنیمتها و بخششهایی و زیاده بر حقهای افراد و منظور از آیه مزبور این است که این غنیمت‌های جنگی بوسیله الله و پیغمبرش نصیب شما شده و باید هرطور الله و رسولش صلاح میدانند آنها را قسمت کنند و قانون تقسیم غنائم جنگی در آیه ۴۱ سوره «انفال» آمده به اینطور که چهار پنجم آن میان سربازان لشکر اسلام و کسانی که مخارج جنگ را از حیث اسلحه و سایر وسایل جنگی به عهده گرفتارند روی قواعدی تقسیم میکنند (منظور جنگهایی است که سربازان به خرج خود به جنگ میرفتند نه به خرج دولت اسلام) و یک پنجم آنها طبق آنچه در آیه مزبور شرح داده شده در سهم الله یعنی راههای تبلیغ دین و کمکهای عمومی به محتاجان و سهم مخارج مختلف، رئیس حکومت که آن زمان پیغمبر اسلام چنین سمتی را داشت و سهم اطرافیان و نزدیکان او که رؤسای کشوری و لشگری دخالت کننده در جنگ باشند و سهم یتیمان و مسکینان و راه ماندگان روی صلاح دید رئیس حکومت جزو بیت المال عمومی قرار می گیرد و سهم دیگران روی صلاح دید رئیس حکومت به سهم برندگان دیگر داده میشود و اختلافاتی که در تفسیر این آیه عنوان کرده اند تماماً انحرافی و بی مورد است.

الاول: این لغت که در آیه ۳ از سوره «حدید» آمده یعنی آن کسی که اول هر مخلوق است و تمام مخلوقات از او و از وجود او در خود او و به اراده و قانونی که او گذاشته بوجود آمده به لغت صمد و لغت باطن مراجعه شود.

الاولی: ان لغت که در آیه ۱۳ از سوره «لیل» و چند سوره دیگر آمده یعنی آن حیات و زندگی اولی که عبارت باشد از زندگی دنیا و مقابل زندگی آخرت.

البأس: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «احزاب» یعنی آن جنگ معروف به جنگ احزاب و لغت بأس بدون توجه به الف و لام عهد یعنی عذاب، ضرر، ترس، عیب، سختی و شجاعت و قوت.

الباب: این لغت در آیه ۱۱۱ از سوره «یوسف» و پانزده آیه دیگر قرآن جمع لب به ضم لام است یعنی خرد و عقل و حس توجه و کنجکاوی در کسب حقایق.

الباطن: به لغت باطن مراجعه شود.

البر: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «طور» به فتح باء یعنی آن نیکوکار و درستکار که خالق عالم باشد.

البروج: این لغت که در آیه اول سوره «بروج» آمده جمع برج است یعنی قلعه و برج و بارو و منظور از البروج در آیه مذکور یعنی آن شش کره از منظومه شمسی که دارای ماه و هوای قابل زیست و موجودات شبه بشر است که مردم آن چون مردم قلمه‌ها از تجاوز مردم قلمه‌های دیگر و زمین ما که هفتمین قلعه است محفوظند (به لغت سماوات السبع

البغاء: این لغت که در آیه ۳۳ از سوره «نور» آمده اختصاصاً به معنای عمل غیر ازدواجی با کنیز است که از نظر اجتماعی بدی آن هم سطح فاحشگی یا زنا دادن زنان آزاد و خانم نیست و لذا اگر کنیزی آن کار را تحت نظر و مسئولیت صاحبش بطوری با جوانان بی زن انجام دهد که تأثیر بدی در جامعه نگذارد و آن کنیز هم خودش راضی باشد عیب زیادی ندارد و برطرفین حد زنا نمی زنند و این آیه می‌رساند که وجود خانه‌های رسمی برای مراجعه به اینگونه زنان به شرطی که آنها را به اجبار به آنجا نیاورده باشند و آنان رئیس و صاحب مسئولی داشته باشند که هرگونه مسئولیت آنها را از حیث بهداشت و سایر حوادث ظالمانه گردن گیرد در کلیه جوامع بشری لازمست و این بهترین راه برای عدم تجاوز مردان به خانم‌ها و زنان دیگر است و این غیر از آن است که زنی بدون آنکه وضعش روشن باشد خود را مخفیانه در اختیار مردی بگذارد که باعث رواج فحشاء است بلکه حتماً باید هم مکان آنها معلوم و معروف باشد و هم زنهای آن بی شوهر و معروفه باشند و هم صاحب مسئولی برای این کار داشته باشند با خود بطور علنی مسئولیت لازم را نزد مسئولان مربوطه به گردن گیرند و این برطبق آیات سوره «نساء» و «نور» مخصوص مردان بی زنی می‌باشد که توانائی گرفتن یک زن شایسته را ندارند و شهوت هم بر ایشان غلبه دارد و الا بهتر آن است که خودداری نمایند زیرا به هر حال عمل ایشان زشت محسوب می‌شود منتها زشتی آن کم است و قابل بخشش است.

البقرة: این لغت اسم سورهای قرآن است که در آیات ۶۷ تا ۷۲ آن داستانی است مربوط به بنی اسرائیل درباره گاوی مخصوص، در زبان عرب به یک گاو چه نر باشد و چه ماده بقره گویند و اگر بخواهند بصورت اسم جنس معرفی کنند آنرا بقره می‌گویند و این هر دو صورت در آیات مزبور استعمال شده است داستان مزبور چنین است که در زمان حضرت موسی در چهل سالی که در بیابان سینا بنی اسرائیل سرگردان بودند قتلی اتفاق افتاد که قاتل آن معلوم نبود و قاتل و رفقاییش کشتن او را به گردن دیگران انداختند خالق عالم به موسی دستور داد به رؤسای گروههای مختلف بنی اسرائیل بگوید بطور شراکت گاوی بکشند تا الله بوسیله آن روشن گرداند قاتل کیست آنان بجای اینکه اطاعت کنند و هر گاوی که شد بیاورند و بکشند موضوع را به مسخره گرفتند و خواستند با ایرادهای بنی اسرائیلی کاری کنند که این کار انجام نشود بخصوص که یکی از آنان در قتل دخالت داشت و نمی‌خواست موضوع روشن شود گفتند چندین نوع گاو داریم آن گاوی که مورد نظر الله است چگونه گاوی است خالق عالم بوسیله موسی گفت آن گاو نه پیر باشد و نه جوان بلکه میانسال باز گفتند رنگ آن چیست گفته شد رنگ زردی که زیاد زرد باشد تا به چشم بسیار خوش آید باز پوچیدند علامت دیگر آن چه باشد جواب آمد هنوز آنرا را برای شخم زدن زمین رام نکرده باشند و به کار آب دادن مزرعه هم نرفته باشد و آزاد و رها شده باشد و هیچ

عیبی هم نداشته باشد چون دیدند الله سخت گرفت و پافشاری کرد مجبور شدند یک گاو گران قیمتی که بسیار کم پیدا میشد تهیه کنند و بکشند وقتی گاو را کشتند موسی به دستور الله تکمیل از آن گاو را به جسد آن شخص زد و از زدن آن جسد مرده زنده گردید و قاتل خود را معرفی کرد و این به تلقین حضرت موسی باعث اعتقادی شد که در باب ۲۱ از سفر تثنیه تورات موسی است که در آن گفته شده پس از اینکه شهرهای فلسطین را به دستور الله گرفتید و ساکن شدید اگر در صحرای نزدیک شهری مقتولی یافتید که قاتلش معلوم نیست باید رؤسای مذهبی بنی اسرائیل ابتدا در شهرهای اطراف بگردند تا شاید قاتل را پیدا کنند اگر پیدا نشد در شهری که نزدیک جسد مقتول است قاضیان یهود مشایخ و رؤسای مردم آن شهر را بگویند گوساله‌ای را که نه به زراعت پرداخته و نه برای کارهای دیگر رام شده بکشند و دستهای خود را بر روی آن گوساله بشویند و فریاد برآورند که ما این خون را نریختیم و چشم ما هم کشتن آن را ندیده. ای الله مگذار این کار به نام بنی اسرائیل مخفی بماند البته به اعتقادی که بنی اسرائیل به ترس از الله داشتند تا مدتی اینکار باعث میشد قاتل روحاً ناراحت شود و خودش یا کسانی که خبری داشتند بیایند خبر دهند ولی بعداً که ایمان مردم سست گردید دل‌های بنی اسرائیل سنگ شد و این عقاید در روح ایشان بی اثر شد و فسادهایی مانند قتل و دزدی و غیره در آنان شیوع یافت تا دچار بدبختی‌هایی شدند همانطور که امروزه تمام مردم دنیا هیچ پروای روحی در فسادها ندارند.

البلد الامین: این لغت که در سوره «تین» است به معنای آن شهری که در امن است می باشد یعنی شهر مکه که بوسیله حضرت ابراهیم از جانب الله مقرر شده که در امن باشد و مردم اطراف بدون ترس به حج آیند.

البيت المعمور: این لغت که در آیه ۴ از سوره «طور» آمده و مورد قسم و شهادت قرار گرفته به معنای کوه زمین ماست که بوسیله الله آباد شده تا خانه ما انسانها باشد.

البیع: این لغت در آیه ۲۷۵ از سوره «بقره» به معنای آن خرید و فروش با فقیر است که سودش برای فروشنده حلال است.

التابعین غیر اولی الاربه من الرجال: این عبارت که در آیه ۳۱ از سوره «نور» آمده از جمله مردانی هستند که برای زنان مؤمن در دیدن زینت‌های آنان مجاز هستند و معنای این عبارت این است: کسانی که مردند و دنبال زنان می روند تا هم نگهدار زنان از حوادث باشند و هم کارهای محوله را برای زنان انجام دهند به شرطی که آن حاجت به زنان در آنان نباشد (یعنی نوکرانی که یا بسیار پیرند و یا خواجه هستند).

التابوت: این لغت در آیه ۳۹ از سوره «طه» یعنی صندوقی که مادر موسی او را در آن نهاد و در آیه ۲۴۸ از سوره «بقره» این لغت یعنی صندوق محتوی الواح ده فرمان تورات (به باب ۲ و باب ۲۵ از کتاب دوم تورات مراجعه شود).

الترائب: این لغت که در آیه ۷ از سوره «طارق» آمده به معنای مجموع استخوانهای جلو و بالای سینه است و هر یک

از استخوانهای ترقوه و یا جلوی سینه را تریبه میگویند و با توجه دقیق به آیات ۵ تا ۱۰ و بررسی روایت مربوطه و اختلاف تفسیرها متوجه میشویم در این آیات لغت صلب به معنای تمام ستون فقرات است نه فقط قسمت کمر و منظور از آبی که می جهد و می جهانند و از میان ستون فقرات و استخوانهای سینه مرد و زن بیرون می آید خونی می باشد که در قلب انسان است که پی در پی بسوی بدن میرود و برمی گردد و در هر بازگشتی دوباره زنده میشود از طریق گردش کبیر و صغیر خود این سوره و این آیات یکی از معجزات علمی قرآن است که ثابت می کند مسلمانان صدر اسلام روی این تذکر قرآن از گردش خون و مردن و زنده شدن آن آگاه بودند به دلیل اینکه در یکی از روایات مربوطه صریحاً گفته شده منظور از این آب خون است یکی از اشتباهات بزرگ مفسران قرآن این بوده که نه به روایت مزبور توجه کردمانند و نه در متن آیات مربوطه دقت کافی نمودمانند (به کتاب معجزات علمی قرآن مراجعه شود).

التفت الساق بالساق: این جمله که در آیه ۲۹ از سوره «قیامت» آمده یعنی ساق پای انسانی که میخواهد بمیرد به ساق پای دیگرش چسبید و پیچید و اشاره به حالت احتضار است.

التكاثر: این لغت در آیه اول سوره «تكاثر» یعنی انواع فخر کردنها به یکدیگر در داشتن چیزهای بیشتر و برطبق مطالب این سوره بدترین فخر کردن در فخر کردن در داشتن قبر زیبا و عالی تر برای مردگان خود است.

التقتا: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «آل عمران» یعنی آن دو به هم برخوردند و با هم ملاقات کردند و روبرو شدند.

التقطه: این لغت در آیه ۸ از سوره «قصص» یعنی او را گرفتند، او را برای خود برداشتند بدون زحمت آن چیز قیمتی را دیدند و برداشتند (مفرد است معنای جمع را می دهد).

التقمه: این لغت در آیه ۱۴۲ از سوره «صافات» یعنی ماهی او را لقمه کرد و بلعید.

التمسوا: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «حدید» یعنی طلب کنید و بجوئید.

التنا: این لغت که با علامت نفی در آیه ۲۱ از سوره «طور» آمده یعنی کم نکردیم، ناقص نکردیم.

التورات: این لغت گویا از لغت التور که به معنای رسول و پیغمبر است آمده و معنای آن، آن رسالت است که برای یهودیان است و منظور از آن پنج کتابی می باشد که امروزه کتاب اصلی دین موسی شمرده میشود و آن پنج را با کتب انبیای دیگر بنی اسرائیل و عدمای دیگر از کتب تاریخی یهود به نام عهد قدیم می نامند. (عهد قدیم یعنی تاریخ قدیم) تورات اصلی که مجموعه اصلی شریعت موسی بوده برطبق تشریحی که در آیه ۸۷ تا ۹۴ سوره «حجر» شده مطالبی بوده که از طرف خالق عالم به موسی وحی شده تا شریعت بنی اسرائیل باشد و آن خلاصه ای داشته بنام

ده فرمان و مفصلی بصورت قرآن که محتوی مکرراتی از راهنماییها بوده که آنرا بعداً علمای یهود همراه با روایاتی راست و دروغ کردند و بعد از آن بنام اینکه میخواهند اختلافات پیدا شده را برطرف کنند آن متن و تفسیرهای مختلف آنرا بصورت تنظیم تاریخی موجود که خلاصه آن متن و تفسیرهاست درآوردند. به کتاب قاموس کتاب مقدس و کتاب معجزات علمی قرآن و کتاب اثبات علمی وجود خدا و آخرت نوشته من مراجعه شود تا یقین شود که آنچه فعلاً بنام تورات یا کتاب عهد عتیق یا پنج سفر در دست یهودیان است به دلیل بعضی مطالب خود آن کتاب تحریف و کم و زیاد شده است (به لغت تورات هم مراجعه شود).

التین: یعنی آن خانه مشهور به خانه انجیری که در اول باب ۱۱ از انجیل مرقس و اول باب ۲۱ از انجیل متی به نام بیت فاجی آمده که ما در کتاب معجزات علمی قرآن در صفحه ۲۶ تا ۲۸ شرح دادیم (بیت فاجی یعنی خانه انجیر) به لغت تین مراجعه شود.

اتق الله: این لغت در آیات قرآنی یعنی از الله بترس (از مجازاتهایش که نتیجه مخالفت از دستورات اوست بترس)

اتقوا: این لغت در ۷۷ آیه قرآن یعنی بترسید و در آیه ۱۵۳ از سوره «انعام» یعنی آن تقوای خاص اسلامی را مراعات نمائید.

اتقوا: این در آیات مشابه آیه ۷۳ از سوره «زمر» یعنی ترسیدند و در آیه ۱۵ از سوره «ال عمران» یعنی آن تقوای خاص اسلام را که در آیه ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ از سوره «احزاب» شرح داده شده پیشه خود ساختند.

اتقیتن: این لغت در آیه ۳۲ از سوره «احزاب» چون با علامت شرط همراه است یعنی اگر تقوای اسلامی را مراعات نمائید.

الاتقی: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «لیل» یعنی آن شخص تقوای اسلامی دار تر و این میرساند تقوا در اشخاص مختلف نسبی است به نسبت دقت بیشتر در مراعات دستورات قرآن و سنت مشخصه پیغمبر.

الجن: این لغت یعنی آن موجودات شبه بشر پنهان که شرح چگونگی آنها و مشابهت ایشان با انسانها در سوره «الرحمن» و سوره «جن» و بعضی سورهای دیگر قرآن است با توجه به آیه ۴۹ از سوره «ذاریات» که تفصیل آن در سوره «الرحمن» است متوجه میشویم که جن همان ضد مادامی است که اخیراً دانشمندان علوم فیزیکی کشف کردهاند و شرح مفصل این کشف را من در کتاب معجزات علمی قرآن نوشتهام با ذکر تمام آیات مربوطه قرآنی به لغت ابلیس و لغت شیطان نیز مراجعه شود.

الجوار: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «تکویر» یعنی آن سیارات که سیارات منظومه شمسی هستند به لغت الخنس و الکنس مراجعه شود.

الحاد: این لغت که در آیه ۲۵ از سوره «حج» آمده یعنی انحراف از حق و جدل در مقابل حق و مخالفت با حق.

الحاف: این لغت در آیه ۲۷۳ از سوره «بقره» یعنی با اصرار و الحاح (روش گدایان).

الحافرة: این لغت که در آیه ۱۰ از سوره «نازعات» است یعنی آن زمینی که انسانها اول بار از آن زمین به زمین دنیا پس از گناه آدم اول در بهشت افتادند و به زمین حفر شده نیز حافره گویند.

الحاقه: این لغت که در آیه اول و دوم و سوم سوره «الحاقه» آمده یعنی آن زمان و یا آن حادثه کوبندمای که واجب و حتمی است و در این سوره در آیه ۴ همین زمان و حادثه به عبارت القارعة که آن نیز به معنای زمان و یا حادثه کوبنده است آمده و شرح این زمان و حادثه کوبنده در آیه ۱۳ و ۱۴ همین سوره می باشد که زمان نفخه صور اول است یعنی زمانی که زمین و کوهها در آخر عمر زمین در هم کوبیده و متلاشی میشود و این یک هشدار پر عذاب می باشد برای کلیه ارواح مردگان که در دورا دور کره زمین عالم برزخ خود را می گذرانند که پس از باید آنها را بسوی زمین آخرت ببرند.

الحج: این لغت که در سوره های «حج» و «بقره» و «آل عمران» و «توبه» آمده به معنای آن قصد و تصمیم مخصوص است یعنی تصمیم رفتن برای زیارت خانه کعبه به طرز مخصوصی که از زمان حضرت ابراهیم و اسماعیل در مکه به دستور الله رسم شده بود و شرح آن در آیه ۲۶ تا ۳۷ از سوره «حج» آمده و آن در اسلام برای آنها نهاده شده که ثروتمندان مسلمانان جهان بروند به مکه تا از تشریفات که مقرر شده یک دوره آموزش اسلام حقیقی را به طور تجربی بیاموزند و بفهمند دین اسلام و دین سایر پیغمبران حق چه بوده و برای چه آمده و تربیت شدگان آن چه باید باشند و سوءاستفاده چیان مذهبی چه کارهائی کردند که ادیان حق را به مذاهب مختلف پر انحراف تبدیل کردند و خلاصه رسم تقوای حقیقی را بیاموزند و بفهمند فلسفه هر یک از اعمال حج چه می باشد و بدانند اگر کشتن حیوان به نام قربانی باعث اسراف شد راهی را انتخاب کنند که برای جامعه مسلمین مفیدتر باشد در آیات ۱۹۲ تا ۲۰۴ از سوره «بقره» که بعد از سوره «حج» نازل شده توضیحات بیشتری برای حج است و در آنجا معلوم شده رفتن به زیارت خانه کعبه به دو صورت است یکی با تشریفات خاصی از نهم ماه ذیحجه تا دوازدهم آن ماه انجام میشود که آن را حج یا حج بزرگ میگویند و دیگر زیارتی ساده و با تشریفات مختصر که آن را عمره میگویند و این دومی را در هر زمان سال می توان انجام داد و واجب هم نیست اینکه در حج احرام می بندند و یک پارچه سفید لباس ایشان است اشاره به این است که همه می میرند و جز کفن لباسی برای ایشان نمی ماند پس نباید به ثروت و لباسهای رنگارنگ و پر زینت دنیائی بنازند و اینکه در ابتدای رفتن برای طواف به سنگی بزرگ به نام شیطان هفت سنگ می پرانند اشاره بر این است که مسلمان قبل از اینکه به حج برود باید اقلأ از گناههای بزرگ که از وسوسه شیطان است توبه کند و با پرتاب هفت سنگ نشان بدهد در هر روز هفته شیطان بزرگ را از خود دور خواهد کرد و به گناهان کبیره دست نخواهد زد و اینکه بعد از بازگشت از طواف خانه الله باید به سه شیطان یکی کوچک یکی

متوسط و یکی بزرگ هفت سنگ پرتاپ کند یعنی در هر هفته مواظب است پس از حج نه گناه بزرگ کند و نه متوسط و نه گناه کوچک و منظور از قربانی گوسفند و شتر این است که در راه الله حاضر است بهترین آذوقه خود را به فقرا دهد و اگر مسلمانان دیدند قربانی ایشان به فقرا نمی رسد و می گندد حتماً باید دولت سعودی کاری کند که آنها به مصرف فقرای مسلمان جاهای دیگر برسد و اگر دولت سعودی نکرد مسلمانان باید آنجا قربانی نکشند بلکه در مملکت خود یا مملکت فقیر دیگری از مسلمانان قربانی یا پول آن را به فقرا بدهد و اینکه میان دو کوه صفا و مروه نوک پا راه میروند برای یاد آوردن هاجر مادر حضرت اسماعیل است که چگونه در رفتن خود بسوی مصر دچار بی آبی شد و برای یافتن آب در شنهای سوزان بیابان با نوک پا میرفت تا معجزه آسا چشمهای در محل اسماعیل از زمین جوشید (آن چشمه بثرشبع بود نه چشمه زمزم) و اینکه پس از طواف خانه کعبه باید بروند به منا و دو روز یا سه روز بمانند برای این است که در این دو سه روز مکتب اسلام حقیقی را بوسیله استادان دینی مکه و مدینه یاد بگیرند و بدانند اسلام حقیقی چه بوده و در مکانهای مختلف به چه صورتی عوض شده و اختلافات مذهبی مسلمانان روی چه انحرافات از قرآن است به داستان اسماعیل مراجعه شود.

الحسنی: این لغت که در ۱۷ آیه قرآن آمده در سوره «لیل» و سوره «نجم» و سوره «فصلت» به معنای آن زندگی نیکوتری است که بوسیله پیغمبران برای بشرها از پس مرگشان در آخرت گفته شده است معنای اصلی الحسنی آن نیکوتر مؤنث است و تاء تانیث آن در قرآن از لحاظ لفظ حیوة است که مؤنث لفظی می باشد (و لذا می بینید که در آیه ۱۳ از سوره لیل و چند سوره دیگر نیز لفظ آخرت و اولی با هم آمده که اولی به معنای زندگی دیگر و دومی به معنای زندگی اول یا زندگی دنیاست) و یا در آیه ۲۶ از سوره «یونس» لفظ الحسنی به معنای عاقبت الحسنی است که معنای آن پاداش نیکوست و الحسنی در آیه ۱۳۷ سوره «اعراف» یعنی آن پیروزی.

الحطمة: آتش بس سوزان دوزخ را حطمه معروف گویند که بسیار اذیت کننده خواهد بود (آیه ۴ از سوره همزه).

الحق: لفظ حق در هر کجا باشد به معنای سزاوار است و اگر با الف و لام عهد باشد به معنای آن چیز سزاوارست که در آیه مربوطه معلوم شده که چیست مثلاً در آیه ۸۴ از سوره «ص» گفته شده الله به ابلیس گفت: آنچه درباره اغوای مردم گفתי روی سزاواری تو و آن مردم است و من هم روی سزاواری میگویم که تو و تابعان تو را دچار دوزخ می کنم (باید دانست هر چه حقیقتاً راست باشد سزاوار می باشد و باطل چون ناسزاوار است در مقابل حق قرار می گیرد) عبارت ان الحق که در آیه ۵۳ از سوره «فصلت» آمده می گوید مطالبش سزاوار و وحی الله است برای اینکه بعضی ها به جای الله لفظ حق را استعمال می کنند صحیح نیست حق به معنای ثابت و واجب و یقین و عدل و سهم سزاوار کسی هم آمده.

الحقتم: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «سباء» یعنی چسبانده‌اید، ملحق کرده‌اید.

الحلم: این لغت که در آیه ۵۸ از سوره «نور» آمده یعنی آن خواب دیدن مخصوصی که پسران به رشد رسیده در

خواب نسبت به مقاربت با زن می بینند و آب شهوت ایشان می آید و آنرا احتلام میگویند.

الحمد: به لغت حمد مراجعه شود.

الحواریون: به لغت حواریون مراجعه شود.

الخنس الجوار الكنس: این لغت که در آیه ۱۵ از سوره «تکویر» است یعنی آن عقب افتادگان از یکدیگر که سیارات منظومه شمسی باشند که گاه آشکار و زمانی در آسمان پنهان میشوند و آنها همان نجوم متلاشی شوند در آخر عمر زمین است به لغت الجوار الكنس و لغت انکدرت و انتشارت مراجعه شود.

الخیط: به لغت خیط مراجعه شود.

الدالخصام: این سخن که در آیه ۴۰۴ از سوره «بقره» آمده یعنی سخت خصومت کننده و سخت دشمنی کننده تر در هنگام خصومت و دشمنی کردن و خصام در اینجا یعنی دشمنی کردن.

الر: این شکل که جزو لغات نیست را باید بصورت رمز تلفظ کرد و گفت الف لام راء و برای توضیح بیشتر به (ص) و به لغت تاویل و لغت متشابهات و محکّمات مراجعه شود.

الراجفة: این لغت که در سوره «نازعات» با الف و لام عهد آمده به معنای آن چیز مؤنث لرزنده است که اشاره به زمین می باشد که در انتهای آخر زمان قبل از متلاشی شدنش طبق آیهای از سوره «مزل» سخت خواهد لرزید.

الرادفة: یعنی آن چیز مؤنثی که از پی می آید و منظور حوادثی است که ردیف هم و پی در پی اتفاق خواهد افتاد تا قیامت کبری برسد.

الراسخون فی العلم: این عبارت که در آیه ۷ از سوره «آل عمران» می باشد یعنی آن دقیق شوندگان در فهم و علم قرآن بطوری که برای ایشان ثبات علمی پیدا شده و به تمام حقایق قرآن پی بردمانند و عالم حقیقی قرآن هستند و واقعاً به قرآن هدایت شده اند. راسخ در لغت عرب یعنی ثابت و پایدار و فرو رونده در چیزی برای ثابت ماندن و در مورد علم قرآن به عالمی که ایمانش کامل است و روحش تزلزل فکری ندارد می گوید و این فقط برای علمائی راست می آید که روی میزانه و قواعد مسلمی تعلیم علم قرآن می گیرند و روی خیال سخن نمی گویند و محکم گو و محکم شنو می باشند و لذا محکّمات و متشابهات قرآن را خوب می شناسند و علم و عقیده ایشان روی روایات ضد و نقیض و خیالات و احتمالات نیست و از صفات بارز ایشان یکی این است که چیزی را که نمی دانند میگویند نمی دانیم و مردم را به خیالات خود سرگرم نمی کنند و اینان روی قواعدی که دارند میتوانند اختلافات مذهبی را

برطرف سازند. به لغت ام الكتاب و لغت متشابه نیز مراجعه شود.

الراکمون: به لغت راکع مراجعه شود.

الربوا: که آنرا الربا میخوانند به معنای آن ربای مخصوصی است که به واسطه وجود الف و لام عهد بر سرآن و با توجه به مطالب پس و پیش آن در آیه ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۹ از سوره «بقره» در اسلام و در دین یهود حرام شده (در آیه ۱۶۱ از سوره نساء) یعنی سود قرض دادن مالی به فقیری که نتواند سود دهد و گرفتن سود از او روی فشار ظلم است و ربای اضعاف مضاعف نیز در اسلام و یهود حرام است (آیه ۱۳۰ از سوره آل عمران) ولی سود گرفتن از معامله ربوی که بر طبق آیه ۳۹ از سوره «روم» باعث افزونی مال هر دو طرف میشود حلال است به شرطی که روی بی انصافی و زیاده‌روی از حد معمول نباشد (اضعاف مضاعف نباشد) به ترجمه و تفسیر قرآن روی ترتیب نزول سوره‌ها و نیز به لغت ربا مراجعه شود.

الرجز: این لغت که در آیه ۵ از سوره «مدثر» آمده و به ضم راء می باشد یعنی آن چیز پلید و متعفن که در تمام کتابهای آسمانی به پلیدی یاد شده یعنی بت پرستی که روح را آلوده می کند و اگر به کسر راء باشد یعنی عذاب و هم پلیدی و بدی.

الرجع: الرجع که به فتح راء در آیه ۱۱ از سوره «طارق» آمده به معنای آن چیز پر نفع می باشد که در آسمان و در ابر است و به زمین می آید و دوباره به آسمان برمیگردد (اشاره به آب باران است که از آسمان و از ابر به زمین می آید و دوباره بخار میشود و به آسمان برمیگردد و باز بصورت باران سرازیر میشود).

الرحمن: این لغت به معنای آن بخشنده معروف است که خالق عالم باشد براساس اینکه استفاده از تمام مخلوقات دسترس انسانها را طبیعتاً در اختیار انسانها نهاده بخشنده تمام آنها به انسانهاست و شرح مفصل اینگونه بخششهای الله به انسان در سوره «الرحمن» است.

الرحیم: یعنی آن بخشنده‌ای که روی مهربانی های خاص خود چیزهایی را فقط به طرفداران جدی خود می بخشد، قرآن و هدایتهای آن و کمکهای غیبی الله و بهشت و آموزشها جزو اینگونه بخششهاست.

الرقیم: این لغت که در آیه ۹ از سوره «کهف» آمده به معنای آن نوشته‌ی مربوط به اصحاب کهف است که بوسیله کشیش معروفی بنام یعقوب سروجی که در ۵۲۱ میلادی در نزدیک رود فرات فوت نموده بصورت شعر نوشته شده بود و در قرآن حقیقت داستان و محل مرگ اصحاب کهف طبق آخرین کشفیاتی که در رجب سال ۱۳۹۶ قمری به ما رسید در هفت کیلومتری عمان پایتخت اردن بوده که شرح مفصل آن در قسمت سوره «کهف» در ترجمه و تفسیر قرآن من با عکس مربوط به آن چاپ و منتشر شد.

الروح: این لغت که الف و لام آن الف و لام عهد است یعنی آن روح مخصوص و معهودی که در ۲۰ آیه از آیات و سوره‌های قرآنی آمده و سؤال که در آیه ۸۵ از سوره «اسراء» شده درباره انواع روحهائی است که در این آیات ذکر شده و آنچه مسلم است هیچکدام از این روحها مربوط به روح انسان نیست و روح انسان نیز که مانند تمام روحها از فرمان الله بوده جزء متصلی از روح الله است که در قرآن به لفظ نفس آمده که درباره آن در لغت نفس سخن خواهیم گفت و روحهای استعمال شده در قرآن یکی روح الامین است که جبرئیل باشد و دیگر روح القدس است که هم شامل جبرئیل می شود و هم هر نوع مأموران روحی الله برای کارهای خوب و معنای روح قوه و انرژی می باشد که شامل انواع انرژیها میشود چه در قرآن ذکر شده باشد و چه ذکر نشود و همه جا لفظ روح را در قرآن باید به قوه و انرژی ترجمه کرد همانطور که در سوره «نجم» جبرئیل بنام شدیدالقول معرفی شده یعنی مجموعه‌ای از چند قوه و انرژی که محکم بهم چسبیده شده‌اند و یک دستگاه روحی فرستنده وحی بر پیغمبران را تشکیل داده‌اند و لذا باید گفت کلیه روحها و از آن جمله وحی الله بر پیغمبران از فرمان و اراده و قدرت الله هستند (آیه ۲ از سوره نحل و آیه ۵۲ از سوره شوری و آیه ۱۵ از سوره غافر) و تمام این روحها و انرژیها از روح الله سرچشمه گرفته‌اند همانطور که تمام مواد خلقت از ماده اصلی الله سرچشمه گرفته‌اند و بر این اساس است که خالق عالم را روح اعظم میگویند و برطبق آیه ۳۸ از سوره «نباء» در روز قیامت مظهر چنین روحی همراه با فرشته‌های مخصوصی به چشم مطیعان و مقربان درگاهش خواهد آمد و این مطیعان به ملاقات آن مظهر نائل خواهند آمد و آن مظهر همچون خورشیدی بس تابان در روز قیامت ظاهر خواهد شد. (آیه ۶۹ و ۷۵ از سوره زمر و آیه ۲۳ از سوره قیامت) به کتاب معجزات علمی قرآن نیز مراجعه شود.

الزانية و الزانی: این دو لغت که در آیه ۲ از سوره «نور» آمده یعنی آن زن زنا دهنده و آن مرد زنا کنندم‌ای که به اختیار و رضایت خود چنین کار زشتی را با هم عمل میکنند که قبلاً در سوره «نساء» آیه ۱۶ درباره آنان گفته شده بود مجازاتشان اذیت کردن آنهاست مقدار اذیت ایشان در این آیه تعیین شده که صد تازیانه به هر یک است که اگر شرایط مخففم‌ای باشد قاضی میتواند کمتر و اگر شرایط مشددم‌ای باشد بیشتر آنان را جریمه یا مجازات نماید آیه ۱۵ از سوره «نساء» درباره زن شوهرداری است که آن کار زشت را با دیگران انجام میدهد و مجازاتش بوسیله مجریان قانون مرگ است و این مرگ برطبق همین آیه برای ابتدای اجرای قانون که شدت عمل و بی رحمی لازم داشته بطور موقت مرگ از طریق قطع آب و غذا در حبس او در اطاقی در بسته تعیین شده تا با زجر و درد و گرسنگی و تشنگی بمیرد و گفته شده بعداً حکم دائمی مجازات دیگری خواهد بود (بعداً رجم یعنی سنگسار که حکم عمومی همه ادیان است از طریق وحی غیر قرآنی تعیین شد) بنابراین نباید روی سطحی بینی تصور کرد فرقی میان زنای محصنه و غیر محصنه نیست بلکه باید گفت آیه ۱۶ از سوره «نساء» و آیه ۲ از سوره «نور» درباره زنای غیر محصنه است و مجازات مرد زن دار که عمل زنا انجام میدهد حداقلش صد تازیانه است و حداکثرش به شرطی به مرگ میرسد که از مرگ او زن و بچه او ناراحت نشوند مخصوصاً همسر او که عمل مردش خیانت به اوست و در این مورد روایتی است که طبق آن میگویند دستور رجم از طریق عبارت نارسای الشیخ و الشیخه اذا زنيا فارجموها در اسلام مرسوم شده که باید گفت این روایت دروغ محض است و برای آن بعضی ها آنرا پذیرفته‌اند که توجهی به

عمق آیات قرآن که ما ذکر کردیم نداشتند و طبق آیه ۲ از سوره «جمعه» نخواستند به حکمت دستورات قرآن پی ببرند.

الزبانية: این لغت که در آیه ۱۸ از سوره «علق» آمده به معنای آن مأموران عذاب کردن است که اشاره به مأموران عذاب کافران در دنیا در جنگ بدر و در عالم برزخ در جهنم است.

الزبور: این لغت به معنای آن کتاب معروف متعلق به داوود است و لفظ زبور به معنای کتاب است و جمع آن زُبُر می باشد که در آیه ۴۳ و ۵۲ از سوره «قمر» به این معنا آمده و این جمع جمع زبره نیز می باشد که به معنای قطعه‌هایی باشد که جمع دیگر زبر زبر به فتح باء است جمع اول در آیه ۵۳ از سوره «مؤمنون» آمده است و جمع دوم آن در آیه ۹۶ از سوره «کهف» و مانند سوره «قمر» در آیه ۴۴ از سوره «نحل» و آیه ۱۸۴ از سوره «آل عمران» و آیه ۲۵ از سوره «فاطر» به معنای کتابهایی آمده که مطالب آن مستدل و صحیح و عقلی باشد کتاب زبور داوود مطالبی بوده که از جانب الله در کوه زیتون بعد از توبه داوود بر او نازل شده و داوود چون یک شاعر مؤمنی بوده با جا دادن مطالب زبور در اشعار خود کتاب موجود مزامیر را بوجود آورده که دارای ۱۵۰ باب است و جزو کتب یهود است و اینکه در آیه ۱۰۵ از سوره «انبیاء» خالق عالم فرموده در کتاب زبور که بعد از تورات بوده نوشتیم آن زمین را به ارث به بندگان نیکوکار خود میدهم اشاره به مطالب شماره ۹ و ۱۱ و ۲۲ و ۲۶ و ۲۹ و ۳۴ از مزبور ۳۷ از مزامیر داوود است که از مجموع این مطالب می فهمیم منظور زمین آخرت و بهشت است نه زمین دنیا همچنانکه آیات قبل این آیه نیز در قرآن و سوره «انبیاء» میرساند منظور زمین آخرت و بهشت می باشد (به لغت الزیتون نیز مراجعه شود).

الزکات: این لغت که در قرآن بسیار آمده یعنی آن مالی که دادن آن به مستحقان محتاج برای کمک بلاعوض به ایشان باعث تزکیه و پاکی روح مسلمان میشود و آنرا مسلمانان در سه موقعیت سه جور می پرداختند در قبل از هجرت مسلمانان روی آیه ۲۵ از سوره «معارج» شخصاً به اختیار خود برای محتاجات و محرومان هر اندازه که میخواستند کمک میکردند (زکات در آیه ۸۱ سوره کهف یعنی پاکیزه بودن باطن) بعد از هجرت این کمک هم برای محتاجان و محرومان بود و هم تقویت بنیه مالی و اجتماعی جمعیت خود تا اینکه مسلمین پس از پیروزی در جنگ بدر حکومت مدینه را در اختیار گرفتند و لازم شد بیت المال برای حکومت اسلام بوجود آید تا مردم بطور عادلانه مقرری مخصوصی که همان مالیات مستقیم باشد در هر سال یکبار از درآمد زراعتی و یا حیوانی و یا کسبی و یا هر نوع درآمد مشروعی به بیت المال بدهند و بیت المال به محرومان و محتاجان کمک کند هر نوع مالی در حکومت اسلام حد نصابی دارد که از حد نصاب مزبور که تجاوز کند صاحب آن باید زکات بدهد در محصول زراعتی یک دهم یا یک بیستم به نسبت آسان یا مشکل بودن بدست آوردن محصول و در حیوانات مختلف مقرراتی مختلف دارد و در درآمد کسب و کار نیز مقرراتی جداگانه دارد زکات را از لحاظ اینکه دادن آن دلیل صدق ایمان دهندگان زکات به اسلام می باشد صدقه میگویند و از لحاظ اینکه زکات و صدقه خرجی هستند که بوسیله مسلمانان برای کمک به محتاجان جامعه خرج کرده میشود آنرا انفاق میگویند (به کتاب فقه استدلالی من مراجعه

شود).

الزمنيا: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «اسراء» یعنی ملزم کردیم، مقرر کردیم.

الزيتون: این لغت که در اول آیه سوره «تین» با (واو) قسم است یعنی آن کوه زیتونی که داوود پادشاه یهود بواسطه گناهی که کرده بود بوسیله پسرش از شهر بیت المقدس فراری شد و به آن کوه پناه برد و در آنجا بواسطه توبه‌ای که کرد مورد لطف الله قرار گرفت و باعث شد زبور داوود به او وحی شود و در آن اعلام شود که توبه‌اش پذیرفته شده و به زودی به حکومت خود باز خواهد گشت و شرح مفصل آن در باب ۱۵ از کتاب دوم سموئیل از کتب یهود است. (به ترجمه و تفسیر قرآن اینجانب مراجعه شود)

السابحات: این لغت که در آیه دوم سوره «نازعات» است به معنای آن شناگران مؤنث است یعنی ملائکه و مأموران مخصوصی که پس از متلاشی شدن زمین در فضا شناکنان ارواح مردگان اطراف زمین را که بی هوش شده‌اند بسوی زمین آخرت می‌برند تا در زمین آخرت زنده شوند.

السابقات: این لغت یعنی آن سبقت گیرندگان مؤنث از یکدیگر که همان مأموران شناگر بوده تا پس از رسیدن به زمین آخرت به تدبیر کار زنده شدن مردگان پردازند.

الساعة: این لغت یعنی آن زمان معلومی که در آیه ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ از سوره «فرقان» معلوم شده که زمان ممتد زندگی مردم در زمین آخرت است که برای بدکاران دوزخ می باشد و معنای الساعة و يوم القيامة تقریباً یکی است.

السامري: این لغت که در آیه ۹۰ و ۹۵ و ۹۶ از سوره «طه» آمده به معنای آن جادوگران و آن کسی است که با دیو و جن مربوط باشد به دلیل آنکه در مطالب شماره ۴۸ تا ۵۳ از باب هشتم انجیل یوحنا لفظ سامری برای کسی گفته شده که دیو داشته باشد چنانکه یهودیان عیسی را هم دیودار و سامری گفتند و این سامری ربطی به مردم اهل سامره ندارد.

این سامری یا به عبارت دیگر این جادوگر که برای بنی اسرائیل گوساله‌ای ساخت که صدای گوساله میداد اسمش هارون بود و او از بنی اسرائیل بود که از مصر جادوگری را یاد گرفته بود و با جن مربوط بود و هرکس در دل نیتی میکرد بوسیله‌ای پنهانی گوساله صدا میداد و جادوگر بعنوان متولی و نماینده گوساله و جن از طریق تعلیم جن نیت نیت کننده را به زبان می آورد و جوابی برای نیتش میداد و به اینطور آنان تصور میکردند سامری راست میگوید که آن گوساله خدا است.

الساهرة: این لغت که در آیه ۱۴ از سوره «نازعات» است یعنی آن زمین پر رنجی که در آن خواب و استراحت نیست یعنی زمین آخرت برای جهنمیان.

السبت: این لغت که در آیه ۱۲۴ از سوره «نحل» آمده به معنای آن روز استراحت است که در دین یهود از جانب الله روز استراحت در هفتمین روز هر هفته مقرر شده بود تا در آن روز که روز شنبه باشد کار نکنند و چون بعضی یهودیان دیدند در آن روز ماهی ها از ایشان نمی ترسند و زیاد در دسترس می آیند پیش خود گفتند در ماهیگیری شنبه را ماهی می گیریم و روز دیگر را بجای آن از ماهیگیری دست می کشیم و روی این تعویض دستور الله (که برای سودجویی بود) و هم چنین انحرافات دیگری که داشتند دچار عذاب شدند (به آیه ۱۶۳ از سوره اعراف و به شرح و تفسیر آیه ۶۵ از سوره بقره در تفسیر من مراجعه شود)

السلام: این لغت که در آیه ۲۳ از سوره «حشر» است اسم صفت مخصوص الله است یعنی آن همیشه سالم.

السلوی: این لغت که در آیه ۵۷ از سوره «بقره» و آیه ۱۶۰ از سوره «اعراف» و آیه ۸۰ از سوره «طه» آمده به معنای پرندهای است از جنس درآج که در زمان حضرت موسی در چهل سالگی که در بیابان سینا بنی اسرائیل سرگردان بودند معجزه آسا مقدار بسیاری در روزهای غیر شنبه از آسمان به زمین می نشستند و آنان با دست به آسانی آنها را میگرفتند می پختند و میخوردند.

السنة حداد: این مطلب که در آیه ۱۹ از سوره «احزاب» آمده یعنی زبانهای نیشدار.

الشیطان: این لغت در قرآن گاهی به معنای آن شیطنت کار معروف که آدم و حوا را در بهشت فریب داد آمده که اسم اصلی آن ابلیس بود که سرسلسله جنها بوده و نیز زمانی به معنای هر انسان یا چیزی که شیطنت آن باعث فریب انسانی بشود آمده و باید دانست که جن که در قرآن مطالب بسیاری درباره آن است همان ضد ماده کشف شده بوسیله علمای فیزیک است (به لغت جن مراجعه شود).

الصابئون: این لغت که در سه سوره «بقره» و «مائده» و «حج» آمده اشاره به گروههای مذهبی ای می باشد که مانند مانوی ها مذهبی مخلوط از مذهب مسیحی و بت پرستی و زرتشتی دارند که هم در زمان پیغمبر اسلام در شام و عراق و خوزستان و عربستان بودند و هم تا امروز بنام گروه صبی تعداد کمی در بصره و خوزستان بنامهای بصری و ماندی و مسیحی یوحنا وجود دارند و در قرآن اسم صابئون بجای هر مذهب دیگر غیر از مسلمانان و مسیحیان و یهودیان آمده چه ریشه حق داشته باشند چه ریشه باطل (به لغت صابئون مراجعه شود).

الصفات: این لغت که در ابتدای سوره «صافات» آمده به معنای آن صف کشیدگان مؤنث است یعنی ملائکه و فرشتگان صف کشیده ای که آماده اجرای دستورات الله هستند و بطور دسته جمعی (قومهای مختلف العملی که بصورت یک واحد پرکار همه جانبه نگر) دستورات الله را مو به مو اجرا میکنند و این واحد مجموعه ای بنام شدیدالقوا یا جبرئیل یا روح الامین که عدمای ملائکه همراه اوست در سورهای مختلف قرآن معرفی شده آیه مزبور

هم درباره ملائکه مأمور رساندن پیام الله به پیغمبران است (چنانکه از متن مطالب آیه ۱۶۴ تا ۱۶۷ سوره صافات بدست می آید) و هم درباره ملائکه‌ای که مأمور وضع هزاره آخر دنیا می باشند (آیه اول سوره صافات) که در هر دو مورد طبق آیه مربوطه این صف کشیدگان برای هموار کردن راه خود که پی در پی باید تذکرات لازم را به بشرها بگویند موانع را میرانند تا بوسیله اقدامات خود ثابت کنند صاحب اختیار کل جامعه فقط خالق عالم است و بس.

(این مجموعه فعال مانند دستگاه پخش کننده رادیو و تلویزیون است که از خود اختیاری ندارند و ناقل اراده الله هستند).

الصفون: این لغت در آیه ۱۶۵ از سوره «صافات» یعنی آن صف کشیدگان روحی که شدیدالقوا یا جبرئیل باشند یا به عبارت دیگر ملائکه مأمور وحی بر پیغمبران.

الصدقات: این لغت به معنای آن زکات ها است که در لغت الزکات گفته شد.

الصمد: به لغت صمد مراجعه شود.

الصور: این لغت یعنی آن صدا دهنده مهیبی که به بوق و یا بلندگو تشبیه شده که تمام مردم روی زمین در آخر زمان در هنگام تلاشی شدن زمین صدای آنرا می شنوند و در آیه ۶۷ و ۶۸ از سوره «زمر» ذکر شده یک صدا دهنده مهیب در آخر هزاره قیامت اول صدا میدهد تا کره زمین تلاشی گردد و یک صدا دهنده دیگر در اول قیامت دوم یا قیامت کبری صدا خواهد داد تا که ارواح مردگان در زمین آخرت زنده شوند (به تفسیر آیات فوق در تفسیر قرآن من مراجعه شود).

الطارق: این لغت که به معنای آن دق الباب کنندم‌ای است که شبها میرود در اول سوره «طارق» بوده و بوسیله آیه سوم این سوره تفسیر شده است یعنی آن ستارگان بسیار روشنی که در آسمان هستند و جزو منظومه شمسی می باشند و دارای اتمسفر قابل زندگی اند و شبها در آسمان در حرکت هستند و به قدرت قوانین نجومی الله تا زمان هزاره آخر عمر زمین که تلاشی خواهند شد از خطر محفوظند همانطوری که هر انسانی بواسطه محافظان غیر مرئی که دارد تا زمان رسیدن مرگش از خطر محفوظ است و این ستارگان هر زمان در هزاره آخر عمر زمین طبق آیه ۵ از سوره «شوری» از بالای یکدیگر تلاشی شدند تلاشی شدن آنان دق الباب است برای زمینیان که بدانند بزودی زمین ایشان نیز بعد از آنها تلاشی خواهد شد.

الطامة الكبرى: این لغت که در آیه ۳۴ از سوره «نازعات» است یعنی آن بزرگترین مصیبتی که از تلاشی شدن زمین برای ارواح انسانها پیش خواهد آمد.

الطور: این لغت که در اول سوره «طور» که با الف و لام جنس است و با (واو) قسم همراه می باشد (والطور) یعنی قسم به تمام کوهها و خاصیت آنها برای ادامه زندگی بشرها. اینکه بعضی ها کوه طور میگویند و آنرا کوه سینا تصور میکنند غلط است زیرا طور سینا یعنی کوه سینا. و اینکه در قرآن لفظ الطور در آیات ۶۳ و ۹۳ از سوره «بقره» و ۵۴ از سوره «نساء» و ۵۲ از سوره «مریم» و ۸۰ از سوره «طه» و ۲۹ و ۴۶ از سوره «قصص» به معنای کوه سینا آمده روی مطالب قبل و بعد آنست که هر مفسر دقیقی متوجه میشود مقصود کوهی است که آن مطالب درباره آنست (با الف و لام عهد می باشد).

الظاهر: به لغت باطن مراجعه شود.

الظلمات: به لغت ظلمات مراجعه شود.

الظهير: این لغت که در آیه ۵۸ از سوره «نور» آمده به معنای آن زمان قوه گیری و استراحت که از پس ظهر است تا زمانی که مردم برای کارهای بعد از ظهر از استراحت دست می کشند به لغت ظهير مراجعه شود.

العاجلة: این لغت که به معنای آن چیز مؤنث عجله کننده است در آیه ۲۰ از سوره «قیامت» برای زندگی دنیا استعمال شده که با عجله می گذرد و منحرفان از دین الله بسیار آنها دوست دارند.

العادیات: این لغت که در اول سوره «عادیات» آمده به معنای آن اسبهای غارتگران است و با (واو) قسم آمده تا گفته شود اعمال سواران اینگونه اسبها شاهد و گواه بر آن می باشند که اینگونه انسانها روی مال دوستی به دیگران ظلم می کنند تا نسبت به پروردگار خود ناسپاسی نشان بدهند (معانی دیگری که روی اختلاف گوئی سایر مفسران قرآن گفته اند بر اساس عدم دقت ایشان در کتاب لغت و عدم توجه ایشان به پس و پیش آیه و عدم توجه به یکی بودن تمام آیات این سوره و هم قافیه بودن تمام آیات این سوره است و مفسران مزبور تحت تأثیر روایاتی دروغ قرار گرفته اند تا در نتیجه فهم قرآن مجید را جور واجور و غیر قابل هدایت معرفی کنند.

العالمین: این لغت که در اول سوره «حمد» می باشد با توجه به آیه ۱۰ از سوره «عنکبوت» و آیه ۳۲ از سوره «دخان» گاه با الف و لام جنس به معنای تمام مردم است و زمانی با الف و لام عهد به معنای مردمی معین.

العرء: این لغت که الف و لام آن عهد است یعنی آن بیابانی که طبق راهنماییهای کتاب یونس از کتب یهود در ساحل شرقی دریای مدیترانه بود که یونس پیغمبر به خواست قرآن مجید است که باید هرکس میخواهد دیندار حقیقی باشد به متن مطالب قرآن بصورت صحیح چنگ بزند نه آنکه آیات قرآنی را بطور گمانی معنا کند.

العُرَى: یک از بتهای بزرگ مردم مکه بود که بواسطه مؤنث بودن لفظ آن، آنرا که درختی کهن بود یکی از دختران الله میدانستند و صاحب عزت و قدرت تصور میکردند (آیه ۱۹ سوره نجم).

العشار: این لغت که در آیه ۴ از سوره «تکویر» آمده به معنای ماده شتر ده ماهه آبستن است که پر قیمت ترین مال برای مردم مکه بوده.

العقبه: این لغت که در آیه ۱۱ از سوره «بلد» آمده به معنای جای سختی از بالای کوه می باشد که بالا رفتن یا راه رفتن از آن بسیار مشکل است و در سوره فوق کارهای اخلاقی سختی چون آزاد کردن اسیری از دست ظالم و یا خوراک دادن به قحطی زدگان و مسکینان و یتیمان از روی ایمان کامل به دین حق بواسطه سختی آنها به آن تشبیه شده.

العلیون: این لغت که در آیه ۱۹ از سوره «مطففین» آمده به معنای جایگاههای مردم درجات بالاتر است در بهشت که پرونده اعمال آنان بطور ثابت در آن مکانها ثبت شده است.

العمره: این لغت که در آیه ۱۹۶ از سوره «بقره» آمده عبارت است از زیارت خانه کعبه بدون تشریفات مهمه حج و بدون زمان معین و هر حجی شامل عمره نیز هست ولی عمره که مستحب است حج کامل محسوب نمی گردد و عمره بخودی خود بدون الف و لام عهد یعنی قصد رفتن به جایی آباد و پر نعمت کردن.

الغاشیه: این لغت که اول سوره «غاشیه» است یعنی آن زمان فرو پوشندمای که دوزخیان را در عذابهای خود از بالای سر و زیر پا میپوشاند (به آیه ۵۵ از سوره عنکبوت مراجعه شود).

الغمام: غمام یعنی ابر و در آیه ۵۷ و ۲۱۰ از سوره «بقره» و آیه ۲۵ از سوره «فرقان» الف و لام آن الف و لام عهد است یعنی آن ابر مخصوص.

الغو: این لغت که در آیه ۲۶ از سوره «فصلت» آمده یعنی سخنان لغو بی معنا برای شنیده نشدن قرآن بگوئید، مانند با دهان صدا ایجاد کردن و دست را پی در پی بر دهان روی صدا زدن.

الغیب: این لغت که در آیه دوم از سوره «بقره» آمده الف و لامش الف و لام عهد است یعنی آن پنهانی که از هر آشکاری آثارش آشکارتر و بیشتر است. یعنی الله و آنانکه الف و لام آنرا الف و لام جنس گرفتارند و معناهای مختلف دیگری کرده‌اند راه باطل و موهوم گوئی رفتارند و متوجه نشدند که این آیه شبیه به آیه ۱۳۶ از سوره «نساء» است که در آنجا بجای لفظ الغیب لفظ الله آورده شده است و همچنین متوجه نشدند که متقی برطبق آیه ۷۰ از سوره «احزاب» نباید موهوم گو و معتقد به پنهانهای ناشناخته و بی دلیل باشد (به لغت کاهن نیز مراجعه شود).

الف: این لغت با تشدید لام در آیه ۱۰۳ از سوره «آل عمران» یعنی ایجاد الفت کرد یا الفت داد.

الفؤاد: این لغت که در آیه ۱۱ از سوره «نجم» آمده یعنی قلب و درون عقلانی و مرکز توجه کننده روحی پیغمبر اسلام که از آن به چشم روحی پیغمبر اسلام تعبیر میشود و این آیه و آیه بعد میرساند که هم دیدن پیغمبر جبرئیل را در هنگام وحی و پیغام گیری بوسیله چشم روحی پیغمبر بوده نه چشم سرش و هم اسراء پیغمبر که به غلط آنرا معراج گویند روحی بوده نه همراه با جسم او و چشم سر.

الفاف: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «نباء» یعنی بهم چسبیده درختان یا پردرخت چون جنگل.

الفردوس: این لغت که در آیه ۱۰۷ از سوره «کهف» و آیه ۱۱ از سوره «مؤمنون» آمده به معنای بهشت است که دارای باغهای بسیار برای بهشتیان است و در قرآن بجای لفظ فردوس لغت الجنة که به معنای آن باغ بسیار بزرگ است آمده که برطبق آیه ۲۱ از سوره «حدید» و آیه ۱۳۳ از سوره «آل عمران» وسعت آن به اندازه وسعت مجموع هفت زمین و آسمان منظومه شمسی است که مجموع آنها در ابتدا یک زمین و آسمان بود که به هفت زمین و آسمان تقسیم گردید (به اول سوره فصلت نیز مراجعه شود) و برطبق شرحی که در فرهنگ لغات قرآن از پرفسور عباس مهرین شوشتری آمده این لغت لغتی است که با اندک تغییر در کلیه زبانهای قدیم ایران و عبری و هندی و یونانی بوده چون از موضوعات مشترک تمام دینهای حق در تمام جهان بوده.

الف سنة مما تعدون: این عبارت که هم در سوره «حج» آیه ۴۷ و هم در سوره «سجده» آیه ۵ آمده یعنی هزار سال قمری زیرا سال مورد شمارش مردم و کتابهای آسمانی سال قمری بوده نه شمسی و مقصود از این هزار سال هزار سال آخر عمر زمین است که حوادث این هزار سال علامات مقدماتی متلاشی شدن زمین در آخر هزار سال فوق بوده که خود علامت مقدماتی عذاب مرگ دوم بدکاران و در دنبال آن عذاب آخرت است و مقصود از یوم در این آیه یعنی وقت و زمان و روزگار و این هزار سال در سوره «سجده» بنام زمان پله پله بالا رفتن امر گردش زمین است که از شروع هزاره فوق امر گردش زمین به دور خورشید و سایر امور زندگی طبیعی مردم زمین که از آسمان و قدرت خورشید بوسیله الله تدبیر میشود کم کم سست و سست تر میگردد تا عاقبت کلیه اینگونه فرمانهای طبیعی بسوی آسمان و خورشید و عرش الله و خود الله برگردد و این هزاره آخر دنیا که برطبق تحقیقات دقیق من که در کتاب

معجزات علمی قرآن است از سال ۱۹۱۷ میلادی شروع شده و در کتب دینی یهود و نصارا مخصوصاً باب ۲۰ از مکاشفات یوحنا و باب ۱۲ از کتاب دانیال نبی سابقه دینی دارد و شرح مفصل آنرا بطور مستدل من در کتاب معجزات علمی قرآن و هم کتاب اثبات علمی وجود خدا و آخرت یادآوری کردم و این هزاره در آیات آخر سوره «زمر» و همچنین در کتب یهود و نصارا به نام قیامت اول معروف شده (به لغت القیامة نیز مراجعه شود)

الف شهر: این عبارت یعنی هزار ماه و آن در سوره «قدر» برای ارزش آن شب معروف قدر آمده که شب مبعث پیغمبر اسلام است یعنی شبی از شبهای ماه رمضان که روی تحقیق در چند روایت مختلفی که در این باره آمده آن شب، شب ۲۵ ماه رمضان بوده یعنی شبی که در اول آن هنگامی که پیغمبر اسلام از کار روزانه خود به خانه برمی گشت پس از غروب آفتاب هنگامی که افق روشن بود که در خانه خدیجه در جادمای کوهستانی (وادی) برای اول بار جبرئیل را بصورت ستارهای دید که از بالاترین افق به طرف او پائین افتاد و پنج آیه اول سوره «علق» و از پس آن تمام سوره «الحمد» را بر او خواند و چون فشار شدید روحی وحی از وی تمام شد با خستگی فراوان به رختخواب رفت و خوابید و تا صبح در خواب بود و در خواب فرشتگان مخصوص، به امر پروردگار از کار اصلی خودشان دست کشیدند و روح پیغمبر اسلام را طوری برای رسیدن پی در پی وحی آماده کردند که رنجی به او نرسد و مخصوصاً آن شب در سلامتی و آرامش بخوابد و اثر سوء رابطه روحی وحی که اول شب برای او دست داد از بین برود در این آیات گفته شده ارزش اجتماعی آن شب برای پیغمبر اسلام و مسلمین و جامعه عربستان و دنیا بیش از هزار ماه است یعنی از روزی که مکتب تربیتی اسلام روی به قدرت رسیدن مسلمین در دنیا به رسمیت شناخته شد (روز فتح مکه) تا زمانی که این قدرت و مکتب به اوج قدرت خود رسید (تا مرگ ولید بن عبدالملک مروان) و چون بعد از آن مقدر بود قدرت حقیقی اسلام کم کم، کم شود ولی از بین نرود و تا روز قیامت آثارش بماند گفته شد بیشتر از هزار ماه است.

این یک پیشگویی بزرگی است که عیناً انجام یافت و باید دانست عده‌هایی که در قرآن بطور صریح آمده هم حقیقی و واقعی هستند و آنانکه میگویند اعداد قرآن صرفاً برای کثرت است درست نیست زیرا قرآن کتابی است آموزنده از جانب الله و در کتاب آموزنده الله نباید مطالبی غیر حقیقی و گمانی و تقریبی گفته شود به لغت لیلۃ القدر و الروح و شدید القوا و النجم و ملائکه مراجعه شود.

الفلق: این لغت که در اول سوره «فلق» آمده به معنای تمام خلقت است و آنانکه آنرا صبح یا شکافنده صبح و یا سفیده صبح معنا کرده‌اند روی عدم تحقیق کافی در لغت و عدم درک ارتباط این آیه با آیه بعد آن بوده و اگر روایتی هم باشد جعلی است.

الفلك المشحون: این لغت که در آیه ۴۱ از سوره «یس» آمده به معنای آن کشتی پر است که اشاره به کشتی نوح می باشد که پر از حیوانات شده بود.

الفیا: این لغت که در آیه ۲۵ از سوره «یوسف» آمده از لغت لفو آمده یعنی آن دو یافتند و دیدند.

القارعة: این لغت بجای ساعة القارع یعنی آن زمان کوبنده و در کوب در این لغت تمام معنای الحاقه می باشد به اضافه معنای کوبنده درب و بر این معنا آن حادثه و زمان مورد بحث کوبنده درب زمین و مردم آن نیز می باشد که میخواهد بوسیله تلاشی شدن زمین به ارواح مردگان که اطراف زمین هستند اطلاع دهد زمین ایشان تلاشی خواهد شد و دچار عذاب سختی میشوند که به مرگ دوم ایشان می انجامد به لغت الموته الاولى مراجعه شود.

القاسطون: این لغت که در آیه ۱۴ از سوره «جن» آمده به معنای آن متجاوزان از حق می باشد که ضد مسلمون اند یعنی مخالف مطیعان و تسلیمان دستور الله این لغت از مصدر قسط به فتح قاف آمده و اگر از مصدر قسط به کسر قاف باشد یعنی عدالت کنندگان که ربطی به معنای آیه بالا ندارد و معمولاً عدالت کنندگان را مقسطون میگویند نه قاسطون و لذا در قرآن غیر از آیه بالا چند لغت از مشتقات قسط به کسر قاف آمده است. به لغت مقسطین مراجعه شود.

القاضیه: یعنی آن قضاوت کننده مؤنث و این در آیه ۲۷ از سوره «الحاقه» است و اشاره به زمین دنیا است چون ارض مؤنث است.

القالین: این لغت که در آیه ۱۶۸ از سوره «شعرا» آمده یعنی آن نفرت و کینه داران.

القبور: این لغت که در چند جای قرآن برای قبرهای مردگان آمده در آیه ۷ از سوره «حج» و آیه ۴ از سوره «انفطار» و آیه ۹ از سوره «عادیات» با الف و لام عهد آمده و به معنای قبرهای ارواح مردگان می باشد که دالانی است که یک سرش زمین ما و سر دیگرش زمین معروف آخرت می باشد.

القت: این لغت در آیه ۴ از سوره «انشقاق» یعنی بیفکند.

القرآن: این لغت که در آیه ۹۱ از سوره «حجر» آمده به معنای آن خواندنی معروف است که برای یهود تورات است و برای نصارا انجیل و کتاب خواندنی معروف مسلمین را بهمین علت قرآن میگویند.

القصاص: لغت القصاص که در آیات ۱۷۸ و ۱۷۹ از سوره «بقره» آمده به معنای آن مجازات هم ارزش با جنایت است یعنی مجازاتی که روی همه جانبه نگرانه قاضی معلوم میشود که هم میتواند آثار بد جنایت را از بین ببرد و هم از تکرار آن جلوگیری کند و قصاص را نباید عمل به مثل از لحاظ صورت و شکل گرفت بلکه باید ارزشها و تأثیرات آنها را در نظر گرفت تا طبق آیه ۱۷۹ خردمندان تصدیق کنند قصاص اسلام بهترین راه زندگی بخش برای تمام جوامع بشری است و این م

فقط حفظ کننده قوانین و روایات جعلی و دروغ و باید حتماً جز علم و هُدی و کتاب منیر طبق آیه ۸ از سوره

«حج» راه دیگری برای کشف حقیقت پیش نگیرند. (به کتاب تربیت های عالی اسلامی یا فقه استدلالی اسلام اینجانب مراجعه شود.

القصر: این لغت که در آیه ۳۲ از سوره «مرسلات» آمده به معنای قصرهای قدیم است که میتوان شعله‌های بزرگ آتش را به دورنمای آن که برجستگی هائی دارد تشبیه کرد.

القصص: این لغت که به فتح قاف است در آیه ۶۲ از سوره «آل عمران» و ۱۷۶ از سوره «اعراف» و آیه ۳ از سوره «یوسف» و آیه ۲۵ از سوره «قصص» آمده یعنی آن خبر و آن گفتن و آن سرگذشت و اگر قصص به کسر قاف باشد یعنی قصه‌ها و آیه سوره «آل عمران» میگوید این گفته و سرگذشتی که درباره عیسی گفته شد گفتمای است صد در صد درست و راست به لغت قصص مراجعه شود.

القلاند: این لغت که در آیه ۲ از سوره «مائده» است به معنای آن شتران گردن بندار است که در حج بوسیله گردنبندهای زنگوله‌دار مخصوص آنها را آرایش میدهند و بعضی از حاجیان ثروتمند آنها را که پر گوشت است برای قربانی و تقسیم میان فقیران همراه می‌برند.

القلم: این لغت که در اول سوره «قلم» آمده و با واو قسم است یعنی آن قلمهائی که نویسندگان مخالف نبوت پیغمبر اسلام در شرح حال پیغمبر اسلام می‌نویسند ثابت خواهد کرد که او پیغمبر بوده نه دیوانه و باید دانست که الف و لام القلم به دلیل مطالب بعد آن الف و لام عهد است نه الف و لام جنس که مفسران تصور کرده‌اند به لغت قلم نیز مراجعه شود.

القمل: این لغت که در آیه ۱۳۳ از سوره «اعراف» است در لغت تسع آیات تشریح شده و شامل دو معجزه از معجزاتی می‌باشد که در تورات برای موسی شرح داده شده.

القهار: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «مؤمن» به معنای آن پرغلبه پرسلطان است.

القیامة: این لغت که در قرآن زیاد استعمال شده به معنای آن زمان قیام یا آن زمان رستاخیز و برخاستن معروف است و برطبق آیه ۶۷ و ۶۸ از سوره «زمر» و تائید هائی که در تورات و انجیل و کتب انبیای بنی اسرائیل است دو زمان قیامت و رستاخیز در ادیان حقیقی معرفی شده یکی قیامت اول که قبل از نفخه صور اول است و دوم قیامت دوم که بعد از نفخه صور دوم است اولی که زمانش هزار سال قمری است انتهایش متلاشی شدن کره زمین می‌باشد که در صور اول دمیده میشود و آن هزار سال زمان بر هم خوردن قوانین طبیعی زمین است و زمانی است که یکی از علامتش قیام ملت‌های مستعمره بر علیه استعمارگران است و علامت دیگرش اتحاد یهود و به حکومت رسیدن آنان در فلسطین و علامت سومش از بین رفتن حکومت خارجی در چین و علامت چهارمش پیشرفت بسیار علوم بدنی و فضائی

و علامت پنجمش پیدایش حکومتی بی اختیار و ملّکی از مردمی مخالف دین که نسبتاً فساد فردی و اجتماعی کمتری دارند که امروزه تمام این علامات مشاهده شده است. (به کتاب معجزات علمی قرآن من مراجعه شود).

القیوم: این لغت که در آیه ۲۵۵ از سوره «بقره» است به معنای آن همیشه پایدار و آماده به کار می باشد که نامی از نامهای منحصر به الله است.

الکتاب: این لغت که برای مطالب قرآن و مطالب کلیه کتابهای آسمانی در قرآن بارها استعمال شده یعنی آن مطالب ثابت و لازم و صد در صد درست و مسلم است که هیچ یک از کتابهای آسمانی جز ده فرمان موسی به صورت نوشته نازل نشده که بتوان آنها را از لحاظ نوشته بودن، کتاب معرفی کرد و حتی نوشته‌ها را از لحاظ اینکه از حیث الفاظ در کاغذ یا امثال آن ثابت هستند کتاب می گویند و بر این معنای کتاب است که در آیه ۱۷۹ از سوره «بقره» نوشته شده است کتب علیکم الصیام یعنی واجب شد بر شما روزه و درست نیست که آنرا نوشته شد بر شما روزه ترجمه کنند.

الکرّة: این لغت که در آیه ۶ از سوره «بنی اسرائیل» آمده یعنی آن حمله جنگی.

الکعبین: این لغت که در آیه ۶ از سوره «مائده» آمده منحصرأ به معنای آن دو برجستگی می باشد که در دو طرف نزدیک پاشنه هر پاست و کعب به فتح کاف و سکون عین معانی مختلف دارد یکی از آن معانی هر چیز برجسته در هر چیز است و معنای دیگر آن، مفصل هر استخوان است و نیز برجستگی بالای هر قدم را هم کعب گویند و اگر در آیه مزبور برجستگی بالای قدم یا مفصل میان قدم و ساق پا بود در قرآن به جای کعبین، کعاب یا کعوب گفته می شد که جمع کعب است نه کعبین همانطور که در مورد آرنج در وضو مرافق که جمع مرفق است آمده نه مرفقین.

الکُنس: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «تکویر» یعنی آن از یکدیگر عقب زنندگان، به لغت کُنس مراجعه شود.

الکُوثر: این لغت که در اول سوره «کوثر» است یعنی آن چیز بسیار زیاد و متراکم که مانند غباری بسیار و متراکم باشد و این در مورد پیغمبر اسلام اشاره به طرفداران اوست که روز به روز افزونتر شد تا به امروز که به یک میلیارد رسیده.

اللات: این لغت که در آیه ۱۹ از سوره «نجم» آمده یعنی آن بت مؤنثی که بت پرستان مکه داشتند و آن را دختری از دختران الله می دانستند و برای آن که مجسمای بود، روحی معتقد بودند که از اطرافیان الله است و گویا مجسمه خمیرگیری، زن بود که برای حاجیان در مکه مدتها قبل از پیغمبر اسلام خمیر نان درست می کرد و بعداً عوام فریبان برای مجسمه او مقام خدائی انتشار دادند (نه مقام خالقیت).

الله: این لغت که اسم ذات خالق عالم است مخفف ال الاله بوده که یعنی آن صاحب اختیار کل بشر و موجودات و لغت الاله (اله) به معنای صاحب اختیار و کسی است که از او اطاعت بندموار کنند و خود را در اختیار او گذارند و چون بر سر این لغت الف و لام عهد گذارند میشود الاله که به نظر من درست نیست فارسی زبانان آن را بصورت (اله یا الله یا حتی الله) بنویسند زیرا درست خوانده نمی شود و الاله یعنی آن صاحب اختیار حقیقی که دینداران از نظر دینی باید از او اطاعت بندموار کنند و چون چنین صاحب اختیاری منحصرأ خالق عالم است لفظ الله اسم خاص ذات خالق عالم شده است و آنرا صحیح نیست که به خدا ترجمه کنند زیرا خدا ترجمه الاله است و ترجمه الاله به فارسی میشود آن خدای معروف یا صاحب اختیار کل که خالق عالم باشد و ترجمه لا الاله الا الله میشود:

از نظر دینی صاحب اختیاری نیست جز الاله یعنی در اطاعت دستورات دینی جز از الاله از کسی دیگر نباید اطاعت بندموار کرد.

الَّذَانِ يَأْتِيَانِهِنَّمَنْكُمُ: این جمله که (حکم زنا غیرمحصنه می باشد) در آیه ۱۶ از سوره «نساء» آمده به معنای آن مرد و زنی است از مسلمانان که هر دو به اختیار خود آن عمل زشتی را انجام میدهند که در آیه ۱۵ از آن سخن گفته شده یعنی آن عمل زشت زنا و از عبارات بعد آن پیداست که منظور آن زن و مردی است که عمل آن دو اولین عمل زشت هر یک از آنهاست که قابل توجه است که مجازات آن دو اذیتی است کمتر از صد تازیانه‌ای که در آیه دوم از سوره «نور» تعیین شده و قاضی اسلامی باید روی کم بودن یا زیاد بودن تقصیر طرفین برای هر یک اذیتی مناسب تعیین نماید و عمل لواط میان دو مرد نیز با شرایط فوق در حکم قانون فوق است همانطور اگر این عمل بوسیله عامل و معمول تکرار شود در حکم آیه دوم از سوره «نور» است چون از نظر فساد در جامعه همانند آن است.

الَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ: این جمله که در آیه ۲۵۹ از سوره «بقره» آمده یعنی آن کسی که بر شهری خراب گذشت و او عزیر است که بر شهر خراب بیت المقدس گذشت و در کناری از آن شهر با الاغش مرد و دوباره پس از صد سال زنده شد و پیغمبر الله برای نجات بنی اسرائیل شد (به ترجمه و تفسیر قرآن نویسنده مراجعه شود).

الَّذِينَ أَنْعَمَ عَلَيْهِمُ: این جمله که در سوره «الحمد» می باشد بر طبق آیه ۶۹ از سوره «نساء» اشاره به کسانی است که مانند پیغمبران و نیکوکاران درجه اول از روی کمال فهم و استدلال و با کمال فداکاری اطاعت دستورات الله و پیغمبر او را کردند و ترجمه جمله فوق این است:

«کسانی که تو بر ایشان بزرگترین نعمت را که نعمت هدایت کامل باشد دادهای».

الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ: این جمله در آیه ۲۶ از سوره «احزاب» یعنی کسانی که به کافران مکه کمک کردند و از اهل کتاب بودند و اشاره به یهودیان عهد شکن بنی قریظه است که نتیجه عهد شکنی خود را از مسلمانان دیدند و سرکوب شدند به لغت الاحزاب و نیز تاریخ دقیق اسلام و مذاهبش از نویسنده مراجعه شود.

الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى: این جمله معنایش این است «آن کس که بندهای را وقتی نماز می خواند از نماز باز می

داشت» در سوره «اقراء» می باشد که آن را سوره «علق» هم میگویند این جمله در آیه ۹ و ۱۰ از آن سوره است و درباره ابوجهل می باشد که در زمان نزول این آیات نامش ابوالحکم بود چون در میان مردم مکه ریاست داشت و حکم و قضاوتش مورد قبول مردم بود. غیر از پنج آیه اول سوره «اقراء» که اولین مطلب نازل شده بر پیغمبر اسلام است و در اولین شب روز مبعث پیغمبر اسلام نازل شده (شب ۲۵ ماه رمضان) بقیه آیات سوره «اقراء» در روز ۲۵ ماه رمضان نازل گردید و این پس از آن بود که پیغمبر اسلام بوسیله نزول ده آیه اول سوره «مدثر» مأمور شد پیغمبری خود را در میان مردم اعلام کند او در مسجد الحرام در میان جمعیت مردم آمد و گفت از جانب الله دیشب پنج آیه اول اقراء و از پس آن هفت آیه سوره «الحمد» بر من نازل شد و من طبق مطالب ده آیه اول سوره «مدثر» که امروز صبح بر من نازل شد مأمور شدم این سوره «حمد» را به عنوان حمد اختصاصی الله و نماز او با توجه به او و به معنای نماز بخوانم و هر کس هم پیغمبری من را هم قبول کند باید آنرا بخواند و خودش با کمال خضوع ایستاد و آن را بلند در حالی که توجه به آسمان و خالق عالم کرده بود خواند.

در آن هنگام که در طبق آیاتی از سوره «جن» مردم برای شنیدن سخنان محمد از سر و کول هم بالا میرفتند ابوجهل پیش آمد و محمد را از تبلیغتش باز داشت و او را با خشم و تهدید از میان جمع مردم بیرون انداخت و پیغمبر اسلام سخت ناراحت شد که چرا خالق عالم فوراً او را به عذاب دچار نکرد در دنبال این تفکر پیغمبر اسلام بود که آیات دوازده گانه بقیه سوره «اقراء» برای دلداری پیغمبر و گفتن علت اینکه خالق عالم ابوجهل را عذاب نکرد نازل گردید به لغت المدثر و ليلة القدر نیز مراجعه شود.

الم: این لفظ که بر سر شش سوره از سوره های قرآن آمده خوانده میشود الف و لام میم برای توضیح بیشتر به لغت متشابه مراجعه شود.

الماعون: این لغت که در آیه آخر سوره «ماعون» آمده به معنای آن کار شایسته و صحیح است که ایمان به عقاید اسلامی و کارهای شایسته اسلامی است.

اتقوی: این لغت که با الف و لام عهد در سیزده آیه قرآن آمده به معنای آن تقوای خاص اسلام و قرآن است که در چهار آیه سوره «احزاب» شرح داده شده و آن این است که از الله ترسید و سخن غیرمستدل و غیر منطقی نه بگویند و نه از کسی بشنوید و روی فهم صحیح مطیع متن قرآن و سنت پیغمبر اسلام باشید این تقوای خاص اسلام و قرآن همان لباس التقوای موجود در آیه ۲۶ از سوره «اعراف» است که انسان را از هر فریب و انحرافی دور می دارد و آن همان استعداد خاص و ممتاز انسانی است که به نام علم اسماء در آیه ۳۱ از سوره بقر

همیشه ربط موضوعات را در نظر می گیرد و نامربوط فکر و ذکرش را به کار نمی اندازد باید دانست که لفظ تقوا در لغت عرب به معنای ترسیدن از خطر کسی است و لذا در آیه ۱۰۹ از سوره «توبه» تقوی من الله آمده و در آیه ۳۲ از سوره «حج» و آیه ۸ از سوره «شمس» و آیه ۱۷ از سوره «محمد» چون ذکر تقوا از چیزی نیست منظور همان تقوای خاص اسلامی است و آن تطبیق آیه ۳۲ از سوره «حج» و آیه سوره «شمس» یک امر روحی و قلبی و

المتقین: این لغت که در ۴۳ آیه قرآن آمده یعنی آن دارندگان تقوای خاص اسلامی که شرح آن در لغت الثقا داده شده و حالت رفعی المتقین، المتقون است که در شش آیه قرآن آمده به لغت الامانة نیز مراجعه شود.

المتکبر: این لغت که در آیه ۲۳ از سوره «حشر» آمده با الف و لام عهد یعنی آن کسی که دارای انواع بزرگی ها به حد نهایت است و او منحصرأ خالق عالم می باشد.

المتلقیان: این لغت که در آیه ۱۷ از سوره «قاف» (ق) آمده یعنی آن دو نوع فراگیرنده سخن انسانها یکی فراگیرنده سخنان درون دل که بصورت وسوسه است و دوم فراگیرندگان سخنانی که از زبان بیرون می آید و این دو نوع که در اطراف انسانها هستند هر یک امواج مخصوص به خود را در فضا می گیرند و هر دو نوع در چپ و راست انسانها هستند و اینکه مفسران نوشته اند یکی طرف راست و یکی طرف چپ نشسته است درست نیست و با متن قرآن و منطق دقیق و علمی قرآن سازگار نمی باشد.

المتنافسون: این لغت که در آیه ۲۶ از سوره «مطففین» آمده یعنی آن کسانی که علاقه و تمایل دارند به خوشی های بهشت برسند.

المثانی: این لغت که در آیه ۸۷ از سوره «حجر» آمده یعنی آن کتابی که در آیه ۲۳ از سوره «زمر» آیاتش به صفت مثانی معرفی شده است و مثانی جمع مثنی می باشد و مثنی یعنی پیچ و خم جادمای کوهستانی و این مثنی با لغت مثنی به معنای دو دو، که در آیه ۳ از سوره «نساء» است فرق دارد و نیز مثانی در چارپایان دو آرنج و دو زانوی دو پا و دو دست آنهاست و آیاتی قرآنی نیز چون برای فهمیدن و تفسیر صحیح کردن پیچ و خمهایی دارند که فقط دانایان کنجکاو مذهبی یا به عبارت دیگر راسخان علم قرآن به پیچ و خمهای آنها آشنا هستند در دو سوره فوق مثانی معرفی شده اند یعنی آنانکه از پیچ و خمهای آیات قرآن اطلاع صحیح ندارند مانند سقوط کنندگان در جاده های کوهستانی در دره در گمراهی ها و تاریکی ها سقوط می کنند چنانکه اکثر مفسران قرآن از سنی و شیعه بیش و کم سقوط کرده اند و مسلمین را دچار اختلافات تفسیری نمودند مثلاً بدون توجه به راهنماییهای کتاب لغت عرب چنانکه من در اینجا تذکر دادم روی تقلید از مفسران قدیمی که حق جو نبودند مثانی را مکرر معنی کرده اند و عبارت سبعا من المثانی و القرآن العظیم را که به معنای «هفت آیمای که جزئی از آن کتاب مثانی و جزئی از آن قرآن بزرگ است» هفت آیمای مکرر که سوره «حمد» باشد و قرآن مجید معنا کرده اند که اشتباه بسیار بزرگی است زیرا مثانی صفت آیات قرآن است نه صفت سوره «حمد» که سوره هفت آیمای و خلاصه قرآن است (صفت جمع برای مفردی آمده که دارای آن جمع است یعنی کتاب قرآن که مجموعه ای است از آیمهای پیچ و خم دار).

المُخبِتین: این لغت که در آیه ۳۴ از سوره «حج» است به معنای آن فروتنانی می باشد که نسبت به متن دستورات الله

المُدَّثِّرُ: این لغت که در آیه اول سوره «المُدَّثِّرُ» آمده یعنی آن کسی که خود را به جامه و ملافه و پوشش خواب پیچیده و خفته است و باید دانست که این شخص خفته که در این آیه مورد خطاب الله قرار گرفته پیغمبر اسلام بوده و این آیه با نُه آیه دیگر در صبح اولین روز بعثت پیغمبر اسلام بر او نازل شده تا به او بگوید پیغمبر الله است و باید برخیزد و در میان اجتماع مردم مکه برود و پیغمبری خود را اعلام نماید و بگوید دیشب در اول شب وقتی که بسوی خانمش می آمد مورد وحی الله قرار گرفت و پنج آیه اول سوره «اقراء» و هفت آیه سوره «حمد» بر او نازل شده که مطالب آن پایه تعلیمات اسلام است به عبارت الذی ینهی عبداً اذا صلی و همچنین به لغت شدید القوا و لغت النجم و لیلۃ القدر مراجعه شود.

المرجفون: این لغت که در آیه ۶۰ از سوره «احزاب» آمده به معنای آن انتشار دهندگان اخبار دروغ که برای تضعیف حکومت اسلام در زمان جنگ احزاب اقدام تحریک آمیز می کردند و مرجف یعنی کسی که مردم را به کارهای بد تحریک می کند و اخبار دروغ منتشر می کند.

المرسلات: این لغت که با واو قسم در اول سوره «مرسلات» آمده الف و لامش عهد است یعنی آن فرستادگان مؤنث که فرشتگان مأمور اعلام خراب شدن کره زمین هستند (بصورت باد هائی پی در پی). به لغت المرسلون در لغات فراموش شده مراجعه شود.

المُزْمَلِ: این لغت که در آیه اول سوره «المزمل» آمده یعنی آن کسی که موقع خواب از روی ناراحتی لباس گشاد خود را و یا جامه خواب خود را به خود می پیچد و خوابش نمی برد و این شخص که در سوره «مزمل» مورد خطاب الله است پیغمبر اسلام می باشد که در شبهای اول بعثت خودش چون در روز مورد بد گوئی و اذیت مردم مکه قرار گرفته بود خوابش نمی برد و بواسطه آیات سوره «مزمل» منهای آیه آخر سوره «مزمل» که چند سال بعد نازل شده بود دستور یافت ابتدای شب تا نصف شب بیدار بماند و در معنای دقیق آیاتی که از جانب الله نازل می شود دقت کند تا هم قرآن را بهتر یاد بگیرد و هم توجه خود را از اذیتهای مردم به آیات قرآنی و به الله ببرد و هم پس از اینکه خوابش سنگین شد بخوابد و دچار افکار اذیت کننده نشود به لغت ترتیل و ناشئة اللیل و لغت وطاء مراجعه شود.

المساق: این لغت که در آیه ۳۰ از سوره «قیامت» آمده یعنی آن کشاندن و بردن و اشاره به زمان کشاندن و بردن ارواح مردگان بی ایمان بسوی آخرت و زندگی پس از مرگ است که تمام آنان را قوانین و مقررات الله از پس مرگ بسوی سرنوشتشان می کشانند و مأموران روحی نیز به کشاندن آنان کمک می کنند و به ایشان تذکر می دهند که از پس مرگ تا زمان رسیدن به دوزخ چه مراحل را که همراه با عذاب است باید در عالم برزخ ببینند.

المساجد: این لغت که به معنای آن محل‌های سجده است در آیه ۱۱۳ از سوره «بقره» و آیه ۱۸ از سوره «جن» و آیات دیگر به معنای ساختمان‌هایی برای سجده و نماز آمده ولی در آیه ۲۹ و ۳۱ از سوره «اعراف» که بصورت کل مسجد آمده یعنی هر مکان و زمانی که لازم است اطاعت کامل الله در نظر گرفته شود باید طبق آیه ۲۵ از این سوره قوانین تقوا و یا به عبارت دیگر لباس تقوا را که بهترین زینت برای معنویت انسان است در نظر گرفت و بر خود پوشید.

المسجد الاقصی: این مطلب که در آیه اول سوره «بنی اسرائیل» آمده یعنی آن دورترین مسجد نسبت به مردم روی زمین و نزدیکترین مسجد به الله که نیکوکاران پس از مرگ در آنجا می‌روند و به سجده پروردگار خود مشغولند و آن نزدیک بهشت است و مکان سدرۃ المنتهی است که در تورات و انجیل به ملکوت آسمان معروف است برای مطالعه بیشتر به لغت رؤیا و به کتاب معجزات علمی قرآن مراجعه شود.

المعارج: این لغت که در آیه ۳ از سوره «معارج» است یعنی آن پله‌ها و آن نردبانها که ملک و فرشته‌های مخصوصی از آنها در موقع معین باید بالا روند و جمله‌های مربوطه اشاره به پله‌هایی است که مربوط به زندگی بشرها در روی زمین می‌باشد تا رسیدن ارواح آنان از پس مرگ به زمین آخرت و دیدن روز قیامت و عذاب آخرت و این پله‌ها را بطور کامل هیچ کس عدد و چگونگی آنان را جز الله نمی‌داند ولی زمان آنرا با توجه به اول سوره «سجده» و آیات آخر سوره «زمر» و بسیاری آیات دیگر می‌توان فهمید این پله‌ها شامل پله‌هایی از شروع خرابی وضع کره زمین تا متلاشی شدن آن و پله‌های بعد از آن برای بردن ارواح مردگان از پس مرگ تا رسیدن ایشان به زمین آخرت است به لغت الملائکة و الروح و خمسين والف سنة مما تعدون مراجعه شود.

المقتسمین: این لغت که در آیه ۹۰ از سوره «حجر» آمده یعنی آن کسانی که چند گروه شدند و هر گروهی قسمتی از آن چیز معلوم را برای خود برداشتند این جمله با توجه به آیه ۸۷ و ۸۹ و ۹۴ اشاره به علمای یهود و نصارا می‌باشد که تورات و انجیل اصلی را تکه تکه کردند و تکه‌هایی را این گروه و تکه‌های دیگر را آن گروه در فرقه‌های خود مورد قبول دانستند و کتاب آسمانی خود را از سبک و متن اولی‌اش روی منافع سوئی که داشتند تغییر دادند و تحریفش کردند و طوری کم و زیاد نمودند و با تفسیرها و ترجمه‌های مختلف دچار اختلافش کردند که توانستند آن را به کتابها و بابهای فعلی درآورند تا هر فرقه‌ای از آنان سهمی از مطالب تورات و انجیل اولیه را داشته باشند همراه با اضافاتی باطل و ناجور در اینجا باید گفت منظور از آیه ۸۷ این است که قرآن با عظمت که بر پیغمبر اسلام نازل شده مثانی است یعنی پیچ و خمها دارد که تا کسی به پیچ و خمهای آن کاملاً آشنا نباشد نمی‌تواند آنرا صحیح تفسیر کند و این قرآن مثانی خلاصه‌ای دارد که سوره هفت آیمای الحمد خوانده می‌شود آیه ۸۸ می‌گوید ارزش نزول این قرآن عظیم در جامعه خیلی بیشتر از ریاست و نفوذ منکران نبوت توست آیه ۸۹ و ۹۰ می‌گوید پیغمبر اسلام همانطور بوسیله قرآن اعلام خطر کننده مردم است که موسی و عیسی بوسیله تورات و انجیل اعلام خطر کننده بودند ولی علمای یهود و نصارا آن دو کتاب را تحریف و قسمت قسمت کردند تا هر فرقه‌ای قسمتی را اختصاص به خود دهند آیه ۹۱ می‌گوید آن قسمت کنندگان تورات و انجیل را که هر یک خواندنی‌ای مشابه به

قرآن بود بصورت تورات ها و انجیل‌های مختلف و کتابها و بازیهای گوناگون تبدیل کردند (قرآن یعنی خواندنی و تمام کتابهای آسمانی قرآن بوده اند، به لغت عضین و قرآن و سبعا من المثانی مراجعه شود).
المقوین: این لغت که در آیه ۷۳ از سوره «واقع» آمده یعنی آن محتاجان به آتش (مقوی یعنی محتاج و فقیر شونده).

الملاء الاعلی: این لغت که در آیه ۸ سوره «صافات» آمده یعنی آن مردم بالاتر از زمین ما انسانها که در شش زمین منظومه شمسی زندگی می‌کنند و قویتر از ما آسمانها هستند و گل ایشان از گل و سلولهای ما فشرده تر می‌باشد (به تفسیر قرآن و هم به کتاب معجزات علمی قرآن مراجعه شود).

الملائکه و الروح: این لغت که در آیه ۴ از سوره «معارج» و آیه ۴ از سوره «قدر» و آیه ۳۸ از سوره «نبأ» و آیه ۲ از سوره «نحل» آمده در آیه سوره «معارج» مقصود آن فرشتگان مادی هفت زمین و آسمان و آن روح و انرژی گرداننده آنها به دور مرکز مادی آنهاست یعنی قوه جاذبه ای که زمین و هفت آسمان را طبق دستور الله میگرداند و در سوره های مانند سوره «قدر» آن فرشتگان مأمور رساندن وحی بر پیغمبرانند و آن روح مطالب وحی است که همراه دارند. به لغت الصافات و الروح و ملائکه (فرشتگان) شدید القوا مراجعه شود.

الملک: در ۹ آیه قرآن از آن جمله آیه ۲۳ از سوره «حشر» آمده یعنی آن پادشاه و بدون الف و لام یعنی پادشاه و به ضم میم یعنی پادشاهی و الله در دنیا چون اختیاراتی هم به بشرها داده ملک و پادشاه است ولی در آخرت مالک است زیرا به کسی اختیاری نخواهد داد به لغت مالک مراجعه شود.

المهاجرین: این لغت که در آیه ۱۱۰ از سوره توبه آمده با الف و لام عهد یعنی آن کسانی از مسلمانان که قبل از هجرت پیغمبر اسلام از مکه به مدینه دین اسلام را پذیرفتند و در هنگام هجرت حاضر شدند از منافع خود در مکه بکشند و به مدینه هجرت کنند.

که بهترین ایشان ده نفری بودند که به عشره مبشره معروفند و آنان سران درجه اول مسلمانان بعد از پیغمبر اسلام بودند و حکومت اسلام در صدر اسلام بدست ایشان بود و به ترتیب عبارتند از ابوبکر، عمر، ابوعبیده جراح، سالم غلام حذیفه، عبدالرحمن بن عوف، عثمان، علی، سعدوقاص، طلحه و زبیر، و این ده نفر از حیث فهم و تدبیر و قدرت و ایمان و سبقت در ایمان بر سایر مهاجران برتری داشتند و لذا بواسطه این سه صفت ممتاز حکومت اسلام بدست ایشان بود و اینان تا زمان مرگ نسبت به هم کینه و مخالفت نداشتند و لذا طبق آیه ۱۰ از سوره «حشر» از جانب الله بر تمام مسلمانان دنیا واجب شده هرگز آنان را بد ندانند و کینه ای از ایشان در دل نگیرند.

المن: این لغت که در آیه ۵۷ از سوره «بقره» آمده یعنی آن من که همراه با سلوی طبق باب ۶ از سفر خروج تورات در بیابان بر بنی اسرائیل از ابر فرود آمد معنی ترنجبین بود و بجای نان قندی مصرف میشده است.

المهل: این لغت که در آیه ۲۹ از سوره «کهف» آمده به معنای فلز ذوب شده از آتش است.

المهمین: این لغت که در آیه ۲۳ از سوره «حشر» آمده از اسمهای الله یا به عبارت دیگر اسم صفت مخصصو الله است و معنای آن بر همه نگهبان و مواظب است.

المُولَفَةُ قُلُوبَهُمْ: این لغت که در آیه ۶۰ از سوره «توبه» آمده یعنی آن کسانی که دلهایشان به اُلف و دوستی خواهد آمد و بجای دلسرد شدن دلگرم میشوند.

المُؤْمِن: این لغت که در آیه ۲۳ از سوره «حشر» آمده برای الف و لام عهد از اسمهای مخصوص الله است یعنی آن در امان و پناه گیرنده مؤمنان حقیقی خودش.

المُؤَدَّة: این لغت که در آیه ۸ از سوره «تکویر» به معنای آن دختران زنده به گور شده است که عربهای فقیر در مکه از ترس مخارجشان آنها را به هنگام متولد شدن زنده بگور می کردند.

الموتة الاولى: این عبارت که خلاصه شده موتة الحیوة الاولى می باشد به معنای آن مرگی است که بعد از زندگی اول می باشد که در آیه ۳۵ و ۵۶ از سوره «دخان» و آیه ۵۹ از سوره «صافات» آمده است و اشاره به مردن بعد از زندگی دنیاست و از این آیات و آیه ۱۱ از سوره «مؤمن» و آیه ۶۸ از سوره «زمر» پیداست که کفران کنندگان راهنمائیهای الله، غیر از این مرگ که بعد از آن در عالم برزخ زنده میشوند دوباره در موقع متلاشی شدن کره زمین چون اینان در اطراف کره زمین روحشان در بدن برزخی زنده بود دچار عذاب سخت و کشندهای می شوند بطوری که بعد از آن چهل و نه هزار سال در حال بیهوشی خواهند ماند تا آنان را از زمین آخرت به صورت زنده آخرتی بیرون آرند هرگاه این آیات را با آیه ۲۸ از سوره «بقره» که مربوط به دو مرگ قبل و بعد زندگی دنیاست مقایسه نمائید متوجه میشوید انسان بدکار دارای سه مرگ و سه زندگی است و انسان نیکوکار دارای دو مرگ و سه زندگی است مرگ اول که مرگ غیر معروف و غیر مشهود قبل از قرار گرفتن نطفه انسان در رحم مادر است که مرگ قبل از زندگی دنیا می باشد یعنی موقعی که جرم مادی او و همچنین نطفه روحی او در فضا و پدرانیش از هم جدا بودند و با هم یک حالت زنده مستقل نداشتند مرگ دوم همان مرگ معروف و مشهود است که بعد از زندگی دنیا پیش می آید و روح را از بدن جدا می کند تا بعد از چند روز روح او در بدن برزخی قرار گیرد و داخل زندگی محدود برزخی شود و مرگ سوم مرگ زمان انتهای زندگی برزخی است که در بالا گفته شد (مربوط به آیه سوره زمر و سوره مؤمن) و سه زندگی عبارتند از زندگی دنیائی و زندگی عالم برزخ و زندگی در زمین آخرت به لغت القبور و اجدات و برزخ مراجعه شود.

الموقوذه: این لغت که در آیه ۳ از سوره «مائده» آمده یعنی آن حیوان خوراکی که بوسیله ضربه مرده باشد.

آلنَا: این کلمه در آیه ۱۰ از سوره «سباء» یعنی نرم کردیم.

النازعات: این لغت که با واو قسم در اول سوره «نازعات» آمده یعنی به گواهی آن چیزهای مؤنثی که چیزی را از چیزی می کنند و به سختی جدا می کنند و منظور فرشتگان و مأمورانی از طرف الله هستند که کره زمین ما را از جاذبه خورشید جدا می کنند تا متلاشی شود و جنس این مأموران و فرشتگان چیست معلوم نیست که چه قدرتهائی هستند.

الناشطات: این لغت که با واو قسم در آیه دوم سوره «نازعات» آمده یعنی آن تغییر مکان کنندگان مؤنثی که از مکان زمین به مکان دیگری تغییر مکان میکنند و همراه خود روح بشرها را از زمین بسوی زمین آخرت میکشند و می برند (اشاره به زمان متلاشی شدن زمین و برده شدن ارواح مردگان از اطراف زمین بسوی زمین آخرت بوسیله فرشتگان مأمور آن است) باید دانست آنچه در تفسیرها و ترجمه های قرآن برای معنای این لغت آمده روی عدم توجه به معنای لغوی آن و اشتباهاتی بوده.

النبی: این لغت (با الف و لام عهد) که در آیات زیادی از قرآن آمده با توجه به سوره «نباء» یعنی آن خبردهندمای که خبر صحیح و مفصل اوضاع پس از مرگ را از طریق وحی از خالق عالم بدست آورده و مأمور رساندن آن به مردم از طریق قرآن می باشد و نامش محمد بن عبدالله است و دیگر پس از او احتیاجی نیست که خبر دهنده دیگری مانند او بیاید لفظ نبی بدون الف و لام عهد به کسانی گفته می شود که خبری را که منحصر به خبر اوضاع پس از مرگ نیست از طریق وحی از الله به گروهی یا به افرادی بدهند و مأمور رساندن پیام لازمی به مردم نباشند مانند انبیای حقیقی بنی اسرائیل و در بنی اسرائیل عدمای هم بودند که روی خوابهائی و یا خیالات خود خبرهائی که بعضی راست و بعضی دروغ بود می دانند و آنان انبیای کذب بودند و از این قبیل خبردهندگان در میان مسلمانان و مسیحیان و سایر مذاهب نیز بوده و هستند که نقش انبیای راست را بازی میکنند و گروههائی از مردم را نیز می فریبند که علامت دروغ بودن ایشان این است که به دلخواه های مردم سخن میگویند و در صدد راحت جلوه دادن دین و مذهب هستند و به خود سمّت های خدائی میدهند و رواج دهنده موهومات هستند و داستانهای دروغ مذهبی را تبلیغ میکنند و با شرح فوق و با توجه به معنای رسول که به معنای پیام رسان است هر رسول الله نبی هم هست ولی بعضی از انبیای الله ممکن است رسول الله نباشند مثلاً ابراهیم و موسی و عیسی و محمد هم نبی بودند و هم رسول ولی یعقوب فقط نبی بود نه رسول زیرا فقط خبرهائی از طریق وحی می گفت.

النجدین: این لغت که در آیه ۱۰ از سوره ((بلد)) می باشد به معنای آن دو راه روشن و معلوم و برجسته دینی مردمان است یکی راههای عقلانی صحیح و دیگر راههای بد، عقل هر انسانی که غرض و مرضی نداشته باشد تشخیص دهنده هر یک از آن دو می باشد به شرطی که خود را به گمراه کنندگان اجتماع نفروخته باشد.

النجم: این لغت که با الف و لام جنس به معنای کل ستارگان و در آیه ۶ از سوره ((الرحمن)) به معنای کل نباتات بسی ساق است در بسیاری از جاهای قرآن با الف و لام عهد آمده و به معنای آن ستاره و یا آن ستارگان مخصوص است و در آیه اول سوره ((نجم)) اشاره به آن چیز ستاره مانندی است که پیغمبر اسلام هنگام وحی آن را با چشم روحش دید و آن همان جبرئیل بود که از مجموعه ای از قوه های به هم فشرده شده به اراده الله درست شده بود تا کلام الله را بصورت یک دستگاه روحی صدا دهنده به گوش روح پیغمبر اسلام برساند به لغت الطارق نیز مراجعه شود.

النجوم: این لغت که در آیه ۲ از سوره ((تکویر)) آمده یعنی آن ستارگان روشنی که دارای سه صفت جوار و خنس و کنس اند.

النسیء: این لغت که در آیه ۳۷ از سوره ((توبه)) آمده با الف و لام عهد یعنی مقررات آن چیز فراموش شده و ترک شده و کنار زده شده که اشاره به فراموش شدن مقررات چهار ماه حرام است بخصوص حرام بودن جنگ و نزاع در این چهار ماه که ماه ذیقعد و ذیحجه و محرم و رجب باشد که اعراب مکه روی غرض و نفع شخصی جنگ و نزاع را شروع می کردند و میگفتند ماه دیگری را جنگ نمی کنیم.

النصاری: به لغت نصاری مراجعه شود.

النطیحه: این لغت که در آیه ۳ از سوره ((مائده)) آمده یعنی آن حیوان حلال گوشتی که بوسیله شاخ زدن بمیرد.

النفاثات فی العقد: این جمله که در آیه ۴ از سوره ((فلق)) آمده یعنی آن زنان جادوگری که با جادوگری خود در گره های قراردادهای ارتباطی مردم سم پاشی و تف اندازی و وسوسه می کنند تا باعث پاره شدن آن قرارداد و ارتباطات شوند و اشاره به زنان حسودی است که با مطالب ظاهر فریب خود باعث جدا کردن زنان از شوهرانشان می شوند.

النفس المطمئنه: این عبارت در آیه ۲۷ از سوره ((فجر)) است یعنی آن کس که روح او برای اطلاعی که از کتاب آسمانی درباره عاقبت مؤمنان حقیقی بدست آورده و به دستورات الله عمل کرده مطمئن و آرام است که خودش جزء خوشبختان آخرت می باشد چنین کسی جزو گروه الذین انعمت علیهم است که در سوره ((الحمد)) یادآوری شده لفظ نفس در لغت عرب معانی بسیار دارد و آنچه در قرآن استعمال شده سه معناست یکی به معنای شخص و کس است مانند آنچه در آیه ۴۵ از سوره ((مائده)) و آیه آخر سوره ((انفطار)) آمده و در آیه ۱۲۸ از سوره ((نساء)) و آیات دیگری نیز جمع آن بصورت

انفس آمده است و به معنای روح انسان است مانند آنچه در آیه ۷ از سوره ((شمس)) و آیه ۱۸۹ از سوره ((اعراف)) و بعضی دیگر از آیات آمده سوم به معنای خودشخص است مانند عبارت لَنفَسِی در آیه ۱۸۸ از سوره ((اعراف)) که معنایش (برای خودم) می باشد و در کتاب لغت گفته شده اگر لفظ نفس برای روح انسان استعمال شود آنرا مؤنث به حساب می آورند و اگر برای شخص استعمال شود آنرا مذکر محسوب می دارند بر طبق آیه ۷ از سوره ((شمس)) نفس یا روح انسان از دو نوع انرژی و روح ساخته شده یکی روح هوس خواهی و دنیا خواهی توأم با نافرمانی از دستورات الله و یکی انرژی و روح پرهیز از بد که روح دوم اصلی است و روح اول که اکتسابی می باشد از وسوسه های شیطانی به روح اصلی می نشیند که بوسیله اراده قوی و توبه و توجه به تربیت صحیح پیغمبران می توان اثرات روحی بد اکتسابی را که باعث نافرمانی ها نسبت به قوانین خوب می شود از بین برد و روح اصلی را از آلودگی های روحی پاک ساخت به لغت الروح مراجعه شود.

النور: به لغت نور مراجعه شود.

النکاح: این لغت که در سه آیه از آن جمله در آیه ۶ از سوره ((نساء)) آمده یعنی آن نکاح کردن یا اثر گذاشتن مرد بر زن است از حیث عمل شهوانی و لذا عمل نکاح هم د رمورد زناشوئی مرد با خانم که آنرا ازدواج میگویند صدق میکند و هم در مورد زناشوئی با کنیز که آنرا قرآن ازدواج و زوجیت نمی شمرد اگر چه هر دو مجاز بوده و رسمیت دارند و با زنا فرق دارند و بر طبق آیه ۶ از سوره ((نساء)) زمان نکاح پسر و دختر مسلمان سال معینی تعیین نشده است به لغت زوجناکها مراجعه شود.

الهدهد: این لغت که در آیه ۲۰ از سوره ((نمل)) آمده یعنی آن پرنده مربوط به سلیمان بن داوود که پرنده ای به شکل شانه به سر بوده ولی روح یک انسان به خواست الله در او حلول کرده بود به طوری که می توانست مانند یک انسان سخن بگوید و بشنود و فکر کند و اقدامات لازم را انجام دهد و داستان مفصل او در سوره ((نمل)) است.

اهل التقوی: این مطلب که در آیه ۵۶ از سوره ((مذثر)) آمده یعنی کسی که سزاوار و عمل کننده آن تقوای خاص اسلام و قرآن است و لغت اهل یعنی سزاوار و وابسته (به لغت التقوا رجوع شود)

اهل البیت: این مطلب که در آیه ۳۳ از سوره ((احزاب)) و آیه ۷۳ از سوره ((هود)) و آیه ۱۲ سوره ((قصص)) آمده در هر سه آیه به معنای زنان پیغمبر مربوطه است زیرا آنان هستند که با شوهرشان اهل همیشگی خانه شوهرشان هستند (آیه سوم درباره همسر عمران پدر موسی است که پیغمبر نبود) و علت اینکه در دو آیه اول برای اهل بیت ضمیر کم که مذکر است آورده شده برای شرکت مردی چون پیغمبر مربوطه با زنان اوست در اهل بیت بودن و هر روایتی خلاف آنچه گفته شد باشد جعلی و باطل می باشد.

الهیکم: برای معنای این لغت به لغت تلهکم مراجعه شود.

الهم: این لغت که در آیه ۸ از سوره «شمس» آمده یعنی الهام کرد و الهام و وحی هر دو یکی هستند یعنی بدون لفظ با اشاره یا رمز و یا ارتباط روحی با کسی سخن گفتن و این یا از طرف الله و یا ارواح و جنها و یا بشرها و یا درون خود انسان به انسان میرسد به لغت الوحی مراجعه شود.

الواح: این لغت که در آیه ۱۳ از سوره «قمر» به معنای تخته‌های چوب آمده و در آیه ۱۵۰ از سوره «اعراف» به معنای تخته سنگهایی که ده فرمان موسی در آنها نوشته شده بوده و الواح جمع لوح است یعنی تکه‌ای پهن از هر چیز.

الواقعة: این لغت که در آیه اول سوره «واقعه» آمده یعنی آن حادثه واقعه شوندمای که بوسیله پیغمبران به انسانها گوشزد شده که پس از متلاشی شدن زمین برای ارواح مردگان روی زمین اتفاق خواهد افتاد یعنی ارواح مردگان در زمین آخرت دوباره در بدن دیگری از جنس زمین آخرت زنده میشوند و به نسبت اعمال دنیائی ایشان به سه گروه ذکر شده در این سوره تقسیم میگردند.

الوحی: این لغت که در آیه ۴۵ از سوره «انبیاء» آمده و مشتقات آن در آیات و سوره‌های بسیاری از قرآن است در قرآن استعمال شده یعنی آنچه به نام قرآن از طریق وحی به پیغمبر اسلام از جانب الله برای راهنمایی رسیده و چون وحی به معنای سخن گفتن بدون تلفظ از طریق رمز و یا اشاره و یا ارتباط روحی است و یا در دل افکندن و یا در باطن کسی کردن کاری را گذاشتن و القا کردن است انواع اینها در قرآن آمده فرق وحی با الهام این است که وحی را حتماً طرف متوجه میشود و خود را موظف به عمل می بیند ولی الهام چنین نیست و شبیه به خیال است و بعداً که الهام عملی شد معلوم میگردد که خیال نبوده.

الوصية: این لغت در آیه ۱۸۰ سوره «بقره» و ۱۰۶ سوره «مائده» یعنی آن توصیه و سفارش صاحب مال برای بعد از مرگ خودش.

الویل: این لغت که در آیه ۱۸ از سوره «انبیاء» آمده یعنی آن بدبختی و ضررهائی که در آخرت مقدر است که نصیب ستمکاران و کافران شود در فارسی به جای لغت ویل لغت وای را استفاده میکنند مانند اینکه میگویند وای بر تو یعنی بدبختی و ضررهائی بر تو.

الی: این لغت در تمام استعمالاتش در قرآن و در جاهای دیگر به معنای بسوی می باشد و به معنای برای، نزد و با و تا بدون در نظر گرفتن جهت و سو نخواهد بود و در آیه ۲ از سوره «نساء» باید معنا کرد اموال آنها را بسوی اموال خود نیاورید تا بنام اموال خود آنرا بخورید.

الیاس: که شرح بسیار مختصری از او در آیات ۱۲۳ تا ۱۳۲ از سوره «صافات» آمده پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل است که شرح مفصل او در کتاب اول پادشاهان که از تاریخهای پادشاهان بنی اسرائیل است آمده به این شرح که در سال سی و هشتم سلطنت آسا پادشاه یهودا اخاب بن عمری بر اسرائیل سلطنت کرد (در آن زمان و از مدتی قبل یهودیان دو حکومت در مجاور هم داشتند یکی حکومت یهودا که پادشاهان آن از نسل داوود بودند و یکی حکومت اسرائیل که شامل ده قوم از دوازده قوم یهود بود) این پادشاه زنی بنام ایزابل داشت که بواسطه نفوذش در پادشاه حکومت ایشان به فساد کشیده شده بود به طوری که اخاب از پادشاهان قبل خود فاسدتر بود و پایه فسادهای ایشان بر بت پرستی و پرستش بعلی بود که بت مخصوص پدران ایزابل بود که در صیدون حکومت میکردند (به هر نوع بت که مظهر موجودات آسمانی مانند خورشید و ماه و ستارگان باشد در زبان عبری بعل میگویند و معنای بعل آقا و سید و خداوند است که همان معنای رب و الاله باشد) در سلطنت اخاب الیاس که در تاریخ یهود بنام ایلیا خوانده شده (باب ۱۷ تا آخر کتاب اول پادشاهان و باب اول و دوم کتاب دوم پادشاهان) نزد اخاب آمد و گفت تو از راه الله منحرف شدی و خلاف تورات عمل می کنی غضب الله بر زمین توست و از این پس دچار قحطی سختی میشوی چون اخاب در صدد اذیت او شد او فرار کرد و بدستور الله مدتی مخفی بود تا سال سوم از شروع قحطی رسید ایلیا از جانب الله مأمور شد دوباره نزد اخاب آید و به او بگوید اگر میخواهی قحطی برطرف شود باید چهارصد و پنجاه رئیس مذهبی پرستش بعل (مجسمه مربوط به آفتاب) و چهارصد رئیس مذهبی پرستش عشتاروت (مجسمه مربوط به ماه که مؤنث حساب میشد) را که همسرت ایزابل به آنان احترام می گذارد و گروه بسیاری طرفداران آنان می باشند در کوه کرمل جمع کنی تا آنان رسوم مذهبی خود را نسبت به بتهای خود انجام دهند و از بتهای خود تقاضا کنند که باران ببارد و قحطی برطرف شود و من نیز از خدای واحد خود میخواهم هر کدام قحطی را برطرف کردند حق می باشند و برای مقدمه این تقاضا لازم است گاوی را آنان در معبد خودشان برای بتهای خود بکشند و تقاضا کنند آتش آسمانی پیدا شود آن گاو را با هیزمهایی که روی آن است بسوزاند و من نیز در معبد خدای خود چنین می کنم هر کدام را آتش آسمانی سوزاند آن حق است .

ابتدا آنان چنین کردند و خود را با تیغ مجروح می نمودند تا بتهای ایشان به ایشان رحم کند ولی آتش پیدا نشد و ایلیا چنین کرد و به آنان گفت هرچه می توانید بر هیزم و گاو کشته شده من آب بریزید تا ببینید چگونه به خواست الله که یگانه خداوند است آتش آسمانی می آید و آنها را می سوزاند پس از آماده شدن آنها ایلیا از پروردگار عالم خواست آتشی بیاید و آنها را بسوزاند که ناگهان آتش آسمانی پیدا شد و آنها را سوزاند و تمام آبهای ریخته شده را هم خشکاند در آن وقت ایلیا اعلام کرد اگر آن پیشوایان مذهبی طرفدار بت پرستی را بگیرند و بکشند باران خواهد بارید و مردم از قحطی خلاص می شوند مردم تمام آن پیشوایان را گرفتند و نزد ایلیا آوردند و ایلیا آنان را یکایک کشت و از پس آن دیدند که ابری بارانی پیدا شد و بارانی سخت و بسیار باریدن گرفت و قحطی برطرف شد و چون ایزابل شنید که ایلیا پیشوایان مذهبی بتهایش را کشته درصدد کشتن ایلیا شد و ایلیا به فرمان الله فرار کرد و بعداً به اخاب خبر داد که وضع او و زنش بد می شود و چه کسانی در آینده پادشاه میشوند و بعد از حوادثی چند که در حکم معجزه ایلیا بود الیسع را جانشین خود میکند و خود در آسمان غیب می شود به لغت ذوالکفل نیز مراجعه شود .

اولی الامر منکم: این مطلب که در دو آیه ۵۹ و ۸۳ از سوره «نساء» آمده یعنی صاحبان کارهای حکومتی مربوط به امن و خوف جامعه به شرطی که از خود شما مسلمانان باشند یعنی به شرطی بعد از الله و رسولش مطاع شود هستند که خود مطیع قرآن و سنت پیغمبر اسلام باشند (اطاعت الله عبارت است از اطاعت از قرآن، اطاعت از پیغمبر یعنی اطاعت از سنت پیغمبر اسلام) باید دانست که در فهم و شناخت اولی الامر باید به آیه دوم که تا حال کمتر مورد توجه مفسران بوده توجه بیشتری کرد تا بدانیم اولی الامر غیر از ولی امر است اولی صاحبان فرمان برای ریاستهای حکومتی اسلام از طرف ولی امر است و دومی خود حاکم اسلام است که جانشین حکومتی پیغمبر اسلام می باشد.

الیسع: این اسم که در قرآن در دو سوره «انعام» و «صاد» آمده اشاره به پیغمبری است که پس از الیاس مأمور رساندن پیغام الله بود و آن در زمان عبری بصورت الیشع است که شرح حالش در بابهای دو تا چهارده از کتاب دوم پادشاهان اسرائیل است الیسع همانطور که در داستان الیاس نوشته شد بعد از الیاس پیغمبر الله در میان یهودیان بود پادشاهان حکومت یهودا و حکومت اسرائیل و حکومت آرامیان به او احترام میگذاشتند ولی چون طرفداری کامل از دین موسی نمی کردند مورد غضب الله بودند و با یکدیگر می جنگیدند و مدتی در زمان پیغمبری الیسع گرفتار قحطی شدند و الیسع درباره آنان و حوادث آینده ایشان پیغامهایی از خالق عالم آورده است تا اینکه پس از مدتی بیمار شد و وفات یافت در سلطنت یواش پادشاه حکومت اسرائیل این پیغمبر آخرین پیغمبر در حکومت ده سبط اسرائیل بود که به حکومت اسرائیل معروف است و مرکز این حکومت شهر سامره بود و حال آنکه مرکز حکومت یهودا که حکومت اولادان داوود و سلیمان بود تا زمان خرابی شهر اورشلیم بدست پادشاه آشور همان اورشلیم بوده بعد از وفات الیسع که حدود ۱۰۵ سال قبل از خرابی اورشلیم بود پیغمبری میان ده سبط اسرائیل مبعوث نشد الا اینکه در حدود ۲۰ سال به خرابی اورشلیم مانده پیغمبری بنام اشعیا در حکومت یهودا مبعوث شد که اعلام میکرد بواسطه انحرافات بنی اسرائیل از دین موسی در آیندماهای نزدیک دچار چه بدبختیهای خواهند شد (باب ۱۹ از کتاب دوم پادشاهان یهود).

الیم: این لغت که در آیه ۳۹ از سوره «طه» آمده با توجه به آیه ۱۳۶ از سوره «اعراف» و آیاتی از قرآن که در آن لغت بحر آمده به معنای دریاچه یا رودخانه وسیعی شبیه به دریاچه است و در آیه ۳۹ از سوره «طه» الف و لام آن الف و لام عهد است یعنی آن رودخانه دریاچه مانند که رود نیل در پایتخت فرعون زمان موسی (ممفیس) باشد و در آیه ۱۳۶ از سوره «اعراف» این لغت با الف و لام عهدش به معنای آن دریاچه‌ای است که فرعونیان در آن غرق شدند یعنی دریاچه تمساح که بالای خلیج سوئز بوده.

آلَیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَکُم دِیْنَکُم: این جمله که در آیه ۳ از سوره «مائده» آمده یعنی امروز و این زمان که تمام مطالب سوره «مائده» نازل شد روز و زمانی است که من که الله هستم برای شما مسلمانان، دینتان را کامل کردم (تمام دین اسلام بوسیله نزول مطالب سوره مائده که آخرین مطالب قرآن بود تکمیل گردید بطوری که بعد از این سوره هیچ مطلبی از قرآن بر پیغمبر اسلام نازل نگردید و هشتاد و یک روز بعد از نزول این سوره پیغمبر فوت گردید زیرا دیگر وجودش

لازم نبود) باید دانست که مشابه بودن قافیه‌های آیات این سوره که ۱۲۰ آیه است و همچنین وجود علامات ارتباطی لفظی و مطلبی آیات مزبور میرسانند که تمام این ۱۲۰ آیه بصورت یک سوره کامل در یک زمان نازل گردیده است و مطالب آن نیز میرسانند که محتوی توضیحاتی هستند که تکمیل کننده مطالب دیگر قرآن می باشد بعلاوه با توجه به متن سنت مکتوبه پیغمبراسلام که خود تشریح کننده بسیاری از مجملات قرآن است متوجه میشویم که سنت مکتوبه مزبور بعد از نزول این سوره از طرف پیغمبراسلام گفته شده و آنرا نوشتند و به دستور آن حضرت به شهرهای اسلامی فرستاده شد و همه آن را حفظ کردند چنانکه شرح آنرا ما در آخر ترجمه و تفسیر قرآن خود نوشتیم این سوره بنا به روایاتی در بعد از ظهر روز عرفات در حجة الوداع نازل گردید و چون مدت نزول این سوره باعث شد، که پیغمبراسلام نماز ظهر جماعت مسلمین را به عقب بیاورد تا آنرا در حدود دو ساعت قبل از غروب طوری بخواند که بعد از آن بتواند نماز عصر را به جماعت بخواند بعضی از مسلمانان روی سطحی بینی گفتند میتوان نماز ظهر و عصر را با هم خواند و حال آنکه اولاً این کار پیغمبر روی اضطرار بود همانطور که در حالت جنگ نیز میتوان چنین کرد ثانیاً در چنین مواردی اضطراری باید نماز ظهر را به عقب انداخت تا نزدیک وقت نماز عصر (وقت دقیق آن در متن قرآن است یعنی قبل از غروب به اندازه وقت نماز صبح) و بسیار اشتباه است که مسلمانان مدعی مطیع قرآن وقت نماز عصر را از موقعش جلو بیاورند و حتی آنرا به چهار رکعت بعد از ظهر برسانند.

اُم: این لغت یعنی مادر شرح بیشتر آن در لغت ام الکتاب است.

اَم: این لغت در بسیاری آیات قرآنی آمده زمانی به معنای آیا و وقتی به معنای یا می باشد.

اَمَّا: این لغت به معنای ولی و لاکن می باشد و به کسر الف به معنای یا آمده.

امام: این لغت که در آیه ۱۲۴ از سوره «بقره» و چند آیه دیگر از بعضی سوره‌های قرآن آمده یعنی پیشوا و جلودار که در زبان عرب برای پیشوایان مذهبی و هم سیاسی و هم اقتصادی و فرهنگی و امثال اینها استعمال میشود و در قرآن مجید بیشتر برای پیشوایان مذهبی و اجتماعی آمده چه پیشوای خوبی باشند و چه پیشوای بدی و جمع آن ائمه است که در آیه ۱۲ از سوره «توبه» از امامان کفر سخنی به میان آمده و در آیه ۷۴ از سوره «فرقان» از امام متقین به عنوان کسی که جلودار و تربیت کننده متقین باشد گفته شده و معلوم شده هرکس میتواند کوشش کند و امام متقین شود و تربیت کننده متقین باشد به شرطی که شرایط این کار که در همان سوره است در او جمع گردد (متقی با الف و لام عهد در این آیه یعنی دانا به متن دستورات دینی و دوری کننده از بدیهائی که در متن کتاب الله ذکر شده) در آیه ۱۷ از سوره «هود» هم قرآن و هم تورات امام و رهبری عالی معرفی شده و در آیه ۷۳ از سوره «انبیاء» تمام پیغمبران نیز بنام امام خوانده شده‌اند بنابراین محدود کردن امام به چهار و پنج و هفت و دوازده و کمتر و بیشتر که بدون نشان دادن امامت و رهبری از جانب الله یا پیغمبر به امامت منصوب شده باشند از نظر قرآن مردود است و امامت فقط به شرط نشان دادن عمل امامت است. در سوره «حجر» و سوره «یس» علامتی که برای راهنمایی و نشان دادن مکان قوم لوط در مقابل مسافران مدینه به شام در میان راه بوده نیز امام معرفی شده چون راهنمایی

مخصوص برای مردم است و راهنمایی رساننده مسافران به مقصد را هم امام میگویند و غیر از آنچه ذکر شد امام به فتح الف به معنای جلو می باشد چنانکه در آیه ۵ از سوره «قیامت» این لغت برای زمان جلو و آینده انسان استعمال شده است و باید دانست بر مبنای آنچه ذکر شد و آنچه بطور بدیهی فهمیده میشود عقیده به امامت در هر مذهب و هر جامعه کوچک و بزرگ هست و معنا ندارد که گروهی آنرا از نظر دینی جزو اصول دین یا مذهب قرار دهند زیرا این یک عمل و اعتقاد همگانی است که هر گروهی را امام و رهبری است (به لغت المتقین مراجعه شود)

امائکم: که در آیه ۳۲ از سوره «نور» آمده جمع امه به کسر الف و میم یعنی کنیزان شما.

ام الكتاب: این لغت که به معنای اصل و مادر آن کتاب معهود است در آیه ۷ از سوره «آل عمران» به معنای اصل و مادر، قرآن مجید است که تمام قرآن منهای ۲۹ آیه متشابه معروف به فواتح سور را شامل میگردد و در آیه ۳۹ از سوره «رعد» منظور از ام الكتاب اصل کتاب علم الله است که مرکز کلیه علت و معلولهاست که الله از روی آن همه چیز را میداند و مطالب قرآن طبق آیه ۴ از سوره «زخرف» جزئی است از آن کتاب بس بزرگ که نام دیگرش لوح محفوظ و کتابی روشن و مبین نزد الله است و طبق آیه ۹۲ از سوره «انعام» شهر مکه را هم از لحاظ اینکه مرکز کلیه شهرهای عربستان برای آمدن مردمش در ایام حج به آنجا بوده أم القرى میگویند.

أمة (امت): که در آیه ۱۳۴ و ۱۴۱ از سوره «بقره» و آیات بسیاری از سوره های قرآنی آمده به معنای گروهی هم عقیده است چه گروههای منحرف افراطی و چه تفریطی و چه گروههای معتدل و حتی فردی که دارای راه و روش مخصوصی باشد او را هم امت میگویند و این در آیه ۱۲۰ از سوره «نحل» آمده و آیه ای از سوره «هود» و نیز در آیه ۴۵ از سوره «یوسف» لفظ امه به معنای زمان و مدتی نامعلوم آمده.

أمتاً: این لغت که در آیه ۱۰۷ از سوره «طه» آمده به معنای تپه و بلندی زمین است.

امتازوا: این لغت که در آیه ۵۹ از سوره «یس» آمده یعنی جدا شوید (از اهل بهشت).

امتعتکم: امتعه، این لغت در آیه ۱۰۲ از سوره «نساء» جمع متاع است یعنی متاع های شما و متاع به معنای اثاثیه و لوازم کار است.

أمتعنکم: ان لغت در آیه ۲۸ از سوره «احزاب» یعنی شما زنان را برخوردار کنم و متاع و مال دهم.

امتلأت: این لغت در آیه ۳۰ از سوره «قاف» یعنی پر شدی.

امتنا: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «مؤمن» یعنی ما را میراندی.

امثال: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «عنکبوت» یعنی چگونگی ها و جمع مثل به فتح میم و ثاء می باشد و نیز جمع مثل به کسر میم و سکون ثاء است یعنی مانندها (آیه ۶۱ از سوره واقعه)

أمثلهم: این در آیه ۱۰۴ از سوره «طه» یعنی بهتر ایشان.

آمدگم: این لغت که در آیه ۱۳۳ از سوره «شعراء» آمده یعنی امداد و کمک کرد به شما.

امددناکم: در آیه ۶ از سوره «اسراء» یعنی کمک کردیم شما را.

امر: این لغت در آیات بسیاری از قرآن یا به معنای کار است و یا به معنای فرمان و یا به معنای حالت و امر در آیه ۴۶ سوره «قمر» یعنی تلخ تر.

امراء: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «مریم» یعنی مرد و جمع آن رجال است.

امراة: این لغت در آیه ۸ از سوره مریم یعنی زن جمع آن نسوة است.

امس: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «یونس» یعنی دیروز.

امساک: این لغت در آیه ۲۲۹ از سوره «بقره» یعنی نگهداشتن.

امسحوا: این لغت در آیه ۶ از سوره «مائده» یعنی چیزی را از روی چیزی با مالیدن دست پاک کنید و چیزی را با کف دست بر چیزی بمالید که منظور مالیدن آب بر سر است تا هم موی سر مرطوب شود و هم گرد و غبار از روی موی سر پاک شود و لذا طبق این آیه مسلمانان باید در وضو آب جدیدی را با کف دست بر تمام سر برای مرطوب کردن و تمیزی موی سر بمالند تا برای شانه زدن موی سر آماده گردد و سر نیز خنک شود.

امشاج: این لغت که در آیه ۲ از سوره «دهر» آمده جمع مشج به کسر میم است یعنی مخلوط ها و تعیین این صفت برای نطفه انسان با تمام کوچکی یک معجزه علمی است که اخیراً کشف شده نطفه انسان از مواد مختلف نباتی و حیوانی و معدنی تشکیل شده است.

امشوا: این لغت در آیه ۶ از سوره «صاد» یعنی بروید.

امضوا: این لغت در آیه ۶۵ از سوره «حجر» یعنی بروید گذر کنید.

امضی: این لغت در آیه ۶۰ از سوره «کهف» یعنی راهم را ادامه بدهم و بروم.

امطر: این لغت در آیه ۳۲ از سوره «انفال» یعنی چون باران فروریز.

امعاء: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «محمد» یعنی روده‌ها.

امکثوا: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «طه» یعنی درنگ کنید.

امکن: این لغت که در آیه ۷۱ از سوره «انفال» آمده یعنی امکانات و آسانی و توانائی داد و پیروزی داد.

امل: این لغت در آیه ۳ از سوره «حجر» یعنی آرزو و با الف و لام عهد یعنی آن آرزوی خام.

املاق: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «اسراء» یعنی فقر و تنگدستی.

أملی: این لغت در آیه ۱۸۳ از سوره «اعراف» یعنی مدتی عمر او را طولانی می‌کنم و به او مهلت میدهم.

أملی: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «محمد» یعنی افسار و بند او را طولانی کرد تا تصور کند آزادی دارد و طبق این معنا آنرا مهلت داد معنا کرد مانند.

امم: این لغت در آیه ۳۸ از سوره «انعام» یعنی امته‌ها و گروه‌ها.

امن: این لغت در آیه ۲۸۳ از سوره «بقره» یعنی امین دانست.

أمنیة: این لغت که در آیه ۵۲ از سوره «حج» آمده یعنی آرزوی او و جمع امنیه، آمانی می‌باشد که در آیه ۱۴ از سوره «حدید» بصورت الامانی آمده یعنی آن آرزوهای نادرست دنیائی فریبنده.

أمی: این لغت در آیه ۱۵۷ از سوره «اعراف» که با الف و لام عهد آمده یعنی بی سواد یا کسی که نوشتن و خواندن نوشته را نمی‌داند.

أمیین: این لغت در آیه ۲ از سوره «جمعه» و دو آیه از سوره «آل عمران» با الف و لام عهد آمده یعنی آن بیسوادان

که در سوره «جمعه» یعنی آن بی سوادانی که قابل تربیت صحیح هستند و این لغت و مفرد آن که در بالا ذکر شد ربطی به لفظ ام القری که به معنای هر شهر بزرگ مرکزی مانند مکه است ندارد و باید ام القری را مادر شهرهای کوچک معنا کرد (در آیه ۷۸ از سوره بقره جمع اُمی بصورت امییون آمده که حالت رفعی آن است).

امین: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «تکویر» یعنی شخص مورد اطمینان و اعتماد و امانت دار.

اناه: این لغت با های ضمیر در آیه ۵۳ از سوره «احزاب» یعنی وقت رسیدن آن، وقت حاضر شدن طعام.

اناب: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «رعد» یعنی توبه کرد و بازگشت نمود.

اناث: این لغت در آیه ۵۰ از سوره «شوری» یعنی جنس مؤنث ها و مفرد آن اُنْثی است.

اناس: این لغت در آیه ۷۱ از سوره «اسراء» یعنی انسها و بشرها.

اناسی: این لغت در آیه ۴۹ از سوره «فرقان» جمع انس است و نیز جمع انسان می باشد یعنی بشرها و انسانها.

آنام: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «الرحمن» با الف و لام عهد یعنی آن مخلوق عالی که اشاره به انسانها و جنهای روی زمین است که بواسطه داشتن عقل، مخلوقی است عالی.

انامل: این لغت در آیه ۱۱۹ از سوره «آل عمران» یعنی سر انگشتان و مفرد آن انمله است با ضم یا کسر یا فتح الف.

انباء: این لغت در آیه ۵ از سوره «انعام» یعنی خبرها و آن مفردش نباء خواهد بود.

انبئت: این لغت در آیه ۲۶۱ از سوره «بقره» یعنی روئید (با تاء تأنیث).

انبجست: این لغت که در آیه ۱۶۰ از سوره «اعراف» آمده در مورد بیرون زدن آب و چشمه استعمال میشود یعنی بیرون جوشید و بیرون شکافت.

انبذ: این لغت در آیه ۵۸ از سوره «انفال» یعنی بیفکن.

انبعاثهم: این لغت در آیه ۴۶ از سوره «توبه» یعنی فرستادن ایشان.

انبیا: این لغت که در آیه ۴ از سوره «ممتحنه» می باشد یعنی بازگشت و انابه و توبه نمودیم.

انبیاء: این لغت در آیه ۱۵۵ از سوره «نساء» و چهار آیه دیگر با الف و لام عهد جمع النبی می باشد یعنی آن خبر از غیب دهند گانی که خبر عظیم آینده بشر را از پس مرگ از طریق وحی الله به مردم میگویند و اگر غیر از آن مأمور رساندن چیزهای دیگری هم باشند آنان را رسول هم میگویند و آنچه گفته شد درباره انبیاء و رسولان بزرگ است ولی انبیای کوچک آنانند که فقط خبرهایی از غیب از طریق وحی می گویند یا خبرهایی خصوصی و یا خبرهایی برای عموم و اگر از طرف پیغمبر و یا جانشینش مأمور شوند رسول کوچکنند.

انتبذت: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «مریم» یعنی کناره گرفت و دور رفت.

انتشرت الکواکب: این سخن که در آیه ۲ از سوره «انفطار» آمده یعنی آن ستارگان پُر درخشش منظومه شمسی متلاشی شدند که برطبق آیه ۱۵ از سوره «تکویر» و آیه ۵ از سوره «شوری» مریخ و مشتری و زحل هستند که باید قبل از متلاشی شدن زمین متلاشی گردند و فرو ریزند تا علامتی برای مردم باشد که به زودی زمین آنان نیز متلاشی خواهد شد این هر چهار کره منظومه شمسی چون اتمسفر دارند در سوره «شوری» آسمانها معرفی شده‌اند به لغت سماء و ارض مراجعه شود.

انتصر: این لغت که در آیه ۴۱ از سوره «شوری» آمده یعنی انتقام کشید.

انحر: این لغت در آیه ۲ از سوره «کوثر» است یعنی شتر را قربانی بکن و برای فقیران بکش.

انجیل: به لغت انجیل مراجعه شود.

انداد: این لغت که در آیه ۱۶۴ از سوره «بقره» آمده یعنی مانده‌ها و مثل‌ها که مفرد آن ندّ و قراردادن مثل و مانند و هم‌تا برای الله طبق اینگونه آیات قرآنی علامت مشرک بودن است.

انذر: این لغت در آیه اول سوره «نوح» یعنی اعلام خطر کن مردم را به خطرات آخرت.

انزل: این لغت در آیه اول سوره «کهف» و مشابه آن در آیات دیگر یعنی از بالا به پائین چیزی را فرود آورد و چون بعد از آن لفظ عَلٰی آمده هرگز به معنای پست کرد که بعضی‌ها روی بی ایمانی به وحی قرآن گفت‌اند نیست.

انس: این لغت در آیاتی شبیه به آیه ۵۶ از سوره «ذاریات» یعنی موجودی اجتماعی و انس گیرنده آنرا انسان و بشر

هم می نامند و جمع آن اُناس است.

انسانیه: این لغت که با علامت نفی در آیه ۶۳ از سوره «کَهِف» آمده یعنی مرا نسبت به آن، به فراموشی و نسیان نبرد.

انساب: این لغت در آیه ۱۰۱ از سوره «مُؤْمِنُون» یعنی نَسَب ها و خویشاوندی های نَسَبی.

انسَلَخ: این لغت در آیه ۵ از سوره «توبه» یعنی گذشت و بیرون رفت و به ماه دیگر رسید.

اَنْشاء: این لغت در آیه ۱۴۱ از سوره «انعام» یعنی ایجاد کرد و پدید آورد.

انشره: این لغت که در آیه ۲۲ از سوره «عبس» می باشد یعنی او را زنده کرد همانطور که زمین زمستانی را با آب بهاری و قواعد دیگر طبیعی زنده و سبز و خرم می کند و از خواب زمستانی برمیخیزاند.

انشروا: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «مجادله» یعنی برخیزید.

انشق القمر: این سخن که در آیه اول سوره «قمر» آمده یعنی ماه دو نیمه شد و از هم جدا شد و شکاف دار شد بطوری که مردم دیدند.

انصاب: به لغت الانصاب مراجعه شود.

انصار: این لغت در آیه ۵۲ از سوره «آل عمران» و ده آیه دیگر قرآن یعنی یاری دهندگان و مفرد آن ناصر است به لغت الانصار و لغت حواریون مراجعه شود و مسیحیان را نصارا روی سخن عیسی در این آیه گفته اند به شرح مفصل این آیه در تفسیر قرآن من مراجعه شود.

انصب: این لغت در آیه ۷ از سوره «انشراح» یعنی خود را به رنج انداخت (یعنی به رنج کار دیگر انداز و از بیکاری و تنبلی دوری کن).

انصتوا: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «احقاف» یعنی خاموش شوید تا بشنوید.

انصح: این لغت در آیه ۶۲ از سوره «اعراف» یعنی نصیحت میکنم.

انصرفوا: این لغت در آیه ۱۲۷ از سوره «توبه» یعنی بازگشتند.

انطق: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «فصلت» یعنی به سخن آورد و گویا کرد.

انطلقا: در آیه ۷۱ از سوره «کهف» یعنی آن دو رفتند، آن دو روان شدند.

انظرنی: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «اعراف» یعنی مهلت بده.

انظروا: این لغت در آیه ۹۹ از سوره «انعام» یعنی نظر اندازید و دقت کنید.

انعام: این لغت در آیه ۱۳۶ از سوره «انعام» یعنی چارپایان خوراکی و آن جمع نَعَم است (آیه ۹۵ از سوره مائده).

انعم: این لغت در آیه ۱۱۲ از سوره «نحل» یعنی نعمتها و لطف و رحمتها.

انف: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «مائده» یعنی بینی.

انفاق: این لغت در آیه ۱۰۰ از سوره «اسراء» یعنی خرج کردن و الانفاق که در آیات بسیاری از آن سخن رفته یعنی آن خرج کردن مخصوص که زکات یا صدقاتش هم میگویند (به لغت الصدقات و الزکات مراجعه شود).

الانفال: به لغت الانفال مراجعه شود.

انفجرت: این لغت که در آیه ۶۰ از سوره «بقره» آمده اگر در مورد آب چشمه استعمال شود یعنی پدید آمد و روان شد.

انفخ: این لغت در آیه ۴۹ از سوره «آل عمران» یعنی فوت می کنم، می دمم.

انفذوا: این لغت در آیه ۳۳ از سوره «الرحمن» یعنی نفوذ کنید، در میان چیزی داخل شوید و از میان آن بگذرید (از قطره‌های آسمان).

انفروا: این لغت در آیه ۷۱ از سوره «نساء» یعنی کوچ کنید و حرکت بسوی مقصد جنگی معلوم شده کنید.

انفس: این لغت که جمع نفس است در ۱۵۳ آیه قرآن به یکی از معناهای شخص، شخصیت و روح و درون انسان آمده است. به لغت نفس مراجعه شود.

انفصام: این لغت در آیه ۲۵۶ از سوره «بقره» یعنی گسسته شدن و پاره شدن.

انفضوا: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «جمعه» یعنی پراکنده شدند.

انفطرت: این لغت که در آیه اول سوره «انفطار» آمده یعنی شکاف دار شد.

انفلق: این لغت که در آیه ۶۳ از سوره «شعراء» می باشد یعنی شکافته شد.

انقذکم: این لغت که در آیه ۱۰۳ از سوره «آل عمران» می باشد یعنی شما را نجات داد.

انقض ظهرک: این لغت در آیه ۳ از سوره «انشراح» یعنی شکست پشت تو را.

انقلب: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «حج» یعنی برگشت.

انکاثا: انکاث جمع نکث است در آیه ۹۲ از سوره «نحل» یعنی چیزهایی باز شده و از هم گسسته (مانند طنابی که پیچ و تاب آنرا باز میکنند و یا تعهدی که آنرا می شکنند).

انکال: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «مزمّل» جمع نکل است یعنی انواع بندهای محکم.

انکحک: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «قصص» یعنی به نکاح و ازدواج تو در آورم.

انکدرت: این لغت که در آیه ۲ از سوره «تکویر» آمده یعنی سرعت گیرد و متلاشی شود و فرو ریزد به لغت انتشار مراجعه شود.

انکراالصوات: این مطلب در آیه ۱۹ از سوره «لقمان» یعنی منکرترین و زشت ترین صداها.

انّهَارَ: این لغت در آیه ۱۰۹ از سوره «توبه» یعنی فرو افتاد. (در اصل انّهَوَرَ بوده).

انّهَارَ: این لغت جمع نهر است یعنی جوی های وسیع آب (آیه ۳۱ از سوره نحل).

انهکما: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «اعراف» یعنی نهی کردم شما دو تا را.

اَنّٰی: این لغت یعنی چگونه و کجا و چه وقت و از کجا (آیه ۲۰ از سوره مریم).

اُنَّیْب: این لغت در آیه ۸۸ از سوره «هود» که بعد از لفظ الیه می باشد برمیگردد (بسوی الله) و توجه می کنم (به الله) و روی می آورم (به الله) معنا میدهد.

اَهَانَن: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «فجر» یعنی پست کرد مرا و خوار کرد.

اَهَب: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «مریم» یعنی می بخشم (هبه میکنم).

اَهْبَط: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «اعراف» یعنی فرود آی پائین برو نقل مکان بده (از زمین آخرت که در آسمان است به زمین دنیا).

اهتدوا: این لغت در آیه ۱۳۵ از سوره «بقره» یعنی هدایت را خواست و در هدایت قرار گرفت و مهتدی شد و هدایت شد و هدایت را یافت.

اهتَزَّت: این لغت که در آیه ۵ از سوره «حج» آمده از نظر عمومی یعنی جنبش کرد و به حرکت درآمد و در مورد زمین که در آیه مزبور هست یعنی زمین در اثر روئیدن تخم نباتات به جنبش درآمد (یعنی سطح زمین به جنبش درآمد).

اهجر: این لغت که در آیه ۵ از سوره «مدثر» یعنی دوری کن.

اهش: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «طه» یعنی برگ از درخت فرو می ریزم.

أهلّ: این لغت در آیه ۱۷۳ از سوره «بقره» آمده یعنی به افتخار نام کسی آواز داده شد و در هنگام ذبح حیوان بنام غیر الله آنرا کشت.

اهل البیت: این لغت که در سه آیه ۷۳ از سوره «هود» و ۳۳ از سوره «احزاب» و ۱۲ از سوره «قصص» آمده یعنی مجموع کسانی که در یک خانه زندگی میکنند و آنها را اهل آن خانه میگویند که شامل مرد خانه و زنان او در درجه اول و سایر مرد و زن متعلق به آن مرد میشود و هرگز شامل فرزندان آن مرد که بزرگ شده و از آن خانه به خانهای مستقل رفتن نمی شود و در سه آیه بالا برای زنان پیغمبر اسلام و زن ابراهیم و مادر موسی که زن عمران پدر موسی بوده آمده و چون صاحب خانه مرد است و مجموع اهل خانه مجموعی از زن و مرد می باشد ضمیر کم که

ضمیر جمع مذکر است آورده شده و هر تفسیری که برای آیه مربوط به سوره «احزاب» از طریق روایات شده باشد که خلاف آنچه کتاب لغت تأیید می کند باشد آن تفسیر غلط و آن روایات جعلی و ساختگی است و برای ایجاد نفاق و عقاید فاسد در میان مسلمین گفته شده است.

اهل الذکر: این لغت که در آیه ۷ از سوره «انبیاء» آمده یعنی اهل و وابسته به آن کتاب راهنما و یا به عبارت دیگر کسان وارد به آن کتاب تعلیم دهندای که تورات باشد.

اهل الکتاب: این لغت که در آیات بسیاری از سورهای قرآن آمده در درجه اول یعنی کسانی که خود را طرفدار و وابسته به آن کتاب آسمانی معروف یعنی تورات میدانند و در درجه دوم یعنی کسانی که خود را طرفدار و وابسته هر یک از کتابهای آسمانی بدانند. به لغت الکتاب نیز مراجعه شود.

اهلک: این لغت در آیه ۷۸ از سوره «قصص» یعنی هلاک کرد.

اهمتهم: این لغت در آیه ۱۵۴ از سوره «آل عمران» یعنی ایشان را ناراحت کرد و مضطرب کرد.

اهواء: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «جاثیه» یعنی هوسها و دلخواهها و آن جمع هوی و هوا می باشد.

اهوی: این لغت در آیه ۵۳ از سوره «نجم» یعنی ساقط کرد و به سقوط کشاند و فرو ریزاند.

اهون: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «روم» یعنی آسانتر و ضعیف تر و پست تر.

اواب: این لغت که در آیه ۱۷ از سوره «صاد» و جاهای دیگر قرآن آمده یعنی بازگشت کننده از خطا و توبه کننده و بسوی راه الله بازگشت کننده و برای دانستن توبه داوود باید به لغت داوود مراجعه کرد.

اواری: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «مائده» یعنی می پوشانم.

اواه: این لغت که در آیه ۷۵ از سوره «هود» آمده یعنی شکوه و شکایت کننده بسیار و با ناراحتی التماس رفع خطر کننده و گوینده آه بسیار و برای درک چگونگی اظهار ناراحتی ابراهیم باید به ترجمه و تفسیر قرآن نویسنده مراجعه شود.

اوبار: این لغت در آیه ۸۰ از سوره «نحل» یعنی پشهای بسیار نرم که آن را گُرک می گویند و مفرد آن وَبَر است.

اوت: این لغت که با علامت نفی در آیه ۲۵ از سوره «الحاقه» آمده یعنی داده نمی شد.

اوتاد: این لغت که در آیه ۷ از سوره «نباء» و آیه ۱۰ از سوره «فجر» و آیه ۱۲ از سوره «صاد» آمده جمع وتد (به فتح یا کسر یا سکون تاء و فتح واو) که به چیزی می گویند که باعث ثبات چیزی می شود مانند میخهایی از چوب یا چیز دیگر که به زمین می کوبند برای نگهداری چادرهای محل سکونت در بیابان یا به دیوار برای ثبات چیزی می کوبند و چون کوهها برای ثبات زندگی در زمین هستند آنها را هم اوتاد میگویند که در آیه ۱۲ از سوره «صاد» بدان اشاره شده و رؤسای هر مملکتی را هم که قدرتشان نگهدار و ثبات دهنده به رژیم آن مملکت است اوتاد آن مملکت و رژیم میگویند که در دو آیه سوره «نباء» و «فجر» بدان اشاره شده و به برجستگی چون میخ موجود در جلو گوشها هم وتد میگویند و به دندانها نیز که چون میخها در دهان هستند اوتاد دهان میگویند.

اوئمن: این لغت در آیه ۲۸۳ از سوره «بقره» یعنی امانت دار شد و امین شمرده شد.

اوئان: این لغت جمع وئن است در آیه ۳۰ از سوره «حج» یعنی بتها.

اوجس: این لغت در آیه ۶۷ از سوره «طه» یعنی احساس کرد.

اوجتم: این لغت در آیه ۶ از سوره «حشر» یعنی تازاندید، حرکت دادید، دوانیدید.

اوحی: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «مریم» یعنی با اشاره سخن گفت (به لغت وحی مراجعه شود).

اودیة: این لغت که جمع وادی است در آیه ۱۷ از سوره «رعد» یعنی رودخانهها. به لغت واد مراجعه شود.

اوذینا: این لغت در آیه ۱۲۹ از سوره «اعراف» یعنی اذیت دیدیم و به ما اذیت کردند.

اورثموها: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «اعراف» یعنی آنها را به میراث گرفتید به میراث شما دادند.

اوردهم: این لغت که در آیه ۹۸ از سوره «هود» آمده یعنی آنان را وادار نمود.

اوزار: این لغت جمع وزر است در آیه ۲۵ از سوره «نحل» یعنی بارهای سنگین (گناه)

اوزعنی: این لغت که در آیه ۱۹ از سوره «نمل» آمده یعنی نصیب من کن و مرا وادار کن و در دل من بیفکن و موفقم بدار.

اوسطهم: این مطلب که در آیه ۲۸ از سوره «قلم» آمده یعنی بهترین آنها که در فکر کردن میانه رو بودند و در آیه ۹۴ از سوره «مائده» یعنی حد وسط.

اوضعوا: این لغت که در آیه ۴۷ از سوره «توبه» آمده یعنی با شتاب عمل میکردند، کوشش میکردند.

اوعی: این لغت که در آیه ۱۸ از سوره «معارج» آمده یعنی در جایی که محل نگهداری چیزهاست آنرا نگهداشت و در آیه ۷۶ از سوره «یوسف» لفظ وعاء و اوعیه آمده که اولی یعنی خرجین و یا کیسه نگهداری گندم و دومی جمع اولی است و به ظرف هر چیزی هم وعاء میگویند.

اوقد: این لغت در آیه ۳۸ از سوره «قصص» یعنی برافروز (آتش را) روشن کن (آتش را).

اولات الاحمال: این مطلب که در آیه ۴ از سوره «طلاق» آمده یعنی آن صاحبان آن بارها که مؤنث هستند و اشاره به زنان بارداری است که پس از تمام شدن عده طلاقشان هنوز وضع حمل نکردمانند که تا وضع حمل نکردمانند در عده شوهر طلاق دهنده خود هستند و باید شوهر خرج آنها را بدهد.

اولوالارحام: این مطلب که در آیه ۷۵ از سوره «انفال» و آیه ۶ از سوره «احزاب» آمده یعنی آن صاحبان رحمها و منظور قوم و خویشان رحمی پیغمبر اسلام است که طبق قوانین ارث بعضی بر بعضی دیگر برترند و ممکن است از لحاظ محرم خانواده بودن با اینکه مهاجر نیستند از بعضی مهاجران برتری داشته باشند و این برتری ربطی به برتری ایمانی یا برتری عقلی و تفکری ندارد.

اولوالعزم من الرسل: این جمله که در آیه ۳۵ از سوره «احقاف» است یعنی آن پیغام رسانان صاحب ارادهای که وقتی اراده میکردند در کاری پافشاری و صبر کنند مواظب بودند که همیشه پافشار و صبور و ثابت باشند مانند نوح پیغمبر و ابراهیم نه مانند موسی و یونس.
و پیغمبر اسلام که مورد چنین نصیحتی در اولی العزمی بهتر از موسی و شبیه ابراهیم و نوح بود.

اولی: به الاولی مراجعه شود.

اوسطهم: این مطلب که در آیه ۲۸ از سوره «قلم» آمده یعنی بهترین آنها که در فکر کردن میانه رو بودند و در آیه ۹۴ از سوره «مائده» یعنی حد وسط.

اوضعوا: این لغت که در آیه ۴۷ از سوره «توبه» آمده یعنی با شتاب عمل میکردند، کوشش میکردند.

اوعی: این لغت که در آیه ۱۸ از سوره «معارج» آمده یعنی در جایی که محل نگهداری چیزهاست آنرا نگهداشت و در آیه ۷۶ از سوره «یوسف» لفظ وعاء و اوعیه آمده که اولی یعنی خرجین و یا کیسه نگهداری گندم و دومی جمع اولی است و به ظرف هر چیزی هم وعاء میگویند.

اوقد: این لغت در آیه ۳۸ از سوره «قصص» یعنی برافروز (آتش را) روشن کن (آتش را).

اولات الاحمال: این مطلب که در آیه ۴ از سوره «طلاق» آمده یعنی آن صاحبان آن بارها که مؤنث هستند و اشاره به زنان بارداری است که پس از تمام شدن عده طلاقشان هنوز وضع حمل نکرده‌اند که تا وضع حمل نکرده‌اند در عده شوهر طلاق دهنده خود هستند و باید شوهر خرج آنها را بدهد.

اولوالارحام: این مطلب که در آیه ۷۵ از سوره «انفال» و آیه ۶ از سوره «احزاب» آمده یعنی آن صاحبان رحمها و منظور قوم و خویشان رحمی پیغمبر اسلام است که طبق قوانین ارث بعضی بر بعضی دیگر برترند و ممکن است از لحاظ محرم خانواده بودن با اینکه مهاجر نیستند از بعضی مهاجران برتری داشته باشند و این برتری ربطی به برتری ایمانی یا برتری عقلی و تفکری ندارد.

اولوالعزم من الرسل: این جمله که در آیه ۳۵ از سوره «احقاف» است یعنی آن پیغام رسانان صاحب ارادهای که وقتی اراده میکردند در کاری پافشاری و صبر کنند مواظب بودند که همیشه پافشار و صبور و ثابت باشند مانند نوح پیغمبر و ابراهیم نه مانند موسی و یونس.
و پیغمبر اسلام که مورد چنین نصیحتی^{است} در اولی العزمی بهتر از موسی و شبیه ابراهیم و نوح بود.

اولی: به الاولی مراجعه شود.

اولی: این لغت در آیه ۷۵ از سوره «انفال» یعنی سزاوارتر (در چهار سوره دیگر نیز هست).

اولیاء: لغت اولیاء که در آیات بسیاری از قرآن آمده جمع ولی می باشد و این کلمه ولی در لغت دارای ده معنای مختلف است که یکی به معنای دوست و دوم دوستدار و سوم کمک کننده و چهارم همسایه و پنجم هم پیمان و ششم پیرو و تابع و هفتم خویش سببی و نسبی نزدیک هر کس که عهده دار کار او میشود هشتم حافظ و مواظب کسی نهم مطیع کسی دهم جانشین کسی، در آیات قرآنی این لغت هر کجا برای الله آمده الله حافظ و ناظر اعمال و نگهبان و کمک کننده و دوست مورد اعتماد و همه کاره مؤمنان معرفی شده و در این مورد به کسانی که به نام مذهب خود نسبتهای خدائی به غیر الله میدهند و آنها را با اینکه مرده باشند حافظ و کمک کننده خود میدانند خالق عالم به آنان نسبت شرک و کفر میدهد و می فرماید فقط الله هست که چنین ولی ای می باشد (آیه ۹ از سوره شوری) و برطبق اینگونه آیات وای بر کسانی که امامان مذهبی و پیشوایان درجه یک خود را به انبیاء و اولیاء تقسیم میکنند و حتی بعضی ها مقام اولیاء را از مقام انبیاء بالاتر میدانند و از آنجا که معنای ولی با معنای مولی یکی است گروهائی پیشوایان مذهبی خود را به جای ولی مولی میگویند و یا لقب مولوی به آنان دادمانند و یا آنان را مُلا گفتهاند که هیچیک از این القاب برای مسلمانان طرفدار هدایت قرآن جایز نیست در آیات دیگری از قرآن ولی و اولیاء فقط به معنای دوست مورد اعتماد آمده و نمونمایش آیات ۵۷ تا ۶۹ از سوره «مائده» است که متأسفانه بعضی ها آیه ۶۴ آنرا بدون توجه به پس و پیش آن و برخلاف قوانین زبان عربی روی روایاتی جعلی مربوط به ولی بودن علی بن ابیطالب دانستهاند و علی را ولی به معنای جانشین پیغمبر و حکومت و یا ولی به معنای همه کاره و اولی به تصرف گرفتهاند که مورد نهی شدید قرآن است و حال آنکه این آیه میگوید دوست مورد اعتماد مؤمنان الله است و رسول او و مؤمنانی که از روی دل و صداقت ایمان آورده باشند و از روی دل و صداقت و خضوع و خشوع (رکوع) نماز مقرر اسلام را میخوانند و زکات مقرر اسلام را میدهند که شامل تمام مهاجران در درجه اول و انصار در درجه دوم میشود و منحصر به علی نیست.

و اما آیه ۶۲ از سوره «یونس» که در آن از اولیاء الله نامبرده شده منظور مطیعان الله است که شامل پیغمبر و مهاجران و انصار و هر مؤمن دانای حقیقی که واقعاً مطیع الله باشد میشود و لفظ اولیاء الشیطان که در آیه ۷۶ از سوره «نساء» آمده یعنی مطیعان شیطان که دوستان و مطیعان رؤسای فریبکار و شیطان صفت خود هستند.

اولی الامر منکم: این مطلب که در آیه ۵۹ و ۸۳ از سوره «نساء» تکرار شده و معنای آن در آیه دوم واضح گردیده یعنی صاحب منصبان لشگری و کشوری که از طرف حاکم کل مسلمین فرمان کار محوله را دارند که هم متخصص در کار محوله هستند و هم از مؤمنان حقیقی می باشند و معنای تحت اللفظی مطلب فوق این است:

«صاحبان آن فرمان برای آن کارهای مشخصه به شرطی که از خودتان باشند یعنی عمل کننده به قرآن و سنت باشند» و از دو آیه فوق پیدا است که چنین صاحب منصبانی در حکومت اسلام زمان پیغمبر اسلام بودمانند و از طرف پیغمبر اسلام فرمان ریاست خود را گرفتهاند و نیز از دو آیه فوق پیدا است که اطاعت از آنان مشروط به داشتن تخصص و ایمان به قرآن و سنت و فرمان از جانب رئیس کل حکومت است که سر اولی الامر می باشد و همچنین از دو آیه فوق پیدا است که مسلمین اگرچه باید بعد از قرآن و سنت مطیع دستورات اولی الامر خود باشند ولی برای

رفع اختلافات خود مرجعی جز قرآن و سنت ندارند و این دو مرجع برطبق آیه اولی نزد مسلمانان حقیقی قطعی الدلاله و روشن و میزان و ترازویی است برای همه چیز و هرکس این دو میزان را ظنی الدلاله و نامعلوم بداند طبق آیه ۵۹ از سوره «نساء» ایمان به الله و آخرت ندارد.

اولی لک: این لغت که در آیه ۳۵ از سوره «قیامت» آمده یعنی سزاوارتر است برای تو (عذاب مقرر) و نیز گفته‌اند که جمله اولی لک یعنی بدبختی و وای بر تو خواهد بود و یا یعنی عهده‌دار چیزی خواهی شد که از آن تو را بد می آید.

اوهن: این لغت در آیه ۴۱ از سوره «عنکبوت» یعنی سست ترین.

ایاک: این لغت که در سوره «فاتحة الكتاب» یعنی الحمد دو بار آمده یعنی فقط تو را یا فقط از تو.

ایام الله: این مطلب که در آیه ۵ از سوره «ابراهیم» و آیه ۱۴ از سوره «جاثیه» تکرار شده به معنای روزها و زمانهای الله است و از پس و پیش آن پیداست که منظور زمانها و روزهای زندگی در زمین آخرت پس از زنده شدن دوباره مردگان است که هرکس در آن روزها پاداش اعمال دنیائی خود را خواهد دید بهشتی در بهشت و دوزخی در دوزخ و وای بر آنان که ایام الله ذکر شده در قرآن را روی خودخواهی یا نادانی به روزهای دیگری تعبیر کرده‌اند.

ایامی: این لغت در آیه ۳۲ از سوره «نور» جمع آمیم یعنی مرد و زن بی همسر چه همسرش را از دست داده باشد و چه تا حال همسری نگرفته باشد.

آیان: این لغت که در ۶ آیه قرآن از جمله آیه ۱۸۷ از سوره «اعراف» آمده یعنی چه وقت است.

آینا: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «یونس» یعنی ما را.

آید: این لغت در آیه ۴۷ از سوره «ذاریات» آمده است جمع ید بوده یعنی قومهائی، توانائی هائی به لغت ید نیز مراجعه شود.

ایدی: این لغت در ۶۵ آیه قرآن و از جمله آیه ۲۴ از سوره «فتح» یعنی دستها و مفرد آن ید است که در اصل ید بوده به لغت ید نیز مراجعه شود.

اید: این لغت که مخفف ایدی می باشد در آیه ۱۹۵ از سوره «اعراف» یعنی دستهای.

ایقاف: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «کَهِف» یعنی بیدار بودن.

ایلاف: این لغت که در آیه اول سوره «قریش» می باشد یعنی معاشرت کردن و تعهد داشتن و حفظ رابطه و ایجاد رابطه داشتن.

ایمان: این لغت که در آیات زیادی از قرآن به مانند آیه ۱۰۸ از سوره «مائده» آمده جمع یمین است و یمین یعنی سوگند و قسم برای به گردن گرفتن چیزی یا ثابت کردن چیزی یا تاکید کردن چیزی و اینکه به الله قسم میخورند برای این است که بگویند اگر تو اطلاع نداری خالق عالم شاهد و گواه است و برطبق قسمهای قرآن که همه برای شهادت و گواهی و اثبات موضوع مورد قسم است مسلمان حقیقی باید به چیزی قسم بخورد که از متن قسم شنونده یقین کند عمل مورد قسم حتماً حقیقت دارد و انجام شدنی است بر این دقت است که مسلمان حقیقی فریب قسمهای دروغ را نخواهد خورد قسم خوردن به قرآن در موردی صحیح است که متن قرآن شاهد موضوع مورد قسم باشد و قسم خوردن به پیغمبر یا به امام به شرطی صحیح است که آن پیغمبر و امام شاهد آن موضوع باشند و الا قسم خوردن به الله و پیغمبر و امام و قرآن از لحاظ اینکه الله و پیغمبر و امام و قرآن نزد شنونده قسم مبارک و شریف و مقدس است چون راه را برای فریب باز میکند گناه است (آیه ۹۱ و ۹۴ از سوره نحل) و لفظ یمین که جمع آن ایمان باشد در زبان عرب به معنای راست در مقابل چپ و یا دست راست هم آمده مانند آیه ۱۷ از سوره «اعراف» و چون یمین و ایمان به معنای قوه و قدرت نیز می باشد در آیاتی شبیه به آیه ۵۸ از سوره «نور» ایمان را هم میتوان قدرتها معنا کرد و هم دست راستها و هم دست ها که عامل نشان دادن قدرت در انسان است مضافاً به اینکه ید که به معنای دست است به معنای قدرت هم آمده.

ایمان: این لغت که معروف است یعنی پذیرفتن و به گردن نهادن و آنچه انسان آنرا به گردن میگیرد و بدان عقیده و ایمان پیدا میکند (از مصدر امن است) چه آن درست باشد و چه باطل و در قرآن هرگاه ایمان به دین صحیح مراد باشد با الف و لام عهد می آید و در ۱۷ آیه از جمله آیه ۷ و ۱۱ از سوره «حجرات» لفظ ایمان با الف و لام عهد آمده.

این: این لغت در آیات قرآنی از جمله آیه ۲۲ از سوره «انعام» یعنی کی و کجاست.

اینما: این لغت در آیه ۱۱۵ از سوره «بقره» یعنی هر کجا.

ایوب: ایوب یکی از انبیای بنی اسرائیل بود که در قرآن در سوره «نساء» و «انعام» و بخصوص از آیه ۸۳ از سوره «انبیاء» و آیه ۴۰ از سوره «ص» مطالبی درباره او آمده است که خلاصه‌ای است از شرح حال او در یکی از کتابهای تاریخی یهود به نام کتاب ایوب که از چهل و دو باب تشکیل یافته است. از اینکه در قاموس کتاب مقدس آمده ایوب یعنی برگشت نموده بسوی الله معلوم میشود که این اسم لقب ایوب است که بعد از دیدن یا شنیدن

سرگذشت اوبرا و نهاده اند نه اسم اصلی او اینکه این کتاب بصورت اشعار و منظومه ای ادبی بوده و محتوی شاخ و برگهای ادبی است به نظر می آید که این کتاب محتوی مطالب حق و باطلی است که تنظیم کننده کتاب آنها را روی شنیده های حق و باطلی که درباره ایوب میان مردم مشهور بوده با اضافه کردنهایی از خود به نظم آورده و منتشر کرده است و معلوم نیست که این داستان در ابتدا بوسیله چه کسی و در چه زمانی و از قول چه کسی به رشته تحریر در آمده. در تاریخ موجود یهود در باب چهاردهم کتاب حزقیال نبی آمده که خداوند به حزقیال گفته اگر در میان قومی بدکار نیکوکاری چون نوح و دانیال و ایوب هم باشد او آن قوم را دچار عذاب خواهد کرد و برای خاطر نیکوکار از گناه بدکار نمی گذرد و اگر چه موقع عذاب نیکوکار را از عذاب حفظ میکند. آنطور که مورخان یهود میگویند حزقیال در زمان دانیال نبی بوده و هشت سال بعد از دانیال که در ۶۰۶ قبل از میلاد اسیر بخت النصر پادشاه بابل شده بود اسیر بابلیان شد و ایوب چنانکه میگویند در حدود صد سال قبل از حمله بخت النصر پادشاه بابل به فلسطین در یکی از نقاط قسمت شرقی فلسطین نزدیک صحرای لم یزرع موقع تاخت و تاز کلدانیان از جنوب کنعان به مغرب فلسطین زندگی می کرده و او مردی نیکوکار و متقی و بسیار ثروتمند بود که در قرآن خلاصه زندگی او چنین آمده است: او مردی هدایت شده به دین حق و نیکوکار و مطیع کامل پرورگار همچون داود و یوسف و سلیمان بود چون بوسیله آن شیطنت کار دچار آن گرفتاریها و عذاب مخصوص به خودش شد پروردگار خود را بخواند و گفت آن شیطنت کار مرا دچار ضررها و عذابهایی کرده خودت مرا نجات بده پروردگار به او وحی رساند که پای خودت را به زمین مکانت بزن تا چشمه آبی گوارا و خنک بیرون آید تا هم از آن بخوری و هم خودت را با آن بشویی و پروردگارش تمام کسانی را که داشت و از دستش بدر رفته بود یا از او متفر شده بودند به نفع او به او بخشید و همان اندازه بر آنها برای او افزود تا از پروردگارش رحمتی به او رسیده باشد و داستان پندی برای خردمندان شود و از طریق وحی به او گفت با دست خودت مخلوطی از قسمتهای خشک و تر بوته حشیش بگیر و از آن به زخمهای خود بزن و به باطل متمایل نشو و الله در قرآن در آخر این مطالب در باره او گفته است که که الله او را مردی صبور یافت و او بنده خوبی برای الله بود و همیشه در هر بدبختی و انحراف بسوی الله باز می گشت خلاصه بیشتر و مفیدی که میتوان از شرح مفصل پر موهوم کتاب ایوب بدست آورد این است که در زمین عوض مردی به نام ایوب زندگی می کرد که خدا ترس و کامل بود و از بدی اجتناب می نمود و هفت پسر و سه دختر داشت و دارای هفت هزار گوسفند و سه هزار شتر و پانصد جفت گاو و پانصد الاغ ماده و نوکران بسیار بود خبر آوردند که گاوها و الاغهای و نگهداران آنها دچار حمله سایبان شدند و از دست رفتند و همان زمان کسی دیگر آمد و خبر داد آتش آسمانی بر گله ات افتاد و آنها را با چوپانانت سوزانید و هلاک کرد و از پس آن کسی آمد و گفت شترانت و نگهداران آنها بوسیله حمله کلدانیان ربوده و کشته شدند و پس از چندی خبر آوردند که پسران و دخترانت در منزل برادر بزرگشان میهمان بودند و باد شدیدی خانه را بر آنان خراب کرد و مردند و ایوب از شنیدن این خبرها به سجده افتاد و گفت آنچه را الله داده باز گرفته است و حوادثی که افتاد روی اقدامات آن شیطنت کار (شیطان جنی) و آزمایشی از الله برای من بوده پس

از آن ایوب دچار دملهای چرکین در تمام بدن خود شد و سخت دچار خارش و ناراحتی ها گردید و مجبور شد در خاکستر بنشیند و درد بکشد و با این حال شکر الله میکرد و به زنش که او را به دینداری و نیکوکاری سرزنش میکرد می گفت الله ترا برای نیکوکاری چنین مبتلا کرده می گفت این سخنان تو ابلهانه است و هر خوبی و بدی که برسد از الله است برای آزمایش بشرها تا اینکه مدتی درد بیماری و ناراحتی او طول کشید و او زبان به شکایت و شکوه گشود که چرا باید نیکوکاری مثل او دچار چنین بدبختی شود و چه بهتر که اصلا به دنیا نمی آمد که دچار چنین شود و چرا بدکاران در خوبی بیشتری هستند . چون سه نفر دوست او به عیادت او آمدند و این شکوه ها را از او شنیدند او را یکی پس از دیگری سرزنش کردند که او که مردی بی عیب بوده است چرا به صبر و شکر خودش ادامه نمی دهد و رفع بدبختی خود را بطور جدی تر از الله نمی خواهد و همانطور که دیگران را به صبر و شکر تشویق میکرده خودش بی صبری نشان میدهد به او گفتند مگر نمی دانی که انسانها گاه دچار رنج و زمانی دچار خوشی می شوند و هر دو در گذر است از کجا میدانی شاید الله بخواهد با این رنجها گناهان کوچک ترا ببخشد ایوب در جواب هر یک سخنها می گوید که بسیار صبر کردم ولی روز به روز از بینوایی و درد و چرک و تعفن و کرم زدگی ناراحت تر میشوم چرا باید الله چنین کند او چرا جانم را نیمی گیرد و چرا هر چه تقاضا و ناله میکنم به دادم نمی رسد آنان جوابهایی میدادند و ایوب را به صبر دعوت میکردند و ایوب به آنان میگفت اگر شما هم دچار آنچه من شده ام میشدید بدتر از من به شکوه میپرداختید بهتر است مرا با این سخنان اذیت نکنید و از پیش من دور شوید آنان ضمن تصدیق ایوب باز جوابهایی میدادند و ایوب هم در جواب می گفت مگر الله قادر نیست که بدبختی مرا برطرف کند پس چرا نمی کند ولی منحرفان و بدکاران را تا آخر عمر به خوشی می کشاند ولی روز به روز ناراحتی من بیشتر میشود و حتی شماها هم که شاگرد من هستید مرا سرزنش میکنید عاقبت آن سه نفر بصورت تصدیق ایوب ساکت شدند ولی یک نفر دیگر که آنجا بود و عمرش کمتر از آنان بود از سخنان ایوب خشمگین شد و به ایوب و آن سه نفر گفت که هر دو اشتباه می کنید و سخن روی دوراندیشی نمی گوئید و آنطور که باید الله را نمی شناسید و تو ای ایوب که تصور می کنی مرد کاملی هستی متوجه گناهیانی که خواهی نخواهی در این سخنان کرده ای نشده ای و نمی دانی که خالق عالم میخواهد با گرفتار کردن تو ترا متوجه گناهت کند و ترا به توبه و بازگشت بیشتر بسوی خودش وادارد و اندازه صبر و بی صبری تو را به تو بفهماند و پس از این امتحان ترا در شادکامی کامل در آورد و اینکه بدکاران را چنین سخت امتحان نمی کند روی این است که آنان با تکرار گناهان بزرگ و عدم توجه به سختیهای رسیده امتحان شده هستند و باید حتما پس از مرگ دچار عذاب سخت شوند الله با قدرت و علم وسیع خودش هر آنچه میکند روی مصلحت است و بیماری تو نیز مصلحتی برای تو بوده و کسی را سزاوار نیست که به کارهای الله شکوه و انتقاد نماید . زیرا کسی مانند الله به عمق حوادث اطلاع ندارد . پس از این نصایح آن مرد جوان و دانا که ایوب و دوستانش رامبهوت کرده بود خالق عالم به ایوب وحی می کند و سخنانی در تایید سخنان آن جوان که آلیهو نام داشت میگوید و خود را بوجود آورنده کل قوانین طبیعی با تمام تضادهایش معرفی می کند و برای او میگوید کل

تضادهای موجود در هدف و مصلحتی عالی تر است و از اینکه ایوب خالق عالم را میخواهد که در هر کار به نفع او باشد و روی نیکوکاریش حتماً به دلخواه او عمل کند او را سرزنش میکند و ایوب از سخنان خود و از بی صبری خود معذرت میخواهد و آنرا دلیل نادانی خود معرفی میکند و اظهار خوشحالی میکند که علم او به الله روی شنیده ها بود و افتخار و شادی میکند که حالا مستقیماً مورد وحی الله قرار گرفته و از گفتار و انحراف خود توبه می نماید و الله اعلام مینماید که از تقصیر او و سه دوستش گذشته و چون ایوب برای آن سه نفر تقاضای بخشش کرده بود خداوند مصیب او را دور ساخت و به دو چندان آنچه پیش داشته بود از حیث مال و فرزند داد چنانکه دارای چهارده هزار گوسفند و شش هزار شتر و هزار جفت گاو و هزار الاغ ماده گردید و صاحب هفت پسر و سه دختر که از تمام زنان نیکو صورت تر بودند و بعد از آن ایوب صد و چهل سال عمر کرد و تا پشت چهارم پسران خود را دید ملاحظه میکنید که مطالب مختصر قرآن درباره ایوب ضمن تأیید مقداری از مطالب مختصر بالا و عدم ذکر مطالب موهومی که در کتاب هست توجه خوانندگان را بیشتر به توبه ایوب و التماس او برای رفع بیماریش معطوف میکند و بجای اینکه به صرف معجزه، بیماری ایوب را از طرف الله برطرف شده اعلام کند او را به مداوا از طریق دوائی که الله برای آن مرض در بوته حشیش نهاده وادار میکند تا مسلمانان و سایر مردم بدانند تا میتوانند برای رسیدن به تقاضاهای خود باید از طریق کوشش و راههای قانونی و طبیعی عمل کنند و اگر از این راه میسر نبود و یا برای دسترسی به راه قانونی کمک الله لازم بود این کمکها را فقط از خود الله بخواهند تا معجزه های الله را هم مشاهده کنند.

احصنت: این لغت در آیه ۱۲ سوره «تحریم» یعنی آن زن در قلعه عفاف نگه داشت (فرج خود را) اشاره به باکره بودن مریم مادر حضرت عیسی است.

أحصن: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «نساء» یعنی در قلعه و محدوده قانونی زناشویی قرار گرفته بودند (شوهر داشتند)

الحاج: این لغت با الف و لام عهد یعنی آن به حج آیندگان مکه (آیه ۱۹ سوره توبه)

الیاسین: این لغت در آیه ۱۳۰ از سوره «صافات» یعنی الیاس پیغمبر یاء و نون آن برای جور شدن قافیه است.

اولاء: این در آیه ۸۴ از سوره «طه» یعنی آنان.

اولئک: این لغت در ۲۰۴ آیه قرآن یعنی آنان و کاف زائد است که برای زیبایی لفظ می آید.

اولئکم : این لغت در آیه ۴۳ از سوره (قمر) یعنی آنان و لفظ کم زائد است .

اولوابقیه : این در آیه ۱۱۶ از سوره (هود) یعنی صاحبان فضیلت و نفوذی بیشتر از دیگران ، کسانی که در جامعه بر دیگران افضلیتی دارند.

اولیان : این لغت در آیه ۱۰۷ سوره «مائده» یعنی آن دو سزاوار تر و این تثنیه اولی میباشد .

اولی لهم : این در آیه ۲۰ از سوره «محمد» یعنی بدبختی و عذاب و وای برای ایشان باشد به لغت اولی لک فاولی نیز مراجعه شود .

المرسلون : این لغت که در هفت آیه قرآن با الف و لام عهد آمده و دو آیه دیگر با علامت دیگری بجای الف و لام عهده آمده یعنی آن فرستادگان که در دوآیه موجود در سوره (حجر) آیه ۵۷ و ۶۱ و آیه ۳۱ از سوره «ذاریات» اشاره به سه میهمان ابراهیم است که سه فرشته بودند به صورت جوانمردی بشری در نظر ابراهیم و همسرش ساره و لوط، آن سه فرشته سه فرستاده الله بودند برای ابراهیم و لوط در آیه ۱۰ سوره «نمل» و آیه ۵۲ سوره «یس» منظور پیغمبران مرسلند و در آیه ۳۵ از سوره «نمل» اشاره به فرستادگان سلیمان نزد ملکه سبأ می باشد و در آیه ۱۳ و ۱۴ و ۱۶ از سوره «یس» منظور سه فرستاده حضرت عیسی است به شهری از شهرهای فلسطین تا دین خود را به مردم تبلیغ کند و اما این شهر که ابتدا در آن دو رسول از جانب عیسی فرستاده شد و پس از آن یک رسول دیگر برای تقویت آن دو رسول ، چه شهر کوچک یا قریه ای بوده؟ با در نظر گرفتن مطالب باب ششم آیات هفت تا چهارده از انجیل مرقس و آیات دو باب نهم و دهم از انجیل لوقا و مطالبی که درباره انطاکیه در بابهای ۱۱ و ۱۳ و ۱۴ از کتاب اعمال رسولان و قاموس کتاب مقدس می باشد باید یقین کرد آن شهر یا قریه آنطور که مفسران قرآن روی روایاتی گفته اند نیست و انطاکیه نبوده و شاید یکی از قریه های موسوم به بیت صیدا و خورزین و کفرناحوم باشد که در آیات ۱۰ تا ۱۶ از باب دهم انجیل لوقا ذکر شده است و گویا شهرک چهارمی از منطقه یهودیه بوده .

المرسلین : این لغت که هم معنای المرسلون و حالت جری و نصبی آن می باشد در ۲۴ آیه قرآن از آن جمله در آیه ۳ از سوره «یس» آمده که همه با الف و لام عهد می باشد یعنی آن فرستادگانی که مستقیماً از جانب الله برای پیغمبری فرستاده شده اند که طبق آیه ۹ از سوره «ابراهیم» هیچکس جز الله عدد ایشان را نمیداند و در قرآن نیز بیش از ۲۰ نبی که بعضی از آنان رسول نیز نبودند نام برده نشده است (به لغت النبی مراجعه شود).

البیان : این لغت که الف و لامش عهد است در آیه ۴ از سوره «الرحمن» یعنی آن استعداد شناخت اسمهای توصیفی که مخصوصو انسان است (به لغت بیان و الامانة مراجعه شود).

الوسيلة : این لغت که در آیه ۵۷ سوره «اسراء» و آیه ۳۵ از سوره «مائده» آمده یعنی آن وسیله و واسطه نزدیکتری که انسان را به راه پروردگار میرساند و آن مراعات تقوای اسلام و قرآن است که شرح آن در دو آیه آخر سوره «احزاب» آمده که عبارت باشد از ترس از عذاب الله در گفتن و یا شنیدن و پذیرفتن قول غیر شدید و غیر منطقی و با چنین ترسی فهمیدن و عمل کردن متن قرآن و سنت پیغمبر اسلام و سایر پیغمبرانست از نظر دینی و دورترین و گمراه ترین وسیله که متاسفانه دستاویز تمام مذهبی های دنیا جز مهتدیان حقیقی به پیغامهای الله شده تفسیرها و فتوای علمائی در مذاهب است که پیغامهای الله را روی روایات و احادیث موهوم که مجعولند به تفسیرها و فتوای مختلف میکشانند .

اصبحت : این لغت که ظاهرا به معنای صبح کرد آن مونث می باشد اولاً فاعلش جنه است که مونث است (درآیه ۲۰ از سوره قلم) ثانيا چون فاعل آن باغ است یعنی شد .

اصبرهم : این لغت در آیه ۱۷۵ از سوره «بقره» که معنای ظاهریش به صبر آورد آنها را میباشد چون بر سر آن ما می باشد یعنی چه بسیار صبورند آنها یا به عبارت دیگر چه چیز آنها را اینقدر در دوزخ صبور کرده ؟
باء :

بئس : این لغت در آیه ۱۲۶ از سوره «بقره» یعنی بد است .

بئیس : این لغت که در آیه ۱۶۵ از سوره «اعراف» آمده یعنی سخت و شدید .

بأس : این لغت که در آیه ۲۸ از سوره «حج» آمده یعنی بسیار محتاج .

بائوا بغضب من الله : این لغت که در آیه ۶۱ از سوره «بقره» آمده یعنی بازگشت کردند به غضبی از الله .

بأس : این لغت در آیه ۸۴ از سوره «نساء» یعنی سختی و اذیت و ضرر و عذاب و در آیه ۱۸ از سوره «احزاب» یعنی آن حالت سختی و اذیت دار که جنگ باشد و در آیه ۱۶ از سوره «فتح» یعنی قوت و شجاعت و قدرت اذیت رساننده .

باساء : این لغت در آیه ۴۲ از سوره «انعام» یعنی سختی و تنگدستی .

بابل : لفظ بابل که در آیه ۱۰۲ از سوره (بقره) آمده شهری بده بسیار وسیع و آباد و مردم آن در علم نجوم پیشرفته بودند و خرابه های آن نزدیک شهر حله فعلی عراق است و حمورابی در زمان حضرت ابراهیم پادشاه آن شد و

آن همان شهر شنعار بود که نمرود پادشاه آن بود و ابراهیم را به آتش افکند و بعد از نسوختن او را از شهر خودبیرون کرد والله آن پادشاه را بدست حمورابی مجازات کرد (به لغت ابراهیم مراجعه شود).
باحع : این لغت که در آیه ۶ از سوره « کهف » است به معنای سخت اذیت کننده است اذیتی که نزدیک به هلاک باشد .

باد : این لغت که در آیه ۲۵ از سوره « حج » است با الف و لام عهد یعنی آن مردم ساکن در بیرون شهر که در بادیه و بیابان و دهات زندگی می کنند .

بادون : این لغت در آیه ۲۰ از سوره « احزاب » جمع باد است یعنی صحرانشینان .

بادی الرأی : این مطلب که در آیه ۲۷ از سوره « هود » آمده یعنی در عقیده و نظر سطحی و ظاهری .

باریء : این لغت که در آیه ۲۴ از سوره « حشر » با الف و لام عهد و در آیه ۵۴ از سوره (بقره) بدون الف و لام آمده یعنی دور کننده نقص و عیب و نجات دهنده و چون خالق ، هر چیز را نسبت به خود بی عیب و نقص آفریده یکی از اسمهای الله الباری است که با معنای الخالق فرق دارد و در آیه ۵۴ از سوره (بقره) منظور خالق است که بنی اسرائیل را از بدبختی و گمراهی ها نجات داده .

بارد : این لغت در آیه ۴۲ از سوره « صاد » آمده یعنی خنک کننده و خنک .

بارزون : این لغت در آیه ۱۶ از سوره « مؤمن » یعنی کسانی که اعمال و درون ایشان آشکار و بارز و ظاهر است .

بازغ : این لغت در آیه ۷۷ از سوره « انعام » یعنی طلوع کننده .

باسره : این لغت که در آیه ۲۴ از سوره « قیامت » آمده یعنی گرفته و غمگین و ترش رو .

باسقات : این لغت که در آیه ۱۰ از سوره « ق » آمده یعنی بلندها که مفرد آن باسقه است و این لغت بیشتر برای درخت خرما استعمال میشود .

باشروهن : این مطلب که در آیه ۱۸۷ از سوره «بقره» آمده یعنی با زنان خود آن کار مخصوص را بکنید یعنی آن کاری که اصطلاحاً میگویند نزدیکی کردن (این از مباشرت کردن به کاری می آید).

باطن : این لغت که به معنای قسمتهای غیر آشکار چیزی است در آیه ۳ از سوره «حدید» چون با الف و لام عهد و همراه با الظاهر و الاول و الاخر آمده و این چهار صفت توأماً چهار صفت الله که خالق جهان است معرفی شده یکی از اسمهای منحصر به فرد الله است که همیشه باید در مورد صفت الله این هر چهار صفت را با هم تصور کرد والله را اینطور توصیف نمود که او یک واحد جهانی توپر و همه چیزداری است (الصمد) که شامل تمام ظاهرها و باطنهای جهان که به هم چسبیده تصور شوند میشود که جز او در جهان چیزی نبوده و نیست و او همه چیزها را از خودش در خودش آفرید پس اول خلقت او است و هر چیز که ظهورش و وجودش به آخر برسد در او یعنی در خالق تغییر شکل می یابد و محو میشود پس او آخر یک یک تمام مخلوقات است و این است فلسفه وحدت وجود متصل که در تمام کتابهای آسمانی تایید شده است. (نه وحدت وجود منفصل صوفیان) باعد : این لغت در آیه ۱۹ از سوره «سباء» یعنی فاصله و دوری انداز .

باغ : این لغت که در آیه ۱۷۳ از سوره «بقره» آمده مخفف باغی می باشد یعنی تجاوز کننده از قانون و سرکشی .

باق : این لغت در آیه ۹۶ از سوره «نحل» یعنی باقی و ماندنی .

بالهم : این لغت که در آیه ۲ از سوره «محمد» است یعنی وضع و حال ایشان .

بالغة : این لغت که در آیه ۵ از سوره «قمر» است صفت حکمت بوده یعنی حکمت و فلسفه ای بالغ و کامل و قطعی .

بایعتم : این لغت که در آیه ۱۱۱ از سوره «توبه» آمده یعنی قرارداد فروش را امضاء و قبول کردند و بیع به معنای خرید و فروش است و مبیعه به معنای قرارداد خرید و فروش بایکریگر کردن و عهد و پیمان برای کاری غیر از خرید و فروش را هم مبیعه می گویند چنانکه در آیه ۱۲ از سوره «ممتحنه» بایعتم آمده یعنی با آن زنان بیعت کن و تعهد و بیعت آنان را برای قبول اسلام بپذیر .

بثّ : این لغت در آیه ۱۶۴ از سوره «بقره» یعنی پراکنده و منتشر کرد .

بئی : این لغت در آیه ۸۶ سوره «یوسف» یعنی پریشان حالی و پراکندگی خیال من .

بحران : این لغت که در آیه ۱۲ از سوره «فاطر» با الف و لام عهد آمده دو دریای شور و شیرین است که بهم چسبیده اند و در خیلی جاها هستند و با اینکه یک دریا محسوب می شوند چون آب شیرین بسیار آن در حد معینی است و قانون سنگینی آب شور نمی گذارد آن دو باهم مخلوط شوند دو دریا شمرده میشوند .

بحرین : این لغت که در آیه ۶۰ سوره «کهف» که با الف و لام آمده دو دریایی می باشند که یکی دریای عقبه (خلیج عقبه) و دیگر دریای سوئز (خلیج سوئز) و این لغت با الف و لام عهد در آیه ۱۹ سوره «الرحمن» منظور دو دریای انسانها و جن ها می باشد که یک دریا از جنس معمولی انسان و دیگری از جنس ضد ماده است .

بحیره : این لغت که در آیه ۱۰۳ از سوره «مائده» آمده یعنی شتری که گوش آن را ببندند چون آنرا برای حاجت خواستن از بتهای خود نذر می کردند چنین شتر گوش بریده ای آزاد بوده آنرا سوار میشدند و نه او را برای خوردن گوشتش میکشند و در قرآن اینگونه موهومات مردود معرفی شده .

بخس : این لغت در آیه ۲۰ از سوره «یوسف» یعنی کم و قلیل و در آیه ۱۳ از سوره «جن» یعنی ستم .

بُدء : این لغت در آیه ۱۹ از سوره «عنکبوت» یعنی شروع کرد .

بدر: این لغت در آیه ۶ از سوره «نساء» یعنی تند و سریع عمل کردن و زود زود خرج کردن.

بدر: این لغت در آیه ۱۲۳ از سوره «آل عمران» یعنی مکانی ما بین مکه و مدینه که در آن چاه آبی بود و آن مکان میان دو تپه شنی قرار داشت و در وادی و درمای که مسیرش به طرف دریای سرخ بود و جنگ معروف بدر میان لشکر اسلام و کافران مکه در آنجا واقع شد در آنجا مسلمانانی اندک که گویند ۳۱۳ نفر بودند بر کافران بیشتر و مجهزتر به معجزه الله پیروز شدند و از کافران هفتاد نفر کشته و هفتاد نفر اسیر گرفته شد و بقیه فرار کردند. (عدد کافران برطبق آیه ۹ از سوره «انفال» هزار نفر بود که هریک یک فرشته مأمور عذاب در پشت سر خود داشتند به لغت مردفین مراجعه شود).

بدع: این لغت در آیه ۹ از سوره «احقاف» یعنی بدعت و چیز تازه ساز و اختراعی و چیزی که شبیه نداشته باشد و جدید آور باشد.

بدن: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۳۶ از سوره «حج» آمده یعنی آن حیوانهای چاق و پرگوشت که برای قربانی حج می برند و مفرد آن بدین می باشد.

بدو: این لغت در آیه ۱۰۰ از سوره «یوسف» با الف و لام عهد یعنی آن بیابان که منظور بیابان کنعان در فلسطین است.

بر: این لغت که در آیه ۹۶ از سوره «مائده» یعنی بیابان و خشکی که مقابل آن بحر است یعنی دریا و معنای دیگر آن که در آیه ۲۸ از سوره «طور» آمده یعنی نیکوکار و جمع آن ابرار است.

بر: این لغت یعنی نیکی و صلاح و اطاعت از قانون (آیه ۹ از سوره مجادله).

برائة: این لغت در آیه اول سوره «توبه» یعنی اعلام بیزاری و در آیه ۴۳ از سوره «قمر» یعنی اجازه نامه و اعلامیه.

براء: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «زخرف» یعنی بیزار و برکنار.

برره: این لغت که در آیه ۱۶ از سوره «عبس» آمده یعنی مطیعان الله و این جمع بار است و اگر جمع بر فتح باء و جمع بار باشد به معنای نیکوکاران و راستگویان هم آمده و البر یعنی آن نیکوکار معروف که خالق عالم باشد و تمام کارهایش نیکوست (آیه ۲۸ از سوره طور) و در عربی به بیابان و زمین خشک هم بر می گویند که جمع آن برّه است.

برزت: این لغت از لفظ بارز می آید و در آیه ۳۶ از سوره «نازعات» یعنی ظاهر شد و آشکار شد.

برزخ: این لغت که در سه آیه از سوره «مؤمن» «الرحمن» «فرقان» آمده یعنی حالت و وضعیت میان دو حالت و وضعیت دیگر و به معنای پرده‌ای است که حفاصل بین دو چیز باشد و اشاره به عالم برزخ و زندگی برزخی انسانها از پس مرگ است که عبارت باشد از یک زندگی روحی میان دو زندگی جسمی دنیائی و آخرتی به لغت المساق و الموته الاولى مراجعه شود.

برق البصر: این مطلب که در آیه ۷ از سوره «قیامت» یعنی چشم حالت ترسی و حیرانی و سرگردانی و درست ندیدن به خود گرفت.

بروج: به لغت البروج مراجعه شود.

برهان: این لغت در آیه ۱۷۴ از سوره «نساء» یعنی دلیل و حجت.

بری: این لغت در آیه ۳ از سوره «توبه» یعنی بیزار و برکنار و جمع آن برینون می باشد (آیه ۴۱ از سوره یونس).

بریه: این لغت در آیه ۷ از سوره «بنه» یعنی مردم.

بساط: این لغت که در آیه ۱۹ از سوره «نوح» می باش یعنی همچون فرشی.

بست الجبال بسا: این مطلب در آیه ۵ از سوره «واقع» یعنی کوهها به روان شدن آرامی روان کرده شوند.

بسم الله: این مطلب که مخفف اسم الله است یعنی فقط به نام الله و این بسمله تمام پیغمبران و پیروان حقیقی ایشان است و بر اساس آیه ۴۱ از سوره «هود» هر کاری را باید به نام الله شروع کرد و لذا نوح در شروع سوار شدن بر کشتی گفت به اسم الله و سلیمان نامعاش را به ملکه سباء با بسم الله الرحمن الرحیم شروع کرد (آیه ۳۲ از سوره نمل) اول دستوری که بر پیغمبر اسلام شب اول بعثتش از جانب الله نازل گردید لزوم گفتن بسم الله الرحمن الرحیم بود و این جمله اولین آیه سوره الحمد می باشد تا اولین مرحله شرک که شرک در بسمله باشد برای مسلمین دانسته شود تا از نظر دینی به اسم غیر الله کسی کاری را انجام ندهد زیرا هر کاری که انجام میشود یا باید به اسم کننده آن باشد یا به اسم الله که وسیله هر کاری را در اختیار همه گذاشته و فکر آن کار را بوجود آورده و این دستور مسلمانان را وادار میکند که مانند مسیحیان نباشند که به نام الله و روح القدس و عیسی کارها را شروع کنند و یا مانند طرفداران پادشاهان خودخواه به ظاهر مسلمان نباشند که به نام الله و شاه و یا خدا و شاه و میهن کارهای خود

را اعلام کنند و وای بر آنانکه خود را مسلمان میدانند و در کارها شعار الله و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را اعلام میکنند و پنج تن را در بسمله خود شریک الله معرفی میکنند و یا به جای این شعار، شعار الله، محمد و نام چهار خلیفه راشدین را در همه جا نشان میدهند باید دانست که مسلمانان در شروع کارها به دستور پیغمبر اسلام و قرآن اسم الله را به تناسب کار مربوطه به صورتهای مختلف میگفتند مثلاً اسم الله در اول سوره «توبه» به صورت برائة من الله آمده و در شروع اذان و اقامه و نماز اسم الله بصورت الله اکبر گفته میشد و همانطور که در فقه مالکی عنوان شده مسلمانان تا مدتها بعد از زمان مالک مجاز نبودند در شروع نماز بسم الله الرحمن الرحيم بگویند اگرچه این جمله آیه اول سوره الحمد است زیرا معنای الله اکبر که تکبیر الاحرام و تکبیر شروع نماز است برای شروع نماز جامع تر و پر معنا تر و مناسب تر از معنای بسم الله الرحمن الرحيم است که مخصوص خارج نماز و برای شروع بیرون آمدن مردم از عقاید بت پرستان به عقاید اسلام بوده برای اول بار در مذهب حنفی گفته شد که در شروع نماز بسم الله الرحمن الرحيم را آهسته بگویند که مسلمانان دیگر نفهمند که دسته تازه پیدا شده حنفی چه میگویند.

و چون مردم حنفی مذهب در عراق و ایران بسیار شدند و مذهب ایشان مذهب رسمی بنی عباس شد در دو مذهب دیگر اهل سنت که پس از آن پیدا شدند یعنی مذهب شافعی و حنبلی گفتند عیب نیست که بسم الله الرحمن الرحيم همانند بقیه سوره «حمد» در نماز بلند بگویند و متأسفانه این انحراف در میان شیعه‌های ایران نیز کم کم رواج یافت (به کتاب فقه استدلالی این جانب مراجعه شود).

بشر: این لغت که در ۳۶ آیه قرآن از جمله در آیه ۴۷ از سوره «مؤمنون» بصورت بشرین برای موسی و هارون آمده یعنی انسان و انسان را از لحاظ اینکه حیوانی است که بدنش کم مو می باشد و بشره و پوست بدنش پیداست بشر میگویند.

بشر: این لغت که مانند لغت بالاست در آیه ۲۹ از سوره «مدثر» جمع بشره است یعنی پوستها.

بشری: این لغت در آیه ۲ از سوره «نمل» یعنی مژده و بشارت و خبر خوش.

بشیر: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «مائده» و ۸ آیه دیگر قرآن یعنی مژده دهنده.

بصائر: این لغت در آیه ۱۰۲ از سوره «اسراء» یعنی وسیله بینشها و عبرتها. و مفرد آن بصیره است و در آیه ۱۴ از سوره «قیامت» یعنی شاهد و بینا.

بصل: در آیه ۶۱ از سوره «بقره» یعنی پیاز.

بضاعت: این لغت در آیه ۶۵ از سوره «یوسف» یعنی مالی که برای تجارت و خرید و فروش می برند.

بضع سنین: این مطلب که در آیه سوم از سوره «روم» آمده یعنی سالهای میان سه تا نه سال آینده و این آیات مربوطه محتوی دو پیشگویی است که سه سال آیندماش به سال دوم هجری میخورد که از یک طرف جنگ بدر در مدینه به نفع مسلمین شروع شد و از طرف دیگر اول شکست ایرانیان بدست رومیان در ارمنستان به نفع رومیان انجام گردید و نه سال آیندماش منتهی به فتح مکه بوسیله مسلمین می گردد که زمان پیروزی کامل مسلمین بر کفار بوده و مصادف است با پیروزی کامل رومیان بر ایرانیان که تمام متصرفات ایرانیان به تصرف رومیان درآمد و شیرویه یا قباد دوم معاهده این شکست را امضاء نمود.

بطانة: این لغت که در آیه ۱۱۸ از سوره «آل عمران» آمده یعنی محرم اسرار و دوست صمیمی همچون آستر لباس.

بطرا: این لغت که در آیه ۴۷ از سوره «انفال» آمده یعنی درجال تکبر و بخود بالیدن و در آیه ۵۸ از سوره «قصص» هم برای قریه و شهری لفظ بطرت آمده که منظور به خود بالیدن مردم شهر است و لذا با اینکه معنای آن بخود بالید می باشد باید گفت به خود بالیدند.

بطشتم: این لغت که در آیه ۱۳۰ از سوره «شعرا» آمده یعنی مردم را برای اذیت با شدت گرفتید و لفظ بطش که در آیه ۱۲ از سوره «بروج» آمده یعنی کسی را به خشم و شدت برای اذیت کردن گرفتن.

بعثکم: این لغت که در آیه ۲۸ از سوره «لقمان» آمده یعنی زنده کردن دوباره شما و لغت بعث بصورت های مختلف در آیات مختلف قرآن یا به معنای فرستادن است و یا به معنای انگیزاندن و یا به معنای زنده کردن.

بعثر ما فی القبور: این لغت که در آیه ۹ از سوره «عادیات» آمده یعنی زیر و رو و پراکنده شد آنچه از بدنهای انسانها که در آن قبرها بود و این در زمان متلاشی شدن زمین دنیا و مرگ دوم ارواح مردگان عمل میشود تا از پس آن ارواح مردگان در زمین آخرت زنده شوند و از قبر زمین آخرت بیرون آیند.

بعل: این لغت در آیه ۷۲ از سوره «هود» به معنای آقا و یا صاحب اختیار و خدای زن است یعنی شوهر او و جمع آن بعولة می باشد که در آیه ۳۱ از سوره «نور» آمده و در آیه ۱۲۵ از سوره «صافات» به معنای الاله و خداوند و رب آمده است.

(به صاحب شتر نیز بعل شتر میگویند) میگویند بعل در میان غیر عرب بت و رب النوع خورشید پرستانست ولی در عربی آنها به هر بت و رب النوعی میگویند چه خورشید و چه ماه و چه گاو و چه چیزهای دیگری که بت پرستان می پرستیدند.

بعوضة: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «بقره» یعنی پشه.

بعیر: این لغت در آیه ۷۲ از سوره «یوسف» یعنی شتر.

بغاء: به لغت البغاء مراجعه شود.

بغال: ان لغت در آیه ۸ از سوره «نحل» یعنی قاطرها و مفرد آن بغل است.

بغضاء: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۱۱۸ از سوره «آل عمران» آمده یعنی آن کینه شدید ضد اسلامی.

بقرة: این لغت در آیه ۶۷ از سوره «بقرة» یعنی یک گاو چه نر باشد و چه ماده و هرگاه بخواهند از جنس گاوها سخن گویند لفظ بقرة را استعمال میکنند که شامل یک یا عدای گاو میشود برای استعمال جمع گاوها لفظ بقرات گفته میشود مانند آیه ۴۳ از سوره «یوسف».

بقعة المباركة: این لغت که در آیه ۳۰ از سوره «قصص» با الف و لام عهد آمده یعنی آن قلعه زمین میوه و درخت و آب دار که محل اولین سخنگوئی الله با موسی بود و آن در دامنه کوه سینا بوده در شبه جزیره سینا که محلی آب و درخت دار و پربرکت بوده و آنرا حوریب هم میگویند و آنجا جایی بوده که موسی می توانست در بیابانی که گوسفندان خود را میچراند آنرا از دور ببیند و چون محل آتش مورد رؤیت موسی ریگزار بود و پائین آن تا صحرا خاک و گل و کفشهای موسی کثیف شده بود دستور الله بر این شد که موسی برای دخول در زمین ریگزار کفش های پر گل خود را از پا درآورد.

بقل: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «بقرة» یعنی سبزیجات.

بقية الله: این مطلب که در آیه ۸۶ از سوره «هود» آمده یعنی آنچه بوسیله الله باقیمانده بصورت نفع از خرید و فروش اجناس و این آیه هیچ ربطی به امام غایب مورد ادعای بعضی شیعهها ندارد و لفظ بقیه به تنهایی در آیه ۲۴۸ از سوره «بقرة» و آیه ۱۱۶ از سوره «هود» هم هست به معنای آنچه از چیزی مانده باشد.

بکت: این لغت که با علامت نفی در آیه ۲۹ از سوره «دخان» آمده یعنی گریه نکرد.

بکر: این لغت که در آیه ۶۸ از سوره «بقرة» آمده یعنی بسیار جوان و کسی که هنوز کسی از کاری که از او ساخته است استفاده نکرده و دوشیزه را هم از این جهت بکر یا باکره میگویند و در آیه ۳۶ از سوره «واقعه» و آیه ۵ از سوره «تحریم» بصورت جمع (ابکار) آمده است برای زنانی دست نخورده از لحاظ جماع و صبح را هم برای اینکه وقت اول روز است که هنوز مردم بکار نرفتند بکرة میگویند و این در آیاتی مانند ۱۱ از سوره «مریم» آمده است.

بَكَّةَ: این لغت که در آیه ۹۶ از سوره «آل عمران» آمده از مصدر تباک یعنی مکان ازدحام مردم مکه که خانه کعبه در وسط آن ساخته شده و جزئی کوچک از مکان وسیعی است بنام مکه.

بَلَاءَ: این لغت که در آیه ۱۷ از سوره «انفال» آمده به معنای آزمایش توأم با پیش آمد ناراحت کننده است تا معلوم شود چه کسی راه خوب را انتخاب میکند و چه کسی راه بد را.

بَنَانٍ: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «انفال» یعنی انگشتان و بنانه یا به معنای سرانگشتان و اطراف انگشتان اوست که در آیه ۴ از سوره «قیامت» آمده و یا به معنای انگشتان او می باشد.

بنی اسرائیل: این لغت که در آیاتی از سوره های قرآن آمده یعنی فرزندان اسرائیل. و اسرائیل یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است که دوازده پسر داشت که آنها را اسباط هم میگویند و از هر پسری نسلی پدید آمد و لذا تمام یهودیان دنیا همیشه از این دوازده تیره بودند و آن دوازده پسر عبارت بودند از : راثوبین و شمعون و لاوی و یهودا که از دختر بزرگ دائی یعقوب لایان بودند و اسم این دختر که زشت هم بود و او را پدرش بجای خواهر کوچکش راحیل با فریب به همسری یعقوب درآورد لیثه بود چون یعقوب به فریب پدر زنش پی برد پدر زنش دختر کوچک را هم که زیبا بود به ازدواج یعقوب درآورد که پس از چهار پسر مدتی نازا ماند ولی در آخر به لطف الله بچه دار شد و پسر یازدهم یعقوب یوسف از او زائیده شد و از پس یوسف بنیامین و بعد از زائیده شدن چهار پسر از لیه راحیل که خود را نازا میدید کنیز خود بالهه را به یعقوب داد تا آن کنیز برای راحیل بزاید و او از یعقوب دو پسر یکی دان و دیگری نفتالی را زائید و بعد از آن زن بزرگ یعقوب نیز که دید دیگر نمی زاید کنیز خود زلفه را به یعقوب داد تا از او بچه دار شود و زلفه برای یعقوب دو پسر یکی جاد و دیگری اشیر را زائید و بعد از این دو پسر باز زن بزرگتر دو پسر زائید یکی بساکار و دومی زبولون نام گذاری شد و موسی از نسل لاوی سومین پسر یعقوب است و شرح مفصل آنچه گفته شد در بابهای ۲۹ تا ۳۶ از کتاب اول تورات تحریف شده هست که آنرا سفر پیدایش میگویند.

بنین: این لغت در آیه ۶ از سوره «اسراء» یعنی فرزندان و مفرد آن ابن است.

بنینا: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «نباء» یعنی بنا کردیم و ساختیم.

بوار: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «ابراهیم» یعنی بدبختی و هلاکت.

بور: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «فرقان» یعنی ضرر دیده و فاسد و بی خوبی و جمع بایر نیز می باشد.

بُهت: این لغت در آیه ۲۵۸ از سوره «بقره» یعنی مبهوت و حیران شد.

بهجة: این لغت در آیه ۶۰ از سوره «نمل» یعنی زیبایی تر و تازه و خوش نما و خوشحال کننده.

بهج: این لغت در آیه ۵ از سوره «حج» یعنی با بهجت.

بهیمة الانعام: این مطلب که در آیه اول سوره «مائده» می باشد یعنی چهارپایان علفخوار (بهیمة) که گوشت ایشان خوراکی و خوب است (انعام).

بیات: این لغت در آیه ۵۰ از سوره «یونس» یعنی شب تار که مردم در خوابند.

بیان: این لغت که در آیه ۱۹ از سوره «قیامت» و ۱۳۸ از سوره «آل عمران» و آیه ۴ از سوره «الرحمن» آمده یعنی توضیح دادن مستدل و بیان کردن حقایق هر چیزی بطور روشن و منظور از عِلْمُ البیان که در سوره «الرحمن» است یعنی یاد داد و نهاد در انسان آن استعدادی را که در ابتدا به عنوان علم کل اسماء در انسان از طرف الله مقدر شده بود یا به عبارت دیگر استعداد تشخیص صفات مختلف اشیاء در آدم و این همان منطق یک انسان سالم است و اینکه انسان را حیوان ناطق میگویند نه از لحاظ هر نوع سخن گفتن است بلکه از لحاظ سخن گفتن مستدل است و نباید لفظ کلام و قول را که هر نوع سخن گفتن و صدا در آوردن است چه مستدل و چه موهوم با نطق و بیان اشتباه کرد (به لغت منطق و الامانة مراجعه شود).

بیت المعمور: به لغت البیت المعمور مراجعه شود.

بِیض مکنون: این مطلب که در آیه ۴۹ از سوره «صافات» آمده یعنی تخم مرغ یا تخم هر حیوان تخم گذار بزرگی که تخمش سفید است و لغت دوم آن که مکنون باشد یعنی پوشیده و هوا نخورده و تازه از بدن بیرون آمده که رنگ آن به رنگ پوست بدن لطیف ترین زن می باشد و لغت بیض که در آیه ۲۷ از سوره «فاطر» آمده یعنی سفیدها و آن جمع ابیض است.

بیضاء: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «نمل» یعنی سفید و آن مؤنث ابیض است.

بیع: این لغت که در آیه ۴۰ از سوره «حج» آمده جمع بیعة می باشد یعنی عبادتگاههای عمومی صاحبان مذاهب مانند یهود و مسیحی و زرتشتی.

بیع: این لغت در آیه ۲۷۵ از سوره «بقره» آمده (با الف و لام عهد) یعنی آن خرید و فروش از فقیر.

بیوت: این لغت که در آیاتی از قرآن از آن جمله در آیه ۲۷ از سوره «نور» یعنی خانه‌ها و آن جمع بیت است.

بعض: این لغت که در ۱۲۹ آیه آمده گاهی به معنای قسمتی از یک چیز است مانند آیه ۷۳ سوره «بقره» که اشاره به جزء و قسمتی از گاو است زمانی به معنای چند تا از چیز است مانند آیه ۴۴ از سوره «مؤمنون» با توجه به آیه ۱۲۳ از سوره «طه» و بعضی جاها برای یک فرد یا چند فرد از گروهی استعمال میشود مانند بیشتر بعض های قرآن.

بلغ ما انزل الیک: این جمله که در آیه ۶۷ از سوره «مائده» است یعنی ابلاغ کن (برسان) چیزی را که بسویت نازل شده و آن چیز مطالب آیات ۴۱ تا ۷۰ همین سوره «مائده» بود (۳۰ آیه) که از یا ایها الرسول لایحزنک شروع میشود و به لاهم فریقاً یقتلون ختم میگردد این آیات چیزی بود که پیغمبر اسلام روی ملاحظات سیاسی و اجتماعی ای که در مدینه تصور میکرد ممکن بود از ترس عکس العمل یهودیان آن آیات را به مردم نرساند و لذا خالق عالم برای آنکه پیغمبرش حتماً برساند و از عکس العمل آن یهودیان کافر نترسد در آخرهای آیات فوق آیه بلغ ما انزل را که متناسب با آیات فوق است نازل فرموده. آیات ۳۰ گانه فوق محتوی نسبت‌های بد و صحیحی است که برای آن کافران یهودی فرصت طلب ناراحت کننده و تند بود و آن نسبت‌ها این است:

شتاب کننده در کفر و تحریک کننده بر علیه قرآن از طریق تحریف کلام رسول و فتنه جو و مال حرام خوار و زیر قضاوت حق نرو و سرپیچی کننده از متن تورات و مسخره کننده اسلام و ملعون و طرد شده از جانب الله و غضب شده الله و دارای سابقه بد تاریخی و کتمان کننده حق و علاقمند به گناهکاریها و دشمنی به مردم و ایراد گیر به الله و گرفتار عذاب‌هایی از الله در آینده و ظالم و کافر. با اینکه در آیه بعد که آیه ۶۸ باشد جمله قل یا اهل الکتاب لستم علی شیئی آمده و به این اهل کتاب کافر خطاب شده که میرساند کافر موجود در آیه ۶۷ نیز کافر اهل کتاب است بعضی از مفسران قرآن این آیه را بدون توجه به پس و پیش آیه درباره غدیر خم و جانشینی علی دانست‌اند روی روایاتی دروغ و صرفاً برای ایجاد اختلاف میان مسلمین به نفع بیگانگان با اینکه مکتوب ششم نهج البلاغه نیز بر علیه اینگونه تفسیرهاست.

تاء:

تابوت: این لغت در آیه ۳۹ از سوره «طه» با الف و لام عهد یعنی آن صندوقی که موسی را مادرش در آن گذاشت و به رود نیل انداخت و نیز صندوقی که الواح موسی در آن گذاشته شده بود (آیه ۲۴۸ از سوره بقره).

تابی: این لغت در آیه ۸ از سوره «توبه» یعنی ابا میکنند و انکار میکنند (مؤنث بجای جمع) و مخالفت میکنند.

تات: این لغت در آیه ۱۰۲ از سوره «نساء» یعنی بیاید. (مؤنث)

تائیم: این لغت در آیه ۲۳ از سوره «طور» یعنی گناه کردن (اثم کردن).

تأجرنی: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «قصص» یعنی اجیر میکنی مرا.

تاخذ: این لغت که با علامت نهی در آیه ۹۴ از سوره «طه» آمده یعنی نگیر (اخذ یعنی گرفتن).

تاخر: این لغت در آیه ۲۰۳ از سوره «بقره» یعنی عقب انداخت (روزهای معلوم ماندن خود را در منا).

تاذن: این لغت که در آیه ۱۶۷ از سوره «اعراف» آمده یعنی اعلان کرد و این لغت از اذان می آید یعنی اعلان و آگاه کردن علنی.

تارک: این لغت در آیه ۵۳ از سوره «هود» یعنی ترک کننده.

تارة اخرى: این مطلب در آیه ۵۵ از سوره «طه» یعنی دفعه دیگر و بار دیگر.

تأس: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «مائده» که با علامت نهی آمده یعنی اندوه مخور، غمگین نشو.

تافکنا: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «احقاف» یعنی برگردانی ما را دگرگون کنی ما را.

تاكل: این لغت در آیه ۳۶ از سوره «یوسف» یعنی میخورد (مؤنث).

تالمون: این لغت که در آیه ۱۰۴ از سوره «نساء» تکرار شده یعنی درد میکشد.

تالیات: این لغت در آیه ۳ از سوره «صافات» با الف و لام عهد یعنی آن تلاوت کنندگان.

نامنا: این لغت که با علامت نفی در آیه ۱۱ از سوره «یوسف» آمده یعنی ما را امین نمی دانی.

تاویل: در لغت عرب تاویل یعنی برگرداندن چیزی به حقیقت آن چیز و این در قرآن در آیه ۶ و ۲۱ و ۴۴ و ۱۰۰ و ۱۰۱ از سوره «یوسف» به معنای بازگرداندن خوابهای راست به حقیقت آن که واقع خواهد شد از طریق تعبیر صحیح و در آیه ۷۸ از سوره «کهف» و آیه ۷ از سوره «آل عمران» به معنای تفسیر کردن و توضیح کامل و صحیح دادن کار و حادثه و یا سخنی است که حقیقت آن برای سطحی بینان روشن نیست و تفسیر کننده و توضیح دهنده حقیقت آنرا روشن میکند و در آیه ۵۳ از سوره «اعراف» به معنای برگرداندن به حقایقی است که آیات مربوط به آخرت و قیامت آن حقایق را برای ما شرح میدهند و ما بعد از آنکه رفتیم و دیدیم آن حقایق را بطور دقیق خواهیم فهمید و در آیه ۵۹ از سوره «نساء» لفظ تاویل به معنای مرجع و طریق بازگشت به حقایق رفع کننده اختلاف آمده که عبارتست از رجوع به متن قرآن و سنت معلومه و معروفه و مکتوبه پیغمبر اسلام یا به عبارت دیگر رجوع به آثار دینی الله و پیغمبرش و نکته مهم در تفسیر آیات مربوطه این است که نباید این سه نوع تاویل را با هم اشتباه گرفت و مثلاً نباید تاویل آیات متشابه را که گفتنی است و به معنای تفسیر حقیقی آیات متشابه است (که جز الله کسی دیگر نمی داند) با تاویل آیات قیامتی که پیش آمدنی است نه گفتنی (و همه خواهند دید) یکی دانست که در نتیجه در فهم آیات متشابه دچار انحراف خواهیم شد. به لغت تفسیر مراجعه شود.

تبار: این لغت که در آیه ۲۸ از سوره «نوح» آمده یعنی هلاکت و بدبختی.

تبت یدا ابی لهب و تب: این جمله که آیه اول سوره ابی لهب است یعنی دو دست ابی لهب و خودش زیان دید و اینکه ترجمه کرده اند دو دستش بریده باد غلط است زیرا تبت یا به معنای زیان دید می باشد و یا به معنای چیزی را برید و هرگز به معنای بریده شد یا بریده خواهد شد نمی آید و مصدر فعل تبت که به معنای زیان دید می باشد تباب است که در آیه ۱۴۰ از سوره «مؤمن» آمده و حال آنکه مصدر تبت به معنای برید، تب می باشد (به لغت ابی لهب مراجعه شود).

تبتل الیه: این مطلب که در آیه ۸ از سوره «مزمل» می باشد یعنی در هنگام دقت در فهم قرآن از توجه به غیر الله پُر و متوجه بسوی الله شو تا بتوانی همه جانبه مطالب قرآن را خالی از هر توجه دیگری بفهمی.

تبخسوا: این لغت که با علامت نهی در آیه ۱۸۳ از سوره «شعرا» آمده یعنی کم ندهید کم نکنید.

تبدوالصدقات: این مطلب که در آیه ۲۷۱ از سوره «بقره» آمده یعنی آن صدقه های زکاتی را که آشکارا دادید.

تَبَذِرَ: این لغت که در آیه ۲۶ از سوره «بنی اسرائیل» آمده یعنی ریخت و پاش کردن بیهوده مال را و این لغت از بذر می آید که به معنای پاشیدن دانه است و دانهای که برای زراعت می پاشند.

تَبَرَأَ: این لغت در آیه ۱۶۶ از سوره «بقره» یعنی بیزاری جست تبری جست.

تَبَرَّجَ: این لغت در آیه ۳۳ از سوره «احزاب» یعنی آرایش خود به بیگانگان نشان دادن.

تَبَرَّى: این لغت در آیه ۱۱۰ از سوره «مائده» یعنی شفا میدهی. (با لفظ اذا میشود شفا دادی)

تَبَسَّلَ: این لغت در آیه ۷۰ از سوره «انعام» یعنی لبخند زد.

تَبَصَّرَ: این لغت که در آیه ۸ از سوره «قاف» آمده یعنی بینائی دادن توجه دادن روشن نمودن موضوع و وسیله بینش.

تَبَعَ: این لغت که در آیه ۳۷ از سوره «دخان» و آیه ۱۴ از سوره «ق» آمده نام قوم متمدنی است که در یمن زندگی میکردند و از قبیله هَمْدان و حِمیری بودند و پادشاهان آن قوم را تبایعه میگفتند و تبع اسم عمومی پادشاهان ایشان بوده که زمانی بر تمام عربستان و مقداری از سواحل شرقی افریقا حکومت میکردند آخرین پادشاه ایشان در حدود پانصد سال قبل از بعثت پیغمبر اسلام پادشاهی خوش فکر و نیکوکار بود که از مذهب مردم و پدران خود که بت پرست بودند به دین عیسوی متمایل به یهودی درآمد و مورد وحی الله قرار گرفت و بزرگان را جمع کرده خواست آنان را به دین حق درآورد اکثر آنان نپذیرفتند و با سلطنت او مخالفت کردند و باعث شد که دچار عذاب آسمانی شدند و داستان ایشان در میان مردم عربستان مشهور بود.

تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ: این مطلب که در آیه ۱۶ از سوره «سجده» می باشد یعنی ناآرام میشود و بی قرار میگردد پهلوهای ایشان از خوابیدن در خوابگاه (برای علاقه به نماز شب این پهلو آن پهلو میشود تا برخیزد در نماز ترسها و طمع های خود را نسبت به پروردگار خود بیاد آورد) این لغت از جفا می آید نه از جوف.

تَتَرَّى: این لغت که در آیه ۴۴ از سوره «مؤمنون» آمده یعنی یکی پس از دیگری و پی در پی و این لغت در اصل وترى بوده که واو تبدیل به تاء شده و آن از لغت وتر و متواتر می آید.

تَتَقَلَّبَ: این لغت که در آیه ۳۷ از سوره «نور» آمده یعنی دگرگون میگردد.

تَتَّقُوا: این لغت که در آیاتی از قرآن از جمله آیه ۲۸ از سوره «آل عمران» آمده یعنی پرهیز میکنید و دوری از

کاری بد یا شخص بد یا قانون ضرر زننده بدی میکند و از ضرر آن میترسید در آیه ۲۹ از سوره «انفال» جمله ان تتقوالله یعنی اگر از خطر مجازاتهای الله و اثر قوانین بد و ضرردار الله بترسید و پرهیز کنید (به لغت التقوی مراجعه شود).

تتلقیهم الملائكة: این مطلب که در آیه ۱۰۳ از سوره «انبیاء» آمده یعنی فرشتگان به استقبال ایشان می آیند.

تتماری: این لغت که در آیه ۵۵ از سوره «نجم» آمده یعنی شک می آوری.

تتمنوا: این لغت که در آیه ۳۲ از سوره «نساء» با حرف نفی آمده یعنی آرزو نکنید.

تتنارحوا: این لغت در آیه ۹ از سوره «مجادله» با حرف نهی یعنی نجوا و دم گوشی نکنید.

تتوفیهم الملائكة: این مطلب که در آیه ۲۸ از سوره «نحل» آمده یعنی آنان را ملائکه بطور کامل روحشان را از بدن میگیرند و عبارت دیگر میمیرانند (وفات یعنی مرگ).

تثريب: این لغت که در آیه ۹۲ از سوره «یوسف» آمده یعنی سرزنش کردن، ملامت کردن.

تثقفنهم: این لغت که در آیه ۵۷ از سوره «انفال» آمده یعنی به ایشان پیروز شدی یا یا بایشان دست یافتی، به ایشان رسیدی.

تثیر الارض: این مطلب که در آیه ۷۱ از سوره «بقره» آمده یعنی زمین را بر می انگیزانند که اشاره به این است که زمین را گاو شخم میزند و در آیه ۴۸ از سوره «روم» درباره برانگیزاندن ابر است بوسیله بادهای.

تجارة: این لغت که در آیه ۲۹ از سوره «نساء» و آیه ۲۸۲ از سوره «بقره» و جاهای دیگر قرآن آمده یعنی داد و ستد و خرید و فروش سود دار و این لغت مصدر برای فعل تجر - يتجر.

تجاروا: این لغت که در آیه ۶۵ از سوره «مؤمنون» با علامت نهی آمده یعنی با صدای بلند التماس نکنید.

تجلی: این لغت که در آیه ۱۴۳ از سوره «اعراف» آمده یعنی پردمای از روی خود برداشت و تاثیر وجودی بیشتری از خود نشان داد.

نجهر: این لغت که در آیه ۱۱۰ از سوره «بنی اسرائیل» با علامت نهی آمده یعنی صدایت را زیاد بلند مکن (به لغت

تجوع: این لغت در آیه ۱۱۸ از سوره «طه» با علامت نفی یعنی گرسنه نمیشوی.

تَحَاجُّونَ: این لغت که در آیه ۶۵ از سوره «آل عمران» آمده یعنی با یکدیگر گفتگوی جدل آمیز می کنید و با یکدیگر دلیل خواهی نادانانه میکنید.

تَحَاضُّونَ: این لغت که در آیه ۱۸ از سوره «فجر» با حرف لا آمده یعنی یکدیگر را تشویق نمی کنید.

تَحَاوَر: این لغت در آیه یک از سوره «مجادله» یعنی محاوره و گفتگو.

تُحْبِرُونَ: این لغت که در آیه ۷۰ از سوره «زخرف» آمده یعنی شاد کرده میشوید.

تَحْبِطُ: این لغت که در آیه ۲ از سوره «حجرات» آمده یعنی پوچ و باطل میشود.

تَحَرَّوْا رَشْدًا: این مطلب که در آیه ۱۴ از سوره «جن» آمده یعنی قصد کردند و یا ترجیح دادند راه مستقیمی را (مصدر این لغت تحری است).

تَحْرِیر رَقَبَةٍ: این مطلب که در آیه ۹۸ از سوره «مائده» و آیه ۳ از سوره «مجادله» آمده یعنی آزاد کردن کسی که گردنش تحت اختیار دیگری است یعنی آزاد کردن بنده‌ای که از اربابش ناراضی است و مؤمن و سزاوار آزاد شدن می باشد.

تَحْسِبُ: این لغت در آیه ۴۴ از سوره «فرقان» یعنی گمان می کنی.

تَحْسَدُونَنا: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «فتح» یعنی حسد می برید بما.

تَجَسَّسُوا: این لغت در آیه ۸۷ از سوره «یوسف» آمده یعنی یافتن چیزی از کسی جستجو کنید.

تَحْسُونَهُم: این لغت که در آیه ۱۵۲ از سوره «آل عمران» آمده یعنی میکشید آنان را.

تَحْدُثُونَهُم: این مطلب در آیه ۷۶ از سوره «بقره» با الف و سؤالی یعنی آیا ایشان حدیث میکنند و یا سخن میگویند و یا خبر میدهند.

تَحْذَرُونَ: این لغت در آیه ۶۴ از سوره «توبه» یعنی می ترسید حذر میکنید نمی خواهید ببینید.

تَحْرِثُونَ: این در آیه ۶۳ از سوره «واقع» یعنی میکارید کشت میکنید. (حرث یعنی مزرعه و کاشتن).

تَحْرَصُ: این لغت در آیه ۳۷ از سوره «نحل» یعنی حرص داری، کوشش زیاد داری.

تَحْصُنُ: این لغت که در آیه ۳۳ از سوره «نور» آمده یعنی خود را نگهداشتن و از لغت حصن می آید که به معنای قلعه است یعنی جایی که دیوار محکم دارد تا مردم درون خود را حفظ کند و درباره زن هم به معنای خود را از کار زشت نگه داشتن و عفت داشتن می آید و هم به معنای در قلعه شوهر بودن و شوهر داشتن. (به لغت محصنین و محصنات نیز مراجعه شود).

تَحْصُوهُ: این لغت که بصورت لن تحصوه در آیه ۲۰ از سوره «مزمّل» آمده یعنی هرگز آنرا در شماره دقیق نمی توانید آورید و نمی توانید معلوم کنید و ضبط و مراعات کنید.

تَحِلّ: این لغت که در آیه ۳۱ از سوره «رعد» آمده یعنی در مکان مورد تذکر فروآئی.

تَحَلَّةَ آيْمَانِكُمْ: این لغت که در آیه ۲ از سوره «تحریم» آمده یعنی حلال کردن و گشودن و شکستن قسمهای بیمورد خودتان.

تَحْلُقُوا: این لغت در آیه ۱۹۶ از سوره «بقره» یعنی بتراشید (سرتراشیدن را حلق گویند)

تَحْنُثُ: این لغت که با علامت نهی در آیه ۴۴ از سوره «صاد» آمده یعنی به باطل و گناه متمایل مشو.

تَحْوِيلُ: این لغت که در آیه ۵۶ از سوره «بنی اسرائیل» آمده یعنی تغییر دادن، تبدیل کردن.

تَحِيَّتُهُمْ: این لغت که در آیه ۲۳ از سوره «ابراهیم» آمده یعنی تحیت ایشان و تحیت یعنی انواع شادباشها که بهترین آنها سلام گفتن است و السلام علیکم یعنی همیشه آن سلامتی عالی توأم با رستگاری بر شماها باشد.

تَخَاصُمُ: این لغت که در آیه ۶۴ از سوره «صاد» آمده یعنی گفتگوی دو طرف مخالف هم.

تَخَافًا: این لغت که در آیه ۴۶ از سوره «طه» با علامت نهی آمده یعنی شما دونفر ترس و خوفی نداشته باشید.

تُخَافُ: این لغت که با علامت نهی در آیه ۱۱۰ از سوره «بنی اسرائیل» آمده و درباره نمازهای مستحبی و دعاها می باشد یعنی بسیار آهسته نگو.
(یعنی طوری آنرا نخوان که تلفظ نشود و درون دل باشد).

تَخَالُطُوهُمْ: این لغت که در آیه ۲۲۰ از سوره «بقره» آمده یعنی با ایشان آمیزشی کنید و آنان را در زندگی خود مانند خویشان خود به حساب آورید.

تَخَبْتُ لَهُ قُلُوبَهُمْ: این لغت که در آیه ۵۴ از سوره «حج» آمده یعنی دلهای ایشان نسبت به وعده پیروزی الله در قرآن اطمینان حاصل میکند و متواضع و فروتن میشود.

تَخْرُ الْجِبَالُ: این مطلب که در آیه ۹۰ از سوره «مریم» آمده یعنی آن کوهها فرو میریزند، فرو می افتند.

تَخْرُصُونَ: این لغت که در آیه ۱۴۸ از سوره «انعام» آمده با اینکه هم معنای دروغ میگوئید هست و هم به معنای سخن به خیال و حدس و گمان میگوئید می باشد. با توجه به مطلب قبل آن که گفته شده از گمانها پیروی میکنید یعنی دروغ میگوئید.

تَخْرُقُ الْأَرْضُ: این لغت که در آیه ۳۷ از سوره «بنی اسرائیل» با حرف لن هست یعنی هرگز زمین را سوراخ نمی توانی بکنی یعنی در آن نمی توانی گودالی بس عمیق بوجود آورد (البته این سخن به اشخاص با شخصیت است که به خود می بالند و حال آنکه در کارهای بسیار سخت محتاج به کارگران هستند و حتی به کمک آنها نیز بعضی کارها را نمی توانند انجام دهند تخضعن بالقول: این مطلب که در آیه ۳۲ از سوره «احزاب» با حرف نهی آمده و به زنان پیغمبر است یعنی با مردان در سخن گفتن جدی و بزرگوارانه سخن گوئید نه بصورت تسلیم و فروتنی و لبخند و خواهش و خودمانی که تصور میکنند تسلیم خیالهای باطل ایشان میشوند.

تَخْطِفُ الطَّيْرُ: این مطلب که در آیه ۳۳ از سوره «حج» است یعنی آنرا آن پرنده لاشخور روی ناتوانی می رباید (اشاره به لاشخوران جامعه است که مردم نادان و متمایل به شرک را که چون پرندگان ضعیفی هستند که از آسمان می افتند مورد سوءاستفاده خود قرار میدهند).

تَخْلَتُ: این لغت در آیه ۴ از سوره «انشقاق» یعنی تخلیه و خالی شود (اشاره به بیرون آمدن مواد درون زمین بوسیله استخراج یا آتشفشانهاست در آخر زمان).

تَخْلُدُونَ: این لغت در آیه ۱۲۹ از سوره «شعراء» یعنی بطور خالد و همیشگی می مانید.

تدارک: این لغت که در آیه ۴۹ از سوره «قلم» با حرف لا آمده یعنی به او نمی رسید (به لغت اِدارَکِ علمهم نیز مراجعه شود)

تداینتم: این لغت که در آیه ۲۸۲ از سوره «بقره» آمده یعنی با یکدیگر دین و داد و ستد و یا قرضی را به گردن گرفتید یا خرید و فروش غیرنقدی را به گردن گرفتید که باید مدتی برای انجام کامل آن تعیین نمایید.

تدّخرون: این لغت که در آیه ۴۹ از سوره «آل عمران» آمده یعنی ذخیره میکنید و در اصل تذخرون بوده.

تدرون: این لغت که در آیه ۱۱ از سوره «نساء» با علامت نفی می باشد یعنی نمی دانید و درک نمی کنید از آیه می آید که به معنای درک و معرفت و فهم صحیح و منطقی است.

تدلوأبها الی الحکام: این لغت که در آیه ۱۸۸ از سوره «بقره» آمده یعنی از آن مال به طور رشوه بدهید به قاضیان رشوه گیر.

تدلّی: این لغت که در آیه ۸ از سوره «نجم» آمده اگر از دلو گرفته شود یعنی مانند افتادن دلو در چاه فرو افتاد ولی اگر از دلی گرفته شود یعنی نزدیک شد و معنای دوم به آیه فوق بهتر میخورد زیرا آیه این است ثم دنی فتدلی یعنی شدیدالقوا که جبرئیل باشد بصورت ستاره از آسمان که فرو افتاد به پیغمبر اسلام نزدیک شد و نزدیکتر تا به فاصله کمتر از دو کمان رسید.

تدمر: این لغت که در آیه ۲۵ از سوره «احقاف» است و مشتقات آن در سوره های «اعراف» آیه ۱۳۷ و «محمد» آیه ۱۰ و «بنی اسرائیل» آیه ۱۶ و «شعراء» آیه ۱۷۲ می باشد یعنی ویران و تباه توأم با هلاکت مردم میکند.

تدهن: این لغت در آیه ۹۱ از سوره «قلم» یعنی مدهنه و روغن مالی میکنی سازش میکنی ماست مالی میکنی.

تدور: این لغت در آیه ۱۹ از سوره ۳۳ یعنی دور میزند و میگردد.

تدیرون: این لغت در آیه ۲۸۲ از سوره «بقره» یعنی رد و بدل میکنید.

تذبحوا: این لغت که در آیه ۶۷ از سوره «بقره» آمده یعنی سر حیوانی را برای استفاده از گوشتش ببرید (در آیه فوق گفته شده سر گاوی را ببرید).

تذر: این لغت که در آیه ۲۶ از سوره «نوح» آمده (با علامت نهی) که ماضی آن وذر است یعنی در عذاب کردن آنان کسی را رها نکن و کسی را باقی نگذار.

تذکره: این لغت که در آیه ۲۹ از سوره «دھر» آمده هم معنای پندنامه است و هم مطلبی که یاد گرفتن آن برای رفع احتیاج انسان ضروریست.

تذکر یوسف: این مطلب در آیه ۸۵ از سوره «یوسف» یعنی پیش آمد مربوط به یوسف را بیاد می آوری (یوسف را بیاد می آوری).

تذودان: این لغت که در آیه ۲۳ از سوره «قصص» آمده یعنی آن دو زن از رفتن گوسفندان خود به طرف آب جلوگیری میکردند و آنها را با راندن از آن کار باز میداشتند و مصدر این لغت ذود است.

تذهل: این لغت که در آیه ۲ از سوره «حج» آمده یعنی آن زن از چیزی غافل میشود و چیزی را بواسطه چیزی دیگر فراموش میکند.

ترائب: این لغت در آیه ۷ از سوره «طارق» یعنی استخوانهای سینه که قلب و ریه در آنست.

ترائت الفئتان: این مطلب که در آیه ۴۸ از سوره «انفال» آمده یعنی آن دو گروه روبروی هم قرار گرفتند و همدیگر را دیدند (از رؤیت می آید).

تراث: این لغت با الف و لام عهد در آیه ۱۹ از سوره «فجر» یعنی میراث یتیمان.

ترافی: این لغت که در آیه ۲۶ از سوره «قیامت» آمده به قول بعضی ها یعنی ترقوه‌ها و آن عبارت است از دو استخوان چنبر جلوی گردن است که حلقوم در میان آن دو قرار گرفته و با حلقوم در بالای سینه قرار گرفته در آیه ۸۳ از سوره «واقع» بجای تراقی حلقوم آمده چون هم تراقی و هم حلقوم مکانی است که هنگام مرگ جان انسان از آن ناحیه از بدن خارج میشود و شاید همان نقطه مرگ باشد که نقطه عصبی ای می باشد که ضربه به آن باعث مرگ میشود و نفس زدن قطع میگردد ممکن است التراقی معنای مصدري داشته باشد یعنی آن زمان آخری که از پس آن فساد و مرگ انسان میرسد که همان زمان رسیدن جان به حلقوم و ترقوه است تراقی در حال مصدري یعنی بسوی فساد کشیده شدن کاری و زمان احتضار کسی که میخواهد بمیرد چنین است.

تراود: این لغت که در آیه ۳۰ از سوره «یوسف» آمده یعنی آن زن مراوده دارد و کار بدی را روی هوس از کسی میخواهد.

تربص: این لغت در آیه ۲۳۴ از سوره «بقره» یعنی انتظار کشیدن.

ترتیل: این لغت که در آیه ۴ از سوره «مزل» و آیه ۳۲ سوره «فرقان» آمده یعنی روی دقت لازم برای در نظر گرفتن نظم خاص و فهم حقیقی کلامی آنرا گفتن و خواندن.

ترجف: این لغت که در آیه ۱۴ از سوره «مزل» و آیه ۶ از سوره «نازعات» آمده یعنی به لرزه درخواهد آمد.

ترجمون: این لغت که در آیه ۲۰ از سوره «دخان» آمده یعنی مرا با سنگ زدن بسیار بکشید یا فراری دهید و رجم هم به معنای سنگ زدن برای کشتن است و هم به معنای فراری دادن و طرد کردن (به لغت رجم نیز مراجعه شود).

ترجوا: این لغت که در آیه ۸۶ از سوره «قصص» آمده یعنی امید داشته باشد (رجاء یعنی امید داشتن).

ترجی: این لغت که در آیه ۵۱ از سوره «احزاب» آمده یعنی کنار میزنی و عقب می اندازی برای استفاده بعد.

تردی: این لغت که در آیه ۱۱ از سوره «لیل» آمده و نیز مشتقات آن در آیه ۱۶ از سوره «طه» و ۵۶ از سوره «صافات» یعنی سقوط کرد و به پستی و بدبختی دچار شد.

ترقب: این لغت که در آیه ۹۴ از سوره «طه» با حرف لم آمده یعنی مراقبت و مراعات نکردی.

ترقی: این لغت که در آیه ۹۳ از سوره «بنی اسرائیل» آمده یعنی بالا بروی.

ترکین: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «انشقاق» یعنی حتماً طی می کنید سیر میکنید، میروید.

ترکن: این لغت که در آیه ۷۳ از سوره «بنی اسرائیل» یعنی متمایل میشوی.

ترمیهم: این لغت که در آیه ۴ از سوره «فیل» آمده یعنی به آنها می افکندند (تاء تانیث بجای فاعل جمع آمده).

ترن: این لغت که در آیه ۳۹ از سوره «کھف» با علامت شرط آمده یعنی اگر مرا می بینی (از رؤیت می آید).

ترهون: این لغت که در آیه ۶۰ از سوره «انفال» آمده یعنی می ترسانید.

ترهقها قتره: این مطلب که در آیه ۴۱ از سوره «عبس» آمده یعنی به آنها میرسد کدورت و تیرمروزی.

ترهقنی من امری عسراً: این جمله که با علامت نهی (لاترهقنی) در آیه ۷۳ از سوره «کهف» آمده یعنی از کاری که کردم به من سختی نرسان و بر من سخت نگیر.

تریحون: این لغت در آیه ۶ از سوره «نحل» یعنی چارپایان را به استراحت گاهشان بر میگردانید.

تزال: این لغت با علامت نفی در آیه ۱۳ از سوره «مائده» یعنی همیشه و بی توقف.

تزاورعن کهفهم: این مطلب که در آیه ۱۷ از سوره «کهف» می باشد یعنی منحرف و برگشته میشود از غار ایشان.

تزدری: این لغت که در آیه ۳۱ از سوره «هود» است یعنی خوار و حقیر می بیند (چشمان شما).

تزکوا: این لغت که در آیه ۳۲ از سوره «نجم» با علامت نهی آمده بجای تزکون می باشد و چون بعد آن انفسکم می باشد یعنی خودتان را پاک از عیبها معرفی نکنید و خود را به عیب ناپاکی نداشتن مدح نکنید اگر بدون لفظ نفس بود یعنی از عیب (کسی را) پاک نکنید. به لغت یزکیهم مراجعه شود.

تزیر: این لغت که با علامت نفی بر سر آن در سوره «نجم» آیه ۳۸ آمده یعنی بار برمیدارد (از وزر می آید).

تزغ: این لغت که در آیه ۸ از سوره «آل عمران» آمده (با علامت نهی) یعنی کج و منحرف از راه راست نگردان (از لغت زیغ می آید).

تزل: این لغت که در آیه ۹۴ از سوره «نحل» آمده یعنی لغزش میخورد، بلغزد.

ترهق: این لغت که در آیه ۵۵ از سوره «توبه» آمده یعنی بیرون برود.

تریلوا: این لغت که در آیه ۲۵ از سوره «فتح» یعنی جدا بودند، کنار بودند.

تسّموا: این لغت که با علامت نهی در آیه ۲۸۲ از سوره «بقره» آمده یعنی از آن چیز، ملول و دلنگ نشوید.

تُسبح له السموات السبع: این مطلب که در آیه ۴۴ از سوره «بنی اسرائیل» آمده یعنی پاک و منزّه می‌شمرند الله را آسمانهای هفتگانه منظومه شمسی (با زبان حال قدرتهائی که در آسمانهای هفتگانه از الله است الله را از توصیفهای

غلط مشرکان پاک و منزله جلوه می‌دهد و دانشمندان درک کننده این زبان حال را از اشیاء می‌شنوند که می‌گوید چنین خالق شفیع و وزیر و کمک و پسر و دختر و زن و مظهر ندارد (به لغت سَبَّح و لغت سماء مراجعه شود).

تسبوا: این لغت که با علامت نهی در آیه ۱۰۸ از سوره «انعام» آمده یعنی بدگوئی دشنام آمیز نکنید.

تستانسوا: این مطلب که در آیه ۲۷ از سوره «نور» آمده یعنی درخواست آشنائی و الفت بکنید و اجازه ملاقات و دیدن بگیرید.

تستبین: این لغت در آیه ۵۵ از سوره «انعام» یعنی روشن و واضح می‌شود.

تستخفونها: این مطلب که در آیه ۸۰ از سوره «نحل» آمده یعنی آنها را به آسانی و سبکی بر میدارید و جابجا می‌کنید.

تسترضعوا: این لغت که در آیه ۲۳۳ از سوره «بقره» است یعنی دایه برای شیردادن بخواهید.

تستغیثون: این مطلب که در آیه ۹ از سوره «انفال» آمده یعنی کمک می‌طلبید.

تستفتیان: این مطلب که در آیه ۴۱ از سوره «یوسف» آمده یعنی شما دو تا فتوا و نظر می‌خواهید.

تستقسموا: این لغت در آیه ۳ از سوره «مائده» یعنی سهم و قسمت می‌خواهید.

تستوعلی ظهوره: این مطلب در آیه ۱۳ از سوره «زخرف» یعنی بر پشت های آنها قرار می‌گیرید.

تستکثر: این مطلب که در آیه ۶ از سوره «مدثر» پس از لاتمنن آمده یعنی منت مگذار که کار خیر خودت را زیاد بشماری و زیاد بدانی.

تسجد: این لغت که در آیه ۷۵ از سوره «ص» آمده یعنی سجده کنی و سجده یعنی سرفروود آوردن و اطاعت کردن و پذیرفتن دستورات چون ابلیس از جن و ضد ماده بود و کمتر برای انسانها مفید بود قابل آن نبود که از انسانها اطاعت کند و لذا به نفع آدم سجده نکرد. (به لغت ابلیس مراجعه شود).

تسخرون: این لغت که در آیه ۳۸ از سوره «هود» آمده یعنی مسخره و استهزاء می‌کنید.

تسرحون: این لغت که در آیه ۶ از سوره «نحل» است یعنی رها میکنید، بیرون میکنید.

تسم آیات: این مطلب در آیه ۱۲ از سوره «نمل» به معنای ۹ نشانه و معجزه از جانب الله برای فرعونیان بوسیله موسی است و آن نه معجزه عبارتند از ۱- مار شدن عصا ۲- سفید و براق شدن ترس آور دست موسی وقتی از گریبان بیرون می آورد ۳- طوفان ۴- ایجاد ملخهای خورنده زراعتها ۵- قمل ۶- پیدایش بچههای قورباغه بسیار در آبهای خوراکی مردم ۷- پیدایش خون در آبهای آشامیدنی (چون طوفان در عربی به معنای باران و تگرگ سیل آساست و هم مرگ و میر عمومی از وبا و طاعون این لغت در قرآن شامل دو نشانه و معجزه میشود و همچنین لفظ قمل چون به معنای گرد و غبار می باشد شامل دو معجزه دیگر ایجاد شده از گرد و غبار میشود که در تورات آمده یکی پشهائی که انسانها و بهائم را اذیت میکردند و دوم ایجاد سوزش در انسانها و بهائم که باعث پیدایش دملها میشد. به آیه ۱۳۳ از سوره «اعراف» و باب ده از سفر خروج تورات مراجعه شود).

تسنیم: این لغت که در آیه ۲۷ از سوره «مطففین آمده در اصل مصدر است یعنی چاق و برجسته کردن علف سنام با کوهان شتر را بر این اساس لغت تسنیم اسم صفت چیز است در شراب بهشت که باعث کف کردن و بالا آمدن آن در هنگام ریختن شراب از ظرف مهر و موم شده آن در پیاله شراب می شود و اینکه میگویند آب مخصوصی در بهشت بنام تسنیم درست نیست زیرا باید چیزهای بهشت توصیف شده در قرآن به صفاتی متصف شود که بشود در زبان عرب آنرا توصیف کرد.

تسور و المحراب: این مطلب که در آیه ۲۱ از سوره «ص» آمده یعنی از دیوار محراب بالا آمدند و به محراب و جایگاه نشستن داوود که مکان قضاوتش بود خود را نشان دادند.

تسیر الجبال سیراً: این مطلب که در آیه ۱۰ از سوره «طور» است یعنی کوهها به روان شدن مخصوصی روان میشوند (علامت نزدیک شدن متلاشی شدن زمین است).

تسیمون: این لغت که در آیه ۱۰ از سوره «نحل» می باشد یعنی چارپایان خود را میچرانید.

تشافون فیهم: این مطلب که در آیه ۲۷ از سوره «نحل» است یعنی با هم درباره آنان دشمنی میکردید اشاره به مخالفت و دشمنی مریدان پیشوایان سوءاستفادهچی مذهبی است که بجای اطاعت از متن پغامهای الله فتوهای مختلف دینی و مذهبی انحرافی خود را راه الله میدانند و مریدان آنان، آنان را در اطاعت بندهوار و عبودیت شریک الله حساب میکنند و به دشمنی با یکدیگر میپردازند.

تشتروا: این لغت که در آیه ۴۱ از سوره «بقره» و ۴۴ از سوره «مائده» با علامت نهی آمده و جاهای دیگر که مشتقات آنست یعنی نفروشید به شرطی که مفعول اول آن مفعول به باشد، اگر مفعول اول آن مفعول به نباشد یعنی

نخريد و اگر فقط يك مفعول داشته باشد اگر معنای خريد بهتر ميخورد خريدن می باشد .

تشخيص: اين لغت كه در آيه ۴۲ از سوره «ابراهيم» يعنى خيره ميشود .

تشطط: اين در آيه ۲۲ از سوره «ص» با علامت نهی آمده يعنى از حق تجاوز نكن (شطط يعنى سخن ناحق) .

تشرعون: اين لغت كه در آيه ۱۵۴ از سوره «بقره» با علامت نفی آمده يعنى درك نمى كنيد .

تشقق السماء بالغمام: اين مطلب كه در آيه ۲۵ از سوره «فرقان» آمده يعنى آسمان زمين آخرت بوسيله پيدا شدن آن ابر مخصوص (كه شخصيت قابل رؤيتى از الله مى باشد) شكاف ميخورد و آن ابر در شكاف آسمان پيدا ميشود .

تشتت بى الاعداء: اين مطلب با علامت نهی در آيه ۱۵۰ از سوره «اعراف» يعنى بوسيله اذيت من دشمنان را شاد مكن (اشصات يعنى خوشحال كردن كسى از اذيت و ناراحت كردن كسى ديگر).

تصبح: اين لغت در آيه ۴۰ از سوره «كهف» يعنى ميشود و در اینجا به معنای صبح ميكند نيست .

تصبحون: اين لغت در آيه ۱۷ از سوره «روم» يعنى صبح ميكنيد .

تصدق علينا: اين مطلب كه در آيه ۸۸ از سوره «يوسف» آمده يعنى بر ما خوبي كن و بخشش نما .

تصدون: اين لغت در آيه ۹۹ از سوره «آل عمران» يعنى باز ميداريد .

تصدية: اين لغت كه در آيه ۳۵ از سوره «انفال» آمده يعنى دو كف دست بهم زدن .

تصريف الرياح: اين مطلب كه در آيه ۱۶۴ از سوره «بقره» آمده يعنى گرداندن باد از طرفى به طرف ديگر .

تصطلون: اين لغت كه در آيه ۷ از سوره «نمل» آمده يعنى گرم ميشويد .

تصعر خدك: اين لغت كه با علامت نهی بر سر آن در آيه ۱۸ از سوره «لقمان» آمده يعنى براى كم محلى و بى اعتنائى طرف صورت خود را از كسى برنگردان .

تصفي: اين لغت كه در آيه ۱۱۳ از سوره «انعام» آمده يعنى تمايل نمايد و مايل شود .

تصفحوا: این لغت که در آیه ۱۴ از سوره «تغابن» آمده یعنی در گذرید و گذشت کنید.

تُصَلَّ: این لغت که در آیه ۸۴ از سوره «توبه» با علامت نهی آمده بواسطه وجود علی بعد از آن یعنی توجه نکن.

تَصْلِيَة: این لغت که در آیه ۹۴ از سوره «واقعه» آمده یعنی رسیدن حرکت کننده به چیزی همانطور که در مسابقه اسب دوانی دهنده دوم به اولی میرسد.

تَصْلِي: این لغت که در آیه ۴ از سوره «غاشیه» است یعنی میسوزند یا داخل میشوند یا ملازم هستند و داخل میشوند یعنی در موقع لازم و در زمانهای معین داخل شعله‌های آتش میشوند و میسوزند یعنی گاه بگاه میسوزند نه همیشه بسوزند و این لغت در آیه بالا شامل هر سه میگردد.

تَضْحِي: این لغت که در آیه ۱۱۸ از سوره «طه» با علامت نفی آمده یعنی گرمای زیاد خورشید را نمی بینی.

تَطَاوُل: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «قصص» یعنی دراز شد.

تَطْوَع: این لغت که در آیه ۱۸۲ از سوره «بقره» آمده یعنی به گردن گرفت.

تَطْثُوها: این لغت که در آیه ۲۷ از سوره «احزاب» آمده و بر سر آن لم می باشد یعنی آنرا قدم نگذاشتید، به آنجا نرفتید.

تَطِيرُنَا بَكُم: این مطلب که در آیه ۱۸ از سوره «یس» آمده یعنی شما را به فال بد گرفتیم و وجود شما برای ما شوم است.

تَظَاهِرَا: این لغت که در آیه ۴۸ از سوره «قصص» آمده یعنی آن دو نفر هم پشت شده‌اند و به یاری هم برخاسته‌اند از لغت ظهر به معنای پشت آمده.

تَظَاهِرُونَ مِنْهَن: این مطلب که در آیه ۴ از سوره «احزاب» آمده یعنی شما مردان از آن زنان اظهار میکنید یعنی میگوئید پشت همسران مانند پشت مادران می باشد و به همسران میگوئید من تو را مانند مادرم تصور میکنم و حس شهوانی نسبت به تو ندارم این رسم در عرب جاهلیت بود و باعث دوری همیشگی مرد از زن خود بدون طلاق میشد و این رسم غلط برای مسلمانان حرام شد. (در سوره مجادله).

تظلم منه شيئاً: این مطلب که در آیه ۲۳ از سوره «کهف» با علامت لم آمده یعنی از آن چیزی کم نمی آورد.

تظلموا این لغت که در آیه ۱۱۹ از سوره «طه» با علامت نفی آمده یعنی تشنه نمی شوی.

تظن: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «قیامت» یعنی یقین میکند (مؤنث برای جمع) و میداند و در آیه ۱۰ از سوره «احزاب» بصورت تظنون یعنی گمان میکنید چون ظن در کلمات عرب هم برای یقین استعمال میشود و هم برای گمان و از قرینه حقیقت آن معلوم میشود.

تظهرون: این لغت که در آیه ۱۸ از سوره «روم» آمده یعنی ظهره میکند و مقصود زمان میان کار قبل از ظهر و کار بعد از ظهر است که زمان قوه گرفتن انسان از غذا خوردن و استراحت کردن است برای کار دوباره روز و این وقت که وقت خواندن نماز ظهر در قرآن است از زمان شدت حرارت خورشید که آنرا ظهر می نامند شروع میشود تا اول وقت نماز قبل از غروب که آنرا نماز عصر یا نماز مساء هم میگویند معمولاً در صدر اسلام موقع رفتن به کار بعد از ظهر، اول به مسجد میرفتند و نماز جماعت ظهره را میخواندند و پس از آن به کار میرفتند و خواندن نماز ظهره در اول ظهر در سنت مکتوبه پیغمبر اسلام مکروه شده چون مردم سر ظهر خسته هستند و کسل می باشند و روایات خلاف آن جعلی هستند به لغت صلوة مراجعه شود.

تعاسرتم: این لغت که در آیه ۶ از سوره «طلاق» آمده یعنی با هم به سختی افتادید یا با هم توافق نکردید با هم سخت در افتادید.

تعاطی: این لغت که در آیه ۲۹ از سوره «قمر» آمده یعنی برای کاری آماده شد و تصمیم گرفت.

تعیشون: این لغت که در آیه ۱۲۸ از سوره «شعرا» آمده یعنی کار عبث و بیهودهای صرفاً برای منیت خود و کوچک و پست شمردن دیگری میکنید.

تعالوا: این در آیه ۵ از سوره «منافقون» یعنی پیش بیائید، بیایند.

تعالی: این در آیاتی شبیه به آیه ۳ از سوره «جن» یعنی بس برتر.

تعبد: این لغت که در آیه ۴۳ از سوره «مریم» آمده یعنی رسم بندگی بجا می آوری و اطاعت بندموار میکنی باید دانست این لغت و تمام مشتقات آن را که در قرآن بسیار است و اساس توحید اسلام می باشد متأسفانه از روی نادانی و تقلید از غرض رانان قدیمی می پرستی و پرستش میکنی معنا کرد مانند که به معنای پرستاری میکنی می باشد و از پرستاری بت و بتخانه سرچشمه گرفته و یک لغت نامفهوم برای فارسی زبانان امروز است که از زبان

فارسی زرتشتیان قدیم گرفتارند و حال آنکه تعبد و عبودیت و عبادت و مشتقات آن به آن معنا نیست بلکه به معنای رسم بندگی بجای آوردن و اطاعت بندهواراست و اگر این لغت در آیه بالا برای بتهای ساختگی بی جان و مجسمه‌های بتهای هم عقیده‌های پدر ابراهیم استعمال شده با توجه به دو آیه بعد که بجای عبادت بت عبادت شیطان آمده باید متوجه شد که در اصل مورد عبودیت بت پرستان بتهای ساخته شده نبوده و نیستند بلکه آن سوءاستفاده‌چیان مذهبی شیطان صفتی هستند که از این بتان بی جان با عنوان کردن اینکه این بتان مظهر مقدسانی هستند سوءاستفاده میکنند یعنی ابتدا با تبلیغاتی عوام فریبانه مردم را وادار به اطاعت بندهوار از موهوماتی میکنند که آنها را بنام صاحب اصلی بت که یک شخصیت روحی یا انسانی یا حیوانی یا آسمانی است ساختارند مانند اینکه موهوماتی را به نام معجزات عیسی یا علی و حسین میسازند به طرزى که مردم آن موهومات را راست و خود را غلام و بنده این مقدسان ناموجود بدانند و از این مبلغان موهومات، اطاعت بندهوار کنند و تصور کنند اطاعت بندهوار از این مبلغان که شیطانهای بیش نیستند اطاعت از الله و عیسی و علی و حسین و خورشید و ماه است و برای اینکه همیشه این مقدسان بیاد مردم باشد برای ایشان که مرده هستند و برای این مجسمه و گنبد و بارگاه بی جان رسم بندگی بجای می آورند پس هر بت بندهای در حقیقت از سه نوع بت بنام یک نوع بت که در اصل خودش بت نبوده و شاید هم مخالف بت بندگی بوده و شخصیتی خوب و مقدس و موحد چون امامان خوب و پیغمبر بوده اطاعت بندهوار میکند این سه نوع بت یکی آن شخصیت خوب و دوم مجسمه یا گنبد و بارگاه او و سوم آن شیطانهای که بنام آن دو موهوماتی به نفع خود و ماندهای خود ساختارند.

تعبرون: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «یوسف» یعنی توضیح میدهید و تعبیر میکنید در زبان عرب تعبیر و تفسیر و توضیح و تأویل تقریباً به یک معناست یعنی معنای روشن کلامی مبهم را گفتن البته هر یک از این لغات در غیر مورد کلام معانی دیگر هم دارند.

تعدوا: این لغت در آیه ۲ از سوره «مائده» یعنی تجاوز کنید، دشمنی کنید.

تعثوا: این لغت که با علامت نهی در آیه ۶۰ از سوره «بقره» آمده یعنی در فساد کاری زیاد عمل کننده نباشید.

تعديل: این لغت در آیه ۷۰ از سوره «انعام» یعنی عوض و چیزی را بطور مساوی در وزن یا ارزش میدهی (با لفظ ان یعنی اگر عوض چیزی بطور مساوی بدهی).

تعديلوا: این لغت که در آیه ۱۲۹ از سوره «نساء» با لفظ لن آمده یعنی هرگز به مساوات نمی توانید نسبت به چند زن که دارید رفتار کنید و این آیه را بیشتر مفسران ناسخ آیه ۳ از سوره نساء گرفتارند و متوجه نشدند که عدل که در این آیه به معنای مساوات آمده در آیه ۳ به معنای عدم ظلم است نه مساوات لذا در آیه اول، عدم عدل جایز شمرده شده و در آیه دوم حرام و نیز در آیه ۷۰ سوره «انعام» به معنای عوض و مساوی چیزی آمده نه مساوات و نه ضد ظلم.

تعدوا: این لغت که در آیه ۱۵۳ از سوره «نساء» با علامت نهی آمده یعنی تجاوز نکنید (از قانون تعطیل شنبه تجاوز نکنید).

تعرج الملائكة والروح: این جمله که در آیه ۴ از سوره «معارج» آمده یعنی آن ملک های مخصوص و آن روح مخصوص پله پله بالا میروند و یا مرحله به مرحله بالا میروند (فعل مفرد است برای فاعلهای جمع و متعدد) با توجه به آیات مختلفی در قرآن در این زمینه و با توجه به آیه ۵ از سوره «سجده» و آیات ۶۷ تا ۶۹ از سوره «زمر» این ملکهای پله پله بالا رونده هفت زمین و آسمان منظومه شمسی و عوامل مختلف مادی آن و ارواح مردگان بشر است و جاذبه خورشیدی آنها روح موجود در این آیه است در زمین تا رسیدن ارواح مردگان به زمین بهشت و جهنم (به کتاب معجزات علمی قرآن مراجعه شود).

تعس: این لغت که در آیه ۸ از سوره «محمد» آمده یعنی سرنگونی و بدبختی و بدی مخصوصی که در آخرت دچار کافران میشود.

تعضوهن: این لغت در آیه ۲۳۲ سوره «بقره» آمده یعنی آن زنهارا جلوگیری نکنید و مانع نشوید.

تعفف: این فعل که با علامت نهی در آیه ۲۷۳ از سوره «بقره» آمده یعنی خود را از کاری که خوب نیست نگه داشتن و حفظ کردن و در آیه مزبور مقصود حفظ آبرو و خودداری از گدائی و سؤال است.

تعلن علواً کبیراً: این مطلب که در آیه ۴ از سوره «بنی اسرائیل» آمده یعنی برتری جوئی میکنید برتری جوئی بزرگی.

تعولوا: این لغت که با علامت نهی در آیه ۳ از سوره «نساء» آمده یعنی ظلم نکنید و از حق کنار نروید.

تعیها: این لغت که در آیه ۱۲ از سوره «الحاقه» آمده یعنی آن چیز مؤنث آنرا در خود جای میدهد اشاره به گوش پند گیر است که پندهای مورد نظر را در گوش میگیرد و گوش میدهد.

تغابن: این لغت که در آیه ۹ از سوره «تغابن» با الف و لام عهد همراه با یوم آمده یعنی آن روزی که مغبون شدن از یکدیگر را می فهمند و می بینند اشاره به زمانی است که کفران کنندگان دین حق که مرید و مراد یکدیگر در دنیا بودند می فهمند که از یکدیگر در دنیا فریب خوردند و در معامله با یکدیگر مغبون شدند هم فریب دهنده و هم فریب خورنده بوسیله یکدیگر ضرر دیدند برخلاف تصور دنیائی ایشان که تصور میکردند از فریب یکدیگر سود بردند.

تغرب فی عین حمئه: این عبارت که در آیه ۸۶ از سوره «کهف» آمده یعنی پنهان می شود و غروب میکند در چشمای گل آلود و باید دانست که تغرب یعنی پنهان میشود و آنانکه ترجمه کرده اند فرو میرود غلط است و این مسلم است که هرکس در موقع غروب آفتاب هرکجا باشد می بیند که خورشید در قسمت غربی مکان خود غایب می شود چه آن مکان کوه باشد و چه دشت و چه دریا یا دریاچه و همه کس با اینکه این را می بینند هرگز تصور نمی کنند که خورشید در آنجا واقعاً فرو رفته باشد بلکه میدانند این دیدن چشمی است نه حادثه حقیقی.

تغلوا: این لغت که در آیه ۱۷۱ از سوره «نساء» با علامت نهی آمده یعنی غلو نکنید و غُلُو یعنی زیاده کردن و زیاد شدن و از حد تجاوز کردن و بزرگ شدن و بلند کردن (هم لازم و هم متعدی استعمال میشود) و این غلو در دین همانطور که در آیات بعد این آیه به مسیحیان نسبت داده شده یعنی نسبتهای بیش از آنچه سزاوار است به پیغمبران و امامان دینی دادن چنانچه مسیحیان عیسی را پسر خدا میدانند و او را وکیل و همه کاره خود می شمارند و مسلمانان نیز مانند آنها پیغمبر اسلام و یا شیوخ و اقطاب صوفیه را با اینکه مردماند باب الحوائج خود تصور میکنند بدون توجه به این آیات که میگوید فقط الله وکیل و همه کاره تمام مردم مخصوصاً دینداران حقیقی است.

تغن: این لغت که در آیه ۲۴ از سوره «یونس» با علامت جهد آمده در این جمله یعنی در آن مکان نباتاتی نبود یا زندگی نباتی نبود فروآوانی نباتی نبود و این لغت از غنی می آید که به معنای مال دار است و این لغت در آیه ۶۸ از سوره «هود» هم آمده یعنی چنان مردند که گوئی در آنجا زنده نبودند.

تفادوهم: این لغت که در آیه ۸۵ از سوره «بقره» آمده یعنی ایشان را با گرفتن فدیة آزاد میکنید و فدیة یعنی چیزی را به جای چیزی یا کاری بدهند یا بگیرند.

تُفتنون: این مطلب که در آیه ۴۷ از سوره «نمل» آمده یعنی مورد آزمایش همراه با ضرر و بلا قرار میگیرند (فته یعنی آزمایش همراه با بلا و آشوب).

تفتنوا: این مطلب در آیه ۸۵ از سوره «یوسف» یعنی همیشه و این بصورت فعل مضارع یا ماضی همراه با فعل دیگر که اصل است استعمال میشود.

تفت: این لغت که در آیه ۲۹ از سوره «حج» یعنی چرک و کثافت.

تفجیر: این لغت که در آیه ۹۱ از سوره «بنی اسرائیل و جای دیگر آمده و برای آب چشمه استعمال میشود یعنی شکافتن یا باز کردن و روان کردن آب چشمه و برای روان کردن آب هم گفته میشود.

تفسحوا: این فعل که در آیه ۱۱ از سوره «مجادله» آمده یعنی جا باز کنید و وسعت بدهید محل نشستن خود را تا

مردم بیشتری در مجلس شما جای بگیرند.

تفسقون: این لغت که در آیه ۲۰ از سوره «احقاف» آمده یعنی فسق می کنید و فسق یعنی تجاوز از راه حق و تجاوز از دستورات دین حق که گناه است چه این تجاوز کم باشد که در آیه ۶ از سوره «حجرات» آمده و اشاره به یک اشتباه است که از عدم دقت در بدست آوردن خبر صحیح حاصل شد و نزدیک بود باعث خطری بزرگ شود و چه بسیار که در آیه بالا و آیه ۴۹ از سوره «مائده» آمده که شامل انواع گناهها و سرکشی ها و تجاوز از قوانین حق می شود.

تفسیر: این لغت به معنای توضیح دادن برای روشن کردن موضوعی است و اگر کسی توضیحاتی گمراه کننده دهد آنرا تفسیر غلط می گویند و این لغت در آیه ۳۳ از سوره «فرقان» آمده است و تفسیر به رأی آن است که برخلاف قانون تفسیر در زبان عرب تفسیر کنند و تفسیرهای منسوب به امامان یا پیغمبر اگر برخلاف قانون تفسیر باشد مجعول و اتهام به پیغمبر و امام است به لغت تأویل مراجعه شود.

تفقدون: این لغت در آیه ۷۱ و ۷۲ از سوره «یوسف» آمده یعنی گم می کنید و چون بر سر آن لفظ ماذا آمده یعنی چه چیز گم کردماید؟

تفقد: این لغت که از باب تفاعل در آیه ۲۰ از سوره «نمل» آمده یعنی جستجوی چیزی گم شده را کرد یا جویای آن چیز گمشده شد (سلیمان جویای آن پرنده مخصوصی که هدهد بود شد).

تفکّهون: این لغت که در آیه ۶۵ از سوره «واقعہ» آمده در آنجا یعنی از زراعت خود پشیمان میشوید. البته در جاهای دیگر به معنای تعجب می کنید و لذت می برید و بهره می برید و میوه میخورید هم هست.

تفندون: این لغت که در آیه ۹۴ از سوره «یوسف» آمده یعنی مرا انکار می کنید، مرا ملامت میکنید، مرا کج تصور میکنید.

تفور: این لغت که در آیه ۷ از سوره «ملک» آمده یعنی آن مؤنث (دوزخ) میجوشد و منظور این است که مانند بالا پریدن آبی که میجوشد یا چشمهای که میجوشد شعلههای آتش دوزخ به بالا می پرند.

تفیء: این لغت که در آیه ۹ از سوره «حجرات» آمده یعنی آن مؤنث (طایفه و گروه) باز میگردد.

تفیض: این فعل که در آیه ۸۳ از سوره «مائده» آمده یعنی آن مؤنث روان میشود (ریزان میشود) (چشمان ایشان از اشک ریزان میشود).

تَفِیْضُونِ فیه: این فعل که در آیه ۶۱ از سوره «یونس» آمده یعنی در آن مشغول میشوید و بدان می پردازید و داخل میشوید.

تَقَاسَمُوا: این فعل که در آیه ۴۹ از سوره «نمل» آمده یعنی با یکدیگر قسم خوردند.

تَقَرَّضَهُمْ: این مطلب که در آیه ۱۷ از سوره «کهف» آمده یعنی میبرید و قطع میکرد ایشان را یا ردیف ایشان قرار میگرفت یا روی بر میگرداند از ایشان (درباره نور خورشید نسبت به درب غار و اصحاب کهف است)

تَقْضَى: این لغت که در آیه ۷۲ از سوره «طه» آمده یعنی تو دستور قاطع میدهی و فرمان میدهی و قضاوت قطعی و لازم الاجرا میکنی.

تَقَف: این لغت که در آیه ۳۶ از سوره «بنی اسرائیل» با علامت نهی آمده یعنی پیروی مکن از قفای کسی مرو.

تَقُولَ: این لغت در آیه ۴۴ از سوره «الحاقه» و آیه ۳۳ از سوره «طور» آمده یعنی از خود دروغی را ساخت.

تَقْوِیم: این لغت که در آیه ۴ از سوره «تین» آمده یعنی وضعیتی درست و معتدل و روی میزان صحیح و حساب دقیق چیزی را بدست آوردن.

تَقْهَر: این لغت که در آیه ۹ از سوره «ضحی» آمده و با علامت نهی است یعنی قدرت و شدت و غلبه نشان نده و خشم نگیر.

تَك: این لغت که در آیه ۱۷ از سوره «هود» با علامت نهی آمد یعنی نباش و در این آیه بجای لاتکن است.

تَکَاثُر: این لغت که در اول سوره «تکاثر» است یعنی فخر و مباهات کردن در بیشتر داشتن از یکدیگر.

تَکْذِبَان: این مطلب که با تشدید دال در چند آیه از سوره «الرحمن» تکرار شده چون بصورت تکذبان به میباشد یعنی شما دو گروه انکار میکنید و تکذیب در جایی به معنای دروغ پنداشتن می باشد که مفعول آن مفعول ساده باشد نه مفعول به یا مفعول عنه.

تَکْرِمُون: این فعل که در آیه ۱۷ از سوره «فجر» با علامت نفی آمده

تکفرون: این لغت که مشتقاتش در قرآن فراوان است یعنی کفران میکنید و کفر و کفران یعنی فایده چیزی را دیدن و از پذیرفتن آن سرباز زدن و آنرا نادیده گرفتن و مخفی داشتن و ناسپاسی کردن. کافر به کسی میگویند که حق را بشناسد و زیر بار آن نرود و همانطور که مخالف حق نسبت به حق کافر است طرفدار حق نیز نسبت به باطل کافر است یعنی باطل را می شناسد و مخالفت میکند و انکار کردن را چه در مورد حق باشد یا باطل کفران و هم کفر می گویند و پوشیدن چیزی را هم بوسیله چیزی کفر میگویند ولی کفران نمی گویند و کفر و کفران غیر شرک است و اگر به معنای انکار باشد ضد ایمان است.

تلاوت: این لغت که در آیه ۱۲۱ از سوره «بقره» آمده یعنی نوشتن را خواندن و خواندن به حق و صحیح آن است که معنای آنرا هم بفهمیم نه آنکه بخوانیم و چیزی از معنایش را ندانیم و یا نخواهیم از آن راهنمایی شویم (مانند اکثر مذهبی های دنیا)

تلبثوا: این لغت که در آیه ۱۴ از سوره «احزاب» با علامت مای نافیہ آمده یعنی درنگ نمی کردند (در خانه خود در مقابل فتنه درنگ نمی کردند یعنی پافشاری نمی کردند)

تلبسوا: این لغت در آیه ۷۱ از سوره «آل عمران» یعنی مخلوط و مشته میکنند. و در آیه ۱۴ از سوره «نحل» به فتح باء یعنی می پوشانید.

تلظى: این لغت که در آیه ۱۴ از سوره «لیل» آمده یعنی آتشی که زبانه میکشد.

تلفح: این لغت که در آیه ۱۰۴ از سوره «مؤمنون» آمده یعنی آتش صورت را میسوزاند.

تلقاء: این لغت که در آیه ۱۵ از سوره «یونس» آمده از ملاقات می آید یعنی نزد و پیش کسی و تلقاء نفسی یعنی از نزد خودم از پیش خودم از طرف خودم.

تلقف: این لغت که در آیه ۶۹ از سوره «طه» آمده یعنی به سرعت میخورد، می بلعد، غذا را در گلو فرو می برد.

تلقونه: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «نور» یعنی از این و آن آنرا دریافت میکردید (از زبان هم میگرفتید)

تلمزوا: این لغت که با علامت نهی در آیه ۱۱ از سوره «حجرات» آمده یعنی یکدیگر را با زبان و یا با اشاره چشم عیب نگوئید، عیب تراشی نکنید.

تلووا: این لغت که در آیه ۱۳۵ از سوره «نساء» آمده یعنی کج عمل کنید. کج شهادت بدهید زبان را در شهادت

بیچانید و در آیه ۱۵۳ از سوره «آل عمران» که لاتلون است یعنی خود را بطرف کسی کج نمی کردید و برای کسی بر نمی گشتید و توجهی به کسی نمی کردید.

تله: این لغت که در آیه ۱۰۳ از سوره «صافات» آمده یعنی او را روی جای برجستهای از زمین (از طرف پیشانی) افکند روی تلی از خاک نهاد.

تلهمک، تلّهی، ألهمک، لاهیة: این چهار لغت که به ترتیب در آیه ۹ از سوره «منافقون» و آیه ۱۰ از سوره «عبس» و آیه اول از سوره «تکواثر» و آیه ۳ از سوره «انبیاء» آمده‌اند از لغت لهو می آیند که به معنای سرگرم و مشغول شدن به چیزی است که از چیز لازم دیگری انسان را غافل نماید اولی که با علامت نهی آمده یعنی شما را مشغول نگرداند و دومی که قبل آن عنه می باشد یعنی از او به کسی دیگر سرگرم می‌شوی سومی یعنی شما را سرگرم کرد و چهارمی یعنی در حال سرگرمی و غفلت.

تُمار: این لغت که در آیه ۲۲ از سوره «کهف» با علامت نهی آمده یعنی بحث و گفتگو و مجادله توام با لجبازی مکن.

تمتع بالعمرة الى الحج: این در آیه ۱۹۶ سوره «بقره» یعنی برخوردار شد و موفق شد در تصمیم به حج عمره حج اصلی را هم انجام دهد و این برای کسانی است که از دور از مکه برای حج عمره میروند و تصادفاً می بینند به زمان مقرر حج اصلی رسیده‌اند و فرصت دارند که حج اصلی را هم انجام دهند لذا خود را به حاجیان اصلی رسانده و اعمال آنان را میکنند.

تمدن: این لغت که با علامت نهی در آیه ۸۸ از سوره «حجر» درباره چشم آمده یعنی از روی علاقه خیره مشو و دو چشم را بسوی چیز مورد نظر از روی علاقه نکشان و دو چشم را بسوی آن ندوز مدّ که به معنای کشیدن و دراز کردن چیزی است در جاهای مختلف معنای مختلف دارد.

تمدونن: این لغت که با علامت سؤال در اول آن در آیه ۳۶ از سوره «نمل» آمده از لغت مد آمده از مصدر امداد یعنی آیا به من کمک می کنید؟

تمرّ: این لغت در آیه ۸۸ از سوره «نمل» آمده یعنی آن مؤنث حرکت میکند (جبال که جمع جبل است باعث شده که در این آیه فعل تمر مؤنث باشد زیرا فعل منسوب به جمع بصورت مفرد مؤنث میشود)

تمرحون: این لغت که در آیه ۷۵ از سوره «مؤمن» آمده یعنی به خوشیهای زیاد خود که روی حيله‌گری‌ها نسبت به دیگران بود مینازید.

تمسکوا: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «ممتحنه» با علامت نهی یعنی تمسک نجوئید و چنگ نزنید و علاقه پیدا نکنید.

تمسون: این لغت که در آیه ۱۷ از سوره «روم» آمده یعنی مساء میکنید و مساء در مقابل صبح است که به معنای صبح است و در این آیه منظور وقتی است که میرویم به شب برسیم یعنی قبل از غروب و بعد از غروب که هوا روشن است و این آیه مذکور شامل وقت نماز مغرب و عصر میگردد.

تمکرون: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «یونس» آمده یعنی مکر میکنید و مکر یعنی حيله کردن و ظاهر سازی کردن و مکر از جانب الله که در قرآن برای بدکاران آمده عبارت است از قوانین فریبده الله که باعث میشود سطحی بینان به طمع لذتهای نامشروع و مهلتی که دارند دچار بدبختی ها شوند مکر الله چون از پیش گفته شده و معلوم است بیدار کننده بوده و بد نیست و لذا الله مسئول نیست زیرا آزمایش کننده است ولی مکرهای انسانهای بد برای فریب خورنده معلوم نیست و مسئول آن شخص فریب دهنده است بنابراین مکر بر دو نوع است مکر خوب که جنبه آزمایش دارد و مکر بد که برای سوءاستفاده است و لذا در آیه ۴۱ از سوره «فاطر» مکر بد بصورت مَكْرُالسَّيِّئَةِ آمده.

تمنن: این لغت که با علامت نهی در آیه ۶ از سوره «مدثر» است یعنی منت نگذار.

تُمْنی: این لغت در آیه ۴۶ از سوره «نجم» آمده یعنی ریخته میشود و منی را که از مرد به رحم زن ریخته میشود چون چیزی ریخته شدنی است منی میگویند (آیه ۳۷ از سوره قیامت)

تَمْنی: این لغت در آیه ۵۲ از سوره «حج» آمده یعنی آرزو کرد و یک دلیل بر دروغ بودن داستان غرانیق که ساخته دشمنان اسلام است و متأسفانه در تفسیرهای قرآن آمده این است که سوره «حج» که آیهای از آن را مربوط به غرانیق میدانند و وحی آنرا هم زمان با نزول آیات ۱۹ و ۲۰ از سوره «نجم» معرفی میکنند به ترتیب نزول سوره ۹۰ است و حال آنکه سوره «نجم» به ترتیب نزول سوره ۲۴ است برای اطلاع بیشتر به ترجمه و تفسیر من از قرآن و تاریخ اسلام نوشته من مراجعه شود.

تمور: این لغت در آیه ۹ از سوره «طور» است و برای علامت عذاب آخر زندگی دنیا استعمال شده یعنی مضطرب میشود و طوفانی میگردد و دچار حرکاتی پی در پی چپ و راست میشود (این لغت برای زلزله سخت زمین هم در آیه ۱۶ از سوره ملک آمده)

تمهید: این لغت که در آیه ۱۴ از سوره «مدثر» آمده یعنی گسترش دادن در زندگی کسی.

تمید بکم: این لغت که در آیه ۱۵ از سوره «نحل» با علامت ان بجای ان لا درباره فایده ایجاد کوهها در زمین آمده یعنی تا اینکه مضطرب نکند زمین شما را و حرکت زمین در شما اثر سوء نداشته باشد و باعث دوار سر شما و افتادن شما نشود.

تمیز: این لغت که در آیه ۸ از سوره «ملک» آمده یعنی پاره پاره شود.

تنابزوا: این لغت که با علامت نهی در آیه ۱۱ از سوره «حجرات» آمده یعنی یکدیگر را لقب زشت ندهید یکدیگر را به لقب بد معرفی نکنید.

تنازعتم: این لغت که در آیه ۵۹ از سوره «نساء» آمده یعنی با یکدیگر نزاع کردید و آیه مزبور میگوید شما علمای اسلام اگر با یکدیگر نزاعی داشتید یا به عبارت دیگر در موضوعات دینی اختلافی داشتید برای رفع آن به الله و رسول (به قرآن و سنت) آن اختلاف را مراجعه دهید و در این راه به شرطی به نتیجه میرسید که به الله و آخرت ایمان داشته باشید و بهترین مرجع رفع اختلافات شما قرآن و سنت است. این توضیح قرآن میسراند که سنت پیغمبر اسلام مانند قرآن معلوم و ترازوست و سنت، روایات و احادیث نیستند بلکه آن است که من در کتاب فقه استدلالی و تفسیر قرآنم معلوم کردم.

تنادوا: این لغت که در آیه ۲۱ از سوره «قلم» آمده یعنی یکدیگر را ندا کردند یکدیگر را صدا زدند.

تناوش: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۵۲ از سوره «سباء» آمده یعنی آن گرفتن و قبول کردن (مقصود آیه قبول کردن ایمان صحیح است در آخرت و پس از دیدن مجازات بی ایمانی در نزد کسانی که در دنیا از ایمان صحیح دوری میکردند)

تحتون: این لغت که در آیه ۹۵ از سوره «صافات» است یعنی برای ساختن مجسمه سنگ را میتراشید.

تنذر: این لغت که در آیه ۱۰ از سوره «یس» آمده یعنی اعلام خطر میکنی خطر آخرت را.

تنزیل: این لغت هم به معنای فرود آوردن و فرو فرستادن آمده و هم به معنای مرتب کردن و هم به معنای از بالا به پائین آوردن.

تنفذوا: این لغت که در آیه ۳۲ از سوره «الرحمن» آمده یعنی نفوذ کنید و از راهی به خارج بیرون روید.

تنفروا: این لغت که در آیه ۳۹ از سوره «توبه» آمده با علامت نفی یعنی کوچ نکنید و حرکت نکنید به آن جای

دور برای جنگ کردن نروید در جاهای دیگر معنی های دیگر هم دارد.

تنفس: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «تکویر» یعنی روشنی صبح بزند و صبح بدمد (نفس کشیدن را هم تنفس گویند)

تنقلبوا: این لغت در آیه ۱۴۹ از سوره «آل عمران» یعنی باز میگردید دگرگون میشوید.

تنقم منا: این مطلب که در آیه ۱۲۶ از سوره «اعراف» آمده یعنی ما را مجازات میکنی، از ما انتقام میگیری.

تنکصون: این لغت که در آیه ۶۶ از سوره «مؤمنون» آمده یعنی برمیگردید.

تنکیل: این لغت که در آیه ۸۴ از سوره «نساء» آمده یعنی مجازات کردنی که باعث عبرت دیگران شود.

تنوء: این لغت که در آیه ۷۶ از سوره «قصص» آمده یعنی از سنگینی زیاد برداشتن آن سنگینی میکرد.

تنهر: این لغت که در آیه ۱۰ از سوره «ضحی» با علامت نهی آمده یعنی با فریاد و تشر طرد مکن، او را مران.

تواب: این لغت که در آیه ۱۰ از سوره «نور» و هفت آیه دیگر قرآن آمده چون برای الله آمده یعنی بسیار در گذرنده از گناه مردمی که از گناه خود توبه میکنند و از پس توبه به کارهای اصلاحی میپردازند و اثرات گناه خود را هم حتی المقدور از بین میبرند و اصولاً توبه یعنی بازگشت از کاری که کرده‌اند و خالق عالم هم از قانون مجازات که برای گناه کنندم‌ای در نظر گرفته برای بعضی اشخاص که سزاوار باشند برمیگردد و از مجازات آنان میگذرد.

تواخذنا: این لغت که در آیه ۲۸۶ از سوره «بقره» با علامت نهی آمده یعنی ما را مؤاخذه نکن، ما را برای گناهان بگیر.

توارت بالحجاب: این مطلب که در آیه ۳۲ از سوره «ص» آمده یعنی آن مؤنث که اسبان باشند پنهان شدند در پشت پوششی که سلیمان نمی توانست آنها را ببیند (یا پشت خیمه‌ها یا پشت تپه‌ها یا چیز دیگر)

تواصوا: این لغت که در آیه ۳ از سوره «عصر» آمده یعنی یکدیگر را توصیه کردند، سفارش کردند.

تواعدتم: این لغت که در آیه ۴۲ از سوره «انفال» بعد از لو آمده یعنی با یکدیگر وعده می گذاشتید.

تَوَثَّرُونُ: این لغت که در آیه ۱۶ از سوره «اعلیٰ» آمده یعنی ترجیح می‌دهند.

تَوَدُّ: این لغت که از و داد می‌آید در آیه ۳۰ از سوره «آل عمران» یعنی آرزو میکند، دوست می‌دارد.

تَوَدُّوا: این لغت که در آیه ۵۸ از سوره «نساء» آمده از اداء می‌آید یعنی ادا کنید، بسپارید، بدهید.

تَوَرَّوْنَ: این لغت که در آیه ۷۱ از سوره «واقعه» آمده یعنی آتش می‌افروزید (از کبریت و امثال آن)

تَوَرَات: این لغت که در قرآن با الف و لام عهد بطور مکرر آمده و اسم کتاب دین موسی است معلوم نیست چه معنائی دارد و یا از چه زبانی است آیا عربی است یا رومی یا سریانی یا عبری و شاید رومی باشد مانند اسم انجیل و یا شاید از اسم تور (بر وزن قول) که در عربی به معنای رسول است و معلوم است که از زبان غیر عرب به عربی آمده و بنابراین التورات یعنی آن رسالت مربوط به موسی همانطور که الانجیل یعنی آن کتاب بشارت عیسی به بهشت و آنچه در این باره در کتب لغت عربی و یا لغات قرآن دیدم روشنگر حقیقت قابل قبولی جز آنچه من گفتم نیست برای شرح بیشتر به لغت التورات مراجعه شود.

تَوَزُّهُمْ: این لغت که در آیه ۸۳ از سوره «مریم» آمده یعنی تحریک می‌کنند آنان را بر فساد و به جوش می‌آورند آنان را فعل مفرد مؤنث آمده برای جمع و اشاره به تحریک شیطانهای انسی و جنی است جاه طلبان و نادانان را، مانند شیطان جنی ای که سامری را برای فساد بنی اسرائیل تحریک کرد و برای چنین تحریکی معجزاتی هم نشان داد.

تَوَفَّتْهُ: این لغت که در آیه ۶۱ از سوره «انعام» آمده یعنی جان او را بگرفت در جاهائی دیگر یعنی بطور کامل آنرا گرفت یا بطور کامل آنرا داد.

تَوَفَّكُونُ: این لغت که در آیه ۹۵ از سوره «انعام» است یعنی شما را بر میگردانند از حق به باطل، افک به معنای دروغ و دروغگوئی است تَوَفَّكُونُ یعنی به دروغ برگردانده میشوید.

تَوَفَّقِي: در آیه ۶۲ از سوره «نساء» یعنی سازش دادن و ایجاد موافقت میان دو نفر یا دو گروه کردن.

تَوَفَّرُوْهُ: این لغت در آیه ۹ از سوره «فتح» یعنی بزرگ شمارید او را، بزرگ بدارید او را.

تَوَكَّيْدُ: این لغت که در آیه ۹۱ از سوره «نحل» آمده یعنی محکم بستن عهد و یا بند کمر و تأکید هم به آن معناست.

تولاه: این لغت در آیه ۴ از سوره «حج» آمده یعنی او را دوست گرفت و اطاعت او را به گردن گرفت و گاهی به معنای به او پشت کرد و از او اعراض کرد و از او فرار کرد هم می آید.

تولج: این لغت که در آیه ۲۷ از سوره «آل عمران» آمده یعنی داخل می‌کند.

تووی: این لغت که در آیه ۵۱ از سوره «احزاب» آمده یعنی جای می‌دهی و این لغت از ماوی می آید که به معنای جاست و در آیه فوق به معنای جای دادن مرد زن خود راست بسوی خود که اشاره به اراده نزدیکی با اوست.

تهتز: این لغت که در آیه ۱۰ از سوره «نمل» آمده یعنی می جنبد، حرکت می‌کند.

تهجدبه: این لغت که در آیه ۷۹ از سوره «بنی اسرائیل» است یعنی از خواب شب به نمازی به اندازه نماز صبح (به قرآن الفجر) برخیز اشاره به این است که نماز شب که بعد از مقداری خوابیدن شب برمی خیزند به اندازه نماز صبح دو رکعت است به شرطی که توجه کامل به معنای آن دو رکعت داشته باشیم اگر توجه نداشتیم و غافل بودیم باید دو رکعت را تکرار کنیم تا اقلّاً دو رکعت نماز با دقت در معنای آن خوانده باشیم و این قانون در تمام نمازهاست .

تهجرون: این کلمه که در آیه ۶۷ از سوره «مؤمنون» آمده یعنی به مانند آنچه در خواب دیده میشود چرت و پرت می‌گویند یا هذیان می‌گویند .

تهنوا: این لغت که با علامت نهی در آیه ۱۳۹ از سوره «آل عمران» آمده یعنی سستی نکنید .

تهوی: این لغت که در آیه ۲۳ از سوره «نجم» آمده یعنی آن مؤنثی که تمایل دارد و آن مؤنث انفس است که به معنای روح های انسانها می باشد که خواهش و تمایل دارند .

تهوی به: این لغت که در آیه ۳۲ از سوره «حج» است یعنی او را فرو می آورد و تهوی الیهم در آیه ۳۷ از سوره «ابراهیم» یعنی فرو بیایند بسوی ایشان یعنی تمایل پیدا کنند بسوی ایشان.

تین: این لغت که در اول سوره «تین» با الف و لام عهد آمده یعنی آن خانه انجیر که در مسیحیت به نام بیت فاجی معروف است و نقش مهمی که حضرت عیسی در هنگام سکونت در این خانه ایفا کرده در باب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم از انجیل مرقس و باب ۲۱ و ۲۲ و ۲۴ از انجیل متی شرح داده شده و در سوره تین اشارهای به آن مطالب مشروح است به لغت التین مراجعه شود .

ثاء

ثانی عطفه: این مطلب که در آیه ۹ از سوره «حج» آمده یعنی در حالی که گرداننده و تا کننده و پیچ دهنده است طرف و کنار خود را از ۳ راه صحیح ذکر شده در قبل آیه.

ثاوی: این لغت که در آیه ۴۵ از سوره «قصص» آمده یعنی مقیم و سکونت کننده.

ثبات: این لغت که در آیه ۷۱ از سوره «نساء» آمده جمع ثَبَّة می باشد که به معنای گروهی از مردم است و ثبات یعنی گروه گروه و مصدر آن ثَبَّی است.

ثبطهم: این لغت که در آیه ۴۶ از سوره «توبه» آمده یعنی ایشان را بازداشت و کنار زد.

ثبور: این لغت که در آیه ۱۴ از سوره «فرقان» آمده یعنی هلاکت.

ثجاج: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «نبأ» آمده یعنی بسیار ریزان.

ثری: این لغت که با الف و لام در آیه ۶ از سوره «طه» آمده یعنی آن خاکی از زمین که در زیر خود چیزهایی مانند تخم گیاه و سبب زمینی و ریشه نباتات هست و حتماً رطوبت هم دارد.

ثعبان: این لغت که در آیه ۱۰۷ از سوره «اعراف» آمده یعنی مار.

ثقفوا: این لغت که در آیه ۶۲ از سوره «احزاب» آمده یعنی پیدا شوند، درک شوند، دیده شدند، به ایشان دست یابند.

ثلاث: این لغت در آیه ۳ از سوره «نساء» یعنی سه سه و در حکم جمع ثلاثة است و غیر منصرف می باشد.

ثلثة: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «واقعه» آمده یعنی جماعت و گروهی نسبتاً زیاد از مردم.

ثَمَّ: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «تکویر» بوده یعنی آنجا.

ثَمَّ: این لغت که در آیات بسیاری از قرآن آمده در بعضی جاها یعنی سپس و در برخی جاها فقط علامت عطف

است و بجای واو عطف می باشد و گفتند برای ترتیب و دنبال هم آمدن دو چیز است اگرچه حادثه خبر دوم قبل از حادثه خبر اول اتفاق افتاده باشد و این در کتاب قاموس لغت، تذکر داده شده و قاموس القرآن آنرا یادآوری نموده و آیه ۱۱۰ از سوره «نحل» و دو آیه ۵۱ و ۵۲ از سوره «یونس» و آیه ۸۲ از سوره «صافات» را با مقایسه با آیات قبل آن مثال آورده و آیه ۴۶ سوره «یونس» هم دلیل خوبی است و آنچه برای من در این مورد مهم است آیه ۹ و ۱۰ از سوره «فصلت» است که میرساند سخن قاموس درست است زیرا مسلم است که استوای قدرت الله بسوی آسمان اولیه زمین برای تقسیمش به هفت آسمان و زمین قبل از پیدایش اقوات چهارگانه‌اش در چهار روز بوده نه بعد از پیدایش اقوات چهارگانه که بعد از تقسیم آسمان و زمین اولیه بوده خلاصه باید گفت که طبق آیات بسیاری از قرآن لفظ «ثُمَّ» گاهی به معنای واو عطف می آید و گاهی به معنای پس و زمانی به معنای سپس و آنطور که بعضی ها تصور کرده‌اند فقط به معنای سپس نیست (آری تقسیم به هفت آسمان بعد از خلق زمین و آسمان اولیه در دو روز است)

ثمود: ثمود اسم قوم ثمود است که مدنی پس از قوم عاد و از نسل تربیت شدگان هود که پیغمبری برای قوم عاد بود در مکانی میان حجاز و شام زندگی میکردند و چون به گمراهی و انحراف و دنیاخواهی افتاده بودند خالق عالم در میان ایشان پیغمبری فرستاد به نام صالح که چون جز قلیلی از آن مردم ایمان نیاوردند و تصمیم گرفتند صالح و ناقه صالح را که شتری ماده بود که معجزه آسا پیدا شده بود و به بیچارگان شیر مجانی میداد بکشند بعد از کشتن ناقه و قبل از کشتن صالح دچار عذابی آسمانی بصورت صاعقه و برق زدگی شدند که شرح مفصل آن در سوره‌های «هود و اعراف و شعراء و قمر و شمس و اسراء و فجر و حجر و نمل آمده است.

(به لغت صالح و اصحاب الحجر نیز مراجعه شود)

ثواب: این لغت که در آیه ۱۴۵ از سوره «آل عمران» است یعنی عوض و پاداش کار کس و در کار خوب استعمال میشود.

ثوب الکفار: این مطلب که در آیه آخر از سوره «مطففین» آمده یعنی کافران پاداش و نتیجه اعمال خود را دیدند. (در کار بد استعمال میشود)

جاء

جاء به: این لغت که در آیه ۲۶ از سوره «ذاریات» آمده یعنی آنرا آورد و اگر جاء تنها بیاید (بدون به) یعنی آمد.

جائر: در آیه ۹ از سوره «نحل» یعنی ظلم رساننده و منحرف و کج.

جاء بالصخر: این مطلب که در آیه ۹ از سوره «فجر» آمده یعنی آن تخته سنگ ها را تراشیدند.

جائمین: این لغت در آیه ۷۸ از سوره «اعراف» و جاهای دیگر قرآن یعنی خشک شده و افتادگان به زمین و بهم چسبیدگان و این برای مردم در هنگام یک صاعقه شدید و کشنده پیش می آید که مردم را به شدت میلرزاند. و آنان از ترس به یکدیگر می چسبند و می میرند.

جادلوک: این لغت در آیه ۶۸ از سوره «حج» یعنی با تو مجادله و بحث و گفتگوی مخالفانه کردند.

جار: این لغت که در آیه ۴۸ از سوره «انفال» می باشد یعنی مجاور و همراهی کننده و در جاهای دیگر قرآن همسایه و پناه دهنده نیز آمده.

جاریات: این لغت که در آیه ۳ از سوره «ذاریات» و با الف و لام عهد آمده یعنی آن چیزهای روان مؤنث که منظور آن حاملات موجود در آیه قبل باشد و در جاهای دیگر قرآن مفرد آن که الجاریه است به معنای آن چیز روان در دریا که کشتی باشد آمده و اصل همه اینها جاری می باشد یعنی روان و حرکت کننده (به لغت ذاریات و حاملات مراجعه شود).

جاز: این لغت که در آیه ۳۳ از سوره «لقمان» قبل از عن آمده بجای جازی بوده یعنی بجای شخصی دیگر جز او پاداش و مکافات دید و اگر بعد از آن عن نباشد یعنی مجازات کرد یا پاداش داد.

جالوت: این اسم که در آیه ۲۵۰ از سوره «بقره» آمده همان جلیات است که شرح مفصل داستان در کتاب سموئیل یکی از کتب مذهبی یهود نوشته شده که قویترین سردار جنگی لشکر فلسطینیان بود و داوود او را با سنگ قلابش کشت.

جان: این لغت در قرآن بیشتر به معنای جن و پریزاد آمده (آیه ۳۹ از سوره الرحمن) و گاه به معنای مار آمده (آیه ۱۱ از سوره نمل) به لغت جن مراجعه شود.

جاهد: این لغت در ۳ آیه قرآن از جمله آیه ۵۲ سوره «فرقان» یعنی جنگ و کوشش جنگی نما و در آیه ۷۸ از سوره «حج» یعنی قدرت و توان خود را بکار اندازید (در رضای الله).

جب: این لغت که در آیه ۱۰ از سوره «یوسف» آمده یعنی چاه آب عمیق.

جباه: این لغت که در آیه ۳۵ از سوره «توبه» آمده یعنی پیشانیها و پیشانی را جبهه گویند.

جاهد: این لغت در ۳ آیه قرآن از جمله آیه ۵۲ سوره «فرقان» یعنی جنگ و کوشش جنگی نما و در آیه ۷۸ سوره «حج» یعنی قدرت و توان خود را بکار اندازید. (در رضای الله)

جبت: این لغت که در آیه ۵۱ از سوره «نساء» با الف و لام عهد آمده یعنی آن جادوگران مورد توجه یهودیان اگرچه در کتب لغت برای جبت معانی مختلفی چون بت و سحر و کاهن و ساحر و کسی که در او خیری نیست و هر معبودی غیر الله ذکر کرد مانند لیکن با توجه به معانی الطاغوت که در آیه بالا به الجبت عطف شده در این آیه فقط کاهن و جادوگر که هر یک به نحوی مردم را از راه راست به راه خود جذب میکنند معنای حقیقی جبت است. (به لغت طاغوت نیز مراجعه شود).

جبرئیل: این لغت که در قرآن سه بار تکرار شده و از جمله در آیه ۹۸ از سوره «بقره» لغتی است که در زبان عبری و کتب انبیای بنی اسرائیل قبل از قرآن استعمال شده و به معنای جبرئیل است یعنی زور و قوه الله که پیام الله را در صورت لزوم به پیغمبران (رسولان) یا پیام آوران (انبیاء) میرساند.

(باب هشتم شماره ۱۶ و باب نهم شماره ۲۱ از کتاب دانیال نبی و باب اول شماره ۱۹ و ۲۶ از انجیل لوقا) در قرآن جبرئیل بنام آن روح مأمور وحی به پیغمبران و پیغمبر اسلام و نیز بنام روح الامین و روح القدس و از همه از نظر علمی مهمتر شدید القوا (آن قومهای مختلفی که بهم فشرده شده و یک واحد را تشکیل داده است) و یا آن ملکها و فرشتگان صف کشیده متحد العمل برای رساندن پیام الله به بعضی بشرها (آیه اول و ۱۶۵ از سوره صافات) معرفی شده به لغت الصافات و الصافون مراجعه شود.

جبلًا کثیراً: این مطلب که در آیه ۶۲ از سوره «یس» آمده یعنی گروهی بسیار.

جبین: این لغت که در آیه ۱۰۳ از سوره «صافات» آمده یعنی پیشانی.

جشی: این لغت در آیه ۶۸ از سوره «مریم» یعنی ایستاده بر نوک پاها (اشخاص در میان انبوه جمعیت در حال انتظار برای روشن شدن وضعیت خود مجبور میشوند به نوک دو پا بایستند) و در آیه ۷۲ از سوره «مریم» یعنی دو زانو نشسته.

جحیم: این لغت در قرآن در ۲۶ آیه تکرار شده که در سه مورد با الف و لام عهد آمده یعنی آن مکان پر حرارت که

اشاره به دوزخ است و در بیت مورد بدون الف و لام آمده یعنی مکان پر حرارتی که باز اشاره به دوزخ است.

جد: این لغت که در آیه ۳ از سوره جن آمده یعنی عظمت.

جده: این لغت که در آیه ۲۷ از سوره «فاطر» آمده جمع جُده یعنی علامتها و نشانهای مختلف.

جذع: این لغت که برای درخت خرما استعمال میشود در آیه ۲۵ از سوره «مریم» آمده یعنی تنه درخت خرما و جمع آن جذوع است که در آیه ۷۱ از سوره «طه» آمده.

جذوة: این لغت که در آیه ۲۹ از سوره «قصص» آمده یعنی آتشی که بتوان بوسیله آن چوبهائی را آتش زد.

جرحتم: این لغت در آیه ۶۰ از سوره «انعام» یعنی بدست آوردید، دریافت کردید.

جرز: این لغت در آیه ۸ از سوره «کهف» است یعنی زمین بدون گیاه و میوه.

جرف: این لغت که در آیه ۱۰۹ از سوره «توبه» آمده یعنی مسیل رودخانهای که پی در پی کنار آن ریزش خاکی میشود.

جزیه: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۲۹ از سوره «توبه» آمده یعنی مال یا مالیاتی که به جای زکات از اهل کتاب تحت نفوذ مسلمین در حکومت اسلام میگیرند تا در مذهب خودش آزاد باشد و آن کمی بیشتر از زکاتی است که مسلمانان میدهند برای اینکه هرگاه از روی میل و فکر خودش مسلمان شد بتوان زکات کمتری بدهند به اندازه مسلمان و مقدار معمولی آن برای هر فردی که به رشد رسیده و کار میکند سالی یک دینار است که یک مثقال طلای سکه بوده یا به اندازه آن پارچه و یا مال دیگر مانند خرما و گوسفند و گندم و امثال اینها.

جفا: این لغت که در آیه ۱۷ از سوره «رعد» آمده یعنی باطل و بی فایده.

جفان: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «سباء» مفرد آن جفن است یعنی کاسههای بزرگ یا طفار که از سنگ یا سفال میسازند.

جلابیهن: این لغت که در آیه ۵۹ از سوره «احزاب» آمده یعنی لباسهای گشاد زنان که در هنگام بیرون رفتن از خانه روی لباسهای خود میپوشند چه بصورت پیراهنی بسیار گشاد یا عبا یا چادر یا هر لباس دیگری و مفرد جلابیب، جلاباب می باشد در آیه مزبور گفته شده زنان باید در بیرون خانه دو طرف جلاباب خود را به هم نزدیک

کنند (یا بوسیله بند یا دگمه) تا عقیق شناخته شوند نه خودنما.

جَمَّ: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «فجر» آمده یعنی بسیار.

جَمَّال: این لغت که در آیه ۶ از سوره «نحل» آمده یعنی زیبایی.

جَمَّالَة: این لغت که در آیه ۳۳ از سوره «مرسلات» آمده جمع جمل است یعنی شتران.

جَمَلَة: این لغت در آیه ۳۲ از سوره «فرقان» آمده یعنی همه با هم.

جَمَل: این لغت که در آیه ۴۰ از سوره «اعراف» آمده یعنی شتر و اینکه بعضی ها جمل را در این آیه به اتکای معنای لغوی دیگری ریسمان بسیار کلفت معنی کرده اند توجه نداشته اند که این عبارت قرآن تصحیح شده عبارتی است در شماره ۲۴ از باب ۱۹ انجیل متی که در آن گفته شده گذاشتن شتر از سوراخ سوزن آسان تر است از دخول شخصی دولتمند در ملکوت خدا و روی تصحیح قرآن و با توجه به اینکه مطالب شماره های ۲۲ تا ۲۷ باب ۱۹ از انجیل متی مطالب ضد و نقیضی هم می باشد بر طبق تصحیح قرآن مطالب انجیل مزبور درباره ثروتمندانی بوده که روی استکبار راهنماییهای پیغمبران را انکار و تکذیب می کنند نه هر ثروتمندی و نکته جالب توجهی که در لغت شتر در کتاب قاموس کتاب مقدس نوشته شده این است که مثل محال بودن رفتن شتر در سوراخ سوزن برای هر موضوع محالی در بعضی مکانها بصورت رفتن فیل در سوراخ سوزن مثل آورده میشود.

جَنَّ: این لغت بصورت فعل ماضی در آیه ۷۶ از سوره «انعام» آمده یعنی پوشاند.

جَنَی: لغت جن در مقابل انس در سوره «الرحمن» و سوره «جن» و بعضی سوره های دیگر قرآن آمده یعنی موجود شبه انسانی که در محیط انسانها زندگی میکنند و از نظر انسانها پوشیده و پنهان هستند و ما بر اساس کشفیات علمی علمای فیزیک و تطبیق آن با آیات قرآنی متوجه شدیم که جن از جنس ضد ماده است (به کتاب معجزات علمی قرآن و لغت الجن مراجعه شود).

جَنَی: این لغت در آیه ۵۴ از سوره «الرحمن» آمده یعنی میوه از درخت چیدن و خوردن.

جُنَّح: این لغت که در آیه ۱۹۸ سوره «بقره» آمده یعنی گناه و انحراف و عیب.

جَنَاح: این لغت که در آیه ۲۴ از سوره «بنی اسرائیل» آمده یعنی بال مرغان که در آیه بدان برای علاقمندی نشان دادن و لطف کردن تشبیه شده است و جمع آن اجنحه می باشد و در آیه ۲۳ از سوره «طه» به معنای زیر بغل و

جَنَب: این لغت در آیه ۵۶ از سوره «زمر» آمده یعنی کنار و پهلو و نزدیک.

جُنُب: یعنی دور و کسی را هم که بواسطه مقاربت با زن یا احتلام تا قبل از غسل کردن باید از نماز دوری کند او را هم جنب میگویند معنای اول در آیه ۳۶ از سوره «نساء» آمده و معنای دوم در آیه ۴۳ از سوره نساء.

جُنَّة: این لغت در آیه ۲ از سوره «منافقون» می باشد یعنی سهر و چیزی که انسان را درون آن از خطر حفظ میکند و به فتح جیم یعنی باغ و اگر با الف و لام عهد باشد یعنی بهشت و به کسر جیم یعنی دیوانگی و جن زدگی (به آیه ۳۹ از سوره کهف و آیه ۴۱ از سوره نازعات و آیه ۲۵ از سوره مؤمنون توجه شود)

جِنَّة: این لغت با الف و لام عهد در آیه ۶ از سوره ناس یعنی جن.

جَنَف: این لغت که در آیه ۱۸۲ از سوره «بقره» آمده یعنی تمایل به بدی و ظلم و انحراف از حق.

جَنُوب: این لغت در آیه ۱۹۱ از سوره «آل عمران» جمع جنب است یعنی پهلوها.

جَنِي: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «مریم» است یعنی میوهای که رسیده است و موقع چیدن آن می باشد و تازه است.

جَوَاب: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «سباء» یعنی حوضها و محل های جمع شدن آب و مفرد آن جابیه است که از مصدر جبو و جبی آمده یعنی جمع کردن چیزی در چیزی.

جَوَاب: این لغت که در آیه ۸۲ از سوره «اعراف» آمده یعنی پاسخ به سؤال و این از مصدر اجابه است یعنی پاسخ به درخواست دادن.

جوار المنشئات في البحر: این مطلب که در آیه ۲۴ از سوره «الرحمن» آمده و با الف و لام عهد بر سر آن نوشته شده یعنی آن چیزهای مؤنث جاری و روان که مرتفع اند و در دریا هستند که اشاره به کشتیهای صاحب بادبانهای بلند است.

آقای قرشی صاحب قاموس قرآن جوار المنشئات فی البحر کالاعلام را به خلاف تمام مفسران قدیمی آبهای گرم دریا و یا سرد رودخانه وار جاری در اقیانوسها دانسته و حال آنکه اگر چنان بود علامت تاء تانیث در آن چیز جاری و منشئات نبود مضافاً به اینکه مطلب باید درباره چیزی باشد که نعمت آنرا شنوندگان قرآن در صدر اسلام دیده

باشند و حال آنکه در آن زمان کسی خبر از جریان آب گرم و یا سرد اقیانوسها و فوائد آن نداشت ولی آنچه من معنا کردم در کل تفسیرها آمده و صحیح هم هست ممکن است جوار المنشئات فی البحر کالاعلام را ابرهای باران دار بالا آینده و مرتفع روان و پیدا شوند در دریا بگیریم که همچون کوهها پیدا میشوند و بسوی ساحل می آیند به مردم باران میدهند ولی این نظر ضعیف است زیرا به آیه ۳۲ از سوره «شورا» که تکرار آن است با شرح بیشتری نمی خورد. به لغت الجوار نیز مراجعه شود.

جوارح: این لغت که در آیه ۴ از سوره «مائده» آمده یعنی سگ و سایر حیواناتی که شبیه آن میتوانند حیوانات دیگر را مجروح کرده و صید کنند و بخورند.

جودی: این لغت که در آیه ۴۴ از سوره «هود» آمده اسم کوهی است در شمال شرقی سوریه که از کوه آرارات کوتاهتر است و آن بر طبق این آیه از قرآن محل فرو نشستن کشتی نوح بعد از فروکش شدن آن طوفان نوح است و کوتاهتر بودن این کوه از کوه آرارات ثابت میدارد که ذکر کوه آرارات در تورات برای فرود آمدن کشتی نوح، تحریف شدمای از حقیقت است که قرآن مجید آنرا تصحیح کرده و برطبق آنچه آقای صدر بلاغی در فرهنگ قصص قرآن نوشته کوهی است که در پای آن گُردها زندگی میکردند و آن را به لغت خود، کاردو یا جاردو می نامند و یونانیان آنرا جورودی می نامیدند و در عربی به جودی موسوم شده (کوه جودی چهار هزار متر تا سطح دریاست و حال آنکه کوه آرارات که در ارمنستان است ارتفاعش پنج هزار و صد و پنجاه و شش متر می باشد به لغت جودی و آرارات در اعلام کتاب المنجد مراجعه شود)

جهاد: برای دو معنای این لغت که مصدر لغت جاهد است به لغت جاهد رجوع شود.

جهار: این لغت که در آیه ۸ از سوره «نوح» آمده آواز بلند و بلند کردن صدا و آشکار و علنی کردن چیزی و با معنای لغت جهرة که در آیه ۵۵ از سوره «بقره» آمده یکی است.

جهد: این لغت در آیاتی مانند آیه ۵۳ سوره «مائده» یعنی با شدت و جد و تاکید و به ضم جیم یعنی طاقت و استطاعت (آیه ۷۹ سوره توبه)

جهر من القول: این مطلب که در آیه ۲۰۵ از سوره «اعراف» آمده یعنی بلند سخن و در آیه گفته شده ذکرها و یاد کردن های بزرگی ها و تربیتهای الله را طوری انجام ده که در آن ریا و خودنمایی نباشد بلکه یا در دل و یا خیلی آهسته که خودت بشنوی و روی کوچکی نشان دادن خود و ترس از الله باشد و باید دانست که در آیه ۱۱۰ و ۱۱۱ سوره «بنی اسرائیل» برای دعا کردن و تقاضای هدایت و کمک از الله خواستن که نوعی صلات و نماز است گفته شده که آنرا باید نه مانند هنگام ذکر بسیار آهسته گفت که فقط در دل و زبان باشد و نه آنقدر بلند که ریا باشد و بخواهی دیگران بشنوند و نه فقط در دل طبق سنت پیغمبر اسلام نمازهای پنجگانه را باید همه را آهسته خواند مگر

دو رکعت اول نماز صبح و مغرب و عشاء را که باید بلند خواند تا اولاً بچه‌ها و تازه مسلمانها یاد بگیرند و ثانیاً خارجیها بدانند مسلمانان در نماز خود چه‌ها می‌گویند.

جهزهم بجهازهم: این مطلب که در آیه ۵۹ از سوره «یوسف» آمده یعنی آماده کرد برای آنان مایحتاج سفر ایشان را.

جیوبهن: این لغت که در آیه ۳۱ از سوره «نور» آمده یعنی گریبانها و جمع جیب است و آن عبارت است از گردنه پیراهن که عبارت است از جایی که سر انسان از پیراهن بیرون می‌آید و قسمت جلوی طوقه گردن را گریبان و جیب می‌گویند و آیه بالا دستور میدهد که زنان دو طرف روسری و چارقد خود را در گردن و بر جلو طوقه پیراهن ببندند تا عقیف نما باشند نه پشت گردن که جلوی گردن و سینه دیده شود و باعث خودنمایی به بیگانگان گردد.

حاء

حاج: این لغت که در آیه ۲۵۸ از سوره «بقره» آمده یعنی محاجه و بحث کرد برای حجت و دلیل آوردن یکدیگر.

حاج: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «توبه» یعنی به سفر حج آیندگان در ایام حج.

حاد: این لغت که در آیه آخر از سوره «مجادله» آمده یعنی دشمنی کرد.

حاذرون: این لغت که در آیه ۵۶ از سوره «شعرا» آمده یعنی آمادگان و مواظبان برای پیش نیامدن خطری.

حاشّ لّلاه: این مطلب که در آیه ۵۱ از سوره «یوسف» آمده با توجه به همین مطلب در آیه ۳۱ از همین سوره به نظر می آید که به معنای پناه بر الله باشد و معنای تحت اللفظی این مطلب بر طبق آنچه از المنجد در لغت حاش یحیی بدست می آید یعنی یوسف برای الله از ناپاکی ترسید و این معنا نسبت به آیه ۵۱ از سوره «یوسف» درست می آید ولی نسبت به آیه ۳۱ درست نمی آید. و اینکه بعضی مفسران حاشّ لّلاه را خدا بدور معنا کرده اند بهیچوجه با هیچ یک از دو آیه قرآن جور نیست.

حاشرین: این لغت در آیه ۵۳ از سوره «شعرا» یعنی جمع کنندگان.

حاصب: این لغت که در آیه ۶۸ از سوره «بنی اسرائیل» آمده یعنی باد بسیار تند.

حافرة: این لغت که در آیه ۱۰ از سوره «نازعات» آمده یعنی محل خلقت اولی که انسان از آنجا بر زمین آمده که زمین آخرت باشد و معنای دیگر حافره زمین حفر شده است که از آن میتوان به قبر فضائی ارواح که پس از متلاشی شدن زمین در آن بسوی زمین آخرت میروند تا از دهانه باز شده در آن زمین مردمهای زنده شده مانند ملخهای پراکنده بیرون آیند.

حافظ: این لغت که به معنای حفظ کننده یعنی نگهدارنده و حفاظت کننده و نگهبان است در آیه ۴ از سوره «طارق» و آیه ۱۰ از سوره «انفطار» و آیه ۶۱ از سوره «انعام» و آیه ۱۱ از سوره «رعد» اشاره به حافظان روحی در عالم غیب برای هر فردی از بشرهاست..

حافین: این لغت که در آیه ۷۵ از سوره «زمر» آمده است یعنی احاطه کنندگان و حلقه زنندگان.

حاق: این لغت که در آیه ۱۰ از سوره «انعام» آمده چون بعد از آن مفعول به آمده یعنی فرا گرفت آنها را در خود گرفت.

حال: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «هود» یعنی حایل شد، وسط قرار گرفت.

حام: این لغت که در آیه ۱۰۳ از سوره «مائده» آمده یعنی شتر نری که از او شتران ماده تا ده شتر بزایند در اینصورت او پشت خود را بقول مردم عرب نادان زمان پیغمبر اسلام حمایت کرده و باید باری یا کسی بر پشت او قرار نگیرد و بر او پَر طاووس را می چسبانند تا علامت چنین صفتی باشد چنین شتری آزاد بود که هر کجا بخواهد چرا کند و کسی او را نکشد و تنها از او استفاده حامله کردن شتر باشد و این موهومات را روی روایاتی به دستور الله نسبت میدادند و الله در قرآن اینگونه عقاید را موهوم و باطل معرفی فرموده (نقل از تفسیر المنار)

حاملات: این لغت در آیه ۲ از سوره «ذاریات» با الف و لام عهد آن حمل کننده که آن بار مخصوص در آیه قبل باشد (به لغت ذاریات مراجعه شود)

حبط: این لغت که در آیه ۵۳ از سوره «مائده» آمده یعنی پوچ و ناچیز شد.

حبک: این لغت که در آیه ۷ از سوره «ذاریات» آمده جمع حبیکه است یعنی طریقه‌ها و روش‌ها و حالت‌ها و مقصود سبع طرائق است که در آیه ۱۷ از سوره «مؤمنون» آمده است و اشاره به هفت نوع خلقت در هفت آسمان است که دارای هفت نوع موجود متعقل شبیه به انسانهای روی زمین هستند (به کتاب معجزات علمی قرآن مراجعه شود)

حتی: این لغت که در آیات بسیاری از قرآن آمده یعنی تا اینکه و آن بجای الی آن می آید نه بجای الی که به معنای بسوی است.

حیث: این لغت که در آیه ۵۴ از سوره «اعراف» آمده یعنی شتابان و با سرعت رونده.

حجة: این لغت که در آیه ۱۵ از سوره «شوری» آمده یعنی گفتگو کردن همراه با دلیل آوردن برای اثبات و یا رد موضوعی.

حجج: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «قصص» یعنی سالها. مفرد آن حجة چون هر سال قمری به ماه ذی حجه تمام میشود.

حج البیت: این مطلب در آیه ۱۵۸ از سوره «بقره» یعنی آن خانه را (خانه کعبه را) قصد زیارت حج بزرگ را کرد و به کسر حاء که در آیه ۹۷ سوره «آل عمران» آمده یعنی قصد آن خانه را کردن برای حج بزرگ.

حَجَر: این لغت یعنی سنگ (آیه ۶۰ از سوره بقره) و به کسر حاء یعنی سنگ چین (آیه ۹ از سوره فجر) چون با دیوار سنگی مانع دخول مردم میشود لذا حرام و منع شده را هم حجر میگویند (آیه ۱۳۸ سوره انعام) عقل و خرد را هم حجر میگویند چون مانع ضررها میشود (آیه ۵ از سوره فجر) در آیه ۲۲ از سوره «فرقان» لفظ حجر برای حرام بودن بشارت و خبر خوش برای کافران استعمال شده.

حجورکم: این لغت که در آیه ۲۳ از سوره «نساء» آمده یعنی حجرهای شما و حجر به کسر حاء در اینجا یعنی اختیار تربیتی و میدانیم که تربیت کردن را از این لحاظ حجر میگویند که تربیت شده را از کارهای مخالف تربیت منع میکند.

حداد: این لغت که در آیه ۱۹ از سوره «احزاب» آمده یعنی بُرنده و اذیت کننده و تیز و نیش دار.

حدائق: این لغت در آیه ۳۰ سوره «عبس» جمع حدیقه است یعنی بستان یا مکانی محدود به دیوار دارای زراعت و درخت.

حدود: این لغت که در آیه ۲۲۹ از سوره «بقره» است یعنی حدها و مرزها.

حدید: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «قاف» یعنی تیز بین و در آیه ۲۵ از سوره «حدید» یعنی آهن.

حَذَر: این لغت در آیه ۲۴۳ از سوره «بقره» یعنی ترسیدن از خطر و در آیه ۱۰۲ از سوره «نساء» به کسر حاء یعنی وسیله دفاع مانند سهر و زره و کلامخود و امثال آن.

حرث: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «شوری» و ۱۲ آیه دیگر یعنی کشتزار و مزرعه و یا زراعت کردن.

حرج: این لغت در آیات قرآنی بخصوص در آیه ۱۲۵ از سوره «انعام» یعنی زحمت و ناراحتی.

حرد: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «قلم» که با عَلٰی آمده یعنی بر قصدی که داشتند و میخواستند منع فقیر را از کشت خود بکنند.

حَرَض: این لغت که در آیه ۸۵ از سوره «یوسف» آمده یعنی بیمار و حرَض با فتح حاء و تشدید و کسر راء یعنی

حرف: این لغت که در آیه ۱۱ از سوره «حج» آمده یعنی جهتی، طرفی یک جانبه نه همه جانبه.

حرم: این لغت که در آیه ۵۷ از سوره «قصص» آمده یعنی جای مورد احترام یا جایی که پناهگاه و حریم است و اذیت کردن در آن منع شده است.

حسان: که در آیه ۷۰ از سوره «الرحمن» آمده یعنی زیباها که مفرد آن حَسَن می باشد.

حُسن: در آیه ۱۴۸ از سوره «آل عمران» آمده یعنی نیکوئی.

حسوم: در آیه ۷ از سوره «الحاقه» آمده یعنی پی در پی.

حسیر: این لغت که در آیه ۴ از سوره «ملک» یعنی ضعیف و ناتوان.

حسیها: این لغت در آیه ۱۰۲ از سوره «انبیاء» یعنی صدای آهسته آتش دوزخ.

حشر: این لغت که با الف و لام عهد در آیه اول سوره «حشر» آمده یعنی آن اخراج بلد و جلای وطن و همین لغت بدون الف و لام در آیه ۴۴ از سوره «قاف» یعنی جمع کردن.

حصب جهنم: این مطلب که در آیه ۹۸ از سوره «انبیاء» آمده یعنی هر چیزی که مانند هیزم خشک در آتش میافکنند و شعله ور میشود و انسانهای کافر برای جهنم چنین اند.

حصحص الحق: این مطلب در آیه ۵۱ از سوره «یوسف» یعنی آن حق که در کتمان بود آشکار شد.

حُصور: این لغت در آیه ۳۹ از سوره آل عمران آمده یعنی بخود سخت گیرنده.

حصون: این لغت در آیه ۲ از سوره «حشر» یعنی قلعهها و مفرد آن حصن است.

حطام: در آیه ۲۱ از سوره «زمر» یعنی چیزی که خشک و خورد شونده باشد و در آیه منظور کاه است.

حطب: این لغت که در آیه ۴ از سوره «تبت» آمده یعنی هیزم خشک آتش گیر.

حطه: این لغت که در آیه ۵۸ از سوره «بقره» آمده یعنی تقاضا دارم بار را از من برداری.

حفده: این لغت در آیه ۷۲ از سوره «نحل» یعنی نومه‌ها و نبیره‌ها جمع حافد است یعنی فرزندِ فرزند.

حفنهما: این مطلب که در آیه ۳۲ از سوره «کهف» آمده یعنی اطراف و گرداگرد آن دو قرار دادیم.

حفی: این لغت که در آیه ۱۸۷ از سوره «اعراف» آمده یعنی آگاه کامل.

حق: این لغت که در آیات بسیاری آمده یعنی سزاوار و لازم و درست از هر چیزی.

حقب: این لغت که در آیه ۶۰ از سوره «کهف» آمده یعنی زمان نامعلوم کمتر از یکسال یا یکسال یا سالیانی یا هشتاد سال و در آیه مزبور یعنی مدت درازی.

حل: این لغت در آیه ۲ از سوره «بلد» یعنی مقیم و سکونت کننده و در جاهای دیگر معانی دیگری مانند حلال و جای آزاد و غیر اینها دارد.

حلائل: این لغت در آیه ۲۳ از سوره «نساء» جمع حلیله است یعنی زنی که با مرد در یک جا زندگی میکند و لذا شوهر را حلیل و زن را حلیله میگویند.

حُلُم: این لغت که در آیه ۵۸ از سوره «نور» آمده به معنای احتلام است یعنی دیدن خوابی که در آن بدون اراده آب شهوت بیرون ریزد که علامت بلوغ در جوانهاست.

حَلَوَا: این لغت که در آیه ۲۱ از سوره «دهر» آمده یعنی آرایش شده‌اند.

حُلِیم: این لغت که در آیه ۱۴۸ از سوره «اعراف» آمده یعنی زیور آلات ایشان مفرد حُلِی میشود بر وزن نرم.

حُم: این لفظ که در اول ۷ سوره از سوره‌های قرآن یعنی سوره «مؤمن» و سوره‌های بعد آن آمده آیایست متشابه برای توضیح بیشتر به لفظ (ص) و نیز به لغت متشابه و محکم مراجعه شود.

حماء مسنون: این مطلب که در آیه ۲۶ از سوره «حجر» آمده یعنی لجن متعفن و بو گرفته شده که اشاره به گلی است که از مواد معدنی و نباتی ترکیب شده و در آب راکد مانده است و در اثر میکرب یا حیوانات یک سلولی متعفن شده است و این آیه اشاره است که انسان از تکامل حیواناتی درست شده که به حیوان یک سلولی منتهی میشود

که بواسطه قومای که از آسمان بخواست الله بر موادِ لجنی بی بوی آبِ راکد که در جائی از روی زمین وارد آمد از آن ماده جامدِ لجنی حیوان یک سلولی اولیه پدید آمد و از تکثیر آن لجن مزبور متعفن شد.

حمئة: این لغت در آیه ۸۶ از سوره «کھف» یعنی گِلِ آلود سیاه لجنی.

حمد: این لغت که به معنای مدح و ثنا و ستایش و تمجید است با الف و لام عهد در بسیاری از آیات قرآنی بصورت اختصاص برای الله آمده و به دلیل آیه ۱۸۸ از سوره «آل عمران» یعنی آن مدح و ثنای مخصوص الله نه هر مدح و ثنائی و مفسران و مترجمان اشتباه کرده‌اند که الف و لام آنرا الف و لام جنس گرفتارند و در نتیجه گفتارند هر مدح و ثنائی مخصوص الله است (به لغت یُحمد و نیز مراجعه شود)

حمصق: این لفظ رمز مانند که بر سر سوره «شوری» آمده یکی از آیات ۲۹ گانه متشابه قرآن است که برای توضیح بیشتر به لفظ «ص» مراجعه شود.

حمیم: این لغت در آیه ۵۷ از سوره «ص» یعنی آبی بس داغ و در جاهای دیگر معنای دیگری هم دارد از آن جمله است حمایت کننده و مهربان که در آیه ۱۰۱ از سوره «شعرا» آمده.

حمية: این لغت که در آیه ۲۶ از سوره «فتح» آمده یعنی تعصب و حمایت سخت از چیز یا کسی کردن و این برای موضوعات عاقلانه در حدی که کسی را اذیت نکنند خوب است ولی در موضوعات جاهلانه بد است و این آیه میرساند که مسلمانان صدر اول از تعصبات جاهلانهای که قبل از تربیت اسلامی در مردم مکه و مدینه بود خود را دور نگه می‌داشتند.

حمل: این لغت در آیاتی مانند آیه ۲ از سوره «حج» یعنی بارِ فرزند در شکم مادر.

حمل: این لغت در آیاتی مانند آیه ۱۸ سوره «فاطر» یعنی بار.

حمولة: این لغت در آیه ۱۴۲ از سوره «انعام» یعنی چهارپای باربر.

حناجر: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «مؤمن» جمع حنجره است یعنی حلقوم ها.

حنان: این لغت که در آیه ۱۳ از سوره «مریم» آمده یعنی مهربانی و دلسوزی و شوق به کمک کردن.

حنث العظیم: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۴۶ از سوره «واقعه» آمده یعنی آن گناه بزرگ که بی ایمانی به

الله و زندگی آخرت و در نتیجه فریب دادن مردم با ساختن دروغهای مذهبی و کشاندن مردم به شرک و بت پرستی هاست که تماماً کار کافران مورد غضب الله می باشد.

حنیف: این لغت که جمع آن حنفاء می باشد و دانستن معنای آن بسیار مهم است در دوازده آیه در سورمهای مختلف قرآن آمده که جامع ترین آنها آیه ۱۰۵ از سوره «یونس» است که می‌رسانند حنیف که به معنای مستقیم بوده و صفت دین حق است یعنی دین و روش اجتماعی ای که آن دین و روش مستقیماً از متن کتاب و اوامر الله گرفته شود و حتماً پیغمبر الله گفته باشد نه غیر مستقیم و منحرف شده از خط مستقیم فوق که از طریق نظرات و فتوهای مختلف پیشوایان مذهبی غیر متکی کامل و مستدل به متن پیغام الله بدست می آید که این راه منحرف شده از خط مستقیم راه شرک و راه ردیف و شریک الله قرار دادن غیر الله است که بدبختانه اکثر فرقه‌های اسلام مانند فرقه‌های مذاهب و ادیان دیگر بدان دچار شده‌اند.

حنیذ: این لغت که در آیه ۶۹ از سوره «هود» آمده یعنی سرخ کرده شده و کباب شده و بریان شده.

حنین: این لغت که در آیه ۲۵ از سوره «توبه» آمده اسم مکانی است نزدیک به شهر طایف از طرف مکه که جنگ معروف به حنین در آیه مذکور شرح داده شده. و آن با مردم هوازن بعد از فتح مکه بود که ابتدا شکستی برای مسلمانان شد و سپس مردم هوازن شکست خورده و فرار کردند و بعداً تار و مار شدند.

حواریون: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۵۲ از سوره «آل عمران» و چهار آیه دیگر در سورمهای دیگر آمده اشاره به حواریون عیسا است یا به عبارت دیگر انصار خاص عیسی که که عدد آنان دوازده نفر بودند و این دوازده نفر بر طبق انجیل های چهارگانه موجود عبارتند از:

پطرس و برادرش اندریاس و یعقوب بی زبیدی و برادرش یوحنا و فیلیپس و توما و برتولما و متی باجگیر (این شخص غیر از متی نویسنده انجیل متی است و متی صاحب انجیل بنام متیاس در آخر باب اول کتاب اعمال رسولان معرفی شده) یعقوب بن حلفی و یهودا معروف به تدی یا لبی و شمعون قانونی و یهودای اسخریوطی که برطبق انجیلها از دوازده نفر حواری یکی از آنان که یهودای اسخریوطی بود خائن از آب در آمد و بجای او یک نفر دیگر در نبود عیسی حواری گردید که همان متیاس یا متی نویسنده انجیل متا باشد. حواری خائن طبق انجیل دچار عذاب الله شد همانطور که در قرآن در آیه ۱۱۲ از سوره «مائده» نقل آن آمده است.

(حواری یعنی یاری کننده و ناصر)

حور: این لغت که در آیه ۷۲ از سوره «الرحمن» آمده یعنی زنان زیبا چشم و زیبا پوست مفرد آن آحور.

حول: این لغت که در آیه ۱۰۸ از سوره «کهف» آمده یعنی انتقال و تبدیل مکان.

حُول: این لغت یا به معنای سال است (آیه ۲۴۰ سوره بقره) و یا به معنای اطراف (آیه ۶۸ از سوره مریم).

حِین: این لغت در آیه ۳ از سوره «ص» یعنی وقت و هنگام.

حِیَا: این لغت که در آیه ۸۶ از سوره «نساء» آمده یعنی تحیه گیرند و نحتیت یعنی هر نوع شادباشی و سلامی مانند زنده باشی، خوش باشی، روزبخیر، موفق باشی، رستگار باشی و امثال این شادباشها.

حِیَوَان: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۶۳ از سوره «عنکبوت» آمده است اگرچه در کتاب لغت عرب به معنای هر زندم‌ای است ولی در آیه فوق به معنای آن زندگی حقیقی و عالی است و یا آن مکان زندگی حقیقی.

۱۵۱

خاء

خَاب: این لغت که در آیه ۶۱ از سوره «طه» آمده یعنی ضرر دید.

خَاتَم: این لغت که در آیه ۴۰ از سوره «احزاب» آمده یعنی وسیله ختم چه مانند مهر اسمی که در آخر نامه‌ها میزنند و پیغمبر اسلام با همراه داشتن قرآن وسیله‌ای برای ختم پیغمبران و رسالت‌های آنان بوده است زیرا هم قرآن عالی‌ترین راه راهنمایی دینی را دارد و هم پیدایش چاپ و توسعه کتابت و کثرت با سوادان نگذاشت و نمی‌گذارد که متن قرآن در دوران تاریخ کم و زیاد شود که لازم شود پیغمبر دیگری بیاید.

ولی افسوس انسانهای خودخواه و عوام‌فریب قرآن کامل و خاتم را هم بوسیله سخن باطل اینکه هر آیه‌اش چند معنا دارد کنار گذاشتند و مانند ادیان دیگر دنبال روایات دروغ و موهوم افتادند و در نتیجه دچار عذاب‌هایی اجتماعی چون اعمال حجاج بن یوسف و ابن زیاد و ابوالعباس سفاح و چنگیز و تیمور و اسماعیلیه و جنگ‌های صلیبی و استعمار و انواع اینها شدند و خواهند شد مگر بسوی قرآن مجید به عنوان عالی‌ترین ترازوی دینی و مذهبی برای اصلاح خود برگردند.

خَاسِرُونَ: این لغت که در آیه ۹۰ از سوره «اعراف» آمده یعنی ضرر بینندگان.

خَاسِئِی: این لغت که در آیه ۴ از سوره «ملک» برای چشم آمده یعنی رنجور و درد گرفته و ناراحت و در جاهای دیگر که برای انسان آمده یعنی مطرود و دور شده و رانده شده.

خَاشِع: این لغت در اصل به معنای خود را مطیع و کوچک و فروتن نشان دهنده برای پذیرفتن دستور بزرگتر خود می‌باشد و در آیه ۲۱ از سوره «حشر» یعنی پذیرنده دستورات قرآن.

خاشعة: این لغت مؤنث خاشع است و چون در آیه ۳۹ از سوره «فصلت» صفت زمین شده یعنی مکان ترک شده و خشک و بی گیاه که پذیرنده باران برای سبز شدن است.

خاشعون: این لغت در آیه ۲ سوره «مؤمنون» جمع خاشع است به لغت خاشع رجوع شود.

خاسوا: این لغت در آیه ۶۹ از سوره «توبه» آمده یعنی فرو رفتند یا وارد شدند (در فساد و نفاق)

خافیه: این لغت که در آیه ۱۸ از سوره «الحاقه» آمده یعنی چیزی پنهان یا چیز پنهان شدمای.

خافضة: این لغت در آیه ۳ سوره «واقعه» یعنی پست کننده و خار کننده.

خالدین: این لغت جمع خالد است و در حدود ۸۵ آیه از آیات قرآنی یا مشتقاتش تکرار شده است یعنی همیشه ماندگان و این در مورد بهشتیان و دوزخیان در قرآن همراه لفظ ابد آمده که آن هم به معنای همیشه است و البته این همیشگی برطبق آیه ۱۰۷ و ۱۰۸ از سوره «هود» نسبی بوده نه مطلق و عبارت است از مادامی که آسمانها و زمین آخرت که بهشت و دوزخ در آن است دوام کند و به متلاشی شدن آنها این خلود نیز تمام میشود و برطبق آیه ۲۳ از سوره «نباء» این مدت به هشتادها سال یا یک مدت بسیار طولانی تر که شاید به هزاران سال هم بتوان تعبیر کرد میرسد. به لفظ ابد نیز مراجعه شود.

خالق: این لغت که با مشتقات آن بیش از سیصد آیه در قرآن آمده با توجه به آیه ۴۷ از سوره «آل عمران» و آیه ۲۴ از سوره «حشر» و آیه ۱۱ از سوره «فاطر» یعنی سازنده چیزی از چیز دیگر یا از چیزهائی و باید دانست خالق عالم همه چیز را طبق آیه ۹ از سوره «شورا» و آیه ۳ از سوره «حدید» بطور مستقیم یا غیر مستقیم از خودش میسازد که واجب الوجود است نه از عدم مطلق زیرا عدم مطلق وجود ندارد (به لغت باری و فاطر و صمد و یذروکم نیز مراجعه شود).

خالیه: این لغت که در آیه ۲۴ از سوره «الحاقه» آمده یعنی گذشته.

خامدین: این لغت که در آیه ۱۵ از سوره «انبیاء» آمده یعنی خاموش شدگان.

خاویه: این لغت که در آیه ۷ از سوره «الحاقه» آمده یعنی فرو افتاده و فرو ریخته.

خائضین: این لغت که در آیه ۴۵ از سوره «مدثر» با الف و لام عهد آمده یعنی آن داخل شوندگان و فروروندگان

خَبَأَ: این لغت که در آیه ۲۵ از سوره «نمل» با الف و لام عهد آمده یعنی آن پوشیده معلوم و با توجه به آیات دیگری از قرآن بخصوص آیه ۹۹ از سوره «انعام» و اینکه گوینده آیه سوره «نمل» هدهد است که خورنده آب و دانه و سبزیجات و میوه است که در زمستان در زمین و آسمانها پنهان هستند و در بهار و تابستان روی قوانین طبیعی نهاده شده از جانب الله به طرز معجزه آسا از آسمان و ابر و زمین و گیاهان و درختان آشکار میگردند این پوشیده معلوم آب و گیاه و دانه و میوه می باشد که از آسمان و زمین ما و هر آسمان و زمین دیگری که مانند آسمان و زمین ما دارای زندگی هستند بیرون می آیند.

خَبِثَ: این لغت که جمع خبیث است در آیه ۱۵۷ از سوره «اعراف» یعنی آنچه ضرر دارد و بد است و از این آیه با توجه به آیه ۵ از سوره مائده بدست می آید که کشیدن دخانیات هم که مضر و خبیث است و طیب نیست در دین اسلام حرام می باشد.

خَبَالٌ: این لغت که در آیه ۴۷ از سوره «توبه» آمده یعنی فساد.

خُبِرَ: این لغت که در آیه ۶۸ از سوره «کهف» آمده یعنی روی علم و آگاهی.

خَتَارٌ: این لغت که در آیه ۳۲ از سوره «لقمان» آمده یعنی فریبکار.

خَتَمَ: این لغت که در آیه ۲۶ از سوره «مطففین» آمده یعنی آنچه بوسیله آن محکم درب چیزی را می بندند تا محتویات آن چیز محفوظ بماند.

خَتَمَ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ: این جمله که در آیه ۷ از سوره «بقره» آمده یعنی الله بر قدرت توجه ایشان به حقایق معنوی مهر زده تا توجه صحیح نداشته باشند و این مهر الله عبارت است از قانون کفر و کفرانی است که در اشخاص غرضران و خودپسند عمل میکند.
به لغت قلب مراجعه شود.

خَدَّ: این لغت که در آیه ۱۸ از سوره «لقمان» آمده یعنی چهره و رخسار انسان که عبارت است از قسمت بی موی صورت که اطراف بینی است.

خَذُولٌ: این لغت که در آیه ۲۹ از سوره «فرقان» آمده یعنی بسیار ترک کننده، کمک و رها کننده کسی از یاری کردن.

خروا: این لغت که در آیه ۱۰۰ از سوره «یوسف» آمده یعنی فرو افتادند.

خراج: این لغت که همراه با لغت خرج در آیه ۷۲ از سوره «مؤمنون» آمده هر دو به معنای خرج کردن و بیرون دادن مالی بوسیله کسی از خودش برای کاری است.

خراصون: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۱۰ از سوره «ذاریات» آمده یعنی آن دروغگویانی که در خود آیه معرفی شده‌اند که مردم را فریب می‌دهند و آنان را در دین به اختلاف‌گویی دچار میکنند تا خود به سرگرمیهای دنیائی خود ادامه دهند.

خرطوم: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۱۶ از سوره «قلم» آمده یعنی بینی آن مرد متکبر و خود بین.

خرق: این لغت که در آیه ۷۱ از سوره «کهف» آمده یعنی سوراخ کرد.

خزى: این لغت که در آیه ۹ از سوره «حج» و آیات بسیاری دیگر آمده یعنی پستی و رسوائی و خواری.

خسف القمر: این مطلب که در آیه ۸ از سوره «قیامت» آمده یعنی ماه تاریک شد و این از علامت زمان آخر قیامت اول است. (به لغت یخسف رجوع شود)

خشب: این لغت که در آیه ۴ از سوره «منافقون» آمده یعنی چوبهای کلفت که آنرا تیر می‌گویند و خشب مسنده یعنی تیر چوبهائی که به دیوار در شرف خراب شدن تکیه میزنند تا دیوار فرو نریزد و منافقان جامعه بخصوص آنانکه به دین و مذهب جامعه ظاهر سازی میکنند و در باطن به دین و مذهب حق و آخرت ایمان ندارند دارای صفات ذکر شده در آیات اول سوره منافقون می‌باشند که یکی از آن صفات این است که مانند تیر تکیه دهنده به دیوار نمی‌گذارند وضع جامعه‌ای خراب کاملاً فرو ریزد تا بوسیله مصلحان اصلاح شود.

خشم: این لغت که در آیه ۷ از سوره «قمر» آمده خاشع است یعنی ذلیل و چون درباره چشم آمده یعنی چشمان ایشان فرو افتاده است به طرزی که حالت ذلت و کوچکی به خود گرفتارند.

خصاصة: این لغت که در آیه ۹ از سوره «حشر» آمده یعنی احتیاج به چیزی داشتن.

خصام: این لغت که در آیه ۲۰۴ از سوره «بقره» آمده یعنی دشمنی و در آیه ۱۸ از سوره «زخرف» یعنی نزاع و گفتگو کردن.

خطب: این لغت که در آیه ۵۱ از سوره «یوسف» آمده یعنی وضع و حال و کار کسی.

خطبة النساء: این مطلب که در آیه ۲۳۵ از سوره «بقره» آمده یعنی خواستگاری زنان.

خطف الخطفة: این جمله که در آیه ۱۰ از سوره «صافات» است یعنی ربود و دزدید، آن ربودن شنیدن را یا به عبارت دیگر استراق سمع کرد آن استراق سمع را.

خطوات الشیطان: این جمله که در آیه ۱۶۸ از سوره «بقره» آمده یعنی قدم برداشتن های شیطان.

خفت: این لغت در آیه ۸ سوره «قارعه» یعنی کم آمد، سبک آمد.

خفف: این لغت در آیه ۶۶ از سوره «انفال» یعنی تخفیف داد و به کم گرفت.

خلا: این لغت که در آیه ۲۴ از سوره «فاطر» آمده یعنی گذشت و در آیه ۷۶ از سوره «بقره» که پس از آن الی می باشد یعنی رفت بسوی کسی یا از کسی گذشت و بسوی کسی رفت و یا بسوی کسی خلوت کرد.

خلائف الارض: این مطلب که در آیه ۱۶۵ از سوره «انعام» آمده یعنی خلیفه ها و جانشینان زمین که اشاره بر این است که منابع زمین را الله در اختیار بشرها نسلی پس از نسلی قرار داده و بشرها جانشین نسل قبل خود هستند و اینکه بعضی ها گفتنند بشرها جانشین الله شده اند سخنی باطل است زیرا خالق عالم همیشه زنده است و جانشین لازم ندارد.

خلت: این لغت که در آیه ۱۴۴ از سوره «آل عمران» آمده مؤنث لغت خلا می باشد که ذکر شد و تانیث آن برای جمع بودن فاعل این فعل است که رسل باشد.

خلصوا: این لغت که در آیه ۸۰ از سوره «یوسف» آمده یعنی خود را کنار زدند (از یوسف).

خلطاء: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «ص» یعنی آنانکه مالشان با هم مخلوط است و شریک در مال می باشند و مفرد این لغت خلیط است یعنی شریک.

خلفة: این لغت که در آیه ۶۲ از سوره «فرقان» آمده جمع خلف به کسر خاء می باشد یعنی مختلف ها.

خلفوا: این لغت در آیه ۱۱۸ از سوره «توبه» یعنی عقب گذاشته شدند.

خُلُق: این لغت در آیه ۴ از سوره «قلم» آمده یعنی اخلاق و روش نبوتی و دینی پیغمبر اسلام و در آیه ۱۳۷ از سوره «شعرا» یعنی اخلاق و عادت و طبیعت تربیتی پیشینیان که علاقه به دنیا و کارهای آن داشتند.

خَلِيفَة: این لغت که در آیه ۳۰ سوره «بقره» می باشد یعنی خلیفای و خلیفه که بخودی خود به معنی جانشین است در اینجا موجودی نسلی معنی میدهد و اشاره به انسانست که مانند سایر حیوانات که قبل از انسان خلق شده بودند نسلی است یعنی نسلی از او جانشین نسل قبل میشود و برای حفظ و تربیت نسل خود خونریز و متجاوز است. (به لغت خلائف فی الارض مراجعه شود)

خُمْسُه: این لغت که در آیه ۴۱ از سوره «انفال آمده یعنی پنج یک از عنیمت جنگی در جنگی که افراد جنگجو خودشان مخارج جنگ خود را می دهند و در این صورت چهار پنجم غنائم جنگی متعلق به خودشان است که رئیس آنان میان ایشان تقسیم عادلانه میکنند روی قواعدی که هست و پنج یک متعلق به بیت المال مسلمین است که باید روی صلاح دید رئیس حکومت به مصرف الله (تبلیغات دینی الله و آنچه از اعمال خیر که مورد رضای الله است و تقویت دین الله) و به مصرف آن پیغمبری که گرداننده حکومت اسلام است (یعنی مخارج رئیس حکومت اسلام در هر زمانی) و به مصرف مخارج نزدیکان رئیس حکومت یعنی رؤسای کشوری و لشکری و میهمانان رسمی ایشان و کسانی که تحت تکفل ایشان است (ذی القربی) و به مصرف یتیمان و مصرف مسکینان و به مصرف راه ماندگان در حکومت اسلامی برسد و این آیه میرساند که رئیس حکومت و رؤسای کشوری و لشکری درجه یک که در کارهای مربوط به زکات عمومی مردم دخالت ندارند از بیت المال عمومی مسلمین که مربوط به زکات است حقوق نخواهند گرفت و باید از غنائم جنگی یا سایر کارهای تولیدی که به کوشش این رؤسا در مملکت اسلامی بوجود می آید حقوق بگیرند و این آیه قرآن هیچ ربطی به آنچه بنام سهم سید مشهور است ندارد و ذی القربای رسول در این آیه خویشان و عشیره پیغمبر بطور عام نبوده و نیست بلکه ذی القربای حکومتی او هستند.

خمر: این لغت که در آیه ۱۵ از سوره «محمد» و جاهای دیگر قرآن آمده یعنی شراب آشامیدنی ای که انسان را شنگول و خمار میکند و شراب بهشتی که در سوره «محمد» ذکر شده انسان را مست لایعقل نمی کند در دنیا از نظر دینی خمر همانطور در اسلام حرام است که در ادیان حقه دیگر و اینکه می گویند در اسلام تدریجاً حرام شده صحیح نیست اول بار در قرآن در سوره «نحل» آیه ۶۷ در مکه قبل از هجرت اعلام شده که خمر یک خوراکی غیر خوب است و این همان حکمی است که در تمام ادیان حق گفته شده و روی همین حکم آنانکه در دین می خواستند نمره اطاعت بیشتری از خالق عالم بگیرند از آن حتی المقدور دوری میکردند و بطور مسلم در هنگام مشروب خوری که مصادف است با هنگام نماز هرگز مشروب نمی خوردند ولی از آنجا که احکام دین تا آنجا که به مردم ضرر نزنند اجرائیش از لحاظ اجرا کننده دارای درجات متعدد ثواب و پاداش یا مجازات در نزد الله است هرگز مسلمانان جدی در ادیان به مسلمانان ضعیف الایمان غیر از نصیحت سرزنش و توبیخ نمی کردند که چرا نمره کمتری از ایمان دارند از اینرو می بینیم پس از هجرت پیغمبر اسلام در مدینه که طرفداران اسلام زیادتر شد در حدود سال دوم

هجری آیه ۲۱۹ از سوره «بقره» نازل گردیده که معلوم میدارد تازه مسلمانان چون می دیدند بعضی از مسلمانان که جدی تر بودند شراب و سایر مشروبات مست کننده را نمی خوردند علت آنرا از پیغمبر پرسیدند و جواب گرفتند که مشروب در آنجا که منفعت هائی دارد برای بردن نفع آن خوردنش حرام نیست ولی آنجا که عیب و ضرر قطعی دارد حرام است و تشخیص آن با شخص خورنده و اندازه نمره اطاعتی که می خواهد بگیرد می باشد .

پس از این توضیح محول به سؤال می بینیم در حدود سال چهارم هجری در سوره «نساء» آیه ۴۳ خالق عالم می فرماید هنگامی که مست هستید به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که آثار مستی از شما کاملاً برود و در نماز خود متوجه معنای نماز بشوید .

پس از این دستور معلوم شد که کم کم بسیاری از مسلمانان که تازه مسلمان بودند و در اطاعت نمی خواستند نمره عالی بگیرند بجای اینکه برای زمان نماز مشروب نخورند که مست نشوند مشروب خورده و مست شدند و به بهانه مستی از نماز دوری کردند و به نماز جماعت حاضر نشدند و لذا لازم شد در قرآن در آیه ۹۳ از سوره «مائده» اعلام شود هر کس واقعاً می خواهد نماز را که اصل اول و مهم اسلامیت حقیقی است با شرایطش بخواند دوری نکردن باعث میشود اولاً شیطنت کاران مسلمانان را تشویق به مشروب خواری کنند و باعث ایجاد کینه و اختلاف فکری و عملی در مسلمانان شود ثانیاً افکار شیطانی و وسوسه هائی مسلمانان را به مست شدن هرچه بیشتر ایمانشان تشویق نماید و جلوی راه رستگاری نسبی ایشان را بگیرد ثالثاً مشروب خواری آنان را از مزایای توجه به نعمت های الله و بزرگی های او و بخصوص استفاده کامل از نماز دور گرداند و این سه عیب مشروب خواری همان گناه بزرگی است که از ابتدا در سوره «بقره» و سوره «نحل» گوشزد شده بود و لیکن بروز آن برای مسلمانان وقتی معلوم گردید که در مدینه بعد از فتح مکه تازه مسلمانان بسیار شدند و از آن پس در انبوه مسلمان مختلف الایمان شیطنت کاران می توانستند اثر بگذارند و آنان را به فتنه ها بکشاند از اینرو این آیه در سوره «مائده» در عرفات حجة الوداع هشاد و یک روز مانده به وفات پیغمبر اسلام نازل گردید و بعد از نزول سوره مائده دیگر چیزی از خالق عالم نازل نشد زیرا به نزول سوره «مائده» دین اسلام کامل شده بود و حتی وجود پیغمبر در میان مردم لازم نبود و این میرساند که اگر مسلمانی مشروب بخورد نباید او را برای گناهان ذکر شده در آیه فوق تنبیه کرد و حد زد مگر آنکه این گناهان به حدی برسد که باعث اذیت دیگران شود و در حدود آن اذیت طبق دستورات دیگر قرآن مشروب خوار اذیت کننده را باید مجازات نمایند و اگر در زمان پیغمبر اسلام و خلفای راشدین کسی را بواسطه مشروب خواری اذیت کرد مانند روی خوردن مشروب نبوده بلکه روی اذیتی بوده که مشروب خوار روی مستی با دیگران انجام داده است و لذا می بینیم روایات درباره چگونگی مجازات مشروب خوار متفاوت است و آنچه درباره معایب مشروب خواری گفته شد درباره انواع قمارها هم هست و اصل عیب قمار نیز برای مسلمان بازداشتن سرگرمی آن از خواندن نماز در مسجد یا خانه در هنگام مقرر و ایجاد کینه میان طرفهای بازنده و برنده است نه خود سرگرمی و باختن آن همانطور که در خوردن مشروبات مست کننده حرمت آن برای اثر الکل آن در بدن نیست بلکه برای اثرات خارجی اجتماعی آن است نسبت به نماز و لذا می بینیم در آخر آیه مربوطه در سوره «مائده» گفته شده «پس آیا خودتان حاضرید با بودن این معایب از خوردن مشروب و عمل قمار دوری نمائید؟» یعنی اختیار دارید مشروب بخورید یا قمار بکنید بشرطی که این معایب را برای خود بهزیرید مضافاً به اینکه در دنبال این آیه تأکیدی است

برای مسلمانان جدی که خواهان نمره عالی اطاعت اند در توجه به تقوای کامل در مواردی که لازم میشود برای منفعتهایی که در مقدار کمی از مشروبات الکلی هست از آن بنوشند (با توجه به تقوای خاص اسلام و قرآن) .

خُمُرِهْن: این مطلب که در آیه ۳۱ از سوره «نور» آمده یعنی چهارقد و روسری های زنان و خمر جمع خمار است یعنی سرپوش زنان و گویند خمر به معنای شراب را از آنرو خمر می گویند که پوشاننده عقل انسانهاست.

خَمِینَ الْفِ سَنَۃً: این مطلب که در آیه ۴ از سوره «معارج» آمده اشاره به زمان از اول شروع قیامت اول است تا رسیدن قیامت دوم یا قیامت کبری که پنجاه هزار سال است یعنی هزار سال دوره قیامت اول و ۴۹ زمان بیهوشی انسانها در بین قیامت اول و دوم (به لغت قیامت مراجعه شود).

خَنَازِیْر: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۶۰ از سوره «مائده» آمده یعنی خوکها و مفرد آن خنزیر است و چون در دنبال این آیه این خوکها بنام عبدالطاغوت یا بنده آن طغیانگران مذهبی شیطان صفت معرفی شده اند و در آیه ۶۵ از سوره «بقره» این خوکها به میمونهای طرد شده و ذلیل موصوف شده اند با توجه به تاریخ زیردست شدن یهود که در اثر انحراف مذهبی بوسیله پیشوایان مذهبی سوءاستفاده چپی زیر سلطه آشوریان و بخت النصر قرار گرفتند باید یقین داشته باشیم در این آیات گفته شده که آن یهودیان در زیردست آشوریان همچون خوک شدند که زنهای خود را تقدیم آشوریان میکردند و همچون بوزینه شدند که از رسوم بت پرستی ایشان تقلید می کردند و در مقابل آشوریان رانده و پست جلوه می کردند و این سه صفت صفاتی بارز هر قومی است که مستعمره استعمارگران میشود چه استعمارگران داخلی و چه خارجی.

خَنَاس: این لغت که در آیه ۴ از سوره «ناس» با الف و لام عهد آمده یعنی آن بسیار پنهانی که در حال جلو بودن عقب میزند و خود را کنار میکشد و آن اشاره به شیطان یا به عبارت دیگر تمام شیطنت کاران جنی و انسی است که در پنهان مردم را فریب میدهند و سر نخ مردم فریب خور بدست آنها می باشد.

خَنَس: این لغت که در آیه ۱۵ از سوره «تکویر» با الف و لام عهد آمده یعنی آن عقب زننده ها که عبارت باشند از سیارات منظومه شمسی قابل مشاهده با چشم که از قدیم منجمان میدیدند زمانی از یکدیگر جلو میافتند و زمانی عقب میزنند. مفرد خنس خانس است که به معنای عقب افتنده از دیگری است و آنرا اگرچه پنهان شونده هم میگویند لیکن بواسطه وجود کنس در همین آیه نباید آنرا پنهان شونده معنا کرد به لغت کنس نیز مراجعه شود.

خَوَار: این لغت که در آیه ۸۸ از سوره «طاه» آمده یعنی صدای مخصوص گاو و گوساله.

خَوْض: این لغت که در آیه ۱۲ از سوره «طور» آمده یعنی داخل شدنی و منظور از آن داخل شدن در امور بدی است که نزد بدکاران خوب تصور میشود مانند داخل شدن در آب که ظاهراً خوب است ولی خطرهای دارد.

خولناکم: این مطلب که در آیه ۹۴ از سوره انعام آمده یعنی به شما بخشیدیم.

خیر: این لغت که در آیه ۸ از سوره «عادیات» آمده است یعنی مال و در جاهای دیگر یا به معنای خوبی می باشد و یا به معنای بهتر و خوبتر.

خیاط: این لغت که در آیه ۴۰ از سوره «اعراف» آمده یعنی سوزن خیاطی.

خیط: این لغت که در آیه ۱۸۷ از سوره «بقره» با الف و لام عهد آمده یعنی آن نخ که اشاره به سفیدی نخ مانندی است که در هنگام سفیده صبح در کنار نخ سیاهی از تاریکی شب پیدا میشود. (خیط یعنی نخ خیاطی یا ریسمان باریک).

خیرات: این لغت که در آیه ۷۰ از سوره «الرحمن» آمده یعنی زنان با فضیلت از حیث اخلاق و رفتار.

خیل: این لغت در آیه ۶۰ از سوره «انفال» یعنی گروهی از اسبها و در آیه ۶۴ از سوره «بنی اسرائیل» یعنی گروهی از سواران، چه سوار اسب باشند و چه سوار چیزهای دیگر.

دال

دأباً: این لغت که در آیه ۴۷ از سوره «یوسف» آمده یعنی در حال پی در پی و عمل ادامه دار و در آیه ۹ از سوره «آل عمران» یعنی عادت و وضع.

دائبین: این لغت در آیه ۳۲ از سوره «ابراهیم» یعنی دو حرکت کننده با ادامه.

دائرة: این لغت که در آیه ۹۸ از سوره «توبه» آمده یعنی هرچه اطراف چیزی را بگیرد یا حلقه زند و در آیه مزبور مقصود حوادث بدی است که ممکن است بر مردم مربوطه حلقه زند.

دائرة: این لغت که در آیه ۶ از سوره «فتح» آمده با توجه به لفظ علیهم در جلوی آن یعنی آنچه انسان را از حوادث بد فرا گیرد و معنای اصلی دائرة همان اصطلاح معروف دائرة است یعنی دور چیزی قرار گیرنده یا دور چیزی.

دائم: این در آیه ۳۵ سوره «رعد» یعنی همیشه عمل کننده یا همیشه با ادامه دهنده و جمع آن در آیه ۲۳ سوره «معارج» دایم است یعنی ادامه دهنده گان.

دابة من الارض: این مطلب که در آیه ۸۲ از سوره «نمل» آمده یعنی جنبنده مخصوصی که از زمین دنیا به اراده الله در زمین آخرت بیرون می آید و در آیه فوق اشارهای است به پخش نوار اعمال دنیائی بشرها که بصورت امواجی به چشم انسانهای آنجا خواهد آمد و صدای سخنان بشرها که به پیغمبران و شاگردان آنان در دنیا گفتنند به گوش همه میرسد. که خلاصه و نتیجه آن این است که اکثر مردم روی زمین با دیدن تمام دلایل قانع کننده پیغمبران به پیغامهای پیغمبران ایمان نیاوردند. دابة جمع آن دواب است که شامل انسان و شبه انسان و هر حیوان از لحاظ جنبش آنها میشود و دابة الارضی که در آیه ۱۴ از سوره «سباء» آمده یعنی موریانه.

داحضة: این لغت که در آیه ۱۶ از سوره «شوری» آمده یعنی باطل.

داخرون: این لغت در آیه ۴۸ از سوره «نحل» یعنی فروتنان.

دار: این لغت در آیات بسیاری از قرآن خانه و مسکن و نیز شهر محل سکونت کسی.

دافق: این لغت که در آیه ۶ از سوره «طارق» آمده یعنی جهنده و جهاننده و این صفت خون موجود در قلب است که در بین استخوانهای سینه و استخوانهای ستون فقرات واقع شده و از قلب بیرون می جهد و خون رگها را می جهانند تا

از طریق گردش خون باعث پیدایش بچه و ادامه زندگی او تا زمان مرگ شود.

دان: این لغت که در آیه ۵۴ از سوره «الرحمن» است یعنی نزدیک.

داوود: این اسم در قرآن اشاره به داوود نبی است که از کوچکی دیندار و با شهامت و خوش فکر بود و با سنگ قلاب خود در حالی که چوپانی بیش نبود سردار فلسطینیان را که با شائول پادشاه بنی اسرائیل جنگ می کرد کشت و باعث شکست فلسطینیان شد و شائول (در قرآن طالوت) او را سردار خود کرد و دختر خود را به او داد و بعداً مورد سوءظن طالوت قرار گرفت و فراری شد و بعد از کشته شدن پادشاه یهود گردید و در پادشاهی گناهی بزرگ کرد و مورد خشم پروردگار عالم قرار گرفت چون پشیمان شد و توبه کرد بطور موقت از سلطنت افتاد داوود در هنگام فراری بودن در کوههای زیتون به توبه و انابه سختی پرداخت و با شعر و صدای خوش و وسایل موسیقی اطرافیان خود توبه‌های خود را ادامه داد این توبه‌ها باعث شد خالق عالم او را ببخشد و او را مورد وحی خود قرار دهد و زبور داوود را بر او وحی کند و او را نبی گرداند و دوباره به سلطنت برگردد و کتاب مزامیر داوود عبارتست از اشعاری از خود داوود که توبه‌هایش را به شعر گفت و در دنبال توبه‌های خود وحی‌های الهی را که زبور باشد در اشعار خود گنجانده برای بدست آوردن داستان کامل داوود باید به آیه ۲۵۱ از سوره «بقره» و آیه ۵۵ از سوره «اسراء» و آیه ۷۸ از سوره «انبیاء» و آیه ۱۵ از سوره «نمل» و آیه ۱۰ از سوره «سباء» و آیه ۱۷ از سوره «ص» و دنباله این آیات مراجعه شود و برای تفصیل بیشتر به کتاب اول و دوم سمونیل و کتاب مزامیر داوود در کتاب مقدس یهودیان رجوع گردد.

دحیها: این لغت که در آیه ۳۰ از سوره «نازعات» آمده یعنی الله زمین را از شکمش بزرگ کرد و پهن نمود که اشاره به تاثیر حرکت وضعی در فرو رفتن قطبین زمین و بالا آمدن اطراف زمین است و پیدایش دشتهای پهن در زمین.

دحور: این لغت در آیه ۹ از سوره «صافات» بصورت حال آمده یعنی راندن و دور کردن (برای راندن).

دخان: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «فصلت» بصورت نکره آمده یعنی دودی مخصوص و اشاره به حالت دودی ماده اولیه هفت سیاره مامدار منظومه شمسی است که پس از جدا شدن از خورشید در اثر حرکت وضعی که بر حرکت انتقالی آن به قدرت الله اضافه شد تبدیل به هفت سیاره مامدار منظومه شمسی گردید و در اثر حرکت وضعی در هر یک آن سیارات توده‌های دود مانند آنها تمرکز پیدا کردند و زمینی در وسط آسمان هر یک پیدا شد بطوری که در آینده اگر انسانی روی زمین پیدا شود بتواند در آسمان نیلگون ستاره‌ها و خورشید و ماه را ببیند (به کتاب معجزات علمی قرآن مراجعه شود).

دخل: این لغت در آیه ۹۳ از سوره «نحل» یعنی فریب و خدعه.

در استهم: این لغت که در آیه ۱۵۶ از سوره «انعام» آمده یعنی درس گرفتن و یاد گرفتن و حفظ کردن از ایشان.

دراهم: این لغت که در آیه ۲۰ از سوره «یوسف» آمده یعنی درهم ها و درهم عبارت است از یک سکه نقره ای که وزنش یک مثقال بود.

دَرک: این لغت یعنی قمر و انتهای چیزی گود و عمیق (آیه ۱۴۵ از سوره نساء) و به فتح دال و راء یعنی رسیدن به چیزی یا کسی (آیه ۷۷ از سوره طه).

دُسُر: این لغت که در آیه ۱۳ از سوره «قمر» آمده یعنی میخها و یا طنابها مفرد دسر دسار است و به نظر می آید کشتی نوح بوسیله طناب تخته هایش بهم بسته شده بود نه میخ. (المنجد)

دسپها: این لغت که در آیه ۱۰ از سوره «شمس» آمده یعنی آلوده کرد آنرا.

دع: این لغت که در آیه ۱۳ از سوره «طور» آمده یعنی با زور و اذیت کسی را کنار زدن.

دعاء: این لغت که در بیست جای قرآن آمده و مشتقات آن در دویست آیه قرآن است یعنی خواندن کسی یا تقاضائی از کسی داشتن و بدیهی است که باید با زبانی گفته شود که معنای آنرا گوینده بداند چه میگوید و بنابراین خواندن مطالبی عربی به نام دعا برای کسی که معنای آنرا در نظر نمی گیرد دعا محسوب نمی شود علاوه بر اینکه تمام دعاها منسوب به پیغمبر و امام غیر از دعاها موجود در قرآن همه ساختگی و مجعول هستند.

دف: این لغت که در آیه ۵ از سوره «نحل» آمده یعنی وسیله گرم کننده.

دُکَّت الارض: این مطلب که در آیه ۲۱ از سوره «فجر» آمده یعنی زمین در هم کوبیده شد.

دلوک الشمس: این مطلب که در آیه ۷۸ از سوره «بنی اسرائیل» آمده یعنی مالیدن خورشید و آن وقت غروب آفتاب است که همه می بینند قرص خورشید به کناره مغربی زمین مالیده میشود و فرو میرود در این آیه وقت نماز مغرب چنین معلوم شده که از غروب آفتاب است تا تاریکی کامل شب و با توجه به آیه ۱۱۴ از سوره «هود» یقین می کنیم وقت نماز مغرب که زمان بین الغروبین است به اندازه وقت نماز صبح است که نماز بین الطلوعین می باشد و هر روایتی بر خلاف آنچه گفتیم باشد ساخته دشمنان اسلام بوده است که بعضی علمای اسلام نخواستند متوجه این حقایق باشند (دلاک کسی است که با کیسه و لیف و صابون بدن مردم را در حمام می مالد) به لغت طرفی النهار و لغت صلوة مراجعه شود).

دُمُتَم: این لغت در آیه ۹۶ از سوره «مائده» یعنی ادامه دادید یا به عبارت دیگر زمان را گذرانید و چون قبل آن لفظ (ما) آمده یعنی آنچه از زمان را که گذرانید یا تا وقتی که در کار مورد سخن بودید.

دمدم علیهم: این مطلب که در آیه ۱۴ از سوره «شمس» آمده و فاعل آن الله است، یعنی بر ایشان هلاکت را آورد.

دمرالله علیهم: این مطلب که در آیه ۱۰ از سوره «محمد» آمده یعنی الله آنان را هلاک کرد.

دنیا: این لغت که در قرآن همیشه با الف و لام و بسیار آمده هر کجا به تنهایی آمده باشد الف و لام آن عهد است یعنی آن مؤنث پست تر یا نزدیکتر و بجای حیوة الدنيا آمده و معنای آن این زندگی حاضر و نزدیکتر یا زندگی پست تر برای بشر است و آن در مقابل زندگی آخرت می باشد که هم زندگی دیگر و غیر حاضر است و هم دورتر و هم زندگی عالی تر دنیا مؤنث ادنی می باشد و آن اگر از لغت دنو بر وزن غلو گرفته شود یعنی نزدیکتر (که کمتر از این لغت گرفته اند) و اگر لغت دنی گرفته شود یعنی پست تر و ضعیفتر و پائین تر و دنیا در قرآن اگر مقابل آخرت استعمال شده باشد بیشتر باید به معنای نزدیکتر گرفت) به لغت سماء نیز مراجعه شود.

دوائر: این لغت در آیه ۹۸ سوره «توبه» جمع دائرة است که در بالا ذکر شد.

دهاق: این لغت که در آیه ۳۴ از سوره «نبأ» آمده یعنی پُر و در مورد کاسهای که پُر از شراب یا آب شده باشد استعمال میشود.

دهان: این لغت که در سوره «الرحمن» آیه ۳۷ آمده یعنی پوست بدن وقتی که قرمز شده باشد (قرمز متمایل به زردی) و شاید قرمزی پوست بعد از روغن مالی باشد زیرا دهان به روغن های مالیدنی هم می گویند و وردة که در این آیه آمده نیز به معنای رنگ قرمز زعفرانی است که قرمز متمایل به زرد است و آیه فوق درباره مشاهده آسمان بوسیله انسانها در خارج آسمان نیلگون کره زمین است چه بوسیله سرنشینان سفینه فضائی که آسمان خارج محوطه زمین را قرمز مایل به زردی ببینند (برطبق توضیح موجود در سوره های مرسلات و انفطار و انشقاق) و چه بوسیله انسانها در روز محشر در زمین آخرت برطبق مطالب سوره های الحاقه و معارج و مزمل و نبأ و تکویر (به لغت وردة نیز مراجعه شود)

دهر: این لغت که در آیه یک از سوره «دھر» با الف و لام عهد آمده یعنی زمان بس طولانی ای که انسان بر روی زمین زندگی کرده و میکند و این لغت بدون توجه به زمان انسانها یعنی تمام زمانهای خلقت.

دهن: این لغت که در آیه ۲۰ از سوره «مؤمنون» با الف و لام عهد آمده یعنی آن روغن مخصوص که روغن زیتون

باشد. (هر روغنی را دهن گویند)

تَشْدِیدِیَا

دیار: این لغت که به در آیه ۲۶ از سوره «نوح» آمده یعنی کسی که علاقه شدید به خانه و مسکن دارد و اشاره به هر دنیاخواهی است که روی دنیاخواهی و خودخواهی فاسد و کافر و سرکش نسبت به قانون الهی میشود.

دیار: این در آیاتی از قرآن یعنی محل های سکونت اشخاص و جمع داراست که در بالا شرح داده شد.
دین: این لغت در آیه ۱۱ و ۱۲ از سوره «نساء» چهار بار تکرار شده یعنی قرض و هر تعهد مالی و یا معاملای که باید انجام شود.

دین: این لغت که در قرآن زیاد آمده یعنی روش و راه و رسم و مذهب فرد یا جامعه ای چه راهش درست باشد یا غلط باشد و همیشه در قرآن برای دین حق لفظ الدین می آید یعنی آن دین حق مورد نظر الله یا دین حقی که بنام دین اسلام وضعش در قرآن روشن شده و چون لغت دین در عربی دارای معنای شانزده گانه روش، مذهب، وضع، حال، عادت فرد یا گروهی، تدبیر در کاری، قضاوت در موضوعی، پاداش، و مکافات کسی، قهر و غلبه بر کسی مجبور کردن، سلطه داشتن، معصیت، اطاعت، زهد و تقوا، ذلت نشان دادن و خضوع می باشد.

در بعضی جاهای قرآن لفظ دین به معنای حساب و جزا و داوری هم آمده مخصوصاً در آیه ۱۲۲ از سوره «توبه» لفظ الدین به معنای آن تدبیر جنگی برای جنگ تبوک است که نفقه در آن برای سران و نمایندگان هر شهر اسلامی لازم بود و بعضی از مفسران قرآن بدون توجه به پس و پیش این آیه، آیه را درباره لزوم تهیه فقیه برای هر شهر اسلامی در مورد تعلیمات دینی گرفتارند و حال آنکه برطبق تعلیمات پی در پی قرآن و متن سنت مکتوبه پیغمبر اسلام در قرآن فقیه و کنجکاو شدن برای همه مسلمانان مورد تشویق است و این از وظایف تشکیلات تربیتی اسلامی است و بدیهی است که فقاقت و فهم کنجکاوانه در اشخاص مختلف نسبی است بعضی بحد راسخون علم قرآن میرسند که استادان حقیقی اسلامند و برخی مراحل پائین تری را بدست می آورند.

دیه: این لغت که در آیه ۹۲ از سوره «نساء» آمده یعنی مالی که بجای مجازات قصاص هر قاتل یا مجروح کنندمای باید به صاحب مقتول و یا صاحب جراحت بدهد که برای قتل غیر عمد صد شتر کم قیمت و برای قتل عمد صد شتر قیمتی تر است (طبق آنچه در متن سنت مکتوبه پیغمبر اسلام که بوسیله عمرو بن حزم برای حاکم یمن برده شده ثبت است) و در زمان خلفای راشدین عین شترهای کم قیمت یا پر قیمتی تر معلوم گردیده و در کتب فقههای اسلامی آمده است.

(لفظ دیه از فعل ودی - یدی و دیاً و دیه می آید (یعنی دیه داد و دیه می دهد) و دیه در اصل ودی بوده و او افتاده و بجای آن تاء آمده مانند وزن که تبدیل به زنة شده است و وادی اسم فاعلی از این فعل است یعنی سیلی جاری شونده و رودخانه خشک و یا آبدار را نیز از آنرو وادی می گویند که سیل در آن جاری میشود. (به لغت واد نیز مراجعه شود)

دیه چیزی است که فایده اش برای صاحب مقتول بیشتر از خود مقتول است

ذال:

ذاریات: این لغت که با الف و لام عهد و علامت قسم و سوگند در اول سوره «ذاریات» آمده با توجه به ترتیب نزول سوره‌ها و اینکه قبل از این سوره در سوره «احقاف و دخان» سخن از وعده عذاب پیدایش ابر سنگین خفه کننده بوده و در سوره «نحل» که بعد از سوره «ذاریات» نازل شده آمدن این عذاب اعلام شده معنایش آن چیزهای مؤنثی است که چیزی را بوسیله باد پراکنده میکنند و منظور فرشتگانی هستند که گازهای خفه کنندم‌ای را از محل ایجاد آن به بادی بدهند که آن باد گازدار به فرمان آنان ابر سنگین خفه کنندم‌ای را به مکه ببرد (به لغت ذرو و وفر و همچنین لغت کشف مراجعه شود)

ذوالقرنین: این لغت که در آیه ۸۳ و ۸۶ و ۹۴ از سوره «کھف» آمده یعنی صاحب آن دو سد و دو حصار کوه پیکر در لغت عرب دارای معانی مختلف زیر است:

مقداری از زمان یا مردم یک زمان یا ملتی که بعد از ملتی می آید یا شاخ حیوانات، دو طرف سر انسان که در حیوان شاخ در می آورد، صدسال، کوه کوچک، قله کوه، دیوار قلعه که مردم درون آنرا در پناه می گیرند (سد ذوالقرنین که دو تا بوده دو دیوار کوه پیکر بود که هر یک شهری را چون دیوار قلعه در پناه خود گرفته بود شرح مفصل آن در سوره کھف هست به تفسیر قرآن من و همچنین کتاب معجزات علمی قرآن مراجعه شود تا یقین کنید ذوالقرنین اولین امپراطور چین بوده که نامش شین شیه هوانگ بوده نه اسکندر مقدونی و نه کورش پادشاه ایرانی و نه کسی دیگر.

ذوالکفل: این اسم که به معنای آن صاحب کفالت و آن صاحب مزد دو برابر و آن صاحب بهره و نصیب خوب است در آیه ۸۵ از سوره «انبیاء» و آیه ۴۸ از سوره «صاد» آمده بواسطه اینکه بجای الیاس در آیه ۱۲۳ از سوره «صافات» و آیه ۸۵ از سوره «انعام» ذکر شده ذالکفل همان الیاس است و از شرح حال الیاس در باب ۱۷ از کتاب اول پادشاهان یهود نیز پیداست که هم کفالت آذوقه رسانی به زنی را در قحطی داشته و هم دو بار نبوت کرده و مزد دوباره نبوت را هم گرفته و هم بیشتر از انبیای دیگر بنی اسرائیل نصیب و بهره از موفقیت داشته (به تفسیر آیه ۱۲۲ و ۱۲۳ از سوره صافات در ترجمه و تفسیر قرآن من و همچنین به لغت الیاس مراجعه شود).

ذالک الکتاب: این مطلب که در آیه اول سوره «بقره آمده و مترجمان و مفسران آنرا این کتاب معنا کرده‌اند صحیحش آن است که گفته شود آنچه تا حال نازل شده تا بتوان آنرا بصورت آن کتاب ترجمه نمود زیرا قبل از سوره «بقره» ۹۰ سوره از قرآن نازل شده بوده و ذلک اشاره به آنهاست.

ذالنون: این اسم که در آیه ۸۷ از سوره «انبیاء» آمده همان یونس است به لغت یونس مراجعه شود.

ذرنی: این مطلب که در آیه ۱۱ از سوره «مدثر» آمده یعنی مرا رها کن تا آنچه می خواهم بکنم، یا مرا بخود واگذار (این لغت از وذر می آید).

ذراکم: این مطلب که در آیه ۷۹ از سوره «مؤمنون» آمده یعنی شما را آفرید و پدید آورد و زیاد کرد.

ذرو: این لغت در اول سوره «ذاریات» یعنی چیزی مانند خاک یا کاه را به باد دادن یا چیزی را بوسیله باد پراکنده کردن.

ذروا: این لغت در آیه ۲۷۸ از سوره «بقره» یعنی رها کنید، صرفنظر کنید.

ذره: این لغت که در آیه ۳ از سوره «سباء» و پنج جای دیگر قرآن آمده یعنی کوچکترین چیزها مانند دانه گرد و خاک هوا و در آیه فوق می بینیم تذکر داده شده که از ذره کوچکتر هم هست و وزن و اندازه هم دارد و این از معجزات علمی قرآن است.

ذریه: این لغت که در آیه ۳۴ از سوره «آل عمران» آمده یعنی اولاد و نسل کسی.

ذرع: این لغت در آیه ۷۷ از سوره «هود» یعنی قدرت و توانائی و در آیه ۳۲ از سوره «الحاقه» یعنی اندازه گرفتن با ذراع.

ذراع: این لغت در آیه ۳۲ از سوره «الحاقه» و آیه ۱۸ از سوره «کهف» یعنی طولی به اندازه از نوک انگشت میانه تا آرنج.

ذکر: این لغت در آیه ۹ از سوره «حجر» با الف و لام عهد یعنی آن پندنامه مورد نظر که قرآن مجید باشد و در آیه ۷ از سوره «انبیاء» یعنی آن پندنامه و کتاب راهنمایی مورد نظر که تورات و انجیل باشد و تذکر یعنی تعلیم و راهنمایی کردن و یاد دادن و پند دادن و یاد آوردن.

ذکیم: این لغت در آیه ۳ از سوره «مائده» یعنی ذبح کردید حیوان حلال گوشت را.

ذُل: این لغت که در آیه ۱۱۱ از سوره «اسراء» با الف و لام آمده یعنی ذلت و ضعف و مجبور بودن به اطاعت از دیگری و در آیه ۲۴ همین سوره یعنی تسلیم شدن برای کمک کردن.

ذُللت: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «دهر» یا «انسان» یعنی مطیع شد رام شد و آسان بدست آمد.

ذلول: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «ملک» یعنی شتری که به آسانی تسلیم برای سوار شدن میشود و در این آیه کره زمین به چنین شتری تشبیه شده و گفتن اینکه بر شانه‌های چنین شتری سوار شوید اشاره به تشبیه دشتهای زمین به شانه‌های شتر است که پای کوهها به پای گردن و سر شتر و کوهان او تشبیه شده و حرکت زمین نیز به حرکت شتر در حال سواری دادن و این تذکرات قرآن نیز معجزهای است علمی درباره زمین.

ذمه: این لغت که در آیه ۸ از سوره «توبه» آمده یعنی پیمان و عهد.

ذنبک: این لغت که به معنای گناه تو می باشد و در آیه ۵۵ از سوره «مؤمن» و آیه ۱۹ از سوره «محمد» و آیه ۲ از سوره «فتح» برای پیغمبر اسلام تکرار شده عبارتند از گناه پیغمبر اسلام در مورد شکها و چون و چراهایی که روی این شکها پیغمبر اسلام با الله اظهار میداشت و مربوط بود به اینکه پیغمبر اسلام تصور میکرد وعده‌های پیروزی الله برای مسلمین و عذاب الله بر کافران که از همان سالهای اول بعثت برای آینده پیغمبر اسلام وعده داده شده بود چرا زودتر نمی رسد شاید عملی نشود وقتی در فتح حدیبیه و بعد از آن در فتح مکه این وعده‌ها عملی شد خالق عالم می فرماید پس از فتح هم گناه گذشته تو را بخشیدم و هم گناههای بعد از فتح را که ممکن است برای حکومت داری و قدرت نمائی مجبور به آن گناهان شوی و نمونه‌های این گناههای گذشته پیغمبر اسلام یکی در آیه ۷۵ و ۷۶ از سوره «بنی اسرائیل» گوشزد شده و دیگر در سوره «یونس» آیه ۹۴ و ۹۵ و ۱۰۹ و سوم در سوره «هود» آیه ۱۲ است که برای بدست آوردن شرح مفصل تری در این مورد به مقدمه ترجمه و تفسیر سوره «نصر» در ترجمه قرآن من مراجعه شود.

ذواتا: این لغت که در آیه ۴۸ از سوره «الرحمن» آمده یعنی صاحبان و دارایان و آن در اصل ذواتان بوده که تشبیه ذات می باشد و ذات مؤنث ذو و ذی بوده یعنی صاحب و جمع مؤنث آن ذوات است و جمع مذکر آن ذوو و اولو می باشد. به لغت اولی الامر منکم مراجعه شود.

ذی القربی: این لغت که به معنای صاحب آن نزدیکی می باشد در چند آیه به معنای نزدیکان و خویشان است و در آیه ۴۱ از سوره «انفال» و آیه ۷ از سوره «حشر» منحصرأ به معنای نزدیکان حکومتی پیغمبر اسلام یعنی امراء و صاحب منصبانی است که مانند پیغمبر اسلام به تنظیم امور کشور اسلام می پردازند و درآمد مستقیمی غیر از حقوق ماهیانه یا سالیانه ندارند که آن حقوق باید از درآمدهائی که فکر و تدبیر خود آنها در بیشتر شدن آنها دخالت دارد به ایشان داده شود و اینکه حق ذی القربای پیغمبر را مربوط به خمس به سادات دانستند به هیچوجه نه درست است و نه عاقلانه و نه مورد تأیید قرآن و سنت پیغمبر اسلام.

ذی القرنین: به لغت ذالقرنین مراجعه شود.

راء

رؤیا: این لغت که در آیه ۶۰ از سوره «بنی اسرائیل» و سه آیه دیگر قرآن آمده یعنی دیدن در خواب و در آیه سوره «بنی اسرائیل» اشاره به در خواب دیدن پیغمبر اسلام رفتن روح خودش را به آسمان و مسجدالاقصی و از این آیه پیداست که آنچه را به غلط به نام معراج می نامند روحی بوده و جسم پیغمبر به آسمان نرفته (به لغت آسری مراجعه شود).

رابطوا: این لغت که در آیه ۲۰۰ از سوره «آل عمران» آمده یعنی موظب حیل‌های دشمن باشید.

رایباً: این لغت که در آیه ۱۷ از سوره «رعد» آمده یعنی بالا آینده به بالا نمو کننده (از لغت ربا می آید).

راجفه: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۶ از سوره «نازعات» آمده یعنی آن لرزنده مؤنث که زمین در آخر زمان باشد.

رادفه: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۷ از سوره «نازعات» آمده یعنی آن دنبال و پی قرار گیرنده.

راسخون: به لغت الراسخون فی العلم رجوع شود.

راسیات: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «سباء» یعنی ثابت‌ها و چیزهایی که از بزرگی جابه‌جا نمی‌شوند.

راعنا: این لغت که در آیه ۱۰۴ از سوره «بقره» گفتن آن برای تمامی مؤمنان در مجلس پیغمبر نهی شده معنای معمولیش ما را ملاحظه کن و رعایت کن می‌باشد ولی چون یهودیان تازه مؤمن ظاهری شده آنرا طوری برای مسخره پیغمبر اسلام ادا میکردند که از آن اهانتی فهمیده میشد گفتن آن برای مؤمنان نهی شده است و بجای آن لازم بود بگویند انظرنا.

راغ: این لغت که در آیه ۹۱ از سوره «صافات» آمده یعنی پنهانی و دزدکی خود را بجائی رساند.

راغب: این لغت که به معنای با رغبت و مایل و علاقمند است در آیه ۴۷ از سوره «مریم» چون بعد از آن لفظ عن آمده یعنی روبرگرداننده از چیزی.

راق: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «قیامت» یعنی شفا دهنده با افسون و معجزه.

راکعون: این لغت در آیه ۶۲ از سوره «مائده» یعنی از روی دل مطیع و خاضع شدگان و این در آیه مزبور حالت کسانی است که مؤمن حقیقی هستند و روی خضوع و ایمان قلبی نماز میخوانند و زکات می دهند و الا صرف نماز خواندن و زکات دادن دلیل مؤمن حقیقی بودن نیست و بهیچوجه درست نیست که راکع را در این آیه به معنای رکوع کننده در نماز بگیریم .

ران: این لغت که در آیه ۱۴ از سوره «مطففین» آمده یعنی غلبه کرد و مسلط شد .

راودته عن نفسه: این مطلب که در آیه ۵۱ از سوره «یوسف» آمده یعنی شما زنان تقاضای گرفتن کام دل از او داشتید .

رب: این لغت در آیه ۴۱ و ۴۲ سوره «یوسف» به معنای رئیس و صاحب اختیار و آقای کسی آمده و در آیه ۲۴ از سوره «نازعات» نیز فرعون که خود را رب اعلای اطرافیان خود و جادوگران معرفی کرده منظورش انکار خالق عالم نبوده و داعیه خدائی دینی و خالق مردم بودن را نداشته بلکه خود را رئیس و صاحب اختیار آنان می دانسته و توقع داشته هرچه برعلیه موسی میگوید آنان قبول کنند و او را معبود خود بگیرند همانطور که پیشوایان مذهبی سوءاستفادهچی نیز خود را رب و ارباب (جمع رب) نه مربی و پرورش دهنده بدنی و اخلاقی که از لغت ربا می آید و معنای دیگر رب مصلح و پروردگار و پرورش دهنده فکری است و خالق عالم از هر جهت چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی رب انسانهاست بخصوص از حیث پرورش دینی که یگانه مصلح و پرورش دهنده صحیح دینی مردم است (رب العالمین).

ربا: این لغت که در آیه ۳۹ از سوره «روم» بصورت (ربا) و در آیه ۲۷۵ از سوره «بقره» و جاهای دیگر بصورت (ربوا) آمده ولی هر دو را بدون واو میخوانند از فعل ربا یربواست که یک مصدر آن نیز رباء می باشد و ربا یعنی زیاد شدن و نمو کردن و بالا آمدن مال یا چیز دیگری و سودی که علامت افزون شدن مال است و هم در معاملات ربوی ربا می گویند و از اینروست که لفظ ربا در آیه سوره «روم» با قرائتی که در خود آیه هست یعنی مالی که سود دهنده و زیاد شونده است (مصدر بجای فاعل) و لفظ الربا در آیات مربوط به سود ربوی که در سوره «بقره» و آیه ۱۶۱ از سوره «نساء» آمده یعنی آن سود ربوی که از فقیر سزاوار انفاق میخواهند بگیرند و در آیه ۱۳۰ از سوره «آل عمران» یعنی آن سود ربوی که از غیر فقیر باید بگیرند که اضعاف مضاعف آن حرام است و از مجموع آیات مذکور پیدااست که رباء در اسلام سه نوع است ربای از فقیر و ربای اضعاف مضاعف که هر دو حرامند و ربای غیر ظالمانه‌ای که از غیر فقیر گرفتنش حلال است و این توضیحات باعث میشود حکم ربا در اسلام و قرآن اولاً مانند حکم تورات باشد و ثانیاً مسلمانان مجبور نشوند رباخواری را در لباس دروغین بیع شرط و امثال آن ^{بصورت کلاه شرعی بخرند و مال را آنجا} در اقتصاد مملکت اسلامی از حرمت کامل ربا مورد ایراد برای اقتصاد دانان دنیاست و باعث فقر مسلمین میشود برطرف میگردد رابعاً دولت اسلام و بانکهای آن و مراکز تعاونی موظف میشوند از سود گرفتن کسی که سرمایه‌ای گرفته و

نمی تواند با مهلت هائی سود آنرا و حتی خود سرمایه را بدهد صرفنظر نمایند حکم حرمت گرفتن سود از قرض کننده غیر فقیری که از قرض مالش افزون میشود معایب اقتصادی و اجتماعی و تربیتی و اخلاقی ای دارد که از ذکر آنها خودداری شد.

رُبَاع: این لغت که در آیه ۳ از سوره «نساء» یعنی چهار چهار و آن غیرمنصرف بوده و در حکم جمع اربعه است.

رَبْوَة: این لغت در آیه ۵۰ از سوره «مؤمنون» یعنی تهیای خاکی که برای زراعت خوب است (زمین خاکی برجسته).

رَتَقَ: این لغت در آیه ۳۰ از سوره «انبیاء» یعنی بهم چسبیده و با هم یکی و غیر جدا از هم و اشاره آیه به یک واحد بهم پیوسته بودن مجموع هفت کره ماهدار منظومه شمسی است که هریک آسمانی دارند قبل از اینکه از هم جدا شوند.

رَتَلَنَاهُ تَرْتِيزًا: این مطلب در آیه ۳۲ از سوره «فرقان» یعنی قرآن را ما به طرز مخصوصی که دیده میشود به بهترین وجهی ساخته و بر پیغمبرمان خواندیم.

ترتیل در کلام علاوه بر نیکوترین طرز از حیث دقت و حکمت و ترکیب کردن به معنای با تانی و نیکوترین طرز خواندن برای فهماندن نیز می باشد.

رَجَال: این لغت در آیه ۲۳ سوره «احزاب» یعنی مردان که مفرد آن میشود رجل و رجال در آیه ۲۳۹ از سوره «بقره» جمع راجل است یعنی پیاده روندگان.

رَجَّتِ الارض رجاء: این مطلب در آیه ۴ از سوره «واقعه» با بودن اذا یعنی زمین به طرز مخصوصی سخت به حرکت درآورده شود.

رُجَزَ: این لغت که با الف و لام عهد می باشد در آیه ۵ از سوره «مدثر» یعنی آن چیز پلید و نجس که بت و بت پرستی باشد (این معنا برای بت پرستی و بت در تورات هم هست و رجاسات ذکر شده).

رَجِسَ: این لغت در آیه ۹۰ از سوره «مائده» یعنی پلید.

رَجَعَ: این لغت که در آیه ۱۱ از سوره «طارق» آمده با الف و لام عهد یعنی آن بازگشت کنندهای که در ابر است یا در آسمان نیلگونست (به ابر نیز از لحاظ اینکه بالای سر است آسمان میگویند) و منظور بارانست که به زمین می بارد و دوباره بخار میشود و به آسمان و ابر برمی گردد و دوباره می بارد و در آیات دیگر قرآن رجع به معنای بازگشتن و هم به معنای بازگرداندن آمده.

رجفة: این لغت در آیه ۹۱ از سوره «اعراف» با الف و لام عهد آمده یعنی آن لرزش یا آن حرکت شدید که در اثر صاعقه باعث مرگ انسانها شد همچنین است لفظ رجفة در آیه ۷۸ و ۱۵۵ از سوره «اعراف» و آیه ۳۷ از سوره «عنکبوت» و هرگاه این لغت برای زمین آید و فعل لازم استعمال شود به معنای زلزله است.

رَجُلٍ: این لغت در آیه ۲ از سوره «یونس» مَرَد و (اگر به کسر راء و سکون جیم) باشد در آیه ۴۲ از سوره «صاد» یعنی پا که جمع آن در آیه ۶ از سوره «مائده» است یعنی پاها (ارجل).

رَجُلٍ: این لغت در آیه ۶۴ از سوره «بنی اسرائیل» یعنی پیاده‌هائی بصورت یک گروه لذا مفرد دانسته شده که معنی جمع دهد.

رجم: این لغت که به معنای سنگ انداختن و سنگسار است در آیه ۲۳ از سوره «کهف» یعنی مانند سنگ انداختن به هدف نامعلوم یا تیر به تاریک زدن و در آیه ۵ از سوره «ملک» به معنای راندن بوسیله تیرباران آمده و رجیم در مورد شیطان یعنی رانده شده و رجوم جمع رجم است.

رحالهم: این در آیه ۶۲ از سوره «یوسف» یعنی خورجینهای ایشان، مفرد رحال رحل است که در آیه ۷۰ سوره «یوسف» آمده.

رجبت: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «توبه» یعنی وسعت یافت.

رحل: این لغت در آیه ۷۰ سوره «یوسف» یعنی زین یا پالان شتر که دو طرف آن کیسه یا خورجینی دارد که در آن اثاثیه و کالا جا میدهند.

رحلة: این مطلب که در آیه ۲ از سوره «قریش» آمده یعنی کوچ کردن.

رُحِمَ: این لغت در آیه ۸۱ از سوره «کهف» آمده یعنی دلسوزی و عطوفت و گذشت کردن و به فتح راء و کسر حاء در آیه ۴۳ سوره «هود» یعنی رحم کرد.

رحم: این در آیه ۴۳ سوره «هود» یعنی رحم کرد.

رحم: این لغت در آیه ۸۱ از سوره «کهف» یعنی ترحم کردن و رقت قلب نشان دادن.

رحماء: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «فتح» جمع رحیم است یعنی دلسوز و رحم دل و ترحم کننده.

رحمن: به لغت الرحمن مراجعه شود.

رحیق: این در آیه ۲۵ سوره مطففین یعنی مشروب مست کننده خالص و معطر.

رحیم: به لغت الرحیم مراجعه شود.

رخاء: این لغت که در آیه ۳۶ از سوره «صاد» آمده یعنی وزیدن ملایم باد.

رداء: این لغت که در آیه ۳۴ از سوره «قصص» آمده یعنی کمک و معاون.

ردف لکم: این لغت در آیه ۷۲ از سوره «نمل» یعنی از پی شما آید، یا در پس شما ردیف شود.

ردم: این لغت در آیه ۹۵ از سوره «کهف» یعنی دیوار سدّ کننده که اشاره به دیوار چین است.

رسول: این لغت که در آیات بسیاری از قرآن آمده یعنی فرستاده و مأمور و پیغام رسان جمع آن رسل است به لغت النبی و لغت مرسلون مراجعه شود.

رشد: این لغت در آیه ۱۴۶ از سوره «اعراف» و آیات دیگر یعنی هدایت صحیح و هدایت شدن و استقامت و فهم صحیح و با لغت رشاد بیک معناست.

رصد: این لغت که در آیه ۲۷ از سوره «جن» آمده یعنی نگهبانان و در آیه ۹ از همین سوره به معنای نگهبانی است که در کمین است برای ضربه زدن.

رضاعة: این لغت که در ۳ سوره قرآن تکرار شده در آیه ۲۳ از سوره «نساء» یعنی شیردادن بچه بوسیله زن از پستان خود و در این آیه اعلام شده که فقط مادر و خواهر غیرحقیقی که از طریق شیردادن خواهر و مادر میشوند زناشویشان بر برادر یا پسر شیری حرام است متأسفانه در فتوای اکثر علمای اسلام برخلاف قرآن خاله و عمه و عمو و دایی شیری هم حرام شده است و اینها أصراً یا بار سنگینی است که روی قانون الله بر مسلمانان منحرف از قرآن بار شده است.

رضوان: این در آیه ۱۵ از سوره «آل عمران» یعنی خوشنودی و رضایت.

رضی: این در آیه ۶ سوره «مریم» یعنی خوشنود و راضی.

رعاء: این لغت که در آیه ۲۳ از سوره «قصص» است یعنی چوپانان جمع راعی است یعنی چوپان.

رَغَبٌ: این لغت در آیه ۹۰ از سوره «انبیاء» آمده یعنی علاقه و دوست داشتن.

رفات: این لغت در آیه ۵۰ از سوره «بنی اسرائیل» یعنی پوسیده و ریز ریز شده.

رفث: این لغت در آیه ۱۹۷ از سوره «بقره» آمده یعنی عمل مخصوص و ناگفتنی زن و شوهر.

رفد: این لغت در آیه ۹۹ از سوره «هود» یعنی تکیه گاه و کمک.

رفرف: این لغت که در آیه ۷۶ از سوره «الرحمن» آمده یعنی بالش ابریشمی.

رق منشور: این مطلب که در آیه ۳ از سوره «طور» آمده یعنی چیز رقیقی که در تمام جهان منتشر است و منظور کتاب علم الله یا کتاب اطلاعات همه چیز جهان می باشد.

رقاب: این لغت در آیه ۴ از سوره «محمد» یعنی گردنها و مفرد آن رقبه است.

رقود: این لغت که در آیه ۱۸ از سوره «کهف» آمده یعنی خفتگان و مفرد آن راقد است.

رقیب: این لغت در آیه ۹۳ از سوره «هود» یعنی در انتظار و چشم به راه.

رقیک: این لغت که در آیه ۹۳ از سوره «بنی اسرائیل» آمده یعنی بالا رفتن تو و در همین آیه ترقی نیز به معنای بالا بروی می باشد و این هر دو از لغت ارتقاء می آید.

رقیم: به لغت الرقیم مراجعه شود.

رُکام: این لغت در آیه ۶ از سوره «حشر» یعنی شترسواری.

رکاب: این لغت که در آیه ۴۲ از سوره «نور» آمده یعنی بهم فشرده و متراکم.

رکبان: این لغت در آیه ۲۳۹ از سوره «بقره» یعنی سواران و مانند رکب جمع را کب است که به معنای سوار بر حیوانات و سائل دیگر سوار است.

رکب: این لغت با الف و لام عهد که در آیه ۴۳ از سوره «انفال» آمده یعنی آن سواران و مفرد آن را کب است و منظور از آن سواران کاردان شتر و اسب سوار ابوسفیان است.

رگبک: این لغت که در آیه ۸ از سوره «انفطار» آمده یعنی اجزای تو را روی هم سوار کرد.

رکزأ: این لغت که در آیه ۹۸ از سوره «مریم» آمده یعنی صدای آهسته.

رکم: این در آیه ۱۲۵ از سوره «بقره» یعنی رکوع کنندگان (جمع راکع است) به لغت راکعون نیز مراجعه شود.

رکن شدید: این لغت که در آیه ۸۰ از سوره «هود» آمده یعنی تکیه گاهی قوی و رکن در آیه ۳۹ از سوره «ذاریات» تکیه قدرت فرعون و سران حکومتش می باشد.

رماح: این لغت در آیه ۹۴ از سوره «مائده» یعنی نیزهها.

رمی: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «انفال» یعنی افکند و میگویند این آیه در مورد افکندن مثنی سنگ ریزه بسوی دشمن در جنگ بدر بوسیله پیغمبر اسلام و بدستور الله بوده تا خالق عالم با علامت فوق ملکهای مأمور عذاب دشمنان را در جنگ بدر به کار مقرر شده برای ایشان وادار کند تا به کمک این ملک ها عدای زیاد از دشمنان را بکشند.

رمیم: این لغت که در آیه ۷۸ از سوره «یس» و آیه ۴۲ از سوره «ذاریات» آمده یعنی هر چیزی پوسیده و خورد شونده.

رواح: این لغت که در آیه ۱۲ از سوره «سباء» یم باشد یعنی عصر و سرشب تا موقعی که کاملاً تاریک نشده باشد.

رواسی: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «انبیاء» و جاهای دیگر قرآن یعنی چیزهای ثابت و پایداری و اشاره به کوههای ثابت و پایدار است.

رواکد: این لغت که در آیه ۳۳ از سوره «شوری» آمده یعنی ایستاده و بی حرکت ها و این جمع را کد است یعنی بی حرکت.

رَوح: این لغت در آیه ۸۷ از سوره «یوسف» هست یعنی رحمة و یاری و در سوره «واقعه» یعنی فرح و راحتی.

روضات: این لغت که در آیه ۲۲ از سوره «شوری» است جمع روضه است یعنی جاهای پرسبز و خرم.

روع: این لغت که در آیه ۷۴ از سوره «هود» با الف و لام عهد آمده یعنی آن ترس از خطر.

روید: این لغت که در آیه ۱۷ از سوره «طارق» آمده یعنی مهلتی از روی مدارا و بدون عجله و این مهلت از سالهای اول بعثت بود که سوره طارق نازل شد تا سال دوم هجری که جنگ بدر اتفاق افتاد.

رهان: این لغت در آیه ۲۸۳ از سوره «بقره» جمع رهناست یعنی چیزی که برای تضمین بدهکاری به امانت می گذارند.

رهب: این لغت که در آیه ۳۲ از سوره «قصص» با الف و لام عهد آمده یعنی ترس از خطر پیش گفته شده.

رهبان: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «توبه» که با الف و لام عهد آمده یعنی آن کسانی که در مسیحیت خود را پیشوای مذهبی میدانند و میگویند ترسنده از الله هستند و به ترسا نیز معروفند ولی بیشترشان از الله نمی ترسند و فریبکار هستند و با فریبکاری اموال مردم را به عناوین مختلف میخورند.

رھط: این لغت که در آیه ۴۸ از سوره «نمل» آمده یعنی اشخاص بخصوصی که در یک قبیله از بزرگان آن قبیله باشند.

رھق: این لغت که در آیه ۶ و ۱۳ از سوره «جن» آمده یعنی گناه و نادانی و تهمت.

رھو: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «دخان» یعنی سیر کردن و رفتن آرام.

رھینة: این لغت در سوره «مدثر» آیه ۳۸ رھین است که در آیه ۲۱ سوره «طور» آمده هر دو یعنی در گرو قرار گرفته شده.

ریاح: این در آیه ۲۲ سوره «حجر» یعنی بادهای و آن جمع ریح است.

ریب: این لغت در آیات زیادی از قرآن از جمله آیه ۲ از سوره «بقره» یعنی شک و دو دلی.

ریب المنون: این لغت در آیه ۳۰ از سوره طور یعنی گذشت زمان.

ریح: این لغت در آیه ۹۴ از سوره «یوسف» به معنای بو می باشد و ریح در جاهای دیگر به معنای باد است.

ریحان: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «الرحمن» یعنی سبزیجات خوردنی که معطر هم هستند و در سوره «واقع» یعنی خوراک لذت بخش .

ریش: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «اعراف» به معنای زینت و آرایش است و منظور از آن در آیه مزبور لباس پرهیزکاری است که بهترین آرایش معنوی برای انسان است که این لباس برتن هرکسی باشد فهمش دقیق است و سخن موهوم را نمی پذیرد و نمی گوید و بد و خوب را خوب می شناسد و از هر بدی دوری میکند و فقط این لباس است که باعث پوشیدن لباس بهشت بوسیله بهشتیان میشود . به لغت زینت نیز مراجعه شود .

ریع: این لغت در آیه ۱۲۸ از سوره «شعراء» یعنی تپه و جاهای بلند مشابه آن.

زاء

زاجرات: این لغت که با الف و لام عهد در آیه دوم از سوره «صافات» آمده با توجه به آیات ۱۶۴ و ۱۶۵ از سوره «صافات» یعنی آن ملک ها و فرشتگانی که مأمور راندن و کنار زدن موانع وحی و نبوت و پیغام رسانی الله به پیغمبرانند. (زاجر یعنی کنار زننده و طرد کننده) به لغت الصافات مراجعه شود.

زاد: این مطلب که در آیه ۱۹۷ سوره «بقره» آمده یعنی توشه و وسایل زندگی در مسافرت و تزود یعنی توشه گرفتن.

زادته: این مطلب در آیه ۱۲۴ از سوره «توبه» یعنی آن مؤنث او را اضافه کرد و زیاد کرد (منظور از آن مؤنث در این آیه، سوره قرآن است).

زاغوا: این لغت در آیه ۵ از سوره «صف» یعنی منحرف شدند و از حق برگشتند.

زالتا: این لغت که در آیه ۴۱ از سوره «فاطر» آمده درباره آسمانها و زمین است یعنی دگرگون شدند، رو به زوال رفتند.

زالت: این لغت که بصورت قَمَّا زَالَتْ در آیه ۱۵ از سوره «انبیاء» آمده یعنی همیشه (از لغت زیل می آید که به معنای گردیدن و توجه به کسی یا چیزی کردن می باشد).

زاهد: این لغت که در آیه ۲۰ از سوره «یوسف» آمده یعنی بی میل و بی رغبت و مایل به ترک چیزی.

زاهق: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «انبیاء» یعنی محو شونده و باطل شونده.

زبانیه: این لغت که در آیه ۱۸ از سوره «علق» با الف و لام عهد آمده یعنی آن مأموران و پاسبانان سخت گیرنده و عذاب کننده دوزخ مفرد این لغت زبَنیه است.

زید: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «رعد» یعنی کف.

زبر: این لغت که در آیه ۱۹۶ از سوره «شعراء» آمده یعنی کتابها و مفرد آن زبور است و معمولاً آنرا برای کتابهای آسمانی و هر کتابی که مطالب آن عاقلانه و صد در صد صحیح باشد استعمال میکنند و فرق آن با کتاب منیر که

در آیه ۲۵ از سوره «فاطر» آمده این است که کتاب منیر اشاره به مجموعه صد در صد درست که به هر عبارتی گفته میشود می باشد و لفظ زبور در آیه ۱۰۵ از سوره «انبیاء» به مطالبی گفته شده که بر داوود وحی شده که داوود آن مطالب را همراه با توبه‌های خودش در اشعارش آورده که آن اشعار را چون همراه با آواز و صدای خوش خوانده آنرا مزامیر داوود میگویند ناممهای اعمال هر کس را هم که در عالم غیب ثبت میشود زبر میگویند (آیه ۵۲ از سوره قمر) و لفظ زبر در آیه ۵۳ از سوره «مؤمنون» یعنی نکه‌های مختلف که اشاره به اختلافات مذهبی است و در آیه ۹۶ از سوره «ک‌هف» زبر یعنی قطعه‌ها و تکه‌ها.

زبور: برای شرح مبسوط این لغت به کلمه الزبور مراجعه شود.

زجاجة: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «نور» یعنی ساخته شده‌ای از شیشه.

زجره: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «نازعات» یعنی یک طرد کردن و راندن با فریادی تهدید آمیز و آن هم در این سوره و هم در سوره «صافات» درباره زمان صور اول است که باعث مرگ دوم تمامی مردم گذشته و آینده تا زمان متلاشی شدن زمین میشود غیر از بهشتیانی که مرگ دوم را ندارند و این راندن که راندن ارواح مردگان است توأم با عذاب سختی است که باعث بیهوشی رانده شدگان میشود که ۴۹ هزار سال طول می کشد ولی آنان آنرا لحظهای تصور میکنند به لغت های خمسين الف سنة و صور مراجعه شود.

زحزح: این لغت در آیه ۱۸۵ از سوره «آل عمران» یعنی دور کرده شد.

زحف: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «انفال» یعنی لشکری زیاد که بسوی دشمن با احتیاط پیش میروند و پیشروی کردن با احتیاط لشکر را هم بسوی دشمن زحف میگویند.

زخرف: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «زخرف» هم به معنای طلاست و هم به معنای آرایش و زیبایی و در آیه ۱۱۲ از سوره «انعام» بصورت زخرف القول یعنی سخن به ظاهر زیبا ولی فریبنده و دروغ و در آیه ۲۴ از سوره «یونس» بصورت زخرف الارض یعنی گیاهان رنگارنگ و زیبای زمین.

زراپی: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «غاشیه» به معنای فرشهایی بس عالی و زیباست.

زُرتم المقابر: این در سوره «تک‌اثر» یعنی آن قبرهای دارای ساختمان و زینتها را برای تفاخر بر یکدیگر زیارت کردید یا به ملاقات رفتید چون اینکار در این سوره مورد تهدید قرار گرفته فقهای بزرگ شیعه و سنی آنرا حتی برای بزرگان دین حرام دانست‌اند.

زُرقي: این لغت در آیه ۱۰۲ از سوره «طه» آمده یعنی کبودان و دوزخیان طبق این آیه به رنگ کبودند که زشت و

زعم: این لغت در آیه ۷ از سوره «تغابن» یعنی گمان کرد .

زعیم: این لغت در آیه ۴۰ از سوره «قلم» یعنی به گردن گیرنده .

زفیر: این لغت که در آیه ۱۰۶ از سوره «هود» آمده یعنی نفس بیرون دادن طولانی مانند نفس بیرون دادن در عرعر الاغ یا نفس بیرون دادن صدادار بیمار .

زقوم: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۶۲ از سوره «صافات» آمده نام درختی است در بیابان که برگها و میوه آن بسیار تلخ و کشنده است و شبیه آن در دوزخ میروید و خوراک دوزخیان است و به نظر می آید با ضریح که در آیه ۶ سوره «غاشیه» آمده یکی باشد .

زکوة: این در آیه ۸۱ از سوره «کهف» یعنی پاکی روح . به لغت الزکات مراجعه شود .

زکریا: این زکریا که در قرآن بخصوص در دو سوره «آل عمران و مریم» داستانش آمده و جزو انبیای بنی اسرائیل معرفی شده غیر از زکریا پسر برکیاست که نویسنده کتاب زکریا از کتب انبیای بنی اسرائیل است که در سال دوم سلطنت داریوش نبوت های خود را دیده و گفته و همچنین غیر از زکریا پسر یهویداع است که در زمان پادشاهی یواش آخرین پادشاه یهود بواسطه ضدیت با بت پرستی یهود بدستور یواش سنگسارش کردند و کشته شد و الله آنان را دچار قتل و غارت لشکریان آرامیان دمشق کرد و شرح آن در باب ۲۴ از کتاب دوم تواریخ ایام است . زکریای شرح داده شده در قرآن پدر یحیی است که کاهنی از ۲۴ کاهن بزرگ بود (کاهن هشتم) از خانواده ابیا که هر یک رئیس کاری از کارهای مختلف هیکل بیت المقدس (عبادتگاه بزرگ یهود در فلسطین) بودند و چون مریم مادر عیسی بوسیله مادرش وقف خدمت در این عبادتگاه شد بوسیله قرعه مأمور خدمت در قسمت خدماتی مربوط به زکریا گردید و چون زکریا معجزهای از الله نسبت به مریم دید یعنی آمدن مائده آسمانی برای مریم او هم که پیر و بی اولاد بود از الله تفضای فرزند یا جانشینی برای خود کرد و الله به او وحی نمود که بزودی زنش از او صاحب فرزندی خواهد شد نیکوکار بنام یحیی که در باب اول انجیل لوقا نیز شرح حالی از او هست .

زکی: پاک روح و پاک دامن .

زلفاء من اللیل: این مطلب که در آیه ۱۱۴ از سوره «هود» آمده یعنی زمانهایی از شب که بعد از اول تاریک کامل شب می باشد و اشاره به زمان نماز عشاء است که قبل آن باید نماز مغرب را که نماز بین الغروبین است و طرف دوم از دو طرف روز است خواند و تاریک کامل شب که ذکر کردیم ترجمه الی غسق اللیل است که در آیه ۷۸ از سوره «اسراء» برای انتهای وقت نماز مغرب تعیین شده است (به تفسیر قرآن من و نیز به لغت طرفی النهار مراجعه شود) .

زلفه: این لغت که در آیه ۲۷ از سوره «ملک» آمده یعنی نزدیک و معنای دیگرش برای غیر این آیه مقداری از شب می باشد که جمع آن زُلف است که شرح آن قبل از این نوشته شده.

زلفی: این لغت که در آیه ۳۷ از سوره «سباء» آمده یعنی نزدیک کردن مخصوصی.

زلق: این لغت که در آیه ۴۰ از سوره «کهف» آمده یعنی صاف و بی گیاه.

زللتم: این لغت در آیه ۲۰۹ از سوره «بقره» یعنی لغزیدید، منحرف شدید.

زمر: این لغت در آیه ۷۱ از سوره «زمر» یعنی گروه گروه.

زمهریر: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «دهر» یعنی سرما.

زنا: این لغت در آیاتی از قرآن از جمله آیه ۲ از سوره «نور» با الف و لام عهد یعنی آن عمل جنسی نامشروع کننده بی همسر.

زنجبیل: این لغت که در آیه ۱۷ از سوره «دهر» آمده همان زنجبیل معروف در فارسی است که طعمی بسیار خوش و خوشبو دارد و مرکز صدور آن هندوستان بوده است.

زنییم: این لغت که در آیه ۱۳ از سوره «قلم» آمده یعنی پست فطرت و بدجنس و غیر اصیل و کسی که به هر کار بدی روی منافع شخصی دست میزند و ملاحظه هیچکس را نمی کند مانند کسی که پدر و مادرش معلوم نیست.

زوج: این لغت که در آیه ۱۷ قرآن آمده بعضی جاها به معنای جفت و همسر انسان است مانند آیه ۹۰ از سوره «انبیاء» و بعضی جاها به معنای نوع و جور است (چند جور).

زُوجَت: این لغت در آیه ۷ از سوره «تکویر» یعنی نزدیک بهم شدند (اشاره به آخرهای آخر زمان است که فاصله‌های طبقاتی از بین خواهد رفت).

زَوَجنَاکها: این در آیه ۳۷ از سوره «احزاب» یعنی آن زن را به زناشویی و ازدواج تو در آوردیم باید دانست که ازدواج فقط در مورد زناشویی دائم مرد با خانم است که شامل نکاح با کنیز نمی شود زیرا در ازدواج غیر از نظر شهوانی نظر زندگی کردن همه جانبه نیز هست.

زوجین: این لغت که در آیه ۴۹ از سوره «ذاریات» آمده یعنی دو نوع و دو جور و این آیه اشاره به دو نوع ماده است یکی ماده مربوط به انسان و یکی دیگر ماده مربوط به جن که آنرا ضد ماده می گویند و در آیه ۵۲ از سوره «الرحمان» بجای معنای دو نوع زوجان آمده است (به تفسیر قرآن و همچنین به کتاب معجزات علمی قرآن مراجعه شود و نیز به سوره الرحمن).

زور: این لغت در آیه ۳۰ از سوره «حج» یعنی دروغ و باطل و در آیه ۷۲ از سوره «فرقان» نیز یعنی دروغ و باطل و چون لغت زور در عربی معانی مختلف دیگری هم دارد که یکی از آنها عقل و یکی قوه و قدرت و یکی هم مجلس غنا می باشد بعضی ها زور را در سوره «فرقان» مجلس غنا معرفی کرده اند که قابل قبول نمی باشد زیرا اولاً حضور و مشاهده مجلس غنا برای مؤمن گاهی در حکم عملی لغو ممکن است باشد که جمله بعد این آیه شامل آن میشود و ثانیاً موقعیت آیات سوره «فرقان» ایجاب میکند که در آن گفته شود مؤمن حقیقی یا بنده حقیقی الله شهادت دروغ و باطل نمی دهد.

زهرة: این لغت در آیه ۱۳۱ از سوره «طه» یعنی آرایش و طراوت و شکوفائی.

زهق الباطل: این مطلب در آیه ۸۱ از سوره «اسراء» یعنی از میان رفت و نابود شد آن باطلهای دینی (بوسیله آن حقی که مطالب قرآن باشد) این آیه درباره هر حق و باطلی نیست.

زیت: این لغت که در آیه ۳۵ از سوره «نور» آمده یعنی روغن زیتون به هر روغن مایعی که سوختنی و خوردنی به مانند روغن زیتون باشد نیز زیت گویند.

زیتون: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «نور» یعنی درخت زیتون ولی در سوره «تین» که با الف و لام عهد آمده یعنی آن جایی از کوه زیتون که محل پناه گرفتن داوود پادشاه بنی اسرائیل بود که پس از گناه بزرگی که نسبت به زن سردارش کرد توبیخ شد و مجازاتش این بود که از سلطنت بطور موقت رانده شود. و چون داوود از آن گناه، سخت اظهار پشیمانی و توبه نمود و در اثر ادامه توبه در کوه زیتون خالق عالم از او بخشید و او را مورد وحی و نبوت خودش قرار داد و زبور را بر او وحی فرمود که داوود مطالب زبور را همراه با سخنان خودش بصورت سرودهایی درآورد آن سرودها به نام مزامیر داوود معروفند و این توبه ها و وحی ها باعث شد که خالق عالم او را دوباره به سلطنت برگرداند و شرح مفصل این مختصر را علاوه بر مقداری که در تفسیر سوره «تین» آوردیم در کتاب دوم سموئیل از کتب مذهبی یهود در باب ۱۵ و بابهای قبل و بعد آن خواهید دید (به لغت های الزیتون و داوود نیز مراجعه شود).

زیلنا: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «یونس» یعنی جدائی افکندیم.

زینت: این در آیه ۳۱ و ۳۲ از سوره «اعراف» یعنی آرایش و چیزی که انسان را آراسته و نیکو جلوه دهد و در آیه فوق منظور لباس تقوی می باشد که در آیه ۲۶ و ۲۷ از سوره «اعراف» تذکر داده شده.

سین

اثحات: این لغت که در آیه ۵ از سوره «تحریم» آمده یعنی زنان تحرک دار یا هجرت کننده.

ابحات: برای معنای این لغت که در آیه ۳ از سوره «نازعات» است به لغت السابحات مراجعه شود.

ابغات: این لغت که در آیه ۱۱ از سوره «سباء» آمده یعنی زره‌های گشاد.

مابقات: به لغت السابقات مراجعه شود.

سابقون: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «مؤمنون» یعنی سبقت گیرندگان در کاری.

ماحتهم: این لغت در آیه ۱۷۷ از سوره «صافات» یعنی فضای زندگی ایشان.

سادتنا: این لغت که در آیه ۶۷ از سوره «احزاب» آمده یعنی سیدهای ما و سیدها یعنی رؤسا و آقاها.

ساعة: ساعت یعنی وقت و زمان چه اندک باشد و چه زیاد و هنگامی که با الف و لام عهد باشد مقصود زمانی است موعود و معهود و معلوم که از پس و پیش جمله معلوم میشود چه زمانی است (به لغت الساعة نیز مراجعه شود).

سارب: این در آیه ۱۰ از سوره «رعد» یعنی ظاهر و آشکار عمل کننده.

ساق: این لغت در آیه ۴۴ از سوره «نمل» و در سوره «قیامت» یعنی ساق پا.

سامدون: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «نجم» یعنی غافلان و بی خبران.

سامرا: این لغت در آیه ۶۷ از سوره «مؤمنون» یعنی در حال گفتگو در شب نشینی.

سامری: این کلمه که در آیه ۸۵ و ۸۷ از سوره «طه» با الف و لام عهد آمده یعنی آن جادوگر این صفت فردی از بنی اسرائیل است که نامش هارون بوده و او غیر از هارون برادر موسی است و بواسطه این تشابه اسمی بوده که در کتاب دوم تورات تحریف شده در باب ۳۲ نوشته شده هارون از طلاهای مردم گوسالهای برای پرستش بنی اسرائیل ساخت. برای دانستن معنای حقیقی سامری باید به انجیل یوحنا باب هشتم مراجعه نمود که در شماره ۴۸ نوشته

یهودیان به عیسی گفته‌اند تو سامری هستی و دیو داری از این عبارت پیداست که سامری یعنی کسی که جادوگر است و با دیو و جن مربوط است و مؤید این گفتار مطلب قرآن است که سامری را کسی معرفی می‌کند که با جن مربوط بوده و روی ارتباط با جن و قواعد جادوگری گوساله‌ای را ساخته که خود متولی آن شود و مانند کاهنان و اقطاب صوفیه می‌توانست خود از درون و تفکر مردم خبردار شود و بنام گوساله سامری که صدای گوساله میداد جواب سوال درونی خیال کنندگان را بدهد و باعث فریب مردم و جلب مردم نادان به خود و گوساله خود شود و اینکه بعضی‌ها تصور کرده‌اند سامری پدر سامریانی است که مکانشان در فلسطین بوده و در شهری که از زمان او غسطنس قیصر روم بوده و بعداً بنام سبطیه نامیده شد و قبل از آن از سال ۹۲۱ قبل از میلاد بنام سامره بود اشتباه بزرگی کرده‌اند زیرا این شهر در سال ۹۲۱ قبل از میلاد بوسیله عمری پادشاه بنی اسرائیل بر تپه‌هایی ساخته شد که آن تپه‌ها متعلق به شخصی بنام شامر یا سامر بود و لذا نام سامر بر آن شهر ماند و این شامر و مردم آن که آنها را سامریان گویند با کلمه سامری قرآن هیچ ارتباطی ندارد اگرچه مردم سامره یا سامره مذکور بعل پرست بوده باشند و دینی مخلوط از بت پرستی و دین یهود داشته باشند این سامره غیر از سامراً نزدیک بغداد است که قبلاً بنام سرمُن رثا بوده).

سَاهِرَة: این لغت که در آیه ۱۴ از سوره «نازعات» با الف و لام عهد آمده یعنی آن مکانی که در آن برای کسی نه شب و نه روزش خواب و بیکاری و سکون نیست و منظور زمین آخرت است.

سَاهِم: این لغت در آیه ۱۴۱ از سوره «صافات» یعنی آلات قرعه را افکند.

سَاهُون: این در آیه ۱۱ از سوره «ذاریات» یعنی غافل و فراموشکار و حواس پرت.

سَاوِي: این در آیه ۹۶ سوره «کهف» یعنی هم سطح و برابر شود.

سَائِبَة: این کلمه که در آیه ۱۰۳ از سوره «مائده» آمده یعنی شتری که برای بتها آزادش می‌کردند چون نذر کرده بودند اگر گرفتاری ایشان برطرف شود یک شتر را آزاد کنند تا از آن فقط آن پیشوایان مذهبی متعلق به آن بت استفاده بکنند یا بخورد و دیگران حق استفاده از آنرا نداشته باشند.

سَائِغ: این کلمه که در آیه ۱۲ از سوره «فاطر» آمده یعنی خوش نوش و آسان نوش.

سَائِق: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «ق» یعنی سوق دهنده و به جلو برنده.

سِبَاء: این لغت که در آیه ۱۵ از سوره «سباء» و آیه ۲۲ از سوره «نمل» آمده نام مکان مردمی بوده از نسل شبابُن کوش که از اولاد حام بن نوح بوده که در باب اول کتاب اول تواریخ ایام از کتاب مقدس یهود نوشته شده است که

در شهرهائی از یمن در قدیم زندگی میکردند که پایتخت آنها مَثارب نام داشت که سه منزل از صنعای فعلی که پایتخت یمن است فاصله داشت طبق آنچه در داستان آن و ملکه سباء در زمان سلیمان در قرآن و کتاب اول پادشاهان یهود باب دهم آمده آن شهر در دو طرف رودخانهای بود که بوسیله سدی بطور صحیح آبیاری میشد در اثر ناسپاسی مردم آن خراب و بی آب گردید زیرا آنان نسبت به استفاده کنندگان قریه‌های بالای سد از آب رودخانه حسادت می کردند و با ایشان منازعه می نمودند لذا به خواست الله آن سد خراب گردید و شهر مارب به بی آبی دچار شد و مردم آن از خشکسالی دچار بدبختی و پراکندگی شدند و مکان ایشان دیگر آباد نگردید و این خرابی سد در حدود هفتاد سال پیش از نبوت پیغمبر اسلام اتفاق افتاد.

سبأ: این لغت که در آیه ۹ از سوره «نبأ» آمده است یعنی استراحتی که توأم با خواب باشد یا به عبارت دیگر قطع کردنی که منظور از آن قطع کردن کار بوسیله انسان باشد از طریق خوابیدن و لذا در عربی هم به استراحت و هم به خواب و هم به قطع کردن و بریدن چیزی سبأ می گویند و این از سبب به معنای شنبه گرفته شده که در یهود و زبان عبری روز کار نکردن و روز استراحت و روز قطع کردن است.

سب: به لغت سبأ مراجعه شود.

سج: این در آیه ۷ از سوره «مزل» یعنی حرکت و کوشش و رفت و آمد برای معاش و کارهای دیگر.

سبح: این لغت و مشتقات آن نمونه‌اش در آیه اول سوره «حدید» آمده از مصدر تسبیح است یعنی از شرک و توصیفهای غلط پاک و منزّه معرفی کرد و همیشه این لغت و مشتقات آن برای الله می آید و هرگز برای پاک کردن چیزی و یا کسی از عیبا و آلودگی ها این لغت را استعمال نمی کنند و این لغت که از مصدر تسبیح است (تفعیل) هیچ ربطی به معنای سباحه که به معنای شنا کردن می باشد ندارد و اینکه در قرآن بارها گفته شده اشیاء موجود در آسمانها و زمین تسبیح الله را کرده و می کنند یعنی زبان حال ایشان الله را از شرک و توصیفهای باطلی که بشرهای نادان نسبت به الله انجام می دهند پاک و منزّه جلوه میدهد و اشیاء و قدرتهای نمودار شده در اشیاء به دانشمندان بی غرض ثابت می کند که الله از شرکها و توصیفهای نادانان و مشرکان پاک و منزّه است یعنی زبان علم به اشیاء ثابت می کند و اعلام میکند که عقاید شرک آمیز و توصیفهای انحرافی و باطل مذاهب باطل صحیح نیستند و علوم حقیقی همیشه مخالف عقاید مذهبیهون خرافی و باطل اند بر مبنای توضیحات بالا هر مسلمان که میخواهد نماز صحیح بخواند باید در رکوع و سجده خود توجه به آیه سبحانه و تعالی عما یصفون و آیه سبحانه و تعالی عما یشرکون داشته باشد تا معنای سبحان ربی العظیم و سبحان ربی الاعلی را خوب بفهمد و اینکه در کتاب سنت پیغمبر اسلام توصیه شده تسبیح در رکوع و سجده را باید حتی المقدور کوتاه نکنند اشاره به این است که بهتر است بعد از گفتن سبحان ربی العظیم در رکوع بگویند سبحانه و تعالی عما یصفون یا عما یشرکون و در سجده پس از گفتن سبحان ربی الاعلی دنباله آنرا هم که پنج آیه اول سوره اعلی است بگویند.

سبع بحمد ربك: این مطلب یعنی پروردگار را حمد مخصوص بخودش را بگو (آیه ۳۹ سوره قاف) و هرگاه لفظ سبع و مشتقات فعل تسبیح بدون لفظ بحمده بیاید یعنی پروردگار را از شرک و توصیفهای ناروا پاک و منزه معرفی کن (آیه ۴۰ سوره قاف).

سبحان الله: این در آیه ۲۲ از سوره «انبیاء» یعنی الله را پاک و منزه میدارم یا پاک و منزه است از آنچه برایش شریک قرار میدهند و در آیات دیگر یعنی منزّه است از آنچه من تصور غلط درباره‌اش کنم یا از توصیفی غلط برای او.

سبع سماوات: این مطلب که در آیات بسیاری از قرآن آمده مهمترین آنها در سوره «فصلت» آیه ۱۲ است که با کلمه سبع طرائق (آیه ۱۷ از سوره مؤمنون) هم مفهوم است و اشاره به هفت اتمسفر است که درون هر یک زمین وجود دارد که ابتدا این هفت آسمان و زمین یک آسمان و زمین بودند که به هفت آسمان و زمین تقسیم شدند و آنها عبارتند از اول زمین و آسمان ما که به آسمان دنیا یا آسمان نزدیکتر به ما معرفی شده، دوم آسمان و زمین مریخ و سوم مشتری و چهارم زحل و پنجم اورانوس و ششم نپتون و هفتم پلوتون که این هفت آسمان هر یک دارای طریقه‌ای مخصوص از زندگی هستند و هر یک حتی موجود متعقل شبه بشر دارند که از لحاظ پیشرفتهای علمی از بشرهای روی زمین طبق آیات اول سوره «صافات» پیشرفته‌ترند و بدنشان لازب و فشرده‌تر می باشد و به نسبت دورتر بودن از خورشید و زمین ما دیرتر بوجود آمدند و زودتر از زمین ما متلاشی خواهند شد (آیه ۶۷ و ۶۸ از سوره زمر و آیه ۵ از سوره شوری) برای شرح بیشتر به کتاب معجزات علمی قرآن مراجعه شود.

سبعاً من المثنائی: این مطلب که در آیه ۸۷ از سوره «حجر» آمده یعنی سوره فاتحة الكتاب که عبارت است از هفت آیه‌ای که جزئی از آن کتاب پر پیچ و خم هدایتی یعنی قرآن مجید است و مانند ده فرمان تورات که خلاصه تورات بوده خلاصه قرآن است .
(به کلمه المثنائی و کلمه المقتسمین مراجعه شود).

سنة ایام: این مطلب که معنایش شش روز است در قرآن برای خلقت آسمان و زمین تکرار شده و توضیح آن در آیه ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ از سوره «فصلت» می باشد که عبارت است از دو روز (دو دوره) برای پیدایش هر یک از هفت آسمان که باعث آن دو روز پیدایش حرکت انتقالی و حرکت وضعی هر یک است و چهار روز برای پیدایش اقوات چهارگانه هر یک از آن اقوات عبارتند از آب و کوه و نباتات و حیوانات تا در آخر دوره چهارم (یا به عبارت دیگر ششم) کاملترین حیوان یعنی انسان بیاید و این اقوات را بخورد و باید دانست که این شش روز طبق راهنماییهای قرآن متعلق به هفت کره از منظومه شمسی است که دارای اتمسفر بخار آب دار و ماه است و این هفت کره عبارتند از زمین ما، مریخ، مشتری، زحل، اورانوس و نپتون و پلوتون که معنایشان طبق معنای لغت زمین محل راه رفتن موجودات زنده متعقل است آسمانشان طبق معنای لغت آسمان بالای سر شبه انسانهاست که در آنها زندگی می کنند و این هفت زمین و آسمان قبلاً یک زمین و آسمان بود که بصورت انبوهی مواد خورشیدی در زمان و روز

اول از خورشید جدا شد با داشتن حرکت انتقالی و برای اینکه این انبوه به هفت زمین و آسمان تقسیم شود خالق عالم به قدرت خودش در آن حرکت وضعی ایجاد کرد (لفظ طوعاً اشاره به حرکت طبیعی انتقالی است و لفظ کرها اشاره به حرکت غیرطبیعی وضعی روی اراده خاص الله برای ایجاد زندگی در آنهاست) حرکت وضعی که باعث شد مواد غیر گازی جذب مرکز شود و زمین متراکم بوجود آید و گازهای سبک آن، اتمسفر آن را درست کند و از حالت دودی بصورت روشن و قابل رؤیت ستارگان و خورشید در آید زمانش، زمان و روز دوم است هر یک از هفت زمین و آسمان این دو روز یا دو دوره را داشتند و بعد از این در هر یک چهار دوره را برای اقواتشان گذراندند و زمان هر یک از این دوره‌ها یا روزها با هم مساوی نبودند.

سَجَرَت: این لغت که در آیه ۶ از سوره «تکویر» برای آب اقیانوسها آمده یعنی در آخر عمر زمین نزدیک به تلاشی شدن زمین دریا سخت متلاطم و بسوی خشکی ها روان میشوند و اینکه بعضی قرائنها برای قرآن طبق روایاتی این لغت را سَجَرَت بدون تشدید جیم معرفی کرده‌اند از روایات جعلی است برای بی اعتبار کردن حفظ قرآن از جانب الله که در خود قرآن است که کار دشمنان اسلام بوده و هیچ یک از کلمات قرآن غیر از صورتی که در قرآن ها از قدیم مانده صورت و قرائت دیگری نداشته است و اینکه می گویند بعداً برای قرآن اعراب تهیه کرده‌اند سخن بس باطلی است زیرا زبان عرب از ابتدای پیدایش خط آن دارای اعراب بوده منتها بصورت دیگری غیر از صورت فعلی بوده و به حروف چسبیده بوده و اگر آنرا نمی نوشتند از لحاظ عدم زیبایی و سختی بوده که در ابتدای تعلیم خط یاد می گرفتند ولی بعداً ممکن بود در نوشتن نیاورند مانند کتابهای فارسی و عربی فعلی.

سَجَل: این لغت که در آیه ۱۰۴ از سوره «انبیاء» آمده یعنی نوشته‌های طوماری.

سَجُود: این لغت در آیه ۱۲۵ سوره «بقره» یعنی سجده کنندگان و جمع ساجد است و در آیه ۲۹ سوره «فتح» یعنی سجده کردن معنوی و باطنی که حالت اطاعت کامل نسبت به دستورات معبود باشد که آثار مخصوصه‌ای در چهره میگذارد و در آیه ۴۰ از سوره «ق» یعنی سجده کردن ظاهری که علامت سجده باطنی باید باشد به لغت یسجد نیز مراجعه شود.

سَجِن: این لغت در آیه ۳۹ از سوره «یوسف» یعنی زندان.

سَجَى: این در آیه ۲ از سوره «ضحی» تاریک بی تغییر دامه داشته باشد (مانند زمان میان اول و آخر شب).

سَجَلِيل: این لغت که در آیه ۴ از سوره «فیل» و در سوره «هود» و «حجر» هم آمده یعنی گِل فشرده شده‌ای که همچون سنگ شده باشد مانند گِل‌های سیمانی یا آهکی و یا آنچه در اثر آتش فشان و غیر آن پخته و ذوب شده و سخت و سنگ میشود.

سَجِّین: این لغت در آیه ۷ از سوره «مطففین» آمده یعنی جانی آشکار که هرکس بتواند تماشا کند و پرونده گناهکاران در آخرت در جانی است که همه می بینند و گناهکاران از آشکار بودن اعمال خود نزد دیگران رنج می برند بعضی از مفسران سطحی بین سَجِّین را با لغت سَجِّین بدون تشدید که به معنای زندانی است اشتباه گرفته اند و تازه اشتباه در اشتباه ایشان این است که سَجِّین را زندان گرفته اند و حال آنکه مطلب قرآن میرساند که آن مکان آشکاری است که پرونده اعمال هر بدکاری در آن مکان بدون آنکه محتاج به ورق زدن یا باز کردن پرونده باشد مشاهده میشود مانند آنچه بر تخته سنگهای وسیع و صاف می نویسند و آنرا هرکس و ناکسی می تواند بخواند و حال آنکه پرونده نیکوکاران در علین است یعنی جانی که فقط اشخاص نیکوکار عالی می توانند بخوانند و آنجا در دسترس بدها نیست.

سَحَّار: این لغت یعنی سحرهای بزرگ کننده و سحر که به معنای جادو مشهور شده یعنی چیزی را که حقیقت دیگر دارد بصورت دیگری ظاهر کردن و نشان دادن و کسی که پیغمبر نیست و خود را با ظاهرسازیهای پیغمبر نشان میدهد نیز جادو و سحر کرده است (آیه ۳۷ سوره شعراء) و منکران پیغمبران حق نیز معجزات پیغمبران را روی غرض سحر و جادو معرفی میکنند.

سَحْت: این لغت که در آیه ۴۲ از سوره «مائده» آمده یعنی هر کسب و کاری که حرام باشد و رشوه و مانند آن بخصوص درآمدهائی که روی فریب مردم با بیرحمی باشد.

سُحْر: این لغت در آیات بسیاری از قرآن آمده (مانند آیه ۱۱۶ از سوره اعراف) یعنی ظاهرسازی و باطلی را حق جلوه دادن و چون عمل جادوگران چیزی را که نیست بصورتی که هست به چشم مردم بصورت معجزه آسا می آورد لذا هم جادوگری را سحر گویند و هم افترا و دروغ را که مردم باور می کنند.

سَحَر: این لغت که در آیه ۳۴ از سوره «قمر» آمده یعنی نزدیک صبح و پیش از طلوع فجر.

سُحْق: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «ملک» یعنی دوری از رحمت و سحیق نیز یعنی دور.

سُخْر: این لغت در آیه ۷۹ از سوره «توبه» آمده یعنی عمل کسی را سُخْره گرفت و باطل و غیر عاقلانه پنداشت.

سُخْر: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «نحل» یعنی در اختیار خود در آورد.

سُخْرِیا: این لغت به کسر سین در آیه ۱۱۰ از سوره «مؤمنون» و به ضم سین در آیه ۳۲ از سوره «زخرف» یعنی در حال به اختیار و سیطره خود در آوردن و مجبور کردن به کاری.

سُخَط: این در آیه ۱۶۲ از سوره «آل عمران» یعنی خشم.

سُدْرَةُ الْمُنْتَهٰی: لغت سدر که در آیه ۱۶ از سوره «سباء» آمده یعنی درخت و میوه سدر که به فارسی آنرا گُنار گویند که در جاهای گرمسیر میروید و دارای برگهایی است دارای مواد صابونی و میوههای کوچک و شیرین و به مانند زالزالک و بسیار سایه‌دار و کهن میشود و زیباست و سُدْرَةُ الْمُنْتَهٰی که در آیه ۱۴ از سوره «نجم» آمده یعنی آن درخت زیبایی که شبیه به درخت سدر است و آنرا روح پیغمبر اسلام در رؤیای صادقانه‌ای که دید نزدیک بهشت و در مسجدالاقصی که در آسمان است دید به لغت المسجدالاقصی و لغت اَسْرٰی نیز مراجعه شود.

سُدٰی: این لغت در آیه ۳۶ از سوره «قیامت» آمده یعنی بی هدف و بی فایده و مهمل.

سَدِید: این لغت که در آیه بسیار مهم ۷۰ از سوره «احزاب» آمده یعنی راست و محکم و مستدل و در این آیه مؤمن حقیقی کسی معرفی شده که سخن موهوم و غیر راست و غیر مستدل نگوید و از کسی هم نپذیرد و بداند که راهنماییهای قرآن و سنت پیغمبر اسلام صد در صد مستدل و راست و سدید هستند و موهوماتی که در تفسیر قرآن یا بنام سنت و حدیث انتشار دادمانند از قرآن و اسلام نیستند.

سَدِین: این در آیه ۹۳ سوره «کهف» یعنی دو دیوار عظیم و طولانی قبل چین که راه وحشیان مغول و مانچو را سد کرده بودند و ذالقرنین بوسیله دیوار سومی آن دو را بهم وصل کرد (به لغت ذالقرنین مراجعه شود).

سَرَابِیل: این لغت در آیه ۸۱ از سوره «نحل» یعنی لباسها و پیراهن ها و هر پوشش و مفرد آن سریال است. این غیر از شلوار است که در عربی آنرا سروال گویند.

سَرَاب: این لغت در آیه ۳۹ از سوره «نور» یعنی تصور دروغین آب در بیابان خشک در اثر تابش آفتاب که مسافرانی تشنه برای رسیدن به آن پیش میروند و آبی نخواهند یافت.

سَرَاج: این لغت که در آیه ۶۱ از سوره «فرقان» آمده یعنی چراغ و در آیه مزبور خورشید به چراغی تشبیه شده است تا برساند که خورشید نورش مثل چراغ از خودش می باشد ولی ماه نورش نور انعکاسی است.

سَرَاح: این لغت که در آیه ۲۸ از سوره «احزاب» آمده یعنی رها کردن و طَلَّاق دادن.

سَرَادِق: در آیه ۲۹ از سوره «کهف» آمده یعنی سراپرده و خیمه و در این آیه مقصود شعله‌های بلند بهم متصل آتش است که اطراف هر شخص دوزخی را احاطه کرده و این همان سایه دهندهای است از شعله‌های آتش که در آیه ۳۰ تا ۳۴ سوره «مرسلات» شرح آن آمده.

سربا: این در آیه ۶۱ سوره «کَهِف» یعنی بصورت نفوذ کردن و رفتن.

سرد: این لغت که در آیه ۱۱ از سوره «سَبَّأ» می باشد یعنی حلقه‌های منظم مانند حلقه‌های آهنی زره.

سرمد: این لغت که در آیه ۷۱ و ۷۲ از سوره «قَصَص» آمده یعنی همیشه.

سعة: این در آیه ۱۰۰ از سوره «نساء» یعنی فراوانی و وسعت.

سُور: این لغت در آیه ۲۴ و ۴۷ از سوره «قمر» آمده یعنی دیوانگی و همین لغت که در اینجا مفرد استعمال شده بصورت جمع نیز در زبان عرب آمده که مفرد آن سَیر است یعنی شعله‌های آتش که نباید در سوره «قمر» به این معنا گرفت اگرچه در آیه ۴۷ بطور ضعیف این معنا هم تصور میشود.

سُورَت: این لغت که در آیه ۱۲ از سوره «تکویر» آمده یعنی افروخته و شعلهور شد (بعد از لفظ اذا این ماضی به معنای مضارع میشود یعنی شعلهور میشود).

سُفَرَة: این لغت که در آیه ۱۵ از سوره «عبس» آمده جمع مسافر است یعنی نویسندگان. به لغت اسفار نیز مراجعه شود.

سُفَه نَفْسَه: این مطلب که در آیه ۱۳۰ از سوره «بقره» آمده یعنی به کم خردی زد خودش را و این روش اشخاص مغرض و سوءاستفاده‌چی است که خود را به نفهمی می زنند و موهومات را مانند کم خردان می پذیرند و سفیه یعنی کم خرد.

سُقَر: این لغت که در آیه ۲۷ از سوره «مدثر» آمده یعنی دوزخ و جهنم.

سُقیاها: این مطلب در آیه ۱۳ از سوره «شمس» آمده یعنی آب خوردن آن شتر و یا آب خواستن برای خوردن از جانب آن شتر ماده.

سُقناه: این مطلب در آیه ۹ از سوره «فاطر» یعنی سوق دادیم آنرا و بردیم آنرا.

سُقیم: این لغت که در آیه ۸۹ از سوره «صافات» برای انسان آمده یعنی بیمار.

سکارِی: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «نساء» یعنی مستان و مفرد آن سکران است.

سکر: این لغت در آیه ۶۷ از سوره «نحل» یعنی مشروب مست کننده.

سکرة الموت: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «ق» یعنی بیهوش مرگ.

سُکرت ابصارنا: این مطلب در آیه ۱۵ از سوره «حجر» یعنی چشمان ما بسته شده چشمان ما مست و خمار شده یعنی چشم بندی شدیم و چیز دیگری را بجای چیز دیگر دیدیم و عوضی دیدیم.

سکن: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «انعام» یعنی آرام گرفت و بی حرکت شد.

سکین: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «یوسف» یعنی چاقو.

سلاسل: این لغت که در آیه ۴ از سوره «دهر» آمده جمع سلسله است یعنی زنجیرها و لفظ سلسله‌ها در آیه ۳۲ از سوره «الحاقه» آمده.

سلالة من طین: این لغت که در آیه ۱۲ از سوره «مؤمنون» آمده یعنی خلاصای از گِل مخصوصی.

سلام: این لغت که در آیه ۴۲ از آیات و سوره‌های قرآن آمده دارای معناهای مختلفی از قبیل رستگاری، خوشی، سلامتی، تسلیم، آرامش، شادباش، و زنده باشی و دوری از عیب و نقص و مرضی بودن آمده که یا بصورت خواستن آن برای دیگران مصرف میشود و با اعلام تسلیم نسبت به دیگران و با الف و لام عهد این لغت یکی از اسمهای الله معرفی شده (در آیه ۲۳ از سوره حشر) یعنی آن همیشه سالم.

سلسبیل: این لغت که در آیه ۱۸ از سوره «دهر» آمده یعنی مشروب و شرابی خوشگوار و ملایم و شاد کننده و جمع آن سلاسیب و سلاسیب است و این جمع بی قاعده بوده و میرساند که از لغات غیر عرب است که در عربی استعمال شده و گفتن اینکه در بهشت چشمای باشد بنام سلسبیل درست نیست بلکه باید بگوئیم چشمایست در بهشت با صفت یک مشروب خوشگوار و لذت بخش و معطر.

سلطان: این لغت در ۳۷ آیه از آیات قرآنی آمده بیشتر به معنای سلطه و قدرت استدلال و برهان و دلیل است و کمتر به معنای سلطه و قدرت و نفوذ از طریق قدرتهای ظاهری است.

سلف: این لغت در آیه ۲۷۵ از سوره «بقره» یعنی گذشت و در گذشته عمل شد.

سلف: این لغت در آیه ۵۶ از سوره «زخرف» یعنی هر شخصی که از گذشتگان مردم است.

سلفوکم: این مطلب در آیه ۱۹ از سوره «احزاب» یعنی شما را اذیت کردند، شما را سوزاندند، شما را چراندند.

سلک: این لغت که در آیه ۵۳ از سوره «طه» آمده یعنی راه باز کرد و در آورد و داخل کرد.

سَلَم: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «انفال» یعنی در امان و سلامت نگه داشت یا سلامت داشت.

سَلِم: این لغت در آیه ۲۰۸ از سوره «بقره» که با الف و لام عهد است یعنی آن راه تسلیم شدن یا راه تسلیم به الله که اسلام باشد.

سَلَم: این لغت که در آیه ۸۷ از سوره «نحل» آمده با الف و لام عهد یعنی آن تسلیم شدن مجبوری گناهکاران در جهنم.

سَلَم: این لغت که در آیه ۶۱ از سوره «انفال» با الف و لام عهد آمده یعنی آن صلح مورد قبول مسلمانان.

سُلِم: این لغت در آیه ۳۸ از سوره «طور» یعنی نردبان.

سَلِمتم: این لغت در آیه ۲۳۳ از سوره «بقره» یعنی تسلیم شدید، قبول کردید.

سَلَوی: برای این لغت به لغت السلوی مراجعه شود.

سلیمان: این اسم که در قرآن برای سلیمان بن داوود بزرگترین پادشاه یهود در سورهای «بقره» آیه ۱۰۲ و «انبیاء» آیه ۷۹ تا ۸۱ و «نمل» آیه ۱۶ تا ۴۴ و «سباء» آیه ۱۲ و «صاد» آیه ۳۰ تا ۳۴ شرح حالش آمده نبی یا پیغامگیری مانند داوود پدرش و ذوالقرنین بوده که مأمور پیغمبری و هدایت و پیغام رسانی از جانب الله نبودند. مادرش همان زنی بوده که پدرش داوود در پادشاهی خویش قبل از اینکه به او وحی گردد عاشق او که زن اوریای حتی سردار داوود بود شد و برای تصاحب این زن آن سردار را به جبهه فرستاد و دستور داد او را به جلوی جبهه بفرستند تا بدست دشمن کشته شود و کشته شد فرزند اول این زن از داوود قبل از کشته شدن شوهرش پسری بود که پس از دنیا آمدن مُرد و سلیمان بعد از مرگ شوهر مادرش از نطفه داوود پدید آمد سلیمان بواسطه پای بند بودن به دین و اخلاق و علم و هوش و کنجکاوی خودش مورد توجه الله قرار گرفت بطوری که جانشین داوود شد و از جانب الله مأمور ساختن عبادتگاه بزرگ بیت المقدس یا اورشلیم و یا هیکل که قبله یهود شد گردید و خالق عالم

قدرت و اختیاراتی به او داد که به هیچکس در آن حد نداد مانند استفاده از قدرت جن و درک کلام مورچگان (با واسطه عوامل غیبی) و استفاده از پرندمای از جنس هدهد که روح انسانی در او حلول کرده بود و مانند یک انسان مأموریت‌هایی را برای سلیمان انجام داد که برای بدست آوردن شرح مفصل این مختصر باید به تفسیر آیات ذکر شده در بالا در کتاب ترجمه و تفسیر قرآن من مراجعه نمود و نیز به کتاب اول پادشاهان یهود که یازده باب اول آن مربوط به پادشاهی سلیمان است و کتاب اول تواریخ ایام از باب ۲۲ تا آخر کتاب و کتاب دوم تواریخ ایام تا باب نهم.

سم الخياط: این مطلب که در آیه ۴۰ از سوره «اعراف» آمده یعنی سوراخ سوزن برای موضوع این آیه که سخن از محال بودن رفتن شتر در سوراخ سوزن است و تصحیح همین موضوع در انجیل است به لغت جمل مراجعه شود.

سماء: این لغت که در ۳۱۰ آیه از آیات و سوره‌های قرآنی مفرد و جمع آن آمده، اولاً مفرد است و جمع آن سماوات (سموات) می باشد ثانیاً مفرد آن اکثراً به معنای آسمان یا اتمسفر زمین ما آمده که همان فضای آبی رنگ دورادور زمین باشد و آنرا از آنرو سماء می گویند که بالای سر تمام مردم روی زمین است چون اصولاً سماء یعنی بالای سر انسان و مقابل آن ارض یا زمین است یعنی زیرپا و محل راه رفتن انسانها. در قرآن در آیه ۱۱ از سوره «نوح» و آیات دیگری مانند آیه ۱۱ از سوره «طارق» و بعضی آیات دیگر روی قرینهای که موجود است لفظ سماء برای ابر آمده از لحاظ اینکه ابر هم بالای سر انسان است و در آیاتی شبیه به آیه ۱۴۴ از سوره «بقره» سماء به معنای تمام محیط نزدیک و دور بالای سر است از فضای اطراف و بالای سر گرفته تا هرچه بالاتر تا عمق آسمان باشد اما لفظ سماوات که جمع سماء است در قرآن جز برای اتمسفرهای هر زمین که در آن نفوس زنده بشری یا شبه بشر و متعقل باشد گفته نمی شود و هر کرهای که نفوس زنده متعقل نداشته باشد نه به آن کره ارض یا زمین گفته میشود نه به فضای اطراف آن سماء یا آسمان و از ۱۹۰ آیه قرآن که لفظ سماوات در آنهاست تمام آن آیات درباره هفت اتمسفر هفت سیاره از منظومه شمسی است که عبارت باشند از زمین ما که سماء آن سماءالدنیا یا آسمان نزدیکتر معرفی شده و مریخ و مشتری و زحل و اورانوس و نپتون و پلوتون (به تفسیر آیات ۸ تا ۱۲ سوره فصلت از ترجمه و تفسیر من مراجعه شود). در آیه ۱۰۷ و ۱۰۸ از سوره «هود» مقصود از سماوات آسمانهای زمین آخرت است باید دانست که در لغت عرب لفظ سماء به معنای فضای بالای سر انسانها و اتمسفر هر زمین نفوس دار و ابر که بالای سر است و نیز باران که از بالای سر می ریزد و هرچه بالای انسان باشد از حیث فضا و نیز سقف هر چیزی است و همچنین مسکن ارواح نیکوکاران که در آسمان است را سماء می گویند و پشت اسب و علف بیابان را هم آسمان گفته‌اند و بعضی از مفسران سطحی بین و خیال باف گفته‌اند سماء یعنی بلندی یا آنچه بر بلندی هست و یا بالای هر چیز و حال آنکه این معناها نه در زبان عرب استعمال شده است و نه به آیات قرآنی میخورد و آنها تصور کرده‌اند اگر لغت سمو که ریشه لغوی سماء و سماوات است به معنای بلند شدن باشد میتوانند سماء را هم بلندی معنا کنند.

سمان: این لغت که در آیه ۴۳ از سوره «یوسف» آمده جمع سمین است که در آیه ۲۶ از سوره «ذاریات» است و

سمین یعنی فربه و چاق.

سَمَكُهَا: این لغت که در آیه ۲۸ از سوره «نازعات» برای آسمان آمده یعنی بلندی و ارتفاع و همچنین سقف و اشاره آیه به زمانی است که زمین ما از گِلِ هفت سیاره مامدار منظومه شمسی جدا شد و در اثر حرکت وضعی اجرام سنگین تر زمین بهم فشرده تر شدند و گازهای سبک زمین از هم بازتر شدند و بر قطر آسمان افزوده گردید.

سموم: این لغت که در سه آیه قرآن از جمله آیه ۲۷ از سوره «حجر» آمده یعنی باد و هوای سوزانی که بتواند باعث آتش گرفتن درختان شود و اینکه بعضی ها سموم را نافذ ترجمه کرده اند اشتباهی است روی سطحی بینی و روی اینکه سم به معنای منفذ و سوراخ است.

سموهم: این لغت که در آیه ۳۳ از سوره «رعد» آمده یعنی آنها را نام صحیحی روی صفات موجود در آنها اسم گذارید (اسم حقیقی هر کس آن است که نمایانگر صفتی مشخص از آنکس باشد).

سمی: این لغت در آیه ۷ از سوره «مریم» یعنی مانند و هم صفت و همنام.

سنابرقه یذهب بالابصار: این مطلب در آیه ۴۳ از سوره «نور» یعنی برق آن کار خودش را که چشم زدگی است انجام داد (همانطور که سنا فلان الباب یعنی آن شخص درب را باز کرد یذهب بالابصار یعنی چشمها را میبرد، از دید می اندازد).

سن: این در آیه ۴۵ سوره «مائده» یعنی دندان.

سنبِل: این لغت در آیه ۴۷ از سوره «یوسف» یعنی خوشمای مانند خوشه گندم و جونه خوشه انگور و بصورت سنبلة که مؤنث است در آیه ۲۶۱ از سوره «بقره» و بصورت جمع مؤنث (سنبلات) در آیه ۴۶ از سوره یوسف آمده است.

سندس: این لغت که در آیه ۳۱ از سوره «کهف» آمده یعنی پارچه نازک لطیف ابریشمی که برای پیراهن بکار می برند.

سُنَّة: این لغت که در آیه ۷۷ از سوره «اسراء» آمده یعنی روش و سبک کسی یا قرار داد و مقررات نهاده شده از جانب کسی و سنت پیغمبر اسلام که مشهور بوده و رکن دوم اسلام است یعنی قرار دادهائی که درباره آنها در قرآن از جانب الله بصورت اشاره و مجمل مقرر شده و بیان و تفصیل آن مجملات، سنت است که بوسیله پیغمبر اسلام تعیین گردیده و آن بر سه قسم است مکتوبه و معلومه و معروفه و برای توضیح بیشتر به آخر ترجمه و تفسیر قرآن و کتاب فقه استدلالی من که بنام تربیت های اسلام منتشر شده مراجعه شود.

سنن: این لغت که جمع سنت است در آیه ۱۳۷ از سوره «آل عمران» یعنی روش ها و قرارها.

سنین: این لغت در آیه ۱۳۰ از سوره «اعراف» جمع سنة یعنی سالها.

سواء: این در آیه ۱۰ از سوره «روم» یعنی آن مؤنث بدتر که عاقبت بدتر باشد (آتش دوزخ).

سواء: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «یس» یعنی یکسان و مساوی و برابر.

سَوَاتِکُم: این مطلب در آیه ۲۶ از سوره «اعراف» یعنی عورت‌های شما و منظور جاهانی از بدن است که برهنه نشان دادن آن بد باشد و مفرد آن سَوَاة می باشد که در آیه ۳۱ از سوره «مائده» آمده و در این آیه منظور بدن کشته شده هابیل برادر قابیل و بدن مرده کلاغ است.

سواع: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «نوح» نام بتی بوده که به عقیده بت پرستانش باعث عقب افتادن کارهایی میشده که لازم است عقب افتد.

سود: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «فاطر» جمع اسود است یعنی چیزهای سیاه.

سُورَة: این لغت که در ۹ آیه از سوره‌های قرآن آمده در عربی یعنی علامت و منزلت و فضیلت و شرف و ساختمان بسیار بلند و زیبا که مورد افتخار صاحب آن است و لفظ سوره در مورد نوشته‌ها یعنی یک قطعه مشخص و مستقل و این معنای اخیر و علامت و فضیلت در هر سوره قرآن در نظر گرفته شده است جز حداکثر در هشت سوره قرآن که عبارت باشد از سوره «تبت، فیل، قریش، کافرون، نصر، فلق، ناس، کوثر» که به ظاهر فضیلت هدایتی آن مانند سوره‌های دیگر قرآن چنان عمیق نیست که کسی غیر از الله نتواند مانند آنرا بیاورد. چون فضیلت اعجاز آمیز در هر یک از سُوَر قرآن به جز هشت سوره مذکور از لحاظ تعلیمات هدایتی و عمیق این سوره‌ها بوده برای اول بار در سوره «اسراء» که سوره پنجاه و سوم از حیث ترتیب نزول بوده گفته شده اگر جن و انس جمع شوند مانند این قرآن را نخواهند آورد و بعد از آن در سوره «یونس» که سوره پنجاه و چهارم از حیث ترتیب نزول بوده گفته شده حتی یک سوره از سوره‌های قرآن را نخواهند توانست از خود بسازند با اینکه منظور از اعجاز قرآن و حتی یک سوره آن اعجاز در مطالب هدایتی و عمق علمی آن بوده بعضی از کافران جدل باز و شاعر و ادیب پیشه گفتند میتوانیم به مانند یکی از هشت سوره کوچک ذکر شده در بالا را که عمق علمی و هدایت ندارد از خود بسازیم (چیزهائی شبیه به این هشت هم ممکن است ساخته باشند) و حال آنکه منظور صاحب قرآن از یک سوره، یک سورهای بوده که مانند اکثر سوره‌های قرآن فضیلت هدایتی عالی را داشته باشد (چون شخصیت پیغمبر اسلام و هر پیغمبر حقی به اینگونه فضیلت‌هاست) از اینرو می بینیم در سوره پنجاه و پنجم که سوره «هود» باشد (آیه ۱۳) گفته شده اگر توجه شما به

سوره‌های کم اهمیت قرآن مانند این هشت سوره کوچک می‌رود در صورتی حق با شماست که بتوانید ده سوره مانند سوره قرآن را آورید (و این بر آنان محال بود) چون این مجادله و سوءاستفاده از لفظ در ایشان آشکار گردید و محکوم شدند می‌بینیم که در سوره «بقره» که سوره نود و یکم به ترتیب نزول باشد گفته شده نمی‌توانید یک سوره از سوره‌های قرآن را که دارای فضیلت هدایتی و دانش معنوی بس عالی است بیاورید.

سُورَ: این لغت که در آیه ۱۵ از سوره «هود» آمده جمع سوره است و سوره‌های قرآن ۱۱۴ سوره است که به ترتیب نزول سوره اول آن سوره «الحمد» است که به فاتحة الكتاب معروف است یعنی اولین سوره قرآن و آخرین سوره آن «مائده» است که تمام آن در بعد از ظهر روز عرفه حجة الوداع نازل شد و در آن اعلام گردید که امروز با نزول این سوره آخر برای شما مسلمانان، دینتان بطور کامل تمام گردید و لذا ۸۱ روز بعد از آن پیغمبر اسلام وفات یافت و این به تنهایی دلیل بزرگی است بر اینکه محمد پیغمبر الله و مأمور او بوده و مطالب قرآن وحی الله است نه ساخته فکر شخصی محمد.

سور: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «حدید» یعنی دیواری که به دور شهری کشیده باشند و منظور در آیه مذکور دیوار دور بهشت است که بهشتیان را از دوزخیان و از فضای خارج بهشت و دوزخ که محشر باشد جدا میکند.

سوط: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «فجر» یعنی تازیانه.

سوق: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «فتح» یعنی ساقه نباتات و مفرد آن ساق است و در آیه ۳۳ از سوره «ص» یعنی ساق پاهای اسب و در سوره «قلم» و «قیامت» و «نمل» سخن از ساق پای انسان آمده.

سول لهم: این مطلب در آیه ۲۵ از سوره «محمد» یعنی برای ایشان شیطان آرایش داد اعمال بد ایشان را و ایشان را فریب داد.

سوئل: این لغت در آیه ۳۶ از سوره «طه» یعنی درخواست.

سُوِي: این لغت در آیه ۵۸ از سوره «طه» یعنی وسط دو چیز و یا دو مکان (مکانی میان دربار فرعون و محملای که اسرائیلیان در آنجا زندگی میکردند که آنجا را جوشن میگفتند).

سَوِي: این لغت در آیه ۲ از سوره «اعلی» و جاهای دیگر که به جای یاء الف دارد یعنی درست و صحیح ساخت.

سَوِيَا: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «مریم» و جاهای دیگر به یکی از معناهای تمام و کامل و راست و درست و مستقیم آمده.

سهول: این لغت در آیه ۷۴ از سوره «اعراف» جمع سهل است (بر وزن برف) یعنی دشت و زمین صاف و غیر کوهستانی.

سیئی: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «فاطر» یعنی بدو از این آیه که سخن از مکر بد است معلوم میشود مکر و حيله و خدعه دو رقم است یکی مکرری که نتایجش خوب است و دوم آن مکرری که نتایجش بد باشد و مکر خوب مکر و حيله ای است که حيله کننده قبلاً بگوید که این حيله برای آزمایش است مانند حيله های الله در قوانین زندگی که همه میدانند بعضی زیباییها و خوشیهای زندگی عاقبت خوبی ندارد ولی سطحی بینان آنها را میخورند و دچار میشوند.

(معنای سیئی و سیئه یکی است و جمع آن دو سیئات است).

سیء: این لغت که در آیه ۷۷ از سوره «هود» آمده یعنی بدش آمد و اندوهناک شد و بد شد و این لغت مجهول ساء می باشد یعنی بد کرد.

سیارة: این لغت که در آیه ۱۹ از سوره «یوسف» آمده یعنی آن سیر کننده و رونده بسیار در مسیرهای طولانی (مؤنث سیار است) و کاروان و مردم آنرا در سوره «یوسف» از این لحاظ سیاره میگویند که تاء تأنیث در آن علامت جمع آن مردم است.

سیحوا: این لغت در آیه ۲ از سوره «توبه» یعنی سیاحت و گردش کنید.

سید: این لغت که در آیه ۲۵ از سوره «یوسف» و آیه ۳۹ از سوره «آل عمران» آمده یعنی بزرگ و رئیس و شریف و بزرگوار و آقا و در آیه ۶۷ از سوره «احزاب» جمع آن آمده بصورت سادات و اینکه بعضی ها نسل علی بن ابیطالب یا نسل پیغمبر اسلام را سید میگویند انحصار سید به اینها خلاف منطق صحیح و خلاف اخلاق صحیح و خلاف قرآن است. بخصوص که در آیه ۴۰ از سوره «احزاب» آمده پیغمبر اسلام اولاد پسری که به رشد رسیده باشد نداشته و کسی را نباید از نسل پیغمبر و اولاد او دانست و لذا در عربی تمام مردان دنیا را روی احترام سید می گویند سید القوم یعنی رئیس و بزرگ گروه و در آیه ۲۵ از سوره «یوسف» آمده سید آن زن یعنی شوهر آن زن که بزرگ خانه و رئیس بر اوست.

سیرت: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «طه» یعنی هیئت و وضع طبیعی چیز و کسی و سیرت رسول اکرم یعنی وضع اخلاقی طبیعی او و سیرت به معنای روش و طریقه و سنت نیز هست ولی سیرت پیغمبر اسلام غیر از سنت پیغمبر اسلام است به لغت سُنّة مراجعه شود.

سیماهم: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «فتح» و پنج آیه دیگر قرآن یعنی علامت و نشان مشخصه آنان و وضع و هیئت آنان و در این آیه با توجه به اینکه هم درباره سیمای مؤمنان حقیقی اسلام و هم سیمای مؤمنان حقیقی دین یهود و مسیحی و سایر ادیان حق است سخن از علامت معنوی اطاعت ایشان از متن کتاب آسمانی است در چهره و رفتار ایشان نه از اثر سجده ظاهری بدون توجه به معنای سجده با فشار دادن پیشانی روی چیزی بنام مهر که یک بدعتی است در اسلام برای متظاهران به اسلام در یک فرقه از فرقه‌های اسلام.

سیناء: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «مؤمنون» چون با لفظ طور که به معنای کوه است آمده یعنی کوه سینا که دامنه‌های آن هم دارای درختان زیتون بوده و هم انواع میوه‌های دیگر و منظور از کوه سینا سلسله کوهستانی است در شبه جزیره سینا که میان خلیج سوئز و خلیج عقبه واقع اند و دارای قله‌های بلند و کوتاه و دره‌های متعدّدند که هر یک اسمهای مختلف دیگری دارند و دشتهای وسیعی بعد از دامنه‌های آن بوده و بنی اسرائیل وقتی با موسی از مصر از دریای تمساح گذشتند و وارد صحرای سین و از آنجا به صحرای رفیدیم رسیدند صحرای رفیدیم به دامنای از دامنه‌های کوه سینا می‌چسبید که در این دامنه هم برای بنی اسرائیل ۱۲ چشمه آب در اثر ضربه عصای موسی به فرمان الله ایجاد شد و هم در این دامنه و بالای آن که کوه حوریب نام داشت محل اولین وحی به موسی بود قبل از رفتنش به مصر نزد فرعون و بنی اسرائیل به فرمان الله در رفیدیم با قوم عمالقه جنگیدند و پیروز شدند و پدر زن موسی نیز در آن زمان با همسر و دو پسر موسی نزد موسی در رفیدیم آمد و آنها را به موسی داد و خود پس از چند روزی بازگشت و در ماه سوم از بیرون آمدن بنی اسرائیل از مصر موسی و بنی اسرائیل از صحرای رفیدیم که در پای کوه حوریب بود به صحرای سینا کوچ کردند که در حاشیه مقدار زیادی از کوه سینا بود و در بالای این قسمت از کوه سینا بود که مدتی بنی اسرائیل در جاهای مختلف آن بسوی اردن حرکت می‌کردند و یا سکونت کرده بودند و در همین قسمت از کوه سینا بود که بنی اسرائیل در صحرای سینا گوساله پرست شدند و بعد توبه نمودند و خیمه اجتماع که محل دو لوح مربوط به ده فرمان و سایر قسمتهای تورات بود در همین کناره کوه سینا با آن صفات معجزه آسایش ساخته شد تا بعد از آن بجای وحی در کوه سینا به موسی در این خیمه به موسی وحی شود.

سینین: این لغت که در آیه ۲ از سوره «تین» آمده و همراه با لفظ طور است یعنی همان کوه سینا در قسمتی که بیابان سینا چسبیده به دامنه آن است که بسیار طولانی است و علت اینکه بصورت سینا نیست و بصورت سینین است یا برای هم قافیه شدن با قافیه آیه قبل و آیات بعد است و یا برای اینکه جمع باشد شامل چند قسمت از کوه و بیابان سینا میشود.

شـین

شاخصه: این لغت که در آیه ۹۷ از سوره «انبیاء» آمده یعنی خیره شونده.

شاطیء: این لغت که در آیه ۳۰ از سوره «قصص» آمده یعنی کناره.

شاقوا: این لغت که در آیه ۱۳ از سوره «انفال» آمده یعنی مخالفت کردند و دشمنی کردند و در افتادند.

شاکر: این لغت که در آیاتی از قرآن از جمله آیه ۱۴۷ از سوره «نساء» آمده یعنی سهاگزار و یا به عبارت دیگر در نظر گیرنده تشکر آمیز کاری که دیگری برای او انجام میدهد و در مقابل شاکر کافر است که نمک را میخورد و نمکدان را میشکند.

شاکلة: این لغت در آیه ۸۴ از سوره «اسراء» یعنی طریقه و روش و مذهب و به معنای مانند و کناره هم آمده است.

شامخات: این لغت که جمع شامخ است در آیه ۲۷ از سوره «مرسلات» یعنی بلنداها.

شان: این لغت که در آیه ۲۹ از سوره «الرحمن» است یعنی وضع و کار.

شانثک: این مطلب در آیه ۳ از سوره «کوثر» یعنی دشمنی و کینه نشان دهنده به تو.

شاهد: این لغت در آیات قرآنی (آیه ۳ از سوره بروج) یعنی بیننده و گواه دهنده چیزی که واقعاً دیده است و جمع آن شهود است (آیه ۷ سوره بروج) و شاهدون و شاهدین و اشهاد.

شبه: این لغت در آیه ۱۵۷ از سوره «نساء» یعنی مشتبه شد چیزی را شبیه چیزی دیگر دیدند.

شئی: این لغت در آیه ۵۳ از سوره «طه» یعنی مختلف.

شح: این لغت در آیه ۹ از سوره «حشر» یعنی بخل و حسد.

شحوم: این لغت در آیه ۱۴۶ از سوره «انعام» یعنی پیما و آن جمع شحم است.

شداد: این لغت در آیه ۴۸ از سوره «یوسف» جمع شدید است یعنی سخت ها.

شددنا: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «انسان» (دهر) یعنی محکم و توانا و سخت کردیم.

شدید القوی: این لغت در آیه ۵ از سوره «نجم» یعنی آن قومهای بهم فشرده که روح الامین یا جبرئیل باشد (به لغت الروح و جبرئیل مراجعه شود).

شرح: این لغت که در آیه ۱۰۶ از سوره «نحل» آمده یعنی باز کرد.

شردبهم: این لغت در آیه ۵۷ از سوره «انفال» یعنی عیب های ایشان را به دیگران گوشزد کن.

شرذمة: این لغت در آیه ۵۴ از سوره «شعرا» یعنی گروهی اندک.

شرر: این لغت که در آیه ۳۲ از سوره «مرسلات» آمده یعنی شعله آتش، زبانه آتش.

شرع: این لغت که در آیه ۱۶۳ از سوره «اعراف» یعنی کنار آب نزدیک ساحل یا جای دخول به آب.

شرعه: این لغت در آیه ۴۸ از سوره «مائده» یعنی شریعت و آئین و مذهب و طریقه و عادت.

شرک: این لغت که در قرآن بسیار آمده یعنی شریک قرار دادن کسی را با الله در کار و صفاتی که مخصوص الله است بزرگترین و بدترین شرک آن است که اطاعت بندهوار از کسی غیر از الله در دستورات دینی بکنیم از کسی که دستوراتش برخلاف متن دستورات کتاب الله و پیغام الله به پیغمبرانش باشد بخصوص از کسانی که از روی روایات میخواهند دستورات روشن و معلوم الله را بصورت های موهوم و خیالی و غیر منطقی و عوام پسند تفسیر و تعبیر کنند اینگونه تفسیر کنندگان که معمولاً بت اصلی مردم اند برای آنکه مردم بی خبر و نادان را به راه های باطل خود تسلیم نمایند برای الله نمایندگانی بنام امام و ولی و مظهر الله و شفیع گناه و حاجت برآور و شبیه اینها از شخصیتهای مردمی که در دسترس مردم نیستند ولی خوشنام معرفی شده بودند تعیین میکنند و کاری میکنند که مردم تصور کنند از ایشان معجزات می بینند و بعد از اینکه مردم را به اینان فریفتند خود را جانشین و نایب و متولی آنان معرفی و بنام آنان دروغهایی را به دین الله می چسبانند و خود از آن دروغها بر ضرر مردم استفاده میکنند و برای اینکه آن مردگان خوشنام را به رخ مردم بکشند برای این خوشنامان گنبد و بارگاه و مجسمه و مقبره و عکسهای دروغین و داستانهای دروغ و عجیب می سازند که در نتیجه بت درجه دوم مردم آن شخصیت های خوشنام مرده و غایب میشود و آن عکس و مجسمه و گنبد و بارگاه و مقبره و قدمگاه و امثال اینها بتهایی ظاهری و درجه سوم جلوه میکنند.

در قبل از موسی و عیسی و پیغمبر اسلام سوءاستفاده‌چیان مذهبی مردم بجای اینکه امام و پیغمبر و وابستگان به پیغمبران را وسیله شرک و بت پرستی خود قرار دهند ماه و خورشید و ستارگان و دریا و ماهی دریا و کرکس و گاو و شیر و مار و زن و مردان قوی هیکل را با داستانهای دروغ شریک و مظهر و واسطه و شفیع الله قرار میدادند چون از آنها منافع مادی بسیاری می دیدند ولی بعد از آمدن پیغمبران این سوءاستفاده بت پرستانه را بنام پیغمبران و وابستگان پیغمبران کردند و برای اینان صفاتی از صفتهای اختصاصی الله را قرار دادند مانند صفت عالم الغیبی و همه جا بودن و ناظر اعمال مردم بودن و مالک یوم الدین بودن و همه کاره خلقت از طرف الله بودن و پسر الله و ولی الله و شفیع گناه و امثال اینها بودن و تمام این کارها را سوءاستفاده‌چیان مذهبی برای سوءاستفاده از عوام الناس کردند و راه را برای سوءاستفاده سوءاستفاده کنندگان دیگر سیاسی و اجتماعی و فرهنگی باز نموده و میکنند در حالی که متن کتابهای آسمانی بخصوص قرآن تمام این راههای سوءاستفاده را برای جویندگان حقیقت روشن کرده تا از طرف الله حجت بر هر جویندای تمام گردد.

نکته مهمی که باید گوشزد کرد اصل شرک در عبودیت یعنی اطاعت بندهوار در امور دین است و حتی مشرکان زمان پیغمبران کسی یا چیزی را در خالقیت شریک الله قرار نمی دادند و یا هرگز زورمندان را که مجبور بودند از آنان اطاعت کنند بت و شریک الله قرار نمی دادند ولی افسوس که حتی بسیاری از کسانی که خود را مسلمان یا مسیحی یا یهودی میدانند و موحد می شمارند معنای شرک و توحید کتابهای آسمانی را نمی خواهند بفهمند و بفهمانند و در عین حال که مشرک تر از مشرکان زمان پیغمبران خود را موحد و غیر مشرک معرفی میکنند.

شروه: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «یوسف» یعنی فروختند یوسف را.

شریعة: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «جاثیه» یعنی راهی و طریقت و روشی.

شطئه: این مطلب در آیه ۲۹ از سوره «فتح» یعنی جوانه آن و مقصود جوانه زراعت در موقعی است که دانه‌های آن از زمین جوانه میزند.

شطرالمسجد: این لغت در آیه ۱۴۴ از سوره «بقره» یعنی سوی آن مسجد، به طرف آن مسجد.

شطط: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «کهف» یعنی ناروا و دو از حق و افراطی.

شعائرالله: این لغت در چهار آیه از آیات قرآنی آمده که دو آیه آن در آیات ۳۲ و ۳۶ از سوره «حج» است یعنی علامتها و نشانه‌های نهاده شده بوسیله الله و مفرد آن شعیره است و این علامات و نشانه‌ها در دین اسلام مانند عملی است که حاجیان در رفت و برگشت از صفا و مروه و از مروه به صفا می کنند که یادآور عمل هاجر مادر اسماعیل است که معجزه آسا برایش چشمهای پیدا شد در بیابان بشرشبع که نزدیک عقبه است و نیز قربانی کردن شتری چاق در حج علامت این است که لازمست ثروتمندان از بهترین و قیمتی ترین مال خود برای رفع بدبختی جامعه و افراد

بدبخت و گرفتار صرفنظر کنند و نیز تمام اعمال حج هر یک علامتی است برای یادآوری موضوعی عالی از هدایت‌های اسلام و حتی نماز علامت و یادآوری ای می باشد از اصول مکتب اسلام و این درست نیست که بعضی کارهای غلط رسم شده در مذاهب مختلف اسلام را که ریشه در قرآن و سنت ندارد شعائر دینی بدانیم.

شعب: این در آیه ۳۰ سوره «مرسلات» یعنی شاخه‌ها و جمع شعبه است.

شعری: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۴۹ از سوره «نجم» آمده یعنی آن ستاره شعرانی که معروف به شعرای یمانی است که برای راه یابی مسافران بهترین علامت بوده و هست و آن درخشنده گیش مایل به نیلی است و از ماه دی تا اردیبهشت در آسمان نمایان است و قبیله خزاعه آنرا یکی از خدایان خود میدانستند و آن روی حسابهای نجوم در دسته ستارگان موسوم به کلب اکبر (سگ بزرگتر) بوده که گویا ۱۵ ستاره است و درخشنده‌ترین آنها شعرای یمانی است و شعرای دیگری هم هست بنام شعرای شامی که از یمانی کمتر روشن است و آن در گروه ستارگان موسوم به کلب اصغر می باشد (به انگلیسی و یونانی ستاره شعرا را سیریوس گویند) دانشمندان نجوم گویند فاصله شعرای یمانی تا زمین پانصد هزار برابر فاصله خورشید تا زمین است و تشعشع آن چهل برابر تشعشع خورشید لذا اگر به فاصله خورشید تا زمین بود کره زمین را میسوزاند و با اینحال حجم آن کوچک و به اندازه زمین است ولی وزنش به وزن خورشید و پانصد هزار بار از فشردگی ذرات آب فشرده‌تر است چه رسد به فشردگی سطح زمین.

شعوب: این لغت که در آیه ۱۳ از سوره «حجرات» آمده جمع شعب است یعنی ملت‌ها که هر ملتی از قبیله‌هایی تشکیل شده.

شعیب: این اسم که نام یکی از پیغمبران است داستانش در سوره‌های «اعراف و هود و شعرا و عنکبوت» آمده و او بطور مسلم پدر زن موسی نبوده که نامش در باب سوم از سفر خروج تورات یثرون بوده و در باب دوم سفر خروج و باب دهم سفر اعداد رعوثیل اگرچه میتوان گفت هر دو از قبیله مدیان یا مردم شهر مدین بودند که محل شهرستان در شرق سینا بوده.

شفها: این لغت در آیه ۳۰ از سوره «یوسف» یعنی قلب و دل آن زن را بُرد.

شُغل: این لغت در آیه ۵۵ از سوره «یس» یعنی شغل و کار.

شفا: این لغت در آیه ۹۹ از سوره «آل عمران» یعنی کنار.

شفاعة: شفاعة یا شفاعت که در آیه ۲۶ از سوره «نجم» و آیه ۸۶ از سوره «زخرف» و ۱۱ آیه دیگر قرآن آمده یعنی

واسطه‌گی کردن به نفع یا ضرر کسی نزد کسی دیگر. سخن شفاعت کننده اگر راست باشد شفاعتش حسنه و خوب است اگر دروغ باشد شفاعت سیئه و بد است هر شفاعت کننده راستی قطعاً روی اطلاع دقیق و شناخت کامل شفاعت کسی را می‌کند و او شاهد آنکس نیز خواهد بود و لذا نزد الله که همه چیز را بهتر از همه میدانند کسی حق شفاعت کسی را ندارد مگر آنکه از نزد الله اجازه شفاعت داشته باشد و این اجازه را بدیهی است خالق عالم به کسانی داده که از طریق هدایت، شخص گمراهی را سزاوار رسیدن فیض و رحمت الله گردانند بر این اساس پیغمبران شفیع کسانی هستند که به پیغام ایشان گوش میدهند و عمل میکنند و تمام مبلغان راستین دین حق نیز شفیع تبلیغ شدگان خود هستند و قرآن مجید نیز شفیع کسانی خواهد بود که از آن پیروی کنند و توبه هم شفیع و وسیله‌ای است نزد الله برای کسی که توبه میکند که کار قبل بد را نکند و راه صحیح را برود و پرونده اعمال خوب اشخاص و حتی یکا یک اعمال اشخاص شفیعی هستند که الله در قرآنش اجازه داده وسیله فیض و رحمت الله بشوند و تمام این شفیع‌ها در روز قیامت کبریٰ نزد الله و مردم دیگر شهادت شفاعت خود را خواهند داد همانطور که آنان شهادت خواهند داد چه کسانی واسطه‌گی و شفاعت ایشان را در دنیا نپذیرفتند و این شفیعیان دلسوز و با اجازه را مسخره کردند البته این شهادتها در آخرت و روز قیامت نه برای اطلاع خالق داناست بلکه برای اطلاع دیگرانست تا نیکوکاران و شفیعیان ایشان خوشحال شوند و به خود بیالند و بدکاران ناراحت و سرافکنده گردند.

بنابر آنچه ذکر شد هر آنچه در احادیث و روایات سنی و شیعه خلاف مطالب بالا درباره شفاعت پیغمبر و امام گفته شده باطل و جعلی است و تأیید عقاید باطل مشرکانست و پارتی بازی را تشویق می‌کند و شفاعتی است بی اجازه و بی اذن.

شفّین: این در آیه ۹ از سوره «بلد» یعنی دو لب مفرد آن شَفّة است.

شفعاء: این لغت که جمع شفیع است در ۵ آیه قرآن از جمله آیه ۱۸ از سوره «یونس» و آیه ۹۴ از سوره «انعام» آمده و به معنای شفاعت کنندگان است در این آیه اشاره به کسانی است که معتقد بودند مقدسان مرده ایشان از قبیل پیغمبران و امام و یا خورشید و ماه و سایر صاحب اختیاران تصویری ایشان روحشان از مقربان الله هستند و زنده و همه جا بوده و شفیع حاجات ایشان و پارتی برای بخشش گناهانشان میشوند (به لغت شفاعت مراجعه شود).

شفع: این لغت که در آیه ۳ از سوره «فجر» آمده یعنی جفت. جفتهائی که در مقابل ناقهاست و در آیه مزبور الله برای اینکه بفرماید اساس حسابگری‌های انسانها روی حساب جفت و ناق است جفت و ناقها را شاهد آورده است.

شفق: این لغت که در آیه ۱۶ از سوره «انشقاق» با الف و لام آمده یعنی روز و یا آخر روز که اندک روشنی روز و قرمزی طرف مغرب در آسمان دیده میشود.

شفاق: این لغت در آیه ۱۳۷ از سوره «بقره» یعنی مخالفت کردن و دشمنی کردن.

شق الانفس: این لغت در آیه ۷ از سوره «نحل» یعنی زحمت و رنج روحهای انسانها.

شقنا الارض: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «عبس» یعنی زمین را شکاف شکاف کردیم هم شامل شکاف کوهها میشود و هم نهرهای زمین و هم شکاف میان ذرات خاک و سنگ زمین تا بتوانند آنرا در خود بگیرند و باعث روئیدن گیاهان شوند.

شقة: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۴۲ از سوره «توبه» آمده یعنی آن مسافرت پر زحمت دور.

شقوتنا: این در آیه ۱۰۶ سوره «مؤمنون» یعنی بدبختی ما.

شقی: این لغت در آیه ۱۰۵ از سوره «هود» یعنی بدبخت.

شکل: این لغت در آیه ۵۸ از سوره «ص» یعنی مانند.

شمس: این لغت که در آیه ۱۳ از سوره «انسان» (دهر) آمده یعنی حرارت خورشید که از اشعه خورشید پدید می آید و در ۳۲ آیه دیگر قرآن شمس به معنای قرص خورشید است و در زبان فارسی نیز هم به قرص خورشید آفتاب می گویند و هم به اشعه خورشید که می تابد و گرم میکند و روشن می کند و با قرص خورشید مربوطند و در زبان عرب غیر از این دو معنا برای شمس معانی دیگر هم آمده است که در کتب لغت معلوم شده.

شمال: این لغت در ۸ آیه از سوره های قرآن از جمله در آیه ۱۷ و ۱۸ از سوره «کهف» آمده به معنای چپ است که مقابل راست می باشد و در آیه ۴۱ از سوره «واقع» مقصود از اصحاب شمال مردم کج رونده است که مقابل آن اصحاب الیمین است که مردم راست رونده و راه صحیح رونده می باشند.

شمائل: این در آیه ۴۸ سوره «نحل» یعنی چپها و جمع شمال است.

شنثان: این لغت که در آیه ۲ و ۸ سوره «مائده» آمده یعنی کینه داشتن روی دشمنی یا بداخلاقی.

شواظ: این در آیه ۳۵ سوره «الرحمن» یعنی شعله بی دود آتشین.

شوب: این در آیه ۶۷ سوره «صافات» یعنی مخلوط کردن و چیز مخلوطی.

شوی: این در آیه ۱۶ سوره «معارج» یعنی پوست سر و صورت و دست و پا.

شهاب و شهب: این دو لغت که دومی جمع اولی است و در پنج آیه از آیات قرآنی آمده (آیه ۷ از سوره نمل و ۸ از سوره جن) یعنی جرقه و جرقه‌ها و شعله روشنی که وصل به آتش است یا از آتش بدست می‌آید و همراه با آتش می‌پرد و این دو لغت جز در مورد سوره «نمل» که مربوط به موسی است بقیه مربوط به شعله‌هایی بی دود است که تیرهای جنگی مردم پیشرفته‌تر کرات مایدار دیگر منظومه شمسی برای انسانها یا جنهایی که بخواهند به آن کرات تجاوز نمایند به چشم متجاوزان خواهد خورد و متجاوزان را تیرباران خواهد نمود (به مانند اثر اشعه‌های لیزر و یا اشعه‌های برقی سوزاننده) و اینکه مفسران این شهاب‌ها را تیر شهابهای موجود در آسمان دانستند اشتباه بزرگی است و برای توضیح بیشتر علاوه بر ترجمه و تفسیر قرآن من به کتاب معجزات علمی قرآن مراجعه شود.

شهادت: این لغت که در ۱۳ آیه قرآن از جمله آیه ۲ از سوره «طلاق» آمده یعنی گواهی دادن و در ۱۰ آیه از جمله آیه ۸ از سوره «جمعه» یعنی آشکار و هر چیزی که آشکار است. و اینکه کشته شدن در راه الله را شهادت می‌گویند اشتباهی بیش نیست به لغت شهید مراجعه شود.

شَهِد: این لغت در آیه ۱۸۵ از سوره «بقره» یعنی دید یا گواهی داد یا آنچه را دید گواهی داد یا از طریق دیدن دانست و آیه مذکور شامل این هر چهار معنا میشود.

شهداء: این لغت در آیاتی مانند آیه ۷۸ از سوره «حج» جمع شهید است یعنی گواه دهندم‌ای که حادثهای را خبر دهد.

شهر: این لغت که جمع آن شهر و اشهر است و هر دو در قرآن آمده در آیه ۱۸۵ از سوره «بقره» با الف و لام عهد آمده یعنی آن ماه (مقصود ماه رمضان است).

شهوات: این در آیه ۵۹ سوره «مریم» یعنی دلخواه‌ها و جمع شهوة است که بیشتر برای لذت بردن از زن است.

شهوات: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۱۴ از سوره «آل عمران» آمده یعنی آن دلخواه‌ها و علاقه و دوستیهای شدید که انسان لذت می‌برد اگرچه گاهی ضرر هم داشته باشد.

شهود: این لغت در آیه ۷ از سوره «بروج» یعنی گواهان و مشاهده کنندگان و بینندگان و این جمع شاهد است.

شهید: این لغت که در ۳۵ آیه قرآن از جمله آیه ۷ از سوره «عادیات» آمده یعنی گواه دهندم‌ای که حادثه را حاضر بوده و جمع آن شهداء است (آیه ۷۸ از سوره حج).

شهیق: این لغت در آیه ۱۰۶ از سوره «هود» یعنی صدای ایجاد شده از کسی که با سرعت نفس به درون می‌کشد یا

شیباً: این لغت در آیه ۳ از سوره «مریم» یعنی از پیری، در حال پیری.

شیطان: این لغت که ۸۸ بار در آیات قرآنی آمده یعنی قوه و انرژی و روحی که با فریب دادن شیطنت کند و شر و بدی را بوجود آورد و این ممکن است انسانی یا جنی یا هر چیزی باشد که انسان را فریب دهد جمع آن شیطاین است و اینکه بعضی ها هر سرکشی را شیطان دانستند درست نیست به دلیل اینکه شیطان اول تا در بهشت برای آدم و حوا شیطنت و فریبکاری نکرده بود به اسم شیطان خوانده نشد و قبل از آن وقتی نامش ابلیس بود خود را متمرّد نشان داد (ابلیس یعنی کم فایده برای انسان زیرا حاضر نشد به نفع انسان سرتسلیم فرود آورد و به انسان، مانند سایر ملکه‌ها فایده و سود دهد) او در تمرّد خود گفت خلقت من چون از جنس ضد ماده است نمی توانم تسلیم انسان شوم و به او مانند سایر ملکه‌ها فایده برسانم مضافاً به اینکه من مانند سایر ملکه‌ها بی اختیار نیستم بلکه مانند انسانها فهم و اختیار دارم و میتوانم سرکشی کنم و اینکه گفتند شیطان از شطن آمده (شطن یعنی تمرّد کرد و از حق دور شد) از حیث معنا درست نیست اگرچه هر شیطنت کاری هم متمرّد نسبت به حق است و هم دور از حق و هم طرد شده و دور شده از درگاه الله و شیطان از شیطن نیز نیامده بلکه شیطن از لفظ شیطان آمده یعنی کسی که شیطنت کرد اینکه در تورات تحریف شده شیطان تبدیل به مار شده (باب سوم از کتاب اول تورات) از این لحاظ بوده که خواسته‌اند ابلیس و شیطان را که درک آن آنطور که در تورات اصلی بوده برای سطحی بینان مشکل است بصورتی جلوه دهند که سطحی بینان درک کنند و الا بطور قطع در تورات اصلی نیز مطالب قرآن گفته شده بوده و پیشوایان مذهبی یهود چون دیدند یگانه حیوان فریبکاری که می تواند در باغها باشد و حیوانات کوچکتر را برای شکار فریب دهد مار است که خود را مانند شاخه‌ای از درخت نشان میدهد و پرندگان کوچک را فریب می دهد و لذا فریبکاران و جادوگران و مخصوصاً پیشوایان سوءاستفاده‌چی مذاهب را هم شیطان میگویند و هم مار خوش خط و خالی که مردم را افسون میکند و فریب می دهد (مزامیر داوود باب ۵۸ شماره ۵ و انجیل متی باب ۲۳ شماره ۲۹ تا ۳۴) در قرآن در آیاتی سخن از شیطان جنی اول که همان ابلیس باشد آمده و در آیه ۴ و ۵ از سوره «ناس» و آیه ۱۱۲ از سوره «انعام» گفته شده شیطان یعنی آن وسوسه کننده (فریب دهنده‌ای) که دو نوع است یا از جنس جن است و یا از جنس انسان و از هر جنسی باشد بر انسانها که فریب آنها را میخورند پنهان است یعنی اگر از جنس انسان باشد ظاهر ساز بوده و باطن خود را مخفی میکند یا اگر او را مردم بشناسند خودش را کنار میکشد و مخفی میدارد و عوامل خودش را برای فریب مردم به کار می اندازد در آیه ۱۴ از سوره «بقره» گفته شده عوامل شیطانهای انسی کسانی هستند که به ظاهر مورد اعتماد مردم اند و در باطن مخفیانه با شیطانهای اصلی خود مربوط هستند و در این آیه معلوم شده که این شیطانهای اصلی پیشوایان مذهبی باطل هستند که در پنهان بوسیله عوامل خود بر علیه مذهب حق تعلیماتی میدهند و در آیه ۱۶ از سوره «حشر» گفته شده شیطانهای مخفی مردم که مردم را به مبارزه با حق تشویق میکنند وقتی مریدان آنان دچار خطر میشوند آن شیطانها خود از خطر فرار میکنند و مریدان را دچار خطر می نمایند و در آیه ۱۷۵ از سوره «اعراف» گفته شده که این شیطنت کاران مذهبی شیطان را در فریبکاری درس میدهند و شیطان را دنبال خود می اندازند و آنان نفرتی چون بلم با عور هستند که از رابطه خود با جن و

رابطه‌های غیبی و قدرت جادوگری خود سوءاستفاده میکنند و روی جاه طلبی و دنیاخواهی بر ضرر حق کار میکنند. از مجموع آیات مربوط به شیطان بخصوص آیه ۶۴ از سوره «بنی اسرائیل» متوجه میشویم که شیطان اصلی که سرسلسله جنها بوده و روحیه شیطنت را از یک طرف به نسل جنی خود که لیاقت قبول شیطنت کاری را به کمک دنیاخواهی دارند میدهد و از طرف دیگر بوسیله علاقه به دنیاخواهی که در بشرهای خودخواه و غیر تربیت شده دین حق هست و تحریکاتی که از غیب بوسیله جنهای شیطانی و شیطانهای انسانی به اینها میشود انسانهای مستعد نیز خود شاگرد شیطان میشوند و دیگران را فریب می دهند و مجموع شیطنت کاران دوستان و قبیله و ذریه شیطان اصلی میشوند و همانطور که آدمیت در ژن تمام آدم ها از آدم اول پدید می آید شیطنت هم در تمام شیطان ها از شیطان اول سرچشمه می گیرد (به لغت ابلیس و جن و الشیطان نیز مراجعه شود).

شیعه: این لغت که جمع آن شیع است مفرد و جمع در ۹ آیه از آیات قرآنی آمده و معنای آن فرد یا گروه پیرو شخص یا یاران شخص است و به معنای پیرو و یا گروه بدون مقید به شخص نیست و لذا در دو آیه قرآن (آیه ۱۵۹ از سوره انعام و آیه ۳۲ سوره روم) شیعه در دین و مذهب مشرک و مردود معرفی شده و آن درباره کسانی است که در دین پیرو اشخاصی غیر پیغمبران باشند و عقاید خود را کورانه از اجتهاد خیالی بزرگان خود بگیرند در آیه ۸۳ از سوره «صافات» گفته شده که شیعه پیغمبران بودن خوب است همانطور که ابراهیم شیعه نوح بود.

در بقیه آیات مذکور چون منظور از شیعه پیروان اشخاص در غیر دین و مذهب بوده شامل شیعه بسیار بدو یا بسیار خوب بالا نمی شود روی این راهنمایی قرآن هدایت شدگان حقیقی در اسلام نه مانند سنیان شیعه امام مالک و امام شافعی و امام حنبل و امام ابوحنیفه‌اند و نه مانند شیعه‌های معروف شیعه امام علی و شیعه امام جعفر صادق و شیعه امام زیدی و دوازده امامی و هفت امامی و غیرهم هستند و بلکه چون می بینند شیعه و سنی‌های معروف دلیلی ندارند که واقعاً مذهبشان از امامانشان باشد و یقین دارند دیگران روی سوءنظرهائی این مذاهب را مدتها بعد از مرگ این امامان از خود ساخته‌اند و به این امامان چسبانده‌اند معتقدند این مذاهب مال آن امامان نیست و لازم است حق جویان شیعه و سنی فعلی سنی نبوی و شیعه نبوی که هر دو یکی است بشوند و دین و مذهب خود را از متن قرآن و عین سنت پیغمبر بگیرند (با مراعات چهارده قاعده‌ای که برای فهم حقایق قرآن و سنت در آخر ترجمه و تفسیر قرآن برشمرده‌ایم) تا مسلمان حقیقی باشند.

شیه: این لغت که در آیه ۷۱ از سوره «بقره» آمده یعنی تکمات از رنگ در چیزی یا در بدنی که با رنگ اصلی بدن فرق داشته باشد و آن رنگ در آن چیز علامت رنگی مشخصه‌ای باشد و این لغت مصدری است از فعل و شئ یشی و شیا و شیه.

ص: این حرف که در اول سوره «صاد» می باشد یکی از ۲۹ آیه متشابه در قرآن است که چون معنای لغوی ندارد در کتب لغت نیامده و به همین دلیل دارای معنا و تاویل محکم نیست و برطبق آیه ۷ از سوره «آل عمران» معنا و تاویل آنرا جز الله کسی نمی داند و حتی پیغمبر اسلام هم نمی داند و در قرآن برای این گذاشته شده تا پیشوایان سوءاستفاده‌چی که مدعی فهم و تفسیر کردن قرآن می باشند ولی بجای تفسیر و تاویل کلمات روی قانون زبان عرب روی خیال بافی خود آیات قرآنی را تفسیر میکنند (تفسیر به رأی) و باعث تفرقه‌های مذهبی شده‌اند از پیشوایان حقیقی که تا قانوناً چیزی را محکم ندانند به مردم نمی گویند شناخته شوند یعنی هر کسی روی خیال این ۲۹ آیه را با تفسیرهای گمانی و احتمالی و مختلف تفسیر کند گمراه کننده و کج دل و اختلاف انداز است و محکومات قرآن را هم با گمان تفسیرهای مختلف میکند.

(به تفسیر آیه ۷ از سوره آل عمران و در این کتاب به لغت الر و لغت متشابهات و محکومات و تاویل مراجعه شود).

صابئون: این لغت که در آیه ۶۹ از سوره «مائده» آمده یعنی گروهی که مذهبشان غیر مذهب رسمی مورد پسند اعراب بوده یعنی غیر مذهب یهود و مسیحی و زردشتی آنان در مذهبی میان مذهب یهود و مسیحی و زردشتی بودند و به نجوم قدیم که معتقد به تاثیر حرکت ستارگان در اعمال مردم بود نیز علاقه داشتند و مذهب مانوی نیز از این ترکیبات مذهبی درست شده بود و لذا باید هر مذهبی را که در زمان پیغمبر اسلام غیر از مذهب یهود و مسیحی و زردشتی و اسلام بوده و قطعاً یک مذهب نبوده‌اند ولی ریشه مذاهب سه گانه فوق را داشته‌اند صابئی دانست و آنان به مانند فرقه‌های منحرفه اسلام از نظر حقوقی اهل کتاب شناخته شده‌اند (در لغت عرب لفظ صابئی یعنی کسی که دینش محکم نیست و از دینی به دینی دیگر خارج میشود) بعضی گویند صابئیان برای اینکه خود را مستقل از دین یهود و شعبه‌های آن معرفی کنند خود را طرفدار دین نوح می دانستند و بعضی دیگر گویند این مذهب، مذهب خاصی بوده که در قرن اولیه مسیحیت در فلسطین بوجود آمدند و شعبه‌هایی از مسیحیت بودند که در دشتهای سفلی بابل و خوزستان در جاهائی که رودخانه باشد پخش شده و زندگی میکردند تا بتوانند زیاد خود را بشویند و رودخانه‌ها را مقدس می شمردند و معروف بودند به مفتله یا شستشو دهندگان یا غسل تعمید دهندگان و زبان اصلی ایشان آرامی بوده و به زبان آرامی آنان به مندی یا مندیان معروف بودند و مندی یعنی تعمیدی و غسل کرده بعضی ها گفته‌اند که آنان مسیحی ناصوری بودند که بیشتر خود را به یحیای تعمید دهنده منسوب می کردند و خود را بین زمان تولد و زناشویی به طرزی خاص تعمید میدادند و بعضی گویند که اینان با نصارای یحیائی تعمید گر فرق دارند و در فلسطین و شام تا عراق و خوزستان بوده و امروز در اراضی نزدیک بصره زندگی می کنند و در بغداد نو بیشتر نقره سازان و میناکاران صابئی بوده و از اهل عماره‌اند و آنان را صابی می گویند و گروهی از آنان خود را مسیحی یوحنائی میگویند و گروهی از اینان که خود را صابی می شمارند این اسم را روی خود بر اساس آیات قرآنی در مورد صابئین گذاشته‌اند تا نزد خلفای عباسی و علمای اسلام خود را غیر مشرک معرفی کرده و اهل کتاب بدانند و به نام مشرک کشته نشوند در تاریخ اسلام، بعضی از منجمان معروف چون ثابت بن قروه

و ابواسحاق حرّانی که دبیر مطیع و طائع از خلیفه‌های عباسی بوده را صابنی دانستند که به ظاهر مسلمان شده‌اند و نیز جابر بن حیان شیمی دان معروف از این قبیل شمرده شده صابنی‌های بعد از اسلام فرقه‌هاشان کم و بیش بعضی آداب و عقاید اسلامی را در خود گرفتند تا خود را نزدیک به مسلمانان جلوه دهند و اصولاً اینان راه تصوف را داشتند که لابلای در مذهب بوده و در هر گروه مذهبی خود را از آن گروه معرفی می‌کنند و گویند ریشه آنها به یوزاسف منجم میرسد که مذهب صابنیان را از ریشه بودائی و تصوف ساخته و بنام مسیحیت در محیط مسیحیت تبلیغ کرده و مورد پسند بسیاری از مردم قرار گرفته.

بعضی از علمای اسلام اشعاری در تمجید یوزاسف آوردند که می‌رساند چه اندازه از اسلام حقیقی دور بودند (به لغت صابی در کتاب قاموس قرآن آقای قرشی نیز مراجعه شود).

صابرو: این در آیه ۲۰۰ از سوره «آل عمران» یعنی در جرئت و شجاعت بر دیگران غلبه کنید (صبر از چیزی یعنی خود را از آن نگهداشتن و صبر بر کاری یا کسی یعنی جرئت و شجاعت و جدیت نشان دادن لذا اصبرو که قبل از صابرو در آیه بالا آمده یعنی جرئت و شجاعت و جدیت داشته باشید)

صاحب الحوت: این در آیه ۴۸ از سوره «قلم» یعنی آن کسی که همراه و رفیق آن ماهی بود و منظور یونس پیغمبر است که شرح آن در لغت یونس داده شده.

صاحبکم: این مطلب در آیه ۲ از سوره «نجم» یعنی کسی که از جهتی با شما رفیق و ملازم و یا همراه و هم صحبت باشد و منظور در آیه مذکور پیغمبر اسلام است که در موضوع پیغمبری در هر کجا و به هر کس می‌رسید به مردم مکه دوستانه سخن می‌گفت اگرچه اکثر آنان نمی‌خواستند بشنوند. مالک مال یا اختیار دار کسی یا چیزی را هم صاحب آن می‌گویند از لحاظ اینکه ملازم با آنکس یا آن چیز است و وزیر پادشاهی را هم صاحب امر حکومتش می‌گویند از لحاظ اینکه اختیار آن حکومت به او واگذار شده و ملازم آنست و زن را صاحبة شوهرش می‌خوانند از لحاظ اینکه همدم و همسر و هم صحبت او و اکثر با اوست.

صاخه: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۳۳ از سوره «عبس» آمده یعنی آن صدا و فریاد گوش خراش در آخر زندگی کره زمین یا نفخه صور اول که صدای بس مهیب مربوط به متلاشی شدن زمین است که زنده‌ها را دچار بدبختی شدید منتهی شونده به مرگ می‌کند و همراه با عذاب و فشار بسیار سختی برای انسانهاست بخصوص انسانهای غیرمؤمن به اسلام حقیقی.

صارمین: این در آیه ۲۲ از سوره «قلم» یعنی میوه چینان.

صاعقة: این لغت که در آیه ۱۳ و ۱۷ از سوره «فصلت» آمده یعنی برق و آتش پرصدای آسمانی که کشنده است و جمع آن صواعق است.

صافات: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «ملک» در مورد پرندگان یعنی پرواز کنندگان با بالهای صاف و باز به لغت الصافات و جبرئیل مراجعه شود.

صافات: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «ص» یعنی اسبانی که بر سه پا می ایستند تا خستگی یک پا را برطرف کنند و این علامت اسبان اصیل و تیز رو می باشد.

صال الجحیم: این مطلب در آیه ۱۶۳ از سوره «صافات» یعنی داخل شونده به دوزخ.

صالح: این لغت در عدمای از آیات قرآنی به معنای نیکوکار (آیه ۴ از سوره تحریم) و در عدمای دیگر به معنای نیکو است (آیه ۱۰ از سوره فاطر).

صالح: این لغت که در آیاتی از سورهای «اعراف و هود و شعرا و نحل» آمده (آیه ۶۱ و ۶۲ و ۶۶ و ۸۹ از سوره هود) نام پیغمبر قوم ثمود است که در اصل این لغت بصورت شالح بوده و او و قومش که قوم ثمود باشد از نژاد آرام یا ارم بودند یا به عبارت دیگر آرامیان که از اولاد و نسل آرام بن سام اند برادر ارفکشد بن سام که عبریان از اولاد او هستند و آرامیان مکانشان در شمال فلسطین بوده میان رود دجله و دریای مدیترانه و از شمال تا سلسله کوههای تاروس و لذا شامل تمام سوریه و شامات نیز میشود و قوم ثمود بعد از قوم عاد که پیغمبرشان هود بود در زمین حجر که مکان کوهستانی بوده و خانهها و باغات و زمینهای خود را بوسیله سنگ چین ها از هم جدا کرده بودند زندگی میکردند و بواسطه نافرمانی از پیغمبری صالح دچار عذاب شدند (به لغت اصحاب الحجر و ثمود نیز مراجعه شود).

صب علیهم: این مطلب که در آیه ۱۳ از سوره «فجر» آمده یعنی بر ایشان فرو ریخت و فرود آورد (اشاره به عذاب آسمانی الله است که مانند شلاق بر مخالفان دین در زمان پیغمبران فرو می آید).

صبح: این لغت که در آیه ۱۷۷ از سوره «صافات» آمده یعنی صبح یا به عبارت دیگر اول های روز.

صبر: این لغت در آیه ۳ از سوره «عصر» که با الف و لام عهد آمده یعنی آن صبر کردن عاقلانهای که روی ترس نیست بلکه روی شجاعت و دور اندیشی است و در آیات قرآنی بیان شده (صبور بودن در تبلیغ حق).

صبغ: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «مؤمنون» یعنی آنچه مانند سرکه و یا روغن که به نان میمالند و میخورند و نان با آن رنگ میشود.

صبغة: این لغت در آیه ۱۳۸ از سوره «بقره» یعنی رنگ آمیزی و زیبا کردن و رنگ آمیزی الله در آیه مذکور روش حنیف داشتن در دین الله است که پیغمبران داشتند و حنیف آن است که دین الله را بطور مستقیم از متن کتاب الله و سنت رسولش بگیریم نه آنکه مانند هفتاد و دو ملت منسوب به اسلام متن قرآن را ظنی الدلاله بدانیم و دین حق را بخواهیم از روایات دروغ و راست روی اجتهاد علمای مختلف گو بگیریم علمائی که نمی خواهند با یک مشورت صحیح تحقیقی حقایق اسلام را فقط از قرآن و سنت حتمیه بدست آورده باشند (سنت پیغمبر احادیث نیستند بلکه سنت و قرآن دو ترازو هستند برای تشخیص احادیث دروغ از راست به لغت سنة مراجعه شود).

صحاف: این لغت در آیه ۷۱ از سوره «زخرف» یعنی دیسها و ظرفهای پهن که در آن میتوان غذای پنج نفر را آورد (مفرد آن صَحْفَة می باشد).

صحف: این لغت که در ۸ آیه از آیات قرآنی آمده (آیه ۱۰ از سوره تکویر) جمع صحیفه است و صحیفه یعنی ورقهای نوشته شده اشاره به نوشتههای کتابهای آسمانی است به شرطی که تحریف نشده باشند و یا در آیه مذکور صحف پرونده اعمال انسانهاست.

صد: این لغت که در آیه ۲۱۷ از سوره «بقره» آمده یعنی بازداشتن و جلوگیری کردن.

صدر: این لغت که جمع آن صدور است ۱۴۵ بار در آیات قرآن تکرار شده در تمام آنها منظور روح فعال و درک کننده تفکری انسان است که تمام فعالیت های اختیاری انسان را به عهده گرفته است مرکز فعالیت آن که مرکز توجه انسان باشد به نام قلب یا فؤاد نامیده شده در قرآن روح انسان نفس نامیده میشود و در زبان عرب صدر هم به معنای سینه آمده و هم به معنای قسمت بالا و مهم و مقدم هر چیز و هم اول هر چیز و هم قسمتی از چیزی و نیز رئیس هر گروهی را صدر آن گروه گویند و صدر به معنای برگشتن از چیزی یا برگرداندن چیزی و یا بسوی چیزی برگشتن نیز هست و از مجموع این معنی ها باید فهمید که صدر روحی انسان قسمت رئیسه روح انسان است که جای تحت تاثیر قرار گرفتن انسان است نسبت به حوادث و نیز جای عکس العمل نشان دادن و تصمیم گرفتن و فعالیت لازم در روح انسان است که باید محل آن را مغز سر و مخچه و قلب و سینه دانست که مرکز آن قلب روحی یا مرکز توجه و حتی مرکز زندگی است که جایش طبق نشانههای موجود در قرآن در فضای میان مخچه و قلب گوستی و حنجره است یعنی جاهانی که خوشیها و یا ناراحتی ها در آنجاها حس میشود و محل مغزی حافظه فقط مرکز ذخیره اطلاعات و کتاب مطالعه قلب روحی یا فؤاد است و ما در تفسیر قرآن خود بیشتر جاها لفظ صدر را سینه روحی معرفی کردیم و یا روح فعال انسان.

صدع: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «طارق» یعنی شکاف.

صدف: این لغت که فعل ماضی می باشد در آیه ۱۵۷ از سوره «انعام» یعنی روبر گردانید.

صدفین: این لغت در آیه ۹۶ از سوره «کهف» که با الف و لام عهد آمده یعنی دو طرف از آن دو کوه که منظور دو طرف از دو سد و دیوار کوه پیکر قدیم چین است که بوسیله دیوار سومی بدستور ذوالقرنین بهم وصل شد تا بتواند از هجوم دو قوم وحشی یاجوج و ماجوج جلوگیری کند (به لغت ذی القرنین و لغت یاجوج و ماجوج و لغت قرن مراجعه شود).

صدقات: این لغت در آیه ۶۰ از سوره «توبه» که با الف و لام عهد می باشد جمع صدقه است یعنی آن زکات هائی که دادن اختیاری آن دلیل تصدیق مکتب اسلام و راستی ایمان و صداقت دهنده آن در تصدیق مکتب اسلام است به لغت الزکات مراجعه شود.

صدید: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «ابراهیم» یعنی چرک و خونی که از جراحت بیرون می آید و شبیه آن در دوزخ چیزی است که از عرق و چرک و پوست سوخته دوزخیان بوجود می آید (به لغت غسلین و غساق مراجعه شود).

صدیقین: این لغت که در آیه ۶۹ از سوره «نساء» آمده جمع صدیق است که در آیه ۴۱ از سوره «مریم» و در جائی دیگر قرآن یعنی تصدیق کننده حقیقی دین حق روی کمال تقوا چه در مقابل پیغمبران و چه سایر مبلغان حقیقی دین حق که در آیه سوره «نساء» بنام شهداء معرفی شده.

صر: این لغت در آیه ۱۱۷ از سوره «آل عمران» یعنی سردی شدیدی که در تندباد سرد است.

صره: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «ذاریات» یعنی فریاد تند توأم با ناله برای چیزی که باور کردنی نیست.

صرح: این لغت در آیه ۴۴ از سوره «نمل» یعنی قصر و ساختمان عالی و بلند.

صرصر: این لغت که در آیه ۱۶ از سوره «فصلت» می باشد برای باد آمده یعنی تند و شدید بسیار سرد یا پرغبار، صفت باد است.

صرعی: این لغت در آیه ۷ از سوره «الحاقه» یعنی بر زمین افتادگان مفرد آن صریع است.

صرهن الیک: این مطلب که در آیه ۲۶۰ از سوره «بقره» آمده یعنی رو و گردن آنها را بسوی خودت برگردان تا خوب آنها را بشناسی و علامتهای مشخصه آنها را به بینی (این لغت از صار بصور می باشد که با الی استعمال میشود و مترجمان و مفسران اکثرشان از صاره بصیره گرفتارند که اشتباه است و ترجمه کرده اند آنها را پاره پاره کن.

صریخ: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «یس» یعنی فریادرس.

صریم: این لغت که در آیه ۲۰ از سوره «قلم» آمده یعنی درو شده.

صعد: این لغت که در آیه ۱۷ از سوره «جن» آمده یعنی طاقت فرسا و شدید.

صعود: این لغت که در آیه ۱۷ از سوره «مدثر» آمده یعنی کاری پر مشقت مانند رفتن به سر بالائی کوه و در آیه مذکور گرفتار راهی پر زحمت شدن به چنین راهی تشبیه شده.

صعق: این لغت یعنی بیهوش شد ولی در آیه ۶۸ از سوره «زمر» چون بعد از ادا آمده ماضی معنای مضارع را می دهد یعنی در چنان موقعی بیهوش میشود. (این درباره این است که ارواح تمام مردگان گذشته و حال در هنگام تلاشی شدن هفت آسمان منظومه شمسی و زمین ما بیهوش میشوند).

صعید: این لغت که در آیه ۴۳ از سوره «نساء» آمده یعنی برجسته زمین خاک دار در لغت عرب صعید یا به معنای خاک است یا به معنای قبر و یا به معنای راه و جاده و یا آنچه از زمین برجسته باشد لذا در آیه ۸ از سوره «کهف» که صعید را فقط زمین معنا کرده اند درست نیست بلکه باید برجسته زمین باشد یعنی تمام خانه ها و باغها خراب شده و مانند تپه میشود و در آیه ۴۰ از سوره «کهف» نیز باغ خراب شده بنام صعید گفته شده نه ارض زیرا وقتی باغی ساختمان و درختان و گیاهانش خراب میشود زمین صاف نمی شود بلکه کم و بیش برجسته میشود و اصل این لغت از صعود است یعنی بالا رفتن.

صغار: این لغت در آیه ۱۲۴ از سوره «انعام» یعنی پستی و حقارت و اگر در زبان عرب این لغت به کسر صاد باشد جمع صغیر است یعنی کوچک ها.

صفت: این لغت در آیه ۴ از سوره «تحریم» یعنی میلی کرد و تمایلی پیدا نمود.

صفاً: این لغت که در آیه ۴۸ از سوره «کهف» آمده یعنی در حال صف و در حال ردیفی.

صفا: این لغت که با الف و لام عهد و بدون تشدید فاء در آیه ۱۵۸ از سوره «بقره» آمده یعنی آن کوه کوتاهی که نزدیک مسجدالحرام است و برای حاجیان رسم است از آن به کوه مروه و از کوه مروه به این کوه با نوک پا چند بار بروند و برگردند به یاد عملی که هاجر مادر اسماعیل در اثر داغی زمین در کوه کوتاه مشابهی در بیابان بسیار گرم بشرشع برای یافتن آب عمل کرد و عاقبت چون مایوس شد با تعجب دید خالق عالم چشمه بشرشع را در نزدیک

اسماعیل بوجود آورد. (بشریح یعنی چشمه مورد قسم که داستانش در باب ۲۱ از کتاب اول تورات است).

صفح: این لغت در آیه ۸۵ از سوره «حجر» یعنی نادیده گرفتن و گذشت کردن.

صُفر: این لغت در آیه ۳۳ از سوره «مرسلات» یعنی زردها (جمع اصفر است).

صفصف: این لغت در آیه ۱۰۶ از سوره «طه» یعنی هموار.

صفوان: این لغت که در آیه ۲۶۴ از سوره «بقره» آمده یعنی سنگی بزرگ و صاف.

صِکت: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «ذاریات» یعنی آن زن سیلی زد.

صلب: این لغت در آیه ۷ از سوره «طارق» یعنی ستون فقرات و در آیه بالا منظور قسمت بالای ستون فقراتست نه پائین آن که مفسران قرآن تصور کرده‌اند و آنرا کمر معرفی کرده‌اند.

صلیبه: این در آیه ۱۵۷ سوره «نساء» یعنی او را به صلیب کشیدند و چون قبل آن مای نافیه است یعنی عیسی را به صلیب نکشیدند و این یک اشتباهی بوده که یهود و نصارا تصور کرده‌اند.

صل لربک: این لغت که در آیه ۲ از سوره «کوثر» آمده یعنی توجه کامل به پروردگارت و بدستورات او داشته باش یا برای پروردگارت با توجه کامل به معنا، نماز بخوان که اصول توجه به الله در آن است (به لغت صلوا نیز مراجعه شود).

صلد: این لغت در آیه ۲۶۴ از سوره «بقره» یعنی سنگ صاف.

صلصال: این لغت که در چهار آیه از دو سوره «حجر و الرحمن» آمده یعنی گِل خشک صدا دهندمای مانند سفال و کوزه و منظور از آن در این آیات یعنی اگر بدن انسان یا حیوانات دیگری را که تکامل آنها به انسان رسیده از آبی که در آن می باشد صرف نظر کنیم بدنی به مانند سفال بوجود می آید که سوراخ سوراخ است و در اثر هوای صدا میدهد و خلقت بدن غیر آبی انسان از چنین چیزی است در جای دیگری از قرآن گفته شده انسان از آبی آفریده شده و در جای دیگر از گلی و در جای دیگر از خاکی و در جایی از لجنی متعفن و این تغییرات و اختلافات منافاتی با هم ندارند و هر یک مرحله‌ای از مراحل علمی خلقت انسان است.

صلوا: این لغت که در آیه ۵۶ از سوره «احزاب» آمده یعنی توجه کنید، رو آورید و اینکه این لغت را درود بفرستید و یا دعا کنید معنی کرده‌اند درست نیست و این معنای نادرست از روایتی سرچشمه گرفته که بوسیله یهودیان ساخته

شده و در روایات اسلامی آمده به اینصورت که شخصی از پیغمبر اسلام پرسید اینکه خالق عالم در قرآن به مؤمنان فرموده (صلو علیه) ما مؤمنان بر پیغمبر اسلام چه کنیم که دستورات الله را اجرا کرده باشیم پیغمبر اسلام فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد کما صلیت و بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم و این روایت میرساند که نه آن پرسنده عربی می دانسته و نه پیغمبر اسلام عربی میدانسته و پیغمبر اسلام از آیات قرآنی هم خبر نداشته که این جواب بسیار موهوم را داده و حال آنکه هر عرب زبانی که به آیه ۴۳ از سوره «احزاب» اطلاع داشته باشد متوجه میشود که صلوا یعنی کاری را انجام بدهید نه چیزی را بگوئید و آن کار از جانب الله و ملائکه او کاریست که میتواند پیغمبر و مؤمنان حقیقی را از تاریکی های مختلف دور کند و آنها را بسوی آن یگانه نور که هدایت و موفقیت حقیقی باشد هرچه بیشتر راهنمایی کند و رحیمیت های الله را به آنان برساند و از جانب مؤمنان نسبت به پیغمبر این است که تسلیم دستورات او شوند. برای بدست آوردن معنای جامعی برای لغت صلوا لازمست به آیه ۳۱ از سوره «قیامت» توجه داشت که در آن مسلم میشود که لفظ صلوا یعنی توجه کنید و رو آورید و رو کنید زیرا در آیه سوره «قیامت» لفظ صدق در مقابل کذب آمده و لفظ صلی مقابل تولی و چون تولی یعنی پشت کرد صلی به معنای رو آورد و توجه کرد می باشد و بر این تحقیق آیه ۵۶ از سوره «احزاب» باید به اینصورت ترجمه شود.

«همانا الله و ملک های او همیشه توجه می کنند بر این خبر آخرت آور (النبی) ای مؤمنان شما هم بر او توجه کنید و به بهترین وجهی تسلیم او گردید» البته توجه الله و ملائکه اش بر پیغمبر انواع کمکهای مادی و معنوی و رحمت و رحیمیت هاست و توجه مردم به پیغمبر اسلام تسلیم دستورات او شدن و انواع کمکهای لازم برای پیشرفت راه پیغمبر است.

تبصره: بر اساس آنچه ذکر شد تمام گویندگان و نویسندگان اسلام در قدیم هر زمان نام پیغمبر اسلام را ذکر می کردند در دنبال نام پیغمبر میگفتند صلی الله علیه و آله یعنی الله بر پیغمبرش از ابتدای نبوتش برای همیشه و همچنین بر مؤمنان حقیقی توجه داشته و توجه کرده است. یهودیان شیطان صفت برای آنکه برای یهودیان دیگر ثابت کنند پیغمبر اسلام پیغمبر حقیقی نبود به جای جمله صلی الله علیه و آله جمله اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت و بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم را رسم کرده اند تا بگویند این را خود محمد در دهان مؤمنان به اسلام نهاده تا اعلام کرده باشد او مانند ابراهیم و موسی نیست که مورد توجه الله باشد بلکه چون پیغمبری دروغی است شاید از دعای مسلمانان که از الله میخواهند به محمد هم توجه داشته باشد الله توبه او را بپذیرد و به او توجه کند و اینکه بعضی دروغگویان مذهبی از قول پیغمبر و امامان دیگر معروف کرده اند دعای غیر درباره اشخاص مستجاب میشود نیز از همین ریشه باطل است مضافاً به اینکه روایاتی دیگر هست که یهودیان ساختند بر اینکه هر کس از مسلمانان بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد تمام گناهانش بخشیده میشود و همین تأکیدات یهودیان باعث شده امروز کل مسلمانان دنیا روی نادانی بیش از هر چیز جمله اللهم صل علی محمد را میگویند و حتی آنرا در تشهد نمازشان هم آورده اند در صورتی که گفتن این جمله جز اهانتی به پیغمبر اسلام و مؤمنان حقیقی او نیست و گفتن آن در نماز و تشهد بدعت بسیار بدیست و در خارج نماز هم نباید بگویند.

صلوة: لفظ صلوة مصدر لغت صلی، یصلی صلوة است و مصدر دو لغت صلی و صلوا می باشد که در بالا درباره آن

توضیح داده شده و به معنای توجه کردن و رو آوردن است و علت اینکه آنرا با الف و لام عهد نماز و یا دعا معنا کرده‌اند از لحاظ این است که نمازهای یومیه واجب یا غیر واجب عبارتند از یک طرز مخصوصی برای رو آوردن و توجه کردن به الله و غیر از نمازهای مرسومه دعاها نیز چون نوع دیگری از توجه به الله هستند صلوة خوانده میشوند لفظ صلوة برای معنای نمازهای رسمی در قرآن ۶۷ بار با الف و لام عهد آمده و بدون الف و لام عهد با قرینه تبیین کننده دیگری بصورت صلاتک یعنی دعای تو آمده، که عبارت باشد از خواندن الله و تقاضا کردن از او به هر زبان که ممکن شود و یا هر جمله‌ای که بخواهیم ادا کنیم در قرآن به آن نماز معهود که نماز پنجگانه رسمی باشد اهمیت زیادی داده شده است درباره آن در آیه ۴۵ از سوره «عنکبوت» گفته شده که هرکس آنرا ادامه و طبق مقررات کاملش عمل کند از هر کار زشت و بدی باز داشته میشود بخصوص اگر یادآوری هائی که در نماز رسمی از صفات الله هست را کاملاً در نظر بگیرد و بدان پای بند شود و در تأیید این مطلب در آیه ۴۳ از سوره «نساء» خالق عالم فرموده به نماز رسمی فوق نزدیک نشوید اگر مست هستید تا وقتی که یقین کنید آنچه در نماز می گویند را به معنایش توجه دارید و این همه اهمیت به لزوم توجه در معنای نماز از آنروست که نماز محتوی مطالب سوره «الحمد» است که خلاصه قرآن می باشد (آیه ۸۷ از سوره حجر) به علاوه مطالب و اعمال دیگر نماز نیز هر یک آموزشی است جداگانه برای بدست آوردن تربیت های عالییه اسلام و در آیه ۱۰۳ از سوره «نساء» آمده که هر یک از نمازهای پنجگانه (با نماز شب ششگانه میشود) مقرر اسلام از جانب الله در قرآن وقت دقیقش تعیین شده است و این وقت دقیق برای نماز صبح در قرآن در شش سوره «قاف» آیه ۳۹ و «طه» آیه ۱۳۰ و «اسراء» آیه ۷۸ و «هود» آیه ۱۱۴ و «روم» آیه ۱۷ و ۱۸ و «نور» آیه ۵۸ به کلمات مختلف طوری گفته شده که جای هیچگونه ابهامی نباشد و لذا در آیه ۱۸۸ از سوره «اسراء» اعلام شده وقت دقیق نماز صبح که به نام قرآن فجر است نزد همه مشهود می باشد یعنی برای رفع ابهام در وقت نمازهای دیگر مورد شهادت قرار خواهد گرفت برای وقت دقیق نماز مغرب دو آیه در دو سوره آمده اول در سوره «هود» آیه ۱۱۴ که هریک از دو طرف روز برای وقت نمازی تعیین شده که یک طرفش را یقین داریم نماز صبح است که بین الطلوعین است و قطعاً طرف دوم روز وقت نماز مغرب است که بین الغروبین می باشد (غروب اول غروب آفتاب و غروب دوم غروب کوچکترین آثار روز) و برای اینکه کسی در این وقت شک نکند در آیه ۷۸ از سوره «اسراء» خالق عالم این بین الغروبین را از دلوک خورشید تا شروع تاریک کامل شب معرفی فرموده (دلوک شمس یعنی غروب خورشید نه چیز دیگری که اختلاف اندازان در تفسیر قرآن بدون توجه به اهمیت وقت های نماز بیان داشتند و باعث اختلاف در مذاهب اسلام در همه چیز شد مانند). و برای وقت دقیق نماز عصر اولاً قرآن آنرا به نام نماز عصر نخوانده زیرا وقت دقیق عصر در زبان عرب معلوم نیست که از چه وقت تا چه وقت است ثانیاً برای رفع هرگونه شبهه‌ای آنرا قرآن به نام نماز قبل از غروب خورشید نامیده (در آیه ۳۹ از سوره قاف و آیه ۱۳۰ از سوره طها) و در این آیات نماز صبح به نماز قبل از طلوع خورشید معرفی شده تا هر محقق بی غرض یقین کند وقت نماز عصر قبل از غروب آفتابست و وقتش به اندازه وقت نماز صبح، در قبل از غروب آفتاب است پس باید یقین کنیم وقت دقیق نماز عصر به اندازه وقت نماز صبح است بطوری که آخر آن آفتاب غروب کند و از این توضیح معلوم میشود که وقت نماز صبح و مغرب و عصر مساوی است یعنی در تابستان و زمستان در بین یک ساعت و پنجاه دقیقه تا یک ساعت و نیم در حال کم و زیاد شدن است و باید همیشه وقت نماز صبح را شاهد و اساس قرار داد، متأسفانه با وجود این تعیین وقت دقیق در قرآن، علمای تمام فرقه‌های اسلام از این

راهنماییها کنار رفته‌اند و بجای متکی شدن به متن قرآن به روایات و احادیثی جعلی توجه کرده‌اند که باعث اختلاف شود روایتی آورده‌اند از قول پیغمبر اسلام که وقت نماز عصر زمان دو فرسخ راه رفتن مسافر تا غروب است یعنی دو ساعت (این روایت به آیه قرآن نزدیک است و گویا برای نماز عصر در تابستان گفته شده) و در روایتی دیگر راه رفتن سه فرسخ تعیین شده و بعضی ها میان این دو یعنی دو، ساعت و نیم تعیین کرده‌اند و بدترینشان آنهایی هستند که از بعد چهار رکعت نماز ظهر در اول ظهر تا غروب را جایز برای خواندن نماز عصر معرفی کرده‌اند که تمام این فتواها خلاف متن روشن قرآنست.

وقت دقیق نماز ظهر: عبارت است از وقت ظهره (طبق آیه ۱۷ از سوره روم) یعنی از زمانی که مردم از کار پیش از ظهر خسته شده و برمی گردند به خانه تا ظهر کنند (یعنی خود را با خوردن غذا و استراحت کردن تقویت نمایند) تا زمانی که باید دوباره بکار بعد از ظهر روند و لذا طبق توصیه سنت مکتوبه پیغمبر اسلام مسلمین برای رفتن به نماز جماعت ظهر بعد از غذا و استراحت را انتخاب میکردند یعنی موقعی که میخواهند بکار بعد از ظهر بروند اول به مسجد برای نماز ظهر میروند تا پس از نماز ظهر همه بر سر کار روند و چون در قرآن وقت دقیق آخر وقت نماز ظهر تعیین نشده در هنگامی که ضرورت ایجاب می کرد مسلمین می توانستند نماز ظهر خود را تا چهار رکعت مانده به وقت نماز عصر عقب بیاورند بطوری که پس از خواندن نماز ظهر بتوانند وارد وقت نماز عصر شوند و نماز عصر را هم بخوانند و روایاتی که هست پیغمبر اسلام در جنگ یا سفر یا در عرفات حج نماز ظهر را با عصر با هم خواند در چنین موقعی بوده.

وقت دقیق نماز عشا: نیز وقت عشیة است یعنی وقتی که انسان غذای شب را میخورد و میخوابد که در قبل از غذا خوردن از بعد از تمام شدن وقت نماز مغرب تا وقتی که میخواهند بخوابند میتوانند نماز عشاء را بخوانند طبق آیه ۳۹ از سوره «قاف» و آیه ۱۳۰ از سوره «طه» و آیه ۱۱۷ از سوره «هود» و آیه ۱۷ از سوره «روم» و مخصوصاً آیه ۵۸ از سوره «نور» و بدیهی است که برای کسی که نماز را به فرادا خواهد خواند در حال ضرورت و اضطرار میتواند نماز مغرب خود را در آخر وقتش به اول وقت نماز عشاء بچسباند و یا نماز عصر را در آخر وقتش به نماز مغرب در اول وقتش بچسباند و اگر خوب دقت کنیم می بینیم در صدر اسلام این نمازها طوری تعیین شده و عمل میشده که مردم کارگر در تابستان بیش از ۹ ساعت و در زمستان بیش از هفت ساعت کار نمی کردند و ساعت کار مردم در فصول مختلف میان ۹ و ۷ ساعت بود افسوس که مسلمین همه چیز را بوسیله پشت کردن به قرآن و متکی شدن به روایات ضایع کرده‌اند و خالق عالم هم در آیه ۵۹ از سوره «مریم» فرموده که پس از زمان مردم تربیت شده در عصر پیغمبران نسل بعد ایشان ابتدا نماز خود را ضایع میکنند و چون نماز ضایع شد (یعنی دچار روایات موهوم شد) نماز خوانها دنبال دلخواهها و هوسهای خودخواهانه خود میروند (بعضی آیات قرآنی را روی خیالهای خود معنی ها و تفسیرهای سطحی و مختلف و احتمالی میکنند) و در این وقت دچار هرگونه بدبختیهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی میشوند مانند آنچه امروزه فرقه‌های اسلام (جز قلیلی مهتدیان به اسلام حقیقی) دچار شده‌اند (به لغت عبادة نیز مراجعه شود).

صلوات: این لغت جمع صلوة است که در آیه ۱۵۷ از سوره «بقره» به معنای توجّهات می باشد و در آیه ۹ از سوره «مؤمنون» به معنای نمازهای پنجگانه رسمی است.

صلوات: این لغت که در آیه ۴۰ از سوره «حج» آمده یعنی نمازخانه‌های یهود و مسیحی.

صلوة: این لغت که در آیه ۳۱ از سوره «الحاقه» آمده از مصدر تصلیه است نه از مصدر صلات یعنی او را به دوزخ برسانید تا در آن بماند به دوزخ بچسبانید او را با دوزخ همراه گردانید یا به دوزخ اندازید او را.

صلیا: این لغت در آیه ۷۰ از سوره «مریم» آمده یعنی از حیث آتش گرفتن از حیث سوختن.

صم: این لغت که در آیه ۱۸ از سوره «بقره» آمده جمع اصم است و اصم یعنی کور.

صمد: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۲ از سوره «اخلاص» آمده یکی از صفات مخصوصه و بسیار مهم الله است (یکی از اسمهای خاص الله است) یعنی تو پُر و همه چیز دار و رئیسی که هرچه از او بخواهند می‌دهد و مورد اعتماد همه است و همیشه هست و بلند پایه‌ترین چیزهاست و این لغت را نباید بی نیاز ترجمه کرد زیرا کسی ممکن است بی نیاز باشد ولی خودش چیزی نداشته باشد که به کسی بدهد این صفت برای شناخت فلسفه وحدت وجود متصل بهترین صفت است و روی وجود این صفت در سوره «اخلاص یا توحید» پیغمبر اسلام در حدیثی فرموده سوره «اخلاص» و شش آیه اول سوره «حدید» برای شناساندن علمی الله به دانشمندان محقق در آخر زمان بهترین راهنماست (به لغت یذرئوکم و کتاب اثبات علمی وجود خدا و آخرت مراجعه شود).

صنع: این لغت که در آیه ۸۸ از سوره «نمل» آمده یعنی ساخته شده و سازنده را صانع می‌گویند یعنی کسی که از چیزهائی چیز دیگری را می‌سازد.

صنوان: این لغت که در آیه ۴ از سوره «رعد» آمده یعنی درختانی که مانند بعضی از درخت‌های خرما از زمین با چند شاخه می‌رویند و آنها را دو قلو یا چند قلو می‌گویند یا چند بچهای (صنوان جمع صنواست به کسر یا فتح صاد و سکون نون و واو به فرزند و برادر تنی نیز صنو می‌گویند).

صواع: این لغت که در آیه ۷۲ از سوره «یوسف» آمده یعنی جام که با آن هم آب می‌خورند و هم می‌تواند پیمانهای باشد.

صور: این لغت که در ده آیه از آیات قرآنی با الف و لام عهد آمده مقصود آن بوق و وسیله صدای گوش خراش دهنده بس مهیب است که در آیه ۷۳ از سوره «انعام» و آیه ۸۷ از سوره «نمل» و آیه ۶۸ از سوره «زمر» و آیه ۱۳ از سوره «الحاقه» نفخه آن علامت شروع متلاشی شدن زمین و مرگ دوم تمام ارواح موجود در عالم برزخ است که در اطراف زمین به قوه جاذبه زمین اتصال دارند و در بقیه این آیات علامت زمان زنده شدن دوباره مردگان بعد از

مرگ دوم است که باید در زمین آخرت زنده شوند و از قبرهای زمین آخرت بیرون آیند نفخه صور اول در انتهای هزاره آخر دنیا است یا در انتهای قیامت اول و نفخه صور دوم پس از ۴۹ هزار سال بعد از نفخه صور اول است که علامت قیامت کبری یا قیامت دوم یا قیام و برخاستن مردگان است (به لغت الصور و همچنین به کتاب معجزات علمی قرآن مراجعه شود).

صُورِکَم: این مطلب در آیه ۶۴ از سوره «مؤمن» یعنی شما را صورت بندی کرده و شکل انسانی به شما داد و در همین آیه صورکم بدون تشدید واو و با ضم صاد آمده یعنی شکل ها و صورتهای شما و در آیه ۸ از سوره «انفطار» لفظ صورت آمده است.

صوم: این لغت که به معنای روزه گرفتن است در آیه ۲۶ از سوره «مریم» به معنای روزه در سخن گفتن می باشد یعنی انسان بر خودش واجب کند که با کسی در مدت معینی سخن نگوید و یکی از دستورات اسلام روزه به صورت نخوردن و نیاشامیدن و جماع نکردن از اذان فجر تا اذان غروب آفتاب است که باید هر مسلمانی در صورت توانائی سالی یک ماه، ماه رمضان را روزه بگیرد و این روزه در قرآن در آیه ۱۸۳ از سوره «بقره» بصورت الصیام (الف و لام عهد) آمده یعنی آن روزه گرفتن تعیین شده یک ماهه در اسلام.

صهر: این لغت که در آیه ۵۴ از سوره «فرقان» آمده یعنی خویشاوندی از طریق ازدواج و پیوند.

صیاهیم: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «احزاب» یعنی قلعه‌های ایشان.

صَبَّ: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «بقره» یعنی باران تند.

صیحه: این لغت در آیه ۴ از سوره «منافقون» یعنی فریادی بیدار کننده و در ۱۲ جای دیگر که با الف و لام عهد آمده یا بصورت نکره به معنای صدای شدید معلومی است که مربوط به صدای عذابی آسمانی می باشد که بر مخالفان صالح و شعیب پیغمبر معجزه آسا آمده.

صیف: این لغت که در آیه ۲ از سوره «قریش» آمده یعنی تابستان.

ضاد

ضاحک: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «نمل» یعنی خنده کننده و ظاهر کننده لبخند خود.

ضاق بهم ذرعاً: این مطلب که در آیه ۷۷ از سوره «هود» آمده یعنی خود را در دفاع از ایشان ناتوان دید (تنگ شد نسبت به ایشان از حیث توانائی).

ضال: این لغت که در ۱۴ (آیه از آیات قرآنی) بخصوص در آیه ۷ از سوره «ضحی» و آیه ۷ از سوره «الحمد» آمده یعنی بی خبر از کفر و ایمان و به عبارت دیگر گمراه و باید دانست که گمراه غیر از کافر است گمراه را اگر راهنمایی کردند و قبول کرد و عمل نمود هدایت شده می شود و اگر گمراه را راهنمایی کردند و نتوانست با دلیل رد کند و عمل نکرد او کافر میشود و پیغمبر اسلام طبق آیه ۷ سوره «ضحی» قبل از پیغمبر شدن بی خبر از کفر و ایمان بود و بعد از پیغمبر شدن مهتدی و بلکه اولین مهتدی و اول مؤمن به دین اسلام شد.

ضامر: این لغت که در آیه ۲۷ از سوره «حج» آمده یعنی شتر لاغر و غیر چاق که برای سواری بهتر از شتر گوشتی و چاق است و هر لاغری را هم ضامر گویند.

ضان: این لغت که در آیه ۱۴۳ از سوره «انعام» آمده یعنی میش (گوسفند غیر بز).

ضبح: این لغت در آیه ۱ از سوره «عادیات» یعنی نفس کشیدن است هنگامی که حرکت می کند و پای خود را به طرز مخصوصی بخودش بر زمین میکوبد (نفس نفس میزند).

ضحی: این لغت که در ۶ آیه از آیات قرآنی بخصوص اول سوره «ضحی» آمده یعنی از وقتی که آفتاب پهن میشود تا نزدیک ظهر و به عبارت دیگر زمانی که روشنائی روز در آفتاب مدتی یکسان دیده میشود زیاده تر و روشن تر نمی شود.

ضرار: این لغت در آیه ۱۰۷ سوره توبه صفت مسجدی است در مدینه یعنی خلاف رفتن و مخالفت کردن و در آیه ۲۳۱ از سوره «بقره» در مورد نگهداری زنان یعنی تنگ گرفتن در مخارج ایشان و سایر اذیتها.

ضرب: این لغت که در اصل به معنای زدن است برای انواع زدن استعمال میشود مثل ضربه زدن و مثل زدن و معانی دیگر هم دارد و هرگاه با علی آید یعنی قرار داد و مقرر کرد مانند آیه ۱۱۲ از سوره «آل عمران» و ضرب فی الارض که در آیه ۲۷۳ از سوره «بقره» آمده یعنی در زمین رفتن.

ضَر: این لغت در آیاتی از قرآن از جمله آیه ۲۱ از سوره «جن» یعنی ضرر و به ضم ضاد در آیه ۱۲ سوره «یونس» نیز یعنی ضرر و سختی و تنگی و بدحالی.

ضَرَاء: این لغت که در ۹ آیه قرآن از جمله آیه ۹۵ از سوره «اعراف» آمده یعنی تنگی زندگی و سختی و قحطی و نقص و کمی در مال و جان اشخاص وابسته و مقابل آن سَرَاء است یعنی فراوانی و رفاه در زندگی.

ضَرِيع: این لغت در آیه ۶ از سوره «غاشیه» همان زقوم است که در لغت زقوم گفته شد (خوراک دوزخیان یا آب جوش و صدید است که بجای آب برای دوزخیان است که مانند چرک و خون بد رنگ و بدبو و بد طعم است و یا زقوم می باشد که گیاهی است دارای برگ و میوه بدبو و بدطعم و خشن و گلوگیر که با تمام این اوصاف دوزخیان آنرا با میل میخورند همانطور که شتر گیاه تلخ و خاردار را میخورد).

ضَعاف: این لغت که در آیه ۹ از سوره «نساء» آمده یعنی ضعیف ها.

ضعفین: این لغت که در آیه ۲۶۵ از سوره «بقره» یعنی دو چندان و دو برابر.

ضَغْثًا: این لغت که در آیه ۴۴ از سوره «ص» آمده یعنی مقداری از علفهای خشک و تر بوته حشیش.

ضَفَادِع: این لغت که جمع ضفدع است و در آیه ۱۳۳ از سوره «اعراف» آمده یعنی قورباغهها.

ضَلَّ: این لغت در آیه ۱۰۴ از سوره «کهف» به معنای هدر شد و بیخود شد آمده در آیات بسیاری از قرآن یا به معنای گمراه شد و یا به معنای گم شد است روی علاماتی که در خود جمله است.

ضَنک: این لغت در آیه ۱۲۴ از سوره «طه» در مورد زندگی منحرفان از دین حق یعنی پر زحمت و پر فساد و پر دردسر (اگر چه به ظاهر زندگی پرفراهی داشته باشند) و در جای دیگر ضنک به معنای تنگ هم می آید.

ضَنین: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «تکویر» آمده یعنی بخیل.

ضِیَاء: این لغت و مشتقاتش در چند آیه قرآن از جمله آیه ۵ از سوره «یونس» یعنی نور مستقیمی که از منبع ایجاد نوری بیرون می آید (نورپاش) مانند نور چراغ (قرآن و سایر کتابهای آسمانی که منبع نور هدایت برای درک حقایق است به چنین نوری تشبیه شده است).

ضیر: این لغت که در آیه ۵۰ از سوره «شعراء» آمده از لغت ضرر نیست بلکه مصدر فعل ضار، یضیر، ضیراً می باشد یعنی ضرر از گرسنگی و محتاجی و درد و شکنجه دیدن.

ضیزی: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «نجم» یعنی دور از حق و ظالمانه و غیر منصفانه.

طاء

طاب: این لغت در آیه ۳ از سوره «نساء» یعنی خوب و خوش باشد و پاکیزه بود و مفید بود.

طارد: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «هود» یعنی طرد کننده.

طارق: این لغت که با الف و لام عهد در سوره «الطارق» آمده در لغت الطارق شرح داده شد.

طاعم: این لغت که در آیه ۱۴۵ از سوره «انعام» آمده یعنی طعام و غذا خورنده.

طاغوت: این لغت که با الف و لام عهد که در هشت جای قرآن آمده یعنی هر طغیان کننده و متجاوز از دستورات الله که با شیطنت و دروغها و فریبه‌ها روی جاه طلبی خود به فریبکاری‌های دینی می‌پردازند و راه تجاوز از متن دستورات الله را از طریق معتقد کردن مردم نادان به شفاعتهائی دروغین از جانب مردگان مقدس باز می‌کنند و بدینوسیله خود را معبود طرفداران خود بجای الله قرار میدهند بطوری که مردم تصور کنند اطاعت کورکورانه از آنان بدون توجه به متن دستورات الله عین اطاعت بندموار از الله است و این معنا برای طاغوت با توجه به لغت عرب و آیات ۲۵۶ و ۲۵۷ از سوره «بقره» و تأیید آن در آیه ۵۱ و ۶۰ و ۷۶ از سوره «نساء» و سایر آیات هشتگانهای که لفظ طاغوت در آن است ذکر شده اگرچه در آیات هشتگانه به معنای فریبکاران مذهبی آمده به هر یک از آن فریبکاران نیز میتوان الطاغوت گفت چون هر یک از آنان سردهسته گروهی از منحرفان دینی هستند در لغت عرب به صاحب اختیاران دینهای باطل و مذاهب باطل که الاهیها و خدایان مردم اند و همچنین به شیطان بزرگ و تمام شیطنت کاران مذهبی طاغوت میگویند چون هم خودشان متجاوزند و هم جامعه را با فریب به انحراف از دین حق می‌کشاند و روی منافع خود مردم مقلد مذهبی خود را اسیر خود و استعمارگران و حکومت‌های زورگو میکنند.

طاغون: این لغت که در آیه ۵۳ از سوره «ذاریات» آمده یعنی ستمکاران و تجاوز کنندگان از قانون‌های عادله جامعه و مفرد آن طاغی می‌باشد.

طاغیة: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۵ از سوره «الحاقه» آمده یعنی آن صاعقه آسمانی و غیر از این معنای مخصوص طاغیة مؤنث طاغی هم هست یعنی طغیانگر و ستمکار.

طاف علیها طائف من ربک: این جمله که در آیه ۱۹ از سوره «قلم» آمده یعنی طواف کرد و دور گشت بر آن طواف کننده و دور گردندم‌ای از پروردگارت و مقصود بلا و عذابی است و شاید گردبادی بود نابود کننده زراعت و باغ، در آیه ۲۰۱ از سوره «اعراف» طایف به معنای آینده یا رسنده یا تحریک کننده آمده که چون از شیطان

است آنرا وسوسه شیطان گفتن و رفت و آمد از کوه صفا به مروه و از مروه به صفا که رسم حاجیان است را هم طواف میگویند و گشتن دور خانه کعبه را هم طواف گویند.

طاقة: این لغت که در آیه ۲۸۶ از سوره «بقره» آمده یعنی حد توانائی و توانائی.

طال: این لغت که در ۳ آیه قرآن از سه سوره «طاه و انبیاء و حدید» آمده یعنی دراز شد و طول کشید.

طالب: این در آیه ۷۳ از سوره «حج» یعنی طلب کننده (از مگس).

طالوت: این لغت که در آیه ۲۴۶ از سوره «بقره» آمده اول پادشاه یهود است که در تاریخ مذهبی یهود در کتاب اول سموئیل باب هشتم تا هجدهم داستان بطور مفصل آمده و قرآن آن داستان را اشاره کرده تا مسلمانان به آن کتاب مراجعه کنند در آن داستان نام طالوت بنام شاول ذکر شده که در زبان عرب تبدیل به طالوت شده بوده و این داستان میرساند که اولاً برای تعیین پادشاه یا حاکم کل باید رؤسای درجه اول حکومتی، یک نفر را روی اکثریت آراء خود با در نظر گرفتن امتیاز فنی که در بهترین خود می بینند انتخاب کنند ثانیاً اگر بزرگان قوم چنین لیاقتی نداشته باشند که از خود بگذرند و یکی بالاتر از خود را انتخاب نمایند خواهی نخواهی یک فرد قدرتمند بر آنان مسلط میشود ثالثاً کسی که انتخاب میشود حتی اگر خالق عالم او را انتخاب کند دلیل نیست که در آینده از قدرت سوءاستفاده نکند و مانند طالوت که به ستمکاری افتاد به فساد نیفتد و بنابراین بود که اولاً پیغمبر اسلام برای بعد از خودش کسی را برای خلافت انتخاب نکرد و ثانیاً ابوبکر و عمر و عثمان و علی روی شورای مهاجران درجه اول متخصص در حکومت، انتخاب شدند و این قانون را علی بن ابیطالب در مکتوب ششم نهج البلاغه گوشزد کرده است ولی سوءاستفاده چنان مذهبی بدون توجه به اینها دنبال روایاتی دروغ و جعلی مانند خطبه شقشقیه و امثال آن رفتند و در نتیجه تاریخ مسلمین را پر از آشوب نمودند.

طامة الکبریٰ: این مطلب که در آیه ۳۴ از سوره «نازعات» با الف و لام عهد آمده یعنی آن بزرگترین مصیبت از بین برنده زندگی در لغت عرب این لغت برای خراب و یکسان شدن چاه آب و پر شدن آن از خاک و سنگ بطوری که آب ندهد استعمال شده است و آیه مذکور درباره زمان آخر عمر زمین و انتهای قیامت اول است.

طائر: این لغت که در آیه ۱۹ از سوره «یس» و سه آیه دیگر آمده به معنای چیزی را به شومی گرفتن است (چه از روی نادانی و خیال و چه از روی دیدن صفات و اعمال) و در آیه ۳۸ از سوره «انعام» یعنی پرنده و پر زننده.

طائعين: این لغت که در آیه ۱۱ از سوره «فصلت» آمده یعنی اطاعت کنندگان.

طائفین: این لغت در آیه ۱۲۵ از سوره «بقره» یعنی مردمی که در اطراف هستند و از اطراف می آیند (از اطراف

طائف: این لغت در آیه ۲۰۱ از سوره «اعراف» یعنی تحریک کنندهای از شیطان که منظور وسوسهای از شیطان است (به لغت طاف و طائفه مراجعه شود).

طائفه: این لغت در ۲۰ آیه قرآن آمده یعنی گروه و در لغت عرب به مقداری و قسمتی از چیزی نیز گفته میشود.

طابق: این لغت که در آیه ۳ از سوره «ملک» و آیه ۱۵ از سوره «نوح» آمده یعنی طبقهای روی طبقهای و نیز یعنی مطابق هم و این هر دو معنا درباره آسمانهای هفتگانه که عبارت باشند از هفت کره مامدار اتمسفر دار از منظومه شمسی صدق میکند زیرا هم وضع آنها شبیه بهم است و هم شبیه به هم نفوس زنده دارند و هم نسبت به خورشید یکی بالای دیگری در مداری بزرگتر دور خورشید میگردند.

طبیم: این لغت که در آیه ۷۳ از سوره «زمر» آمده یعنی خوش و خوب شدید و با لفظ اذا معنا میدهد خوش و خوشحال باشید.

طبع: این لغت که در آیه ۱۵۵ از سوره «نساء» آمده یعنی مارک زد، مهر زد (مهر عدم توجه به حقایق که از توجه به دنیا خواهی در اشخاص حاصل میشود و باعث میشود انسان به حقایق دین گوش ندهد).

طبن: این لغت که در آیه ۴ از سوره «نساء» همراه با عن و نفساً آمده یعنی با خوشی دل گذشت کردند و ترجمه تحت اللفظی جمله مزبور این است :
«و اگر آن زنان به نفع شما خوش داشتند روی نفس و روح خودشان از مهر خود چیزی را ببخشند و گذشت کنند».

طَحِيهَا: این لغت در آیه ۶ از سوره «شمس» آمده یعنی آنرا کشیده و پهن و شکم گنده و چاق کرد.

طرائق: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «مؤمنون» و آیه ۱۱ از سوره «جن» جمع طریقه است یعنی حالت ها و رفتارها و مذاهب در آیه اول اشاره به طریقههای مختلف زندگی در هفت کره ماه دار و اتمسفر دار منظومه شمسی است و در آیه دوم اشاره به مذهب های مختلف جنها در آسمان و اتمسفر زمین ماست.

طَرَفًا: این لغت در آیه ۱۲۷ از سوره «آل عمران» آمده یعنی قسمتی و پارهای و در آیات دیگر به معنای انتها و طرفی از چیزی و جمع آن اطراف است.

طَرَف: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «شوری» آمده یعنی چشم و نگاه چشم.

طرفی النهار: این مطلب که در آیه ۱۱۴ از سوره «هود» آمده تعیین کننده زمان دقیق نماز مغرب است زیرا در این آیه گفته شده در دو طرف روز نماز بخوان و تمام مسلمانان از روی تاکیدات موجود در چند آیه قرآن یقین دارند که طرف اول روز که وقت نماز صبح است از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب یعنی بین الطلوعین و این زمان در چهار فصل سال بین دو ساعت و یک ساعت و نیم در تغییر است و تقریباً یک ساعت و نیم می باشد و قطعاً طرف دوم روز از غروب آفتاب می باشد تا غروب آخرین اثر روز که آنرا قرآن در آیه ۷۸ از سوره «بنی اسرائیل» بنام روشتر غسق اللیل ذکر کرده یعنی اول تاریکی شب. متأسفانه با تمام این روشنی تمام فرقه‌های اسلام به این دستور قرآن پشت کرده و بدون توجه به هدایت قرآن وقت نماز مغرب را از طریق روایاتی طوری تعیین کرده‌اند که اولاً میان مذاهب اختلاف باشد ثانیاً هیچکدام با این دقت نظر وقت نماز مغرب را تعیین نکنند و به همین‌طور نخواستند از روی متن روشن آیات قرآنی اوقات دقیق سایر نمازهای خود را تعیین نمایند و این تأسف برای علمای شیعه وقتی شدید میشود که ببینیم در تفسیر عیاشی از حریر از امام صادق نقل شده که اعلام کرده است دو طرف روز در آیه فوق وقت نماز مغرب و صبح است و زلفاً من اللیل در این آیه وقت نماز عشاء می باشد و با اینحال فتوای اکثر علمای شیعه برای نماز مغرب روی روایاتی است بدیهی البطلان و مجعول (به لغت غسق اللیل لغت صلوة و لغت دلوک مراجعه شود).

طریاً: این لغت که در آیه ۱۴ از سوره «نحل» آمده یعنی لطیف و تُرد و زود قابل جویدن مانند گوشت ماهی.

طریقه: این لغت که با الف و لام عهد آمده یعنی روش و طریق حق که راه اسلام حقیقی می باشد برای جنها.

طعموا: این در آیه ۹۳ از سوره «مائده» یعنی با دهان خوردند.

طعن: این لغت در آیه ۴۶ از سوره «نساء» یعنی طعنه زدن و کنایه زدن و روی غرض نسبت عیب دادن.

طغویها: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «شمس» آمده یعنی طغیان گری آن قوم نسبت به دین حق.

طفق: این لغت در آیه ۳۳ از سوره «ص» یعنی کاری را شروع کرد و یا به آن کار پرداخت.

طلّ: این لغت در آیه ۲۶۵ از سوره «بقره» یعنی نم باران.

طلعهها: این در آیه ۹۹ از سوره «انعام» یعنی غنچه یا محفظه‌ای که از درخت خرما طلوع پیدا میکند و درون آن خوشه گل در هم خوابیده خرماسست که خوردنی نیست و در آیه ۶۵ از سوره «صافات» غنچه و شکوفه درخت منظور است.

طلاق: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۲۲۷ و ۲۲۹ از سوره «بقره» آمده یعنی آن ترک کردن و رها کردن مرد زن خودش را از قید زناشویی و برطبق قرآن اگرچه تصمیم طلاق بیشتر از طرف مرد و کمتر از طرف زن است رسمیت طلاق نه بدست زن است و نه بدست مرد بلکه بدست متصدیان حکومتی مسلمین برای طلاق است که به تصمیم و شکایت هر دو طرف باید رسیدگی کنند و اگر صلاح آنها را در طلاق دیدند طلاق بدهند و هر نوبت طلاق بعد از یک زناشویی رسمی است و بعد از گذراندن زمان سه ماه قاعدگی و پاکیزگی زن (عده) و لذا زبانی طلاق گفتن شوهر باعث طلاق نمی شود و با این شرایط هرگاه مردی زن خود را سه بار بعد از سه نکاح طلاق داد پس از طلاق سوم نمی تواند دوباره آن زن را به نکاح خود در آورد مگر آنکه آن زن به نکاح رسمی شوهر دیگری در آید و آن نکاح به طلاق رسمی کشیده شود و پس از این طلاق رسمی این زن ممکن است به نکاح شوهر اول در آید و آنچه گفتیم بر طبق متن صریح آیات قرآنی است و متأسفانه اکثر فقهای فرقه‌های اسلام روی نادانی یا غرض، کم و بیش از این حکم منطقی و عالی قرآن منحرف شده‌اند تا شاید به نام محلّ از زنان مردم سوءاستفاده کنند.

طلح: این لغت که در آیه ۲۹ از سوره «واقعه» آمده یعنی هر درخت تنومند سایه دهندمای که خار دارد.

طمست: این لغت در آیه ۸ از سوره «مرسلات» یعنی محو شد (اشاره به محو شدن سیارات مامدار منظومه شمسی است که قبل از متلاشی شدن زمین در هزاره آخر دنیا متلاشی شده و محو میشوند و معنای پوشیده شد به این آیه نمی خورد).

طمسنا: این لغت در آیه ۶۶ از سوره «یس» یعنی پوشش زدیم و در آیه ۳۷ از سوره «قمر» یعنی پوشاندیم چشمان ایشان را و از دید انداختیم.

طوافون: این در آیه ۵۸ از سوره «نور» یعنی دور و بر کسی رفت و آمد کنندگان جمع طواف است.

طوبیٰ لهم: این مطلب که در آیه ۲۹ از سوره «رعد» آمده یعنی برای ایشان خوبی و سعادت و شادی و یا بهترین خوبی و شادی می باشد.

طود: این در آیه ۶۳ سوره «شعراء» یعنی چیزی که مانند تپه و یا کوه از سطح زمین بالا زده شده باشد.
طور: به لغت الطور مراجعه شود.

طوعت: این لغت در آیه ۳۰ سوره «مائده» یعنی قابل قبول کرد، آسان کرد در جای دیگر وادار کرد معنا میدهد.

طوفان: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۱۴ از سوره «عنکبوت» آمده یعنی آن طوفان معروف به طوفان نوح و در آیه ۱۳۳ از سوره «اعراف» لفظ طوفان شامل دو معجزه آزار دهنده از معجزات موسی برای فرعونیان میشود یکی پیدایش وبای حیوانات (یک معنا از چند معنای طوفان، مرگ و میر عمومی از بیماریهای فراگیرنده‌ای مانند وبا و طاعون است) و دوم تگرگ و باران سیل آسای فراگیرنده بسیاری از مردم که کشنده و غرق کننده نیز باشد که بطور مسلم با تندباد و برق و صاعقه هم توأم است و در لغت عرب طوفان به معنای هر حادثه فراگیرنده عده بسیاری میباشد. زیرا از لغت طوف و طواف می آید یعنی دور چیزی گشتن و اطراف کسی را فراگرفتن (به لفظ طاف نیز مراجعه شود).

طول: این لغت در آیه ۳ از سوره «مؤمن» آمده یعنی توانائی و فضیلت و ثروت و بخشش که بصورت ذی الطول صفتی از صفات الله است و در دو آیه دیگر فقط برای ثروت و توانائی مادی استعمال شده است.

طول: این لغت در آیه ۳۷ از سوره «بنی اسرائیل» آمده یعنی درازی.

طوی: این لغت که در آیه ۱۲ از سوره «طه» آمده یعنی محل پیچ و محل دو راهی و جای پیچ دار (به تفسیر و ترجمه من از قرآن مراجعه شود).

طه: این لفظ که بر سر سوره «طه» آمده آیمای است رمز مانند که جزو آیات ۲۹ گانه متشابه است برای توضیح بیشتر به لغت متشابه و لفظ ص مراجعه شود.

طهور: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «انسان» یعنی پاک و پاکیزه و هم پاک کننده (شراب بهشت هم پاکیزه و زیبا و خوش طعم است و هم پاک کننده بدن از بعضی عیبه).

طی: این لغت که در آیه ۱۰۴ از سوره «انبیاء» آمده یعنی پیچیدن و بساط پهنی را جمع کردن.

طیب: این لغت که مؤنث آن طیبه می بشاد و جمع آن طیبون و طیبین و طیبات است و تمام این لغات در آیات زیادی از قرآن آمده یعنی خوب و بی ضرر و مفید و غیر آلوده و پاکیزه و خوش.

طین: این لغت که مکرر در آیات قرآنی آمده یعنی گِل چه آبش باشد و چه آبش خشک شود و خاک آن چه خاک معمولی باشد چه هر خاک دیگری از شن های بسیار ریز یا مواد شبیه به خاکی که بتوانند با آب آنرا گِل کنند و در آیه ۱۱ از سوره «صافات» که گفته شده مردم کرات ششگانه دیگر مادار منظومه شمسی گِلشان فشرده تر از گِل مردم روی زمین ماست مقصود این است که سلولهای بدن ایشان کم آب تر و فشرده ترند تا سنگین تر باشند و بتوانند در آن کرات که جاذبه خورشیدی آنها کمتر است راه بروند.

ظاء

ظانین: این لغت در آیه ۶ از سوره «فتح» یعنی گمان کنندگان و تصور کنندگان.

ظاهر: این لغت که در آیه ۳ از سوره «حدید» آمده با الف و لام جنس یعنی تمام چیزهائی که ظاهر است و به چشم بشرها می آید به لغت الظاهر مراجعه شود.

ظاهروا: این در آیه ۹ سوره «ممتحنه» یعنی کمک کردند، پشتیبانی کردند.

ظعن: این لغت در آیه ۸۰ از سوره «نحل» یعنی کوچ کردن.

ظفر: این لغت در آیه ۱۴۶ از سوره «انعام» یعنی ناخن.

ظل: ای لغت در آیه ۴۵ از سوره «فرقان» یعنی سایه.

ظُلة: این لغت در آیه ۱۷۱ از سوره «اعراف» یعنی هر چیز سایه دهنده و جمع آن ظُلل است (آیه ۳۲ از سوره لقمان).

ظلال: این لغت جمع ظل است یعنی سایه‌ها (آیه ۸۱ از سوره نحل).

ظل: این لغت در آیه ۵۸ از سوره «نحل» یعنی گردید.

ظلمات: به لغت نور مراجعه شود.

ظلم: این لغت که در آیه ۷۲ از سوره «احزاب» آمده یعنی بسیار ظلم کننده.

ظلیل: این در آیه ۵۷ سوره «نساء» یعنی همیشه سایه.

ظما: این در آیه ۱۲۰ سوره «توبه» یعنی تشنگی و عطش.

ظمئان: این در آیه ۳۹ سوره «نور» یعنی عطش دار.

ظن: این لغت که در ۱۵ آیه از آیات قرآنی آمده یعنی گمان و خیال و تصور که گاهی درست در می آید و بیشتر غلط و دستور قرآن و اسلام است که مسلمان حتی المقدور نباید به گمان و ظن عمل کند و درباره اشخاص تا ثابت نشود که بد هستند گمان خوب بردن خوب است و گمان بد، بد است و چون بعضی گمانها نزدیک به یقین است گاهی ظن برای یقین هم استعمال میشود.

ظَهر: این لغت یعنی پشت انسان یا پشت هر چیزی (آیه ۳ از سوره انشراح) و جمعه آن ظهور است (آیه ۱۳ از سوره زخرف).

ظهريا: این در آیه ۹۲ سوره «هود» یعنی در حال به پشت افکندن برای فراموش کردن چیزی.

ظهیر: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «سباء» آمده یعنی پشتیبان و کمک و تقویت کننده و در آیه ۵۵ از سوره «فرقان» یعنی کمک کننده به یکدیگر بر علیه تربیت دینی پروردگار.

ظهيرة: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۵۸ از سوره «نور» آمده یعنی آن ساعت و زمان ظهر که عبارت باشد از زمانی که مردم از کار روزانه صبح به خانه برگردند تا بوسیله غذا خوردن و استراحت کردن خود را کمک و تقویت نمایند برای رفتن بکار بعد از ظهر و لغت ظهر یعنی اول زمان ظهر که زمان رسیدن قرص خورشید به نصف النهار است و زمان شدت گرماست و از سر ظهر تا انتهای زمان ظهر که شامل رفتن به کار بعد از ظهر هم میشود طبق آیه فوق وقت نماز ظهر است که نماز جماعت آن بهتر است آخرهای نصف اول زمان ظهر باشد تا اذان مؤذن تمام مردم را از استراحت در خانه بسوی مسجد بکشاند و مردم پس از نماز از مسجد بسوی کارهای بعد از ظهر خود بروند و لذا در متن سنت مکتوبه پیغمبر اسلام می بینیم نوشته شده برای نماز جماعت ظهر امام جماعت باید در شدت گرما و موقع استراحت ظهر نماز ظهر را نخواند تا اینکه تابش خورشید به خنک تر شدن میل کند (یهجر بالهاجرة حتی تمیل الشمس) و چون آخر زمان ظهر در تابستان و در زمستان فرق می کند و از طرفی اشخاص ممکن است در حال اضطرار زمان استراحتشان تا زمان شروع نماز عصر طول بکشد بخصوص در هنگام جنگ یا سفر که لازم میشود نماز خود را عقبتر اندازند این عقب اندازی عیب نیست که به اول وقت نماز عصر برسد مضافاً به اینکه دقیقاً ابتدای وقت نماز عصر یا به عبارت قرآن نماز قبل از غروب معلوم است طبق مطالب مذکور در هنگام اضطرار میتوان وقت نماز ظهر را تا اول وقت نماز قبل از غروب که در حدود یک ساعت و نیم به غروب است عقب انداخت به لغت اطراف النهار مراجعه شود.

عین

عابد: این لغت که در آیه ۴ از سوره «کافرون» آمده یعنی اطاعت بندهوار کننده و یا تمام لوازم بندگی را بجای آورنده که اصل آن اطاعت بندهوار یا اطاعت بی چون و چراست که برطبق تعهد ایاک نعبد در دین فقط عابد الله باید بود و اینکه عابد را پرستنده معنا کرده‌اند برای این است که مردم را از معنای حقیقی عبودیت خارج نمایند تا مردم متوجه اطاعت بندهوار از مذاهب مختلف که به نام دین الله رایج است و شرک است نشوند و تقلید از پیشوایان مذهبی سوءاستفاده‌چی را راه رستگاری خود بدانند.

عابری سبیل: این مطلب در آیه ۳ از سوره «نساء» یعنی راه مانده یا کسی که در راه محتاج به کمک میشود.

عائیه: این لغت که در آیه ۶ از سوره «الحاقه» آمده یعنی بسیار سرکش و متجاوز.

عاجله: این لغت که در آیه ۲۷ از سوره «انسان» (سوره دهر) و دو سوره «قیامت» و سوره «اسراء» آمده یعنی آن شتاب کننده و عجله کننده مؤنث و مقصود حیات و زندگی دنیائی انسان است که به سرعت و شتاب میگذرد (در ۳ آیه فوق با الف و لام عهد آمده).

عاد: این لغت در آیه ۱۷۳ از سوره «بقره» یعنی دشمنی کننده (عادی بوده یاء آن افتاده).

عاد: این لفظ که نام قومی است که پیغمبرشان هود بود و در قرآن یکجا بنام عاد اِرم و در جای دیگر بنام عاد اول معرفی شده در ۲۴ آیه از آیات قرآنی تکرار شده است (به لغت اِرم و لغت هود و لغت احقاف مراجعه شود).

عائدون: این لغت که در آیه ۱۵ از سوره «دخان» آمده از لغت عود است و به معنای بازگشتن است و به اسم فاعل و جمع است یعنی بازگشت کنندگان.

عادون: این لغت که در آیه ۱۶۶ از سوره «شعرا» آمده یعنی از حد تجاوز کنندگان و سرکشان.

عادیات: به لغت العادیات مراجعه شود.

عادیتم: این در آیه ۷ از سوره «ممتحنه» یعنی دشمنی داشتید با ایشان دشمن بودید.

عادین: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۱۱۳ از سوره «مؤمنون» آمده یعنی آن شماره کنندگان (از لغت عدد

می آید).

عارض: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «احقاف» یعنی ابر.

عاشروهن: این مطلب در آیه ۱۹ از سوره «نساء» یعنی با آن زنان معاشرت کنید.

عاصف: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «ابراهیم» یعنی تند و شدید که بیشتر در مورد باد میگویند و عاصفة نیز همان معنا را دارد و جمع آن عاصفات است.

عاصم: این لغت که در آیه ۴۳ از سوره «هود» آمده یعنی حفظ کننده.

عافین: این مطلب در آیه ۱۳۴ از سوره «آل عمران» یعنی چشم پوشان و در گذرندگان از گناه اشخاص و عفو کنندگان.

عاقب: این لغت در آیه ۶۰ از سوره «حج» یعنی عقوبت و مجازات کرد.

عاقبة: این لغت که در ۳۲ آیه قرآن آمده یعنی آخر کار و عاقبت کار و سرانجام کار.

عاقِر: این لغت در آیه ۵ از سوره «مریم» یعنی زن نازا.

عاکف: این لغت که در آیه ۹۱ از سوره «طه» با عبارت علیه آمده یعنی همیشه مواظب و ملازم و در آیه ۲۵ از سوره «حج» یعنی مقیم و اقامت کننده در جایی.

عال: این لغت در آیه ۸۳ از سوره «یونس» یعنی بخود بالنده و به زورگوئی پردازنده و خود را برتر از دیگران کننده و جاه طلب.

عالی: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «دخان» یعنی جاه طلب و برتری خواه و برتر بر دیگران و زورگو.

عالمین: به لغت العالمین مراجعه شود.

عالمین: این لغت در آیه ۸۱ از سوره «انبیاء» یعنی دانایان.

عالیه: این لغت که در آیه ۲۱ از سوره «انسان» آمده یعنی بالای ایشان که منظور بالاپوش و لباس روی ایشانست.

عامل: این لغت که در آیه ۱۹۵ از سوره «آل عمران» آمده یعنی عمل کننده و کار کننده.

عامین: این لغت که در آیه ۱۴ از سوره «لقمان» یعنی دو سال.

عاهد: ان لغت که در آیه ۷۶ از سوره «توبه» آمده یعنی عهد و پیمان بست.

عائل: این لغت که در آیه ۸ از سوره «ضحی» آمده یعنی نادار و تنگدست و محتاج.

عبادت: این لغت که در ۹ آیه قرآن از جمله آیه ۶ از سوره «احقاف» آمده و مشتقات آن در ۲۷۷ آیه قرآنست یعنی اطاعت بندهوار کردن و کورانه اطاعت از کسی نمودن و اینکار در دین و مذهب برای غیر الله شرک بزرگی محسوب میشود (به لغت تعبد و یعبدوا مراجعه شود).

عبث: این لغت در آیه ۱۱۵ از سوره «مؤمنون» یعنی بیهوده و بی هدف و بی نتیجه.

عبد: این لغت در آیه ۶۰ از سوره «مائده» یعنی اطاعت بندهوار کرد و بندگی کرد. (پرستش کرد زیاد درست نیست زیرا پرستش و پرستاری بتان را می کردند و خدمت بتان بیشتر برای رفع احتیاج بتان است و حال آنکه آنچه مورد نظر الله در عبادت و عبد درست است اطاعت بندهوار از الله است نه از فریبکاران مذهبی) به لغت تعبد مراجعه شود.

عبرة: این لغت که در آیه ۱۱۱ از سوره «یوسف» و پنج آیه دیگر هست یعنی توجه دقیق کردن و پند گرفتن از حادثهای و عبرت گرفتن.

عبس: این لغت در اول سوره «عبس» یعنی روترش کرد.

عبقری: این لغت که در آیه ۷۶ از سوره «الرحمن» میباشد یعنی عالیتترین و قیمتی ترین فرش یا هر چیزی که بی نظیر و در عالی بودن تعجب آور باشد.

عتت: این لغت که در آیه ۸ از سوره «طلاق» آمده یعنی سرکشی کرد.

عتل: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «قلم» یعنی بیرحم و تندخو و سختگیر.

عتوا: این لغت در ۴ آیه قرآن از جمله آیه ۷۷ از سوره «اعراف» یعنی تجاوز کردند، سرکشی کردند.

عُتُو: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «ملک» یعنی سرکشی و تجاوز.

عتیا: این لغت در آیه ۸ از سوره «مریم» یعنی در حال تجاوز از حد (از حد معمولی عمرش تجاوز کرده بود) و در آیه ۶۹ یعنی در حال تجاوز از راه صحیح الله و قوانین رحمانیت او.

عتید: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «قاف» یعنی آماده و حاضر.

عتیق: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «حج» یعنی قدیمی.

عثر: این لغت در آیه ۱۱۰ از سوره «مائده» یعنی اطلاع داده شد.

عجاب: این لغت که در آیه ۵ از سوره «صاد» آمده یعنی بسیار عجیب.

عجاف: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «یوسف» یعنی لاغرها.

عجل: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۵۱ از سوره «بقره» آمده یعنی آن گوساله‌ای که سامری در زمان موسی برای بنی اسرائیل ساخت تا آنان بت پرست شوند.

عجلت: این لغت در آیه ۸۴ از سوره «طه» یعنی شتاب کردم به عجله آمدم.

عجوز: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «ذاریات» یعنی پیر زن.

عدوان: این در آیه ۸۵ از سوره «بقره» با الف و لام عهد یعنی آن ظلم روشن غیرقابل بخشش.

عدوة: این لغت در آیه ۴۲ از سوره «انفال» آمده یعنی کنار رودخانه.

عدل: لغت عدل در قرآن در ۱۴ آیه آمده در آیه‌هایی مانند آیه ۴۸ از سوره «بقره» یعنی معادل و به اندازه و ارزش مساوی مانند معادل بودن چیزی که می‌خرند با قیمت آن و در آیاتی مانند آیه ۵۸ از سوره «نساء» یعنی غیر ظلم و در بعضی آیات مانند آیه ۹۵ از سوره «مائده» به معنای عادل آمده.

عدلک: این لغت که در آیه ۷ از «انفطار» آمده یعنی تو را متعادل درست کرد (از نظر اعضا و جوارح و هم اعمال طبیعی انسان که متناسب است با صورت و جسم انسان که از تمام موجودات دیگر متعادل تر است).

عدن: این لغت که چند بار برای باغهای بهشت تکرار شده (آیه ۱۲ از سوره صف) یعنی باغهای متناسب برای اقامت کردن دائم در آن.

عذب: این لغت که در آیه ۱۲ از سوره «فاطر» آمده و آیه ۵۳ از سوره «فرقان» یعنی مفید و خوش طعم و لغت فرات هم به همین معناست و تکرار این صفات علامت شدت فایده و طعم خوش است و شاید صرفاً برای زیبایی کلام تکرار شده باشد.

عذرا: این در آیه ۶ سوره «مرسلات» و آیه ۷۶ از سوره «کهف» یعنی معذرت و اظهار دلیلی بر کاری که کردنش مورد سؤال باشد.

عراء: این لغت در آیه ۱۴۵ از سوره «صافات» با الف و لام عهد یعنی آن فضائی که از چیزی پوشیده نبود و برهنه بود (بیابان).

عُرب: این لغت که در آیه ۳۷ از سوره «واقع» آمده جمع عروب و عروبه است یعنی زنانی که بسیار خندان باشند و این اگرچه در دنیا در بعضی جاها بسیار خوب نیست ولی در بهشت بسیار خوب است زیرا زنان آنجا نظری به غیر شوهر خود ندارند.

عرجون القدیم: این لغت در آیه ۳۹ از سوره «یس» یعنی چوب خشک و پیچ و خم دار مانند چوب خوشه خرما که پس از چیدن میوماش به درخت می ماند و کهنه و پیچ دارتر میشود (قدیم) و پیچ و خم آن با گرمهائی که در محل کنده شدن خرما دیده میشود مانند رصد کردن حرکت ماه و نقطه گذاری های محل آن در آسمان در هر دور از ماههای سال است (حرکت پیچ و خم دار و اهلیلجی ماه که در اثر سه قوه خورشید و زمین و خود ماه بوجود می آید).

عرش: این لغت که در آیه ۲۹ قرآن بصورت مفرد (که جمع آن عروش است) آمده در بعضی جاها به معنای تخت پادشاه است مانند آیه ۴۲ از سوره «نمل» و در جائی به معنای تخت نایب پادشاه و رئیس بزرگ مملکتی آمده مانند آیه ۱۰۰ از سوره «یوسف» و گاه به معنای سقف هائی که زیر آن مردم زندگی میکنند و از باد و باران و حرارت خورشید محفوظند آمده مانند آیه ۴۵ از سوره «حج» و یا به معنای داربست های انگورستان که دارای سقفهای چوبی می باشند می آید مانند آیه ۴۲ از سوره «کهف» و غیر از این معانی مرکز قدرت و تکیه گاه چیزی

را هم عرش آن گویند و بر این مبنا و با توجه به تخت پادشاه که آنرا هم عرش گویند عرش الله یعنی مکانی که الله از آنجا برای اداره خلقت قدرت نمائی مهمی میکند و این محل قدرت نمائی به نظر می آید در درجه اول جائی همیشگی در مرکز جهان و بزرگترین جای در جهان باشد که کهکشانها و خورشیدها بدور آن می گردند و در درجات پست تر غیر از آن مرکزهای کوچکتری هم می باشد که چون خورشید ما که مرکز منظومه شمسی و هفت آسمان و زمین ماه دار آنست مرکز منظومه های بزرگتری است و اینکه در آیه ۷ از سوره «هود» گفته شده عرش الله بر آب می باشد یعنی مرکز مادی قدرت جهان از مادمای است که ایجاد کننده آب برای مکانهای زندگی است یعنی هیدروژن که هم تمام مواد دیگر از آن پیدا شده اند و هم اکسیژن که ماده دوم اصلی آب می باشد که از مجموع مواد دیگر بیشترند.

عَرَضُ: این لغت در آیه ۳۳ از سوره «نور» و آیات دیگری از قرآن برای زندگی دنیا استعمال شده یعنی بهره و غنیمت و خواسته ها و درآمدها و برخورداریهای زود گذر زندگی دنیا.

عَرَضُ: این لغت که در آیه ۲۱ از سوره «حدید» آمده یعنی پهنا و وسعت و در آیه ۱۰۰ از سوره «کهف» یعنی عرضه کردن و نشان دادن برای به اختیار بیننده گذاشتن.

عُرْضَةُ: این لغت در آیه ۲۲۴ از سوره «بقره» یعنی وسیله فریب دادن در پیشبرد مقصود.

عَرْضَتُمْ: این لغت در آیه ۲۳۵ از سوره «بقره» یعنی سخنی به کنایه و غیر صریح گفتید.

عَرَفَ: این لغت در آیه ۳ از سوره «تحریم» آمده یعنی معرفی کرد و شناساند.

عُرِفَ: این لغت در آیه ۱۹۹ از سوره «اعراف» با الف و لام عهد آمده یعنی آن کار خوب شناخته شده که بخشش و کرم به مستحقان باشد.

عُرِفَا: این لغت در آیه اول سوره «مرسلات» یعنی پی در پی.

عرفات: این لغت که در آیه ۱۹۸ از سوره «بقره» آمده بیابانی است در چهار فرسخی مکه که حاجیان در روز نهم ذی حجة از ظهر تا غروب در آنجا می مانند و باید به شناسائی دقیق اسلام بوسیله رهبران حقگوی اسلام بپردازند و چون در حَجَّة الوداع سوره «مائده» تماشا در عرفات نازل شد لازمست مطالب این سوره مورد تبلیغ دقیق قرار گیرد و علت اینکه پیغمبر اسلام در حجة الوداع در عرفات نماز ظهر را به عقب انداخت تا به نزدیک اول وقت نماز عصر که نماز قبل از غروب است رسید و به عبارت دیگر نماز ظهر و عصر را با هم خواند این بود که نزول سوره «مائده» که سورهای است طولانی در بعد از ظهر آن روز بود که لازم شد نماز ظهر و عصر به آخر وقت افتد (به لغت

عَرَمَ: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «سباء» آمده صفت سیل است یعنی بسیار سخت و خارج از حد که ویران کننده باشد.

عَرَوَ: این لغت که در آیه ۲۲ از سوره «لقمان» با الف و لام عهد آمده یعنی آن دستگیرهای که گیرنده آنها ننگه میدارد (و پاره شدنی نیست) و این صفت متن دستورات قرآن و متن دست نخورده هر کتاب آسمانی برای عمل کنندگان به آنهاست بدون تفسیرهای گمانی و احتمالی.

عَزَّ: این لغت که در آیه ۸۴ از سوره «مریم» آمده یعنی عزت و جاه و مقام (خلاف ذلت).

عَزَرِ تَمُوْهُمَ: این مطلب که در آیه ۱۲ از سوره «مائده» آمده یعنی یاری دادید ایشان را.

عَزَلَتْ: این لغت که در آیه ۵۱ از سوره «احزاب» آمده یعنی کنار زدی.

عَزَمَ: این در آیه ۱۷ سوره «لقمان» یعنی لازم و حتمی و تصمیم و تصمیم گرفتن.

عَزَمَ الامرَ: این در آیه ۲۱ از سوره «محمد» یعنی آن کار لازم شد، یا آن کار به تصمیم رسید.

عَزَمُوا: این لغت که در آیه ۲۲۷ از سوره «بقره» آمده یعنی تصمیم گرفتند.

عَزَزْنَا: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «یس» یعنی کمک کردیم و کمک فرستادیم.

عَزَنِي فِي الْخُطَابِ: این مطلب که در آیه ۲۳ از سوره «صاد» آمده یعنی بر من غلبه کرد و فشار آورد در آن تحکم و خطاب.

عَزَى: به لغت العزى مراجعه شود.

عُزِّرَ: این لغت در آیه ۳۰ از سوره «توبه» آمده نام یکی از انبیای بنی اسرائیل است که قبل از اینکه به مقام نبوت برسد برطبق آیه ۲۵۹ از سوره «بقره» در خرابهای از شهر بزرگ ویران شده بیت المقدس با الاغش صد سال مرد و دوباره پس از صد سال زنده شد و به او وحی رسید که تو نبی هستی و باید بروی نزد اردشیر دراز دست یا ارتحشستا که مخالف ادامه دوباره سازی بیت المقدس است و با ارائه معجزه زنده شدن خود او را وادار کنی موافق شود و کمک کند تا بیت المقدس بطور کامل ساخته گردد و این عُزِّرَ که در کتاب مقدس یهود به عزرا معروف

است گویند تورات مفقود شده را هم دوباره روی روایاتی نوشت و لذا سوءاستفاده‌چیان مذهبی یهود او را پسر الله معرفی کرده‌اند برای تحقیق بیشتر به ترجمه و تفسیری که من از قرآن منتشر کرده‌ام در آیه ۲۵۹ از سوره «بقره» مراجعه شود که در آنجا مطالب قرآن از طریق مطالب کتب یهود اثبات علمی و تاریخی شده است. (شرح حال این شخص در دو کتاب عزرا و نحمیا از کتب تاریخی یهود است که اختلاف گونی موجود درباره او و اسم پدر و پدر بزرگ او می‌رساند آن کتابها تحریف شده و مطالب قرآن صحیح است).

عزیز: این لغت در آیه ۱۲۸ از سوره «توبه» آمده چون پس از آن لفظ علیه دارد یعنی ناراحت است و بر او سخت است و در جاهای دیگر قرآن یعنی پر قدرت و یا پر عزت و فضیلت و شریف و بی نظیر.

عزین: این لغت که در آیه ۳۷ از سوره «معارج» آمده جمع عزه بدون تشدید زاء است یعنی گروه گروه و دسته دسته و آن از مصدر عزو می آید.

عُسر: این لغت در آیه ۵ از سوره «انشراح» آمده یعنی سختی و به فتح عین و کسر سین در آیه ۸ سوره «قمر» یعنی سخت و دشوار.

عسرة: این در آیه ۲۸۰ از سوره «بقره» یعنی سختی در معیشت.

عسری: این در آیه ۱۰ سوره «لیل» با الف و لام عهد یعنی آن زندگی سخت تر.

عسعن: این در آیه ۱۷ از سوره «تکویر» یعنی تاریک شد.

عسی: این لغت در ۲۸ آیه از آیات قرآنی یعنی شاید و امید است.

عسیتم: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «محمد» که با حرف هل همراه است یعنی آیا امید دارید آیا می‌خواهید باشید آیا کار مورد نظر را حتماً خواهید کرد.

عسیر: این لغت در آیه ۹ از سوره «مدثر» یعنی بسیار سخت.

عشار: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۴ از سوره «تکویر» آمده یعنی آن ماده شتران ده ماهه آبستن و مفرد آن عُشراء است.

عشاء: این لغت که در آیه ۱۶ از سوره «یوسف» و آیه ۵۸ از سوره «نور» آمده یعنی وقتی که پس از تاریکی شب

غذای شب را میخورند و میخوابند و شروع نماز عشاء از بعد از وقت نماز مغرب است یعنی از بعد از یکساعت و نیم پس از غروب آفتاب تا هر زمان انسان بخوابد به لغت غسق اللیل مراجعه شود.

عَشَى: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «روم» آمده و ۹ آیه دیگر یعنی وقت غذا خوردن شب که پس از تاریکی کامل شب و قبل از خواب شب است به لغت غسق اللیل مراجعه شود.

عِشِیة: این لغت در آیه ۴۶ از سوره «نازعات» یعنی وقت عشاء و آن مؤنث لغت عشی است.

عِشیر: این لغت که در آیه ۱۳ از سوره «حج» آمده یعنی معاشر و هم صحبت و رفیق.

عِشیرة: این لغت که در آیه ۲۴ از سوره «توبه» آمده یعنی قوم و خویشان دور و نزدیک و قبیله.

عِصَانِی: این لغت در آیه ۳۹ از سوره «ابراهیم» یعنی عصیان کرد نسبت به من و سرکشی مرا کرد.

عِصَای: این در آیه ۱۸ سوره «طه» یعنی عصا و چوبدست من.

عِصْبَة: این لغت در آیه ۸ از سوره «یوسف» یعنی جماعت و دستمای کم از انسان.

عِصْر: این لغت که بصورت والعصر در آیه اول سوره «عصر» آمده واو آن علامت قسم و سوگند است و الف و لام آن الف و لام جنس می باشد جمعاً یعنی قسم به تمام زمانهای بشری و زمانه و تاریخ بشر یا به عبارت دیگر تاریخ بشر شاهد است. البته لغت عصر هم به معنای قسمت آخر روز تا قرمزی غروب آفتاب است و هم به معنای روز و یا شب و صبح و قوم و قبیله و یا بخشش و هدیه را هم گاهی عصر میگویند و عصر به معنای آن چیزی را با فشار بیرون آوردن هم هست ولی هیچیک از این معناها با آیه مزبور جور نیست مگر زمانه و تاریخ زندگی بشرها و هر معنای دیگری بکنند یا روی غرض های دینی است و یا سطحی بینی کسانی که تحت تاثیر روایات دروغ قرار گرفتند و تمام قسمهای قرآن برای شاهد آوردن مورد قسم است.

عِصْف: این لغت که در آیه ۱۲ از سوره «الرحمن» و سوره «فیل» آمده یعنی برگ خشک درختان و گیاهان و در آیه ۲ از سوره «مرسلات» یعنی تند وزیدن.

عِصْم: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «ممتحنه» جمع عِصْمَة است یعنی قلاده و گردن بند و گردن بندهای زنان کافر را محکم نگیرند در آیه بالا یعنی علاقه به نگهداری زنانی از خود نداشته باشید که خود کافرند و شوهر کافر را میخواهند.

عِصِی: این لغت در آیه ۱۲۱ از سوره «طه» یعنی عصیان کرد، سرکشی کرد.

عصیهم: این در آیه ۶۶ از سوره «طه» یعنی عصاهای ایشان.

عصی: این لغت در آیه ۱۴ سوره «مریم» یعنی عصیانگر سرکشی کننده از قانون.

عضد: این لغت که در آیه ۵۱ از سوره «کهف» آمده یعنی کمک کننده و بازوی کار و بازو.

عضوا: این لغت در آیه ۱۱۹ از سوره «آل عمران» یعنی به دندان گرفتند، گزیدند.

عضین: این لغت در آیه ۹۱ از سوره «حجر» یعنی پاره‌ها و جزءها و قسمتها و اشاره به یهودیان است که علمایشان تورات اصلی را که مانند قرآن یک مجموعه خواندنی ای عالی بوده و مطالبش بصورت بابهای منظم نبوده و آنرا تحریف کردند و کم و زیادش نمودند و مکرراتش را حذف کردند و چیزهایی به نام تفسیر از طریق روایات دروغ بر آن افزودند و بصورت موجود فعلی که بابهای منظمی دارد درآوردند که جنبه تاریخی دارد و به پنج کتاب و هر کتابی به بابهایی و هر بابی به شماره‌هایی تقسیم شده است.

عطفه: این لغت در آیه ۹ سوره «حج» که بصورت ثانی عطفه آمده یعنی دوم طرفش دیگر جانبش اشاره به راه انحراف از راه علمی و صحیح در بحث دینی و اجتماعی و فلسفی است (به تفسیر این آیه مراجعه شود).

عطلت: این لغت که در آیه ۴ از سوره «تکویر» آمده یعنی رها شد و معطل شد، وا گذاشته شد، ترک شد.

عظام: این لغت که در آیاتی از جمله آیه ۱۴ از سوره «مؤمنون» آمده یعنی استخوانها و مفرد آن عظم است که در آیه ۱۴۶ از سوره «انعام» است.

عظوهن: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «نساء» یعنی پند دهید آن زنان را.

عفا: این لغت که در آیه ۱۵۲ از سوره «آل عمران» آمده یعنی عفو کرد و گناه را بخشید از گناه درگذشت.

عفريت: این لغت که در آیه ۳۹ از سوره «نمل» آمده یعنی دانای پرقدرت و صاحب نفوذ.

عُفُو: این لغت که در آیه ۶۰ از سوره «حج» و چهار آیه دیگر قرآن آمده یعنی عفو کننده صرفنظر کننده گناه دیگران و ترک کننده مجازات آنان و فرق آن با غفور این است که غفور یعنی روپوش گذارنده بر گناه دیگران بواسطه مهلت برای ترک کامل گناه و عملی بهتر که گناهکار خواهد کرد، عفو یعنی بخشش قطعی و غفران یعنی

عَفُوا: این لغت در آیه ۹۵ از سوره «اعراف» هم به معنای صرفنظر کردند و دست کشیدند (تضرع و التماس را) میتواند باشد و هم افزون شدند (تولید مثل کردند) و معنای دوم بواسطه وجود لفظ (پدران ما) مناسبتر است.

عَفُو: این لغت در آیه ۲۱۹ از سوره «بقره» که با الف و لام عهد آمده یعنی آن بخششی که افزون و اضافه بر مخارج لازم از مال باشد و بخشیدنش خود انسان را به سختی دچار نکند.

عَقَاب: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «فصلت» یعنی عقوبت و سزای عمل به کسی دادن.

عُقْب: این لغت که در آیه ۴۴ از سوره «کهف» آمده یعنی عاقبت و آخر کار.

عَقِبِه: این لغت که در آیه ۴۸ از سوره «انفال» و دو آیه دیگر آمده یعنی دو پاشنه پای او و مفرد آن که عَقِب میباید به معنای عقب است و جمع آن اعقاب می باشد.

عَقَبَة: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۱۱ از سوره «بلد» آمده یعنی راه سخت بالای کوی که رفتن به بالا در آن بسیار سخت است به لغت اقتحم رجوع شود.

عَقَبِي: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «رعد» و پنج آیه دیگر یعنی عاقبت و آخر کار و سرانجام.

عَقَدَت: این لغت در آیه ۳۳ از سوره «نساء» یعنی آن مؤنث گره زد و چیزی را بست و در اینجا علامت مؤنث برای جمعی مرد آمده که یک قاعده عربی است.

عُقْدَة: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «طه» آمده یعنی گره و گرفتگی و جمع آن عُقْد است که در آیه ۴ از سوره «فلق» با الف و لام عهد آمده یعنی آن گرههائی که باعث محکم شدن علاقه و ارتباط زن و شوهر یا دوستانی میشود به لغت النفاثات نیز مراجعه شود.

عَقَر: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «قمر» یعنی پاهای شتر را برید یا به عبارت دیگر شتر را پی زد.

عَقْلُوْهُ: این مطلب در آیه ۷۵ از سوره «بقره» یعنی آنرا با عقل خود سنجیدند و خوبی و بدی آنرا درک کردند.

عَقُود: این لغت که در آیه اول سوره «مائده» با الف و لام عهد آمده اگر جمع عَقْد حساب شود یعنی گردن بندها

که مقصود دستوراتی است از الله که مسلمان به گردن گرفته است و اگر جمع عقد بگیریم یعنی معاهده بستن ها و قرارداد بستن ها که معنای هر دو یکی می باشد و میشود آنها پیمانها و قراردادهای میان الله و مسلمانان دانست یعنی پذیرش دستورات الله که در قرآن و سنت پیغمبر اسلام است. (به لغت سنت مکتوبه پیغمبر اسلام در آخر تفسیر من از قرآن مراجعه شود).

عقیم: این لغت که در چهار آیه قرآن از جمله آیه ۵۵ از سوره «حج» و آیه ۵۰ از سوره «شوری» آمده در آیه اول یعنی بدون سود و نتیجه خوب بلکه سخت و پرناراحتی و در آیه دوم یعنی زن و مرد نازا.

علا فی الارض: این مطلب که در آیه ۴ از سوره «قصص» آمده یعنی خود را بزرگتر و برتر گرفت و مردم را به خواسته های شخصی خود مجبور نمود.

علام الغیوب: این مطلب که در آیه ۱۱۶ از سوره «مائد» یعنی کاملاً دانا به آن پنهانها بسیار دانا به آن پنهانها.

علانیة: این در آیه ۳۱ از سوره «ابراهیم» یعنی آشکارا.

علق: این لغت که در آیه ۲ از سوره «علق» آمده چون نکره است باید آنها علقی ترجمه کرد و این علق با توجه به اینکه علق در لغت عرب معنایی دارد از قبیل دوست داشتن و علاقه داشتن و خون چون چسبندگی دارد و گلی که چسب داشته باشد و بدست آویزان شود و یا هر چیزی که به چیز دیگری آویزان و معلق گردد و یا زالو که می چسبد و آویزان میشود و با توجه به اینکه در سوره «طارق» بجای علق در جمله ای مشابه، ماء دافق آمده که حتماً مقصود خون جهنده از قلب می باشد باید در این آیه علق را خون جاری در بدن گرفت که در بدن مادر باعث تبدیل علقه به مضغه میشود و اینکه آنها خون بسته گرفته اند هیچ درست نیست و تصور اینکه منظور از علق اسپرماتوزوئید باشد که در نطفه مرد است و ماننرزالو است و به تخم زن می چسبد بعید به نظر میرسد و غیر از معنای گِل که هیچ با این آیه جور نیست و معنای دیگر علق نیز تصویری بعید میتواند باشد (به لفظ علقه و ماء دافق نیز رجوع شود).

علقة: این لغت که در پنج آیه از آیات قرآنی آمده مؤنث علقه است و آن عبارت است از مرحله دوم نطفه که معلق و آویزان و چسبنده به رحم مادر میشود و چون نطفه مؤنث است در حال چسبندگی به رحم بنام علقه خوانده شده و آن از زمانی است که نطفه مرد و نطفه زن با هم آمیزش پیدا میکنند و اسپرماتوزوئید که خلاصه نطفه مرد است به تخم زن که نطفه زن است مانند زالو می چسبد و نطفه ای دارای دو نطفه میشود که در اثر چسبیدن به رحم و نمو کردن تبدیل به عدمای نطفه های دو نطفه ای میگردد مانند توت فرنگی و به اینصورت که در آمد، بنام مضغه خوانده میشود یعنی مانند لقمه جویده شده دانه دانه است.

علماء: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۲۸ از سوره «فاطر» آمده جمع عالم است یعنی دانا و در آیه فوق یعنی

آن دانایان حقیقی که از دانش خود برای خودپسندی و فریب مردم استفاده نمی کنند و خواهی نخواهی در اثر علوم بدست آورده هرچه بیشتر به الله و آخرت ایمان میآورند و آنچه را میدانند خوب است عمل میکنند و اینانند که برای شنیدن هر سخن و نظری اجتماعی آماده هستند تا بهترینش را بپذیرند.

علیم: این لغت که در بسیاری از آیات قرآنی با الف و لام عهد آمده (العلیم) نام الله است یعنی آن دانای کامل و بسیار دانای جهانی که همه چیز را می داند و اگر بدون الف و لام عهد برای الله باشد یعنی دانائی که لنگه و مانند ندارد و بسیار مهم است و هرگاه در قرآن صفت علیم برای غیر الله استعمال شود یعنی دانای حقیقی و به چیزی که در آن آیه برای آن شخص معلوم شده (به لغت لعلم الله و لغت اجل مراجعه شود).

علیون: این لغت که در آیه ۱۹ از سوره «مطففین» آمده و بصورت علیین در آیه ۱۸ تکرار شده یعنی جاهای بسیار شریف و والا.

عم: این لغت که در اول سوره «نباء» آمده مخفف عن ما می باشد یعنی از چه چیز.

عم و عمارت: این دو لغت که در آیه ۵۰ از سوره «احزاب» آمده اولی یعنی عمو و دومی یعنی عمه‌ها که مفرد آن عمة است.

عماد: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۷ از سوره «فجر» آمده یعنی ساختمان عالی و بلند.

عمارة: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «توبه» یعنی آن تعمیر کردن و آباد کردن و آن روی قاعده‌ای عربی که مصدر به معنای فاعل ممکن است بیاید بجای عمار آمده یعنی تعمیر کنندگان و آباد کنندگان.

عُمُر: این لغت که در آیه ۴۴ از سوره «انبیاء» آمده یعنی عمر و طول سن.

عمران: این لغت در آیه ۳۳ از سوره «آل عمران» اسم پدر موسی است و در آیه ۳۵ از سوره «آل عمران» و آیه ۱۲ از سوره «تحریم» اسم پدر مریم مادر عیسا است.

عُمرة: این لغت در العُمرة توضیح داده شده مراجعه شود.

عموا: این لغت در آیه ۷۱ از سوره «مائده» یعنی نابینا شدند.

عمی: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «فصلت» با الف و لام عهد آمده یعنی آن کوری و نابینا بودن از درک حقیقت

عُمی: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «بقره» یعنی کوران و جمع اعمی می باشد.

عمیان: این لغت در آیه ۷۳ از سوره «فرقان» آمده یعنی کوران و این لغت نیز جمع اعمی می باشد.

عمیق: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «حج» یعنی دور و گود.

عنب: این لغت در آیه ۳۲ از سوره «کهف» یعنی انگور.

عنّت: این لغت که در آیه ۲۵ از سوره «نساء» با الف و لام عهد آمده یعنی آن مشقت و رنج ناشی از فشار شهوت.

عنّت الوجوه: این مطلب در آیه ۱۱۱ از سوره «طه» یعنی آن اشخاص ذلیل و خوار شدند و با در نظر گرفتن ذکر زمان در آیه یعنی حالت ذلت نشان خواهند داد (از لغت عنو می آید).

عنق: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «بنی اسرائیل» یعنی گردن.

عوان: این لغت که در آیه ۶۸ از سوره «بقره» آمده یعنی میانه سال.

عَوَج: این لغت در آیه اول سوره «کهف» آمده یعنی کجی.

عورة: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «احزاب» یعنی شکاف و خرابی در دیوار خانه که ممکن است از آن بیگانه به خانه درآید و جمع آن عورات است (درون خانه از آن شکاف برهنه است).

عورات: این لغت که جمع عورة است در آیه ۳۱ از سوره «نور» یعنی جاهائی از مرد یا زن که شرمگاه است و باید آنرا برای غیر همسر بهوشانند و آیه ۵۸ از سوره «نور» یعنی زمانهای برهنگی زن و مرد خانه برای یکدیگر که با هم شرمی ندارند.

عوقب: این لغت که در آیه ۶۰ از سوره «حج» آمده مجهول عاقب می باشد یعنی اذیت و آزار دید و عاقب یعنی اذیت و آزار کرد (برای مجازات کسی).

عهن: این لغت در آیه ۹ از سوره «معارج» یعنی آن پشم ذکر شده در آیه ۵ از سوره «قارعه» (در سوره قارعه پشم

عیسی: این اسم که در ۳۵ آیه از آیات قرآنی آمده اسم مسیح معروف و پیغمبر الله است که پسر مریم باکره است باکره‌ای که روی فرمان و معجزه الله بوسیله انرژی و روح مخصوصی که نزد او تمرکز یافت و بصورت انسانی به چشم او دیده شد (روح القدس یا جبرئیل) حامله گردید به این طریق که از این انسان مصنوعی روحی اشعای بیرون آمد و بسوی فرج مریم رفت و تخم مادینه مریم را در رحم مریم بارور کرد بدون آنکه از باکره بودن خارج گردد پس از اینکه عیسی از مریم متولد شد مریم از امکان نسبت بد دادن خود بسیار ناراحت شد که وحی الله او را دلداری داد و گفت وقتی تو را برای محاکمه می‌برند به قاضیان بگو هرچه میخواهید بهرسید از خود طفل بهرسید چون قاضیان یهودی او را که خود خادم کنیسه بود و نباید به غیر مشروع حامله شود برای محاکمه خواستند و از او درباره طفل پرسیدند مریم آنان را گفت از طفل بهرسید ناگهان معجزه آسا طفل به صدا درآمد و گفت مریم باکره بوده و من از قدرت الله بوجود آمدم و در آینده پیغمبر خواهم شد لذا بزرگان یهود از او و پسرش تجلیل کردند و عیسی تا ۳۰ سال که کاری به رفتار بد علمای یهود نداشت بعنوان یک شخص مقدس مورد احترام بود و نامزد مریم که یوسف نام داشت خوشحال بود که هم با مریم باکره پس از تولد عیسی زناشویی کند و هم با کمال ارادت از عیسی نگهداری نماید چون عیسی یک طفل غیرطبیعی بود از داشتن آلت فعال مردانگی بی بهره بود و لذا زن نگرفت و چون پس از تمام شدن سی سال از عمرش مأمور شد بعنوان یک پیغمبر مردم را به دین حقیقی موسی که تحریف شده بود تبلیغ کند مجبور بود از افکار و عقاید و اعمال و اخلاق پیشوایان مذهبی یهود بد گوئی نماید لذا علمای یهود به اهانت عیسی پرداختند و تهمت حرامزادگی به او زدند و انتشار دادند که عیسی میخواهد بر علیه قیصر روم روی جبهه طلبی خودش قیام نماید آنان روی مخالفت با نصایح عیسی عوام الناس را بر علیه عیسی و پیروانش برانگیزانند عیسی پس از سی سالگی مدت نزدیک به بیست سال به تبلیغات پیغمبری مشغول بود بصورتی بسیار آرام و جز قلیلی از مردم بسیار فهمیده و بی غرض به او نگرویدند و اقدامات علمای مذهبی دنیاخواه یهود باعث شد مأموران حاکم یهودیه عیسی را بگیرند پیشوایان یهود بر علیه عیسی مردم را به قیام واداشتند و از حاکم خواستند عیسی را صلیب کند حاکم که گناهی در عیسی نمی دید و از طرفی می دانست عیسی چه گذشته مقدسی دارد روی مأموریت سیاسی خود مجبور بود یهودیان را آرام نماید لذا سخت ناراحت بود که چه کند که هم قیصر روم و هم بزرگان و مردم یهود و هم الله را از خود راضی نماید برای رفع ناراحتی او خالق عالم بوسیله عیسی به او خبر داد که مرد دیگری را که سزاوار مرگ بود بصورت عیسی درآورد و او را بنام عیسی صلیب کند تا شورش بخوابد و خالق عالم عیسی را غیب خواهد کرد و همین نقشه عملی گردید برای اطلاع بیشتر به سوره‌های «آل عمران» آیه ۴۵ تا ۶۰ و «مائده» آیه ۱۱۰ تا ۱۱۷ و «مریم» آیه ۱۶ تا ۳۶ و سوره «صف» و انجیل متی و مرقس و لوقا و یوحنا و مخصوصاً به شماره ۵۷ از باب هشتم انجیل یوحنا که سن عیسی را نزدیک به پنجاه سال معرفی میکند و به لغت نصاری و لغت مسیح و لغت کهل مراجعه شود.

عیسه: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «الحاقه» یعنی زندگی کردن.

عَيْلَة: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «توبه» یعنی فقیر و کم چیز و کم درآمد شدن.

عَيْن: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «آل عمران» یعنی چشم و جمع آن اعین است و در آیه ۸۶ از سوره «کهف» یعنی چشمه که جمع آن عیون می باشد. (آیه ۱۲ از سوره قمر).

عَيْن: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «واقع» یعنی زیبا چشم که دارای چشمی درشت که سفید و سیاهی آن بطرز زیبایی است.

عَيْنَا: این لغت که در آیه ۱۵ از سوره «قاف» آمده یعنی ناتوان و عاجز در کاری بودیم.

غین

غابرین: این لغت در آیه ۸۳ از سوره «اعراف» یعنی باقیماندگان و درنگ کنندگان.

غار: این لغت که با الف و لام عهد آمده در آیه ۴۰ از سوره «توبه» اشاره به آن غار مخصوص است که بنام غار ثور در تاریخ اسلام معروف است یعنی غاری که در جبل ثور است و امروزه دارای دو دهانه غربی و شرقی است که دهانه غربی آن در زمان پیغمبر اسلام بوده و بقدری تنگ است که فقط یک نفر میتواند خود را در آن بکشد و به قسمت وسیع آن برساند و گویند دهانه شرقی آن را که گشادتر است بعداً حفر کردماند و این غار و کوه آن در حومه مکه بوده بسوی مدینه و پیغمبر اسلام همراه با بهترین یار وفادار مؤمنش ابوبکر برای هجرت به مدینه ابتدا برای رد گم کردن مخالفان به این غار بدستور الله رفتند و سه شب و دو روز در این غار ماندند و صبح روز سوم از آنجا بوسیله دو نفری که در اختیار ابوبکر بودند و قبلاً بوسیله ابوبکر دو شتر تهیه کرده بودند بسوی مدینه هجرت کردند یک شتر را پیغمبر اسلام و ابوبکر سوار شدند و شتر دوم را آن دو نفر.

غارمین: این لغت در آیه ۶۰ از سوره «توبه» یعنی کسانی که نمی توانند بدهکاری خود را بدهند و یا ورشکسته بدون تقصیرند که باید از زکات به آنان کمک شود.

غاسق: این لغت که در آیه ۳ از سوره «فلق» آمده یعنی شب بسیار تاریک.

غاشیه: این لغت که با الف و لام عهد در اول سوره «غاشیه» آمده یعنی آن زمان فروپوشنده جهنمیان که با توجه به آیه ۵۵ از سوره «عنکبوت» اشاره به زمان زندگی در جهنم است که جهنمیان را عذابهایی از اطراف خواهد پوشانید.

غافر: این لغت در آیه ۲ از سوره «مؤمن» یعنی آمرزنده و پوشنده گناه بواسطه توبه یا کار بهتر یا تلافی ای که گناهکار خواهد کرد به لغت عفو نیز مراجعه شود.

غاوون: این لغت که در آیه ۲۲۴ از سوره «شعراء» آمده (با الف و لام عهد) یعنی هم گمراه کنندگان سوءاستفاده‌چی و هم گمراه شدگانی که از گمراهی خوششان می آید که طبق آیه مزبور هر دو دسته طرفدار شاعران غیر مصلح اجتماعی هستند.

غایط: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۴۳ از سوره «نساء» و آیه ۶ از سوره «مائده» آمده یعنی مستراح و غایط در عربی به معنای داخل شوند و یا حفر کننده گودال هم هست و این لغت از مصدر غوط است (غاط - یغوط - غوط).

غبرة: این لغت که در آیه ۴۰ از سوره «عبس» آمده یعنی غبار گرفته و منظور گرفته و اندوهگین است که صورت او مانند صورت غبار گرفته نشان می‌دهد.

غشاء: این لغت در آیه ۵ از سوره «اعلی» یعنی خاشاکی که از کاه و برگ خشک بوجود آمده و سودی برای کسی ندارد.

غد: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «یوسف» یعنی فردا یا روزی که برای بعد قبلاً تعیین می‌شود.

غداة: این لغت که در آیه ۵۲ از سوره «انعام» یعنی صبح و بامداد.

غداء: این لغت که در آیه ۶۲ از سوره «کهف» آمده یعنی چاشت و غذای صبح.

غدق: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «جن» یعنی فراوان و بسیار.

غدوا: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «قلم» یعنی رفتند و یا در صبح رفتند.

غدوت: این لغت در آیه ۱۲۱ از سوره «آل عمران» یعنی تو در صبح رفتی و از کسالت دور شدی.

غراب: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «مائده» یعنی کلاغ (شاید کلاغ سیاه).

غرابیب: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «فاطر» جمع غریب است یعنی سیاهها.

گرام: این لغت در آیه ۶۵ از سوره «فرقان» یعنی عذابی که انسان خودش از روی میل مقدمات آنرا فراهم کرده و گردنگیرش شده و باید بدان دچار شود.

غر تکم: این مطلب در آیه ۳۵ از سوره «جاثیه» یعنی آن مؤنث (که زندگی دنیا باشد) شما را فریب داد و شما را به طمع انداخت.

غرف: این لغت که در آیه ۲۰ از سوره «زمر» آمده جمع غرفة است یعنی خانه‌هایی که در طبقه دوم از کف زمین قرار دارد و این آیه می‌رساند که در بهشت خانه‌هایی چند طبقه برای بهشتیان است جمع دیگر غرفة، غرفات است که در آیه ۳۷ از سوره «سباء» آمده.

غَرَقَ: این لغت در آیه ۲۴۹ از سوره «بقره» آمده جمع آن غِرَاف است یعنی مُشتی از آب.

غَرَقَ: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۹۰ از سوره «یونس» آمده یعنی آن غرق شدن فرعونیان در دریاچه تمساح که دریاچه‌ای بالای خلیج سوئز بوده.

غَرَقَا: این لغت که در آیه اول سوره «نازعات» آمده یعنی در حالی همچون حالت نوشیدن جرعمای شیر از ظرفی از شیر با فشاری ممتد از دهان (از لفظ غُرْقَة آمده یعنی جرعمای از شیر و سایر مایعات که با فشار دهان بالا میکشند).

غَزَلَهَا: این لغت که در آیه ۹۲ از سوره «نحل» آمده یعنی پشم و پنبه تابیده شدن آن زن.

غَزَى: این لغت در آیه ۱۵۶ از سوره «آل عمران» جمع غازی است یعنی به جنگ روندگان.

غَسَقَ: این لغت که در آیه ۲۵ از سوره «نبأ» آمده یعنی چیزی متعفن و به نظر می آید که آن چیزی باشد که در آیه ۳۶ از سوره «الحاقه» بنام غسلین بیان شده.

غَسَقَ اللَّيْلُ: این در آیه ۷۸ از سوره «بنی اسرائیل» یعنی تاریکی کامل شب به لغت طرفی النهار مراجعه شود.

غَسَلِينَ: این لغت که در آیه ۳۶ از سوره «الحاقه» است یعنی چیز متعفن که از شسته شدن پوست بدن سوخته و مکان دوزخیان بدست می آید و شاید چرک دوزخیان باشد که بوسیله عرق بدن دوزخیان شسته میشود و فرو میریزد و جمع میشود و برای دوزخیان حاضر میشود و آن همان صدید است که در آیه ۱۶ از سوره «ابراهیم» است (به لغت صدید نیز مراجعه شود).

غَشَاوَهُ: این لغت در آیه ۷ از سوره «بقره» یعنی پرده و پوشش.

غَشَى: این در آیه ۵۴ از سوره «نجم» یعنی پوشانید.

غَصَبَ: این لغت که در آیه ۷۹ از سوره «کهف» آمده یعنی گرفتن مال کسی با زور به ناحق.

غَصَّةٌ: این لغت که در آیه ۱۳ از سوره «مزل» آمده یعنی ناراحتی مخصوصاً ناراحتی از گیر کردن غذا در گلو.

غَطَاءٌ: این لغت که در آیه ۱۰۱ از سوره «کهف» آمده یعنی پرده معنوی پوشاننده چشم که صاحب آن حقیقت را

نمی تواند ببیند (غطاء یعنی پردمای که چیزی را بپوشاند).

غفرلی: این مطلب در آیه ۲۷ از سوره «یس» یعنی به نفع من گناه مرا ندیده گرفت و روپوش گذاشت و بخشید (به لغت عفو مراجعه شود).

غفور: این لغت که در ۹۱ آیه قرآن تکرار شده از جمله در آیه ۲ از سوره «مجادله» یعنی غافر (به لغت عفو و لغت غافر مراجعه شود).

غل: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «حشر» یعنی کینه و دشمنی موجود در دل و آلودگی و غرض.

غل: این لغت که فعل ماضی است در آیه ۱۶۱ از سوره «آل عمران» یعنی خیانت کرد و مصدر آن غُلُول است.

غل: این در آیه ۴۳ سوره «اعراف» یعنی کینه و دشمنی قلبی.

غلب: این در آیه ۳۰ از سوره «عبس» جمع اغلب است یعنی چیزی که محتویاتش بسیار است معنای دیگر اغلب اکثر است.

غُلَّت: این لغت که در آیه ۶۴ از سوره «مائده» آمده یعنی بسته شد و گردن بند را که به گردن انسان دستگیر شده یا حیوانات می بندند غُل میگویند که جمع آن اغلال است.

غلف: آن در آیه ۸۹ از سوره «بقره» جمع غلاف است یعنی غلافهائی و توصیف قلب به غلاف اشاره به قلبهائی است که حافظ و نگهدار عقایدی تقلیدیست و تفکر صحیح و اصلاحات فکری در آن راه ندارد.

غلاظ: این لغت که در آیه ۶ از سوره «تحریم» می باشد یعنی سخت گیران مفرد آن غلیظ است یعنی انسان سخت گیر و خشن و سخت.

غلظة: این لغت در آیه ۱۲۳ از سوره «توبه» یعنی سخت گیری و شدت عمل.

غلام: این لغت در اصل به معنای بنده و خادم و مطیع کامل کسی است و چون پسر انسان مخصوصاً تا زمان رشد باید مطیع پدرش باشد آنرا هم غلام میگویند و پسری را غلام میگویند که تازه پشت لبش سبز شده و میخواهد به رشد برسد بطور عموم نیز پسر را از زمان تولد تا زمان رشد غلام میگویند و در قرآن در ۱۱ آیه لفظ غلام بطور

مفرد آمده و در یک آیه بصورت تشبیه که غلامین باشد و این اختلاف معنا در لفظ غلام که گاه منظور از آن پسر است و گاهی بنده باعث شده که بنده الله را یهودیان و مسیحیان پسر الله بدانند و سوءاستفاده‌چیان مذهبی عیسی را که خود گفته من بنده الله هستم پسر الله معرفی کنند و راه شرک و بت پرستی را در مذهب نصاری پدید آورند همانطور که در فرقه‌هایی از اسلام، از اینکه تمام مخلوقات از خوب و بد نشانه و نمودار کننده قدرت الله هستند سوءاستفاده‌چیان مذهبی بعضی از افراد بشر را که می توانستند بنام آنان سوءاستفاده کنند مظهر اختصاصی الله معرفی کرده‌اند و مانند مسیحیان نسبت‌هایی خدائی به این اشخاص داده‌اند (برای تأیید آنچه گفته شد به انجیل متی باب پنج شماره ۱۹ و تمام باب هفتم و انجیل مرقس باب ۱۱ شماره ۲۵ و ۲۶ مراجعه شود).

غلب: این لغت در آیه ۳۰ از سوره «عبس» آمده صفت باغهاست یعنی جمع است و مفرد آن غلها است که مؤنث می باشد و مذکر آن اغلب است یعنی پر درختان.

غلبت الروم: این مطلب که در آیه اول سوره «روم» آمده یعنی رومیان شکست خوردند.

غلبهم: این مطلب در آیه اول سوره «روم یعنی غلبه و پیروزی مردم مقابل رومیان که منظور غلبه ایرانیان است.

غلغ: این لغت که در آیه ۱۵۵ از سوره «نساء» می باشد جمع اغلف است یا جمع غلاف و چون درباره قلب و مرکز توجه فکری انسان این لغت بکار رفته یعنی قلب آنان مانند شمشیر غلاف دار برای شنیدن سخنان هدایتی پیغمبران کار نمی کند و در بسته و پوشش دار است.

غلقت الابواب: این لغت که در آیه ۲۳ از سوره «یوسف» آمده یعنی آن زن آن درها را بست.

غلمان: این لغت جمع غلام است یعنی پسر بچه‌های مأمور پذیرائی (گارسون).

غلی: این لغت که در آیه ۴۶ از سوره «دخان» آمده یعنی جوشیدن چیزهایی مانند آب.

غلیظ القلب: این در آیه ۱۵۹ از سوره «آل عمران» یعنی سخت دل و بیرحم و تندخوی.

غمام: این لغت که در آیه ۲۵ از سوره «فرقان» با الف و لام عهد آمده یعنی ابر مخصوص که مشابه ابری است که در کوه سینا بصورت کوهی از ابر و آتش طبق آیه ۱۷۱ از سوره «اعراف» آنرا بنی اسرائیل دیدند بعد از آنکه از موسی تقاضای دیدن الله و شنیدن سخن مستقیم او را کردند ولی هم دیدن آن و هم شنیدن صدای الله خطرات سختی را داشت که فریاد برآوردند نمی خواهیم ببینیم و بشنویم (باب ۱۹ و ۲۰ از سفر خروج تورات) ولی در قیامت کبری مؤمنان حقیقی پیغمبران با کمال خوشحالی آن را می بینند و صدای الله را در آن می شنوند و بدکاران با

ناراحتی صدای الله را میشوند ولی چشم ایشان برای دیدن الله در آن ابر کور است باید دانست که منظور از دیدن الله دیدن اثر مهمی از الله است بطوری که یقین کنند آن خود الله است همانطور که موسی از دیدن بوته و درخت درخشان سخن گو فهمید که الله را دیده و الا تمام الله که در همه جاست قابل رؤیت در یکجا نیست.

غمة: این لغت که در آیه ۷۱ از سوره «یونس» آمده یعنی غم و اندوه و سختی.

غمرات: این لغت در آیه ۹۳ از سوره «انعام» یعنی شدت و سختیها و مفرد آن غمرة می باشد.

غمرة: این لغت که در ۳ آیه قرآن از جمله آیه ۱۱ از سوره «ذاریات» آمده یعنی گرداب و ناراحتی و واضطراب و تنگنا.

غنم: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «طه» یعنی گوسفند که شامل بز نیز می شود.

غنیمت: این لغت در آیه ۴۱ از سوره «انفال» یعنی در جنگ شما لشگریان اسلام چیزهائی از دشمن به غنیمت گرفتید و غنیمت عبارت است از درآمد بدون عوض و بیشتر برای درآمد جنگی از اموال دشمن گفته میشود و آیه مذکور درباره غنیمت از دشمنان اسلام در جنگ بدر است و براساس این آیه در هر جنگ دیگر چریکی که مخارج افراد آنها خود افراد میدهند نه حکومت چهار پنجم غنائم متعلق به جنگجویانست و اگر مخارج آنها حکومت بدهد غنیمتهای آن نیز مال حکومت و بیت المال است و این آیه بهیچوجه شامل درآمد کسی نمی شود و زکات و مالیات از درآمدهای کسب، قانون دیگری دارد که در حدود چهل یک در سال می باشد به لغت خُمس و الانفال و الزکات مراجعه شود.

غنی: این لغت در آیه ۶ از سوره «عنکبوت» چون قبل از عن آمده یعنی بی نیاز و غیر محتاج و بودن عن یعنی فراوان دار و ثروتمند.

غواش: این لغت در آیه ۴۱ از سوره «اعراف» یعنی پوششها و آن جمع غاشیه است.

غور: این لغت که در آیه ۳۰ از سوره «ملک» آمده یعنی در زمین فرو رونده.

غول: این لغت در آیه ۴۷ از سوره «صافات» یعنی ناراحتی.

غوی: این لغت در آیه ۱۲۱ از سوره «طه» یعنی منحرف شد و ضرر دید.

غوی: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «قصص» یعنی منحرف و مطیع هوس.

غی: این لغت در آیه ۵۹ از سوره «مریم» یعنی بدبختی و ضرر دیدن و منحرف شدن.

غیابة الجب: این لغت در آیه ۱۰ و ۱۵ از سوره «یوسف» یعنی قعر چاه عمیق که تاریک است.

غیب: به لغت الغیب و لغت کاهن مراجعه شود.

غیث: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «لقمان» آمده یعنی باران.

غیض: این لغت در آیه ۴۴ از سوره «هود» یعنی کم شد و فروکش کرد.

ف

فائزون: این لغت در آیه ۲۰ سوره «توبه» با الف و لام عهد یعنی آن رستگاران حقیقی و رَسندگان به کامیابی آخرت.

فاؤا: این در آیه ۲۲۶ از سوره «بقره» یعنی بازگشتند، توبه نمودند.

فاتکم: این لغت در آیه ۱۵۳ از سوره «آل عمران» یعنی گذشت از شما و بر شما (حوادثی که گذشت).

فاتنین: این لغت که در آیه ۱۶۲ از سوره «صافات» آمده یعنی فتنه ایجاد کنندگان و به اختلاف و آشوب و نزاع کشانندگان.

فاجر: این لغت که در آیه ۲۷ از سوره «نوح» آمده یعنی منحرف از حق.

فاحشة: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۱۹ از سوره «نور» آمده یعنی آن کار زشت که عبارت بود از تهمت به آن مؤمنان پاکی که در سوره «نور» آمده و علت مؤنث بودن لفظ فاحشة جمع بودن آن سخنان تهمت آمیز است و معنای این لفظ غیر از معنای لفظ فاحشه در آیه ۱۵ و ۱۹ از سوره «نساء» است زیرا معنای این لفظ که با الف و لام عهد است آن عمل قبیح و زشت موسوم به زنا می باشد و غیر از این دو معنا، معنای سوم فاحشه آن است که در آیه ۲۸ از سوره «اعراف» آمده که به معنای هر کار زشت و بد است که جمع آن فواحش و فحشاء می باشد و گاه معنای این لفظ سوم و جمع آن به تمام گناهان کبیره و یا لواط هم گفته میشود.

فار: این لغت که در آیه ۴۰ از سوره «هود» آمده یعنی آبی در چیزی جوشید و از اطرافش ریخت و در آیه مذکور از تنوری که برای پختن نان بود آب جوشید و بالا آمد و به خارج تنور ریخت و این علامتی بود که قبلاً الله برای نوح تعیین کرده بود که هر زمان دیدی در آن تنور که در دسترس داری آب جوشید بدان که باید با کسان مؤمن در کشتی سوار شوی زیرا آب همه جا را خواهد گرفت تا جز مؤمنان همه را در خود غرق کند.

فارض: این لغت در آیه ۶۸ از سوره «بقره» یعنی پیر.

فارغ: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «قصص» یعنی مضطرب و پریشان و این به معنای خالی از کار و دست کشیده از کار و به معنای تصمیم گیرنده و قصد کننده و چیزهای دیگری هم هست که در قرآن استعمال نشده.

فارقا: این لغت در آیه ۴ از سوره «مرسلات» یعنی جدا کنندگان مؤنث که صفت است برای المرسلات (به لغت

فارھین: این لغت در آیه ۱۴۹ از سوره «شعراء» آمده یعنی خوشحالان.

فاز: این لغت که در آیه ۷۱ از سوره «احزاب» آمده یعنی موفق شد، کامیاب شد، رستگار شد.

فاسق: این لغت که در آیه ۶ از سوره «حجرات» آمده یعنی از حق تجاوز کننده و منحرف و چون فاسق درجاتی دارد در این آیه درباره مؤمنی می باشد که اهمال کار بوده و از شرایط ایمان کامل بر کنار است و سطحی بین می باشد و اعتماد سایر مؤمنان به او باعث پیش آمدهائی سوء میشود و لذا این آیه دلیل بر آن نیست که سخن کسی را که ما عادل و غیر فاسق تصور می کنیم تحقیق نکرده بپذیریم بلکه این آیه با توجه به شان نزول آن دلیل بر آن است که سخن هرکس را که می شنویم اگر پذیرفتن آن امکان خطری در آنست باید حتماً درباره اش تحقیق کرد و تحقیق نکرده نپذیرفت (به لغت تفسقون مراجعه شود).

فاصلین: این لغت در آیه ۵۷ از سوره «انعام» یعنی جدا کنندگان.

فاطر: این لغت که در آیه اول سوره «فاطر» می باشد یعنی پدید آورنده و یا جدا کننده. به لغت خالق نیز مراجعه شود.

فاقره: این لغت که در آیه ۲۵ از سوره «قیامت» آمده یعنی کمر شکن (عذاب کمر شکن).

فاقم: این لغت در آیه ۶۹ از سوره «بقره» یعنی زرد پررنگ.

فاکھه: این لغت در آیه ۵۷ از سوره «یس» یعنی میوه و جمع آن فواکه است.

فاکھین: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «طور» جمع فاکه است یعنی شاد و خندان.

فالق: این لغت یعنی شکافنده چیزی و بیرون آورنده چیزی از آن شکاف و در آیه ۹۵ از سوره «انعام» شکافنده تخم و هسته و بیرون آورنده جوانه از میان آن است و در آیه ۹۶ شکافنده تاریکی شب و بیرون آورنده روشنی صبح از میان تاریکی شب مقصود است.

فان: این لغت که در آیه ۲۶ از سوره «الرحمن» آمده یعنی فنا شونده.

فَتْة: این لغت در آیه ۱۶ سوره «انفال» یعنی گروه.

فَاه: این لغت که در آیه ۱۴ از سوره «رعد» آمده یعنی دهان او و در اصل فَاهُ بوده و فوه و فاه یعنی دهان.

فَناها: این در آیه ۳۰ از سوره «یوسف» یعنی نوکر جوان آن زن فتنی در آیه ۶۰ سوره «انبیاء» یعنی مردی جوان.

فَتیات: این در آیه ۲۵ سوره «نساء» یعنی کلفتها و کنیزان.

فَتیان: این در آیه ۶۲ سوره «یوسف» یعنی دو جوانمرد.

فَتَح: این لغت که در آیات بسیاری از قرآن مشتقات آن آمده یعنی باز کردن و گشودن چیزی و پیروزی را هم فتح میگویند.

فَترَة: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «مائده» آمده یعنی ضعف و شکست و عدم فعالیت و سکون میان فعالیت دو پیغمبر یا به عبارت دیگر زمان نبودن پیغمبر که تبلیغات اصلی دینی رو به ضعف میرود.

فَتَنّاها: این مطلب در آیه ۳۰ از سوره «انبیاء» یعنی آن دو را از هم جدا کردیم و مقصود آن دو زمین و آسمان اولیه ماست که وقتی از خورشید جدا شدند یک واحد دودی بودند که بعداً تبدیل به هفت واحد دودی شدند که هر واحد دودی را قانون الله به دو واحد زمین و آسمان تبدیل نمود (در اثر حرکت وضعی) بطوری که جرم متراکم هر یک از آن هفت واحد در وسط، زمینی گردد و هوا و بخار آب هر یک در اطراف هر جرم متراکم، آسمان یا اتمسفر آنها تشکیل دهد.

فَتنَة: این در آیه ۱۰۲ سوره «بقره» یعنی آزمایش خطردار و در آیه ۹۱ سوره «نساء» یعنی آشوب و آشوب برپا کردن.

فَئیل: این لغت در آیه ۷۱ از سوره «بنی اسرائیل» یعنی نخ باریکی که در شکاف هسته خرماست.

فَجّاج: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «انبیاء» جمع فَجّ است که در آیه ۲۷ از سوره «حج» آمده و فَجّ یعنی مسیر وسیعی که در مکانهای کوهستانی از میان دو کوه در وادی و کنار رودخانهها میگذرد و معمولاً جاده و محل رفت و آمد مردم است از شهری به شهری و لذا در آیه سوره «انبیاء» این لغت بصورت توضیح با سبیل که به معنای راه و جاده است استعمال شده.

فُجَار: این لغت که در آیه ۲۸ از سوره «صاد» با الف و لام عهد آمده جمع فاجر است یعنی آن متجاوزان از راه حق و فسادخواهان و گناه خواهان که خلاف راه تقوا عمل میکنند.

فَجَرَت: این لغت در آیه ۳ از سوره «انفطار» آمده درباره آب دریاهاست یعنی جوشیده شد و با امواج به بالا آمد و راه به خشکی باز کرد و در خشکی روان شد و معنایش مشابه معنای سَجَرَت است (به لغت سَجَرَت مراجعه شود).

فَجَرَة: این لغت در آیه ۴۲ از سوره «عبس» که با الف و لام عهد آمده جمع فاجر است مانند لغت فجار یعنی آن کسانی که علاقه ایشان به گناهان دینی است.

فَجَر: این لغت که با الف و لام عهد در آیه اول سوره «فجر» و پنج آیه دیگر آمده یعنی سفیده اول صبح که از درون سیاهی شب سر میزند.

فَجَرْنَا: این لغت در آیه ۳۲ از سوره «کهف» که درباره نهر آب است یعنی آنرا بصورت چشمه‌ای پدید آوردیم و روان کردیم.

فَجْوَة: این لغت که در آیه ۱۷ از سوره «کهف» آمده یعنی جائی وسیع از خانه و در آیه مزبور مقصود محوطه قابل خوابیدن هفت نفر در غار است.

فُجُور: این لغت در آیه ۸ از سوره «شمس» یعنی گناهکاری و گناه زیاد کردن.

فَحْشَاء: این لغت در آیه ۹۰ از سوره «نحل» یعنی کارهای قبیح و زشت و آن جمع فاحشه می باشد و جمع دیگر فاحشه فواحش است.

فَخَارَ: این لغت که در آیه ۱۴ از سوره «الرحمن» آمده یعنی گل پخته یا سفال و کوزه که پوک بوده و در اثر پوکی چون بدان ضربه‌ای وارد آید صدا میدهد و مطلب این آیه برای این است که توجه دهد بدن انسان اگر آتش گرفته شود مواد خاکی آن سوراخ سوراخ همچون کوزه میشود و حرکت های بدن انسان و صداهاى آن بوسیله همین خاک و آب آن است.

فَخُور: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «هود» و جاهای دیگر قرآن یعنی زیاد به خود بالنده.

فَدَاء: این لغت که در آیه ۴ از سوره «محمد» آمده یعنی بجای اسیر مال یا شخص دیگری را گرفتن و آن اسیر را رها کردن.

فدیه: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «حدید» و جاهای دیگر قرآن یعنی مال و چیز دیگری که به جای کار واجبی که نکرده ایم با گناهی که کرده ایم یا اسیری که نزد کسی داریم می‌دهیم.

فرات: این لغت در آیه ۵۳ از سوره «فرقان» یعنی مفید و خوش طعم (به لغت عذب مراجعه شود).

فرادی: این لغت در آیه ۹۴ از سوره «انعام» یعنی تک تک و مفرد آن که تک و تنها باشد می‌شود فرد

فَراش: این لغت در آیه ۴ از سوره «قارعه» یعنی پروانه ها و مفرد آن فراشه است.

فراش: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «بقره» یعنی تشک و آنچه پهن کنند و روی آن بخوابند و به معنای پهن کردن هر چیز جمع شده هم آمده و در آیه بالا زمین به فرش پهن شده یا تشک پهن شده تشبیه شده از لحاظ اینکه بشر در جاهای پهن و غیر کوه آن زندگی میکند و از لحاظ اینکه در اثر حرکت وضعی دو قطب آن فرو رفته و اطرافش پهن شده است تا انسانها بتوانند در روی آن زندگی کنند.

فرث: این لغت در آیه ۶۶ از سوره «نحل» یعنی محتویات شکمبه حیوانات شیرده.

فرجت: این لغت در آیه ۹ از سوره «مرسلات» یعنی شکاف دار شد.

فرجها: این لغت در آیه ۹۱ از سوره «انبیاء» یعنی شکاف مخصوص آن زن که آلت تناسلی او باشد.

فروج: این لغت که در آیه ۳۰ از سوره «نور» هم برای مرد و هم برای زن آمده جمع فرج است و فرج یعنی عوره مرد و زن.

فرح المخلفون: این مطلب که در آیه ۸۱ از سوره «توبه» آمده یعنی خوشحال شدند (فرح یعنی خوشحال شد ولی چون فاعل آن جمع است یعنی خوشحال شدند) به لغت مخلفون نیز مراجعه شود.

فرحین: این در آیه ۷۶ سوره «قصص» جمع فرح است که در آیه ۱۰ سوره «هود» آمده یعنی نابجا خوشحال و کسی که قدر نعمت را نمی‌داند و روی خود بزرگ جلوه دادن آنرا از دست می‌دهد و در آیه ۱۷۰ از سوره «آل عمران» جمع فارح است یعنی خوشحال کننده و خوشحال.

فردوس: این لغت که در آیه ۱۰۷ از سوره «کهف» و آیه ۱۱ از سوره «مومنون» آمده در لغت عرب هم به باغ

میگویند و هم به بستان و هم به زمین وسیع پر سبز و خرم و هم مکان پر نعمت و در قرآن چون با الف و لام عهد آمده یعنی آن بهشت موعود زمین آخرت که دارای تمام صفات فوق است و این اسم برای بهشت هم در عبری و هم در عبری و هم در زبان یونانی و هم در زبان اوستائی و هم سانسکریت بصورت های نزدیک به هم استعمال شده و معلوم میشود موضوع اصلی مورد تبلیغ تمام مذاهب حقه جهان بوده است که از یکدیگر نگرفتانند بلکه مستقیماً از وحی الله گرفتارند.

فرض: این لغت در آیه ۸۵ از سوره «قصص» و آیه ۳۸ از سوره «احزاب» و آیه ۱۹۷ از سوره «بقره» بصورت فعل ماضی یعنی بر خود یا بر دیگری مقرر کرد و واجب کرد (به لغت فریضة مراجعه شود).

فرط: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «کهف» یعنی زیاده روی و اسراف و ظلم و سرکشی.

فرطنا: این لغت که در آیه ۳۱ از سوره «انعام» آمده یعنی فروگذار کردیم و کم آوردیم.

فرع: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «ابراهیم» یعنی شاخ و برگ درخت که اصل آن ریشه و تنه درخت است.

فرعون: این اسم که در قرآن ۷۴ بار آمده به فرعون زمان موسی گفته شده و در غیر قرآن به هر یک از پادشاهان مصر قدیم فرعون میگفتند و آن از دو اسم فیه و رع درست شده و به زبان مصری یعنی پسر خورشید. طبق تحقیق دقیق که من کردم و بطور مفصل و مستدل در کتاب داستان سه پیغمبر (ابراهیم و یوسف و موسی) نوشته ام این فرعون نه رامسس دوم بوده و نه پسرش منفتاح و نه توتموزیس سوم و یا آمنوفیس چهارم یا آمنوفیس سوم زیرا پایتخت این پنج فرعون و شرح حالشان به مکان و زمان وجود بنی اسرائیل و خروجشان از مصر نمی خورد و از طرف دیگر شرح حال و زمان و مکان آآکن رع آخرین فرعون از سلسله هیکسها از هر جهت با آنچه در تورات و قرآن درباره فرعون موسی ذکر شده کاملاً جور است (این فرعون که از سلسله فرعونهای غاصب و خارجی بوده به نام آپوفیس یا آپویی نیز خوانده شده بوده و پایتختش شهر منفیس بوده که برطبق آیه ۵۱ از سوره «زخرف» این پایتخت جایی بوده که مرکز و ریشه انشعابات رود نیل به طرف دریای مدیترانه در دربار پادشاهی آن بوده و این نکته چیزی است که فقط در قرآن گوشزد شده نه در تورات که مورد توجه علمای مسیحی و یهودی بوده و چون این فرعونهای غاصب یعنی هیکسها مورد نفرت ملیون مصری و همچنین مورد نفرت الله بودمانند در تورات و قرآن نام اصلی و اختصاصی ایشان نیامده و به اسم عمومی فرعون اکتفا شده بخصوص که مصریان نیز روی دشمنی و بی علاقگی به این غاصبان تاریخ اینان را هم درست ضبط نکردمانند.

اینکه میگویند فرعون چون خود را مقابل موسی بزرگترین خدایان می دانست خالق عالم را قبول نداشت نیز یک اشتباه و روی سطحی بینی است که ندانستمانند خدا به معنای خالق نیست بلکه به معنای صاحب اختیار است زیرا اولاً تمام بت پرستان جهان معتقد به یک خالق بودمانند و فرعون نیز خود را خالق جهان نمی دانست بلکه خود را رب بزرگتر مردم میدانست ثانیاً الاله و رب هم معنای همنند و الاله و آلهه به ترتیب به معنای خدا و خدایان است یعنی

صاحب اختیار و صاحب اختیاران و فرعون زمان موسی که گفته است آن ربکم الاعلی منظورش بزرگترین صاحب اختیار برای مردم در حکومت بوده چنانکه در سوره «یوسف» در آیه ۴۲ از فرعون زمان یوسف از زبان یوسف رب خوانده شده یعنی رئیس و صاحب اختیار در حکومت و در آیه ۲۹ از سوره «شعراء» هم فرعون به عنوان صاحب اختیاری در حکومت خود را بجای رب الاله و خدا دانسته آنهم نه در مقابل خالق عالم بلکه در مقابل الاله و صاحب اختیار حکومتی دیگری که فرعون موسی تصور میکرد موسی در پنهان از طرف او آمده یعنی از طرف فرعون حکومت ملی مصر که در جنوب مصر حکومت میکرد و این فرعون غاصب او را با زور زیر دست خود کرده بود و همیشه مواظب شورش او بود و لذا وقتی موسی گفت من دلیل دارم که از جانب خالق عالم مأمورم او گفت دلیل خود را بیاور و در تأیید این مطلب است که در آیه ۱۲۴ از سوره «اعراف» آمده که درباریان فرعون علاوه بر آنکه از نظر حکومتی فرعون را الاله و خدای خود میدانستند از لحاظ تشریفات مذهبی فرعون را تابع خدایان مردم یعنی بتها معرفی میکردند و فرعون هم آن بتها را خدایان خود میدانست خدایانی که اسماً برای فریب مردم خدایان بودند و فرعون بنام آنان می توانست بر مردم حکومت کند.

فرغت: این لغت در آیه ۷ از سوره «انشراح» یعنی فارغ شدی از کاری یا کاری را تمام کردی.

فراق: این لغت در آیه ۷۸ از سوره «کهف» یعنی جدائی.

فرقان: این لغت که به معنای جدا کننده است در آیه ۴ از سوره «آل عمران» با الف و لام عهد یعنی آن جدا کننده حق از باطل که قرآن باشد و در آیه ۵۳ از سوره «بقره» یعنی آن جدا کننده حق از باطل که تورات باشد (با الف و لام عهد) و در آیه ۴۱ از سوره «انفال» یعنی آن روز جدا کننده لشکر کافران مکه از لشکر مسلمانان حقیقی که در آن پیروزی مؤمنان بر غلبه کافران در جنگ بدر کاملاً معلوم گردید.

فرقة: این لغت در آیه ۱۲۲ از سوره «توبه» یعنی گروه و دستهای جدا شده از گروه اصلی مردم.

فرقتا: این لغت در آیه ۵۰ از سوره «بقره» یعنی چیزی را جدا کردیم و شکاف دادیم تا از هم جدا شدند.

فرقوا: این لغت در آیه ۱۵۹ از سوره «انعام» و ۳۲ از سوره «روم» یعنی جدا جدا و فرقه فرقه کردند (درباره شعبه شعبه کردن دین است که شعبه طرفدار پیغمبر و متن دین حق شعبه و فرقه حق است و شعبه و فرقه شخصی غیر پیغمبر (یا شیعه غیر پیغمبر) باطل می باشد (به لغت شیعه مراجعه شود).

فری: این در آیه ۲۷ سوره «مریم» یعنی عجیب و ساختگی.

فريضة: این لغت که در شش آیه از سوره های «بقره و نساء و توبه» آمده یعنی قرار دادی واجب و لازم الاجراء.

فَزَع: این لغت در آیه ۲۳ از سوره «سباء» آمده یعنی ترس از دل ایشان برده شد.

فَزَع: این لغت در آیه ۸۹ از سوره «نمل» آمده یعنی از خواب بیدار شد و معنای دیگر فزع یعنی ترسید.

فَزَع: این لغت در آیه ۱۰۳ از سوره «انبیاء» با الف و لام عهد یعنی آن ترس توأم با التماس اشاره به التماس دوزخیان برای رفع عذاب است.

فَسَق: این لغت که در ۳ آیه از آیات قرآنی از آن جمله آیه ۱۴۵ از سوره «انعام» آمده یعنی تجاوز کردن از راه عاقلانه و تبعیت از تصورات باطل به لغت فاسق مراجعه شود.

فَسُوق: این لغت که در چهار آیه قرآن از آن جمله آیه ۷ از سوره «حجرات» آمده هم معنای فسق است و آن تجاوز کردن از راه حق و عاقلانه می باشد و در فاصلی بین کفر و ایمان قرار گرفته. هر فاسقی کافر و عصیانگر نیست ولی هر کافر و عصیانگری فاسق هم هست.

فَشَلْتُمْ: این لغت در آیه ۱۵۲ از سوره «آل عمران» یعنی سست شدید، ضعیف شدید.

فَصَالًا: این لغت در آیه ۲۳۳ از سوره «بقره» یعنی از شیر گرفتنی (نسبت به بچه شیرخواره).

فَصَّل: این لغت که در آیه ۱۱۹ از سوره «انعام» با لفظ قد آمده یعنی در آینده نزدیک شرح و تفصیل خواهد داد.

فَصَّل: این لغت یعنی جدا کردن و جدائی (آیه ۲۱ از سوره صافات) قول فصل که در آیه ۱۳ از سوره «طارق» آمده یعنی سخن حقی که جدا کننده حق از باطل است.

فَصَّل: این لغت در آیه ۲۴۹ از سوره «بقره» آمده یعنی خارج شد (مصدر آن فصول است) و در جاهای دیگر به معنای جدا شد و جدا کرد هم آمده است (مصدر آن فصل است).

فَصِيلَة: این در آیه ۱۳ سوره «معارج» یعنی فامیل بسیار نزدیک.

فَضَة: این لغت در آیه ۳۳ از سوره «زخرف» یعنی نقره.

فَضَل: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «نساء» یعنی فضیلت و برتری داد.

فضل: این لغت در آیاتی مانند آیه ۳ از سوره «هود» یعنی برتری و فضیلت.

فطر: این لغت در آیه ۷۹ از سوره «انعام» یعنی پدید آورد و آفرید.

فطرة: این لغت در آیه ۳۰ از سوره «روم» یعنی صفت طبیعی انسان، روش طبیعی نهاده شده از جانب الله.

فطور: در آیه ۳ سوره «ملک» جمع فطر است یعنی شکافها.

فظاً: این لغت در آیه ۱۵۹ از سوره «آل عمران» یعنی تندخو و خشنی.

فقر: این لغت در آیه ۲۶۸ از سوره «بقره» یعنی نیازمندی و احتیاج مادی و درویشی و کم داری و تنگ دستی و طبق این آیه کار شیطنت کاران و فریب کاران این است که وعده‌هایی می‌دهند که به ظاهر زیبا و فریب دهنده نادانان است تا روی طمع به کوششهایی دست زنند که نتجماش به نفع فریبکاران و فقیر و بیچارگی فریب خوردگان باشد و حال آنکه وعده‌های الله و دین الله هرگز تبلیغ به درویشی و فقر نیست بلکه تربیت فکری برای فعالیت بودن و نفع مشروع بیشتر بردن و از احتیاج بیرون آمدن است و آیه بالا میگوید که فقیر و محتاج بودن باعث فحشاء و کارهای بد میشود چنانکه درویشان و طرفداران تصوف در دنیا ارزش اجتماعی ندارند و بلکه ظاهر و باطنشان دو تا است و آلوده به لالاییگری و بیکاری و تنبلی و گدائی و انواع فسادهای اخلاقی هستند و تعجب است که بعضی‌ها برای تبلیغ مردم به فقر از یک روایت دروغ که به حضرت عیسی در انجیل متا بسته شده استفاده کرده‌اند که در آن نوشته شده گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر از دخول شخص دولتمند است در ملکوت خدا و بهشت (شماره ۲۴ از فصل ۱۹ انجیل متی) و به نظر می‌آید این سخن غلط از روایات غلطی اقتباس شده که در مذاهب انحرافی بودائیانه بوده است که ریشه مذاهب انحرافی تصوف در یهود و مسیحی و اسلام است و طبق آیه ۴۰ از سوره «اعراف» این جمله غلط و انحرافی در انجیل متی تحریفی است از جمله‌ای که در انجیل حقیقی بوده:

«کسانی که انکار راهنماییهای متن پیامهای الله را میکنند و از آن سرپیچی می‌نمایند برای ایشان درهای آسمان آخرت باز نمی‌شود (یعنی آزادی برای گردش در آسمان آخرت ندارند و در زمین آخرت در روپوشی از آتش و دود گرفتارند) و داخل بهشت نمی‌شوند تا وقتی که شتری بزرگ بتواند در سوراخ سوزن داخل شود. (یعنی هرگز از دوزخ به بهشت نخواهد رفت)».

فریبکاری صوفیان اسلامی این است که از آیه ۱۵ از سوره «فاطر» و آیه ۳۸ از سوره «محمد» که در آن دو آیه به مردم ثروتمند منکر قیامت گفته شده شما همه فقیر و محتاج به الله هستید سوءاستفاده کرده‌اند و خود را که بنام درویش و فقیر میخوانند فقیر و محتاج بسوی الله و نیازمند به کمالات معنوی و وصول به مقام الوهیت خیالی خودشان که از خیالبافی و جهل سرچشمه گرفته بنام عرفان معرفی میکنند و به این طریق چیزی درست کرده‌اند که هر منکر قیامت و دین حق را زیر چتر تصوف و انسانیت دروغین بکشند و ستمکاران و استعمارگران را تقویت نمایند.

فک: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «بلد» یعنی آزاد کردن (آزاد کردن اسیر یا هر گرفتار بی تقصیری).

فکھین: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «مطففین» مفرد آن فکه است یعنی خندان و شاد و از خود راضی و کسی که از نتایج کارهای بد خود با تعجب خوشحالی نشان می‌دهد.

فلق: به لغت الفلق و فالق مراجعه شود.

فلک: این لغت در ۲۳ آیه قرآن آمده در آیه ۱۴ از سوره «نحل» با الف و لام جنس آمده یعنی کشتی و در آیه ۲۷ از سوره «مؤمنون» با الف و لام عهد آمده یعنی آن کشتی معهود (کشتی نوح).

فلک: این لغت در آیه ۴۰ از سوره «یس» و آیه ۳۳ از سوره «انبیاء» آمده یعنی دایره و مدار مخصوصی و در آیه اشاره به محل گردش چیز مورد نظر یعنی خورشید و ماه است و حرکت خورشید در مدار مخصوصی به خودش امروزه بوسیله علمای نجومی کشف شده.

فواق: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «صاد» یعنی کمترین مهلت به اندازه فاصله کمی که میان گرفتن پستان حیوانات شیر دهنده با دست برای شیر دوشیدن و رها کردن پستان و دوباره گرفتن پستان برای شیر دوشیدن است.

فواکه: به لغت فاکهه مراجعه شود (آیه ۱۹ از سوره مؤمنون).

فوت: این لغت در آیه ۵۱ از سوره «سباء» با علامت نفی یعنی گذشت کردن و مهلت دادن و تجاوز کردن از تصمیمی که گرفته شده است.

فوج: این لغت در آیه ۵۹ از سوره «صاد» یعنی گروه و جماعت.

فور: در آیه ۱۲۵ از سوره «آل عمران» یعنی فوراً و زود و بلادرنگ.

فوم: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «بقره» یعنی سیر که شبیه پیاز است و مطالب این آیه و سیر آن در باب یازده از سفر اعداد شماره ۵ می باشد.

فؤاد: این لغت که در آیه ۱۱ از سوره «نجم» آمده یعنی قلب یا توجه روحی یا مرکز فعاله روح که دارای چشم و گوش روحی می باشد و بعضی اشخاص در حالت بیهود شدن از اعمال بدنی ممکن است از طریق آن اطلاعاتی از تماس با روح دیگران بدست آورند مانند کسی که ناگهان حس می کند آشنایش می آید و پس از چند لحظه می

بیند او آمد و وحی بر پیغمبران از جانب الله وحی بر چشم و گوش فوادی پیغمبران بوده بدون اختیار پیغمبران و از طریق جن و یا ارواح نیز این ارتباط روحی برای بعضی ها پیش می آید که از نتیجه آن میتوان فهمید که وحی از الله است یا از شیطان یا ارواح مردگان یا درک روحی خود انسان.

فهمناها سلیمان: این مطلب در آیه ۷۹ از سوره «انبیاء» یعنی آن موضوع را به سلیمان فهماندیم، شناساندیم به درکش آوردیم.

فیل: به لغت اصحاب الفیل مراجعه شود .

قاف

ق: این لفظ در اول سوره «قاف» است از متشابهات قرآن است برای توضیح بیشتر به لغت متشابه مراجعه شود.

قاب: این لغت در آیه ۹ از سوره «نجم» یعنی اندازه و مقدار.

قابل: این لغت در آیه ۳ از سوره «مؤمن» یعنی قبول کننده.

قاتلوا: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «حدید» یعنی جنگ کردند.

قارعه: به لغت القارعه مراجعه شود.

قارون: این لغت که در چهار آیه قرآن از جمله آیه ۷۶ و ۷۹ از سوره «قصص» آمده با توجه به آیه ۲۴ از سوره «مؤمن» هیچ ربطی به قورح ندارد که داستانش در باب ۱۶ از سفر اعداد (کتاب چهارم تورات) است. برخی از مفسران این دو را بهم یکی گرفته‌اند قارون برطبق متن قرآن یکی از وزیران فرعون بود و فرعون او را که از رؤسای بنی اسرائیل بود از درباریان خود کرد تا بتواند بوسیله او نگذارد بنی اسرائیل بر علیه او شورش نماید و خود را از اذیت های مصریان نجات دهند و قارون که بواسطه چاپلوسی در دربار فرعون ثروت بسیاری اندوخته بود در مصر قبل از اینکه فرعون غرق شود با خانه و ثروت بسیار خود به زمین فرو رفت و نابود شد.

قاسطون: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «جن» از مصدر قَسط یعنی سرکشی کنندگان نسبت به قوانین صحیح و حق و مفرد آن قاسط می باشد و قاسط در جاهائی که به معنای عادل است از مصدر قِسط می باشد.

قاسمهما: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «اعراف» یعنی قسم و سوگند خورد برای آن دو.

قاسية: این لغت که مؤنث قاسی می باشد در آیه ۲۲ از سوره «زمر» یعنی سخت و غیر قابل نفوذ.

قاصد: این لغت در آیه ۴۲ از سوره «توبه» یعنی آسان.

قاصرات الطرف: این مطلب در آیه ۵۶ از سوره «الرحمن» یعنی خودنگهداران چشم و منظور زنانی هستند که به نامحرم به خیره نگاه نمی کنند و چشمان خود را فرو می افکنند.

قاصف: این لغت در آیه ۶۹ از سوره «بنی اسرائیل» (اسراء) یعنی شدید و شکننده و مقصود تندباد در دریاست که کشتی را می شکند.

قاضی: این لغت که مخفف قاضی می باشد در آیه ۷۲ از سوره «طه» یعنی فرمان دهنده و حکم کننده و قضاوت کننده.

قاضیه: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «الحاقه» مؤنث قاضی می باشد که معنای آن در بالا ذکر شد و در آیه مذکور زندگی دنیا در روی زمین که مؤنث است قاضی معرفی شده به اینصورت که انسان دوزخی خواهد گفت کاش زندگی دنیائی من قاضی من بود به اینصورت که هر کار بدی که می کردم در دنیا مجازات می شدم و به زندگی آخرت محول نمی شدم قاضیه در این آیه به معنای تمام کننده کار بشر نیز آمده و مقصود این است که کار بشر در دنیا تمام میشد و به زندگی آخرت نمی رسید.

قاطعه: این لغت در آیه ۳۲ از سوره «نمل» یعنی زن تصمیم قطعی گیرنده.

قاع: این لغت در آیه ۱۰۶ از سوره «طاه» یعنی دشت و بیابان وسیعی که از میان آن کوه و تپه‌ای بیرون زده جلوه می کند و قاعاً و صفصفاً یعنی دشت و بیابان وسیعی که کوه و تپه آن صاف شده باشد و از بین رفته باشد و این علامت وضع کوهها و سطح زمین آخرت در آخرت و اول قیامت دوم است.

قاعد: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «یونس» یعنی نشسته و جمع آن قاعدین و قاعدون است (بازنشسته گان).

قالین: این لغت در آیه ۱۶۸ از سوره «شعراء» یعنی نفرت کننده و دوست نداران و مفرد آن قال است که مخفف قالی است).

قام: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «جن» یعنی ایستاد.

قاموا: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «کهف» یعنی قیام برای حق کردند و به مخالفت برخاستند.

قانت: این لغت در آیه ۹ از سوره «زمر» یعنی فرمانبردار و خضوع و خشوع نشان دهنده.

قانتین: این لغت در آیه ۵۵ از سوره «حجر» یعنی نا امیدان.

قانع: این لغت در آیه ۳۶ از سوره «حج» یعنی کم چیز.

قاهر: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۱۸ از سوره «انعام» آمده یعنی آن برتر و غلبه کننده بر هر قدرتی و قاهرون که جمع قاهر است در آیه ۱۲۷ از سوره «اعراف» یعنی تواناترین غلبه کنندگان و نیرومندتران.

قائل: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «یوسف» یعنی گوینده و جمع آن قائلون و قائلین می باشد (از مصدر قول می آید).

قائلون: این لغت در آیه ۴ از سوره «اعراف» از مصدر قیلولة و قیل است یعنی کسانی که در بعداز ظهر میخوابند و به عبارت دیگر در ظهيرة میخوابند (ظهيرة را قائله نیز میگویند به لغت ظهيرة مراجعه شود).

قائم: این لغت که در ۱۶ آیه قرآن مفرد و جمع آن (قائمون و قائمین) آمده در آیه ۳۹ سوره «آل عمران» یعنی ایستاده و در آیه ۱۸ سوره «آل عمران» یعنی قیام کننده و یا استوار و ثابت قدم و پابرجا و در آیه ۷۵ سوره «آل عمران» یعنی پافشاری کننده و در آیه ۳۶ سوره «کهف» یعنی برپا شونده و در آیه ۲۶ سوره «حج» یعنی ساکن و مانده گار و در آیه ۳۳ سوره «رعد» یعنی مواظب و نگهبان.

قبور: این لغت با الف و لام عهد در آیه ۷ از سوره «حج» یعنی آن قبرهای ارواح مردگان که یک سر آن در فضای زمین در عالم برزخ است که دهانه ورودی روح انسان است و یک دهانه دیگر آن در زمین آخرت نمایان میشود که ارواح مردگان از آن دهانه زنده میگردند و چون ملخها خارج میشوند و این لغت با الف و لام عهد در آیه ۲۲ از سوره «فاطر» یعنی قبرهای معمولی جسد مردگان.

قبس: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «طه» یعنی شعلهای از آتش که از آتش بیشتری بردارند تا جای دیگر آتش روشن کنند.

قبضة: این لغت در آیه ۹۶ از سوره «طه» یعنی یک مشت از چیزی.

قبضناه الینا: این لغت در آیه ۴۶ از سوره «فرقان» یعنی آنرا مشت کردیم بسوی خودمان محو کردیم (هرچیز از هر کجا به هر کجا برده شود از نزد الله بسوی الله برده میشود زیرا الله در همه جاست).

قُبُل: این لغت در آیه ۱۱۱ از سوره «انعام» یعنی جلو که خلافت پشت است (پیش خلاف پس است) و قُبُل خلاف بعد است.

قَبَل: این لغت در آیه ۱۷۷ از سوره «بقره» یعنی به سوی و در آیه ۱۳ سوره «حدید» یعنی از سوی و در آیه ۳۷ سوره «نمل» یعنی طاقت و توانائی.

قتر: این لغت که مؤنث آن قتره می باشد هر دو در آیه ۲۶ از سوره «یونس» و آیه ۴۱ از سوره «عبس» یعنی حالت گرفته صورت انسان همچون کسی که به تنگدستی و فقر دچار شده.

قُتل: این لغت در آیاتی شبیه به آیه ۳۳ از سوره «اسراء» به معنای کشته شد می باشد در آیاتی شبیه به آیه ۱۹ از سوره «مدثر» یعنی ملعون شد و مور نفرت الله قرار گرفت و قتل یعنی گشت.

قتور: این لغت در آیه ۱۰۰ از سوره «اسراء» یعنی معسک و کسی که از ترس گرسنه شدن و فقر خیلی کم خرج می کند.

قناء: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «بقره» یعنی امثال خیار و خربزه.

قَدَت: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «یوسف» یعنی آن زن پاره کرد و با ضم قاف و بدون تاء یعنی پاره شد.

قَدَد: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «جن» یعنی فرقه‌های مختلف که مفرد آن قَدَّة است .

قدحا: این لغت در آیه ۲ از سوره «عادیات» یعنی در حال جرقه زدن و آتش از برخورد دو چیز بوجود آمدن.

قدر: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «مدثر» یعنی سنجید .

قدر: این لغت در آیه اول سوره «قدر» که با الف و لام عهد آمده یعنی آن سنجش و آن اندازه‌گیری و نقشه کشی دین حق.

قدس: این لغت که در ۴ آیه قرآن از جمله آیه ۱۱۰ از سوره «مائده» و آیه ۱۰۲ از سوره «نحل» آمده و با الف و لام عهد و بصورت روح القدس است یعنی پاک و غیر آلوده به بدی و روح القدس یعنی آن روح پاک و غیر آلودهای که مستقیماً از جانب الله برای وحی به پیغمبران و یا کارهای عجیب و معجزه آسایی درباره پیغمبران فرستاده میشود به لغت الروح مراجعه شود .

قدم: این لغت در آیه ۹۴ از سوره «نحل» یعنی پا و قدم که در فارسی هم میگویند .

قَدَم: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «قیامت» یعنی جلو انداخت.

قدور: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «سباء» یعنی دیگرها جمع قدر می باشد.

قدوس: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۲۳ از سوره «حشر» آمده یعنی آن بسیار پاک از هر نقصی و اسم الله است.

قذف: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «احزاب» یعنی افکند و پرتاب کرد.

قرار: این لغت که در آیه ۳۹ از سوره «مؤمن» و هفت آیه دیگر هست یعنی جای آرامش و سکونت و ثبات.

قرار: این لغت در آیه ۵۰ از سوره «مؤمنون» یعنی زمینی که خاک خوب و آب دارد که مردم بتوانند در آنجا زراعت کنند و خانه و شهر بسازند و زندگی و مسکن مطمئنی داشته باشند.

قرآنه: این مطلب در آیه ۱۸ از سوره «قیامت» یعنی خواندیم آنرا (یعنی نامه اعمال را).

قرآن: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «قیامت» یعنی خواندن.

قرآن: این لغت که به معنای مجموعه‌ای از مطالب بسیار خواندنی می باشد در آیه ۹۱ از سوره «حجر» یعنی تورات موسی و انجیل عیسی و در ۶۷ آیه دیگر قرآن که با الف و لام عهد یا علامتی شبیه آن آمده یعنی مطالب قرآن مجید مسلمانان که از ۱۱۴ سوره درست شده که با توجه به ترتیب نزول آنها روی تحقیقی که من کردم و ترجمه و تفسیر خود را از قرآن بر مبنای آن قرار دادم اول سورماش فاتحة الكتاب یا سوره الحمد است که مانند ده فرمان موسی که خلاصه تورات بود خلاصه قرآن مجید است. قرآن در شب اول بعثت یا شب ۲۵ ماه رمضان سال ۶۱۰ میلادی نازل شده و آخرین سورماش سوره «مائده» است که در عرفات حجة الوداع ۸۱ روز مانده به وفات پیغمبر اسلام نازل گردید و به نزول آن پیغمبر اسلام و مسلمانان دانستند دیگر مطلبی برای دین اسلام نمانده که از جانب الله بنام قرآن نازل گردد و بزودی پیغمبر اسلام از دنیا خواهد رفت (اول مطلبی که پیش از نزول سوره الحمد نازل شد پنج آیه اول سوره «اقراء» می باشد که بعد از سوره «اقراء» تکمیل گردید) از ۱۱۴ سوره قرآن ۸۹ سوره آن در عرض ۱۳ سال در مکه قبل از هجرت پیغمبر نازل گردید و آخرین آن سوره «عنکبوت» بود و بقیه بعد از هجرت پیغمبر اسلام از مکه به مدینه نازل گردید که از سوره «مطففین» شروع شده بعد از سوره «مطففین» سوره «بقره» در دو نوبت نازل گردید که در فاصله میان این دو نوبت سوره‌های «جمعه و محمد» نازل گردیده است.

قربات: این لغت در آیه ۹۹ از سوره «توبه» یعنی اعمال خوبی که برای نزدیکی به کسی عمل می کنند و مفرد آن قربة می باشد.

قربا: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «مائده» یعنی آن دو نفر تقدیم کردند، هدیه دادند، برای تقرب دادند.

قربان: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «مائده» یعنی چیزی که برای تقرب و اظهار اطاعت الله آن را بصورت هدیه تقدیم نمایند.

قربان: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «احقاف» یعنی هر چیزی که آنرا وسیله تقرب جستن به الله قرار دهند مانند بتها و شفیعان دروغ مذهبی یا شفیعیهای راستی مانند هدایت پیغمبران و تبلیغات مفید و مؤثر تعلیم دهندگان دینی.

قربى: به لغت ذی القربی مراجعه شود.

قَرَت عین: این لغت در آیه ۹ از سوره «قصص» یعنی چیزی که باعث شادی و روشنی چشم گردد و به انسان آرامش دهد.

قَرَح: این لغت که در آیه ۱۴۰ از سوره «آل عمران» آمده یعنی جراحت.

قَرْدَة: این لغت در آیه ۱۶۶ از سوره «اعراف» یعنی بوزینه‌ها و میمونها و مفرد آن قَرْد می باشد و مقصود از آن در آیه قرآن با توجه به لفظ خاصین یعنی یهودیان شبیه به میمونها مقلد و مجبور به اطاعت کورکورانه از دولت استعمارگر خود به نفع استعمارچیان شدند (این استعمارچیان برای یهودیان در درجه اول آشوریان بودند که پادشاه ایشان بخت النصر بود و از پس او نیز رومیان، یهودیان منحرف از دین حق را مستعمره خود کردند و حتی از زنهای یهود استفاده میکردند تا یهودیان دنیاخواه شبیه خوک نسبت به همسر خود باشند به لغت خنازیر نیز مراجعه شود).

قَرطاس: این لغت که جمع آن قراطیس می باشد و در آیه ۷ و ۹۱ از سوره «انعام» آمده یعنی کاغذ و هر چیزی که مانند کاغذ صاف باشد که بر روی آن مطالبی را می نویسند و وجود این لغت در قرآن میرساند که قرآن را روی چنین چیزهائی نوشته‌اند نه آنطور که میگویند روی استخوان و پوست درخت که قرآن را نمی شود حتی کوچکترین سوره آنرا روی آنها نوشت.

قَرَن فِی بیوتکن: این مطلب در آیه ۳۳ از سوره «احزاب» خطاب به زنان پیغمبر اسلام است بصورت نصیحت یعنی در خانه‌های خود قرار گیرید و بی جهت از خانه بیرون نروید یعنی فقط برای ضرورت از خانه بیرون بروید نه مثل سایر زنان که میل دارند زیاد به کوچه و بازار بروند و این دستور برای حفظ شخصیت زنان پیغمبر است که باید کمتر خود را در خارج نشان بدهند و ربطی به عمل ام المؤمنین عایشه در جنگ جمل ندارد و جنگ جمل آنطور که آنرا بر ضرر عایشه و طلحه و زبیر مشهور کرده‌اند نبوده به تاریخ اسلام من مراجعه شود.

قرن: این لغت که بر وزن مرد بوده جمع آن قرون است و در ۲۰ آیه قرآن مفرد و جمع آن آمده مانند آیه ۷۴ از سوره «مریم» یعنی مردمی که در یک زمان باشند و از جهتی بهم نزدیک و قرین باشند و جمع آن در آیه ۱۷ از سوره «اسراء» آمده و معانی دیگر هم در لغت عرب دارد.

قرناء: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «فصلت» یعنی هم صحبت و رفیق و قرین ها.

قرنین: این لغت که در سه آیه قرآن و هر سه در سوره «کهف» آمده یعنی دو قرن (قرن بر وزن مرد) که منظور دو قلعه است قلعه‌ای که دیوار آن حفظ کننده شهری از شر مهاجمان بوده و ذوالقرنین پس از اینکه صاحب این دو قرن یا شهر حصار کوه پیکردار شد بنا به تقاضای مردم میان دو شهر دیوار کوه پیکر دیگری برای اتصال آن دو حصار ساخت تا دو سد قبلی بوسیله سد و دیوار سوم بهم وصل شود و مانع خطر وحشیان شود جمع این سه حصار و یا سه دیوار، دیوار عظیم چین را بوجود آورده است به لغت ذی القرنین مراجعه شود.

قروء: این لغت در آیه ۲۲۸ از سوره «بقره» جمع قُرّه می باشد یعنی وقتها و منظور وقفهای سه گانه مخصوص زنهارست که حداقل آن سه ماه است که زمان سه بار حیض شدن و پاک شدن زنان است برطبق آنچه در سوره «طلاق» آمده و چون زمان شروع مقدماتی طلاق باید زمان حیض نباشد معمولاً روزهای اول پاک شدن زمان شروع مقدماتی طلاق زن است که باید پس از پاک شدن ۳ بار حیض ببینند تا در پاک شدن بعد از سه حیض عده طلاق تمام شود و اگر مرد و زن در این مدت آشتی نکردند طلاق ایشان قطعی میشود و این مدت عده برای زنی که حیض نمی بیند ۳ ماه تعیین شده که در زنان حامله حتی اگر چند روز مانده به وضع حمل اعلام شروع طلاق شوند کمتر از سه ماه نخواهد بود.

قریه: این لغت که در ۵۶ آیه از آیات قرآنی بصورت مفرد (قریه) و جمع (قُرّی) و تشبیه (قریتین) آمده یعنی محل زندگی جمعی از مردم چه مردمی که مانند ده و قصبه و چه مردمی بسیار مانند شهر و زمانی اسم قریه می آورند و به معنای مردم شهر است مانند آیه ۴ از سوره «حجر» و مرکز چند شهر را که بزرگتر است ام القرّی گویند لذا در آیه ۹۲ از سوره «انعام» شهر مکه ام القرّی نامیده شده است (به لغت ام الکتاب و امی مراجعه شود).

قریش: این لغت که در اول سوره «قریش» آمده اسم قبیله بزرگی است که در زمان پیغمبر اسلام در تمام مکه و اطراف آن بصورت قبیله‌های کوچکتری که همه از نسل فهر قریش پسر مالک پسر نضر پسر کنانه پسر خزیمه پسر مدرکه پسر الیاس پسر مضر پسر نداد پسر معد پسر عدنان پسر اسماعیل پسر ابراهیم بودند زندگی میکردند و چون بزرگان قریش اداره کنندگان مسجد بیت الله الحرام یا خانه قدیمی ساخته شده بوسیله ابراهیم و اسماعیل یعنی خانه کعبه بودند مورد احترام تمام قبایل دیگر عرب نسل اسماعیل که تمام شمال عربستان محل زندگی آنان بود بودند و در عین حال این قبایل با یکدیگر روی موضوعات دنیائی و رقابتها گاهگاهی به جنگ و نزاع می پرداختند و کلاً یا تحت نفوذ ایرانیان و یا رومیان زندگی میکردند و زندگی ایشان بیشتر از تجارت و مسافرت به شهرهای دور از مکه

مانند مدینه و شام و جاهای دیگر بود و همچنین از آمدن اعراب اطراف به زیارت و حج خانه کعبه استفاده‌ها میکردند و پیغمبر اسلام نوه عبدالمطلب پسر هاشم پسر عبدمناف بود که اینان و پدرشان ایشان تا فهرقریش بزرگترین و محترمترین آنان بودند زیرا ریاست مکه و اداره خانه کعبه بدست اینان بود و چون محمد بن عبدالله اعلام پیغمبری خود را نمود همه حتی قوم و خویشان نزدیک او با پیغمبری او روی منافع دنیائی و حس خودخواهی مخالفت کردند تا کم کم در اثر ایمان آوردن فهمیده‌های بی غرض و حق جوی قبیله‌های فوق بدون توجه به رابطه خویشی و قبیله‌گی کم کم کار او به اراده الله بالا گرفت و تمام عربستان تحت نفوذ حکومت دینی و دنیائی او بوسیله معجزه‌هایی از الله قرار گرفت، سوره کوچکی از قرآن که نامش سوره «قریش» است وقتی نازل شده که تمام مردم با پیغمبری پیغمبر اسلام مخالفت می کردند در این سوره پیشگوئی شد اگر قریش به پیغمبری پیغمبر اسلام ایمان نیاورند کارشان بجائی خواهید رسید که بوسیله مسلمان شدگان جلوی منافع مادی ایشان که استفاده از تجارت بسوی شام باشد گرفته میشود و مورد غضب الله که برای ایشان کعبه را ساخته تا باعث نعمت بزرگی برای ایشان بشود قرار خواهند گرفت و این پیشگوئی بلافاصله بعد از هجرت و فرار مسلمان شدگان از مکه به مدینه بطور وضوح نمودار گردید، به لغت اسماعیل و لغت ایلاف نیز مراجعه شود.

قرین: این لغت در ۷ آیه قرآن از جمله آیه ۲۳ و ۲۷ از سوره «قاف» آمده یعنی کسی که با کسی دیگر باشد چه از نظر دوستی با هم باشند و چه از نظر هم فکری و چه از نظر مخالفت با هم و چه از لحاظ نگهداری یکی دیگری را و چه از نظر مرید و مرادی و فریبکاران نیز جزو قرینه‌های فریب خورندگان خود می باشند.

قست: این لغت در آیه ۷۴ از سوره «بقره» یعنی سخت شد.

قسطاس: این لغت که در آیه ۳۵ از سوره «اسراء» آمده یعنی ترازو.

قسوة: این لغت در آیه ۷۳ از سوره «بقره» یعنی از حیث سختی.

قصوره: این لغت در آیه ۵۱ از سوره «مدثر» یعنی شیر درنده.

قسیسین: این لغت در آیه ۸۲ از سوره «مائده» یعنی کشیشان مسیحی.

قص: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «قصص» یعنی داستان کرد و سرگذشت گفت.

قصاص: این لغت که در آیه ۱۷۸ و ۱۷۹ از سوره «بقره» با الف و لام عهد آمده یعنی آن عمل مجازاتی بر مبنای تساوی و تشابه با عمل بدی که کرده‌اند و آن عبارتست از در نظر گرفتن اندازه مجازات به نسبت ضرری که به شخصیتی چه از لحاظ خودش و چه از لحاظ کسانش و ارزشش در جامعه خورده تا ضرر زنندگان دیگر بدانند جز

ضرر هیچ سودی از عمل خود نمی برند. بر این اساس است که قانون مجازات قصاص در اسلام و یهودیت و مسیحیت از جانب الله مقرر گردیده و در قرآن لفظ النفس بالنفس که مترجمین یهود در تورات آنرا به غلط جان به جان معنا کرده‌اند به (شخصیت به شخصیت) تفسیر شده و لذا جان آزاد دو برابر جان بنده ارزشیابی شده و جان زن نصف جان مرد در زمانی که واقعاً نصف آن ارزش داشته باشد (یعنی زن تحت اختیار مرد باشد و شخصیت اجتماعی مساوی و یا برتر از مرد نداشته باشد) روی همین تفسیر شخصیت به شخصیت است که اگر چند نفر یک نفر را بکشد قطعاً شخصیت آن یک نفر به اندازه آن چند نفر است و باید آن چند نفر را به قصاص آن یک نفر کشت یا در صورت تمایل صاحب مقتول و صلاح اجتماعی حکومت دیه‌ای سنگین تر از دیه یک فرد از قاتلان گرفت به نفع افراد مقتول و جامعه‌ای که از آن قتل ضرر دیده (یعنی بیت المال مسلمین) البته در چنین قانون قصاصی زندگی بهتری است برای جامعه و متأسفانه بدون توجه به آنچه گفته شد در فرقه‌های اسلام روی روایاتی دروغ قوانینی را بنام قصاص گفته‌اند که غیر منطقی و غیر عاقلانه و غیر حیاتی می باشد.

قصد: این لغت در آیه ۹ از سوره «نحل» یعنی مستقیم و صحیح نشان دادن.

قصر: این لغت در آیه ۳۲ از سوره «مرسلات» چون با الف و لام عهد آمده یعنی قصر قدیمی که دارای گنبد و ستونهای بوده مانند برجستگی های کوهان و سر شتر.

قصص: این لغت در پنج آیه قرآن از جمله آیه ۱۱۱ از سوره «یوسف» یعنی گفتن حادثه و داستان کسی و آن مصدر است و جمع قصه نیست زیرا جمع قصه قصص می باشد به لغت القصص مراجعه شود.

قصصاً: این لغت که همان قصص به فتح قاف می باشد و در آیه ۶۴ از سوره کهف آمده یعنی دنبال کنان و جستجوکنان و پیگیری کنان.

قصمنا: این لغت که در آیه ۱۱ از سوره «انبیاء» آمده یعنی دچار بلا و هلاکت کردیم بعضی ها روی سطحی بینی به اتکای این آیه الله را قاصم الجبارین معرفی کرده‌اند و گفته‌اند الله در دنیا هلاک کننده ستمکارانست در صورتی که طبق آیه الله در دنیا هلاک کننده و دچار عذاب کننده جباران زمان پیغمبر است که با او دشمنی میکنند نه هر جباری.

قصوی: این لغت در آیه ۴۲ از سوره «انفال» یعنی دورتر (مؤنث اقصی می باشد).

قصی: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «مریم» یعنی دور.

قصیه: این لغت در آیه ۱۱ سوره «قصص» یعنی او را پیگیری کن.

قَضَب: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «عبس» یعنی درخت بلند و سایه افکن و نیز درختان شیر دهنده.

قَضَى: این لغت در آیات قرآنی گاه به معنای گذراند و زمانی به معنای حکم کرد و یا لازم شمرد و مقرر کرد آمده و در آیه ۲۹ از سوره «قصص» یعنی تمام کرد و در آیه ۱۵ چون قبل از علیه آمده یعنی مرگ را بر او لازم شمرد یا به عبارت دیگر او را کشت و در آیه ۱۲ از سوره «فصلت» یعنی ساخت.

قَضِيتُ الصَّلَاةَ : این لغت در آیه ۱۰ از سوره «جمعه» یعنی آن نماز تمام شد.

قَطَر: این لغت در آیه ۹۶ از سوره «کهف» یعنی مسی ذوب شده.

قَطْرَان: این لغت در آیه ۵۰ از سوره «ابراهیم» یعنی قیر و نفت که از نفت سیاه بدست می آید و یا چیزی شبیه به آن و اینکه در این آیه نوشته شده پیراهن دوزخیان از قطران است ما را بیاد پارچه‌هایی که از مواد نفتی اخیراً ساخته شده می اندازد که آتش گیر است.

قَطَع: این لغت در آیه ۸۱ از سوره «هود» یعنی قطعه و قسمتی از چیزی و به کسر قاف و فتح طاء در آیه ۲۷ سوره یونس جمع قطعه می باشد.

قَطْنَا: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «صاد» یعنی نصیب و بهره ما را.

قَطْمِير: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «فاطر» یعنی پوسته نازک روی هسته خرما.

قُطُوفُهَا: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «دھر» یا انسان یعنی میوه‌های بهشت یا میوه‌های چیده شده از بهشت.

قَعْد: این لغت در آیه ۹۰ از سوره «توبه» یعنی نشست.

قَعِيد: این در آیه ۱۷ سوره «ق» یعنی نشسته (یعنی نزدیک قرار گرفته).

قَفْوْهُمْ: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «صافات» یعنی نگهدارید ایشان را (از وقف می آید).

قَفِينَا: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «حدید» یعنی در دنبال آوردیم، در قفا آوردیم.

قَل: این لغت که در آیه ۷ از سوره «نساء» آمده یعنی کم بود یا کم شد.

قلاند: به لغت القلاند مراجعه شود.

قلب: این لغت که در ۱۳۳ آیه قرآن بصورت مفرد یا جمع آن که قلوب است و یا تشبیه (قلبین) آمده یعنی مرکز فعاله روح انسان یا عامل اصلی توجه انسان به موضوعات که تقریباً با معنای عقل و فؤاد یکی است (به لغت صدر و فؤاد نیز مراجعه شود) هم اسم شدن قلب روحی با قلب گوشتی که آنرا هم دل میگویند از لحاظ شباهت عمل هر یک از این دو با هم و شباهت اهمیت این دو و تأثیر مستقیم قلب روحی در قلب گوشتی است بطوری که این تأثیرات در قلب گوشتی حس میشود.

قلبو: این لغت در آیه ۴۸ سوره «توبه» یعنی عوضی نظر دادند و غیر حقش را نظر دادند یا عوضی جلوه دادند.

قلی: این لغت در آیه ۳ از سوره «ضحی» یعنی خشم گرفت.

قلم: این لغت که با الف و لام عهد در آیه اول سوره «قلم» آمده و با واو قسم استعمال شده یعنی آن قلم مخالفانی که وضع پیغمبر اسلام را خواهند نوشت در آینده برای محققان ثابت خواهند نمود پیغمبر اسلام پیغمبر الله بوده و بدگویان زمان پیغمبر اسلام خودشان دیوانه بودند و این معنا از توجه به یکی بودن فاعل یسطرون و یبصرون فهمیده میشود. و آنانکه قلم را قلم تمام نویسندگان گرفتارند برای عدم توجه ایشان به این مطلب بوده و توجه به روایات مجعولی که در این زمینه در تفسیرهای قرآن آمده آنان را فریب داده است و بعلاوه معنای قسم های قرآن را هم نفهمیدماند که برای اثبات و دلیل و گواه است.

قم: این لغت در آیه ۲ از سوره «مدثر» یعنی از خواب برخیز (دنبال مأموریت پیغمبری و انذار مردم برو) اینک بعضی آنرا قیام کن اجتماعی معنا کردندماند بهیچوجه درست نیست.

قمیص: این لغت که در آیه ۲۵ از سوره «یوسف» آمده یعنی پیراهن.

قمطیر: این لغت که در آیه ۱۰ از سوره «دھر» آمده یعنی سخت و ناراحت کننده و این صفت روز و روزگار سخت است.

قمل: این لغت در آیه ۱۳۳ از سوره «اعراف» یعنی گرد و غبار و آن شامل دو معجزه است که از ایجاد گرد و غبار بوسیله عصای موسی پیدا شده به لغت تسع آیات مراجعه شود.

قنا: این لغت در آیه ۱۹۱ از سوره «آل عمران» یعنی ما را نگهدار و باز دار و حفظ کن.

قناطر: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «آل عمران» جمع قنطار است یعنی ظرف مخصوصی که بوسیله آن پولهای سکه و طلا و نقره را وزن میکردند و محتوی صد رطل طلا بود که هر رطلی دوازده اوقیه است و هر اوقیه چهار مثقال طلا یا چهار دینار طلا می باشد (چهار هزار و هشتصد سکه یک مثقالی طلا) و هر دیناری به قیمت ده درهم یا سکه یک مثقالی نقره بود و معمولاً پول زیاد را هم قنطار و قناطر میگفتند.

قنوان: این لغت در آیه ۹۹ از سوره «انعام» جمع قنواست یعنی خوشه کوچکی از خرما که با چند خوشه کوچک دیگر یک خوشه بزرگتر را که قنوان باشد تشکیل میدهد.

قنوط: این لغت در آیه ۴۹ سوره «فصلت» یعنی ناامید.

قوی: این لغت که در آیه ۵ از سوره «نجم» آمده یعنی قومه‌ها (به لغت الروح و لغت شدید القوی مراجعه شود).

قواریر: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «دھر» و آیه ۴۴ از سوره «نمل» جمع قاروره است یعنی تکمای بزرگ از شیشه کلفت (در لغت عرب ظرف شراب و یا آب را هم که شبیه بطری است و هر ظرف شیشهای مانند میوهخوری را هم قاروره میگویند).

قواعد: این لغت که در آیه ۶۰ از سوره «نور» با الف و لام عهد آمده جمع قاعد است یعنی زنی که امید شوهر کردن ندارد و از پیری بچه تولید نمی کند (بازنشسته از زناشوئی).

قواعد: این لغت که در آیه ۲۶ از سوره «نحل» یعنی پایه‌ها و مفرد آن قاعدة است مانند قاعده ساختمان یا قاعده ستون.

قوام: این لغت که واو آن تشدید ندارد در آیه ۶۷ از سوره «فرقان» آمده یعنی در حال اعتدال.

قوامون: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «نساء» جمع قوام است یعنی امر دهنده و رئیس توانا بر اداره امور خانه.

قوامین: این لغت که حالت نصبی قوامون است در آیه ۸ از سوره «مائده» یعنی به گردن گیرندگان کار و انجام دهندگان کار.

قوسین: این لغت در آیه ۹ از سوره «نجم» یعنی دو کمان و این تعیین کننده فاصله میان جبرئیل و محمد در حال وحی مطالب قرآن است در زمین.

قول فصل: این مطلب در آیه ۱۳ از سوره «طارق» یعنی گفتاری جدا کننده و منطقی و جدا کننده حق از باطل که اشاره به گفتار موجود در قرآن بخصوص در سوره «طارق» است که نزد سطحی بینان مبهم و چرت و پرت تصور میشود (به تفسیر قرآن من برای سوره طارق مراجعه شود).

قهار: به لغت القهار مراجعه شود.

قیام: این لغت در آیه ۶۴ از سوره «فرقان» یعنی ایستادن و در آیه ۹۷ سوره «مائده» یعنی عمل کردن و توجه کردن و قرار دادن و در آیه ۴۵ سوره «ذاریات» یعنی برخاستن و در آیه ۶۸ سوره «زمر» معنای مصدری برای فاعل جمع استعمال شده.

قیامت: این لغت که در ۱۰ آیه از آیات قرآنی با الف و لام عهد و همراه با یوم آمده یعنی آن زمان معلومی که قیام مخصوصی میشود و این قیام مخصوص برطبق آیه ۶۷ و ۶۸ از سوره «زمر» دوتاست یکی قیامت اول و یکی قیامت دوم.

قیامت اول عبارت است از یک دوره هزار ساله‌ای که بنام آخر زمان معروف است و در این هزار سال اولاً ملت‌های تحت ستم برعلیه ستمکارانشان قیام میکنند و ثانیاً آن زمان عبارت است از زمان قبضه شدن زمین بدست الله که از حال گردش عادی خود به دور خورشید و زندگی معمولی به بیماری منتهی به مرگ دچار شود یعنی از شروع خرابی وضع زمین تا زمان متلاشی شدنش که طبق قرآن و تورات هزار سال است.

ثالثاً: در این زمان قبل از متلاشی شدن زمین شش آسمان و زمین مامدار دیگر منظومه شمسی از نپتون شروع به متلاشی شدن میکند تا به متلاشی شدن مریخ برسد و زمین ما بعد از آن متلاشی خواهد شد. از هفتاد آیه مربوط به قیامت آیه موجود در سوره «زمر» (آیه ۶۷ و ۶۸) و آیه ۱۴ و ۶۴ از سوره «مائده» و آیه ۱۶۷ از سوره «اعراف» مربوط به قیامت اول و بقیه آیات مربوط به قیامت دوم یا قیامت کبری است که عبارت است از روز و زمان زنده شدن مردگان در زمین آخرت و برخاستن و رستاخیز ایشان از قبرهای روح خودشان که در عالم برزخ بوده و بصورت دالانی تشبیه میشود که دهانه ورودی ایشان در زمین دنیا و در محل مرگشان بوده و دهانه خروجی ایشان در زمین آخرت است که باید روح دنیائی انسانها در بدنی از جنس خاک و آب زمین آخرت خودنمایی کند و خود و دیگران را که در دنیا می شناختند بشناسند (به کتاب معجزات علمی قرآنی مراجعه شود). و نیز به کتاب اثبات وجود خدا و آخرت ترجمه و تفسیر قرآن من و لغت القیامة مراجعه شود).

قَیْضًا: این لغت که در آیه ۲۵ از سوره «فصلت» آمده لغتی است که چون فاعل آن الله است یعنی مقرر کردیم یعنی قانون الله لازم شمرد.

قیعة: این لغت در آیه ۳۹ از سوره «نور» جمع قاع است یعنی زمین وسیع و بیابان همواری که در آن کوه و تپه‌هایی باشد که در حرارت روز ایجاد سراب میکند.

قیله: این لغت در آیه ۸۸ از سوره «زخرف» یعنی گفته او و گفتار او و اشاره است به گفتار رسول و پیغمبری که در آیه ۶ و ۷ از سوره «زخرف» از آن یاد شده که بصورت مفرد است و شامل تمام پیغمبران مرسل میشود و سخن هر یک از ایشان پس از سالیانی تبلیغ مردم این بوده که ای پروردگار من اینان قومی هستند که به پیغمبری من ایمان نمی آوردند و در آیه ۸۸ خالق عالم به پیغمبرش محمد میگوید که از ایمان نیاوردن مردم ناراحت نباش و روی داستانهای ذکر شده در قرآن سخن تمام پیغمبران گذشته را بیاد بیاور که میگفتند قوم من به پیغام من ایمان نمی آورند.

قیم: این لغت که مؤنث آن قیمة می باشد و در هشت آیه قرآن از جمله آیه ۴۰ از سوره «یوسف» آمده یعنی مستقیم و درست که هم مطالبش درست است و هم مستقیماً از الله رسیده و دچار تحریف و دستبرد نشده.

قیوم: به لغت القیوم مراجعه شود.

کاف

کاس: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «صافات» یعنی جام و کاسه شراب.

کاین: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «حج» یعنی بسا.

کاد: این لغت در آیه ۱۱۷ از سوره «توبه» یعنی نزدیک است و معنای خواست هم میدهد.

کادح: این لغت در آیه ۶ از سوره «انشقاق» یعنی کوشش کننده.

کارهون: این لغت در آیه ۵ از سوره «انفال» یعنی بی میلان و ناخوشنودان.

کاشف: این لغت که مؤنث آن کاشفة می باشد در آیه ۱۷ از سوره «انعام» یعنی بردارنده و برطرف کننده و در آیه ۵۸ از سوره «نجم» یعنی ظاهر کننده.

کاظمین: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «مؤمن» یعنی خود را نگهدارندگان و جلوگیری کنندگان.

کافر: این لغت که مفرد و جمع آن در ۱۳۴ آیه قرآن از جمله آیات ۴۱ و ۸۸ از سوره «بقره» آمده یعنی کفران کننده حق بعد از اینکه بداند حق است و گاهی مانند آیه ۲ از سوره «تغابن» به معنای غیر مؤمن و ناپذیرنده حق و منکر راهی می آید چه حقانیت آنرا بداند یا نداند و نیز زمانی به معنای نپذیرفتن است. چه مورد پذیرفتن آن حق باشد یا باطل مانند آیه ۱۳ از سوره «روم» و آیه اول سوره «کافرون» که جمع کافر است.

کافّة: این لغت در آیه ۳۶ از سوره «توبه» یعنی تماماً و همگی.

کافور: این لغت که در آیه ۵ از سوره «دهر» آمده همان کافور معروف است که ماده‌ای سفید و معطر و ضد عفونی است و دواي تقويت قلب است و شستن بدن مرده با آب محلول آن جزو تشریفات مذهبی دین اسلام است و عجب است که با این وصف بعضی ها روی غرض گفتن اعراب مسلمان در فتح ایران نقره را کافور تصور میکردند.

کاف: این لغت در آیه ۳۶ از سوره «زمر» مخفف کافی می باشد یعنی کفایت کننده و کافی و کامل به کسی رساننده بطوری آن کس محتاج به دیگری نباشد.

کالحون: این لغت در آیه ۱۰۴ از سوره «مؤمنون» یعنی ترش رویان و عبوسان.

کالوا: این لغت در آیه ۳ از سوره «مطففین» یعنی با پیمانه چیزی را وزن کرده و به کسی دادند.

کان: این لغت که در آیات بسیاری از قرآن آمده یعنی بود و یا باشد و هست و یا می باشد.

کاهن: این لغت که در دو سوره «طور و الحاقه» آمده یعنی غیبگو و کسی که بواسطه ارتباط با جن و یا روح مردگان یا از طریق استخاره و فال ها و یا دسیسه‌هایی اطلاعاتی از زندگی مردم میدهد تا مردم تصور کنند او غیب می داند و مرد خداست و قویترین ایشان که با جن مربوط هستند و از طریق ریاضت درک روحی خود را قوی کرده‌اند غیبگوئی ایشان در حدود حوادث روی زمین است که یا روی توجه به علت های موجود معلولهای آینده آنها را میگویند و یا روی آنچه جن و یا روح میتوانند ببینند و چشم مردم نمی تواند ببیند از غیب خبر میدهند و یا روی حدسیات و قیاسهایی که در حدود هفتاد درصد آن درست در می آید و آنچه در قرآن است که کسی جز الله غیب نمی داند مربوط به غیب های خاص است و لذا بر سر اینگونه غیبها الف و لام عهد آمده و اشاره به غیبهای مربوط به قیامت و یا اطلاعات خارج از حوادث قابل درک است.

کبائر: این لغت در آیه ۳۱ سوره «نساء» جمع کبیره است که مؤنث کبیر است یعنی بزرگ.

کبار: این لغت در آیه ۲۲ سوره «نوح» یعنی کبیر.

کبت: این لغت در آیه ۹۰ از سوره «نمل» یعنی سرنگون شد.

کبت: این لغت در آیه ۵ از سوره «مجادله» یعنی رسوا و ذلیل و پست و بدبخت شد.

کبد: این لغت در آیه ۴ از سوره «بلد» یعنی سختی و مشقت.

کبر: این لغت که در ۵ آیه قرآن از جمله آیه ۱۳ از سوره «شوری» آمده یعنی سخت است و گران آمد و در آیه ۳ از سوره «صف» یعنی بزرگ شد و بزرگ است.

کبر: این در آیه ۵۶ سوره «مؤمن» یعنی بزرگی و بزرگی خواهی و در آیه ۱۱ سوره «نور» یعنی چیزی بزرگ.

کبراء: در آیه ۶۷ سوره «احزاب» جمع دیگر کبیر است یعنی بزرگ.

کبرياء: این لغت در آیه ۷۸ از سوره «یونس» یعنی بزرگی توأم با حکمرانی و زورگوئی.

کبکبوا: این در آیه ۹۴ سوره «شعراء» یعنی افکنده شدند و سرنگون شدند.

کتاب: این لغت که در ۲۲ آیه از آیات قرآنی آمده در بیشتر آنها که دارای الف و لام عهد می باشد یعنی آن مطالب لازم و واجب و ثابت و صد در صد مفید و صحیح (به لغت الکتاب مراجعه شود) که از پس و پیش آیه مربوطه پیداست که مقصود یا قرآن و یا تورات و انجیل و سایر کتابهای آسمانی است که بصورت نوشته و مکتوب نازل نشده است و اینکه کتابها و نوشته‌های معمولی را کتاب می گویند بواسطه ثابت ماندن مطالب آن از حیث لفظ در کاغذ و امثال آن می باشد.

گتَب: این لغت که در هشت آیه از آیات قرآنی از جمله آیه ۲۱ از سوره «مجادله» آمده یعنی واجب کرد و مقرر کرد.

گُتَب: این لغت که در ۱۳ آیه از آیات قرآنی آمده مجهول گتَب می باشد یعنی واجب و لازم و ثابت و مقرر شد.

کُتِبَ: این لغت که در آیه ۱۴ از سوره «مزل» آمده یعنی تهای از شن.

کدنا: این در آیه ۷۶ سوره «یوسف» یعنی حيله کردیم.

کدت: این لغت در آیه ۷۴ از سوره «اسراء» یعنی نزدیک بود تو، یا تو میخواستی.

کدحاً: این لغت در آیه ۶ از سوره «انشقاق» یعنی کوشش کردنی.

کذالک: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «کھف» و یا جاهای دیگر قرآن یعنی چون آن و چنان وضع و حالتی که گذشت و بود و به معنای همچنین نیست.

کذب: این در آیه ۱۱ سوره «نجم» یعنی دروغ گفت و با تشدید ذال در آیه ۱۱ سوره «فرقان» یعنی انکار کرد و دروغ دانست.

کرب: این لغت در آیه ۶۴ از سوره «انعام» یعنی اندوه و مشقت.

کرة: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۶ از سوره «اسراء» آمده یعنی آن پیروزی بعد از شکست که به کمک کورش پادشاه ایران برای بازگردانیدن بنی اسرائیل شکست خورده و اسیر شده به فلسطین بود.

کرسی: این لغت که در دو آیه ۳۴ از سوره «صاد» و ۲۵۵ از سوره «بقره» آمده یعنی صندلی و تخت حکومت که

هم شامل تخت حکام درجه یک یعنی پادشاه میشود و هم تخت حکومت‌های کوچکتر مانند حکام ولایات ولی عرش تخت مرکزی در پایتخت چند ولایت است لذا کرسی الله در تمام آسمانها و زمین است ولی عرش الله در مرکزی از آسمانها و زمین مانند خورشید در منظومه شمسی یا خورشید بزرگتر در منظومه بزرگتری در کهکشانها است.

گرام: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «عبس» جمع کریم است یعنی کرم کنندگان و سود بسیار رسانندگان و ارزش بسیارداران و در آیه ۷۲ از سوره «فرقان» مصدر و حال است یعنی در حال بزرگواری و بزرگوارانه.

گره: این لغت در ۸ آیه از سوره‌های قرآن از جمله آیه ۴۶ از سوره «توبه» یعنی بدش آمد و دوست نداشت.

گره: این لغت در آیه ۷ از سوره «حجرات» آمده نیز به معنای بدش آمد و دوست نداشت می باشد.

گرها: این لغت در آیاتی شبیه به آیه ۱۵ از سوره «رعد» آمده یعنی به اجبار.

کسادها: این لغت که در آیه ۲۴ از سوره «توبه» آمده یعنی عدم رواج کسب و تجارت و عدم خرید آن از طرف خریداران.

گسالی: این لغت که در آیه ۱۴۲ از سوره «نساء» آمده یعنی در حال خود را به سستی زدن و بی علاقه نشان دادن خود در کار خیر و سخت و سنگین بودن در اینگونه کارها.

کسف: این لغت در ۵ آیه قرآن یکی در آیه ۴۴ از سوره «طور» که کسر کاف و سکون سین و در چهار آیه دیگر به کسر کاف و فتح سین آمده جمع کسفة می باشد یعنی قطعه‌هایی پوشاننده و اندوه آور و مقصود ابرهائی سنگین و گازدار خفه کننده است که عذاب‌ی از الله بر کافران مکه بوده (به لغت وقم و تفسیر مربوطه من از قرآن مراجعه شود).

کسوة: این لغت در آیه ۸۹ از سوره «مائده» یعنی لباس و پوشش.

کشطت: این لغت که در آیه ۱۱ از سوره «تکویر» است یعنی پرده و پوشش چیزی از آن برداشته شد و چون این فعل ماضی مجهول در دنبال اذاست معنای مضارع خواهد داد یعنی پرده آسمان از روی آن برداشته شود.

کشف: این لغت در آیه ۴۴ از سوره «نمل» آمده یعنی چیزی را برهنه کرد یا چیزی را از روی چیزی برداشت.

کظیم: این لغت در آیه ۸۴ از سوره «یوسف» یعنی خود نگهدار و خودداری کننده.

کعبه: این لغت که با الف و لام در آیه ۹۷ از سوره «مائده» آمده یعنی آن خانه مکعبی و چهار گوشه که در مکه است و حاجیان روی تشریفات حج و نشان دادن فداکاری نسبت به دستورات الله دور آن میگردند و خانمایست که ابراهیم و اسماعیل به فرمان الله برای سجده گاه الله ساختند و مرکزی برای زیارت کردن و حج رفتن اعراب شد و بعداً قبله گاه مسلمین گردید.

کعبین: این لغت در آیه ۶ از سوره «مائده» یعنی دو قوزک که در دو طرف پائین تر پای انسان است و معنای دیگری که کرده اند با متن آیه جور نیست مثلاً آنان که مفصل میان قدم و ساق پا را کعبین در دو پا گرفتند یا برجستگی بالای قدم را (پشت پا را) کعب گرفتند متوجه نشده اند اگر سخن ایشان راست بود باید در آیه مزبور گفته میشد کعب که جمع کعب است همانطور که در همین آیه برای آرنج هر دست گفته شده مرافق و گفته نشده مرفقین و اگر روایاتی خلاف آنچه قانوناً فهمیده میشود در کتب شیعه و یا سنی باشد آن روایات مجعول و برای ایجاد تفرقه بوده و حال آنکه از آیه بواسطه منصوب بودن ارجل و عمل نکردن بآء مکسور کنندمائی که بر سر رئوس است فهمیده میشود که در وضو سر را باید مسح کرد ولی پاها را تا دو قوزک باید شست مضافاً به اینکه شستن پا در وضو همان پاکیزگی ذکر شده در آیه است و مسح کردن پا خلاف پاکیزگی است.

کف: این لغت که در آیه ۲۰ از سوره «فتح» آمده یعنی منصرف کرد و منع کرد و برگرداند.

کفات: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «مرسلات» یعنی جائی که چیزی در آن جمع میشود و اینکه بعضی ها در تفسیر این آیه کفات را که اسم است به معنای مصدري گرفتند اشتباه کرده اند زیرا آیه بعد آن میرساند آیه میگوید زمین را خالق عالم جای جمع شونده زنده ها و مرده ها قرار داده.

کفار: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «نوح» و چهار آیه دیگر به فتح کاف یعنی زیاد کفران کننده و کافر.

کُفار: این لغت در ۲۱ آیه قرآن از جمله آیه ۲۹ از سوره «فتح» جمع کافر است یعنی کفران کنندگان را حق.

کفارة: این لغت در آیه ۴۵ و سه آیه دیگر سوره مائده یعنی پوشاننده گناه بوسیله مالی که میدهند و یا کاری که انجام میدهند بجای عملی بد که کرده اند.

کفل: این لغت که در آیه ۳۷ از سوره «آل عمران» آمده یعنی کفیل و بعهده گیرنده شد و یا کفیل و سرپرست قرا داد (لغت کفل با تشدید فاء در جمله مزبور هر دو معنا را میتواند بدهد و معنای اول بهتر است و اینکه بعضی ه گفته اند کفل بودن تشدید شامل معنای اول میشود غلط است آنچه از جانب الله نازل شده بطور مسلم کفل با تشدید فاء بوده).

کفل: این لغت که در آیه ۸۵ از سوره «نساء» بصورت مفرد آمده و در آیه ۲۸ از سوره «حدید» بصورت تشبیه (کفلین) یعنی سهم و نصیبی برای کاری که کرده به لغت ذوالکفل نیز مراجعه شود.

گُفوا: این لغت در آیه ۴ از سوره «اخلاص» یعنی همتا و مانندی.

کفیه: این در آیه ۱۴ سوره «رعد» یعنی دو کف دستش.

کفیل: این در آیه ۹۱ سوره «نحل» یعنی ضامن و کسی که بجای کسی روی اعتمادی که دارد از طرف او احتیاجش را برآورد و بدهکاریش را بدهد.

کل: این لغت در آیه ۷۶ از سوره «نحل» یعنی سربرار و باعث رنج صاحب خود و کسی که برای صاحب خود تحرک ندارد و تبیل و ناتوان در کار خود است.

کلاله: این لغت در آیه ۱۲ و ۱۷۶ از سوره «نساء» یعنی کل و سربرار بودن و آن در دو آیه مذکور یعنی حالت کسی که وارث حقیقی (مانند فرزند و پدر و مادر و همسر) نیست بلکه برادر و خواهر مادری شخص وفات یافته است که چون خیری به وفات یافته نمی رساند و از حیث وارث بودن باعث رنج است باید خیلی کم به او ارث برسد یعنی فقط سهم مادری شخص فوت شده در نبود مادر و فرزند و برادر پداری به مجموع اینگونه وارث ها میرسد (مجموع ارث برادر و خواهر مادری بیش از دوسوم مال برادر خودشان حتی در نبود وارثان دیگر نخواهد بود و اگر فقط یک خواهر و یا یک برادر مادری باشد به او بیش از یک ششم نخواهد رسید و پنج ششم بقیه به بیت المال میرسد و اگر وارثهای نزدیکتر باشد به وارث مربوط به کلاله هیچ نمی رسد).

کلاهما: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «اسراء» یعنی هر دو .

کَلّا: این لغت که در ۳۳ آیه قرآن از جمله آیه ۱۱ از سوره «عبس» آمده یعنی نه چنین است و اینطور درست نیست.

کُلّ: این لغت در ۳۴۷ آیه قرآن استعمال شده یعنی تمام یا هر، مانند آیه ۹۷ از سوره «یونس» و آیه ۲۱ از سوره «فتح».

کلام: این لغت که در چهار آیه قرآن از جمله آیه ۱۵ از سوره «فتح» آمده یعنی سخن و جمع آن کَلِم است مانند آیه ۱۰ از سوره «فاطر» .

کلتا: این لغت در آیه ۳۳ از سوره «کَهِف» یعنی هر دو (مؤنث کلاهما می باشد).

گُلما: این لغت یعنی هر زمان (آیه ۷ از سوره نوح).

کَلَمَة: این لغت که در ۲۸ آیه قرآن از جمله آیه ۱۹ از سوره «زمر» آمده یعنی سخن و پندی و دستوری و فرمانی که با اراده سخن گو همراه است و جمع آن کلمات می باشد (آیه ۲۷ از سوره لقمان).

کَلَم....تکلیما: این دو لغت که در آیه ۱۶۴ از سوره «نساء» آمده یعنی سخن گفت، سخن گفتنی.

کَم: این لغت که در آیات بسیاری از قرآن از جمله آیه ۲۴۹ از سوره «بقره» آمده یعنی چه اندازه و چه بسیار.

کَمَا: این لغت که در آیه ۱۳ از سوره «بقره» آمده یعنی مانند آنچه یا آنچنان که.

کُن: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «مریم» یعنی بشو. (از لغت کان یکون می آید).

کُنْ: این لغت در آیه ۲۲۸ سوره «بقره» یعنی آن زنان باشند، یا بودند.

کَنوز: این لغت در آیه ۵۸ از سوره «شعرا» جمع کنز است که به معنای گنج یا جمع شده‌ای از پول یا مال دیگری است.

کُنُس: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۱۶ از سوره «تکویر» آمده جمع کانس است یعنی آن پنهان شوندگان که مقصود سیارات منظومه شمسی هستند سیارات قابل رؤیتی که ماه دارند و قبل از متلاشی شدن کره زمین و رسیدن قیامت کبری متلاشی شدن آنها را خواهند دید به لغت خنس نیز مراجعه شود.

کَنود: این لغت که در آیه ۶ از سوره «عادیات» است یعنی ناسپاس و کفران کننده.

کَهِیْعَص: این حروف رمزی در اول سوره «مریم» از آیات متشابه ۲۹ گانه قرآن است که کلید رمز آنها حتی به پیغمبر اسلام داده نشده، کسی معنا و تاویل آنها را جز الله نمی داند ولی فلسفه وجودی آنها را در قرآن راسخان علم قرآن روی توضیحی که در آیه ۷ تا ۹ سوره «آل عمران» آمده می دانند که برای شناختن مفسران کج دل و مغرض قرآن از راسخان علم قرآن است تا هر مفسری که تاویلی برای آنها تعیین کند کج دل معرفی شود (به تفسیر قرآن من در آیه مذکور مراجعه شود)

کَهَف: این لغت در آیه ۹ از سوره «کَهَف» یعنی غار وسیع به لغت الکَهَف و الرقیم مراجعه شود.

کَهَل: این لغت در آیه ۴۶ از سوره «آل عمران» یعنی سال میان سی و پنجاه اشاره است به اینکه عیسی نزدیک به پنجاه سال عمر کرد و این در انجیل یوحنا باب هشتم شماره ۵۷ تأیید شده.

کَواعِب: این لغت که در آیه ۳۳ از سوره «نبأ» آمده جمع کاعِب است. یعنی دختران برجسته پستان.

کُوْثِر: به لغت الکُوْثِر مراجعه شود.

کُوْرَت: این لغت که در آیه اول سوره «تکویر» آمده یعنی مانند پیچیده شدن عمامه فشرده و پیچیده شد.

کَوکَب: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «نور» یعنی ستاره درخشنده.

کُونِی: این لغت در آیه ۶۹ از سوره «انبیاء» یعنی بشو.

کِی: این لغت در آیه ۴۰ از سوره «طاهّا» یعنی تا اینکه.

کِید: این لغت در ۲۶ آیه قرآن از جمله آیه ۶۴ از سوره «طه» یعنی حيله و مکر و آن در همه جا بد نیست گاه برای آزمایش است و زمانی برای مجازات و در جایی بد که صرفاً برای نفع شخصی و ضرر زدن به طرف باشد و در لغت عرب کید معانی دیگر هم دارد مانند جنگ یا خواستن و اراده کرده و حيله کردن.

کِیف: این لغت که در ۸۳ آیه از آیات قرآنی آمده یعنی چگونه و گاهی به معنای هرگونه و گاهی چگونه است و زمان به معنای آنگونه نیز می باشد.

کِیل: این لغت در آیه ۶۰ از سوره «یوسف» یعنی پیمان.

لااقسم: این مطلب که در ۸ آیه قرآن هشت بار تکرار شده یعنی قسم میخورم لفظ (لا) در آن زائد است همانطور که در آیه ۱۲ سوره «اعراف» نیز زائد است (در لاتسجد) و قسم به روز قیامت میخورم یعنی روز قیامت را گواه میگیرم (تمام قسمهای الله در قرآن برای گواهیست مانند قسمهای تمام عقلا).

لابثین: این لغت در آیه ۲۳ از سوره «نباء» یعنی درنگ کنندگان.

لات: به لغت اللات مراجعه شود.

لات: این لغت که در آیه ۳ از سوره «صاد» آمده بجای لیس می باشد یعنی نبود و فرق آن با لیس این است که لفظ «ذالک الوقت» در آن حذف شده است و نتیجتاً لات به معنای نبود آن وقت یا نیست آنوقت می باشد.

لازب: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «صافات» یعنی محکم و فشرده.

لاعین: این لغت در آیه ۵۵ از سوره «انبیاء» یعنی بازی کنندگان.

لاعنون: این لغت در آیه ۱۵۹ از سوره «بقره» با الف و لام عهد آمده یعنی آن نفرت نشان دهندگان و آن طرد کنندگان و دور کنندگان از خیر و خوشی و اینکه لغن کردن را صرفاً برای ناسزا گفتن و بدون توجه به معنای آن استعمال میکنند درست نیست.

لاغیه: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «غاشیه» یعنی سخن زشت و موهوم و گمراه کننده و بیهوده.

لاقیه: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «قصص» یعنی ملاقات کننده و بیننده و برخورد کننده با آن.

لامستم: این لغت که مربوط به وضو می باشد و در آیه ۴۳ از سوره «نساء» و آیه ۶ از سوره «مائده» آمده یعنی با اراده شهوانی و لذت بردن با زنان، دستمالی کردن یا جای دیگر از پوست بدن را روی شهوت بهم مالیدن و این لغت از مصدر ملامسه است نه از مصدر لمس که به معنای دست زدن می باشد و به معنای نزدیک شدن و یا نزدیکی کردن با زن نیز نیست و اگر چنین معنائهائی را کرد مانند روی عقاید انحرافی مذهبی ایشان بوده و آیه مربوطه میگوید یکی از مبطلات وضو آن است که بعد از وضو که تصمیم دارید به نماز بروید در برخورد با همسر مشروع خود اگر با دست یا جاهای دیگر پوست بدن با او شوخی نمائید وضو باطل میشود و عجب آن است که این حکم

صریح قرآن را فقط در مذهب مالکی اجرا میکنند و بقیه بوسیله روایاتی جعلی راه انحراف پیمودمانند.

لاهیة: این لغت که در آیه ۳ از سوره «انبیاء» آمده مؤنث لاهی می باشد یعنی غافل و بواسطه اینکه حالت و صفت قلبها را که جمع است نشان داده شود مؤنث شده است.

لثلا: این لغت که از ۳ لفظ ل و ان و لا درست شده یعنی تا اینکه.

لائم: این لغت در آیه ۵۴ از سوره «مائده» یعنی ملامت کننده.

لباس: این لغت که در ده آیه قرآن از جمله آیه ۱۱۲ از سوره «نحل» آمده یعنی پوشش چه مادی مانند لباسها باشد و چه معنوی مانند لباس تقوی و یا لباس فقر و گرسنگی.

لبثوا: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «کهف» یعنی درنگ کردند و ماندند.

لبد: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «جن» و در جای دیگر قرآن یعنی انبوه به مانند انبوهی موهای اطراف صورت شیر که پشت هم است (به کسر و ضم لام).

لبس: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «قاف» یعنی شک و اشتباه.

لبن: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «محمد» یعنی شیر.

لبوس: این لغت در آیه ۸۰ از سوره «انبیاء» یعنی زره.

لجة: این لغت در آیه ۴۴ از سوره «نمل» یعنی جای عمیق و وسیعی از آب چون دریا.

لجوا: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «ملک» یعنی لج بازی کردند.

لُجی: این لغت در آیه ۴۰ از سوره «نور» صفت دریا می باشد یعنی مانند لُجه وسیع و عمیق.

لحم: این لغت که در آیه ۳ از سوره «مائده» آمده یعنی گوشت و جمع آن لحوم است که در آیه ۳۷ از سوره «حج» آمده است.

لحن القول: این لغت که در آیه ۳۰ از سوره «محمد» آمده یعنی طرز و علامت دقیقی که در سخن اشخاص هست که میتوان به عمق آنچه را اراده کرده پی برد اگرچه کلمات را برای ظاهر سازی و فریب بگوید.

لحیتی: این لغت که در آیه ۹۴ از سوره «طاه» آمده یعنی ریش و موی صورت من.

لد: این لغت در آیه ۹۷ از سوره «مریم» جمع لاد است یعنی ستیزه کنندگان و جدل کنندگان انکار کننده حق.

لدنی: این لغت در آیه ۷۶ از سوره «کهف» یعنی نزد من و اینکه مشهور است و میگویند علم لدنی یک جمله خلاف حقیقت است زیرا علم لدنی یعنی علم خیالی و پیش خود ساخته نه علمی که از جانب الله باشد.

لدى: این لغت که در آیه ۲۵ و ۵۴ سوره «یوسف» آمده به معنای نزد است و با لغت لدن به یک معناست.

لزام: این لغت در آیه ۱۲۹ از سوره «طه» یعنی لازم العمل و واجب و در آیه ۷۷ از سوره «فرقان» یعنی چیزی لام برای چیزی یا کاری لازم.

لست: این لغت که در آیه ۹۴ از سوره «نساء» آمده یعنی تو نیستی (لیس یعنی نیست).

لطیف: این لغت که در ۷ آیه از آیات قرآنی برای صفت الله آمده هرگاه با خبیر و آگاه توأم باشد یعنی بسیار لطیف و ریز (از لطافت ابر بسیار لطیف تر) و اشاره به ماده المواد جهانی است که از زیادی لطافت غیرقابل مشاهده است همه چیز از اوست و او چون در همه جاست بر همه چیز همیشه آگاه است و اگر بدون لفظ خبیر باشد به معنای لطف کننده و محبت کننده و توفیق دهنده و مدارا کننده و نگهدارنده است.

لظی: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «معارج» یعنی آتش یا شعله آن.

لعل: این لغت در آیه ۶۳ از سوره «احزاب» یعنی شاید و ممکن است و امیدوار است.

لعن: این لغت در آیه ۷۸ از سوره «مائده» بصورت مجهول یعنی مورد نفرت شد و در آیه ۶۴ از سوره «احزاب» بصورت معلوم و ماضی یعنی طرد کرد و از خود راند چه با زبان و چه در عمل.

لغو: این لغت در آیات قرآنی از جمله آیه ۵۵ از سوره «قصص» یعنی کار و سخن بیهوده و آنچه فایده‌ای نداشته باشد.

لغوب: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «فاطر» یعنی خسته شدن و خستگی.

لغیف: این لغت در آیه ۱۰۴ از سوره «اسراء» یعنی مردمی در هم و مخلوط از عالی و دانی و مطیع و عصیانگر و قوی و ضعیف که اشاره به یهودیان مختلفی است که امروزه در فلسطین جمع شده‌اند.

لقاء: این لغت که در قرآن هم برای پروردگار و هم برای آخرت آمده یعنی ملاقات کردن کسی و به کسی رسیدن و دیدن کسی و قطعیت که لقاء الله دیدن جلوه و اثری بزرگ از الله است نه ملاقات تمام الله زیرا الله در همه جا هست و ظهور او ممکن است در هر جا که الله بخواهد و بهر صورت که الله بخواهد باشد (رجوع به لغت ناظره).

لقاهم: این لغت در آیه ۱۱ سوره «انسان» یعنی رساند به ایشان چیزی را به ملاقات چیزی آورد ایشان را.

لقمان: این اسم که در سوره «لقمان» آمده و شرح حال مختصری از او نیز در این سوره است با توجه به عقاید مختلفی که درباره شخصیت او از طریق روایات در تفسیرهای قرآن شده به نظر می‌آید که مقصود از آن سقراط باشد که استاد افلاطون بوده و سقراط از کلمات نقل شده از او و فداکاریش در راه حق پیداست که پیغمبری برای مردم یونان بوده و اینکه او را حکیم و فیلسوف معرفی کرده‌اند رسم فهمیده‌های خودخواه و بی‌ایمان نسبت به دین حق این است که پیغمبران الله را فلاسفه شمارند زیرا پیغمبران حق عالترین فیلسوف و حکیم دنیا بودند.

لقینا: این در آیه ۶۲ سوره «کهف» یعنی رسیدیم به چیزی ملاقات کردیم چیزی را.

لمتننی: این لغت در آیه ۳۲ از سوره «یوسف» یعنی ملامت کردید شما مرا.

لمح البصر: این لغت در آیه ۷۷ از سوره «نحل» یعنی زمان بسیار کوتاه یک چشم دوختن به چیزی.

لمزة: این لغت در آیه یک از سوره «همزه» یعنی با اشاره چشم و یا کلام آهسته کسی را به عیب معرفی کننده و یا به عبارت دیگر طعنه زننده به مردم.

لمسنا السماء: این لغت در آیه ۸ از سوره جن یعنی تماس حاصل کردیم و یا طلب کردیم یا خواستیم آسمان را برویم یا از آن استفاده کنیم.

لمم: این لغت در آیه ۳۲ از سوره «نجم» یعنی گناه کوچک یا گناهی که انسان می‌خواهد بکند ولی عملی نمیشود و این مصدر لم است یعنی چسبان چیزی به چیزی و اضافه کردن چیزی به چیزی و ربطی به لغت ملامت ندارد.

لنّٰهَم: این لغت در آیه ۱۵۹ از سوره «آل عمران» یعنی نرم رفتار بودی برای ایشان.

لَوَاحِۃٌ لِلْبَشَرِ: این لغت که در آیه ۲۹ از سوره «مدثر» آمده یعنی تغییر دهنده بشره و پوستهای بدن و این صفت آتش دوزخ است که باعث میشود پوستهای بدن بطور سطحی بسوزند و پوست بیاندازند و پوست زیرین آن ظاهر گردد تا دوباره پوست درست شود و باز پوست بیاندازد. (به لغت نزاعه مراجعه شود)

لَوَاذِ: این لغت در آیه ۶۳ از سوره «نور» یعنی خود را در پناه کسی یا چیزی مخفی کردن.

لَوَاقِحُ: این لغت که جمع لاقح است در آیه ۲۲ از سوره «حجر» یعنی باردار کنندگان (حامله کنندگان) دانه‌های نری گیاه را به ماده گیاه برای باردار کردن رسانندگان.

لَوْحٌ: تخته سنگی صاف یا تخته چوبی صاف و تخته آهنی صاف و هرچیز مشابه اینها را لوح میگویند که جمع آن الواح است و لوح محفوظ که در آیه ۲۲ از سوره «بروج» آمده یعنی چیز صافی که علم الله در آن نوشته شده و به چشم بشر نمی آید و طبق آیه دوم از سوره «طور» در تمام جهان پهن است و بسیار لطیف و غیرقابل رؤیت می باشد و آن از هوا لطیف تر بوده و مشابه هواست که امواج صوتی در آن نوشته میشود و از طریق دستگاههای رادیو قابل درک و شنیدن است.

لُوطٌ: لوط نام برادرزاده ابراهیم است او پیغمبری بود در میان مردم شهر سدوم و عموره و شرح خصوصیات و داستان در قرآن در سوره‌های «هود، شعراء، قمر، انبیاء، عنکبوت، اعراف، حجر، و مخصوصاً باب ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۸ و ۱۹ از کتاب پیدایش تورات آمده است که چگونه مردمش دچار عذاب نابود کنندم‌ای چون عذاب بمب اتم یا آتشفشان شدند و مکان خراب شده ایشان طبق آیه ۷۶ از سوره «حجر» در کنار جاده‌ای بوده که در زمان پیغمبر اسلام مسافران از مدینه به شام میرفتند و گویا باستان شناسان آنرا کشف کرده باشند .

لَوْءٌ: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «الرحمن» یعنی مروارید.

لَوْمَةٌ: این لغت در آیه ۵۴ از سوره «مائده» یعنی ملامت و سرزنش.

لَوَّاءٌ: این لغت در آیه ۵ از سوره «منافقون» یعنی گرداندند، پیچ دادند.

لَوٍّ: این لغت در آیات بسیاری از قرآن به معنای شاید و اگر و کاش می باشد.

لَهَبٌ: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «مرسلات» یعنی شعله آتش.

لَهُو: این لغت که در آیه ۱۱ از سوره «جمعه» آمده یعنی چیزی که انسان از آن خوشش آید ولی او را از کار مفیدش باز دارد و یا در آن ضرری باشد.

لَيَّا بالسنتهم: این لغت در آیه ۴۶ از سوره «نساء» یعنی پیچیدن و تا کردن با زبانهاشان. (برای آنکه از لفظی خوب معنای بدی نشان دهند و مسخره کنند).

لِيت: این در ۱۱۴ آیه با اضافه شدن به ضمیرهایی یعنی کاش (پس از یاء ندا یعنی ای کاش).

لِيس: این در ۸۹ آیه بصورت افعال ماضی یعنی نیست.

لِيَعْلَمَ اللَّهُ: این لغت که در آیه ۲۵ از سوره «حدید» آمده و در آیه ۳ و ۱۱ سوره «عنکبوت» چهار بار همراه با نون تأکید استعمال شده یعنی تا الله بداند و این آیات می‌رسانند که علم الله روی در نظر گرفتن عمل آینده مردم است و هرگز علم الله باعث ایجاد عمل مردم نمی‌شود به لغت اجل مراجعه شود.

لَيْلَةُ الْقَدَر: این مطلب در آیه اول سوره «قدر» یعنی آن شب نقشه کشی و اندازه‌گیری و پر ارزشی که خالق عالم برای اولین شب هر پیغمبری پیش می‌آورد که طبق آن نقشه چه کارهایی در آینده برای هدفی که دارد باید انجام شود و بدیهی است که چنین شبی برای هر پیغمبری فقط یک شب است و تکرار نمی‌شود.

لَيْنَةُ: این لغت در آیه ۵ از سوره «حشر» یعنی هر قسمت از درخت خرما غیر از میوه رسیده‌اش (مجموع شاخه و برگ و تنه درخت خرما).

ما: این لغت که در آیات بسیاری از قرآن آمده یا علامت نفی است و یا به معنای آنچه و هرچه و چیزی و بصورت استفهام یعنی چه چیز.

مآب: این لغت در آیه ۲۲ و ۳۹ از سوره «نبا» یعنی محل بازگشت و بازگشتن.

مائی: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «مریم» یعنی آمدنی و پیش آمد شده.

ماجوج: به لغت یاجوج مراجعه شود.

مادامت: این لفظ در آیه ۱۰۷ و ۱۰۸ از سوره «هود» از دو لغت ما و دامت درست شده یعنی آنچه ادامه داشته باشد که جمعاً میشود تا زمانی که باشد.

مئارب: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «طه» یعنی احتیاجها و نیازها جمع مآرب است.

مارج: این لغت در آیه ۱۵ سوره «الرحمن» یعنی شعله بی دود بسیار تند و زننده و بسیار متحرک آتش (به لغت جن و لغت سموم نیز مراجعه شود).

مارد: این لغت در آیه ۷ از سوره «صافات» یعنی سرکش و متجاوز از قانون.

ماروت: این لغت که با لفظ هاروت در آیه ۱۰۲ از سوره «بقره» آمده برطبق همان آیه نام فرشته و ماموری است (ملک و فرشته یعنی بی اختیار و مورد تملک و مامور و این ممکن است انسان یا جن یا روح و قوه باشد که یا به چشم آیند یا نیابند) که با فرشته دیگر بنام هاروت الله خواسته بوسیله تعلیمات آن دو انسانها رسم جادوگری را در بابل قدیم یاد بگیرند تا از آن هم استفاده‌های مشروع ببرند و هم بدانند غیر از قوانین مادی عادی قوانینی دیگر هم هست و اینکه از جادوگری سوءاستفاده‌هایی هم میکنند روی لزوم قانون تضاد و تکامل است همانطور که انسانهای بد از هر راه خوبی هم میتوانند استفاده‌های سوء کنند و باعث فریب فریب خوران شوند.

ماعون: این لغت در آیه ۷ از سوره «ماعون» با الف و لام عهد و با توجه به اینکه این سوره مکی است یعنی آن کارهای شایسته دینی و اجتماعی و اطاعت از قوانین مفید الله و معناهای دیگری هم دارد که به آیه فوق نمی خورد.

ماکثین: این لغت در آیه ۳ از سوره «کَهِف» یعنی درنگ کنندگان و ماندگاران و مفرد آن ماکث است یعنی مکث کننده.

ماکرین: این لغت در آیه ۳۰ از سوره «انفال» یعنی مکر کنندگان و حيله زنندگان و نیرنگ زنندگان و اینکار اگر برای آزمایشی باشد که نتیجه خوب برای آزمایش شده داشته باشد و یا برای دچار کردن شخص بدکار و حيله باز باشد خوب است ولی اگر برای فریب سوءاستفاده باشد بد است.

مالک: این لغت در آیه ۴ از سوره «الحمد» یعنی صاحب اختیار و صحیح هم نیست که کسی تصور کند بجای مالک لفظ مَلِک بوده زیرا چنین عقیده‌ای دلیل میشود که قرآن مجید دست خورده و تحریف شده است و حال آنکه قرآن چون آخرین پیغام الله بوده الله آنرا از تحریف حفظ کرده است بخصوص که طوری قرآن بوسیله شاگردان اولیه پیغمبر اسلام بما رسیده که کوچکترین دستبرد به آن نشده و هرکس خلاف این را بگوید روی دشمنی با قرآن و اسلام است و علاوه بر اینها خالق عالم طبق تعلیمات قرآن پادشاه و مَلِک در دنیاست یعنی به مردم دنیا اختیاراتی هم داده است و مالک در آخرت است زیرا آنجا کسی اختیاری نخواهد داشت.

مالئون: این لغت در آیه ۶۶ از سوره «صافات» یعنی پُر کنندگان، مملو کنندگان.

مأمن: این لغت در آیه ۶ از سوره «توبه» یعنی مکان امن برای کسی.

مأمون: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «معارج» یعنی مورد امن و آسودگی و چون با لفظ غیر آمده یعنی بدون آسودگی.

مأوی: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۳۹ و ۴۱ از سوره «نازعات» تکرار شده یعنی آن مکان سکونت کردن بد و آن جای سکونت کردن و پناه بردن خوب.

ماهدون: این لغت در آیه ۴۸ از سوره «ذاریات» یعنی پهن کنندگان و گسترندگان.

مائدة: این لغت در آیه ۱۱۴ از سوره «مائده» یعنی غذا یا سفرهای از غذا.

مبتلیکم: این مطلب در آیه ۲۴۹ از سوره «بقره» یعنی آزمایش کننده است شما را یا به عبارت دیگر مبتلا کننده است شما را.

مبثوث: این لغت در آیه ۴ از سوره «قارعة» یعنی پراکنده.

مبذرين: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «اسراء» یعنی اسراف کنندگان و زیاده روی کنندگان و ریخت و پاش کنندگان.

میرمون: این لغت در آیه ۷۹ از سوره «زخرف» یعنی محکم کنندگان کاری.

میرثون: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «نور» یعنی مبرا و پاک و دور شدگان.

مبصر: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «مؤمن» یعنی بینا کننده و وسیله بینائی و دیدن.

مبطلون: این لغت در آیه ۵۸ از سوره «روم» یعنی عمل باطل کنندگان.

مبعوثون: این لغت که در آیه ۹ از سوره های قرآن آمده یعنی زنده شدگان.

مبلسون: این لغت در آیه ۴۴ از سوره «انعام» یعنی ناامیدان.

مبلغهم: این مطلب در آیه ۳۰ از سوره «نجم» یعنی اندازه ایشان و حد آخر ایشان.

مبوا: این لغت در آیه ۹۳ از سوره «یونس» یعنی جا و منزل و یا بعبارت دیگر محل سکونت.

متاب: این لغت در آیه ۳۰ از سوره «رعد» یعنی محل توبه و بازگشت.

متاع: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «یوسف» یعنی هر نوع اسباب و لوازم زندگی که از آن میتوان نفعی برد بجز طلا و نقره و در آیه ۴۴ از سوره «یس» معنای مصدري دارد یعنی نفع بردن و برخوردار شدن و بهره گرفتن.

متبرجات: این لغت در آیه ۶۰ از سوره «نور» یعنی زنان نشان دهنده زینت خود و ظاهرکننده زینت خود.

متجانف: این لغت در آیه ۳ از سوره «مائده» یعنی متمایل.

متجاورات: این لغت در آیه ۴ از سوره «رعد» یعنی چند چیز مجاور هم.

متحرف: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «انفال» یعنی جابجا کننده (روی حيله جنگی).

متحیز: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «انفال» یعنی کنار رونده از دستمای برای کمک به دیگری یا یکی شدن با دیگری.

متراکب: این لغت در آیه ۹۹ از سوره «انعام» یعنی روی هم سوار شده.

متربض: این لغت در آیه ۱۳۵ از سوره «طه» یعنی منتظر و انتظار کشنده.

متریه: این لغت که قبل از آن لفظ ذا آمده و در آیه ۱۶ از سوره «بلد» است یعنی صاحب تراب یا خاک نشین و زمین گیر.

متردیه: این لغت در آیه ۳ از سوره «مائده» یعنی حیوانی که در اثر پرت شدن بمیرد.

مترفوها: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «سباء» در اصل دو لغت بوده (مترفون و ها) یعنی ثروتمندان و قدرتمندانی از آن شهر که ستم به مردم میکنند.

متشابه: این لغت که جمع مؤنث آن بصورت متشابهات فقط یکبار در آیه ۷ از سوره «آل عمران» آمده مفرد مذکر آن در پنج آیه قرآن است از مصدر تشابه آمده تشابه گاهی به معنای شبیه بهم بودن می آید و زمانی به معنای مشبه بودن، مورد استفاده قرار گرفتن معنای دوم در وقتی است که بعد از فعل تشابه لفظ علی بیاید مانند آیه ۷۰ از سوره «بقره» و معنای اول در آیه ۱۱۸ از سوره «بقره» بکار رفته و بر مبنای این دو معنا لفظ متشابه نیز زمانی به معنای شبیه بهم است مانند آیه ۲۵ از سوره «بقره» و آیه ۲۳ از سوره «زمر» و وقتی به معنای اشتباه انداز و مشبه می باشد مانند آیه ۷ از سوره «آل عمران» بر اساس این توضیحات باید یقین کنیم آیات متشابه قرآن که در آیه ۷ از سوره «آل عمران» شامل بعضی از آیات قرآنی شده آیاتی هستند غیرمحکم یعنی در نزد تمام محققان حقیقی قرآن معنای مشتهی دارند و نزد هیچکس قابل فهم و بدست آوردن معنای محکمی نیستند و عملاً و عیناً می بینیم فقط ۲۹ آیه فواتح سور هستند که از آنها معنای محکمی نمی توان فهمید و جنساً غیرمحکم بوده و مانند مطالب دیگر قرآن نیستند که قانون زبان عرب بتواند فهم محکمی را برای معانی آنها تضمین نماید لذا در متن آیه ۷ از سوره «آل عمران» نیز خالق عالم فرموده جز الله کسی تاویل آنها را نمی داند و راسخان در علم قرآن کسانی هستند که بی جهت درب باز شدن معنای آنها را نمی کوبند و با گفتن لاتزع قلوبنا از الله همیشه میخواهند که مبادا روی وسوسه های شیطانی و خودخواهی و خیالبافی دنبال تفسیر و تاویل این متشابهات روند که کارشان بجائی برسد که تمام آیات قرآنی را براساس آن دچار معنای خیالی کنند و اعلام نمایند قرآن ظنی الدلالة بوده و موجد پیدایش هفت یا هفتاد بطن و در نتیجه هفتاد فرقه مذهبی است (این ۲۹ آیه عبارتند از یک حرفی مانند ق و ص دو حرفی مانند یس سه حرفی مانند الم و چهار حرفی مانند المر و المص و پنج حرفی مانند حمعسق).

تبصره: اولاً: لفظ يتبعون ما تشابه منه را باید دنبال میکنند متشابهات را معنا کرد نه تبعیت میکنند متشابهات را. ثانیاً: باید معتقد بود که حتی پیغمبر اسلام هم معنا و تأویل متشابهات قرآن را نمی دانسته و نباید بداند چه رسد به سایرین. ثالثاً: باید بدانیم متشابهات قرآن از این لحاظ آیاتی هستند که دارای علامت اختصاصی متشابه اند اگرچه بعضی ها بعضی از آنها را جزو آیات قرآنی که بر مبنای علامتهای قافیهایست آیه نشمرده باشند (قرآن را هم میتوان روی علامتهای مطلبی آیه شماری کرد و مثلاً چند آیه مربوط به یک مطلب را یک آیه شمرد و هم میتوان روی علامتهای قافیهای آیه شماری کرد و در آیه شماری اخیر هم میتوان فقط آیات محکم را به حساب آورد و هم میتوان آیات متشابه را هم در شمار آیات محکم آورد و لذا می بینیم میان مصریون و کوفیون و مکیون اختلاف هائی در آیه شماری قرآن بوده چنانکه بعضی ها بعضی آیات متشابه را به شمار شمارههای آیات قرآن آوردند و بعضی نیاوردند و بهتر آن است که اصلاً به حساب نیاورند. رابعاً: باید بدانیم فلسفه وجودی آیات متشابه در قرآن تمیز دادن علمای خیالباف کم ایمان کج دل و اختلاف انداز از علمای راسخ در علم قرآن بوده که اولی ها آنچه را که نباید بفهمند با خیالبافی ادعای فهم آنرا میکنند و لذا حتی در تفسیر محکومات قرآن نیز قابل اعتماد نیستند و دومی ها چون روحاً حاضر نیستند در آنچه راه قانونی برای فهم معنای حقیقی آن ندارند ادعای فهم آن کنند و حاضر نیستند با خیال و شاید و احتمال به تفسیر و تأویل مطلبی بپردازند اگر مطلبی را هم بگویند میدانیم حتماً مورد اعتمادند زیرا با دلیل محکمی صحت گفتار خود را ثابت هم میکنند.

متشاکسون: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «زمر» یعنی مخالفان یکدیگر.

متصدع: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «حشر» یعنی شکاف شکاف شده.

متصدقین: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «احزاب» یعنی بخشش کنندگان به محتاجان روی تصدیق دستورات الله یا به عبارت دیگر صدقه و زکات دهندگان.

متطهرین: این لغت در آیه ۲۲۲ از سوره «بقره» یعنی خود را پاکیزه کنندگان و خود را شستشو دهندگان.

متعنا: این لغت در آیه ۸۸ از سوره «حجر» یعنی متاع دادیم یا بعبارت دیگر از مال یا ثروت و یا قدرت و یا لذتی دیگری را بهره‌مند نمودیم.

متقلبکم: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «محمد» یعنی جای رفت و برگشت.

متقین: این لغت که در ۴۹ آیه از آیات قرآنی از جمله آیه ۱۱۵ از سوره «آل عمران» آمده چون با الف و لام می باشد یعنی آن پرهیزکاران مورد نظر الله و اسلام و قرآن که با توجه کامل به آیه ۷۰ و ۷۱ از سوره «احزاب» و آیه ۳ و ۸ و ۹ از سوره «حج» از هر کار بدی که در قرآن و سنت پیغمبر به بدی معرفی شده دوری نمایند و از آن

جمله است دوری از سخن نامربوط و بی دلیل گفتن و یا شنیدن و کار بی دلیل عمل کردن و از نتیجه بد عمل نکردن به متن دستورات الله ترسیدن (خدا ترسی) که اینها جز بعد از شناختن صحیح مطالب قرآن و سنت پیغمبر اسلام و دوری شدید از تقلید بزرگان، قبل از اینکه بدانیم آن بزرگان عین قرآن و سنت را میگویند میسر نیست متأسفانه اکثر بزرگان و علمای اسلامی مورد تبعیت فرقه‌های اسلام مانند بزرگان دیگر مذاهب همیشه بنام متن کتاب الله غیر آنرا میگویند و برای رفع اختلاف در میان خود با هم مشورت نمی کنند و هر یک جداگانه نظر و فکر خودشان را آن هم در چهارچوب کلی عقاید و اعمال عوام الناس میگویند و قاعده صحیح و جامعی برای فهم صحیح قرآن و سنت ارائه نمی دهند و همیشه روی نظرهای مختلف بزرگان گذشته خود و روایات راست و دروغ بدون آنکه حق را بدست آورده باشند سخن میگویند.

متکاء: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «یوسف» یعنی وسیله تکیه دادن مانند بالش و پستی.

متکبر: این لغت در آیات قرآنی از جمله آیه ۲۳ از سوره «حشر» و آیه ۲۹ از سوره «نحل» با الف و لام عهد یعنی آن بالنده به بزرگیهای خود اگر این بالندگان از بزرگی خود سوءاستفاده کننده و ظلم و کفر نمایند بزرگانی بد می باشند و اگر بزرگی های خود را برای خیر رساندن به مردم بکار برند و بزرگی خود را از راه نامشروع بدست نیاورده باشند متکبری خوب می باشند و لذا یکی از اسم های صفاتی الله المتکبر است.

متکلفین: این لغت در آیه ۸۶ از سوره «صاد» با الف و لام عهد یعنی آن بر خود تحمیل کنندگان و خود را به زحمت چیزی که فایده مشروعی ندارد اندازندگان.
(پیغمبران دروغی نیز چنین اند).

متلقیان: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «قاف» با الف و لام عهد یعنی آن دو قرار گیرنده سخن.

متنافسون: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «مطففین» با الف و لام عهد یعنی آن علاقمندانی که علاقه شدید به خوشبختی آخرت دارند.

متوسمین: این لغت در آیه ۷۵ از سوره «حجر» یعنی کاوش کنندگان دقیق و جویندگان علامتهای اشیاء برای فهم دقیق آنها (مانند باستان شناسان).

متوفیک: این مطلب در آیه ۵۵ از سوره «آل عمران» یعنی جانث را از بدنت می گیرم و زندگی دنیائی تو را به آخر میرسانم و تو را می میرانم.

متین: این لغت در آیه ۱۸۳ از سوره «اعراف» یعنی سخت و محکم.

مُتَى: این لغت در آیه ۴۸ از سوره «یس» یعنی چه وقت.

مُثَابَة: این لغت در آیه ۱۲۵ از سوره «بقره» یعنی محل اجتماع مردم.

مُثَانِي: به لغت المثنائی مراجعه شود.

مُثَبَّر: این لغت در آیه ۱۰۲ از سوره «اسراء» یعنی هلاک شده و هلاک شدنی.

مُثْقَال: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «لقمان» یعنی به سنگینی یا به وزنی.

مُثَل: این لغت در ۶۹ آیه قرآن از جمله آیه ۱۸ و ۲۶ از سوره «ابراهیم» به فتح میم و ثاء یعنی چگونگی و صفت و شرح حال و داستان و عبرة و حجت (آیه ۵۶ از سوره زخرف) و جمع آن امثال است و مُثَل یعنی شبیه و هم صفت و هم حالت و این نیز جمعش امثال است و در ۷۴ آیه قرآن از جمله آیه ۴۲ از سوره «یس» آمده است و لغت مثلیهم در آیه ۱۳ از سوره «آل عمران» یعنی دو شبیه آنان از حیث اندازه یا بطور خلاصه دو اندازه آنان.

مُثَلَات: این لغت در آیه ۶ از سوره «رعد» جمع مَثَلَة است بضم یا فتح میم یعنی آفت و بلا و عذاب و مثلات یعنی حوادث پر عذاب تاریخ که باعث عبرت مردم باید باشد.

مُثَلِي: این لغت در آیه ۶۳ از سوره «طه» مؤنث امثل است یعنی افضل و بهتر و حالتی نیکوتر.

مُثْنِي: این لغت در آیه ۳ از سوره «نساء» یعنی دو دو آن در حکم جمع اثنین است.

مُثَبَّة: این لغت در آیه ۱۰۲ از سوره «بقره» یعنی پاداش.

مُثَوِي: این لغت در آیه ۶۸ از سوره «عنکبوت» یعنی جای سکونت.

مُجَاهِدِيْن: این لغت که در چهار آیه قرآن (یک آیه مجاهدون است) با الف و لام عهد آمده (آیه ۹۵ از سوره نساء) با توجه به آیه ۳۵ از سوره «مائده» و آیه ۱۵ از سوره «لقمان» و آیه ۶۹ از سوره «عنکبوت» یعنی آن کسانی که با توانائی خود در راه پیشرفت دین الله تا سر حد جنگ دسته جمعی با مخالفان دین کوشش نمایند و قطعی است که اگر در عقیده دینی خود انحراف و شرکی داشته باشند و یا فریب فریبکارانی را خورده باشند که بنام اسلام راه شرک را ترویج میکنند مجاهد راه الله محسوب نمی شوند زیرا اولین کار مجاهد حقیقی طبق آیه ۷۰ و ۷۱ از سوره «احزاب» کوشش در راه بدست آوردن هدایت ذکر شده در کتاب الله با منطق صحیح است و طرفداران مذاهب

مختلفه اسلام که مذهبشان بر مبنای اسلام حقیقی ذکر شده در آیه ۷۰ و ۷۱ از سوره «احزاب» نیست و بجای تسلیم نسبت به قرآن و سنت حقیقی تسلیم پیشوایان مذهبی خود بطور کورانه هستند هر فداکاری ای انجام دهند مجاهد فی سبیل الله محسوب نمی گردند بلکه طبق آیه ۷۶ از سوره «نساء» مجاهد در راه طاغوت می باشند (به لغت طاغوت مراجعه شود).

مجذوذ: این لغت که در آیه ۱۰۸ از سوره «هود» است یعنی قطع شده و قطع شدنی.

مجریها: این لغت در آیه ۴۱ از سوره «هود» یعنی زمان و مکان روان شدن آن.

مجمع البحرين: این مطلب در آیه ۶۰ از سوره «کهف» یعنی محل جمع و با هم یکی شدن آن دو دریا که منظور محل تلاقی خلیج عقبه و خلیج سوئز در شمال بحر احمر است.

مجنون: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «دخان» یعنی کم عقل و دیوانه و جن زده و دیو زده و کسی که با جن مربوط است.

مجوس: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «حج» یعنی زرتشتیان و در زمان نزول آیات قرآنی بعضی از قبایل عرب از جمله قبیله بنی نمیم زرتشتی بودند که آنان را از نظر مذهبی مجوس می گفتند.

مجیب: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «هود» یعنی اجابت کننده و برآورنده تقاضا با جواب مناسب دهنده به سؤال و تقاضا.

مجید: این لغت که در چهار آیه از آیات قرآنی بصورت صفت برای الله و قرآن و عرش آمده (آیه ۱۵ و ۲۱ از سوره بروج) یعنی صاحب برکت و رحمت بسیار و در نتیجه بسیار بزرگ و عالی مقام.

محاریب: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «سباء» جمع محراب است و محراب هم به معنای عبادتگاه و مسجد است و هم محل اجتماع مردم و هم به معنای مکان قضاوت قاضی بزرگ و لفظ محاریب شامل تمام این معنی ها میشود که همه در زمان سلیمان بوسیله عمال سلیمان ساخته شده است.

محال: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «رعد» یعنی عقوبت و مجازات و عذاب.

محتضر: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «قمر» یعنی حاضر شده در غیر آیه قرآن معنای دیگر هم دارد.

محتظر: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «قمر» یعنی کسی که برای گوسفندان از علف و چوبهای خورد شونده بی مصرف آغل (حظیره) درست میکند (به لغت هشیم نیز مراجعه شود).

محبوبون: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «مطففین» یعنی دچار پرده شدگانی که نتوانند پروردگار خود را در زمین آخرت ببینند.

محجور: این لغت در آیه ۵۳ از سوره «فرقان» یعنی منع شده و ممنوع شده.

محدث: این لغت در آیه ۲ از سوره «انبیاء» یعنی تازه و جدید آورده شده.

محذور: این لغت در آیه ۵۷ از سوره «اسراء» یعنی چیزی که باید از آن حذر کرد.

محرر: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «آل عمران» یعنی وقف شده برای خدمت در عبادتگاه الله و آزاد شده از اختیار پدر و مادر و خودش و شغل آزاد.

محرم: این لغت در آیه ۴۰ از سوره «ابراهیم» یعنی مورد احترام قرار گرفته شده.

محسور: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «اسراء» یعنی ناراحت و بزحمت افتاده.

محشورة: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «ص» مؤنث محشور است یعنی جمع شده و روز حشر که معروف است یعنی روز جمع شدن مردم در زمین آخرت پس از زنده شدن دوباره.

محصنات: در آیه ۲۵ از سوره «نساء» جمع محصنه است و با الف و لام عهد یعنی آن زنانی که در حصن و قلعه شوهر هستند و به عبارت دیگر شوهر دارند و همین لغت در آیه ۲۵ از سوره «نساء» با تمام خصوصیات فوق یعنی آن زنانی که در حصن و قلعه عفاف هستند و بی شوهرند.

محصنة: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «حشر» یعنی حصار محکم دار و دیوار قلعه‌ای دار و دیوار محکمی برای نگهداری از حمله دشمن دار.

محصنین: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «نساء» و آیه ۵ از سوره «مائده» یعنی همیشه در حصن زناشوئی خود دارنده زن را و این دو آیه صریحاً اعلام میکند که تصمیم به زناشوئی موقت حرام است چون در دنبال لغت محصنین لغت غیر مسافحین هم آمده که به معنای غیر زناشوئی کننده برای آب شهوت ریختن است.

محضر: این لغت در آیه ۳۰ از سوره «آل عمران» یعنی حاضر کرده شده.

محذور: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «اسراء» یعنی منع شده و قطع شده.

محکّمات: این لغت در آیه ۷ از سوره «آل عمران» یعنی آیات محکمه قرآن که مقابل آیات متشابه قرآن اند و محکم که مفرد مذکر محکّمات است یعنی قابل فهم و قابل قضاوت و حکم و به عبارت دیگر اشاره به آیاتی است که قوانین زبان عرب میتواند فهم حتمی آنرا تضمین کند (برای حق جویان و مفسران قرآن غیر کجذل و حقیقت گوی، نه مفسرانی که روی خیالبافی بدون بخود زحمت تحقیق کامل دادن هر چه بفکرشان برسد بگویند و معتقد به ظنی الدلاله بودن قرآن و معانی مختلف ظنی و احتمالی برای قرآن باشند و بجای بکار بستن قاعده صحیح فهم عبارات قرآن روی روایات مختلف و اعتماد به بزرگان گذشته هر سخن ناجوری را به قرآن بچسبانند) با توجه به مطالب بالا و توجه به لغت متشابهات و معانی آن و آیات مربوطه قرآن یقین میکنیم تمام آیات قرآن محکم اند و فقط ۲۹ آیه رمز مانند موجود بر سر ۲۹ سوره از سورهای قرآن که فواتح سور خوانده میشوند متشابهاند و نباید آیات مشکله قرآن را متشابه دانست اگرچه این آیات مشکله برای سطحی بینان متشابه باشد (متشابهات قرآن نزد دانایان راسخ در علم قرآن متشابه است).

محل: این لغت در ۳ سوره قرآن از آن جمله در آیه ۲۵ از سوره «فتح» به کسر حاء و تشدید لام یعنی مکان و زمانی که به سر رسید کاری میرسد مانند محل تمام شدن زمان احرام حج یا زمان سر رسید پرداخت بدهکاری یا مکان تمام شدن تشریفات حج و یا قربانی کردن گوسفند و شتری که همراه میبرند تا در جای مخصوصش ذبح نمایند.

محلّین: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «فتح» یعنی از بیخ تراشندگان موهای سر.

محلی الصید: این لغت در آیه اول سوره «مائده» مخفف محلّین بوده معنی حلال کنندگان چیزی حرام یا به عبارت دیگر نقض کنندگان قانون حرام کننده در مورد صید کردن حیوانات حلال گوشت در هنگام احرام حج.

محوّنا: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «اسراء» یعنی محو کردیم.

محيهم: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «جاثیه» یعنی زندگی کردن ایشان و زنده بودن ایشان.

محیص: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «ابراهیم» یعنی گریزگاه.

محیض: این لغت در آیه ۲۲۲ از سوره «بقره» یعنی حیض زنان و زمان آن.

محیطه: این لغت در آیه ۵۴ از سوره «عنکبوت» مونث محیط است یعنی احاطه کننده و در برگیرنده.

محیی: این لغت در آیه ۵۰ از سوره «روم» یعنی زنده کننده.

مخاض: این لغت در آیه ۲۳ از سوره «مریم» یعنی درد زائیدن.

مخبّین: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «حج» یعنی فروتنان و تسلیمان و متوجه شوندگان به الله.

مختال: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «لقمان» یعنی خود بزرگ دان و متکبر.

مختوم: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «مطففین» یعنی با ختام سر آن بسته شده و ختام چیزی بوده که سر شیشه شراب را با آن محکم می بستند تا مدتی آنرا نگهدارند که بهتر شود (مُهر میکردند).

مُخرَج: این لغت در آیه ۸۰ از سوره «اسراء» یعنی خارج کرده شده و خارج شدن.

مخزی: این لغت در آیه ۲ از سوره «توبه» یعنی دلیل و رسوا کننده.

مخسرین: این لغت در آیه ۱۸۱ از سوره «شعراء» با الف و لام عهد یعنی آن کم کنندگان (کم فروشان).

مخضرة: این لغت در آیه ۶۳ از سوره «حج» یعنی سرسبز و خرم.

مخضود: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «واقعه» یعنی تیغ و خار بریده یا بی خار.

مخلدون: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «واقعه» یعنی همیشه ماندگان و همچنان که در لغت خالدين گفته شده این عُمر همیشه تا وقتی است که زمین بهشت هست.

مخلصا له الدين: این عبارت در آیه ۲ از سوره «زمر» یعنی خالص کننده و پاک کننده دین الله از انحراف برای رضای الله.

مخلفون: این لغت در آیه ۸۱ از سوره «توبه» با الف و لام عهد یعنی آن عقب گذاشته شدگان، آن کنار زدگان (این کنار گذاشته شدگان عده‌ای از مسلمان نماهای تازه مسلمان شده و دورو بودند که روی نفع پرستی هرکجا نفعشان نبود از مسلمانان تبعیت نمی کردند و لذا در جنگ تبوک کنار زده شدند).

مخلقه: این لغت در آیه ۵ از سوره «حج» یعنی سلولهای که در رحم ساخته شده بطوری که انسان از آنها پدید آید و غیر مخلقه یعنی سلولهای که غیر ساخته شده برای بوجود آمدن انسان است یعنی سلولهای جفت که عامل خون گیری از بدن مادر و برای زندگی و رشد قسمت مخلقه است و منظور از سلولهای ذکر شده در بالا مضغه است که باید به لغت مضغه مراجعه نمائید.

مخمصة: این لغت در آیه ۳ از سوره «مائده» یعنی گرسنگی و خالی بودن شکم مربوط به گرسنگی.

مد: این لغت در آیات مختلف قرآن یکی از معنی های کشیدن یا جذب کردن و پهن کردن یا دراز کردن را میدهد.

مداد: این لغت در آیه ۱۰۹ از سوره «کهف» یعنی مرکب و چیزی مانند آن که با قلم آنرا می کشند تا چیزی را بنویسند.

مدبر: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «نمل» یعنی عقب زننده از لغت دُبر می آید.

مدبرات: این لغت در آیه ۵ از سوره «نازعات» با الف و لام عهد یعنی آن تدبیر کنندگان متلاشی شدن زمین و بردن ارواح اطراف زمین بسوی زمین آخرت که مأموران مخصوصی از جانب الله هستند و از ارواح غیبی می باشند.

مدثر: به لغت المدثر مراجعه شود.

مدحّضین: این لغت در آیه ۱۴۱ از سوره «صافات» با الف و لام عهد یعنی آن باطل شدگان یا آن لغزنده شدگان چون قبل آن لفظ من می باشد منظور یکی از آن کسانی است که در کشتی روی قرعه شانس به دریا افکنده شدن را یافتند و آن یکی یونس پیغمبر بود.

مدحور: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «اعراف» یعنی رانده شده.

مدخل: این لغت در آیه ۸۱ از سوره یعنی داخل کرده شده و محل داخل شدن و با تشدید دال در آیه ۵۷ سوره «توبه» یعنی محلی برای دخول.

مدد: این لغت در آیه ۱۰۹ از سوره «کهف» یعنی کمک.

مدرار: این لغت در آیه ۶ از سوره «انعام» یعنی بسیار ریزان (بسیار بارانی).

مدرّکون: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «شعراء» یعنی گرفته شدگان و در دسترس آنان قرار گرفتگان.

مذکر: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «قمر» بجای مذکر است یعنی فهم کننده صحیح، فهمنده صحیح.

مدهامتان: این لغت در آیه ۶۴ از سوره «الرحمن» یعنی آن دو باغی که برگ درختانش سبز سیر می باشد مفرد آن مدهامة است.

مدهنون: این لغت در آیه ۸۱ از سوره «واقعه» یعنی کم توجهان و سطحی نگران.

مدین: این لغت در آیه ۴۴ از سوره «حج» و ۹ آیه دیگر قرآن اسم مکان قوم شعیب پیغمبر بوده که در کتاب پیدایش تورات و کتاب خروج و کتاب اعداد از آن بنام مدیان نام برده شده و مکان آن از خلیج عقبه تا مواب و کوه سینا امتداد داشته و مردم آن از اولاد اسماعیل بودند و نیز از اولاد مدیان که پسر ابراهیم از زن دیگری غیر از ساره و هاجر که نامش قطوره بود و پدر زن موسی نیز در آنجا زندگی میکرد که موسی پس از فرار از مصر به آنجا رفت.

(به لغت شعیب مراجعه شود)

مدینه: این لغت در ۱۴ آیه قرآن با الف و لام عهد یعنی آن شهر مورد حادثه و در آیه ۸ از سوره «منافقون» منظور شهر یثرب است که بعداً به شهر پیغمبر اسلام یا مدینه النبی معروف شد و اسم مدینه فعلی که نزدیک مکه است جایگزین اسم یثرب شد و در قرآن لفظ مدینه برای شهر یوسف و شهر لوط و شهر موسی در مصر که ممفیس بوده و شهر انطاکیه و شهر اصحاب کهف و شهر قوم عاد و شهر قوم ثمود هم استعمال شده است و جمع مدینه مدائن است که در سه آیه قرآن بکار برده شده.

مدینون: این لغت در آیه ۵۲ از سوره «صافات» با الف و لام عهد یعنی آن جزا و پاداش داده شدگان در آخرت به سزای اعمالشان.

مذبذبین: این لغت در آیه ۱۴۳ از سوره «نساء» یعنی سرگردانان میان دو کار یا میان دو دسته بصورت مُردّو معلق و نفاق آمیز.

مذعنین: این لغت در آیه ۴۹ از سوره «نور» یعنی پذیرندگان و تسلیم شدگان.

مذکر: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «غاشیه» یعنی تسلیم دهنده و یاد دهنده.

مذموم: این لغت در آیه ۴۹ از سوره «قلم» یعنی بدنام شده و ملامت شده مذمت شده (هم نزد مردم دنیا و هم نزد الله).

مرء: این لغت در آیه ۴۰ از سوره «نباء» یعنی مرد که جمع آن رجال است و امرئه یعنی زن و مرثه نیز به معنای زن است.

مرّة: این لغت در آیه ۶ از سوره «نجم» یعنی قدرت و انرژی.

مرّة: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «توبه» یعنی دفعه.

مرء: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «کهف» یعنی بحث و جدل و گفتگو.

مراضع: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «قصص» یعنی زنان شیر دهنده با پستان و مفرد آن مريض و مريضه می باشد.

مراغم: این لغت در آیه ۱۰۰ از سوره «نساء» یعنی قلعه و پناهگاه و گریزگاه و جای مناسب برای رفتن (جمع نیست).

مرافق: این لغت در آیه ۶ از سوره «مائده» یعنی آرنج ها و آن جمع مرفق است.

مرتاب: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «مؤمن» یعنی شک کننده.

مرتفقا: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «کهف» یعنی کمک و پناه و اتکائی.

مرتقبون: این لغت در آیه ۵۹ از سوره «دخان» یعنی انتظار کشندگان.

مرّج: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «الرحمن» یعنی روانه کرد و یا فرستاد.

مرجفون: به لغت المرجفون مراجعه شود.

مرجو: این لغت در آیه ۶۲ از سوره «هود» یعنی مورد امید.

مرجون: این لغت در آیه ۱۰۶ از سوره «توبه» یعنی امیدوار شدگان یا عقب زده شدگان (برای فرمان الله).

مرجومین: این لغت در آیه ۱۱۶ از سوره «شعراء» یعنی سنگسار شدگان.

مرحا: این لغت در آیه ۳۷ از سوره «اسراء» یعنی متکبرانه یا در حال تکبر کردن.

مرحب: این لغت در آیه ۶۰ از سوره «صاد» یعنی شادی و راحتی.

مرد: این لغت در آیه ۴۴ از سوره «شورا» و پنج آیه دیگر یعنی بازگرداندن نه بازگشتن.

مردفین: این لغت در آیه ۹ از سوره «انفال» جمع مردف است و مردف یعنی کسی که در پشت شخص سوار شده بر حیوانی سوار شده باشد و از این لغت در آیه پیداست که هزار فرشته و ملک غیبی هر یک در پشت یکی از کافران مکه سوار بودند و دستور داشتند در جنگ بدر هر یک از کافران مکه را طبق شناسائی روحی که از روح ایشان داشتند ذلیل مسلمانان کنند هفتاد نفر را برای کشتن کمک کردند و هفتاد نفر را برای اسیر مسلمانان کردن و بقیه را که بعداً قابل هدایت بودند فراری دادند.

مردوا علی النفاق: این عبارت در آیه ۱۰۱ از سوره «توبه» یعنی روی سرکشی بر نفاق و دورویی ادامه دادند.

مرساها: این لغت در آیه ۴۲ از سوره «نازعات» یعنی واقع شدنش و زمان ثابت و دقیقش.

مرسلات: به لغت المرسلات مراجعه شود.

مرسلون: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «یس» با الف و لام عهد یعنی آن فرستاده شدگانی که از طرف حضرت عیسی به قریمای یا به عبارت دیگر به شهرکی فرستاده شده بودند داستانشان به طرزی تحریف شده در آیه ۷ تا ۱۴ از انجیل مرقس و ۱۰ آیه اول باب نهم و آیات اول تا ۱۹ باب دهم از انجیل لوقا اشاره شده که نامشان و شهرکشان معلوم نیست و شرح مفصل آن در لغت المرسلون و نیز در تفسیر من از قرآن در تفسیر آیات ۱۲ تا ۳۰ از سوره «یس» هست.

مرشد: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «کهف» یعنی ارشاد کننده و راهنمایی کننده به راه صحیح و منطقی و متأسفانه آنانکه امروزه بنام مرشد معروفند منحرف کنندگان مردم از رشد و منطق صحیح هستند و از هدایت قرآن مردم را دور میکنند (به لغت ولیا مرشد ا مراجعه شود).

مرصاد: این لغت در آیه ۱۴ از سوره فجر یعنی کمینگاه.

مرصوص: این لغت در آیه ۴ از سوره «صف» یعنی بسیار چسبیده شده و محکم.

مرضات: این لغت در اول سوره «تحریم» یعنی رضایت و خشنودی نشان دادن.

مرضعه: این لغت در آیه ۲ از سوره «حج» یعنی زن بچه شیر دهنده و جمع آن مراضع می باشد که در آیه ۱۲ از سوره «قصص» آمده.

مرعی: این لغت در آیه ۴ از سوره «اعلی» یعنی چراگاه.

مرفود: این لغت در آیه ۹۹ از سوره «هود» یعنی کسی که به او اتکا داشته باشند. (فرعون به اطرافیان قدرتمند خود متکی بود)

مرقد: این لغت در آیه ۵۲ از سوره «یس» یعنی خوابگاه روح انسانها که در عالم برزخ مانند اشخاص خواب بیهوش بودند و این مرقد همان قبرها و اجدانی است که چون دالانی تشبیه میشود که ابتدای درونی آن جای خروج روح از بدن در دنیا است و راه خروجی آن در زمین آخرت است.

مرکوم: این لغت در آیه ۴۴ از سوره «طور» یعنی متراکم شده.

مروة: این لغت که در آیه ۱۵۸ از سوره «بقره» است نام کوه کوتاهی است که نزدیک چاه زمزم در نزدیک خانه کعبه است که مقابل کوه کوتاه صفا بوده و حاجیان باید هفت بار از صفا به مروه بروند و برگردند تا بیاد آورند که هاجر مادر اسماعیل برای بدست آوردن آب از دو کوه کوتاهی مانند آن دو در بیابان فاران رفت و آمد کرد تا دید چشمهای بخواست الله در زیر پای اسماعیل پیدا شده است (چشمه بثرشبع).

مریج: این لغت در آیه ۵ از سوره «قاف» یعنی آشفته و مضطرب.

مرید: این لغت در آیه ۳ از سوره «حج» یعنی متجاوز و سرکش و عصیانگر.

مریه: این لغت در آیه ۵۵ از سوره «حج» یعنی شک و تردید.

مریم: این لغت در ۳۴ آیه قرآن آمده از جمله آیه ۱۲ از سوره «تحریم» نام مادر حضرت عیسی پیغمبرالله است نام

پدر مریم عمران و نام مادرش حنه بود و داستانش بطور مفصل در سوره «آل عمران و مریم و مؤمنون و تحریم» می باشد و او قبل از حامله شدن به عیسی نامزد مرد مؤمنی بنام یوسف نجار بوده که بعد از تولد عیسی و پس از اینکه در محاکمه مریم بوسیله پیشوایان مذهبی یهود بچه او در گهواره با قاضیان سخن گفت و معلوم شد که مریم بوسیله قدرت الله در حال باکره گی حامله شده و زنی پاک و مقدس است یوسف از مریم خوشحال بوده او را به زناشویی خود گرفت و از او بعد از عیسی صاحب چند فرزند از دختر و پسر شد که خواهر و برادران عیسی بودند .

مریثا: این لغت در آیه ۳ از سوره «نساء» یعنی گوارا و لذت بخش و با خوشی و این هم معنای هنیئا می باشد .

مزاج: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «مطففین» یعنی آنچه مخلوط با چیزی میشود .

مُرْجَاة: این لغت در آیه ۸۸ از سوره «یوسف» یعنی اندک و قلیل .

مَرْحُوح: این لغت در آیه ۹۶ از سوره «بقره» یعنی دور کننده .

مَزْجَر: این لغت در آیه ۴ از سوره «قمر» یعنی اعلام خطر کننده .

مَرْقَم: این لغت در آیه ۷ از سوره «سباء» یعنی پوشیده و از هم پاشیده شدید .

مَزْمَل: این به لغت المزمَل مراجعه شود .

مُزَن: این لغت که در آیه ۶۹ از سوره «واقع» است یعنی ابر بارانی یا هر ابری .

مَس: این لغت در آیه ۴۸ از سوره «قمر» یعنی رسیدن و لمس کردن و برخورد کردن .

مساجد: این لغت در شش آیه قرآن از جمله آیه ۱۸ از سوره «جن» یعنی مسجدهای ساخته شده برای نماز خواندن و مفرد آن مسجد است که به معنای محل سجده کردن برای الله و محل نشان دادن اطاعت کامل برای الله است و در آیه ۲۹ از سوره «اعراف» منظور از کل مسجد مسجدهای مکانی ساخته شده نیست بلکه محل ها و موقعیتهائی است که انسان مؤمن به پیغمبران باید اطاعت کامل خود را نسبت به الله نشان بدهد و منظور از زینت در این آیه زینت تقواست که در آیه ۲۶ از همین سوره بنام ریش بدان اشاره شده است که شخص مسلمان حقیقی باید در هر کجا که میخواهد دستورات الله را اطاعت نماید باید روی مراعات تقوا آن دستورات را انجام دهد . (به لغت ریش و متقین نیز مراجعه شود) .

مساس: این لغت در آیه ۹۷ از سوره «طه» یعنی لمس کردن و نزدیک شدن و به کسی رسیدن و ملاقات کردن.

مسافحات: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «نساء» یعنی زنانی که فقط ریزنده آب شهوت مردانند یعنی زنا می‌دهند و نمی‌خواهند زن دائمی مردی باشند و تحت اختیار همیشگی شوهر باشند.

مسافحین: این لغت که در آیه ۲۴ از سوره «نساء» و آیه ۵ از سوره «مائده» دو بار در قرآن تکرار شده یعنی مردی که بطور موقت زنی را فقط برای ریختن آب شهوت خود میگیرد و این دو آیه می‌رساند که ازدواج موقتی که بعضی از گروه‌های اسلامی جایز دانسته‌اند حرام است مضافاً به اینکه دلایل دیگری که این گروه‌ها از متن قرآن می‌آورند با متن قرآن در نزد یک فرد عربی دان بی‌غرض جور نیست و روایات مورد استشهاد ایشان نیز جعلی می‌باشند (به لغت البغاء مراجعه شود).

مساق: این لغت در آیه ۳۰ از سوره «قیامت» با الف و لام عهد یعنی آن سوق دادن و راندن مأموران غیبی که ارواح مردگان بدکار را بسوی پروردگار به محل مجازات در زمین آخرت و دوزخ می‌رانند.

مسیحون: این لغت در آیه ۱۶۶ از سوره «صافات» با الف و لام عهد یعنی آن تسبیح کنندگان غیبی و روحی که در صفی بهم چسبیده مأمور رساندن وحی بر پیغمبر اسلام بودند یعنی شدیدالقوا و جبرئیل و روح القدس به این لغت‌ها و لغت سبح مراجعه شود.

مسیوقین: این لغت در آیه ۶۰ از سوره «واقع» یعنی کسانی که دیگران بر آنان جلو می‌زنند یا جلوی ایشان را می‌گیرند.

مستأخرین: این لغت که در آیه ۲۴ از سوره «حجر» با الف و لام عهد آمده یعنی آنانکه در اطاعت از دستورات الله عقب افتاده هستند از مؤمنان حقیقی.

مستانسین: این لغت در آیه ۵۳ از سوره «احزاب» یعنی دل‌دهندگان برای شنیدن موضوعی.

مستبشرة: این لغت در آیه ۳۹ از سوره «عبس» یعنی بشاش و شاد.

مستبصرین: این لغت در آیه ۳۸ از سوره «عنکبوت» یعنی بینایان.

مستبین: این لغت در آیه ۱۱۷ از سوره «صافات» یعنی واضح کننده موضوعات.

مستخف: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «رعد» یعنی کسی که بسیار خود را پنهان میکند.

مستخلفین: این لغت در آیه ۷ از سوره «حدید» یعنی جانشینان و اشاره به هر نسلی است که جانشینان نسل قبل در استفاده کردن از متابع زندگی می باشند.

مستسلمون: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «صافات» یعنی تسلیم شدگان.

مستضعفون: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «انفال» یعنی کسانی که بوسیله دیگران که مستکبرند ضعیف شمرده میشوند و یا دیگران آنان را ضعیف می بینند و خود را بر آنان مسلط میکنند و ایشان را به راههای انحرافی بخصوص در دین و مذهب میکشانند.

مستطر: این لغت در آیه ۵۳ از سوره «قمر» یعنی نوشته شده و از لغت سطر می آید که به معنای نوشتن است.

مستطیر: این لغت در آیه ۷ از سوره «دهر» یعنی منتشر و فراگیر.

مستعان: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «یوسف» با الف و لام عهد یعنی آن کسی که مورد کمک خواستن است (از او کمک میخواهند).

مستغفرین: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «آل عمران» یعنی آمرزش خواهند گان.

مستقبل: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «احقاف» یعنی به طرف چیزی پیش آینده.

مستقدمین: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «حجر» با الف و لام عهد یعنی آن پیش افتادگان در اطاعت دستورات الله.

مستقر: این لغت در آیه ۳۸ از سوره «قمر» یعنی قرار گیرنده و جای خود را بازکننده و ماندگار.

مستکبراً: این لغت در آیه ۷ از سوره «لقمان» یعنی متکبرانه و خود را به ناحق بر مردم بالا گیرنده و بزرگ دانسته.

مستمر: این لغت در آیه ۲ و ۱۹ از سوره «قمر» در اولی به معنای گذرنده است و در دومی به معنای ادامه دهنده.

مستمسکون: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «زخرف» یعنی چنگ زنندگان و پای بدان و تمسک جویان.

مستنفرة: این لغت در آیه ۵۰ از سوره «مدثر» یعنی چموش و رم کننده روی نفرت.

مستودع: این لغت در آیه ۹۸ از سوره «انعام» یعنی جای موقت که موقتاً به امانت و ودیعه‌ای میگذارند.

مستور: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «اسراء» یعنی پنهان شده و پوشیده و این در این آیه صفت حجاب است یعنی پردمای که دیده نمی شود.

مستیقین: این لغت در آیه ۳۲ از سوره «جاثیه» یعنی یقین داران، یقین کنندگان.

مسجد الاقصی^۱: به لغت المسجد الاقصی مراجعه شود.

مسجور: این لغت در آیه ۶ از سوره «طور» یعنی پر شده.

مسجونین: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «شعرا» یعنی زندانی شدگان.

مسح: این لغت در آیه ۳۳ از سوره «صاد» یعنی مالیدن دست برای پاک کردن گرد و غبار و امثال آن از روی چیزی و یا برای مالیدن روغن یا آب یا امثال آن بر روی چیزی (به لغت امسحوا نیز مراجعه شود).

مسخرین: این لغت در آیه ۱۵۳ از سوره «شعرا» یعنی جادو شدگان.

مسخرات: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «نحل» جمع مؤنث مسخر است یعنی وادار بکاری شدگان و اسیر و مجبوران به فرمان کسی.

مسخناهم: این لغت در آیه ۶۷ از سوره «یس» یعنی کافران را تغییر سیرت به سیرت غیر انسان دادیم.

مسد: این لغت در آیه ۵ از سوره «ابی لهب» یعنی لیف خرما و آن رشته‌های زیر و خشنی است که از پوست درخت خرما بدست می آورند و با آن ریسمانی زیر و محکم می سازند.

مسرف: این لغت که در آیه ۲۸ از سوره «مؤمن» است یعنی اسراف کننده و زیاده روی کننده و از حد تجاوز کننده و افراط گر.

مسغبه: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «بلد» یعنی گرسنگی و گرسنه بودن.

مسفرة: این لغت در آیه ۳۸ از سوره «عبس» یعنی خوش رو و نورانی و درخشان.

مسفوح: این لغت در آیه ۱۴۵ از سوره «انعام» یعنی روان و ریخته شده به لغت مسافحین مراجعه شود.

مسک: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «مطففین» یعنی مشک که چیز معطری است.

مسکنة: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «بقره» یعنی بی چیزی و مسکین بودن.

مسکوب: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «واقعه» یعنی ریخته شده از بالا به پائین و آن بیشتر برای آب استعمال میشود که از بالا میریزند و در آیه برای آبشار استعمال شده است.

مسلم: این لغت که در قرآن بیش از ۴۰ بار بصورت مفرد و تشبیه و جمع آمده یعنی کسی که تسلیم شده باشد یا تسلیم دین الله باشد و مسلمین نه آنانند که اسم ایشان مسلمان یا مسلم باشد و به زبان خودشان اظهار تسلیم شدن برای اطاعت کامل کردن از الله را نمایند بلکه باید مطیع کامل دستورات الله باشند دین چنین افرادی دین اسلام بوده است یعنی دین تسلیم به متن دستورات الله یا دین اطاعت کامل از دستورات الله و ما که خود را طرفدار دین پیغمبر اسلام میدانیم به شرطی مسلم یا به اصطلاح ایرانیان مسلمان هستیم که اولاً متن قرآن و سنت را با معنا و تفسیر صحیحش بدست آورده باشیم و دچار مفسران باطل گو و چند پهلو نشده باشیم ثانیاً به متن قرآن و سنت فکراً و عملاً عمل کنیم و الا مسلم مورد نظر الله نیستیم و فقط اسم خود را به دروغ مسلمان و مسلم گذاشتیم و فهم صحیح قرآن و سنت نیز منحصرأً جز با مراعات ۱۴ قاعده‌ای که من در آخر کتاب ترجمه و تفسیر قرآن نوشتم میسر نیست که متأسفانه اکثر فرقه‌های اسلام اعم از سنی و شیعه کم و بیش علمایشان از این چهارده قاعده برکنارند و دچار برداشتهای مختلف و خیالی شده‌اند لفظ مسلم در آیاتی شبیه به آیه ۳۸ از سوره «نمل» که بصورت جمع آمده یعنی تسلیم قدرتی شونده که در این موارد مسلم به معنای تسلیم شده به دستورات الله نیست.

به لغت اسلام و لغت ایمان نیز مراجعه شود تا فهمیده شود بعضی جاها مؤمن بالاتر از مسلم است و بعضی جاها مسلم بالاتر از مؤمن می باشد چون هم مؤمن و هم مسلم دو جور است مسلم دینی حقیقی و مسلم اسمی ظاهری و نیز مؤمن دینی حقیقی و مؤمن اسمی و لفظ مسلمان که در زبان فارسی بجای مسلم استعمال میشود از زمان نفوذ اسلام در ایران به دهانها افتاده که اعراب مسلم را مسلمون میگفتند و کم کم مسلمون در زبان ایرانیان به مُسْلِمَان تبدیل شد (تبدیل جمع عربی به جمع فارسی با حفظ مفرد عربی) و بعد از آن مُسْلِمَان تبدیل به مُسْلِمَان شد و برای یک فرد مُسْلِم استعمال گردید و جمع آن مُسْلِمَانان شد.

مسمع: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «فاطر» یعنی شنونده.

مسند: این لغت در آیه ۴ از سوره «منافقون» یعنی تکیه داده شده.

مسنون: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «حجر» یعنی بو گرفته و متعفن شده و در این آیه به لجن بو گرفته‌ای که انسان از آن بوجود آمده اشاره است یعنی گلی که خاک آن از مواد معدنی و موادی نباتی مخلوط بوده (مواد آلی مانند کربن) و آبش آب راکد و مانده‌ای بوده تا در آن حیوانات یک سلولی (بودهنده) روی اراده الله از طریق جهشی که از دخالت قومای مخصوص بکار افتاد پیدا شدند و باعث بو گرفتن آن لجن شدند و به مرور ایام تمام مراحل تکامل طی شد تا انسان بوجود آمد. تذکرات قرآن همان چیزی است که علمای زیست شناس کشف کرده‌اند و حتی هنوز دانشمندان بطور کامل به تذکرات قرآن نرسیده‌اند و لذا چگونگی قوه ایجاد جهش را در بوجود آمدن حیوان یک سلولی و سایر مراحل تکامل انسان بقدر قرآن نمی‌دانند (به کتاب معجزات علمی قرآن مراجعه شود).

مسنی: این لغت در آیه ۱۸۸ از سوره «اعراف» یعنی رسید به من.

مسود: این لغت در آیه ۵۸ از سوره «نحل» یعنی تیره شده و سیاه شده.

مسومة: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «آل عمران» یعنی علامت دار یا علامت زده شده و دارای علامت.

مسیح: این لغت که با الف و لام عهد در ۱۱ آیه از سوره‌های قرآن از جمله آیه ۴۵ از سوره «آل عمران» آمده یعنی آن کسی که از جانب الله به او مسح شده و مسح کرده الله این است که الله به کسی وحی می‌کند و تعلیماتی می‌دهد تا از معایب فکری و عملی روحی پاک شود همانطور که در قدیم و حال روغنهایی بر بیماران پوستی میمالیدند تا بیماری را برطرف کنند روی تشبیه در مذاهب حق رسم بوده که پیغمبران و بزرگان دینی بر سر مردم دست میمالیدند تا علامت توجه الله به او باشد و مذاهب باطل منشعب شده از مذاهب حق نیز این رسم مفید را با تشریفات بدون محتوی عمل کرده و میکنند و افراد گناهکار را با عمل خود دلخوش میسازند تمام پیغمبران چون مورد توجه الله بوده‌اند و بوسیله تعلیمات آسمانی به پاکی روحی هرچه بیشتر رسیده‌اند مسیح الله هستند چنانکه در کتب دینی یهود هم اشعیاء نبی مسیح معرفی شده (باب ۶۱ از کتاب اشعیاء) و هم داوود و هم سلیمان و هم کوروش پادشاه ایران مسیح معرفی شده‌اند (به باب ۴۵ از کتاب اشعیاء نبی مراجعه شود) بنابراین هر پادشاه نیکوکار مورد توجه الله نیز مسیح است و از لحاظ مسیح بودن مسیحان مختلف درجات متفاوت دارند و ذوالقرنین قرآن نیز یکی از مسیحان بوده و پیغمبر اسلام و نیز مهدی موعود هم مسیح الله می‌باشند و یکی از این همه مسیحان آن مسیح پسر مریم است که نام رسمیش عیسا است و نام توصیفی او هم مسیح است به آنطور که گفته شد و هم ابن مریم است یعنی پسر مریم (به لغت مسیح در قاموس کتاب مقدس نیز مراجعه شود).

مشاء: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «قلم» یعنی بسیار رونده نزد این و آن برای نعامی و دو بهم زنی و بدگوئی از این به آن و از آن به این بصورت دروغ و راست.

مشارب: این لغت در آیه ۷۳ از سوره «یس» جمع مشرب است یعنی جایی که از آنجا نوشیدنی می نوشند و در آیه اشاره به پستانهای حیوانات شیر دهنده است که انسان از آن می نوشد.

مشممة: این لغت در آیه ۹ از سوره «واقعہ» یعنی دست چپی یا بی برکت و غیر مفید که در نتیجہ بدبخت خواهد بود و این مقابل میمنه است که دست راستی و میمون و مفید و خوشبخت و برکت دار می باشد.

مشحون: این لغت در آیه ۴۱ از سوره «یس» یعنی پر و مملو.

مشعرالحرام: این لغت در آیه ۱۹۸ از سوره «بقره» اسم بیابانی است مورد احترام حاجیان بین منا و عرفات در مکه که محل بیتوته حاجیان قبل از رفتن به مناست که باید در آنجا یک دوره مختصر از اسلام حقیقی را که بزرگترین نعمت الله است بیاد آورند تا دست از فرقه‌های منحرف اسلامی بکشند و افسوس که چنین کاری را هزار سال است نمی کنند چون دچار اختلافات مذهبی روی روایات دروغ شده‌اند و از اسلام حقیقی بی خبرند و تنها با دقت بی غرضانه علمای حقیقی اسلام و مراعات ۱۴ قاعده تعیین شده بوسیله کتابهای نگارنده میتوانند اسلام حقیقی را بدست آورند (به آخر ترجمه و تفسیر قرآن من مراجعه شود).

مشفقون: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «انبیاء» یعنی ترسندگان (مقصود آنانند که از خطرهای مخالفت با چیزی که خوب و مفید است می ترسند و واقعاً نمی خواهند دچار عکس العمل کارهای بدی که ممکن است انجام بدهند یا انجام داده‌اند بشوند و لذا سخت می کوشند که آن خطرها را از خود دور کنند و به خوبی و فایده آن برسند) این معنا با توجه به لغت عرب و ده آیه‌ای است از قرآن که این لغت و مشتقات آن در آنهاست.

مشکوة: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «نور» یعنی جایی که چراغ را در آن می گذارند مانند سرپیچ لامپ برق یا محل نهادن لوله شیشه‌ای چراغ یا اطاقک شیشه داری است که چراغ در آن می گذارند.

مشهد: این لغت در آیه ۳۷ از سوره «مریم» یعنی محل شهادت و گواهی دادن یا مکان حضور و اجتماع مردم و یا مکانی که در جمع مردم شاهد‌های اعمال مردم را طلب میکنند تا آنچه را مشاهده کرده‌اند برای تکمیل پرونده‌های مردم شهادت دهند.

مشیده: این لغت در آیه ۷۸ از سوره «نساء» یعنی بلند شده.

مشید: این لغت بدون تشدید یاء در آیه ۴۵ از سوره «حج» یعنی بلند شده (هم معنای مشیده است).

مشی: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «لقمان» یعنی رفتن و همچنین اداره کردن و رفتار.

مصاییح: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «فصلت» یعنی چراغها و مفرد آن مصباح است.

مصانع: این لغت در آیه ۱۲۹ از سوره «شعرا» یعنی قلعه‌ها و قصرها و کاخها و ساختمانها و مفرد آن مصنعه است.

مصدق: این لغت در آیه ۹۲ از سوره «انعام» یعنی تصدیق کننده و در این آیه توضیح داده شده که قرآن تصدیق کننده مطالبی از تورات و انجیل تحریف شده موجود است که تحریف نشده باشد و لذا در قرآن تصحیح نمی شود و در بعضی موارد عیناً در قرآن مانند تورات و انجیل آمده است و اشارات کوتاه اینگونه موضوعات در قرآن باید ما را مراجعه دهد به آن کتابها.

مصرخکم: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «ابراهیم» یعنی فریادرس و کمک کننده شما.

مصرف: این لغت در آیه ۵۳ از سوره «کهف» یعنی جای بازگشت.

مصطفین: این لغت در آیه ۴۷ از سوره «صاد» با الف و لام عهد یعنی آن برگزیدگان انتخاب شده از جانب الله که پیغمبران و پیغامگیران حقیقی باشند.

مُصَفَّر: این لغت در آیه ۵۱ از سوره «روم» یعنی زرد شده.

مصفوفة: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «غاشیه» یعنی ردیف شده.

مُصَلِّي: این لغت در آیه ۱۲۵ از سوره «بقره» یعنی نمازگاه.

مصبطر: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «غاشیه» یعنی صیطره نشان دهنده و نگهبان و با قدرت مواظب اعمال خوب و بد کسی و آن با لفظ مسیطر یکی است.

مضاجع: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «نساء» یعنی خوابگاهها و مفرد آن مضجع است.

مضار: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «نساء» یعنی ضرر زننده.

مضاعفة: این لغت در آیه ۱۳۰ از سوره «آل عمران» یعنی دو برابر.

مضطر: این لغت در آیه ۶۲ از سوره «نمل» یعنی التماس کننده و پناه به کسی برای رفع احتیاج برنده.

مضغه: این لغت که با الف و لام عهد در آیه ۱۴ از سوره «مؤمنون» آمده یعنی آن چیزی که مانند لقمه‌ای جویده شده که دانه دانه است دیده میشود (از مضغ یعنی جویدن می آید).

مطففین: این لغت در آیه اول سوره «مطففین» یعنی کم فروشان.

مطلع: این لغت در آیه ۵ از سوره «قدر» یعنی زمان طلوع.

مطلقات: این لغت در آیه ۲۲۸ از سوره «بقره» با الف و لام عهد و به تشدید لام یعنی آن زنان مورد طلاق قرار گرفته که لازم شود طلاق داده شوند.

مطمئنة: به لغت النفس المطمئنة مراجعه شود.

مطوعین: این لغت در آیه ۷۹ از سوره «توبه» با الف و لام عهد یعنی آن بیشتر به گردن گیرندگان.

مطویات: این لغت در آیه ۶۷ از سوره «زمر» یعنی پیچیده شدگان.

مظلم: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «یونس» یعنی تاریک و تیره.

مع: این لغت در آیات بسیاری از قرآن یعنی با و همراه.

معاجزین: این لغت در آیه ۵۱ از سوره «حج» یعنی با جدل عاجز کنندگان و جلو زنندگان.

معاد: این لغت در آیه ۸۵ از سوره «قصص» که با تنوین علامت نکره آمده یعنی جای بازگشتی بسیار مهم و عالی و یا بازگشتی بسیار عالی و مقصود بازگشت پیغمبر اسلام به زمین آخرت و بهشت است بجائی که آدم و حوای اول که پدر و مادر تمام مردم و از جمله پیغمبر اسلام است در ابتدا بودند و از آنجا به زمین دنیا آمده و در بدن دو حیوان زمینی بطور موقت قرار گرفتند و دوباره تمام مردم روحهایشان از بدن دنیائی رها شده به زمین آخرت باز می گردند گروهی بسیار در جهنم و گروهی کم در بهشت و پیغمبر اسلام در بهشت بهترین معاد و بازگشت را خواهد داشت.

معاذالله: این عبارت در آیه ۲۳ از سوره «یوسف» یعنی پناه بر الله.

معاذیر: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «قیامت» جمع معذار است یعنی عذرها و معذرت‌ها و دلیلی که کسی به درست یا نادرست برای توجیه عمل به ظاهر بد خود می‌آورد.

معارج: این لغت در آیه ۳ از سوره «معارج» جمع معراج است یعنی نردبان و پله‌هایی که بدان بالا می‌روند تا به مقامی عالی تر برسند به لغت المعارج مراجعه شود.

معاش: این لغت که جمع آن معایش است در آیه ۱۱ از سوره «نباء» یعنی آنچه باعث و وسیله زنده بودن انسان می‌شود.

معیین: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «فصلت» یعنی مورد رضایت قرار گرفتگان و صرفنظر از گناه شدگان.

معتد: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «قلم» یعنی از حد تجاوز کننده.

معتز: این لغت در آیه ۳۶ از سوره «حج» یعنی بینوا و محتاج و گرفتار سختی.

معجزین: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «هود» یعنی عاجز کنندگان.

معرة: این در آیه ۲۵ از سوره «فتح» یعنی ننگ و ناراحتی از کاری بد.

معرضون: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «انبیاء» یعنی اعراض کنندگان و رو گردانندگان.

معروشات: این لغت در آیه ۱۴۱ از سوره «انعام» یعنی درختانی چون انگور داربست کشیده شده.

معروف: این لغت در آیه ۲۶۳ از سوره «بقره» یعنی خوب شناخته شده و شایسته.

معز: این لغت در آیه ۱۴۳ از سوره «انعام» یعنی بُز.

معزل: این لغت در آیه ۴۲ از سوره «هود» یعنی جائی کنار از خطر و پناهگاهی.

معشار: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «سباء» یعنی ده یک.

معشر: این لغت در آیه ۱۲۸ از سوره «انعام» یعنی گروه.

معصرات: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «نباء» با الف و لام عهد یعنی آن چیزهایی که برای آب گرفتن فشرده میشوند و در آیه اشاره به ابرهای باران دار است که در اثر سرما فشرده میشوند و آبهای باران از آنها میریزند.

معصية الرسول: این عبارت در آیه ۹ از سوره «مجادله» یعنی نافرمانی نسبت به دستورات آن پیغمبر.

معطلة: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «حج» یعنی باطل شده و خراب شده و روی خرابی کنار زده شده.

مُعَقَّب: این لغت در آیه ۴۱ از سوره «رعد» یعنی از پی آینده و دنبال کننده و چون در آیه مذکور درباره حکم و قضاوت و فرمانست یعنی نقض حکم قبلی کننده.

معقبات: این لغت که جمع معقب است در آیه ۱۱ از سوره «رعد» یعنی تعقیب کنندگان و مأمورانی غیبی که در دنبال هر شخصی هستند تا بعضی خطرهای را از انسان دور کنند.

معكوف: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «فتح» یعنی جلوگیری شده و نگهداشته شده.

معلقة: این لغت در آیه ۱۲۹ از سوره «نساء» با الف و لام عهد یعنی زنی که از طرف شوهر بلاتکلیف و معلق شده باشد و نداند شوهرش او را میخواهد یا نميخواهد.

مُعَلَّم: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «دخان» یعنی کسی که او را دیگران تعلیم داد مانند یا مُعَلِّم دار.

معمّر: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «فاطر» یعنی عمر داده شده و سالخورده.

معمور: این لغت در آیه ۴ از سوره «طور» یعنی آباد شده (به لغت بیت المعمور نیز مراجعه شود).

معوقین: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «احزاب» با الف و لام عهد یعنی آن مردم عقب زننده دیگران و منصرف کننده دیگران از رفتن به جنگ احزاب.

معیشت: این لغت در آیه ۵۸ از سوره «قصص» یعنی وسایل زندگی و هرچه باعث زندگی انسان است و آن هم معنای معاش است.

مَعِين: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «صافات» یعنی جاری و جریان دار و این در مورد آب و شبه آب مانند شراب استعمال میشود و در قرآن این لغت یعنی چشمه و نهری از نوشیدنی عالی.

مُغَاضِب: این لغت در آیه ۸۷ از سوره «انبیاء» یعنی خشمگین.

مُغَانِم: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «فتح» یعنی غنیمتها.

مُغْتَسِل: این لغت در آیه ۴۲ از سوره «صاد» یعنی جایی که بدن را میشویند و آبی که بدن را بتوانند در آن بشویند.

مُغْزَم: این لغت در آیه ۴۰ از سوره «طور» یعنی ادا کردن و پرداختن غرامت.

مُغْشَى عَلَيْهِ: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «محمد» یعنی کسی که بر او فهم پوشیده شده یعنی بیهوش شده و مقصود آیه باز بودن چشم مرده است که شبیه به نگاه کردن کسی است که از ترس مرگ چشمش باز می ماند.

مُغْلَوْلَة: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «اسراء» یعنی بسته شده.

مُغْنُون عِنَا: این عبارت در آیه ۲۱ از سوره «ابراهیم» یعنی بردارندگان از ما (عذاب را) و یا بجای ما عذاب بینندگان.

مُغْیِرَات: این لغت در آیه ۳ از سوره «عادیات» با الف و لام عهد یعنی آن غارت کنندگان مؤنث که منظور غارت کنندگان اسب سوار باشند و تأنیث آن بواسطه مؤنث بودن اسبان عادیه است (به لغت العادیات مراجعه شود).

مُفَاتِح: این لغت در آیه ۵۹ از سوره «انعام» یعنی کلیدها و جمع مفتاح است که به معنای آلت باز کردن و یا کلید می باشد.

مُفَاَزَا: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «نباء» یعنی محل پیروزی مخصوصی که بهشت باشد و محلی که از عذاب دوزخ نجات یافتند و رستگار شده‌اند.

مُفْتَحَة: این لغت در آیه ۵۰ از سوره «صاد» یعنی گشود شد و باز شده.

مُفَرِّطُون: این لغت در آیه ۶۲ از سوره «نحل» درباره ستمکاران دروغگوی مذهبی است یعنی فراموش شدگان و ترک شدگان و یا اذیت شدگان و جلوتر از دیگران به آتش روندگان و یا زیاده‌تر مورد بدی و آزار قوی و عملی قرار

مفروض: این لغت در آیه ۷ از سوره «نساء» یعنی واجب کرده شده.

مفصلات: این لغت در آیه ۱۳۳ از سوره «اعراف» یعنی شرح داده شده‌ها و توضیح داده شده‌ها و روشن شده‌ها (آیات قرآنی در مورد الله و آخرت و فلسفه خلقت با توضیحاتی که در خود قرآن داده شده غیر مجمل و مفصل و روشن اند و تنها در بعضی از دستورات دینی که برای مؤمنان است مجمل می باشد که در آنها باید حتماً به سنت حتمیه پیغمبر اسلام مراجعه شود).

مفعول: این لغت در آیه ۴۷ از سوره «نساء» یعنی عمل شده و کرده شده و شدنی.

مفلحون: این لغت با الف و لام عهد در آیه ۵۱ از سوره «نور» و سایر آیات یعنی آن رستگاران دینی که شرایط ذکر شده در این آیات را انجام داده باشند و تا آخر عمر از آن دست نکشند و اینگونه آیات می‌رساند که آنچه به پیغمبر اسلام نسبت داده‌اند که فرموده است قولوا لا اله الا الله تفلحوا جعلی است و افترا به پیغمبر است.

مقابر: این لغت با الف و لام عهد در آیه ۲ از سوره «تکواثر» یعنی مقبره و قبرهای بدن‌های خاکی که در قبرستانهاست و آیاتی هم در قرآن هست که درباره قبر روح انسانهاست که در فضا بوده و دهانه دخولی آن در مکان مرگ است و دهانه خروجی آن در زمین آخرت به لغت اجداث مراجعه شود.

مقاعد: این لغت در آیه ۱۲۱ از سوره «آل عمران» جمع مقعد است یعنی محل نشستن.

مقام: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «حج» یعنی گرزها.

مقاماً محموداً: این در آیه ۷۹ از سوره «اسراء» یعنی درجه و مقامی بسیار پسندیده که عالترین درجه بهشت می باشد برای پیغمبر اسلام و اینکه این مقام را مقام شفاعت برای گناهکاران معرفی کرده‌اند روایاتش جعلی و خلاف آیات مربوط به شفاعت به اذن قرآن است.

مُقام: این لغت در آیه ۶۶ و ۷۶ از سوره «فرقان» یعنی مکان سکونت و زندگی کردن دائم.

مقبوحین: این لغت در آیه ۴۲ از سوره «قصص» با الف و لام عهد یعنی آن کنار زده شدگان از خوبیها از جانب الله و یا آن زشت شدگان روی ناراحتی.

مقبوضه: این لغت در آیه ۲۸۳ از سوره «بقره» یعنی گرفته شده و در اختیار گرفته.

مقت: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «مؤمن» یعنی خشم و دشمنی نشان دادن کسی به کسی که خلاف میلش کاری انجام می‌دهد و در آیه ۲۲ از سوره «نساء» مقت عبارت است از ازدواج با زن بد که باعث خشم پدر میشود.

مقتم: این لغت در آیه ۵۹ از سوره «صاد» یعنی خود را برای دیگری یا برای کاری در مشقت اندازنده.

مقتر: این لغت در آیه ۲۳۶ از سوره «بقره» یعنی تنگدست و کم مال و فقیر.

مقترفون: این لغت در آیه ۱۱۳ از سوره «انعام» یعنی عمل کنندگان گناه و یا بدست آورندگان چیزی بوسیله اعمالشان.

مقترین: این لغت در آیه ۵۳ از سوره «زخرف» یعنی نزدیک بهم شدگان.

مقتسمین: این لغت در آیه ۹۰ از سوره «حجر» با الف و لام عهد یعنی آن قسمت کنندگانی که تورات و انجیل را از صورت اصلی که مانند قرآن کنفرانسهایی چون سوره‌های قرآن بوده به کتابها و باب‌هایی بر اساس از بین بردن مکررات و اضافه و کم کردن مقداری از مطالب به ظاهر مناسب، روی روایات تقسیم بندی کردند (در این آیه تورات و انجیل بنام قرآن خوانده شده) به لغت قرآن و لغت عضین مراجعه شود.

مقتصد: این لغت در آیه ۳۲ از سوره «لقمان» یعنی راه میانه و صحیح را پیش گیرنده و راه صحیح قبلی را ادامه دهنده.

مقرنین: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «فرقان» یعنی بهم بسته شدگان و بهم نزدیکان بوسیله زنجیرهایی که طول آن برای هر شخص دوزخی هفتاد زرع است یعنی هر یک در محیط بسته شده‌ای بوسیله زنجیرهای مخصوصی زندگی میکنند و نزدیک هم عقیده‌های خود هستند بدون آنکه بتوانند داخل محوطه زنجیری رفیق خود شوند به تفسیر من از قرآن در آیه ۳۲ از سوره «الحاقه» مراجعه شود.

مقسطین: این لغت در آیه ۴۲ از سوره «مائده» یعنی به عدالت عمل کنندگان.

مقصرین: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «فتح» یعنی کوتاه کنندگان.

مقصورات: این لغت در آیه ۷۲ از سوره «الرحمن» یعنی زنان محفوظ نگهداشته شده.

مقضى: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «مریم» یعنی مقرر شده و حکم شده.

مقعد: این لغت در آیه ۵۵ از سوره «قمر» یعنی محل نشستن.

مقمحون: این لغت در آیه ۸ از سوره «یس» یعنی سر به هوا شدگان.

مقنطره: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «آل عمران» یعنی سکه‌های طلا و نقره قنطار قنطار شده (به لغت قناطر مراجعه شود).

مقنعی: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «ابراهیم» یعنی خود را ذلیل نشان دهنده با سر یا سرافکنده.

مقوین: این لغت در آیه ۷۳ از سوره «واقع» با الف و لام عهد یعنی آن توانگرانی که از مکانهای دور شاخه‌های درختهای آتش گیر را تهیه میکنند و بجای کبریت می‌فروشند و یا محتاجانی که آن شاخه‌ها را برای رفع نیاز آتش گیری می‌خرند و از آنها استفاده میکنند (مفرد این لغت که مقوی می‌باشد دو معنای متضاد دارد یا فقیر و محتاج یا توانگر).

مقیّت: این لغت در آیه ۸۵ از سوره «نساء» یعنی نگهبان و مواظب.

مقیل: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «فرقان» یعنی استراحتگاه.

مقیم: این لغت در آیه ۸ قرآن از جمله آیه ۳۷ از سوره «مائده» یعنی همیشگی و دائم.

مقیم الصلاة: این مطلب در آیه ۳۵ از سوره «حج» یعنی ادامه دهندگان آن نماز صحیح اسلامی و این مخفف مقیمین الصلات است.

مکاء: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «انفال» یعنی سوت زدن.

مکب: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «ملک» یعنی سرنگون.

مکث: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «نمل» یعنی درنگ کرد.

مکث: این لغت در آیه ۱۰۶ از سوره «اسراء» یعنی با درنگ و غیر زود گذشتن.

مکذوبون: این لغت در آیه ۵۱ از سوره «واقعہ» یعنی انکار کنندگان و دروغ به حساب آوران و تکذیب کنندگان.

مکرا اللہ: این لغت در آیه ۹۹ از سوره «اعراف» یعنی عوامل ظاہری فریبندہ در قوانین اللہ کہ آزمایش کنندہ است .

مکرمین: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «یاسین» با الف و لام عهد یعنی آن مورد کرم و عنایت اللہ قرار گرفتگان.

مکظوم: این لغت در آیه ۴۸ از سوره «قلم» یعنی گرفتار شدہ و مجبوس.

مکلبین: این لغت در آیه ۴ از سوره «مائده» یعنی تعلیم دهندگان حیوانات شکاری برای شکار صحیح.

مکنا: این لغت در آیه ۵۶ از سوره «یوسف» یعنی امکانات و قدرت دادیم و امکانات و قدرت در اختیار (یوسف) نهادیم.

مکنون: این لغت در آیه ۴۹ از سوره «صافات» یعنی محفوظ و پوشیده شدہ.
(اشارہ بہ تخم مرغہائست کہ تازہ از مرغ بیرون می آیند و پوشیدہ شدہ از تأثیر ہوا می باشند و رنگ زیبای پوست زنان زیبا بہ رنگ زیبای اینگونہ تخم مرغہاست) بہ لغت بیض نیز مراجعہ شود.

ملء: این لغت در آیه ۹۱ از سوره «آل عمران» یعنی اندازہ و گنجایش کامل ہر ظرفی از چیزی کہ در آن ظرف بریزند و پر کنند.

ملاء: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «ہود» یعنی گروہ و جماعتی از قومی و در آیه ۲۸ از سوره «نمل» یعنی نفرات پر ابہت و قدرتمند حکومتی و طرفداران جدی حکومت و مشاوران حکومت و پادشاہ.

ملاق: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «الحاقہ» مخفف ملاقی می باشد یعنی ملاقات کنندہ و رسندہ و برخورد کنندہ.

ملائکہ: این لغت کہ در ۸۸ آیہ قرآن مفرد و تشبیہ و جمع آن آمدہ از جملہ در آیہ ۲۱ و ۲۲ و ۲۵ از سوره «فرقان» جمع مَلک میباشد ملائکہ بطور کلی یعنی مورد تملکها یا بہ عبارت دیگر ماموران و فرشتگان (فرشتہ مخفف فرستادہ شدہ است کہ آنہم بہ معنای مامور و مورد تملک می باشد) در کتابہای لغت عرب ہم در مادہ لئک و ہم در مادہ ملک لفظ ملائکہ را خواہید یافت کہ در ہر دو مورد مفرد آن مَلک و بہ معنای مورد تملک انسان و ہر صاحب اختیار دیگری آمدہ کہ با معنای رسول و فرستادہای کہ از خود هیچ اختیاری در تغییر رسالت نداشتہ باشد یکی می باشد بنابراین باید یقین کرد کہ ملک و ملائکہ اسم صفت است نہ اسم جنس، از اجناس مختلف موجودات و جنس ملک ممکن است روح و یا جن و یا انسان و یا نبات و جماد باشد یک قطرہ باران تا آنجا کہ فرستادہ اللہ

است ملک الله است و اگر انسانی مأمور کسی باشد ملک آن کس است و برای الله همه اشیاء تا آنجا که اختیاری در مأموریت خود از طرف الله از خودش نداشته باشد و مجری دستور الله باشد ملک الله می باشد .

ارواح عالیہ مأمور الله هم ملائکه الله می باشند مأموران دوزخ و یا بهشت هم ملکهای کوچک و بزرگ اللهاند کره زمین یا خورشید یا ماه هم هر یک ملکی از ملائکه اللهاند و لذا اینکه میگویند آدم از ملک پست تر است غلط است و ملک هائی که همیشه در حال ملک بودن باشند مانند جمادات می باشند که پست تر از انسان اند ولی پیغمبران در پیغمبری ملک هائی هستند که از انسانهای دیگر برتر می باشند و همچنین انسانهایی که با داشتن اختیار مخالفت دستورات الله که کاملاً مطیع دستورات الله میشوند از سایر ملکها برتر می باشند و ابلیس تا وقتی که اختیار مخالفت خود را در دستور الله برای ملک بشرها بودن نشان نداده بود جزو ملکها بود و چون مخالفت کرد از حالت ملکی خارج شد یعنی از میان بی اختیاران خارج گردید چون ملکها در حال بی اختیاری در حکم دستهای الله یا دهان و اراده الله هستند عمل آنها عین عمل الله بوده و لذا صحیح بوده که در آیه ۷ و ۸ از سوره «مریم» و آیه ۴۰ از سوره «آل عمران» ملائکه مورد خطاب زکریا پروردگار زکریا تصور شده است به لغت الملائکه و البروج نیز مراجعه شود .

ملّة: این لغت در آیه ۳۸ از سوره «یوسف» یعنی روش دینی.

ملتحد: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «کهف» یعنی کسی که به او پناه می برند .

ملجاء: این لغت در آیه ۱۱۸ از سوره «توبه» یعنی پناهگاه .

ملح: این لغت در آیه ۵۳ از سوره «فرقان» یعنی شور .

ملعونین: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «احزاب» یعنی منفورها و رانده شدگان و مفرد آن ملعون است که بصورت تانیث در آیه ۶۰ از سوره «اسراء» برای درختی در جهنم آمده که از هر جهت بد و مورد نفرت است .

ملقیات: این لغت در آیه ۵ از سوره «مرسلات» با الف و لام عهد یعنی آن ملائکه و مأموران افکننده و یا ابلاغ کننده ذکر و تعلیمات و تذکراتی که در آخر زمان هنگام پیدایش علامات متلاشی شدن زمین روی یادآوری پیشگوئیهای پیغمبران به انسانها یادآوری میکند .

ملک الموت: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «سجده» یعنی مأمور جان گرفتن انسانها که به غلط آنرا عزرائیل و یک فرشته بسیار بزرگ دانسته اند و حال آنکه طبق آیه ۲۸ و ۳۲ از سوره «نحل» ملک الموت فرشتگانی هستند که هم ارواحی می باشند و هم شامل عوامل مختلف مرگ هم میشوند به لغت ملائکه مراجعه شود .

مَلِكِ النَّاسِ: در سوره «ناس» و ۴ سوره دیگر لفظ مَلِك که به معنای پادشاه است میرساند الله چون اختیاراتی به بشر داده پادشاه در دنیاست و جایز نیست او را در سوره حمد مَلِك یوم الدین بدانیم.

ملکوت: این لغت که در چهار آیه قرآن از آن جمله در آیه ۸۸ از سوره «مؤمنون» آمده یعنی تشکیلات و ارتباطات و این آیه اشاره به خود تشکیلات در هر چیز می باشد و شامل تشکیلات اتمی هم میشود و در این چهار آیه اشاره به تشکیلات منظومه شمسی است.

ملوم: این لغت در آیه ۵۴ از سوره «ذاریات» یعنی ملامت کرده شده.

مَلِیّ: این لغت در آیه ۴۶ از سوره «مریم» یعنی زمانی دراز.

ملیک: این لغت در آیه ۵۵ از سوره «قمر» یعنی پادشاه.

ملیم: این لغت در آیه ۴۰ از سوره «ذاریات» یعنی کسی که اعمالش سزاوار ملامت است و خود را ملامت کننده نیز معنا میدهد.

مَمّ: این لغت در آیه ۵ از سوره «طارق» مخفف دو لغت من و ما می باشد یعنی از چه.

مِمات: این لغت در آیه ۷۵ از سوره «اسراء» که با الف و لام عهد یعنی آن زمان مرگ که شامل تمام زمانهای بعد از زندگی است که انسان بد عمل هم روز مرگ دچار عذابی بوسیله مأموران غیبی مرگ میشود و هم در عالم برزخ تا زمان زنده شدن دوباره در زمین آخرت.

مِمتَرین: این لغت در آیه ۱۴۷ از سوره «بقره» با الف و لام عهد یعنی آن شک کنندگانی که در نبوت پیغمبر اسلام تردید دارند (از مریه و امترء می آید).

ممدود: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «مدثر» یعنی زیاد و توسعه یافته.

ممرد: این لغت در آیه ۴۴ از سوره «نمل» یعنی صاف و بدون زبری شده.

مَمزق: این لغت در آیه ۷ از سوره «سباء» یعنی متلاشی شده.

ممسک: این لغت در آیه ۲ از سوره «فاطر» یعنی جلوگیرنده.

مطرنا: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «احقاف» یعنی باران دهنده بما.

ممنوعه: این در آیه ۳۳ از سوره «واقعه» یعنی منع شده.

ممنون: این لغت در آیه ۳ از سوره «قلم» یعنی قطع شده.

مین: این لغت در آیاتی بسیار یعنی کسی که یا چه کسی و به کسر میم یعنی از.

مین: این لغت در آیه ۸۰ از سوره «طه» و سه آیه دیگر قرآن یعنی چیزی شبیه به شیر خشت یا ترنجبین که به اراده الله برای بنی اسرائیل در بیابان مانند شبنم و باران فرود آمد و شیرین و سفید بود و آنرا آنان بجای نان قندی میخوردند و چون نمی دانستند چیست به زبان عبری بهم می گفتند من یعنی چه چیز است و شرح مفصل آن در فصل ۱۶ کتاب دوم تورات نوشته شده.

منت: این لغت در آیه ۲۶۴ از سوره «بقره» یعنی منت.

منات: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «نجم» نام یکی از سه بت بسیار مهم مردم مکه در زمان بعثت پیغمبر اسلام بود که پس از فتح مکه بوسیله مسلمانان شکسته و نابود شد و آن را گویند عبارت از مجسمه سنگی زنی بود که او را یکی از دختران الله می دانستند و از او میخواستند بر مردم منت بگذارد و آنچه را توقع دارند به آنان ببخشد.

منازل: این لغت در آیه ۵ از سوره «یونس» یعنی جاهای فرود آمدن و جاهای منزل کردن.

مناسک: این لغت در آیه ۱۲۸ از سوره «بقره» جمع منسک است و آن به معنای عبادت کردن و اعمال دینی کردن است برای تقرب به الله و اظهار اطاعت نسبت به او.

مناص: این لغت در آیه ۳ از سوره «صاد» یعنی گریختن و فرار کردن.

منافقون: این لغت که در آیات قرآنی از جمله آیه ۶۷ از سوره «توبه» با الف و لام عهد آمده یعنی آن دورویانی که شرح حالشان در پس و پیش آیه ذکر شده است و توجه به الف و لام عهد از آن روست که منافقان در زمانها و مکانها و اشخاص مختلف هستند و نباید همه را به یک چوب زد بعضی از منافقان بدتر از کفارند و برخی بهتر و قابل هدایت و دست کشیدن از نفاق هستند و پارهای بسیار خطرناکند و گروهی کم عقیده و سست ایمان و کم ضرر می باشند.

مناكب: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «ملک» جمع منكب است یعنی دوش و شانه که عبارت باشد از بالای دست و کنار گردن که روی آن بچه‌ها سوار میشوند و این لغت برای کره زمین که در قرآن آمده و محل زندگی بشرها و رفت و آمد ایشان بر روی زمین به دوش شتر ذلول یعنی شتر رام و حرکت کننده تشبیه شده یکی از معجزات قرآن است که خالق عالم در آن زمان اعلام فرموده زمین دارای حرکت وضعی و انتقالی است و محلهای سکونت آن در دشتهای کنار کوههاست.

منام: این لغت در آیه ۱۰۲ از سوره «صافات» یعنی خواب به شرطی که در آن خواب ببینند و بدون این شرط آنرا نوم میگویند.

منشآت: این لغت با الف و لام عهد در آیه ۲۴ از سوره «الرحمن» یعنی آن بلند شده‌ها و بالای دریا قرار گرفته‌ها (منظور کشتیها میباشند که روی قانون اشیاء شناور که الله قرار داده بدست انسانها ساخته شده و باعث استفاده بشرها شده‌اند).

منتھون: این لغت در آیه ۹۱ از سوره «مائده» یعنی دست بردارندگان از کار بد مورد نظر و باز ایستادگان از آن کار و بس کنندگان آن کار.

منثور: این لغت در آیه ۲۳ از سوره «فرقان» یعنی پراکنده شده.

منخنقه: این لغت در آیه ۳ از سوره «مائده» با الف و لام عهد یعنی آن حیوان حلال گوشتی که خفه شده باشد.

منذر: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «نازعات» یعنی اعلام خطر کننده و ترساننده از خطر.

منسات: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «سباء» یعنی عصا.

منسک: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «حج» یعنی اعمال دینی که برای تقرب به الله و اطاعت او انجام میدهند جمع آن مناسک است.

منشرة: این لغت در آیه ۵۲ از سوره «مدثر» یعنی باز شده.

منشئون: این لغت در آیه ۷۱ از سوره «واقعه» یعنی ایجاد کنندگان.

منضود: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «واقع» یعنی رویهم قرار گرفته و متراکم شده.

منطق: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «نمل» یعنی سخن گفتن و سخن.

منفطر به: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «مزل» یعنی شکافته شده به او یا شکافته شده برای بیرون آمدن الله از درون شکاف (منظور شکاف آسمان آخرت است که از آن دیده میشود که الله می آید نه تمام الله که محال است بلکه چیزی قابل رؤیت که همه یقین کنند الله است همانطور که بنی اسرائیل بصورت ابر و آتش با شنیدن سخنی گوش خراش او را دیدند و موسی بصورت بوتمای شعلهور او را دید و این آیه مشابه آیه ۲۲ از سوره «هجر» است که سخن از آمدن الله با صفی از ملائکه خاص است.)

منفکین: این لغت در آیه اول سوره «بینه» یعنی از هم جدا شدگان.

منفوش: این لغت در آیه ۵ از سوره «قارعه» یعنی از هم باز شده مانند پشم و پنبه‌ای که با چوب یا آلت مخصوصی میزنند تا از هم باز شود (زده شود).

منقمر: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «قمر» یعنی از بیخ کنده شده.

منکر: این لغت در آیه ۷۹ از سوره «مائه» یعنی کار بد و زشت و کاری که خوب شناخته نشده بلکه به بدی شناخته شده.

منکرون: این لغت در آیه ۵۸ از سوره «یوسف» یعنی ناشناسندگان.

منوع: این لغت در آیه ۲۱ سوره «معارج» یعنی منع کننده.

منون: این در آیه ۳۰ از سوره «طور» بصورت ریب المنون یعنی گذشت زمان.

منهاج: این لغت در آیه ۴۸ از سوره «مائه» یعنی راه روشن و واضح.

منهمر: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «قمر» یعنی به شدت ریزان از بالا به پائین.

منی: این لغت در آیه ۳۷ از سوره «قیامت» یعنی آن آب مشهوری که دارای نطفه‌های بسیاری از مرد است و از مرد در رحم زن ریخته میشود.

منیب: این لغت در آیه ۷۵ از سوره «هود» یعنی بازگشت کننده و اشاره به صفت ابراهیم برای بازگشت تکراری به سخن خود که به فرشتگان مأمور بر عذاب قوم لوط بطور مکرر سؤال میکرد تا شاید قوم لوط عذاب نشود (به لغت اوامه مراجعه شود).

مواخر: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «نحل» جمع ماخر و ماخره است یعنی شناگری که آبرای می شکافد و پیش میرود (درباره کشتی هاست).

موازین: این لغت در آیه ۸ از سوره «اعراف» جمع میزان است یعنی ترازوها یا مقادارها و هم چنین در آیه ۴۷ از سوره «انبیاء» یعنی ترازو و هر نوع وسیله سنجشی چه مادی و چه معنوی.

موطن: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «توبه» جمع موطن است هم به معنای محل اتفاق افتادن جنگ میان دو دسته است و هم به معنای محل فرود آمدن برای سکونت کردن چه در آنجا سکونت کننده تولد یافته باشد یا تولدش جای دیگر باشد و معنای وطن و موطن در معنای دوم یکی است.

مواقم النجوم: این عبارت در آیه ۷۵ از سوره «واقعه» یعنی جای سقوط آن ستارگان (منظور سقوط مریخ و مشتری و زحل و اورانوس و نپتون است قبل از متلاشی شدن زمین در آخر زمان).

مواقعوها: این عبارت در آیه ۵۳ از سوره «کهف» یعنی آیندگان در آن و رسندگان به آن.

مواقیت: این لغت در آیه ۱۸۹ از سوره «بقره» جمع میقات است یعنی زمان تعیین شده برای کاری و در آیه فوق هلال های ماه برای زمانهای تعیین شده برای کارهای مردم در روزهای مختلف ماه معرفی شده که بجای تقویم های نجومی برای بی سوادان و با سوادان می باشد تا با دیدن وضع هلال هر کس بداند امروز چندم ماه است.

موالی: این لغت در آیه ۳۳ از سوره «نساء» جمع مولی است یعنی مالک ها و اختیار دارها.

موئل: این لغت در آیه ۵۸ از سوره «کهف» یعنی پناهگاه و پناه.

مویق: این لغت در آیه ۵۲ از سوره «کهف» یعنی هر چیزی که میان دو چیز حایل شود و در میان قرار گیرد.

موئوده: این لغت در آیه ۸ از سوره «تکویر» که با الف و لام عهد آمده یعنی آن دختران زنده بگور شده.

موتنا الاولى: در آیه ۵۹ سوره «صافات» به الموته الاولى مراجعه شود.

موتی: این در آیه ۵۲ سوره «روم» یعنی مردگان و جمع میت است و جمع دیگر میت اموات است.

موتفکة: این لغت در آیه ۵۳ از سوره «نجم» با الف و لام عهد یعنی آن شهر زیر و رو شده و اشاره است به شهر سدوم که بزرگترین شهر قوم لوط بود و جمع آن موتفکات است که در آیه ۹ از سوره «الحاقه» آمده چون شهرهای قوم لوط عبارت بودند از شهر بزرگتر سدوم و قصبات نزدیک به آن به نامهای عموره و ادمه و صبونیم و بالع نامیده میشدند و شرح این شهرها در باب ۱۲ و ۱۹ از کتاب اول تورات آمده است.

موتق: این لغت در آیه ۶۶ از سوره «یوسف» یعنی عهد و پیمان.

مؤجلة: این لغت در آیه ۱۴۵ از سوره «آل عمران» یعنی وقت تعیین شده.

مور: این لغت در آیه ۹ از سوره «طور» یعنی چون حرکت امواج دریا حرکت رفت و برگشت دار و مضطربی کردن.

مورود: این لغت در آیه ۹۸ از سوره «هود» یعنی وارد شده.

موریات: این لغت در آیه ۲ از سوره «عادیات» با الف و لام عهد یعنی آن آتش بیرون کنندگان (که اسبان عادیات باشند و بوسیله سم خود که بر سنگها میزنند و جرقهها پدید می آورند).

موزون: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «حجر» یعنی مانند ترازو متعادل شده و منظم شده که مقصود نباتات می باشند که تخم و ساق و برگها و شاخههای آنها به مانند ترازو متعادل و منظم هستند و زیبایی پر نظمی دارند.

موسع: این لغت در آیه ۲۳۶ از سوره «بقره» یعنی به وسعت رسیده و ثروتمند.

موسی: این اسم اسمی است که همسر فرعون مصر با توافق فرعون پس از گرفته شدن موسی بوسیله یکی از وابستگان فرعون (در تورات اسم دختر فرعون آمده) از رود نیل به او داد یعنی از آب گرفته شده چون فرعون زمان تولد موسی و فرعون بعد آن که گویا شوهر دختر فرعون زمان تولد موسی بوده از فرعونهای غاصب مصر بود که آنان را هیکسها میگویند مورخان مصری نخواستند تاریخ این غاصبها را که در حدود ۲۰۰ سال بر مصر شمالی با قدرت حکومت کردند معلوم دارند لذا نام پادشاهان آنها معلوم نیست و تاریخشان تاریک است و خالق عالم نیز نخواست است نام آنان را در تورات و قرآن بیاورد و فقط نام آخرین فرعون هیکسها در تواریخ هست که نامش آآکن رع یا اپوفیس بوده و من در کتاب داستان سه پیغمبر (ابراهیم و یوسف و موسی) فرعونهای هر یک را با تحقیقاتی که

مخصوص خود من است معلوم داشتام و شرح مفصل داستان موسی را میتوانید در این کتاب با توجه به قرآن و تورات و تواریخ قدیم و جدید و کشفیات باستان شناسی ببینید و داستان موسی را در بابهای دوم تا چهارم که آخرین باب از کتاب دوم تورات است میتوانید ببینید این کتاب بنام سفر خروج معروف است و در قرآن داستان موسی در سوره‌های «طه و قصص و اعراف و هود» و بعضی سوره‌های دیگر است. (به لغت هارون نیز مراجعه شود)

موص: این لغت در آیه ۱۸۲ از سوره «بقره» یعنی وصیت کننده.

موصدة: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «بلد» و آیه ۸ از سوره «همزه» یعنی از اطراف بسته شده و اشاره به این است که در دوزخ هر فرد دوزخی در محیطی زندگی میکند که بوسیله دیوارهایی از آتش بهم بسته شده‌اند و این توأم است با زنجیری که در آیه ۳۲ از سوره «الحاقه» برای اطراف هر دوزخی می باشد.

موضوعة: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «غاشیه» یعنی نهاده شده.

موضونة: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «واقعه» یعنی آراسته به جواهر شده.

موطئاً: این لغت در آیه ۱۲۰ از سوره «توبه» یعنی جای پا گذاشته شده یا جای قدم به آنجا رسیدم و به عبارت دیگر جایی که بدانجا داخل شده‌اند.

موفور: این لغت در آیه ۶۳ از سوره «اسراء» یعنی تمام و کمال شده.

موقدة: این لغت در آیه ۶ از سوره «همزه» یعنی افروخته شده (آتش).

موقوت: این لغت در آیه ۱۰۳ از سوره «نساء» یعنی وقت تعیین شده و اشاره به این است که وقت هر یک از نمازهای پنجگانه دقیقاً در قرآن تعیین شده است.

همانطور که ما در کتاب دستور علی علیه السلام و کتاب فقه استدلالی اسلام و کتاب چگونه نماز بخوانیم و ترجمه و تفسیر قرآن مجید و جاهای دیگر مکرراً این وقتها را از روی متن صریح قرآن معلوم کردیم و متأسفانه تمام فرقه‌های اسلام کم و بیش از آنها منحرف شده‌اند .
به لغت طرفی النهار و لغت صلوة مراجعه شود.

موقوذة: این لغت در آیه ۳ از سوره «مائده» یعنی بوسیله ضربه‌های سختی مرده شده.

مؤلفة: این لغت در آیه ۶۰ از سوره «توبه» که با الف و لام عهد آمده و بعد از آن قلوبهم هست یعنی آن کسانی که

دلهاشان به الفت و دوستی اسلام رسیده یا کمکهای مسلمین دلهای آنان را به اسلام می چسباند .

مولی: این لغت که در ۱۸ آیه قرآن آمده و جمع آن موالی است در عربی معانی مختلف دارد که در آیاتی چون آیه ۷۸ از سوره «حج» یعنی دوست دار و صاحب اختیار و در آیه ۴۱ از سوره «دخان» یعنی شریک و دوست دار و در آیه ۵ از سوره «مریم» یعنی دوست و دوست دار و تابع ها .

مولودله: این مطلب در آیه ۲۳۳ از سوره «بقره» یعنی کسی که صاحب فرزند است صاحب بچه تولد یافته است .

مولیها: این لغت در آیه ۱۴۸ از سوره «بقره» یعنی رو کننده به آن .

موهن: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «انفال» یعنی سست کننده .

مهاد: این لغت در آیه ۶ از سوره «نباء» یعنی جای استراحت و خواب و زندگی (زمین که پای کوههای آن پهن و وسیع است و آنجاها را دشت می گویند و محل زندگی بشرهاست چنین جایی در آیه مذکور معرفی شده) .

مهد: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «مریم» یعنی گهواره که محل زندگی کودک است و در آیه ۵۳ از سوره «طه» هم معنای مهاد است که جای گستردمای است برای زندگی و استراحت .

مehزوم: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «ص» یعنی قشون شکست خورده .

مهطعین: این لغت در آیه ۸ از سوره «قمر» یعنی جلو روندگان به شتاب از روی ترس و اجبار بدون اینکه به چپ و راست نگاه کنند .

مهل: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «کهف» یعنی فلز ذوب شده .

مهما: این لغت در آیه ۱۳۲ از سوره «اعراف» یعنی هر زمان .

مهیل: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «مزل» یعنی مکان خطردار و ترسناک از لحاظ ریزش کوه یا تل های شنی .

مهیمن: به لغت المهیمن مراجعه شود .

مهین: این لغت در آیه ۸ از سوره «سجده» یعنی پست .

میراث: این لغت در آیه ۱۸۰ از سوره «آل عمران» یعنی آنچه از کسی برای بازماندماش می ماند و میراث آسمانها و زمین یعنی آنچه منفعت های آسمانها و زمین برای منفعت برنده آیندگان آنها میماند و ارثی است در اختیار الله که طبق قوانین او در اختیار آیندگان قرار میگیرد.

میزان: این لغت که در ۹ آیه قرآن از جمله در آیه ۲۵ از سوره «حدید» آمده به معنای هر نوع ترازوست و در آیه بالا و آیه ۱۷ سوره «شورا» تمام کتابهای آسمانی ترازو معرفی شده یعنی بوسیله آنها تا آنجا که تحریف نشده باشند ترازو برای سنجش هر حق و باطل دینی می باشند و چون قرآن مجید آخرین پیغام الله برای بشرهاست و کتابی است که تا آخر دنیا تحریف و کم و زیاد نخواهد شد همیشه ترازوست برای سنجش موضوعات دینی و همیشه بهترین ترازو برای برطرف کردن هر نوع اختلاف مسلمین است و چون قرآن لزوم اطاعت از سنت پیغمبر اسلام را در دنبال قرآن در آیات زیادی بصورت اطاعت از رسول در دنبال اطاعت از الله گوشزد نموده سنت پیغمبر اسلام هم جزئی از کتاب الله است به شرطی که سنت پیغمبر اسلام را در محدوده مجملات قرآن بدانیم و آنرا بر طبق توضیحاتی که در آخر تفسیر قرآن و یا در کتاب فقه استدلالی نوشتام بشناسیم به توضیحاتی که در تفسیر آیات مربوط به اولی الامر و نیز در قسمت مربوط به اولی الامر در فقه استدلالی داده ام و لغت اولی الامر مراجعه شود.

میسر: این لغت در آیه ۹۰ از سوره «مائده» یعنی هر نوع قماری.

میسرة: این لغت در آیه ۲۸۰ سوره «بقره» یعنی آسانی در پرداخت ربح.

میسور: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «اسراء» یعنی ملایم و نرم شده و دلگرم کننده (نه تند و ناراحت کننده).

میعاد: این لغت در آیه ۳۰ از سوره «سباء» یعنی وعده گاه.

میقات: به لغت موافقت مراجعه شود.

میکال: این لغت در آیه ۹۸ از سوره «بقره» نام فرشته یا ملکی است از ملکهای غیبی و پر قدرت الله در ردیف جبرئیل و آنرا در عبری میکائیل میگویند میکائیل که به معنای (کیست مثل الله) طبق مطالب کتاب دانیال نبی باب ۱۰ و ۱۲ مأمور نشان دادن قدرت غیبی الله برای سرکوب کردن دشمنان دین حق و مؤمنان حقیقی بوده و عدهای از لشگریان غیبی و روحی الله همراه با او می باشند لذا یهودیان طبق مطالب دانیال نبی او را رئیس لشگریان الله میدانند و در قرآن مجید نیز در سوره «آل عمران» آیه ۱۲۴ و ۱۲۵ از سه هزار و پنج هزار ملک و فرشتای سخن به میان آمده که باید آنها را لشگریان تحت اختیار میکائیل دانست که هرگاه لازم میشد برای کمک به لشگریان اسلام فرستاده می شدند، چنانکه در جنگ بدر فرستاده شدند (به لغت الصافات و الصافون و لغت ملائکه مراجعه شود).

ميلة: این لغت در آیه ۱۰۲ از سوره «نساء» یعنی حملهای که توأم با ضرر رساندن باشد و در اینجا ميلة واحدة یعنی یک حمله ضرر رساننده ناگهانی.

میمنة: این لغت در آیه ۸ از سوره «واقعه» یعنی دست راستی و خوشبخت به لغت مشثمه نیز مراجعه شود.

نون

ن: این حرف که در اول سوره «قلم آمده و نون خوانده میشود اولین آیه از ۲۹ آیه‌ای است که در قرآن مجید متشابه بوده و از آیات محکمه که بقیه قرآن می باشد جداست و بصورت رمز است و چون کلید رمز هیچیک از این ۲۹ آیه که به آیات فواتح سور معروفند از جانب الله به هیچ کس حتی پیغمبر اسلام داده نشده طبق آیه ۷ از سوره «آل عمران» کسی معنا و مفهوم آنرا نمی داند (تاویل و تفسیر کلام یعنی معنا و مفهوم واضح شده و روشن کلام) و این آیات در قرآن برای این نهاده شده که هر کسی مدعی پیشوائی دینی و تفسیر کردن قرآن مجید شد اگر با خیال معنا و مفهومی خیالی برای اینها ساخت و نگفت چون قاعده‌ای برای فهم آنها نیست من معنا و مفهوم آنها را نمی دانم او گمراه کننده و کج دل و تفرقه انداز در دین است و میخواهد آیات دیگر قرآن را هم که هر یک معنای محکم و معلومی دارند به معنای خیالی بکشاند و اجازه دهد هر کس روی خیال و یا روایات موهوم و یا غرضهای شخصی برداشت متفاوتی از قرآن نشان دهد. متأسفانه اکثر نزدیک به تمام مفسران قرآن اعم از شیعه و سنی به این راه باطل رفتارند و لذا گفتند قرآن ظنی الدلاله است و حال آنکه در متن قرآن در آیه ۵۹ از سوره «نساء» که مربوط به اطاعت از اولی الامر است تصریح شده اگر پیشوایان مذهبی اسلام ایمان به الله و آخرت داشته باشند میتوانند از طریق قرآن و سنت پیغمبر اسلام تمام اختلافات مسلمین را برطرف کنند نه آنکه خود قرآن را به اختلافات تفسیری و معانی احتمالی مختلف بکشانند.

نَا: این لغت که نثا خوانده میشود در آیه ۸۵ از سوره «اسراء» یعنی دور کرد و چون بعد از ادا این فعل ماضی گفته شده به معنای مضارع است یعنی دور میکند.

ناج: این در آیه ۴۲ سوره «یوسف» مخفف ناجی می باشد یعنی نجات یابنده.

ناجیم: این در آیه ۱۲ از سوره «مجادله» یعنی با شما نجوا کرد با شما دم گوشی سخن گفت.

نادیه: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «علق» یعنی هم مجلسی در مجلس افراد برای مرادها و نادای هم به همین معناست که در سوره «عنکبوت» آیه ۲۹ است.

نار: این لغت که به معنای آتش است در قرآن وقتی با الف و لام عهد می آید به معنای آتش دوزخ است و ترجمه میشود آن آتش معروف.

نازعات: به لغت النازعات مراجعه شود.

ناس: این لغت که در ۲۴۰ آیه قرآن با الف و لام عهد آمده جمع انسان است یعنی انسانها و لفظ انسان جمع های دیگری هم دارد مانند اناسی به فتح الف و اناسیة و اناس و بصورت اناسی به فتح الف فقط در آیه ۴۹ از سوره «فرقان» آمده است اسم انسان و ناس و انس و آناس را برای بشرها و آدمیزاد از آنرو گذاشته اند که موجودی است اجتماعی و دارای انس و علاقه به یکدیگر که در نتیجه برای یکدیگر کار میکنند و در قرآن انسان بیش از آنکه به خوبی یاد شده باشد به بدی یاد شده زیرا اکثر نزدیک به تمام آنها روی خودخواهی بد می کنند و در بدی و ضرر و زیان می افتند و جز خیلی از آنان که بسیار دور اندیش و دانا و عدالت خواه و معتقد به الله و آخرت هستند بقیه خوب کامل نمی باشند و فقط آن قلیلان میتوانند از هر جهت اشرف مخلوقات باشند.

ناشئة اللیل: این عبارت در آیه ۶ از سوره «مزل» یعنی ابتدای شب و آن زمانی بود که در اوائل بعثت پیغمبر اسلام مجبور بود بیدار باشد و به دقت و بحث در فهم قرآن پردازد و حکم آن طبق آیه آخر سوره «مزل» که چند سال بعد نازل گردید نسخ شد زیرا موقعیت او عوض شد.

ناشرات: این لغت در آیه ۳ از سوره «مرسلات» با الف و لام عهد آمده یعنی آن منتشر کنندگانی که از جانب الله مأمورند میان مردم روی زمین، به آخر رسیدن عمر زمین را طبق سخن پیغمبران در همان زمان منتشر نمایند.

ناشطات: به لغت الناشطات مراجعه شود.

ناضرة: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «قیامت» یعنی با طراوت و شاداب و خرم.

ناعمة: این لغت که مؤنث ناعم است در آیه ۸ از سوره «غاشیه» یعنی در رفاه و نعمت.

نافلة: این لغت در آیه ۷۹ از سوره «اسراء» یعنی عملی که خوب و مفید است ولی واجب نیست و در آیه ۷۲ از سوره «انبیاء» یعنی بخششی از جانب الله.

ناقة: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «قمر» با الف و لام عهد یعنی آن شتر مادامی که به معجزه الله برای قوم ثمود تحت نظر پیغمبرشان صالح پیدا شد که باید آزاد بچرد و آب بخورد تا شیر فراوانی به فقرا بدهد.

ناقور: این لغت در آیه ۸ از سوره «مدثر» با الف و لام عهد یعنی بوق و شیپور و بلندگو (به لغت صور مراجعه شود).

نباء العظیم: این لغت که در آیه ۲ از سوره «نباء» با الف و لام عهد آمده یعنی آن خبر بسیار بزرگی که بوسیله پیغمبران الله درباره چگونگی آخرت و زندگی بعد از مرگ انسانها برای انسانها خبر داده شده است.

نیات: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «یونس» یعنی روئیدنی و چیزهائی که از زمین یا از چیزی دیگر بروید و نمو نماید و بزرگ شود و بیشتر به گیاهان اطلاق میشود و در آیه ۱۷ از سوره «نوح» و آیه ۳۷ از سوره «آل عمران» برای انسان هم استعمال شده است و این به معنای مصدری هم هست.

نبتهل: این لغت در آیه ۶۱ سوره «آل عمران» یعنی با تضرع بنخواهیم و این فقط در مورد الله و خواستن از او استعمال شده.

نبد: این لغت در آیه ۱۰۰ و ۱۰۱ از سوره «بقره» یعنی رها کرد و افکند.

نبطش: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «دخان» یعنی با شدت و قدرت و خشم میگیریم.

نبوة: این لغت در ۵ آیه از آیات قرآنی از جمله آیه ۲۶ از سوره «حدید» با الف و لام عهد یعنی آن خبرهای مربوط به آخرت و قیامت که اختصاصاً پیغمبران الله بوسیله وحی از الله گرفته و به مردم میگویند و آن همان خبر و نباء عظیم است که در سوره «نباء» بدان اشاره شده و اکثریت آیات قرآنی درباره آنست و آن اصل مأموریت تمام پیغمبران است و هرگاه این پیغمبران یا به عبارت دیگر انبیاء غیر از مأموریت فوق مأمور رساندن چیزی دیگر یا مطالب متنوع و وسیع دیگر دینی باشند به آنان رسول هم میگویند.

نبی: این لغت که بصورت مفرد و جمع در ۷۵ آیه قرآن با الف و لام عهد یا شبیه آن آمده به معنای آن خبر دهنده‌ای است که از طریق وحی الله فقط وضع صحیح آخرت و قیامت را که مورد اختلاف مردم قرار گرفته می‌فهمد و به مردم خبر می‌دهد برای اطلاع بیشتر به لغت النبی و لغت نبوة و رسول رجوع شود.

نتقنا: این لغت در آیه ۱۷۱ از سوره «اعراف» با توجه به اینکه درباره کوه سینا و حوریب است و با توجه به آنچه در این باره شرح مبسوطی در باب ۱۹ از سفر خروج تورات آمده و با توجه به معانی مختلف بلند کردیم و بسط دادیم و جدا کردیم و پوست کندیم که در کتاب لغت عرب آمده یعنی در مقداری از آن کوه بصورت انفجار اتمی انفجاری پدید آوردیم که هرچهار معنای فوق را در کوه نشان دادیم بطوری که هم دارای رادیو اکتیو بود و هم در آتش و دود حاصل شده در آن با صدائی قدرتمند سخن گفتن الله را بگوش بنی اسرائیل رساندیم.

نجا: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «یوسف» یعنی نجات یافت.

نجدین: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «بلد» با الف و لام عهد یعنی آن دو راه متضاد و بسیار برجستهای که در بشرها است یکی راه حق و مستدل و صحیح که راه پیغمبران الله است و یکی راه باطل و پُر جدل و فریبنده که راه کج روان و خود خواهان و فریبکاران و ستمکاران است.

نَجَس: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «توبه» یعنی پلید و بد طینت و بد کار و بد فکر.

نَجْم: این لغت که در آیات قرآنی همه جا با الف و لام عهد آمده در آیه ۶ از سوره «الرحمن» یعنی آن درختان بی ساق و در آیه اول سوره «نجم» یعنی آن ستارهای که فقط به چشم روحی پیغمبر اسلام دیده شد که از کناره بالای آسمان پیدا گردید و بسوی پیغمبر اسلام فرود آمد و از آن کلمات وحی قرآن در زمانهای وحی بیرون می آمد و بگوش روح پیغمبر اسلام میرسید که عبارت بود از مجموعهای از قومه‌ها و روح‌های مختلفی که میتوانست سخنان الله را به گوش پیغمبر اسلام انتقال دهد و بنامهای جبرئیل و روح الامین و روح القدس و شدید القوی در جاهای مختلف قرآن موسوم گردیده و در آیات دیگر برای ستاره‌های مختلف آسمان استعمال گردیده.

نَجْوَى: این لغت در ۹ آیه از آیات قرآنی یعنی دم گوشی سخن گفتن و در دو آیه مصدر به معنای فاعل جمع آمده یعنی دم گوشی سخن گویان (آیه ۷ مجادله و ۴۷ اسراء).

نَجِیَا: این در آیه ۵۲ سوره «مریم» یعنی در حال پنهان گوئی برای گفتن چیزی بصورتی که کسی دیگر نشنود (وحی).

نَحَاس: این لغت در آیه ۳۵ سوره «الرحمن» یعنی دود بی شعله (گاز) در غیر قرآن به معنای مس هم می باشد.

نَحَب: این لغت در آیه ۲۳ از سوره «احزاب» یعنی زمان زندگی و زمان فعالیت.

نَحَسَات: این که جمع نحس است یعنی بد و ضرردها جمع در آیه ۱۶ سوره «فصلت» و مفرد در آیه ۱۹ سوره قمر.

نَحْل: این لغت در آیه ۶۸ از سوره «نحل» یعنی زنبور عسل.

نَحْلَة: این در آیه ۴ از سوره «نساء» یعنی بصورت بخشش.

نَخْرَة: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «نازعات» یعنی آن مؤنث پوسیده و مقصود استخوانهای پوسیده است و تاء علامت تانیث بجای جمع است و مفرد آن ناخر و نخر می باشد.

نَخْل: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «الرحمن» یعنی درخت خرما.

نَخْلَة: این در آیه ۲۳ از سوره «مریم» با الف و لام یعنی آن درخت خرما میوه دهنده.

نخوض: این لغت در آیه ۶۵ از سوره «توبه» یعنی (در فسادهای دنیائی) فرو میرویم.

نخیل: این در آیه ۱۱ سوره «نحل» یعنی درخت خرما (هر نوعش).

ندامة: این لغت در آیه ۵۴ از سوره «یونس» با الف و لام عهد یعنی آن پشیمانی که مربوط به اعمال بد دنیائی خودش می باشد.

ندی: این لغت در آیه ۷۳ از سوره «مریم» یعنی محل نشست نفرات برجسته برای برگزاری تفریحات و مراودها.

نذر: این لغت در آیه ۶ از سوره «مرسلات» یعنی اعلام خطر کردن.

نذرت: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «مریم» یعنی نذر کردم و بگردن گرفتم.

نذیر: این لغت در آیاتی مانند آیه ۲ از سوره «نوح» یعنی اعلام خطر کننده که جمع آن نذر (بضم نون و ذال) است و این لغت اخیر در آیه ۳۹ از سوره «قمر» به معنای اعلام خطر کردن می باشد.

نزاعة: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «معارج» یعنی پَر کننده و پوست گنده به لغت النازعات مراجعه شود زیرا نزاع و نازع دارای یک معناست.

نزع: این لغت در آیه ۱۰۸ از سوره «اعراف» یعنی بیرون کرد.

نزع: این لغت در آیه ۱۰۰ از سوره «یوسف» یعنی فساد افکند.

نَسَب: این لغت یعنی نژاد و ارتباط نژادی و نسلی.

نسر: این لغت در آیه ۲۳ از سوره «نوح» یعنی عقاب و کرکسی که شکار کننده پرندگان است و آن بواسطه اینکه شبیه به انسان بوده و حیوانی تیزبین و قوی است بت پرستان به تحریک پیشوایان عوام فریب مذهبی خود آنرا یکی از خدایان خود میدانستند و میگفتند توسل به او باعث قدرتمندی و پیروزی بر دشمن میشود و برای اینکه مردم به این عقاید موهوم پای بند شوند داستانهای از قول قدیمیان بصورت روایت می ساختند تا تمام عقابها را از اولاد آن عقاب که در آسمان بوده و از درباریان خدای بزرگ است دانسته و حتی بعضی ستارگان را بنام نسر معرفی میکردند که در آسمان است و ناظر اعمال مردم است.

نُسْک: این لغت در آیه ۱۹۶ از سوره «بقره» یعنی قربانی گوسفند یا حیوان حلال گوشتی دیگر برای الله و کمک به خوراک فقرا و در آیه ۱۶۲ از سوره «انعام» یعنی به گردن گرفتن مقررات دینی و خود مقررات دینی که حتماً باید در اسلام حقیقی طبق دستور صریح یا اشاره کتاب آسمانی باشد نه فتوای بی دلیل فتوا دهندگان مذهبی روی روایات بی ارتباط با کتاب آسمانی.

نِشَاةُ الْآخِرَةِ: این لغت با الف و لام عهد در آیه ۲۰ از سوره «عنکبوت» یعنی آن خلقت و ایجاد زندگی آخرت.

نُشْرَت: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «تکویر» یعنی باز کرده شود و گشوده شود.

نِشْوَز: این لغت در آیه ۱۲۸ از سوره «نساء» یعنی مخالفت کردن زن با خواسته مرد یا مخالفت کردن مرد با خواسته مشروع زن و ناسازگاری کردن.

نِشْط: این لغت در آیه ۲ از سوره «نازعات» یعنی تغییر مکان دادن چیزی را از پائین به بالا بیرون آوردن (مانند کسی که از چاه با دست خود و سطل آب میکشد به لغت الناشطات نیز مراجعه شود).

نِصَارِي: این لغت که در ۱۴ آیه قرآن در دو سوره «بقره» و «مائده» تکرار شده (با الف و لام عهد و بدون الف و لام) یعنی طرفداران حقیقی دین عیسی طبق آنچه در لغت مسیحی در کتاب قاموس کتاب مقدس نوشته شده و طرفداران عیسی را از سال ۴۲، ۴۳ میلادی مدتی بعد از صلیب شدن عیسی ابتدا در انطاکیه و بوسیله مخالفان عیسی روی مسخره کردن مسیحیان به نام مسیحی میخواندند زیرا مسیحیان عیسی را مسیح یهود و پادشاه یهود همچون سلیمان و داوود و بلکه بالاتر از آن دو معرفی میکردند و این موضوع میرساند که در زمان عیسی و بعد آن طرفداران حقیقی او بنام نصرانی و یا ناصری و نصارا خوانده میشدند و لذا محل تولد عیسی بعداً بنام ناصره معرفی شد یعنی محل تولد کسی که دین نصرانی را بوجود آورد. به لغت حواریون و الانصار مراجعه شود.

نُصَب: این لغت یعنی آن نصب شده بصورت علم و علامت که بت پرستان بصورت بت با خیالهای خود از آن نصیب و بهرهای میگیرند (آیه ۳ از سوره مائده و آیه ۴۳ از سوره معارج) جمع آن انصاب است به لغت اقصاب نیز مراجعه شود.

نُصَب: این لغت در آیه ۴۱ از سوره «ص» یعنی مرض و بلا.

نُصِبَت: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «غاشیه» (مجهول) یعنی قرار گرفته شده و نصب شده و منصوب شده، معلوم آن نَصَب می باشد.

نصرانی: این لغت در آیه ۶۷ از سوره «آل عمران» یعنی نصارا (یا نصاری) به لغت نصاری مراجعه شود.

نصوح: این در آیه ۸ سوره «تحریم» صفتی است برای توبه یعنی صادقانه که آنرا نشکنند.

نضاختان: این لغت در آیه ۶۶ از سوره «الرحمن» یعنی دو فوران کننده پی در پی.

نضجت: این لغت در آیه ۵۶ از سوره «نساء» یعنی کباب شد، برشته شد، سوخته شد، و چون بعد از لفظ کلما آمده ماضی معنای مضارع میدهد.

نضرة: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «انسان» یا دهر یعنی شادابی و طراوت صورت و خرمی.

نضید: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «قاف» یعنی روی هم قرار گرفته و بهم چسبیده شده.

نطفة: این لغت در آیه ۲ از سوره «دهر» یعنی آبی اندک که از مرد و زن میجهد که در آن مواد سلولهای مردانه و یا زنانه است و بهم که رسیدند در رحم اولین مرحله ایجاد بچه را بوجود می آورند.

نطیحة: به لغت النطیحة مراجعه شود.

نظر نظرة: این لغت در آیه ۸۸ از سوره «صافات» یعنی نظر افکند، نظر افکندنی یا نگاه کرد، نگاه کردنی.

نظرة: این لغت در آیه ۲۸۰ از سوره «بقره» یعنی مهلتی و انتظاری.

نعبة: این لغت در آیه ۲۳ از سوره «ص» یعنی میش.

نعاس: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «انفال» با الف و لام عهد یعنی آن حالت مخصوص نزدیک به خواب و چُرت یعنی یک حالت نیمه هوش و نیمه مستی که روی معجزه الله در جنگجویان جنگ بدر پیدا شد.

نعلیک: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «طاهها» یعنی دو کفش پایت که در قدیم مانند کفش دهاتیان کوهستانی امروز و شبیه دم پائی هابوده که با بندهائی آنرا به پا محکم میکردند.

نعم: این لغت در آیه ۹۵ از سوره «مائده» با الف و لام عهد یعنی آن چارپایان خوراکی که شتر و گاو و گوسفند

باشد و این لغت مفرد بوده و اسم جنس است و جمع آن انعام می باشد.

نَعَم: این لغت در آیه ۴۲ از سوره «شعرا» یعنی آری و بلی.

نَعْم: این لغت در آیه ۴۸ از سوره «ذاریات» یعنی خوب است.

نَعْمَا: این لغت در آیه ۵۸ از سوره «نساء» یعنی خوب است.

نَعْمَاء: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «هود» یعنی نعمت و خوشی زندگی.

نَعْمَة: این لغت در آیه ۹ از سوره «احزاب» یعنی هر نوع رحمت و لطفی.

نَعْمَة: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «دخان» یعنی رفاه و زندگی خوب.

نَعْمَه: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «لقمان» یعنی نعمتهای او و رحمت و لطفهای او.

نَعِيم: این لغت در آیاتی شبیه آیه ۲۲ از سوره «مطففین» یعنی مکان و محیط پر نعمت و پر لطف و مرحمت و زندگی خوش.

نَسَف: این لغت در آیه ۹۷ از سوره «طه» یعنی پاشیدن و ریختن.

نفاثات: به لغت النفاثات مراجعه شود.

نفخ فیه من روحه: این مطلب در آیه ۹ از سوره «سجده» یعنی الله در انسان (پس از اینکه مرحله جمادی یعنی گلی و حیوانی خود را بسوی تکامل گذرانند) از روح خودش (از قدرت خرد دار خودش) دمید (یعنی مانند کسی که فوت میکند تا قدرتی از خودش را برای کاری بیرون دهد الله نیز چنان قدرتی را در آن انسان حلول داد).

نفخ فی الصور نفخة واحدة: این مطلب در آیه ۱۳ از سوره «الحاقه» یعنی دمیده شد در آن صور دمیدن یکدفعهای (به لغت نفخنا فیه من روحنا و لغت صور نیز مراجعه شود).

نفخنا فیه من روحنا: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «تحریم» یعنی دمیدیم در آن از روح خودمان یا به عبارت روشن تر یعنی مانند دمیدن و فوت کردن شما برای ایجاد قدرتی عمل کننده، ما که خالق جهان هستیم قدرتی از جنس قدرت

و روح صاحب خرد خودمان که بتواند مریم باکره را حامله گرداند چون اشعای از یک دستگاه روحی آدم نما بسوی درون فرج مریم رها کردیم و مریم به عیسا حامله شد بدون آنکه اثری در پرده بکارت او بگذارد (به لغت نفخ فیه من روحه مراجعه شود).

نفخة من عذاب ربك: این مطلب در آیه ۴۶ از سوره «انبیاء» یعنی بوئی و بادی و دمیدنی از عذاب پروردگارت و این اشاره به اراده الله برای عذاب دنیا بر کافران است.

نفد: این لغت در آیه ۱۰۹ از سوره «کهف» یعنی تمامشد و به پایان رسید و چون این فعل ماضی بعد از لو که به معنای اگر است آمده به معنای مضارع است یعنی تمام میشود و به پایان میرسد.

نفر: این لغت در آیه اول از سوره «جن» یعنی چند نفری (کمتر از ده نفر).

نفر: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «کهف» یعنی نفراتی از انسان که مرد باشد و طرفدار و یا قوم و قبیله کسی باشد.

نفر: این لغت در آیه ۱۲۲ از سوره «توبه» یعنی کوچ کرد و با علامت نفی یعنی کوچ نکرد.

نفس: این لغت در آیاتی شبیه آیه ۱۵ از سوره «طه» یعنی کسی و شخصی و شخصیتی در بعضی جاها چون آیه ۴۵ از سوره «مائده» یعنی شخصیت و شخص و کس و در آیاتی شبیه به آیه ۳۷ از سوره «احزاب» یعنی درون و روح انسان و حقیقت انسان به لغت انفس نیز مراجعه شود.

نفاق: این لغت در آیه ۹۷ از سوره «توبه» یعنی دورویی و آن در انسانها و در اسلام و قرآن درجات متعددی دارد بعضی منافقان را پیغمبر اسلام و مسلمانان حقیقی نفاقهای کوچکشان را ندیده می گرفتند و به نصیحت آنان می پرداختند و در نتیجه بعضی از آنان کم کم از نفاق دست می کشیدند و منافقینی که نفاقشان برای مسلمانان خطرناک بود مورد افشاء مسلمانان و پیغمبر اسلام و حتی خالق عالم قرار می گرفتند و اگر افشاگری توأم با نصیحت آنان را متنبه نمی کرد و خطر آنان بصورت حتمی حس میشد سخت مجازات میشدند بنابراین از بی خبری نسبت به قرآن است که تصور شود منافقان بدتر از کافرانند بعضی از منافقان بدتر از کافرانند زیرا هم کافرندهم منافق و بیشتر منافقان زمان پیغمبر اسلام بهتر از کافران بودند و برای تشخیص آنان در قرآن میتوان از الف و لامهای عهدی که در آنها آمده و با توجه به پس و پیش آیه و ترتیب نزول سورمه استفاده نمود.

نفق: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «انعام» یعنی نقب و سوراخ بزرگ و تونل که کسی یا اشخاصی میتوانند از آن به جای دیگر بروند.

نفقه: این لغت در آیه ۱۲۱ از سوره «توبه» یعنی چیز و مال و پولی که آنرا خرج میکنند (به لغت انفاق نیز مراجعه شود).

نقب: این لغت در آیه ۹۷ از سوره «کهف» یعنی سوراخ.

نقر: این لغت در آیه ۸ از سوره «مدثر» یعنی با ضربه و قدرتی ایجاد صدا کنند (یا ایجاد صدا شود) به لغت ناقور نیز مراجعه شود.

نقضت: این لغت در آیه ۹۳ از سوره «نحل» یعنی آن زن باز کرد و خراب کرد (تاب ریسمان خود را) و آنرا در فارسی پنه کرد هم میگویند.

نقم: این لغت در آیه ۴ از سوره «عادیات» یعنی گرد و غبار.

نقموا: این لغت در آیه ۸ از سوره «بروج» با علامت نفی یعنی انتقام نگرفتند.

نقیر: این لغت در آیه ۵۳ و ۱۲۴ از سوره «نساء» یعنی کوچکترین مقدار به اندازه اثری که منقارِ دارکوب در درخت میگذارد و یا به اندازه فرو رفتگی کوچکی که در پشت هسته خرما است.

نکاح: این لغت در آیه ۳۳ و ۶۰ سوره «نور» آمده در اصل لغت عرب یعنی اثر گذاشتن و بیشتر در مورد اثر گذاشتن مردانگی مرد بر زن استعمال شده است و لذا هم شامل زناشوئی با کنیز که صرفاً برای عمل شهوانی رسمی است میشود و هم شامل ازدواج با خانم قابل زندگی که از هر جهت باید شایسته زندگی زناشوئی دائم باشد به لغت النکاح و لغت زوجناکها مراجعه شود.

نکال: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «نازعات» یعنی سزای عمل بد و عقوبت برای عبرت دیگران.

نکث: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «فتح» یعنی شکستن و خراب کردن تعهد به لغت انکاث نیز مراجعه شود.

نکح: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «نساء» یعنی ازدواج کرد و نکاح کرد و به زناشوئی در آورد (نکاح شامل خانم و کنیز هر دو میشود ولی ازدواج مخصوص با خانم است به لغت زوجناکها نیز مراجعه شود).

نکد: این لغت در آیه ۵۸ از سوره «اعراف» یعنی چیزی که سود و خیرش کم است و به سختی اندک سودی میدهد.

نُکِرَ: این لغت در آیه ۷۴ از سوره «کَهِف» یعنی بد و زشت و در آیه ۸۷ یعنی سخت و شدید و در آیه ۶ از سوره «قمر» بضم نون و کاف نیز به معنای سخت و شدید و بد است.

نُکِرُوا: این لغت در آیه ۴۱ از سوره «نمل» یعنی ناشناخته کنید.

نُکِرْهُم: این لغت در آیه ۷۰ از سوره «هُود» یعنی آنان را شناخت که چه کسی هستند.

نُکِسُوا: این لغت در آیه ۶۵ از سوره «انبیاء» یعنی سرافکنده شدند.

نُکِصْ: این لغت در آیه ۴۸ از سوره «انفال» یعنی برگشت.

نُکِرِ: این لغت در آیه ۴۴ از سوره «حج» یعنی انکار و مخالفت همراه با ناراحت شدن.

نُماَرِقِ: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «غاشیه» یعنی بالش ها.

نُملَ: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «نمل» یعنی مورچه ماده که رئیس مورچگان بود.

نُمیم: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «قلم» یعنی سخن چینی کردن.

نُنشِزْها: این لغت در آیه ۲۵۹ از سوره «بقره» یعنی آنها را از جای خود بلند می کنیم از جای خود بالا و بهم سوار نگه میداریم و روی هم می گذاریم.

نُهار: این لغت در آیه ۵۷ قرآن از جمله آیه ۵۰ از سوره «یونس» یعنی روز.

نَهَر: این لغت در آیه ۵۴ از سوره «قمر» یعنی جوی پهن و با آبی روان و وسیع و جمع آن انهار است (رودخانه های کوچک).

نوح: نوح که نامی است غیر عربی طبق قاموس کتاب مقدس به معنای راحت است بقول پرفسور عباس شوشتری نویسنده فرهنگ کامل لغات قرآن داستان نوح و طوفان و زمانش در افسانه های آشور و یونان و چین و هند و آسیای صغیر و ایران باستان و مصر هم بوده در آشور و کلدان نوح را بنام کیشوتروس و در هند منو و در یونان دوکالیون و در لیدیه مانس و در ایران قدیم جمشید میگفتند (فرهنگ شوشتری از نظر معانی لغت قرآن بسیار سطحی است) نوح را در تورات در کتاب پیدایش و همچنین در کتاب اول تواریخ ایام پسر لمک، لمک را پسر متوشالغ و متو شالغ را

پسر خنوخ و خنوخ را پسر بارد و بارد را پسر مهلیل و مهلیل را پسر قینان و قینان را پسر انوش و انوش را پسر شیث و شیث را پسر آدم ابوالبشر دانستند طبق نوشته تورات وجود هر یک از اینان حدود نهصد سال بعضی کمتر و برخی بیشتر زندگی کردند و دختران و پسران زیادی آوردند تا نوبت به نوح رسید ظاهراً در ناحیه‌ای از چین یا هندوستان که دشت وسیع بود و اطرافش کوهها، طوفان معروف نوح روی غضب الله بر آدمیان پدید آمد و همه را جز طرفداران قلیل نوح و سه پسرش را فرو گرفت و نابود کرد و کشتی نوح با انسان و حیوانات مورد لزومشان بر روی آب دریای بالا آمده از آن طوفان بزرگ به فرمان الله بسوی کوه جودی که کوهی کوتاهتر از کوه آرات و هموارتر بود و جزو سلسله جبال آرات است آمد و پس از فروکش کردن آبها بر آن قرار گرفت و از آن پس بشریت بوسیله نسل مردم کشتی نوح، پی در پی زیاد و در جهان منتشر گردید و شرح داستان نوح و عمر طولانیش و چگونگی پیغمبریش از جانب الله در سورهای «اعراف و یونس و هود و شعرا و قمر و تحریم و نوح» بطور پراکنده می باشد و در تورات نیز داستان نوح در کتاب پیدایش در بابهای ۵ تا ۱۰ شرح داده شده است که بوسیله مطالب قرآن تصحیح و تکمیل میگردد (به لغت جودی مراجعه شود).

نودوا: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «اعراف» یعنی ندا کرده شدند.

نور: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «نور» و ۴۲ آیه دیگر قرآن یعنی روشنائی و یا به عبارت دیگر هر چیزی که وسیله بینش حقیقی اشیاء و یا موضوعات شود چه با دیدن چشم سر و یا چشم روح و یا تعقل انسان بنابراین نور دارای انواع است و لذا در قرآن برای مشخص شدن نوع نور الف و لام عهد بر سر لفظ نور آمده با علامات و مشخصات دیگر هرگز در قرآن گفته نشده الله نور است بلکه گفته شده الله دارای نور است یعنی منبع اصلی تمام انواع نورها است و میتواند کار نور را انجام دهد قطعاً خودش که همه چیز از اوست و برای اوست و بسوی اوست از نور هم لطیفتر است و هم اگر بخواهد از نور سریع العمل تر می باشد خورشیدها و کل منبع های نورهای مادی جهان مخلوق الله هستند مخلوقی که وسیله شناخت مخلوقات مادی دیگر الله میشود بوسیله مخلوقات که دارای چشم مادی می باشند. راهنمائیهای الله بوسیله پیغمبرانش و همچنین تعقل صاحبان عقل نیز نورهایی هستند معنوی که برای شناخت و بینش موضوعات مختلف عقلی بوسیله الله در دسترس بشرها نهاده شده است و لذا در آیاتی از قرآن کتابهای آسمانی نوری مخصوص معرفی شده اند (آیه ۱۵ و ۴۴ و ۴۶ از سوره مائده) موضوع مهم در شناخت نور معنوی از نظر اسلام و قرآن این است که نورهای معنوی حقیقی که بوسیله پیغمبران الله وسیله هدایت حقیقی شده همه یکی هستند و هر انحرافی از آن یگانه نور برای انسانها پیش آید کم و بیش داخل ظلمات یا به عبارت دیگر تاریکیهاست لذا در قرآن همه جا سخن از ظلمتها و تاریکیهای مختلف در مقابل یک نور است.

نوی: این لغت در آیه ۹۵ از سوره «انعام» یعنی هسته های میوه ها و مفرد آن نواة است.

نیلاً: این لغت در آیه ۱۲۰ از سوره «توبه» یعنی به مقصود رسیدنی.

واو

وابل: این لغت در آیه ۲۶۴ از سوره «بقره» یعنی باران شدید.

واثقکم: این لغت در آیه ۷ از سوره «مائده» یعنی با شما عهد و میثاق بست.

واجفة: این لغت در آیه ۸ از سوره «نازعات» یعنی مضطرب و ناراحت.

واحد: این لغت در ۶۱ آیه قرآن بصورت مؤنث و مذکر یعنی یک و مونث آن واحدة است.

واد: این لفظ که مخفف وادی می باشد در آیه ۱۸ از سوره «نمل» یعنی جاده و محل عبوری که در محل جریان آب باران و سیل می باشد در میان کوهها و تپهها و در قدیم اکثر نزدیک به تمام جادها در مسیر رودخانهها و کنار رودخانهها بود و اینگونه جاها یا آب رودخانه داشت و یا چشمهها و محل سکونت هم بود لذا در آیه بالا محل عبور مورچگان و همچنین محل عبور لشگریان سلیمان بنام وادی مورچگان معرفی شده و بر اساس جاده بودن وادی در آیه ۲۲۵ از سوره «شعرا» وادی بنام طریقه یا راههای فکری مختلف آمده است و جمع وادی اوده است که در آیه ۱۷ از سوره «رعد» آمده.

واردهم: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «یوسف» یعنی آب آور خودشان را.

وازره: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «اسراء» یعنی باربردارنده.

واسع: این لغت در آیه ۳۲ از سوره «نجم» که صفت الله است یعنی زیاد و وسیع و پر احاطهای است و یا رحمت و فراوانیهای بسیاری دارد.

واسعة: این لغت در آیه ۵۶ از سوره «عنکبوت» مؤنث واسع است یعنی وسیع و گسترده است.

واصب: این لغت در آیه ۹ از سوره «صافات» یعنی دائم و ثابت و واجب.

واعیة: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «الحاقه» یعنی گوش گیرنده و سخن شنونده و فرا گیرنده مطالب خوب به لغتهای تعیها، اوعی و وعاء مراجعه شود.

واق: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «رعد» یعنی حافظ و مصون دارنده نگهدارنده و جلوگیری از عذاب (مخفف واقعی می باشد).

واقعة: به لغت الواقعة مراجعه شود.

وال: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «رعد» یعنی یاری دهنده و مخفف والی می باشد.

واهية: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «الحاقه» یعنی سست.

وبال: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «حشر» یعنی نتیجه عمل بد یا عاقبت بد.

وبيل: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «مزل» یعنی سخت و شدید.

وتر: این لغت در آیه ۱۳ سوره «فجر» یعنی تاق که مقابل جفت است (تاق در اصل تاک و تک بوده و آنرا طاق هم میگویند).

وتين: این لغت در آیه ۴۶ از سوره «الحاقه» یعنی رگ گردن و آن عبارت است از بزرگترین لولهای که از قلب خون را به تمام بدن میرساند که هنگام ذبح کردن حیوان حلال گوشت باید آنرا ببرند.

وثاق: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «فجر» یعنی ریسمان و هرچه با آن کسی را می بندند.

وُتْقِي: این لغت در آیه ۲۵۶ از سوره «بقره» یعنی محکمترین.

وجبت: این لغت در آیه ۳۶ از سوره «حج» یعنی فرو افتاد و به زمین افتاد.

وُجْدَکُم: این لغت در آیه ۶ از سوره «طلاق» یعنی قدرت مالی خودتان و درآمد مالی خودتان.

وجلّت: این لغت در آیه ۲ از سوره «انفال» یعنی حس ترس از خطر کرد و وجل که مؤنث آن وجلة می باشد در آیه ۶۰ از سوره «مؤمنون» یعنی ترسنده.

وجهة: این لغت در آیه ۱۴۸ از سوره «بقره» یعنی قبله و چیزی که روبرو قرار گیرد.

وَجْهَت: این لغت در آیه ۷۹ از سوره «انعام» یعنی توجه کردم و رو آوردم.

وَحْدَه: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «مؤمن» (غافر) یعنی به یکتا بودن او و بی شریک بودن او.

وَحْش: این لغت در آیه ۵ از سوره «تکویر» یعنی حیوانات وحشی.

وَحِيد: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «مدثر» یعنی کسی که در عمل کردن کاری تنها باشد و شریک نداشته باشد.

وَحَى: به لغت الوحی مراجعه شود.

وَد: این لغت که فعل ماضی است در آیه ۱۰۵ از سوره «بقره» یعنی دوست داشت و مصدر آن مودة است یعنی دوست داشتن (آیه ۲۳ از سوره شورا).

وَد: این لغت در آیه ۲۳ از سوره «نوح» نام یکی از پتهای بت پرستان زمان نوح است که گویا مجسمه مردی بوده لخت و قوی هیکل و آنرا خدای عشق تصور میکردند و در علاقه‌های عشقی به او توسل میشدند تا او محبت معشوق را متوجه عاشق کند و شاید چنین بتی جزو بتان مردم مکه نیز بوده همچنانکه در شهرهای بسیاری از بت پرستان مختلف دنیا بوده.

وَد: این لغت در آیه ۹۶ از سوره «مریم» یعنی دوستان (اسم جمع).

وَدَعَك: این لغت در آیه ۳ از سوره «ضحی» با علامت نفی بر سر آن یعنی با تو وداع نکرد و تو را رها ننمود.

وَدَق: این لغت در آیه ۴۸ از سوره «روم» یعنی باران.

وَدُود: این لغت در آیه ۹۰ از سوره «هود» یعنی آن بسیار دوست دار و همچنین به معنای آن شخص دوست داشتنی (چون با الف و لام عهد است) و آن از اسماء صفات الله می باشد که هم بسیار دوستدار انسانهایی است که خیرخواهیهای او را بپذیرند و هم شخصیتی است دوست داشتنی نزد کسانی که علاقه به رستگاری خود از طریق راهنماییهای کتابهای آسمانی دارند.

وَرِث: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «نمل» یعنی مال و قدرت را به ارث برد.

وَرِد: این لغت در آیه ۹۸ از سوره «هود» یعنی وارد شدن و ورود (اسم مصدر است).

وردة: این لغت در آیه ۳۷ از سوره «الرحمن» یعنی قرمزی متمایل به زرد به لغت دهان نیز مراجعه شود.

ورق: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «اعراف» و بصورت مؤنث در آیه ۵۹ از سوره «انعام» به فتح راء یعنی برگ درخت و به کسر راء در آیه ۱۹ از سوره «کهف» یعنی پول.

ورید: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «قاف» با الف و لام عهد یعنی آن وارد کننده خون از قلب به بدن که در گردن است و حبل الوريد در این آیه یعنی آن ریسمان وارد کننده خون از قلب به بدن که در گردن است که آنرا رگ گردن میگویند.

وزر: این لغت در آیه ۳۸ از سوره «نجم» یعنی بار سنگین مادی و نیز معنوی که گناه باشد و جمع آن اوزار است.

وَزَر: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «قیامت» یعنی پناهگاه.

وزن: این لغت در آیه ۸ از سوره «اعراف» یعنی وسیله سنجش.

وزیر: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «طه» یعنی معاون و کمک و کسی که مقداری از بارِ کارِ دیگری را برعهده میگیرد.

وسطن به جمعا: این لغت در آیه ۵ از سوره «عادیات» یعنی جمعاً میان آن قرار می گیرند.

وسطی: این لغت در آیه ۲۳۸ از سوره «بقره» با الف و لام عهد یعنی آن میانترین یا آن میانه که مانند انگشت میانی میان پنج انگشت است و بنابراین صلوٰة الوسطی یعنی نماز عصر که در قرآن در آیه ۱۳۰ از سوره «طه» به نماز قبل از غروب معرفی شده که یکطرفش نماز ظهر و صبح است و طرف دیگرش نماز مغرب و عشاء.

وسم: این لغت در آیه ۲۵۵ از سوره «بقره» یعنی توسعه یافته، احاطه یافته و گسترده شده و وسیع شده (به لغت کرسی مراجعه شود).

وسق: این فعل در آیه ۱۷ از سوره «انشقاق» یعنی پوشاند.

وسواس: این در آیه سوره ناس با الف و لام عهد یعنی آن وسوسه کننده که شیطان است.

وسيلة: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «مائده» با الف و لام عهد است به لغت الوسيلة در لغات مربوطه مراجعه شود.

وصی: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «شوری» یعنی توصیه و سفارش کرد و قرار گذاشت.

وصید: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «کهف» با الف و لام عهد یعنی آن آستانه که منظور آستانه و ابتدای محل ورود به غار اصحاب کهف است.

وصيلة: این لغت در آیه ۱۰۳ از سوره «مائده» نام شتری است که دو قلو بزاید.

وصية: این لغت در آیه ۱۱ از جمله آیه ۱۲ از سوره «نساء» یعنی توصیه و سفارش.

وضع: این لغت در آیه ۴۹ سوره «کهف» یعنی وضع شد و قرار داده شد و گذاشته شد.

وطأ: این لغت در آیه ۶ از سوره «مزل» یعنی آماده کردن چیزی و آسان کردن و سوار چیزی شدن.

وטר: این لغت در آیه ۳۷ از سوره «احزاب» یعنی احتیاج و علاقه (در آیه مذکور مقصود علاقه زناشوئی است که زید آنرا تمام کرد یعنی همسر خود را طلاق داد بعد از گذشت زمان عده).

وعاء: برای این لغت به لغت اوعی مراجعه شود.

وعید: این در آیه ۱۴ سوره «قاف» بجای وعیدی می باشد یعنی وعده عذاب من یا تهدید من.

وفاق: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «نباء» یعنی موافق و مطابق و مناسب.

وفدا: این لغت در آیه ۸۵ از سوره «مریم» یعنی دسته جمعی و محترمانه وارد شوندگان.

وفی: این لغت در آیه ۳۷ از سوره «نجم» یعنی بطور کامل تعهد لازم را انجام داد.

وقار: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «نوح» یعنی عظمت و بزرگی.

وقانا: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «طور» یعنی حفظ کرد ما را و نگه داشت ما را.

وَقَب: این لغت (فعل ماضی) در آیه ۳ از سوره «فلق» یعنی پیش آمد و جلو آمد.

وَقُود: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «آل عمران» یعنی وسیله شعله ور شدن و افروخته شدن مانند کبریت و هیزم های خشک زود آتش گیر.

وَقَر: این لغت در آیه ۴۴ از سوره «فصلت» یعنی شکاف و پارگی پرده گوش که باعث کری میگردد و یا سنگین بودن گوش و منظور در آیه سنگینی گوش روحی کافران است.

وَقِر: این لغت در آیه ۲ از سوره «ذاریات» یعنی ابر سنگین و اشاره به ابر سنگینی است که مانند ابر باران دار بوده ولی گازهای خفه کننده و ناراحت کننده دارد. (به لغت کسف مراجعه شود).

وَقِع: این لغت در آیه ۸۲ از سوره «نمل» یعنی ثابت و واجب شد و واقع گردید.

وُقُفُوا: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «انعام» یعنی نگهداشته شدند و ساکن شدند و قرار داده شدند و باز داشته شدند.

وَكَزَه: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «قصص» یعنی او را مشت زد.

وَكَلْنَا: این لغت در آیه ۸۹ از سوره «انعام» یعنی گماشته و مواظب بر کسی گذاشتیم.

وَكِيل: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «هود» یعنی مواظب کسی برای کمک و رفع خطر از او.

وَلَايَت: این لغت در آیه ۷۲ از سوره «انفال» یعنی سرپرستی حکومتی یا کار فرما و صاحب کار حکومتی بودن و با الف و لام عهد یعنی آن اختیارداری الله و نصرت او را در کار خود در نظر گرفتن.

وَلِجَة: این لغت در آیه ۱۶ سوره «توبه» یعنی شخص مورد اعتماد یا محرم راز از غیر وابستگان کسی.

وَلِي: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «نمل» یعنی برگشت.

وَلِيّاً مرشداً: این عبارت در آیه ۱۷ از سوره «کهف» یعنی دوست مورد اعتمادی که راهنما به راه راست هم باشد.

وَلِي: این لغت در آیه ۴۴ قرآن آمده و جمع آن اولیاء می باشد در عربی معانی مختلفی دارد که از خود جمله معلوم

میگردد که چه معناست و در آیاتی شبیه آیه ۴ از سوره «سجده» چون درباره الله است یعنی دوست دار و دوست مورد اعتماد و حافظی همیشه بیدار و مواظب و در آیه ۱۱۱ از سوره «اسراء» یعنی کمک کننده و معاون و وکیل و در آیه ۵۱ و ۵۵ از سوره «مائده» یعنی دوست مورد اعتماد (غیر از این معنا، معنای دیگری نیست) و در آیه ۵ از سوره «مریم» یعنی وکیل و سرپرست برای امور کسی که خواهد مرد و همچنین آیه ۴۵ از سوره «مریم» یعنی تابع و پیرو و بالاخره در آیه ۶۲ از سوره «یونس» اولیاء الله یعنی مطیعان الله و کسانی که دوست دار حقیقی الله هستند و مطیع کامل دستورات الله می باشند و اینکه هر فرقه‌ای از مسلمین پیشوایان مذهبی خود را ولی الله معرفی میکنند یک انحراف بزرگی است که به تقلید از مسیحیان برای پیشوایان خود درست کرده‌اند و آنان را مقدسان خود شمرده‌اند و باید دانست که ولی امر که عبارت باشد از عهده دارنده امر حکومت و رئیس کل حکومت غیر از اولوالامر می باشد و اولوالامر جمع ولی امر نیست بلکه جمع صاحب امر (ذوالامر) می باشد که به معنای صاحب منصب و صاحب فرمان از جانب ولی امر است که به اختیار ولی امر عزل و نصب میشود (به لغت اولی الامر منکم مراجعه شود).

وهاب: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «صاد» یعنی بسیار بخشنده.

وهاج: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «نباء» یعنی بسیار درخشان و تابان.

وهن: این فعل ماضی در آیه ۳ از سوره «مریم» یعنی ضعیف و سست شد، ناتوان شد.

وَهْن: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «لقمان» یعنی ناتوانی و ضعیف.

ووری: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «اعراف» یعنی مخفی شده بود.

ویکان: این لغت در آیه ۸۳ از سوره «قصص» بجای «وی ک ان» می باشد یعنی «عجب مانند اینکه».

ویل: این لغت در آیه ۷۹ از سوره «بقره» یعنی وای که معنای هر دو هلاکت و شر و بدبختی و عذاب است و گاه برای تعجب استعمال میشود مانند آیه ۷۲ از سوره هود.

هـاء

هائوم: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «الحاقه» یعنی بگیری و مفرد آن که به معنای بگیر می باشد هاء با مد الف است.

ها انتم هؤلاء: این در آیه ۶۶ از سوره «آل عمران» و ها انتم هؤلاء در آیه ۳۸ سوره «محمد» یعنی آهای شما کسانی هستید که.

هاتوا: این در آیه ۶۴ از سوره «نمل» یعنی بدهید یا بیاورید.

هاتین: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «قصص» یعنی این دو زن.

هادو: این لغت در ۱۰ آیه قرآن از جمله آیه ۱۷ از سوره «حج» یعنی یهودی شناخته شدند. به لغت یهود مراجعه شود.

هار: این لغت در آیه ۱۰۹ از سوره «توبه» یعنی سست بطوری که قابل فرو ریختن باشد.

هاروت: به لغت ماروت مراجعه شود.

هارون: هارون برادر حضرت موسی است که اسمش بیست بار در قرآن تکرار شده از جمله در آیه ۹۰ از سوره «طه» و او چند سال از موسی بزرگتر بود و چون موسی خود را لایق پیغمبری و رفتن بسوی فرعون از جانب الله نمی دید به الله گفت هارون هم از من فصیح تر سخن می گوید و هم از من بزرگتر است و هم نزد فرعون بدنام نیست خالق عالم به او فرمود من چنان مصلحت می دانم تو را پیغمبر کنم و برای خاطر تو هارون را نیز مأمور می کنم وزیر و معاون تو باشد تا بدستور تو به تو کمک کند و با هم نزد فرعون بروید هارون برطبق کتاب دوم تورات باب ششم مادرش یوکابد نام داشت که او برطبق آیه ۹۴ از سوره «طاه» مادر موسی نیز بود و عمران یا عمران پدر این دو و همسر عمه خود یوکابد بود (طبق تورات تحریف شده) و ازدواج با عمه هنوز از جانب الله منع نشده بود اینکه در تورات سازنده گوساله سامری هارون برادر موسی معرفی شده روی اشتباهی بوده که علمای یهود در روایات دینی خود آورده اند و در تورات تحریف شده جا داده اند زیرا اسم سامری جادوگری که گوساله را روی قانون بت پرستی ساخت نیز هارون بود (به لغت سامری نیز مراجعه شود) هارون برطبق کتاب چهارم تورات (سفر اعداد باب هشتم قبل از موسی وفات یافت و او جانشین موسی فقط در چهل شبانه روزی بود که موسی به کوه سینا دعوت شده بود و میان مردم نبود و وقتی موسی بازگشت از عدم کفایت هارون در جانشینی سخت غضبناک شده میخواست هارون را

سخت تنبیه کند.

بنابراین آنچه شیعه‌های سطحی بین از روایت مربوط به علی بن ابیطالب و هارون استفاده کرده‌اند و این روایت را دلیل بر جانشینی علی بعد از پیغمبر اسلام گرفته‌اند نادانانه است و این روایت مربوط به جانشینی موقت در زمان حیات پیغمبر اسلام و در جنگ تبوک بوده مانند جانشینی عبدالله بن ام مکتوم که مردی کور ولی دانا و از مهاجران بود که دوبار وقتی که پیغمبر اسلام و مسلمانان برای سفر حدیبیه و نیز سفر فتح مکه بسوی مکه رفته بودند (این جانشینی ها صورت فرمانداری موقتی را برای مدینه داشت نه آنکه از نظر دینی کسی جانشین پیغمبر اسلام شود و یا حق جانشینی حکومت اسلام را بعد از وفات پیغمبر داشته باشد) همچنین در حرکت پیغمبر اسلام با مسلمانان برای عمرة القضا پیغمبر اسلام ابو رحم غفاری را که غیر از ابوذر غفاری است جانشین خود برای فرمانداری مدینه گذاشت و حال آنکه شخصیت این دو فرماندار بسیار پائین تر از علی و عشره مبشره بود. با اینکه موسی دو پسر بزرگ داشت یکی بنام جرشوم و دیگری بنام الیعازر هیچ یک از این دو بعد از فوت موسی جانشین او در حکومت بنی اسرائیل و یا در کارهای دینی بنی اسرائیل نشدند بلکه بعد از موسی از جانب الله مقرر شد پسران و نسل هارون عهده‌دار امور مذهبی بنی اسرائیل شوند و جانشین حکومتی موسی نیز نوکرش یوشع بن نون بود تا کسی در دین الله یا قراردادهای الله اهمیت به نسل پیغمبر و یا وابستگان نسبی و سببی پیغمبران ندهند و جز علم و تقوا و تخصص هیچ امتیازی برای کسی در نزد الله و مطیعانش نباشد.

هامان: این لغت که در قرآن مجید شش بار تکرار شده و از جمله در سوره «قصص» در سه آیه ۶ و ۸ و ۳۸ اسم یکی از وزیران فرعون زمان موسی بود چون مردم در آن زمان در مصر خورشید پرست بودند و نام خورشید آمون بود پیشوای بزرگ مذهبی خورشید پرستان مصر در مصر شمالی در زمان موسی بنام آمونی نامیده میشد که در عربی و یا قبل از آن در عبری بصورت هامان در آمد و فرعون غاصب قسمت شمالی مصر که زمان موسی بود و آآکن رع نامیده میشد برای جلب نظر مردم خورشید پرست، هامان را وزیر اول خود کرده بود و برای آنکه بنی اسرائیل را هم اسیر خود کرده باشد قارون را که رئیس جاه طلب بنی اسرائیل بود وزیر دیگر خود کرده بود (به کتاب داستان ابراهیم و یوسف و موسی و فرعونهای ایشان مراجعه شود).

هامدة: این لغت در آیه ۵ از سوره «حج» یعنی مرده و بدون زندگی.

هاوۃ: این در آیه ۹ از سوره «قارعة» با الف و لام عهد یعنی آن دوزخ یا آن سقوط گاه پر عذاب برای مردگان سقوط کننده (بر مبنای آنچه در کتب مذهبی یهود و نصارا و قرآن هست هاوۃ مکان عمیق و پر آتش برای مردگان سقوط کننده از طریقه رستگاری دینی است. به آیه ۲۲ از باب ۲ کتاب پنجم تورات و آیه ۱۸ باب ۹ از کتاب امثال سلیمان مراجعه شود).

هاهنا: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «الحاقه» یعنی اینجا.

هَبَاء: این لغت در آیه ۲۳ از سوره «فرقان» یعنی گرد و غبار.

هَاجِر: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «مزل» یعنی دوری کردن و کناره گرفتن و هجرت و مهاجرت یعنی از شهر خود به شهر دیگر رفتن و ترک مکان خود کردن.

هَذَا: این لغت در آیه ۹۰ از سوره «مریم» یعنی خراب شدن شدید و فرو ریختن شدیدی با صدائی مهیب.

هَذِمْتُ: این لغت در آیه ۴۰ از سوره «حج» یعنی خراب و ویران شد.

هُدًى اِثْنَا: این عبارت در آیه ۷۱ از سوره «انعام» که بر سر هُدًى الف و لام عهد است یعنی آن هدایت بسوی ما بیائید و اشاره به هدایت اشخاصی است که مردم را بسوی عقاید و نظرات اجتهادی منحرف از پیغامهای الله میخوانند که نمونه بارز آن هدایت‌های پیشوایان مذهبی سوءاستفاده‌چی است که مردم را در دین و مذهب به تقلید این و آن و بزرگان دینی میخوانند که این نوع هدایت، هدایت بر مبنای شرک و انحراف از حقیقت است.

هَدَّهْد: برای این لغت به لغت الهدهد مراجعه شود.

هَدًى: این لغت در آیه ۲ از سوره «مائده» با الف و لام عهد یعنی آن هدیه و قربانی از شتر و گوسفندی که در حج بسوی قربانگاه می برند.

هَرَبَا: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «جن» یعنی فرار کردن.

هَزَى: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «مریم» یعنی به حرکت آور و بجنبان.

هَزَلَ: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «طارق» یعنی شوخی و باطل گوئی.

هَزَمُوهُمْ: این لغت در آیه ۲۵۱ از سوره «بقره» یعنی آنان را شکست دادند.

هَشِيم: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «کهف» و آیه ۳۱ از سوره «قمر» یعنی کاه و علف خشک زرد شده که سود چندانی ندارد و خس و خاشاک است و هم معنای غشاء می باشد و تنها به درد ساختن آغول گوسفند میخورد (اینگونه آغل گوسفند را که از خس و خاشاک و کاه بی مصرف و گِل می سازند حظیره میگویند و سازنده آنرا محتظر میگویند).

هضم: این لغت در آیه ۱۱۲ از سوره «طه» یعنی شکستن و دچار نقص شدن و هضم در آیه ۱۴۸ از سوره «شعرا» یعنی شکسته شدن و تُرد و سست.

هضمیم: این در آیه ۱۴۸ از سوره «شعراء» یعنی تُرد و در دهان زود جویده شدنی.

هلوع: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «معارج» یعنی حریص.

هلم: این لغت در آیه ۱۵۰ از سوره «انعام» یعنی بیاورید و در آیه ۱۸ از سوره «احزاب» که بعد از آن لفظ الی آمده یعنی بیائید.

هماز: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «قلم» یعنی کسی که در پشت سر و در غیبت مردم عیب جوئی و غیبت مردم را می کند.

همت به وهم بها: این عبارت در آیه ۲۴ از سوره «یوسف» یعنی آن زن روی عشق و علاقه نسبت به یوسف اراده و قصدی کرد و یوسف نسبت به آن زن اراده و قصد مخالفتِ توأم با میل شهوانی نمود.

همزه: این لغت در آیه اول سوره «همزه» یعنی هماز (به لغت هماز مراجعه شود).

همزات: این لغت در آیه ۹۷ از سوره «مؤمنون» یعنی وسوسه‌ها و مفرد آن هَمَزْ است و معنای همز ضربه زدن است و تحریک کردن که اینکار از طرف شیطنت کاران بصورت وسوسه نشان داده میشود.

همس: این لغت در آیه ۱۰۸ از سوره «طه» یعنی صدای آهسته.

هنالک: این لغت در آیه ۱۱ سوره «صاد» یعنی آنجا.

هنيئا: این لغت در آیه ۴ از سوره «نساء» یعنی گوارا و لذت بخش.

هواء: این در آیه ۴۳ از سوره «ابراهيم» یعنی پوچ.

هواه: این لغت در آیه ۴۰ سوره «نازعات» یعنی دلخواه و هوای نفس او جمع هوا، اهواء می باشد در آیه ۱۸ سوره «جاثیه».

هُود: هود نام پیغمبری است که برای قومی سرکش از اولاد و قبیله آرام (به فتح الف در اول کتاب اول تورات) مبعوث به رسالت شد او مروج دین نوح بود و در قرآن در سوره «فجر» این قوم به قوم عاد یا قوم سرکش معرفی شده و لذا آن را قوم عاد گفتند و اینان بعد از قوم نوح، اول قوم سرکش از اولاد سام بن نوح بودند که تمدنی داشتند و در آن تمدن نسبت به دین خود که دین نوح بود سرکشی می کردند و به ستمکاری پرداختند و باعث شد که هود، پیغمبر و راهنمای ایشان شود و ایشان را از عذاب دنیائی و آخرتی الله بترساند و بواسطه اینکه اول قوم سرکش بودند در آیه ۵۰ از سوره «نجم» به عاد اولی معرفی شده‌اند مکان این قوم کوهستانی بود که عذاب الله باعث شد مکانشان در هم فرو ریزد و به ریگستانی تبدیل شود و عذابی که قوم عاد را دچار هلاکت کرد بادی تند و سرد بود که طبق آیه ۷ از سوره «الحاقه» هفت شب و هشت روز پی در پی ادامه یافت و همه را جز قلیلی از طرفداران هود کشت چون طرفداران هود و خود هود بوسیله الله آنرا می دانستند در جای امنی که قبلاً برای خود تهیه کرده بودند نجات یافتند برای اطلاع بیشتر به سورمه‌های «هود و اعراف و احقاف» و لغت عاد مراجعه شود.

هُون: این لغت در آیه ۶۳ از سوره «فرقان» یعنی آرام و بی تکبر و با وقار و در آیه ۹۳ از سوره «انعام» بضم هاء یعنی خواری و پستی.

هُوی: این لغت در آیه ۸۱ از سوره «طه» یعنی سقوط کرد و فرو افتاد آیه اول از سوره نجم یعنی فرو افتاد و بالا رفت زیرا در لغت عرب هوی هم به معنای فرو افتاد می باشد و هم به معنای ضد آن یعنی بالا رفت و در آیه فوق گفته شده ستارهای که پیغمبر اسلام روحش در هنگام وحی آنرا میدید شبه ستارهای بود که از آسمان بسوی پیغمبر فرود می آمد و پس از رساندن وحی بالا میرفت و آن ستاره چیزی بود که از فشرده شدن چند نوع روح و قدرت در یک واحد جمع بود (شدیدالقوا) به لغت های شدیدالقوی و جبرئیل و النجم مراجعه شود.

هَیثی: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «کهف» یعنی مهیا و آماده گردان و فراهم ساز.

هَیت لک: این مطلب در آیه ۲۳ از سوره «یوسف» جمعاً یعنی به نفع خودت پیش بیا.

هیم: این لغت در آیه ۵۵ از سوره «واقع» با الف و لام عهد مصدر است که به معنای فاعل در قرآن استعمال شده یعنی آن انسان یا حیوان بسیار تشنه که شتر نمونه بارز آن است و نیز انسانی که به بیماری استسقاء دچار است که بسیار عاشق نوشیدن آب می باشد اگرچه برایش ضرر دارد.

هَین: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «مریم» یعنی آسان.

هیّهات: این لغت در آیه ۳۶ از سوره «مؤمنون» که تکرار شده یعنی بسیار بعید به نظر میرسد و خیلی دور است.

یاء

یاب: این لغت در آیه ۲۸۲ از سوره «بقره» با علامت نهی یعنی ابا و امتناع نکند.

یابسات: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «یوسف» یعنی خشکها.

یات بکم الله: این عبارت در آیه ۱۴۸ از سوره «بقره» یعنی عمل میکند به شما الله و در آیه ۱۵ از سوره «نساء» نیز یاتین الفاحشه یعنی آن کار زشت را میکنند و اینگونه جاها نباید ترجمه نمود می آید و یا می آورد.

یاتل: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «نور» با علامت نهی یعنی سوگند نخورد و آن از لغت ایلاء و ائتلاء و ائتلا که به معنای قسم خوردن است می آید از باب افتعال و از ماده الا یاءلوا الؤا.

یاتمرون: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «قصص» یعنی مشورت میکنند.

یاجوج و ماجوج: این دو اسم که در آیه ۹۴ از سوره «کهف» و آیه ۹۶ از سوره «انبیاء» تکرار شده نام دو قوم وحشی مغول و مانچو است که در شمال چین زندگی قبیلگی داشتند در کتب یهود در دو جا یکی در اولین کتاب از پنج کتاب تورات (شماره ۲ از باب دهم) و دوم در باب اول کتاب اول تواریخ ایام می بینیم ماجوج برادر یاوآن (یاوان یا ژاپون) یکی از فرزندان یافت بن نوح معرفی شده که قبیله ماجوج یا منچوری از نسل اوست و این قوم و قبیله در شمال شرقی چین زندگی میکرد و میکنند و در تاریخ چین نیز قوم ماجوج بنام منچوها معرفی شده است و در این تاریخ یاجوج بنام های مختلف یوچانگ (عربی این اسم یاجوج شده) و ژونک و هون و مانکول معرفی شده که این اسم اخیر به اسم مغول نیز خوانده شده است که آنرا تاتار هم میگویند علت اینکه در قرآن این دو قبیله با هم آمده و اول اسم مغول و دوم اسم منچو از لحاظ این است که اول قوم وحشی یاجوج یا مغول از دیوار چین گذشتند و چین را متصرف شدند و سالیانی دراز در آن حکومت نمودند و بعد از سرکوبی این قوم بوسیله ملیون چین دوباره قوم ماجوج یا منچوری چین را اشغال و سالیانی دراز در آن حکومت نمودند تا انتهای حکومت ایشان بوسیله قیام ملیون چین و به سرپرستی مارشال چانکای چک عملی گردید در سال ۱۹۱۷ میلادی یا سال ۱۳۳۶ هجری قمری و این حوادث در قرآن بصورت یک پیشگوئی مهم تاریخی گوشزد شده که ما بطور مفصل با نتیجه گیریهای مهمی در کتاب معجزات علمی قرآن شرح دادیم بدان کتاب مراجعه شود.

یشوا: این لغت در آیه ۲۳ از سوره «عنکبوت» یعنی ناامید شدند مایوس شدند.

یشوا: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «ممتحنه» که قبل آن لفظ قد می باشد یعنی مایوس و نا امید شدند (قد بر سر

مضارع معنای آنرا به ماضی تبدیل میکند)

یافکون: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «شعرا» یعنی با دروغ گوئی ظاهر سازی می کردند و به جادو عمل میکردند و با دروغگوئی قلب می کردند و حق را دگرگون جلوه میدادند.

یالمون: این لغت در آیه ۱۰۴ از سوره «نساء» یعنی به رنج و الم دچار میشوند و زحمت می بینند.

یالونکم: این لغت در آیه ۱۱۸ از سوره «آل عمران» با علامت نفی یعنی کوتاهی نمی کنند و فروگذار نمی کنند شما را.

یامن: این لغت در آیه ۹۹ از سوره «اعراف» با علامت نفی یعنی در امان نمی ماند.

یان: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «حدید» با علامت نفی یعنی هنوز وقت آن نرسیده.

یثوده: این لغت در آیه ۲۵۵ از سوره «بقره» یعنی سخت و سنگین نمی شود او را.

ییدا: این لغت در آیه ۶۴ از سوره «نمل» یعنی شروع میکند و ایجاد می کند.

یبدیء: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «بروج» یعنی شروع میکند و ایجاد میکند و در آیه ۴۹ از سوره «سباء» با علامت نفی چون قبل از مایعید آمده و فاعلش الباطل است یعنی سخنان دینی باطل از پیدایش و شروع انسان و بازگشت حقیقی انسان سخنی صحیح نمی گوید.

ییدی: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «اعراف» یعنی آشکار می گرداند.

یسطو الیکم: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «مائده» یعنی بسوی شما دراز کنند (دستهای خود را).

ییطش: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «قصص» یعنی با قدرت و خشم کسی را می گیرد که اذیتش کند.

ییطئن: این لغت در آیه ۷۲ از سوره «نساء» یعنی از کار خود را عقب می کشد و تنبلی میکند.

یبعثک: این لغت در آیه ۷۹ از سوره «اسراء» یعنی تو را برساند.

یبعث: این لغت که در ۱۱ آیه قرآن آمده در اصل به معنی برمی انگیزاند که در آیات شبیه آیه ۵۹ از سوره «قصص» برمی انگیزاند او را برای رساندن پیغام خود و در آیه ۷۹ سوره «اسراء» یعنی میرساند (به چیزی) و در آیه ۶۰ از سوره «انعام» یعنی بیدار میکند و در آیه ۶ سوره «مجادله» یعنی زنده میکند یا برمی انگیزاند که زنده شود.

یُبث: این لغت در آیه ۴ سوره «جاثیه» یعنی پراکنده و منتشر میکند.

یحث: این لغت در آیه ۳۱ سوره «مائده» در مورد زمین حفر میکند.

ییس: این لغت در آیه ۷۷ از سوره «طه» یعنی غیر تر و خشک.

ییفون: این لغت در آیه ۵۰ از سوره «مائده» یعنی میجویند و دنبال می کنند و در آیه ۱۰۸ از سوره «کهف» با بودن لفظ عن یعنی برمیگردند و در آیه ۲۴ از سوره «ص» ییفی چون با لفظ عَلی آمده یعنی ظلم میکنند و در آیه ۲۰ از سوره «الرحمن» یعنی بهم تجاوز نمی کنند.

ییقی: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «الرحمن» یعنی باقی می ماند.

یکوا: این لغت در آیه ۸۲ از سوره «توبه» با داشتن لام امر یعنی باید بگیرند.

یللس: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «روم» یعنی ناامید میشود.

یللغ: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «رعد» یعنی برسد.

یللفون: این لغت در آیه ۳۹ از سوره «احزاب» یعنی ابلاغ می کنند.

یلوکم: این لغت در آیه ۹۲ از سوره «نحل» یعنی شما را آزمایش میکند.

یور: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «فاطر» یعنی فاسد و باطل میشود.

ییتون: این لغت در آیه ۶۴ از سوره «فرقان» یعنی در شب عمل میکنند.

ییتون: این لغت در آیه ۸۱ از سوره «نساء» که از باب تفعیل است نیز به معنای در شب کاری را انجام میدهند می باشد و شامل پنهان عمل میکنند هم هست.

یتامی: این لغت که در ۱۳ آیه قرآن آمده هم جمع پسر و دختر یتیم است و هم جمع دختر یتیم است و در قرآن فقط در آیه ۱۲۷ از سوره «نساء» برای یتیمان دختر استعمال شده و در جاهای دیگر برای هر نوع یتیمی.

یتدل: این در آیه ۱۰۸ از سوره «بقره» یعنی چیزی را بجای چیزی بگیرد و منظور الله در آیه فوق کفر را بجای ایمان گرفتن است.

یتجنبها: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «اعلی» یعنی از قرآن دور میشود.

یتبروا: این لغت در آیه ۷ از سوره «اسراء» یعنی ویران میسازند.

یتخذ: این لغت در آیه ۶۴ از سوره «آل عمران» یعنی برای خود میگیرد و برای خود قرار میدهد.

یتخطفکم: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «انفال» یعنی شما را از میان بردارد و شما را می رباید.

یتخلفوا: این لغت در آیه ۱۲۰ از سوره «توبه» یعنی خود را عقب می اندازند.

یتخیرون: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «واقع» یعنی برگزیند و اختیار کند.

یتذکر: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «رعد» یعنی می فهمند یا در یاد می گیرند و بخاطر می سپرند و در آیه ۳۵ از سوره «نازعات» یعنی بیاد می آورند (مفرد بجای جمع است).

یتراجعا: این لغت در آیه ۲۳۰ از سوره «بقره» یعنی آن دو بهم رجوع میکنند (منظور رجوع آشتی گرانه زن و مرد طلاق داده شده است).

یتربص: این لغت در آیه ۹۸ از سوره «توبه» یعنی انتظار میکشد.

یترددون: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «توبه» یعنی تردید دارند.

یتربق: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «قصص» یعنی انتظار میکشید مراقب حوادث آینده بود.

یترکم اعمالکم: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «محمد» با علامت نفی یعنی هرگز گم نمی کند از شما اعمالتان را.

یتسللون: این لغت در آیه ۶۳ از سوره «نور» یعنی پنهانی از میان جمع میروند.

یتسنه: این لغت در آیه ۲۵۹ از سوره «بقره» با علامت لم یعنی تغییر رنگ و بو نداده و در اثر بسیار ماندن متعفن نشده (از فعل سنه یسنه می باشد).

یتضرعون: این لغت در آیه ۷۶ از سوره «مؤمنون» یعنی التماس می نمایند و اظهار کوچکی و تسلیم میکنند.

یتطهرون: این لغت در آیه ۵۶ از سوره «نمل» یعنی خود را پاک نگه میدارند خود را پاک میکنند.

یتعارفون: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «یونس» یعنی به یکدیگر آشنائی میدهند اظهار شناخت یکدیگر را میکنند.

یتغامزون: این لغت در آیه ۳۰ از سوره «مطففین» یعنی به یکدیگر با چشم اشاره میکنند (که مؤمنان را مسخره نمایند).

یتفجر: این لغت در آیه ۷۴ سوره «بقره» یعنی جاری می گردد.

یتفضل: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «مؤمنون» یعنی برتری می جوید.

یتفطرن: این لغت در آیه ۹۰ از سوره «مریم» یعنی پاره پاره میشوند.

یتفقها: این لغت در آیه ۱۲۲ از سوره «توبه» یعنی روی تحقیق و درک صحیح بفهمند (به لغت دین که مربوط به همین آیه است مراجعه شود).

یتفیثوا: این لغت در آیه ۴۸ از سوره «نحل» یعنی تغییر حال میدهند و می گردند.

یتقی: این لغت در آیه ۹۰ از سوره «یوسف» یعنی تقوای دینی را مراعات کند و اگر مانند آیه ۲ از سوره «طلاق» این فعل با مفعول استعمال شود یعنی از آن مفعول بترسد و تقوای دینی که مورد توجه تمام ادیان حق است و میتوان آن را تقوای اسلامی معرفی نمود عبارت است از آنچه در آیه ۷۰ و ۷۱ سوره «احزاب» شرح داده شده یعنی روی ترس از الله از قول غیر سدید و غیرمنطقی دوری کردن و از قرآن و سنت غیرظنی اطاعت نمودن (تفسیر غیرظنی قرآن و سنت غیرظنی و ۱۴ قاعده رفع اختلاف تدوینی در ترجمه و تفسیر و فقه نگارنده است).

یتلاومون: این لغت در آیه ۳۰ از سوره «قلم» یعنی یکدیگر را ملامت میکنند.

یتلطف: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «کهف» با علامت امر یعنی مدارا و نرمی کند و سخن ناراحت کننده و تند نگوید بلکه با زبان خوش سخن گوید.

یتلقی: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «قاف» یعنی سخن کسی را از دهانش می گیرد فرامیگیرد.

یتلوا: این لغت در آیه ۲ از سوره «جمعه» یعنی تلاوت میکند و چیزی را میخواند.

یتماسا: این لغت در آیه ۴ از سوره «مجادله» یعنی آن دو با هم تماس حاصل نمایند و یکدیگر را لمس کنند.

یتعطی: این لغت در آیه ۳۳ از سوره «قیامت» یعنی راه میرفت با بالیدن به خود. (خود را در رفتن سربلند و کشیده معرفی میکند).

یتناجون: این لغت در آیه ۸ از سوره «مجادله» یعنی با هم نجوا میکنند و دم گوشی با هم سخن میگویند.

یتنافس: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «مطففین» یعنی علاقه شدید نشان میدهد.

یتواری: این لغت در آیه ۵۹ از سوره «نحل» یعنی خود را پنهان میدارد.

یتوب الله علیهم: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «نساء» یعنی الله بر ایشان بر میگردد و از گناه ایشان می گذرد.

یتوب الی الله: این لغت در آیه ۷۱ از سوره «فرقان» یعنی از گناه برمیگردد بسوی الله و توبه میکند بسوی الله.

یتوقون: این لغت در آیه ۲۴۰ از سوره «بقره» یعنی از طریق قوانین الله مورد مرگ و قبض روح قرار میگیرند.

یتولی: این لغت در آیه ۴۷ از سوره «نور» یعنی پشت میکند و در آیه ۱۹۶ از سوره «اعراف» یعنی ولی کسی میشود و کار کسی را بعهده میگیرد و یا کسی را دوست مورد اعتماد خود میگیرد کسی را دوست خود میگیرد.

یتیهون: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «مائده» یعنی سرگردان میشوند.

یثخن فی الارض: این لغت در آیه ۶۷ از سوره «انفال» یعنی در زمین کشتار بسیار شود.

یثرب: این لغت که در آیه ۱۳ از سوره «احزاب» آمده اسم قدیم شهر مدینه فعلی است و در زمان پیغمبر اسلام و قبل آن آنرا یثرب می‌گفتند و چون بعداً بواسطه بودن پیغمبر اسلام در آن آنرا مدینه الرسول یا مدینه النبی خواندند لفظ مدینه که به معنای شهر است برای آن شهر استعمال شد.

یثقفوکم: این لغت در آیه ۲ از سوره «ممتحنه» یعنی به شما دست یابند یا بر شما پیروز شوند.

یثنون صدورهم: این در آیه ۵ از سوره «هود» یعنی تا می‌کنند (صدور خود را) تا ظاهر و باطن ایشان دو گونه نشان داده شود (سینه خود را مانند زانو تا می‌کنند تا آنرا دو تایی بهم متصل نشان دهند) به لغت صدر مراجعه شود.

یجادل عنهم: این عبارت در آیه ۱۰۹ از سوره «نساء» یعنی با زبان دفاع می‌کند از ایشان (طرفداری می‌کند) و لفظ یجادل در آیه ۳ و ۸ از سوره «حج» یعنی با دیگری گفتگوی مخالف می‌کند مخاصمه می‌کند.

یجار علیه: این عبارت با علامت نفی در آیه ۸۸ از سوره «مؤمنون» که درباره الله است یعنی بر علیه الله کسی پناه داده نمی‌شود و یا کسی نمی‌تواند بر علیه الله کسی را پناه دهد. (مضارع مجهول از باب افعال).

یجارون: این لغت در آیه ۶۴ از سوره «مؤمنون» یعنی با صدای بلند بسوی الله تقاضا و دعا می‌کنند یا تضرع و التماس می‌کنند.

یجاهد: این لغت در آیه ۶ از سوره «عنکبوت» یعنی توانش را بکار می‌اندازد (در راه الله) و کوشش می‌کند و اگر این فعل در مقابل دشمن گفته شود یعنی با کوشش جنگ می‌کند مانند گفته شدن آن در آیه ۴۴ از سوره «توبه» (مصدر آن هم جهاد است و هم مجاهده) در آیه ۸ از سوره «عنکبوت» ماضی این فعل که بصورت تثنیه آمده یعنی آن دو با تو ستیزه کردند. یا با تو، با گفتگوی جنگ مانند فشار آوردند.

یجحدون: این لغت در آیه ۷۱ از سوره «نحل» یعنی انکار می‌کنند.

یجد: این لغت در آیه ۹ از سوره «جن» یعنی درک می‌کند و می‌یابد از مصدر وجو و وجدان (به کسر واو) یعنی پیدا کردن و یافتن و درک کردن (این وجود غیر از وجود به معنای پیدا شدن از عدم است).

یجرکم: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «احقاف» که از مصدر رباعی اجاره می‌آید یعنی شما را می‌رهاند (مصدر ثلاثی آن وجر است).

یجره الیه: این لغت در آیه ۱۵۰ از سوره «اعراف» یعنی میکشید او را بسوی خودش (از مصدر جر با تشدید راء می آید).

یجرمنکم: این لغت در آیه ۲ از سوره «مائده» با علامت نهی یعنی بر آن ندارد شما را و وادار نکند شما را و به کاری نکشد شما را.

یجلیها وقتها الاهی: این لغت در آیه ۱۸۷ از سوره «اعراف» با علامت نفی یعنی آنرا (زمان آخر عمر زمین را) برای وقت دقیقش جز خود الله کشف نمی کند و پرده از روی ابهام آن بر نمی دارد (خوشبختانه امروزه ما شاهد این کشف بوسیله خود الله یعنی بوسیله مطالبی از قرآن که درباره علامات آن زمان گفته و مورد تأیید مطالب انبیای بنی اسرائیل و انجیل هم هست بطور روشن و قطعی هستیم (به کتاب معجزات علمی قرآن مراجعه شود).

یجمحون: این لغت در آیه ۵۷ از سوره «توبه» یعنی با شتاب میروند.

یجنبها: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «لیل» که بر سر آن سین آمده یعنی دور خواهد شد از آن.

یجهلون: این لغت در آیه ۱۱۱ از سوره «انعام» یعنی نمی دانند و یا نمی خواهند بدانند یا خود را به جهل میزنند.

یجیر: این لغت در آیه ۸۸ از سوره «مؤمنون» که درباره الله است یعنی از عذاب نگه میدارد و یا پناه میدهد (هرکس را که بخواهد).

یحاجوکم عند ربکم: این عبارت در آیه ۷۳ از سوره «آل عمران» یعنی با شما محاجه میکنند و بحث می نمایند و دلیل آوری میکنند نزد پروردگارتان و مقصود از نزد پروردگار یعنی بحث صحیح محکوم کنندمای که مورد رضای الله باشد و در آخرت هم نزد پروردگار محکوم کننده شما باشد (فاعل یحاجوکم پیغمبر اسلام و سایر هدایت شدگان به قرآنند).

یحاط بکم: این عبارت در آیه ۶۶ از سوره «یوسف» یعنی حادثهای شما را در خود بگیرد یا شما مجبور شوید.

یحاوړه: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «کهف» یعنی گفت و شنود میکرد با او و بگو مگو میکرد با او و محاوره و گفتگو میکرد با او.

یحبرون: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «روم» یعنی شاد کرده میشوند یا به عبارت دیگر آنان را شاد میکنند.

یحسبه: این لغت در آیه ۸ از سوره «هود» یعنی جلوگیری میکنند آن را.

يُحرفون الكلم عن مواضعه: این عبارت در آیه ۱۳ و ۱۴ از سوره «مائده» به یهود و نصارا نسبت داده شده که کلمات تورات و انجیل را از قدیم از جای آیات اصلی خودشان تحریف و جابجا میکردند و لذا دچار عذابهایی از جانب الله در دوران تاریخ شده‌اند و متأسفانه مسلمین نیز با اینکه به ظاهر متن آیات قرآنی را از سورهای خودش جابجا نکردند ولی از طریق تفسیرهای غلط در قرآن این تحریف و جابجائی را در معانی آن انجام داده‌اند و دچار عذابهایی در دوران تاریخ خود شده‌اند به لغتهای عضین و مقتسمین و قرآن مراجعه شود.

يُحسب: این لغت در آیه ۳ از سوره «همزه» یعنی گمان میکند.

يُحشر: این لغت در آیه ۱۲۸ از سوره «انعام» یعنی جمع آوری میکند.

يُحض: این لغت در آیه ۳ از سوره «ماعون» با علامت نفی یعنی وادار نمی کنند و تشویق نمی کنند.

يُحضرون: این لغت در آیه ۹۸ از سوره «مؤمنون» یعنی پیش من حاضر میشوند.

يُحطمنكم: این لغت با علامت نهی در آیه ۱۸ از سوره «نمل» یعنی پایمال نکند شما را.

يُحفكم: این لغت در آیه ۳۷ از سوره «محمد» یعنی شما را پافشاری و اصرار میکند.

يُحق القول على الكافرين: این عبارت در آیه ۷۰ از سوره «یس» یعنی واجب میگرداند و راست می آورد و سزاوار میگرداند آن سخن از قدیم مقرر شده عذاب را بر آن کفران کنندگان.

يُحلون: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «کهف» یعنی زیوردار میشوند دارای آلات زینتی میشوند.

يُحمدوا: این لغت در آیه ۱۸۸ از سوره «آل عمران» یعنی دیگران آنان را تمجید و مدح و ثنا میگویند یا مورد حمد و ستایش قرار گیرند این آیه میرساند که حمد کردن اشخاص به شرطی که تمجیدی داشته باشند (در حدود سزاواری ایشان به آن تمجید) عیب ندارد و فقط حمد و ثنای بیش از حد سزاواری برای مردم عیب دارد و نهی شده بنابراین آیه، آنان که جمله الحمد لله را معنا کرده‌اند حمد مخصوص الله است منحرف از تعلیمات قرآن اند و معنای حقیقی الحمد لله یعنی آن حمد مخصوص به الله باید برای الله باشد نه برای دیگران زیرا الف و لام الحمد عهد است نه الف و لام جنس.

یحموم: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «واقع» یعنی دود سیاه.

یُحمی: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «توبه» یعنی چیزی را با حرارت آتش بسیار داغ میکنند یا مانند قرمز کردن و سرخ کردن آهن بوسیله آتش (شبه آن طلا و نقره سکه شده ذخیره شده را) سرخ کنند یا بوسیله مأموران الله سرخ کرده شود.

یحور: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «انشقاق» که بر سر آن لن می باشد یعنی هرگز باز نمیگردد.

یحول: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «انفال» یعنی حرکت میکند (به حرمت توجهات روح در بدن) یا قرار میگیرد یا حایل میشود.

یحیق: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «فاطر» یعنی فرا میگیرد و احاطه میکند.

یحیی: ان اسم که در ۵ آیه قرآن از جمله آیه ۷ و ۱۲ از سوره «مریم» آمده پسر زکریاست و نام مادرش الیزابت یا الیصابات بوده که هم مادر و هم پدرش پیر بودند و در زمانی که مادر به یحیی حامله شد که معمولاً تولید مثل در چنین سنی ممکن نیست مضافاً به اینکه قبلاً هم نازا بودند لذا بوجود آمدن یحیی معجزهای بود از الله روی تقاضای زکریا از الله در زمانی که زکریا معجزهای از الله در مریم در کنیسه دید به اینطور که دید سفرهای از غذا برای مریم از غیب پیدا شده داستان یحیی در سوره های مریم و آیه ۳۹ از سوره «آل عمران» و آیه ۹۰ از سوره «انبیاء» بوده و نیز در باب ۳ و ۱۱ و ۱۴ از انجیل متی و باب ۶ از انجیل مرقس و باب اول و سوم از انجیل یوحنا و باب اول و سوم انجیل لوقا می باشد (به لغت زکریا مراجعه شود).

یختانون: این لغت در آیه ۱۰۷ از سوره «نساء» یعنی خیانت میکنند.

یخدعوک: این لغت در آیه ۶۲ از سوره «انفال» یعنی تو را می فریبند.

یخذلکم: این لغت در آیه ۱۶۰ از سوره «آل عمران» یعنی ترک یاری شما را میکند.

یخرصون: این لغت در آیه ۱۱۶ از سوره «انعام» یعنی دروغ میگویند اگرچه یخرصون به معنای با حدس و گمان و تخمین سخن میگویند هم هست ولی در این آیه که قبل از آن گفته شده جز از گمان پیروی نمی کنند باید یخرصون را دروغ میگویند معنا کرد.

یخروا: این لغت که با علامت (لم) در آیه ۷۳ از سوره «فرقان» آمده یعنی فروتنی افتند و سر فرو نمی آورند و

منظور این است که تسلیم کورانه نمیشوند.

بخزیه: این لغت در آیه ۴۹ از سوره «زمر» یعنی او را خوار و پست میکند.

بخسف بهم الارض: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «نحل» یعنی پنهان میکند یا فرو میبرد آنانرا در زمین.

بخش: این لغت در آیه ۵۲ از سوره «نور» یعنی میترسد.

بخصفان: این لغت در آیه ۱۲۱ از سوره «طه» یعنی میچسبانند آن دو نفر.

بخصمون: این لغت در آیه ۶۹ از سوره «ص» یعنی گفتگو میکنند.

بخصمون: این لغت در آیه ۴۹ از سوره «یس» یعنی مختصمون و آن در اصل همان یختمون بوده که تاء تبدیل به صاد شده و بصورت یخصمون در آمده (به کسر خاء و تشدید صاد).

یخطف: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «بقره» یعنی با سرعت می رباید و میبرد و در مورد برق و چشم دید آنرا موقتاً از بین می برد.

یخل لکم: این لغت در آیه ۹ از سوره «یوسف» یعنی خالی شود برای شما و مخصوص شود برای شما.

یخوضوا: این لغت در آیه ۱۴۰ از سوره «نساء» یعنی سرگرم باطل شوند و در باطل فرو روند و دچار باطل شوند و بصورت باطل در چیزی سخن گویند و یا با جدل و پرگوئی درباره چیزی تند تند سخن گویند.

یخیل الیه: این لغت در آیه ۶۶ از سوره «طه» یعنی به او خیال آمد و به خیال و تصورش رسید.

ید: این لغت که بصورت مفرد و تثنیه و جمع در آیات بسیاری از قرآن از جمله آیه ۶۴ از سوره «مائده» آمده یعنی دست (یداً و یدَی یعنی دو دست و آیدی یعنی دستها) و گاه مقصود از دست قدرت است و دو دست الله یعنی دو نوع قدرت الله یکی قدرت رحمانیت و دیگری قدرت رحیمیت که اولی به دست راست الله تعبیر میشود که تمام قدرت نمائیهای الله در خلقت و طبیعت را شامل است یعنی قوانین علت و معلولها که خالق عالم آنها را نهاده و دومی دست چپ الله است که شامل معجزات و کارهای غیرطبیعی الله و لطفهای او به بندگان صالحش میشود و برای شرح بیشتر به تفسیر همین آیه و لغت رحمان و رحیم مراجعه شود و باید دانست که بین یدَی در آیه ۴۸ از سوره «فرقان» یعنی میان دو دست یک نفر که مقصود جلو و پیش صاحب دو دست است و اولی الاید در آیه ۴۵ از سوره «صاد»

یعنی صاحبان آن قدرتها به لغت ایدی نیز مراجعه شود.

یدحضا: این لغت در آیه ۵۶ از سوره «کھف» یعنی باطل میکنند.

یدرسون: این لغت در آیه ۴۴ از سوره «سباء» یعنی درس میگیرند و حفظ میکنند و به ذهن میگیرند.

یدرک: این لغت که از مصدر ادراک می باشد در آیه ۱۰۳ از سوره «انعام» یعنی درک میکند و در آیه ۱۰۰ از سوره «نساء» یعنی میرسد (چیزی به او).

یدرؤا: این لغت در آیه ۸ از سوره «نور» یعنی دور میکند، جلوگیری میکند.

یدریک: این لغت در آیه ۳ از سوره «عبس» یعنی دانا میکند تو را یا به درک تو می آورد.

یدسه: این لغت در آیه ۵۹ از سوره «نحل» یعنی دفن میکند او را یا پنهان میکند او را (در خاک).

یدمغه: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «انبیاء» یعنی باطل میکند آنرا و خراب میکند آن را.

یدنین علیهن: این لغت در آیه ۵۹ از سوره «احزاب» یعنی بر تن خود آن زنان بهم نزدیک میکنند (مقداری از جلوی جلباب خود را) به لغت جلابیب مراجعه شود.

یدهنون: این لغت در آیه ۹ از سوره «قلم» یعنی مدافعه و ظاهرسازی میکنند.

یذرؤکم فیه: این مطلب در آیه ۱۱ از سوره «شوری» یعنی شما را می آفریند در خودش (از خودش) به لغت صمد و لغت باطن مراجعه شود.

یذرون: این لغت در آیه ۲۴۰ از سوره «بقره» یعنی باقی می گذارند.

یذهب به: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «نور» یعنی می برد آنرا و در مورد ابصار یعنی دید چشم ها را برق میبرد.

یراؤن: این لغت در آیه ۶ از سوره «ماعون» یعنی ظاهرسازی و ریا میکنند و در آیه ۱۴۱ از سوره «نساء» یعنی به دید دیگران می آورند.

یربط: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «انفال» یعنی ارتباط برقرار میسازد.

یربوا: این لغت در آیه ۳۹ از سوره «روم» یعنی افزونی می آورد و سود و فایده را افزون میکند (این آیه درباره معاملات ربوی ای می باشد که هم به ربا دهنده که سود ربوی دهنده باشد سود میدهد و هم به سود ربا گیرنده و این عمل با توجه به آیه ربای حرام اضعاف مضاعف که در سوره «آل عمران» آیه ۱۳۰ می باشد و آیه ربای از فقیر که در آیه ۲۷۵ از سوره «بقره» است و با توجه به ترتیب نزول سوره های قرآن در اسلام حلال است و جزو ربای حرام محسوب نمی گردد).

یرتم: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «یوسف» یعنی چرا کند و فراوان هرچه میخواهد بخورد و بیاشامد.

یرتقوا: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «مرصاد» یعنی بالا روند.

یرجموکم: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «کهف» یعنی شما را سنگسار میکنند.

یرجوا: این لغت در آیه ۱۱۰ از سوره «کهف» یعنی امید میدارد.

یرضعن: این لغت در آیه ۲۳۳ از سوره «بقره» یعنی آن زنان با پستان شیر میدهند.

یرغب عن ملة ابراهيم: این عبارت در آیه ۱۳۰ از سوره «بقره» یعنی روی برمیگرداند از طریقه دینی ابراهیم (چون یرغب قبل از لفظ عن آمده).

یرغبوا بانفسهم عن نفسه: این جمله در آیه ۱۲۰ از سوره «توبه» که ظاهراً با علامت نفی آمده علامت نفی آن به جای (ما کان ان) می باشد یعنی سزاوار نیست که خودشان را بر شخصیت پیغمبر ترجیح دهند.

یرکضون: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «انبیاء» یعنی میگریزند (می گریختند زیرا در اینجا مضارع به معنای ماضی است برای وجود اذا).

یرکمه: این لغت در آیه ۳۷ از سوره «انفال» یعنی آن جنسهای خبیث را با هم جمع و متراکم میگرداند و به هم اضافه میکند.

یرم به: این لغت در آیه ۱۱۲ از سوره «نساء» یعنی آن گناه و خطا را به دیگری نسبت داد (آن گناه و خطا را بسوی دیگری پرتاب کرد).

یرهون: این لغت در آیه ۱۵۴ از سوره «اعراف» یعنی از خطر کسی می ترسند از مجازات کسی می ترسند.

یرهق: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «یونس» با علامت نفی یعنی نمی رسد و دچار نمی شود.

یزجی: این لغت در آیه ۶۶ از سوره «اسراء» یعنی می کشاند و میراند و میگذراند.

یزغ: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «سباء» یعنی سرپیچی کند و کج شود.

یزفون: این لغت در آیه ۹۴ از سوره «صافات» یعنی با شتاب میکوشند.

یزکون انفسهم: این در آیه ۴۹ از سوره «نساء» یعنی خود را از هر عیب پاک معرفی میکنند.

یزکیهم: این در آیه ۲ از سوره «جمعه» یعنی آنان را از آلودگیها پاک میکند.

یزنون: این لغت در آیه ۶۸ از سوره «فرقان» با علامت نفی یعنی زنا نمی کنند.

یزوجهم: این لغت در آیه ۵۰ از سوره «شوری» یعنی بهم می چسباند آنها را یا نزدیک هم قرار میدهد و این آیه هم شامل چند قلو یا دوقلوهای در یک شکم دو پسر است یا دو دختر یا پسر و دختر با هم چه بهم چسبیده و بطور غیرطبیعی بدنیا آیند و چه یکی از پس دیگری بدنیا آیند.

یس: این لفظ که در اول سوره «یس» آمده کلام نیست بلکه لفظی است رمز مانند و باید آنرا یاسین خواند زیرا از دو حرف یاء و سین درست شده و برای توضیح بیشتر به لغت متشابه و محکّمات و لفظ (ص) مراجعه شود.

یساقون: این لغت در آیه ۶ از سوره «انفال» یعنی کشانده میشوند و رانده میشوند و با فشار برده میشوند.

یسنله: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «الرحمن» یعنی تقاضای رفع احتیاج میکند از او.

یسئم: این لغت در آیه ۴۹ از سوره «فصلت» با علامت نفی یعنی ملول و دلتنگ و ناراحت نمی شود.

یستون: این لغت در آیه ۱۶۳ از سوره «اعراف» یعنی سبت میکنند یا به عبارت دیگر مقررات روز شنبه را بکار می برند و شنبه میگیرند.

یسبح بحمده: این عبارت در آیه ۴۴ از سوره «اسراء» یعنی او را حمد و ثنا میکنند باید دانست که لفظ یسبح در اینجا که لفظ حمد هست یعنی سخن می گوید به حمد، ولی در جایی که لفظ تسبیح بدون حمد می آید و مستقل است یعنی الله را از عقاید شرک آمیز و صفات غلطی که برای الله، مردم منحرف می شمردند پاک و منزّه میدارند یا پاک و منزّه معرفی میکنند و این لغت جز برای تنزیه خالق عالم بصورتی که گفته شد برای چیز یا شخص دیگر استعمال نمی شود و اینکه بعضی ها لفظ یسبح را می ستایند دانسته اند غلط است و از آن غلط تر این است که تسبیح را از معنای سباحه که به معنای شنا کردن است بگیرند (به لغت سبوح مراجعه شود).

یسجن: این لغت در آیه ۲۵ از سوره «یوسف» یعنی زندانی میشود.

یسبقونه: این لغت در آی ۲۷ از سوره «انبیاء» یعنی سبقت میگیرند از او.

یسبوا: این لغت در آی ۱۰۸ از سوره «انعام» یعنی دشنام میدهند.

یستأخرون: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «اعراف» با علامت نفی یعنی عقب نمی افتند.

یستأذن: این لغت در آی ۱۳ از سوره «احزاب» یعنی اجازه میخواهند.

یستبدل: این لغت در آیه ۳۸ از سوره «محمد» یعنی عوض میکند یا به عوض می آورد.

یستبشرون: این لغت در آیه ۱۷۰ از سوره «آل عمران» یعنی شادی میکنند، شاد می باشند.

یستثنون: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «قلم» با علامت نفی یعنی سهم بیچارگان را جدا نکردند (مضارع معنای ماضی را میدهد زیرا بعد از اذا آمده).

یستجیب: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «شوری» یعنی پاسخ مثبت می‌دهد و اجابت می‌کند.

یستحبون: این لغت در آیه ۳ از سوره «ابراهیم» یعنی دوست میدارند و چون قبل از علی آمده یعنی ترجیح می‌دهند.

یستحسرون: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «انبیاء» با علامت نفی یعنی رنجور و ناراحت نمی‌شوند.

یستحیون: این لغت در آیه ۴۸ از سوره «بقره» یعنی زنده نگه میدارند.

یستخفک: این لغت در آیه ۶۰ از سوره «روم» با علامت نهی یعنی تو را از راه حق برنگردانند.

یستخرون: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «صافات» یعنی مسخره میکنند.

یستصرخه: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «قصص» یعنی با فریاد از او کمک و یاری طلب میکند و التماس می‌کند.

یستضعف: این لغت در آیه ۳ از سوره «قصص» یعنی ضعیف به حساب می‌آورد و ضعیف می‌شمرد با نظر ضعف به ایشان می‌نگرد.

یستعبتون: این لغت در آیه ۸۴ از سوره «نحل» مضارع مجهول است یعنی توجهی به رضایت خواهی ایشان نمی‌شود و گناه ایشان صرفنظر نخواهد شد و همین لغت به فتح یاء که مضارع معلوم می‌باشد در آیه ۲۴ از سوره «فصلت» یعنی برای رفع عذاب تقاضای جلب رضایت و بخشش می‌کنند.

یستعفف: این لغت در آیه ۶ از سوره «نساء» یعنی خودداری میکند یا از اختیار خود دست می‌کشد (از مصدر عفة و عفاف می‌آید نه از عفو).

یستغشون ثیابهم: این عبارت در آیه ۵ از سوره «هود» یعنی خود را در لباس خود می‌پوشانند.

یستغیثان: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «احقاف» یعنی آن دو با التماس کمک میخواهند (از الله).

یستفتحون: این لغت در آیه ۸۹ از سوره «بقره» یعنی طلب نصرت و یاری می‌کردند.

یستفتونک: این لغت در آیه ۱۲۷ از سوره «نساء» یعنی از تو طلب فتوا می‌کنند یا از تو فتوا میخواهند و فتوا یعنی

نظر صحیح دادن در مسالهای.

یستفزههم: این لغت در آیه ۱۰۴ از سوره «اسراء» یعنی مضطرب کند آنان را و ناراحت کند آنان را بطوری که در صدد پراکنده شدن شوند (از محل سکونت خودشان).

یستقدمون: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «اعراف» با علامت نفی یعنی جلو نمی زنند.

یستقیم: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «تکویر» یعنی مستقیم شود و مستقیم باشد و مستقیم بماند.

یستنبطونه: این لغت در آیه ۸۳ از سوره «نساء» یعنی از طریق تحقیق و تفحص حقیقت آن چیز را بدست می آورند آنرا از پرده ابهام بیرون می آورند همانطور که آب را از چاه بیرون می آورند.

یستنبئونک: این لغت در آیه ۵۳ از سوره «یونس» یعنی از تو خبر می پرسند (مقصود خبر زمان عذاب دنیائی پیشگونی شده نسبت به کافران دشمن مسلمانان زمان پیغمبر است).

یستنقذوه: این لغت در آیه ۷۳ از سوره «حج» با علامت نفی یعنی آنرا پس نمی گیرند از او نجات نمی دهند از او نمی گیرند.

یستنکحها: این لغت در آیه ۵۰ از سوره «احزاب» یعنی آن زن را به همسری میخواهد بگیرد.

یستنکف: این لغت در آیه ۱۷۲ از سوره «نساء» یعنی امتناع و ناپذیری می کند یا نمی پذیرد و قبول نمی کند و سرپیچی میکند.

یستوفون: این لغت در آیه ۲ از سوره «مطففین» یعنی تمام و کمال میخواهند و تمام و کمال می گیرند.

یستوون: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «توبه» یعنی مساوی نیستند.

یسجد: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «رعد» یعنی اطاعت کامل نشان میدهد.

یسجرون: این لغت در آیه ۷۲ از سوره «مؤمن» یعنی افکنده میشوند.

یسحتکم: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «طه» یعنی شما را دچار میکند.

یسخر: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «حجرات» یعنی مسخره میکند.

یسخطون: این لغت در آیه ۵۸ از سوره «توبه» یعنی بدشان می آید و ناخشنود می شوند.

یسر: این لغت در آیه ۴ از سوره «فجر» یعنی می گذرد.

یسری: این در آیه ۷ از سوره «لیل» با الف و لام عهد یعنی آن زندگی آسانتر (زندگی آخرت برای مسلمانان حقیقی).

یسطرون: این لغت در آیه اول سوره «قلم» یعنی می نویسند (از آیات بعد آن پیدا است که منکران نبوت پیغمبر اسلام می نویسند که اشاره به نوشته‌های ایشان در طول تاریخ درباره پیغمبر اسلام است که از مجموع نوشته‌های ایشان کنجکاوان بی غرض می فهمند محمد حتماً پیغمبر الله است و آن نویسندگان مغرض دیوانه بودند که خواستند حقیقت را دگرگون جلوه دهند و آینده خود را دچار عذابهای دنیائی و آخرتی کنند).

یسطون: این لغت در آیه ۷۲ از سوره «حج» یعنی حمله میکنند با لفظ یکادون یعنی میخواهند حمله کنند یا نزدیک است حمله کنند یا خشم نشان دهند.

یسکن الیها: این عبارت در آیه ۱۸۹ از سوره «اعراف» یعنی آرام گیرد مرد بسوی همسرش و این عبارت یکی از چند دلیل در این آیه است بر اینکه آدم اول در بهشت زن بود و آدم دوم از آدم اول با استعداد مردی بوجود آمد تا بعداً آنکه دارای استعداد نری بود به قدرت الله در یک حیوان نر تکامل یافته زمینی حلول کند و آنکه دارای استعداد مادگی بود در ماده آن حیوان حلول نماید (این دو در بهشت روح بودند که در لباس و بدن بهشتی با هم زندگی می کردند و شبیه هم بودند و نمی دانستند در آینده زن و مرد جلوه میکنند).

یسلبهم: این لغت در آیه ۷۳ از سوره «حج» یعنی بر باید یا چیزی را از چیزی بکند.

یسلكه: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «جن» یعنی داخل میکند او را.

یسمن: این لغت در آیه ۷ از سوره «غاشیه» یعنی چاق نمی کند، فربه نمی کند.

یسمون: این لغت در آیه ۲۷ از سوره نجم یعنی می نامند و اسم می گذارند و علامت و صفت می گذارند.

یسؤوا: این لغت در آیه ۷ از سوره «اسراء» یعنی غمگین و ناراحت کند.

یسیفه: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «ابراهیم» یعنی آسان آب را به گلو فرو می برد و چون این لغت با (لایکاد) همراه است یعنی نمی خواهد فرو دهد یا نزدیک نیست برای او فرو بردن آن و به سختی آنرا فرو میبرد.

یشترؤا: این لغت در آیه ۷۹ از سوره «بقره» یعنی می فروشند (به معنای میخرند و می گیرند هم می آید و در این آیه میتوان گفت قیمتی که می گیرد به ازای دادن نوشته های منحرف کننده دینی خود است).

یشرح: این لغت در آیه ۱۲۵ از سوره «انعام» یعنی باز می کند و می گشاید.

یشعرن: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «کهف» با علامت نهی یعنی نفهمد و درک نکند حتماً.

یشوی: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «کهف» یعنی سخت میسوزاند و برشته میکند.

یصبها: این لغت در آیه ۲۶۵ از سوره «بقره» با علامت (لم) یعنی اصابت نمی کند و نمی رسد.

یصحبون: این لغت در آیه ۴۴ از سوره «انبیاء» یعنی مورد همراهی و محافظت قرار می گیرند.

یصدر: این لغت در آیه ۲۳ از سوره «قصص» یعنی همراه می برد و بواسطه وجود حتی یعنی همراه ببرد و چون فاعل آن جمع است یعنی ببرند یا بازگردانند (گوسفندان خود را ببرند و بازگردانند).

یصدعون: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «واقع» یعنی صداع یا درد سر نمی گیرند.

یصدفون: این لغت در آیه ۴۶ از سوره «انعام» یعنی روگردان میشوند و اعراض میکنند.

یصدنک: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «طه» با علامت نهی و نون تاکید یعنی مبدا تو را باز دارد.

یصدون: این لغت در آیه ۹۴ از سوره «نساء» یعنی باز میدارند.

یصرّف: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «انعام» یعنی کنار زده میشود و دور کرده میشود.

یصرمنها: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «قلم» یعنی حتماً آنرا میوه چین میکنند.

يُصْرَوْنَ: این لغت در آیه ۴۶ از سوره «واقع» یعنی اصرار می کردند. (با بودن کانوا)

يُصْطَرِّخُونَ: این لغت در آیه ۳۷ از سوره «فاطر» یعنی با فریاد التماس می کنند و کمک می‌خواهند.

يُصْعَقُونَ: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «طور» یعنی کشته میشوند یا می‌میرند اشاره به پیشگوئی جنگ بدر و کشته شدن کافران مکه است.

يُصْحَفُوا: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «نور» با لام امر یعنی از گناه باید درگذرند، گذشت کنند.

يُصِلْ: این لغت در آیه ۱۳۶ از سوره «انعام» با علامت نفی یعنی نمی‌رسد.

يُصْلَبْ: این لغت در آیه ۴۱ از سوره «یوسف» یعنی به صلیب کشیده میشود.

يُصْلَحْ: این لغت در آیه ۸۱ از سوره «یونس» با علامت نفی یعنی اصلاح نمی‌کند.

يُصَلُّونَ: برای این لغت که در آیه ۵۶ از سوره «احزاب» آمده به لغت صلّوا مراجعه شود.

يُصَلِّيْ: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «انشقاق» یعنی برشته و سوخته سطحی میشود.

يُصْهَرُ: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «حج» یعنی سخت سوخته میشود و کباب میشود.

يُصِيبْ بِهِ: این لغت در آیه ۱۰۷ از سوره «یونس» یعنی میرساند آنرا.

يُضَارُّ: این لغت در آیه ۲۸۲ از سوره «بقره» با علامت نهی یعنی ضرر دیده نشود.

يُضَاهَوْنَ: این لغت در آیه ۳۰ از سوره «توبه» یعنی مشابه و مانند هم اند.

يُضْرَعُونَ: این لغت در آیه ۹۴ از سوره «اعراف» یعنی التماس و اظهار کوچکی در مقابل الله میکنند و تضرع می‌نمایند.

يُضَعْنَ: این لغت در آیه ۶۰ از سوره «نور» یعنی کنار می‌گذارند (لباس خود را) اشاره به برهنه شدن زنان پیر است.

یضیفوهما: این لغت در آیه ۷۷ از سوره «کهف» یعنی چون میهمان از آن دو پذیرائی میکنند.

یضییء: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «نور» یعنی روشنائی میدهد.

یطاع: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «مؤمن» یعنی مورد اطاعت قرار می گیرد، اطاعت میشود.

یطغی: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «طه» یعنی از حد تجاوز نماید یا ستم بسیار کند.

یطفئوا: این لغت در آیه ۳۲ از سوره «توبه» یعنی فرو نشانند و از بین ببرند و خاموش کنند.

یطمئن: این لغت در آیه ۷۴ از سوره «الرحمن» با علامت لم یعنی برخورد نکرده، به آن زنان دست نزده، به آنان یا نرسیده، یا با آنان تماس حاصل نکرده.

یطوقون: این لغت در آیه ۱۸۰ از سوره «آل عمران» با سین که بر سر آنست یعنی گردن گیرشان خواهد شد یا آن چیز چون طوق بگردنشان خواهد افتاد.

یطئون: این لغت در آیه ۱۲۰ از سوره «توبه» با علامت لا یعنی قدم نمی گذارند و داخل نمی شوند.

یطیروا بموسی: این عبارت در آیه ۱۳۱ از سوره «اعراف» یعنی وجود موسی را به فال بد می گرفتند.

یطیقونه: این لغت در آیه ۱۸۳ از سوره «بقره» یعنی از حیث قدرت و طاقت در روزه قبل از افطار بی طاقت میشوند و به ناتوانی میرسند یا به عبارت دیگر طاقت روزه را ندارند.

یظاهروا: این لغت در آیه ۴ از سوره «توبه» با علامت لم که بعد آن علی آمده یعنی هم پشت نشدند و با هم کمک نکردند (برعلیه شما).

یظاهرون: این لغت که عین لغت بالاست چون بعد از آن لفظ «من نسائکم» آمده در آیه ۳ از سوره «مجادله» یعنی به همسرشان میگویند پشت تو مانند پشت مادرم است و به همسرشان نظر شهوانی و جنسی نشان نمی دهند همانطور که نسبت به مادرشان نظر شهوانی و جنسی ندارند.

یظللن: این لغت در آیه ۳۳ از سوره «شوری» یعنی ادامه پیدا می کنند و همیشه میشوند.

یظهِروا: این لغت در آیه ۸ از سوره «توبه» با داشتن علی از پس آن یعنی قدرت یابند و غلبه کنند. (بر کسی)

یظهِروه: این لغت که عیناً مانند لغت بالاست در آیه ۹۷ از سوره «کَهِف» یعنی بالای آن بروند.

یَعْبُدُوا: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «توبه» یعنی بندگی میکنند و بندگی و عبادت یعنی اطاعت بندموار کردن و تمام رسوم بنده را نسبت به ارباب عمل نمودن و این به معنای پرستش نیست و به معنای نماز خواندن نیز نمی باشد بلکه نماز و روزه و هر کار دینی به شرطی عبادت می باشد که آن کار روی اطاعت از متن دستور الله باشد و تقلید اشخاص در امور دینی بدتر از عبادت در امور دینی از الله است و بدترین شرک محسوب میشود مگر آنکه یقین استدلالی داشته باشیم شخصی که از او تقلید میشود عین متن قرآن و سنت پیغمبر را بصورت تحقیقی همه جانبه نگرانه میگوید نه آنکه نظرات منحرف از قرآن و سنت را روی اجتهاد و فتوای خود گفته باشد به لغت تعبد و عبادت و عبد نیز مراجعه شود.

یَعْبُؤْاَبْکُمْ: این لغت در آیه ۷۷ از سوره «فرقان» با علامت نفی یعنی بر شما توجه نمی کند و کاری برای شما انجام نمی دهد.

یَعْتَدُونَ: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «بقره» یعنی تجاوز میکنند و با فعل کانوا یعنی تجاوز می کردند (تبدیل مضارع به معنای ماضی).

یَعْتَذِرُونَ: این لغت در آیه ۹۴ از سوره «توبه» یعنی عذر می آورند و پوزش میخواهند.

یَعْتَزِلُوكُمْ: این لغت در آیه ۸۹ از سوره «نساء» با علامت لم یعنی از شما کناره گیری نکردند.

یَعْتَصِمُ: این لغت در آیه ۱۰۱ از سوره «آل عمران» یعنی چنگ می زند و متوسل میشود و پناه می برد.

یَعْجَبُ: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «فتح» یعنی به تعجب آورد.

یَعْجِزُهُ: این لغت در آیه ۴۴ از سوره «فاطر» یعنی عاجز سازد، ناتوان سازد او را.

یَعْدِلُونَ: این لغت در آیه ۶۰ از سوره «نمل» یعنی شریک و عدیل قرار میدهند و مشرک میشوند و در آیه ۱۵۹ از سوره «اعراف» بصورت «به یعدلون» یعنی با آن می سنجند و به انصاف عمل میکنند.

یعرج: این لغت در آیه ۵ از سوره «سجده» یعنی پله پله بالا میروند.

یعرشون: این لغت در آیه ۱۳۷ از سوره «اعراف» یعنی ساختمانهای بلندی می سازند.

یعزب: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «یونس» یعنی پنهان می ماند.

یعش: این لغت در آیه ۳۶ از سوره «زخرف» یعنی روی می گرداند.

یعضرون: این لغت در آیه ۴۹ از سوره «یوسف» یعنی آب میوه می گیرند یا میوه را برای آبگیری می فشارند.

یعض: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «فرقان» یعنی به دندان می گیرد.

یعضم: این لغت در آیه ۳۰ از سوره «حج» یعنی بزرگ می دارد.

یعبق: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «نمل» با علامت لم یعنی برنگشت یا به عقب برنگشت.

یعضلها: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «عنکبوت» یعنی به عقل می آورد آنرا و درست درک میکند و عقل خود را بکار می اندازد در آن.

یعیقوب: این اسم، اسم پسر اسحاق و نوه حضرت ابراهیم است که در قرآن ۱۶ بار از آن یاد شده است کنیه او اسرائیل می باشد یعنی کسی که در گشتی گرفتن با الله پیروز شده (مقصود گشتی گرفتن با قوانین آزمایشی الله است و این معنا از آیه ۸ از باب سی ام کتاب اول تورات بدست می آید) از این رو نسل های ۱۲ پسر او را بنی اسرائیل می گویند و این دوازده پسر به ترتیب سن عبارتند از:

راثوبین، شمعون، لوی و یهودا از لیه که همسر بزرگتر ولی زشت یعقوب بود که یعقوب او را زیاد دوست نداشت چون پدرش با فریب او را بجای خواهر کوچکترش که زیبا و نامش راحیل بوده به یعقوب تحمیل کرده بود و پس از اعتراض یعقوب پدر لیه خواهر کوچک او، راحیل را هم به همسری یعقوب در آورد و چون راحیل نازا بود راحیل کنیز خود را در اختیار یعقوب قرار داد تا از او صاحب فرزند شود و از این کنیز دو پسر به نامهای دان و نفتالی برای یعقوب آمد و از پس آن لیه نیز کنیز خود را در اختیار یعقوب نهاد و آن کنیز برای یعقوب دو پسر زائید بنام جاد و اشیر و بعد از این دو پسر باز هم لیه زن نازیبا ی یعقوب دو فرزند پسر آورد به نامهای یساکار و زبولون و بعد از اینها زن زیبای یعقوب بخواست الله پس از مدتی نازائی به یوسف حامله شد و پس از مدتی که از تولد یوسف گذشت راحیل مجدداً حامله گردید و از او کوچکترین پسر یعقوب یعنی بنیامین متولد گردید در حالی که مادرش در حال زائیدن فوت نمود و کنیز راحیل که برای یعقوب دو پسر زائیده بود مادری بنیامین و برادرش یوسف را هم

برعهده گرفت و این مادر خوانده یوسف و بنیامین که بالهه نام داشت همان مادری است که در داستان یوسف در قرآن مادر یوسف معرفی شده است باری مهمترین فرزندان یعقوب دو نفر هستند یکی یوسف که داستانش معروف است و دیگری لاوی که موسی و هارون از نسل اوست. برای اطلاع بیشتری درباره یعقوب به سوره «یوسف» و سوره «بقره» و ۲۵ باب آخر از پنجاه باب اول کتاب تورات (سفر پیدایش مراجعه شود).

یعکفون: این لغت در آیه ۱۳۸ از سوره «اعراف» یعنی خود را نگه می داشتند و می ماندند و مقیم بودند و سلب آزادی خود را می کردند و ملازم و مواظب بودند.

یعمهون: این لغت در آیه ۱۵ از سوره «بقره» یعنی سرگردان می باشند.

یعوذون: این لغت در آیه ۶ از سوره «جن» یعنی پناه می برند.

یعوق: این لغت در آیه ۲۳ از سوره «نوح» نام و یا صفت بتی از بتهای زمان نوح بوده که آنرا صاحب اختیار در عقب انداختن و یا از بین بردن یا برگرداندن کاری می دانستند مثلاً اگر کسی کاری میخواست بکند که به ضرر کسی بود آن کس که ممکن بود ضرر ببیند متوسل به این بت میشد تا آن کار عملی نشود و متأسفانه اینگونه موهومات و بت پرستی ها و توسل جویهای از غیر الله و به غیر قوانین الله امروزه هم حتی میان مسلمانان شیعه و سنی هست چه برسد به مذاهب دیگر (ظاهراً اسم یعوق از لغت عاق یعوق در زبان عرب درست شده و این اسم بتی در زمان نوح نبوده بلکه به این صفت در زمان نوح بتی بوده و یعوق یعنی عقب می اندازد و موضوعی را بر می گرداند).

یعی: این لغت در آیه ۳۳ از سوره «احقاف» با علامت لم یعنی ناتوان و عاجز نشد.

یعیید: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «بروج» یعنی دوباره چیزی را به اولش برمی گرداند و یا کارش را تکرار میکند (به لغت یبیدی نیز مراجعه شود).

یغاث: این لغت در آیه ۴۹ از سوره «یوسف» یعنی باران داده میشود.

یغادر: این لغت در آیه ۴۹ از سوره «کهف» با علامت نفی یعنی فرو نمی گذارد و ترک نمی کند.

یغتب: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «حجرات» با علامت نفی یعنی غیبت نکند و منظور غیبت کردن مؤمنان حقیقی است که بد است و الا غیبت اشخاص بد که به نفع خود به دیگران ضرر میرسانند عیب نیست بلکه برای بیدار کردن مردم لازم است بشرطی که بتوانیم عیب ذکر شده را ثابت کنیم.

یغریک: این لغت در آیه ۴ از سوره «مؤمن» با علامت نهی یعنی تو را نفریبید.

یغشی: این لغت در آیه ۱۹ از سوره «احزاب» یعنی پوشیده میشود (چون در این آیه گفته شده بر او پوشیده میشود مقداری از مرگ معنا شده نزدیک است بمیرد)

یغضضن: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «نور» یعنی آن زنان فرو گیرند یا کم کنند و باز دارند. (چشمان خود را) یعنی با چشم تیز و حیز و شهوت خواه نبینند.

یغل: این لغت در آیه ۱۶۱ از سوره «آل عمران» و تکرار آن بصورت یغلل که در این آیه آمده یعنی خیانت کند و در کار و یا مال دیگران مخفیانه دخالت نامشروع نماید و در این آیه منظور دخالت پیغمبر اسلام در وحی است که چیزی را بر آن کم یا اضافه نماید چون مسلمانان در جنگ اُحد بواسطه عدم اطاعت از دستور پیغمبر شکست خوردند بعضی بی ایمانان گفتند که ممکن است پیغمبر اسلام دستوراتی را از طرف خودش داده و به الله چسبانده و این آیه رد آنهاست و اعلام میکند هیچ پیغمبر حقی در امر وحی دخالت نمی کند و به پیغمبری خود خیانت نمی نماید و تعجب است که بعضی مفسران قرآن این آیه که مربوط به جنگ احد می باشد را درباره جنگ بدر دانستند و جزو غنائم جنگی بدر قالی ای قیمتی اسم بردماند که به تصور عدلای پیغمبر اسلام برای خود برداشته بوده و حال آنکه حتی در جنگ بدر که مشرکان مکه از مکه برای جنگ با پیغمبر به مدینه آمده بودند امکان نداشت که همراه خود قالی قیمتی آورند.

یغلی: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «دخان» یعنی چون جوشیدن آب جوش می جوشد.

یغوث: این در آیه ۲۳ از سوره «نوح» یعنی بتی که باران میدهد یا بتی که کمک میکند.

یغوصون: این لغت در آیه ۸۲ از سوره «انبیاء» یعنی غواصی میکنند و برای بدست آوردن چیزی از دریا به دریا شناکان میروند.

یغویکم: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «هود» یعنی شما را اغوا میکند و شما را گمراه میکند یا ضرر میزند.

یغیظ: این لغت در آیه ۱۲۰ از سوره «توبه» یعنی به خشم می آورد.

یفتدوا: این لغت در آیه ۳۶ از سوره «مائده» یعنی فدا دهد و به عوض دهد.

يُفْتَر: این لغت در آیه ۷۵ از سوره «زخرف» با علامت نفی یعنی کم نمی شود و از شدت نمی افتد و ملایم نمی گردد.

يُفْتَرُونَ: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «انبیاء» یعنی کوتاهی نمی کنند و سست نمی شوند.

يُفْتَنُكُمْ: این لغت در آیه ۱۰۱ از سوره «نساء» یعنی گمراه کنند شما را و غافلگیر کنند شما را به بلائی اندازند شما را.

يُفْجِرُ: این لغت در آیه ۵ از سوره «قیامت» یعنی گناه میکند.

يُفْجِرُونَهَا: این لغت در آیه ۶ از سوره «دهر» یعنی آنها را (چشمه ها را) برای خروج آب باز میکنند (شیر آب را باز می کنند).

يُفْرِطُ: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «طه» یعنی سخت پرخاش کند.

يُفْرِطُونَ: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «انعام» یعنی تفریط و کوتاهی می نمایند.

يُفْرِقُ: این لغت در آیه ۴ از سوره «دخان» یعنی جدا کرده میشود.

يُفْرِقُونَ: این لغت در آیه ۵۶ از سوره «توبه» یعنی می ترسند (از دیدن ضرری).

يُفْرِقُونَ: این لغت در آیه ۱۰۲ از سوره «بقره» یعنی جدائی می افکنند.

يُفْسِحُ: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «مجادله» یعنی جا باز می کند و وسعت میدهد.

يُفْسِقُونَ: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «عنکبوت» یعنی از حق تجاوز نمی کنند.

يُفْصِلُ: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «حج» یعنی قضاوت می کند و جدا می کند و یا با قضاوت صحیح جدا میکند.

يُفْصِّلُ: این لغت در آیه ۵ از سوره «یوسف» یعنی توضیح میدهد و به تفصیل بیان می کند.

يُفْقَهُوا: این لغت در آیه ۲۸ از سوره «طه» یعنی خوب درک کنند و دریابند.

بصرف: این لغت در آیه ۱۶ از سوره «انعام» یعنی بدست می آورد و کسب می کند و عمل می نماید.

یقتروا: این لغت در آیه ۶۷ از سوره «فرقان» یعنی کم میدهند و تنگ می گیرند.

یقدّم: این لغت در آیه ۹۸ از سوره «هود» یعنی پیشرو و جلودار میشود.

یقذف: این لغت در آیه ۴۸ از سوره «سباء» یعنی می افکند.

یقذفون: این لغت در آیه ۸ از سوره «صافات» یعنی تیرباران میشوند یا چیزهای ضربه زنند، می افکنند (تیرباران میکنند).

یقصّ: این لغت در آیه ۵۷ از سوره «انعام» یعنی داستان می کند، بیان می کند.

یُقصرون: این لغت در آیه ۲۰۲ از سوره «اعراف» با علامت نفی یعنی کوتاهی نمی کنند.

یقض: این لغت در آیه ۷۷ از سوره «زخرف» با علامت امر چون بعد آن علی آمده یعنی بمیراند و در آیه ۲۳ از سوره «عبس» بعد از لما یعنی هنوز تمام نکرده و انجام نداده و نگذرانده.

یقضوا: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «حج» یعنی از خود دور میکنند و میزدایند.

یقضی: این لغت در آیه ۷۸ از سوره «نمل» یعنی قضاوت میکند و حکم میکند.

یقطين: این لغت در آیه ۱۴۶ از سوره «صافات» یعنی گیاهان برگ پهن و بی ساقی مانند کدو و خربزه و خیار و شبه آنها و خالق عالم نخواست است آنرا عیناً معلوم کند و شاید کدو بوده و کدوی پهن.

یقلب: این لغت در آیه ۴۱ از سوره «کهف» یعنی برمی گرداند.

یقلل: این لغت در آیه ۴۶ از سوره «انفال» یعنی کم می کند، قلیل میکند.

یقنت: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «احزاب» یعنی اظهار اطاعت می کند.

یقنط: این لغت در آیه ۵۶ از سوره «حجر» یعنی نا امید میشود.

یقوم: این لغت در آیه ۶ از سوره «مطففین» یعنی بر می خیزد، رستاخیز می کند، می ایستد.

یقومون: این لغت در آیه ۲۷۵ از سوره «بقره» یعنی پابرجا نیستند و زندگی نمی کند، ادامه زندگی نمی دهند. (با علامت نفی)

یکاد: این لغت در آیه ۵۱ از سوره «قلم» یعنی نزدیک است و یا میخواهد.

یکبهم: این لغت در آیه ۱۲۷ از سوره «آل عمران» یعنی ذلیل و سرافکنده گرداند آنان را.

یکذبون: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «بقره» یعنی دروغ میگویند.

یکذبون: این لغت در آیه ۱۱ از سوره «مطففین» چون بعد آن مفعول به می باشد یعنی انکار می کنند و در آیه ۳۴ از سوره «قصص» یعنی مرا تکذیب می کنند و این در اصل یکذبونی بوده است.

یکرهون: این لغت در آیه ۶۲ از سوره «نحل» یعنی کراهت دارند و نفرت دارند و بدشان می آید.

یکشف: این لغت در آیه ۶۲ از سوره «نمل» یعنی برمیدارد و پاک میکند و در آیه ۴۱ از سوره «انعام» یعنی چیزی را ظاهر و روشن میکند و پرده از روی آن بر میدارد.

یکشف عن ساق: این عبارت در آیه ۴۲ از سوره «قلم» یعنی اعمال بد مخفی انسان از پرده بیرون افکنده میشود و یا کار انسان سخت می گردد اشاره به وضع بد کاران و بد ایمانان در روز قیامت و زمانی است که اعمال و افکار مخفی دنیائی هرکس در خودش آشکار می گردد و گناهکاران مخفی کار می بینند که کارشان در پیشگاه الله و مردم دیگر بسیار سخت خواهد بود چنانکه عدم اطاعت و عدم سجدهاش نسبت به الله نزد همه آشکار میگردد و مانند دنیا نیست که بتواند بطور ظاهر سازی سجده نماید و خود را مطیع الله جلوه دهد.

یکف: این لغت در آیه ۸۴ از سوره «نساء» یعنی باز دارد.

یکفل: انی لغت در آیه ۴۴ از سوره «آل عمران» یعنی کفالت میکند و سرپرستی را قبول می کند.

یکلف: این لغت در آیه ۲۸۶ از سوره «بقره» (با حرف لا) یعنی مکلف نمی سازد و مجبور نمی کند و به گردن

کسی نمیگذارد.

یکلوکم: این لغت در آیه ۴۲ از سوره «انبیاء» یعنی حفظ می کند و نگه میدارد شما را.

یکنزون: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «توبه» یعنی ذخیره میکنند و در جایی جمع میکنند و گنج میکنند.

یکور: این لغت در آیه ۵ از سوره «زمر» یعنی رو میگذارد (شب را روی روز و روز را روی شب می آورد).

یلثوا: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «یونس» با علامت لم یعنی درنگ نکردند.

یلبسکم شیعا: این عبارت در آیه ۶۵ از سوره «انعام» یعنی شما را مخلوط و مشتبه میکند بصورت پیروی از اشخاص مختلف شما را به قسمتهای مختلف مشتبهی که معلوم نباشد حق با کدام است بر اساس پیروی از اشخاص مختلف در می آورد (این لغت از لباس می آید نه از لباس).

یلبسون: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «کهف» یعنی می پوشند (این از لباس می آید)

یلتفت: این لغت در آیه ۸۱ از سوره «هود» با علامت نهی یعنی برنگردد یا بصورت برنگرداند.

یلتقطه: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «یوسف» یعنی بدون زحمت او را بدست می آورد و او را برمی گیرد و چون فاعل این فعل جمع است و این فعل بعد از حتی که مصدر است می باشد یعنی او را برگیرند و یا بردارند و ببرند.

یلتکم: این لغت در آیه ۱۴ از سوره «حجرات» با علامت نفی یعنی کم نمی کند از شما.

یلج: این لغت در آیه ۳ از سوره «حدید» یعنی داخل میشود.

یلحدون: این لغت در آیه ۱۸۰ از سوره «اعراف» که قبل از فی آمده یعنی به انحرافات مایل میشوند و یا آثار مخالفت نشان می دهند و در آیه ۱۰۳ از سوره «نحل» که قبل از الی استعمال شده یعنی بر میگردند و انحراف خود را بسوی او می برند و به او نسبت می دهند.

یلد: این لغت در آیه ۳ از سوره «توحید» (اخلاص) یعنی تولید مثل نمی کند و زاده ندارد.

یلعن: این لغت در آیه ۵۲ از سوره «نساء» یعنی مورد نفرت قرار میدهد و از خود طرد میکند.

یلفظ: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «قاف» یعنی تلفظ میکند و سخن از دهان بیرون می‌دهد.

یلق: این لغت در آیه ۶۸ از سوره «فرقان» یعنی دچار میشود، مصادف میشود و به استقبال میرود.

یلمزون: این لغت در آیه ۷۹ از سوره «توبه» یعنی طعنه می‌زنند بوسیله اشاره چشم و بی عیب را عیب دار معرفی میکنند.

یلوون: این لغت در آیه ۷۸ از سوره «آل عمران» یعنی برمیگردانند. (ازلوی)

یلونکم: این لغت در آیه ۱۲۳ از سوره «توبه» یعنی خود را به شما می‌چسبانند و اظهار نزدیکی به شما میکنند. (از ولی می‌آید)

یلهث: این لغت در آیه ۱۷۶ از سوره «اعراف» یعنی لَه لَه میکند یا زبان را از دهان بیرون می‌آورد و تکان می‌دهد (توأم با نفس کشیدن) و نشان می‌دهد که خسته یا تشنه است و این در سگ عادت است بدون خستگی و تشنگی.

یلههم: این لغت در آیه ۳ از سوره «حجر» یلههم بوده یعنی مشغول می‌گرداند آنان را.

یم: این کلمه با الف و لام عهد در آیه ۳۹ از سوره «طاه» یعنی آن دریا یا آن آب زیاد روان که مقصود رود نیل است و معنای این لغت با معنای بحر یکی است.

یمارون: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «شوری» یعنی جدل و لجبازی و نزاع میکنند (مصدر آن مارات و مراء است) و این به معنای شک میکنند نیست اگر چه مریه هم به معنای شک است و هم به معنای جدل.

یمترون: این لغت در آیه ۶۳ از سوره «حجر» یعنی شک میکنند.

یمتعکم: این لغت در آیه ۳ از سوره «هود» یعنی برخوردار میکند شما را بهرمنند میکند شما را.

یمحوا: این لغت در آیه ۳۹ از سوره «رعد» یعنی محو میکند و نابود میکند و یمح در آیه ۲۴ از سوره «شوری» نیز به همان معناست و مخفف یمحوا می‌باشد.

بِمَحْصٍ: این لغت در آیه ۱۴۱ از سوره «آل عمران» یعنی گناه را پاک سازد و یا کم کند.

بِمَحَقٍّ: این لغت در آیه ۱۴۱ از سوره «آل عمران» یعنی نابود و هلاک می گرداند.

بِمَدِّكُم: این لغت در آیه ۱۲۴ از سوره «آل عمران» یعنی مدد میکند به شما و کمک میکند به شما.

بِمَرُونٍ: این لغت در آیه ۱۰۵ از سوره «یوسف» یعنی می گذرند.

بِمَسْكِ: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «انعام» یعنی برساند به تو.

بِمَسْكُونٍ: این در آیه ۱۷۰ از سوره «اعراف» یعنی تمسک می جویند و چنگ میزنند.

بِمَسْنِيٍّ: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «مریم» با علامت لم یعنی تماس حاصل نکرده با من.

بِمَسْكٍ: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «مریم» یعنی میرسد به تو.

بِمَسْكٍ: این لغت در آیه ۶۵ از سوره «حج» یعنی نگه میدارد.

بِمَكْثٍ: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «رعد» یعنی باقی می ماند.

بِمَكْرٍ: این لغت در آیه ۳۰ از سوره «انفال» یعنی حيله میکند و مکر و خدعه میکند و چون بعد از ادا می باشد و فاعل آن جمع است یعنی مکر کردند.

بِمَكْنَنٍ: این لغت در آیه ۵۵ از سوره «نور» یعنی هر نوع امکانی خواهد داد و سلطه و قدرت خواهد داد.

بِمَلَلٍ: این لغت در آیه ۲۸۲ از سوره «بقره» یعنی املا کند یا به عبارت دیگر بگوید تا بنویسند.

بِمَنْعُونٍ: این لغت در آیه ۷ از سوره «ماعون» یعنی مانع میشوند، باز می دارند.

بِمَنْوَنٍ: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «حجرات» یعنی منت می گذارند.

بُمُنًى: این لغت در آیه ۳۷ از سوره «قیامت» یعنی ریخته میشود یا منی ریخته میشود.

یمهدون: این لغت در آیه ۴۴ از سوره «روم» یعنی آماده می کنند.

یمیز: این لغت در آیه ۱۷۹ از سوره «آل عمران» یعنی جدا سازد، تمیز دهد.

یمیلون علیکم: این لغت در آیه ۱۰۲ از سوره «نساء» چون بعد آن علی آمده یعنی به طرف شما حمله ضرر زننده می کنند، یا مصیبتی وارد می سازند.

یمین: ان لغت در آیه ۱۴ از سوره «سباء» یعنی طرف راست و در آیاتی به معنای دست راست است.

ینابیع: این لغت در آیه ۲۱ از سوره «زمر» یعنی چشمه ها مفرد آن ینبوع است.

ینادی: این لغت در آیه ۱۹۳ از سوره «آل عمران» یعنی آواز می دهد و اعلام میکند.

یناذعنک: این لغت در آیه ۶۷ از سوره «حج» یعنی منازعه و جدل میکنند با تو در اصل نیازعونک بوده.

ینال: این لغت در آیه ۱۲۴ از سوره «بقره» با علامت نفی یعنی نمی رسد.

ینثون: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «انعام» یعنی دوری میکنند.

ینبذن: این لغت در آیه ۴ از سوره «همزه» یعنی افکنده میشود البته.

ینبغی: این لغت در آیه ۹۲ از سوره «مریم» و ۵ آیه دیگر با علامت نفی یعنی میسر نیست، سزاوار نیست، ممکن نیست.

ینتصرون: این لغت در آیه ۹۳ از سوره «شعرا» یعنی جلوی عذاب کسی را می گیرند جلوی ظلم کسی را می گیرند، دفاع میکنند و یاری برای خود میخواهند.

ینتقم: این لغت در آیه ۹۵ از سوره «مائده» یعنی انتقام میگیرد جزای بد عمل او را می دهد.

ینته: این لغت در آیه ۶۰ از سوره «احزاب» با علامت لم بجای ینتهی بوده یعنی به انتها نرسانند و بس نکنند و از کار بدشان دست برندارند. (معنای حقیقی آن به انتها نرساند می باشد)

يَنْحِتُونَ: این لغت در آیه ۸۲ از سوره «حجر» برای کوه و سنگ یعنی برای درست کردن چیزی از سنگ آنرا می تراشند و یا کوه را حفر میکنند.

يَنْذِرُ: این لغت در آیه ۴ از سوره «کهف» یعنی اعلام خطر میکند.

يَنْزِفُونَ: این لغت در آیه ۴۷ از سوره «صافات» یعنی چون مست عقلشان بیرون کرده نمی شود و عقل آنان از بین نمی رود.

يَنْزِلُ: این لغت در آیه ۲ از سوره «سباء» یعنی فرو می آید.

يَنْسَخُ: این لغت در آیه ۵۲ از سوره «حج» یعنی زائل میکند، محو میکند.

يَنْشُؤُ: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «زخرف» یعنی تربیت می یابد، تربیت می شود.

يَنْطَلِقُ: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «شعرا» با علامت نفی یعنی نمیروود و روان نیست.

يَنْطِقُ: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «جاثیه» و جاهای دیگر یعنی سخن از روی فهم و ادراک میگوید و در آیه ۳ از سوره «نجم» که با علامت نفی برای پیغمبر اسلام گفته شده اشاره به نطق های تبلیغی پیغمبر اسلام است نه هر سخنی از او.

يَنْعِقُ: این لغت در آیه ۱۷۱ از سوره «بقره» یعنی صدای بلند میدهد چون کلاغ که قار قار میکند و یا چون چوپانان که برای راندن گوسفندان نادان که ندانسته به صدائی صدا میدهد.

يَنْعَمُ: این لغت در آیه ۹۹ از سوره «انعام» یعنی رسیدن و قابل خوردن شدن میوه.

يَنْغَضُونَ: این لغت که در آیه ۵۱ از سوره «اسراء» که در اول آن سین آمده است یعنی بصورت تعجب حرکت خواهند داد (سرهایشان را).

يَنْفَخُ: این لغت در آیه ۷۳ از سوره «انعام» یعنی دمیده میشود و قوای شدید باعث ایجاد صدائی گوش خراش در تمام روی زمین میشود که شاید صدای انفجار تمام زمین باشد.

ینفد: این لغت در آیه ۹۶ از سوره «نحل» یعنی نابود میگردد.

ینفروا: این لغت در آیه ۱۲۲ از سوره «توبه» یعنی دستهای برای کاری میروند یا کوچ میکنند.

ینفضوا: این لغت در آیه ۷ از سوره «منافقون» یعنی ضعیف و شکسته و متفرق میشوند.

ینقوا: این لغت در آیه ۳۷ از سوره «مائده» یعنی نفی بلد شوند، رانده شوند و برداشته شوند (از زمین خودشان).

ینقلب: این لغت در آیه ۱۴۳ از سوره «بقره» یعنی برمیگردد.

ینکث: این لغت در آیه ۱۰ از سوره «فتح» یعنی میشکند (عهد و پیمان را).

ینهون: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «انعام» یعنی باز میدارند و نهی میکنند.

ینیب: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «مؤمن» یا غافر یعنی باز میگردد و توجه دقیق به آنچه دید میکند.

یوادون: این لغت در آیه ۲۲ از سوره «مجادله» یعنی دوست دارند.

یواری: این لغت در آیه ۳۱ از سوره «مائده» یعنی می پوشاند.

یواطئوا: این لغت در آیه ۳۷ از سوره «توبه» یعنی موافق می گردانند.

یوبقهن: این لغت در آیه ۳۴ از سوره «شوری» یعنی مردم آن کشتی ها را به هلاکت میرساند و خراب و غرق میکند.

یؤت: این لغت در آیه ۲۰ از سوره «مائده» با علامت لم یعنی نداد، بخشش نکرد.

یؤثر: این لغت در آیه ۲۴ از سوره «مدثر» یعنی نقل کرده میشود و روایت میشود.

یوثق: این لغت در آیه ۲۶ از سوره «فجر» یعنی در بندی نمی بندد.

یوجهه: این لغت در آیه ۷۶ از سوره «نحل» یعنی او را بفرستد یا توجه دهد (به کاری).

یود: این لغت در آیه ۹۶ از سوره «بقره» یعنی دوست میدارد.

یوذن: این لغت در آیه ۸۴ از سوره «نحل» با علامت نفی یعنی اجازه داده نمی شود، اذن داده نمی شود.

یوذون: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «توبه» یعنی اذیت میکنند.

یوزعون: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «نمل» یعنی مرتب شدند، صفوف آنان را مرتب کردند.

یوسف: این اسم که در ۲۷ آیه قرآن تکرار شده و از آن جمله در آیه ۳۴ از سوره «مؤمن» نام یکی از دوازده پسر یعقوب است که مادرش راحیل زن زیبا و نازای یعقوب بود که پس از مدتی نازائی به یوسف حامله شد و از پس یوسف به بنیامین و پس از دنیا آمدن بنیامین مُرد و کنیز راحیل که برای یعقوب دو پسر زائیده بود مادر خوانده یوسف شد و یوسف برطبق مطالب سوره یوسف در قرآن و باب ۳۷ تا ۵۰ از کتاب اول تورات خوابی می بیند که خلاصه‌ای از سرنوشت او بود و برای آن سرنوشت بوسیله برادرانش به چاه می افتد و کاروان اسماعیلی او را از چاه بیرون آورده به فوطیفار پیشکار فرعون مصر می فروشند و بعد از آنکه یوسف بزرگتر میشود همسر فوطیفار عاشق یوسف میشود و بواسطه مخالفت یوسف با حيله او را به زندان می افکنند و فرعون زمانش آنم هات سوم خوابی می بیند که یوسف در زندان آنرا برای فرستاده فرعون تعبیری درست می کند و این تعبیر باعث میشود یوسف به مقام وزیر آذوقه مصر برسد و پس از یک اصلاح عمومی در مصر روی تدبیر یوسف، او نزدیکترین مشاور فرعون میشود و پس از اینکه ثابت کرد پیغمبرالله است او را به عنوان پیغمبر الله می شناسند ولی جانشین این فرعون با یوسف و عقاید دینی او مخالفت میکند و مردم نیز از یوسف طرفداری نمی کنند و در نتیجه پس از مرگ یوسف مصر شمالی که محل سکونت یوسف و بنی اسرائیل بود مورد غضب الله قرار گرفته و مورد تهاجم هیکسها قرار می گیرد تا اینکه آخرین فرعون سلسله ستمکار هیکسها بواسطه عدم اعتنا به پیغمبری موسی که برای نجات بنی اسرائیل فرستاده شده بود بوسیله معجزه الله با تمام وزراء و امرای خود و لشگرش در دریای تمساح در شمال خلیج سوئز غرق می گردد و غضب الله از ملت مصر میرود (به کتاب داستان واقعی یوسف و ابراهیم و موسی که از تحقیقات تاریخی من است مراجعه شود).

یوسوس: این لغت در آیه ۴ از سوره «ناس» یعنی وسوسه میکند.

یوصل: این لغت در آیه ۲۷ از سوره «بقره» یعنی وصل کرده میشود و ارتباط داده میشود.

یوصی: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «نساء» یعنی وصیت میکند و توصیه میکند.

یوعون: این لغت در آیه ۲۳ از سوره «انشقاق» یعنی در درون خود جمع میکنند و در محفوظات خود نگه میدارند.

(منظور کارهایی است که کردمانند و در درون خود دارند)

یوفضون: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «معارج» یعنی می شتابند.

یوفق الله بینهما: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «نساء» یعنی موافقت میدهد الله میان آن دو را سازش میدهد، میان آن دو را (یعنی قوانین الله میان آن دو را به اندازه وضع ایشان و استعداد ایشان سازش میدهد).

یوفکون: این لغت در آیه ۴ از سوره «منافقون» یعنی به انحراف و کم عقلی و قبول دروغ برگردانده میشوند.

یوفوا: این لغت در آیه ۲۹ از سوره «حج» با لام امر یعنی باید بطور کامل انجام دهند.

یوق: این لغت در آیه ۹ از سوره «حشر» یعنی نگه داشته میشود.

یوقد: این لغت در آیه ۳۵ از سوره «نور» یعنی آتش گرفته میشود، روشن میشود.

یوقع: این لغت در آیه ۹۱ از سوره «مائده» یعنی میافکند و قرار میدهد.

یوقنون: این لغت در آیه ۴ از سوره «بقره» یعنی یقین می کنند.

یولج: این لغت در آیه ۶۱ از سوره «حج» یعنی داخل میکند.

یؤلف: این لغت در آیه ۴۳ از سوره «نور» یعنی بهم می چسباند.

یولن الادبار: این لغت در آیه ۱۲ از سوره «حشر» یعنی برمیگردانند پشت ها را و به عبارت دیگر فرار میکنند و به دشمن پشت میکنند یا به دوستان خود پشت میکنند که کمک نکنند و فرار کنند.

یومئذ: این لغت در آیه ۸ از سوره «اعراف» و ۶۷ آیه دیگر یعنی در چنان زمانی و در آیه ۱۱ سوره «معارج» و آیه دیگر به کسر میم یعنی چنان زمان.

یونس: این لغت که نامی است در اصل یونانی در چهار آیه قرآن تکرار شده برطبق شماره (۲۵ از باب ۱۴ از کتاب دوم پادشاهان یهود، یونس پسر امتای که در شهر جت حافر در قسمتی از محل زندگی نسل زبولون (سبط دهم از اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل) در کنعان و فلسطین زندگی میکرد (در میان دریای مدیترانه و دریای جلیل) از

طرف الله مأمور هدایت و پیغمبری مردم نینوا شد در زمان سلطنت یربعام بن یهوش پادشاه اسرائیل که در ۸۲۵ قبل از میلاد مسیح پادشاه شد، اسم یونس در زبان عبری به یونا معروف بوده (قاموس کتاب مقدس) در قرآن علاوه بر اسم یونس برای او دو اسم دیگر نیز آمده یکی ذوالنون و دیگری صاحب الحوت که هر دو یعنی مصاحب و همراه آن ماهی بزرگ مخصوص. طبق مطالب کتاب یونس نبی و قرآن در سورهای «صافات و قلم و انبیاء» بخصوص آیه ۹۸ از سوره «یونس» این پیغمبر بر مردم شهر نینوا مأمور شد و مدتی آن مردم را که نفوسشان صد هزار بود به راهنماییهای دینی تبلیغ کرد و آنان با او مخالفت کردند بطوری که او سخت ناراحت شد و تصمیم گرفت از آن شهر و از پیغمبری فرار کند لذا از آنجا خود را با سه شبانه روز راه به کنار دریای مدیترانه (دریای روم) رساند و از بندر یافا سوار کشتی شد تا خود را به ترشیش که ساحل شرقی آفریقا بود برساند و کاملاً از محل مأموریت خود دور گردد و از زحمت نبوت آسوده شود که مورد غضب الله قرار گرفت و به محض سوار شدن در کشتی، کشتی گرفتار طوفانی شدید شد بطوری که ملوانان آن، آنرا غیرعادی دانسته و حس کردند این کشتی بواسطه وجود فردی در آن مورد غضب الله قرار گرفته و با توافق یونس قرعه کشیدند تا به هرکس افتاد او را به دریا اندازند و یونس را به دریا افکندند و ماهی بزرگی او را بلعید و بقدرت الله او در شکم ماهی مدتی زنده ماند بطوری که از فشار ماهی و ناراحتی تنفس در عذاب شدیدی دچار شد و اظهار پشیمانی و تقاضای بخشش از الله کرد لذا الله کاری کرد که ماهی بیهوش شود و به کناره افتد و از شکم ماهی بخواست الله بیرون آمد در حالی که سخت بی حال شده بود و خالق عالم بوتمای از نوع کدوی پیچ در کنار او رویاند تا کم کم در سایه آن بحال آمد و با کمال میل به مأموریت پیغمبری خود به نینوا رفت چون مردم نینوا به طوفان و کشتی او و افکنده شدن وی به دریا آگاه شده بودند وقتی او را دوباره دیدند به نینوا برگشته و داستان او را شنیدند به پیغمبری او روی معجزه الله ایمان آوردند و لذا به عذابی که معمولاً مردم بواسطه مخالفت با پیغمبرشان دچار میشوند دچار نشدند بلکه مورد لطفهای مادی الله هم قرار گرفتند و باید دانست مطالب کتاب یونس که از کتب مذهبی یهود است (کتاب عهد عتیق) تحریف شدمای از داستان حقیقی یونس می باشد که می توان آن تحریفها را از تذکرات قرآن تصحیح نمود و مخصوصاً اینکه در قرآن در آیه ۱۴۷ از سوره «صافات» گفته شده صد هزار نفر یا آنچه زیاد کردند اشاره به کتاب یونس یهودیان است که در آن نوشته شده مردم نینوا صد و بیست هزار بودند که معلوم میشود بیست هزار آنرا تحریف کنندگان زیاد کرده اند (نینوا شهری در شمال بین النهرین و نزدیک موصل فعلی بود و به نوشته پرفسور عباس مهرین شوشتری صاحب کتاب لغات قرآن نینوا در اصل نونو بوده و به معنای ماهی و اگر این راست باشد معلوم میشود این اسم بعداً بر روی آن شهر برای داستان یونس گذاشته شده و با توجه به مطالب قاموس کتاب مقدس در اسم نینوی که آنرا ماوا و منزل نین معنا کرده به نظر می آید این نظریه درست باشد چون نین و نون و نونو هر سه به معنای ماهی است)

یؤید: این لغت در آیه ۱۳ از سوره «آل عمران» یعنی قدرت میدهد و تأیید میکند.

یهب: این لغت در آیه ۴۹ از سوره «شورا» یعنی می بخشد.

یهبط: این لغت در آیه ۷۴ از سوره «بقره» یعنی کوچک میشود، منقبض میشود.

یهودی: ان لغت در آیه ۱۰۸ از سوره «یونس» یعنی هدایت می یابد.

یهجعون: این لغت در آیه ۱۷ از سوره «ذاریات» یعنی میخوابند.

یهرعون: این لغت در آیه ۷۸ از سوره «هود» پس از فعل ماضی جاء یعنی با شتاب حرکت میکردند (بدون جاء با شتاب حرکت میکنند).

یهزم: این لغت در آیه ۴۵ از سوره «قمر» با سین و ضم یاء و فتح زاء یعنی هزیمت داده میشوند و شکست خواهند خورد و این عبارت که در سوره «قمر» که سوره ۳۹ به ترتیب نزول می باشد نازل گردیده و زمانش سالهای اولیه بعثت است یک پیشگوئی برای جنگ بدر و شکست و کشتار و فرار مردم مکه است که مخالف پیغمبر اسلام و قرآن بودند و آن حادثه در حدود ۱۳ سال بعد از نزول سوره «قمر» اتفاق افتاد.

یهن: این لغت در آیه ۱۸ از سوره «حج» یعنی خوار و پست میکند.

یهود: این لغت که در ۸ آیه قرآن با الف و لام عهد آمده یعنی آن افرادی که یهودی خوانده میشوند و این اسم از آن رو به تمام بنی اسرائیل و طرفداران دین موسی گفته میشود که پس از سلیمان حکومت بنی اسرائیل به دو قسمت مجزا از هم و دشمن یکدیگر تقسیم شد یکی را حکومت پادشاهان اسرائیل می گفتند و دیگری را حکومت پادشاهان یهود و این تقسیم در تاریخ ۹۷۵ سال قبل از میلاد اتفاق افتاد یعنی اندک مدتی پس از وفات سلیمان بن داوود و شروع پادشاهی پسرش رحبعام. در این زمان یربعام بن نباط که از سلیمان فرار کرده و به مصر پناهنده شده بود بر رحبعام به کمک مردم مخالف سلیمان و کمک پادشاه مصر شورید و رحبعام مجبور به فرار از شکیم (مرکز حکومت سلیمان) به اورشلیم شد که هم عبادتگاه بزرگ تمامی بنی اسرائیل در آنجا بود و هم این شهر جزو شهرهائی بود که دو نسل از ۱۲ نسل بنی اسرائیل که از دوازده پسر یعقوب بودند در آن شهرها زندگی میکردند این دو نسل یکی نسل یهودا چهارمین پسر یعقوب بود که داوود و سلیمان و رحبعام از آن تیره بودند و دوم نسل بنیامین که از پسر دوازدهم یعقوب بود و چون نفرات بسیاری از نسلهای دیگر یعقوب هم از حکومت یربعام فرار کردند و به اورشلیم و اطرافش آمدند و جزو حکومت رحبعام شدند از این پس بنی اسرائیل را مخصوصاً در سرزمین مورد پادشاهی رحبعام و اولادانش یهودی نامیدند یعنی مردم حکومت و سرزمین یهودا. بخصوص که پس از منقرض شدن حکومت پادشاهان اسرائیل بدست آشوریان مدتی حکومت پادشاهان سرزمین یهودا باقی ماند و از پس این حوادث برای بنی اسرائیل حفظ نام نسلشان بصورت دوازده نسل امکان نداشت و لذا تمامی بنی اسرائیل در هر کجای دنیا بودند به یهودی خوانده میشدند چون همه به حکومت داوود و سلیمان و اورشلیم و بیت المقدس افتخار میکردند (به لغت هادو و لغت هود نیز مراجعه شود).

یهیج : این لغت در آیه ۲۱ از سوره «زمره» یعنی خشک میشود .

یهیمون : این لغت در آیه ۲۲۵ از سوره «شعرا» یعنی سرگردان میشوند .

یهیثی : این لغت در آیه ۱۶ از سوره «کھف» یعنی آماده و مهیا میکند .

کتبی که از آن استفاده شده :

- ۱- المنجد .
- ۲- قاموس قرآن آقای قرشی .
- ۳- فرهنگ لغات قرآن پرفسور عباس مهرین شوشتری .
- ۴- قاموس کتاب مقدس .
- ۵- فرهنگ قصص قرآن آقای صدر بلاغی .
- ۶- تفسیر ابوالفتوح رازی .
- ۷- تفسیر المنار سید محمد رشید رضا چاپ مصر .
- ۸- تفسیر بیضاوی .
- ۹- تفسیر طنطاوی .
- ۱۰- کتاب فقه موطاء مالک و شرح و رجال آن از جلال الدین عبدالرحمان السيوطی .

تاریخ ۶۱/۷/۳

۸ ذی حجه ۱۴۰۲

والسَّلام علی من اتبع الهدی

کتابهای که تا حال از نویسنده منتشر شده : به ترتیب زمان انتشار آنها

- ۱- کتاب جبراست یا اختیار ؟ در تشریح موضوع فلسفی جبر و تقویض (۱۳۱۵)
- ۲- کتاب کشتی نجات بشریت ، در اثبات نبوت و خاتمیت پیغمبر اسلام و علامات راست یا دروغ بودن هر مدعی نبوتی (۱۳۲۸)
- ۳- ۲۳ شماره روزنامه نهضت اسلام . (تاریخ جمعه ۱۵ آذر ماه ۱۳۳۰)
- ۴- کتاب چگونه نماز بخوانیم در چگونگی نماز مسلمانان صدر اسلام و ترجمه و تفسیر مطالب نماز .
- ۵- کتاب مواد اساسی حکومت اسلام . (در سال ۱۳۳۳)
- ۶- پیشگوئی های علمی قرآن درسی و چند پیشگوئی علمی و اجتماعی و مذهبی مربوط به زمان ما و آینده . کتاب فوق در چاپ های بعدی کاملتر شده و بنام معجزات علمی قرآن منتشر گردید .
- ۷- کتاب دستور علی السلام در تعیین اوقات نماز از قرآن و اینکه شیعه و سنی حقیقی یکی هستند و با هم اختلافی نباید داشته باشند . (چاپ اول سال ۱۳۴۱)
- ۸- کتاب اثبات علمی و جود خدای و آخرت در شناخت صحیح خالق عالم و چگونگی آخرت و هدف خلقت و وحی بر پیغمبران (تیرماه ۱۳۴۳)
- ۹- کتاب اسرائیل ومحاصره کنندگان آن درباره پیشگوئی مناقشات اعراب و اسرائیل از تورات و قرآن .
- ۱۰- کتاب اعمال حج و فلسفه آن . (سال ۱۳۴۴)
- ۱۱- کتاب موازین مذهب جعفری حقیقی و اسلام حقیقی در چگونگی پیدایش اختلافات مذهبی در اسلام و زمان آنها و راه اتحاد مسلمین .
- ۱۲- کتاب داستان پیغمبری ابراهیم و موسی و یوسف و کشف قطعی فرعون زمان هر یک (آخر سال ۱۳۴۹)
- ۱۳- جزوه اصلاح کامل و ساده خط فارسی که خط فارسی را آسانترین خط دنیا معرفی خواهد کرد (سال ۱۳۵۰)
- ۱۴- کتاب چهارده قاعده رفع اختلافات مسلمین و قوانین ارث اسلامی به دو زبان فارسی و عربی (سال ۱۳۵۱)
- ۱۵- ترجمه و تفسیر قرآن مجید به ترتیب نزول سوره ها . (سال ۱۳۵۷)
- ۱۶- تاریخ دقیق اسلام و مذاهبش . (دی ماه ۱۳۶۰)
- ۱۷- کتاب جامع فقه استدلالی اسلام که بنام تربیت های عالی اسلام منتشر شد . (سال ۱۳۶۱ بطور زیراکس .)
- ۱۸- تصحیح تورات و انجیل حقیقی از نظر قرآن فروردین (۱۳۶۳)
- ۱۹- فرهنگ لغات مهمه قرآن مجید . (۱۳۶۵)

